جلد سوّم

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی

تفسیر گلشاهی

از دیدگاه اهل سنت



نشر احسان

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »

۳

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی



نشر احسان

گلشاهی، آنه طواق، ۱۳۳۱ -
تفسیر گلشاهی: تفسیرکاملی از قرآن مجید / آنه طواق آخوند گلشاهی.
تهران: آنه طواق آخوند گلشاهی، ۱۳۸۷
۸ ج
شابک دوره: ISBN: 978-964-04-0149-1
شابک ج ۳: ISBN: 978-964-04-0143-9
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴.
BP ۹۸ / ۸گ ۷ت ۱۳۸۷
۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران
۱۱۳۰۳۱۵

تفسیر گلشاهی (جلد سوم)

✦مؤلف: دکتر آنه‌طواق آخوندگلشاهی
✦ناشر: مؤلف
✦ناظر چاپ: نشر احسان
✦صفحه‌آرا: مریم مقدم‌سلیمی
✦نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۷
✦چاپ: چاپخانه مهارت
✦تیراژ: ۳۰۰۰ دوره
✦قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

دفترمرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - پلاک ۳۶ طبقه اول. تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵
فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ۴۰۶ ـ تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۴۹۵



شابک دوره: ۱-۰۱۴۹-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
شابک ج ۳: ۹-۰۱۴۳-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

فهرست

سوره انفال

سوره « الانفال » هفتاد و پنج آیه و مدنی است مگر هفت آیه که در مکه فرود آمده است. از آیه ۳۰ یعنی از *و اذ یمکر بک*... تا *ثم یغلبون* آیه ۳٦ مکی می‌باشد. این سوره در « غزوه‌ی بدر کبری» نازل شده و احکام جهاد در راه خدا، قانون‌های صلح و جنگ و نقش بر آب شدن توطئه‌های کافران در آن آمده است. در این سوره شش آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت. در فضیلت این سوره ابی کعب از مصطفی ﷺ روایت می‌کند که گفت: هر که این سوره را بخواند براستی من در روز قیامت بر او شفاعت خواهم و به او ده درجه در بهشت بیفزایند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ قُلِ الْأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱﴾

ای رسول! تو را از غنیمتها پرسند، بگو غنیمت ها از خدا و پیغمبر است، شما مؤمنان باید از خدا بترسید، و روابط خویش را اصلاح کنید و خدا و پیغمبر را فرمان برید و اطاعت کنید اگر ایمان دارید(۱)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ

يَسْأَلُونَكَ : فعل مضارع (و) فاعل

ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که در روز جنگ **بدر مصطفی** ﷺ گفت **«من قتل قتیلاً و من اسر اسیراً فله کذا و کذا »**[1] هرکسی کافری را بکشد غنایم و آنچه از آن بدست آید مال اوست و هر کسی اسیری را بگیرد همچنین غنایم و مالی که از او بدست می‌آید از آن اوست. جوانان و نوجوانان به سوی جنگ پیش رفتند و قومی را کشتند وعده‌ای را به اسارت گرفتند آن جوانان و نوجوانان طمع داشتند که مال و غنایم بدست آمده از آن خودشان باشد اما پیران و بزرگانی هم بودند که از قلب لشکر محافظت می‌کردند و محافظ حضرت مصطفی ﷺ بودند و جنگ نمی‌کردند.

پس آن جوانان و نوجوانان که با دشمن جنگ می‌کردند امیدشان این بود که غنایم به ایشان اختصاص یابد. یکی از انصار، نام وی **ابوالیسر** برخاست و گفت یا رسول‌الله ﷺ اینک در جنگ هفتاد تن از دشمن

[1] – روی ابوداود و النسائی عن ابن عباس أن النبی صلی الله علیه وسلم قال: «من قتل قتیلا فله کذا و کذا، و من أسرأ سیرأ فله کذا و کذا».

را کشتیم و هفتاد تن را اسیر گرفتیم غنایمی که بدست آمده همه از آن ماست آنطوریکه وعده داده بودید **سعد معاذ** گفت یا رسول الله ما از ترس، دست از جنگ نکشیدیم بلکه نخواستیم قلب لشکر خالی بماند و تو را رها نکرده باشیم پس از غنایم سهم ما نیز منظور شود تا اینکه جبرئیل آیت آورد.

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ

ای محمد ﷺ از تو درباره‌ی انفال (غنایم) می‌پرسند تا بدانند که حکم آن چیست، آیا حلال است یا حرام و به چه کسی باید داد؟

قُلِ ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ

انفال از ریشه نفل به معنای فضل و بخشش است، مبتداء، لله: جار و مجرور خبر

در پاسخ سئوال آنان ای محمدﷺ بگو که غنایم از آن خداست و حکم غنایم از حلال و حرام و تقسیم اموال را به مصطفیﷺ دادیم که او فرستاده بحق ماست در واقع غنایم از آن اوست بهر نحو مقتضی که او صلاح بداند درباره‌ی آن حکم کند.

فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَصْلِحُوا۟ ذَاتَ بَيْنِكُمْ

آن زمانیکه خداوند فرمود غنایم از آن خداست و حکم آن با رسول خداست پس از خدا بترسید و از بحث و جدل و آنچه که منجربه اختلاف و مشاجره شود دوری کنید و حکم آن را به خدا و رسولش واگذارید تا آنچه خواهد و صلاح بداند در حق آن حکم کند و همه با هم صلح کنید تا رستگار شوید.

وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ

و درباره غنایم و غیر آن از فرمان خدا و رسول او مصطفی ﷺ فرمان برید اگر از مؤمنان هستید زیرا که اقتضای ایمان آنست که آنچه راکه خدا و رسولش فرمان دهد اطاعت کنید و فرمانبردار باشید اگر از مؤمنین باشید در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** و **مسلم** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: پنج چیز بمن داده شد که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است یکی از آنها آن بود که غنایم برای من حلال شد در حالیکه قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است.

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ 

مؤمنان فقط کسانی هستند که چون ذکری از خدا شود، دلهایشان بترسد و چون آیه‌های وی برایشان بخوانند به ایمانشان بیفزاید و در هر کاری به پروردگار خویش توکل کنند. (۲)

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ذُكِرَ: فعل ماضی مجهول- لفظ ٱللَّهُ: نایب فاعل

براستی کسانیکه در ایمان کاملان و مخلصان‌اند هر زمان که آیت‌های ایمان برایشان خوانده شود قلبهایشان آنرا می‌پذیرد و ایمانشان زیادتر می‌گردد و قلبشان جلی‌تر می‌شود. در این بخش از آیه «واذا تلیت ...» **مسند الیه** حقیقت لغوی و **مسند** مجاز لغوی است. یعنی اگر حکم غنایم بر آنها خوانده شود و بیان شود که غنایم از آن خدا است و حکم و فرمان از رسول اوست با جان و دل و از روی صدق ایمان می‌پذیرند و کارشان را خاضعانه به خداوند واگذار می‌کنند و به خدا توکل می‌کنند و به آنچه که از غنایم بدست آورده‌اند نمی‌اندیشند و می‌دانند که خدای تعالی روزی دهنده آنان است.

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾

آنانکه [با حضور قلب] نماز بپا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می کنند.(۳)

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ

و این مؤمنان که در ایمان کامل و مخلص هستند نماز را با تمام شرایط آن بپا می‌دارند و از آنچه که به آنان روزی داده‌ایم به دیگران و محتاجان نفقه می کنند یعنی هم رابطه خود را با خدا محکم می کنند و هم با بندگان خدا ارتباط برقرار می کنند.

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّاۚ لَّهُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

آنها، خودشان، براستی مؤمن‌اند و نزد پروردگارشان مرتبت‌های بلند و آمرزش و روزی سخاوتمندانه و نیکو دارند.(۴)

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّاۚ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلْمُؤْمِنُونَ: خبر- حَقًّاۚ: مفعول مطلق

آنان مؤمنان با ایمان یکتاپرست و صالحی هستند که هم در شریعت درست‌اند و هم در طریقت و هم در حقیقت یعنی هم در تزکیه ظاهر و هم در تزکیه باطن خود می‌کوشند تا به حق و حقیقت برسند

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت　　میان این و آن باشد طریقت

برای اینگونه افرادی که مراحل کمال انسانی را طی کرده است خداوند سه پاداش مهمی می‌دهد.

لَّهُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

لَّهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- دَرَجَٰتٌ: مبتدا موخر- عِندَ: مفعول فیه

خداوند به اینگونه انسانها در آخرت فضائل و پاداش‌هایی خواهد داد و این فضیلت به درجه کمال انسانها بستگی دارد.

هست درین دایره لاجورد مرتبه‌ی مرد به مقدَر مرد

و طی منازل و مراحل به اعمال نیک آنان وابسته است. باید در این راه کوشید تا بالاترین مقام را بدست آورد و این بدست نمی‌آید مگر به اندازه‌ی رنج و محنتی که سالک تحمل می‌کند.

به قدر الکدّ تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی

به اندازه رنج و زحمت مقام بدست می‌آید و کسی که مقام بالا را طلب کند باید شبها بی‌خوابی بکشد. بهر حال آن سه مقامی که از جانب خداوند به سالک داده می‌شود، درجات بزرگی است از نزد پروردگارشان یعنی کرامت و علو مرتبه و مقام دوم مغفرت گناهانشان و پاداش نیک از جانب پروردگارشان است می‌گویند آن گشایشها و بدست آوردن غنایم است سوم رزق و روزی بزرگ یعنی موهبتهای بزرگ و مستمر و همیشگی و بیش از اندازه‌ای است که خداوند در اختیار آنان می‌گذارد. و برای آنان از جانب خداوند آمرزشی بزرگ است.

كَمَآ أَخۡرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيۡتِكَ بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ ﴿٥﴾

چنان بود که پروردگارت ترا بحق از خانه‌ات برون آورد و گروهی از مؤمنان سخت کراهت اظهار کردند. (۵)

كَمَآ أَخۡرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيۡتِكَ بِٱلۡحَقِّ

أَخۡرَجَكَ : فعل ماضی - ک : مفعول به - رَبُّكَ : فاعل

عده‌ای از تقسیم غنایم ناخشنود بودند این ناخشنودی همچنان است که پروردگارت، تو را به حق از خانه‌ات بیرون فرستاد یعنی از مدینه برای جنگ با کافران به سوی میدان بدر بیرون آورد. سبب حرب بدر این بود که رسول خدا ﷺ بازگشت ابوسفیان را همراه کاروان قریش از شام شنید، و این کاروان همان کاروانی بود که به هنگام عزیمت به شام پیامبر ﷺ برای گرفتن آن به *ذُوالعُشَیرة* رفته بود و اموال و کالاهای بازرگانی قریش همراه سی، چهل نفر در آن بود، از جمله مَخرمَةَ بن نوفل و عمرو بن وائل هم همراه کاروان بودند.

پیامبر ﷺ مسلمانان را برای حرکت فرا خواند و فرمود: این کاروان قریش حامل اموال ایشان است، بیرون شوید، شاید خداوند متعال آن اموال را بهره و نصیب شما قرار دهد، مردم براه افتادند برخی با کمال میل و برخی با کراهت و بی میلی.

ابوسفیان هم چون نزدیک حجاز رسید در صدد کسب خبر بر آمد و از هر مسافری که می‌دید از کار رسول خدا سؤال می‌کرد که بر کاروان سخت می‌ترسید، بعضی از مسافران به او خبر دادند که پیامبر ﷺ اصحاب خود را به قصد فرو گرفتن کاروان بسیج کرده است، ابوسفیان ترسید و ضمضم بن عمرو *غفاری* را اجیر کرد و به مکه گسیل داشت و دستور داد تا قریش را برای حفظ کاروان و اموال خودشان بسیج سازد و به اطلاع آنها برساند که پیامبر ﷺ همراه اصحاب خود قصد تعرض به کاروان را دارد و ضمضم شتابان آهنگ مکه کرد.

وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ

فَرِيقًا: اسم انَّ - لَكَٰرِهُونَ : خبر انَّ

بدرستی که گروهی از مؤمنان بیرون آمدن به سوی جنگ راکراهت می‌شمردند و با رفتن به سوی جنگ مخالفت می‌نمودند.

يُجَٰدِلُونَكَ فِي ٱلْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ ﴿٦﴾

و درکار حق، با وجود آنکه روشن و آشکار شده بود، با تو مجادله می کردند گوئی، به چشم می‌نگرند که آنها را به سوی مرگشان می کشند.(۶)

يُجَٰدِلُونَكَ فِي ٱلْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ

يُسَاقُونَ : فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل

این گروه کسانی هستند که بعد از روشن شدن جهاد و واجب بودن آن یعنی برای بیرون رفتن به جنگ و در باره انتخاب حق مجادله و مباحثه می کنند هر چند بر آنها وعده پیروزی و نصرت داده بودند و این بعد از غزوه بدر بود چون جنگ بدر در سال دوم هجری در ماه رمضان بود اتفاق افتاد و این بیرون رفتن برای گروهی مثل این می‌ماند که گویا به سوی مرگ رانده می‌شوند و گویا اینکه علامات و نشانه‌های مرگ را مشاهده می‌کنند و می‌بینند.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧﴾

ای رسول ! بیاد آر آن زمانی را که خداوند وعده‌ی فتح بر یکی از دو طایفه را به شما داد و شما دوست داشتید دسته‌ای که قدرت نداشت نصیبتان شود و خدا می‌خواست، با کلمات خویش، حق را ثابت کند و بنیاد کافران را قطع نماید. (۷)

وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ

ها: اسم اَنَّ — لَكُمْ : جار و مجرور خبر اَنَّ

و به یاد آور آن زمانی راکه خداوند به شما وعده دادکه یکی از دو گروه کاروان یا لشکر کافران در اختیار شما قرار خواهد گرفت. و شما آن را اختیار خواهید کرد یکی از آن دو گروه راکه دوست می‌دارید انتخاب کنید اما شما برای خودداری از جنگ و تلفات آن دوست می‌داشتید کاروان در اختیار شما قرار بگیرد نه لشکرکافران چونکه در کاروان چهل سوار بیشتر نبود ولی لشکر کفار نه صد و پنجاه مرد بودند پس شما آسان‌تر را می‌خواهید شما دوست می‌دارید که از درخت بی خار خرما بگیرید بلکه خداوند می‌خواهد با این وسیله حق و آئین اسلام را تثبیت نماید و ریشه‌ی کافران را قطع

کند. **مصطفی** ﷺ با دوستان و اصحاب خود در باره جنگ مشورت کرد گروهی خروج به سوی جنگ را کاری زشت شمردند و مصلحت ندیدند که با کفار جنگ کنند. ابوبکر صدیق دانست که قصد رسول ﷺ چیست بلند شد و سخنان نیکو در خروج به جنگ گفت. عمر خطاب هم همچنین سخنان نیکو گفت: **محمد بن سعد** می‌گوید: پیامبر ﷺ روز شنبه دوازده شب از رمضان گذشته، که آغاز نوزدهمین ماه هجرت بود از مدینه بیرون رفت پیامبر ﷺ همراه سیصد و پانزده مرد از مهاجران و انصار بیرون آمد که هفتاد و چهار نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند.

محمد بن سعد می گوید: هشت نفر از یاران رسول ﷺ بواسطه‌ی گرفتاری نتوانستند در جنگ بدر شرکت کنند و پیامبر ﷺ سهام ایشان را از غنایم پرداخت فرمود، سه نفر از مهاجران که عبارتند از: عثمان بن عفان که پیامبر ﷺ دستور داد عهده‌دار پرستاری همسر خود رقیه دختر پیامبر ﷺ باشد که بیمار بود و عثمان؄ در مدینه ماند و رقیه رحلت کرد. و طلحه بن عبید الله و سعد بن زید که آن دو و پنج نفر از انصار را برای کسب خبر از کاروان قریش اعزام فرموده بود. تعداد شتران اصحاب رسول خدا ﷺ در این جنگ هفتاد شتر بود که هر چند نفر به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند. **محمد بن سعد** می‌گوید، در این جنگ فقط دو اسب وجود داشت، یکی از *مقداد بن عمرو* بود و یکی از *مرثدبن ابی مرثد غنوی*[1] چون پیامبر ﷺ به منطقه‌ی صفراء[2] رسید آنگاه رسول خدا ﷺ از ذَفران حرکت کرد و نزدیک بدر فرود آمد و خود و ابوبکر؄ سوار شدند. چون خبر حرکت پیامبر ﷺ به **ابوسفیان** رسید با آنکه به کنار آبهای بدر رسیده بود پیش یاران خود برگشت و به سرعت کاروان را از آن راه دور کرد و از خط ساحلی دریا راه افتاد. می‌گوید، کفاران قریش فردا صبح زود حرکت کردند و پیش آمدند و همینکه رسول خدا ﷺ آنها را دید گفت پروردگارا! این قریش است که با کبر و غرور و سرافرازی به جنگ تو آمده‌اند، و رسول ترا تکذیب می‌کنند، رسول خدا دعا کرد و گفت: پروردگارا! نصرت و پیروزی‌ای را که وعده فرمودی برسان، و آنان را نابود گردان.

ابن سعد می‌گوید، قریش نه صد و پنجاه نفر بودند و صد اسب همراه داشتند و پیامبر صفها را مرتب کرد و به سایبان خود مراجعت فرمود و خود و ابوبکر؄ در آن سایبان بودند و کسی دیگر با ایشان نبود و رسول خدا ﷺ از خداوند متعال استدعا می‌کرد که نصرت و پیروزی را که وعده فرموده است برآورده کند. ابوبکر می‌گفت: ای رسول خدا ؈، خداوند راز و نیاز ترا برمی‌آورد و به وعده‌ی خود وفا خواهد نمود، در این هنگام پیامبر چرتی زد و بیدار شد و فرمود: ای ابوبکر مژده که پیروزی خدا برای تو رسید، هم اکنون این جبرئیل ﷺ است که لگام اسب خود را گرفته است و می‌کشد در حالیکه بر دندانهایش غبار نشسته است. ابن اسحاق می‌گوید تیری به مِهْجَعْ غلام عمر بن خطاب خورد و کشته شد و او نخستین کسی از مسلمانان است که در آن جنگ شهید شده است. آنگاه رسول خدا ﷺ از سایبان بیرون آمد و مسلمانان را به جنگ تشویق فرمود: فرشتگان در آن روز دارای عمامه‌هایی از نور

---

[1] – برخی از سیره نویسان، به جای مرثد، زبیر بن عوام؄ را نوشته‌اند.

[2] – دشتی نزدیک مدینه

به رنگ‌های سبز و زرد و قرمز بودند که دنباله‌ی آن را میان شانه‌های خود آویخته بودند و بر پیشانی اسب‌های ایشان پارچه‌های پشمین بود و سوار بر اسب‌های ابلق بودند. چون پیامبر کار دشمن را بساخت دستور فرمود که میان کشتگان ابوجهل را جستجو کنند، عبدالله بن مسعود که در آن روز از کنار ابوجهل گذشته است می‌گوید: دیدم هنوز رمقی دارد پای خود را روی گردنش گذاشتم، به من گفت: ای چوپانک گوسفندان، پای خود را در جای بلندی گذاشته‌ای و سپس به من گفت: پیروزی از کیست: گفتم: از خدا و رسول خداست، و سرش را بریدم و پیش رسول خدا ﷺ آوردم و گفتم: ای رسول خدا ! این سر دشمن خدا ابوجهل است فرمود: ترا به خدایی که غیر از او خدایی نیست راست می‌گویی؟ گفتم: آری، سوگند به همان خدایی که غیر از او خدایی نیست، سر او را برابر رسول خدا انداختم گویند، سپس رسول خداﷺ فرمان داد تا اموال و غنایم را جمع کنند و جمع شد، و مسلمانان در مورد آن اختلاف کردند که با نزول وحی «یسألونک عن الانفال» این اختلاف برطرف شد.

لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَـٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

تا حق دین اسلام استقرار یابد و باطل محو و نابود شود هرچند بدکاران خوش نداشته باشند و زشت بشمارند(۸)

لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَـٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ

لِيُحِقَّ: فعل مضارع منصوب، فاعل (هو)- ٱلْحَقَّ: مفعول به

تا اینکه حق را که همان دین اسلام است آشکار سازد و باطل را که همان شرک و انباز است از بین ببرد هر چند که بزهکاران و کافران آن را نپسندند و زشت بشمارند.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾

آندم که از پروردگار خویش کمک می‌خواستید و پروردگارتان شما را اجابت کرد بیاد آر که به هزار فرشته صف بسته، من نصرت دهنده هستم.(۹)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ

إِذْ: بدل-ی: اسم ان- مُمِدُّكُم: خبر أَنِّى - مُرْدِفِينَ: حال

و به یاد آورید آن زمانی را که از پروردگار خود فریادرسی می‌خواستید و آن طلب رستگاری و پیروزی و کمک در جنگ بدر بود که پس پروردگار شما دعای حضرت رسول ﷺ و شما را اجابت کرد و پذیرفت و فرمود: براستی من نصرت دهنده هستم هزار فرشته در روز بدر به کمک شما آمدند و در کنار شما باکفار جنگیدند این گروه هزار نفری گروه‌های زیادی در پشت سرخود داشتند شما را کمک و یاری کردند و نصرت دادند و دعای حضرت رسول و یاران او چنین بود.

اللهم آتنی ما وعدتنی اللهم ان تهلک هذه العصابة من اهل الاسلام لاتعبد فی الارض: **بار خدایا! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری.**

وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و این [کمک فرشتگان] را [در روز بدر خداوند] جز نویدی برای شما قرارنداد تا دلهایتان بدان آرام گیرد. که نصرت جز از جانب خدا نیست که خدا نیرومند و فرزانه است.(۱۰)

وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمْ ۚ

جَعَلَهُ : فعل ماضی- ـه: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- بُشْرَىٰ : مفعول لاجله

و خداوند این نصرت و کمک یعنی فرشتگان را نفرستاد مگر برای بشارت تا بوسیله آن قلبهای شما احساس آرامش کنند. گفته‌اند که جبرئیل با پانصد فرشته فرود آمد در سمت راست لشکر که در آن ابوبکر ﷺ بود و میکائیل با پانصد فرشته بر سمت چپ لشکر فرود آمد که در آن علی بن ابی طالب ﷺ بود.

وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۚ

النصر: مبتدا- من عند: جار و مجرور، خبر

و نصرت و پیروزی نیست مگر از نزد خدا یعنی نصرت و پیروزی به کم و زیادی تعداد نیست بلکه کمک از جانب خدای تعالی است.

إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

بدرستیکه خدای تعالی غالب و حکیم است. عزیز و غالب است که مؤمنین را نصرت و کمک می‌کند و به نصرت پیغمبر ﷺ و مؤمنین و شکست مشرکین و کفار دانا و حکیم و آگاه است.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَٰنِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

بیاد آرید هنگامی را که خواب شما را فرا گرفت، که امانی از جانب وی بود، و از آسمان آبی به شما نازل کرد که با آن پاکتان کند و آلایش و وسوسه‌های شیطانی از شما دور کند و دلهایتان را محکم کند و قدمها را بدان استوار سازد.(۱۱)

إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَٰنِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ

يُغَشِّيكُمُ : فعل مضارع- کم: مفعول به- (هو)فاعل- ٱلنُّعَاسَ : چرت زدن، خواب سبک، مفعول به ثانی- أَمَنَةً : حال

و به یاد آورید ای مومنان آن هنگامی را که شما از دشمنان و بی‌آبی به ترس افتادید و خواب سبکی شما را فرو برد از جانب خداوند مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما گردید این یک موهبت دیگر خداست که آن را به مؤمنان خود گوشزد می‌کند و می‌گوید بر شما از آسمان بارانی فرو فرستاد تا شما را به وسیله‌ی آب آن باران از ناپاکی و حدث پاک گرداند و به وسیله‌ی آن ناپاکی‌ها و وسوسه‌های شیطانی را از شما دور کند تا با این نعمت در دلهای شما امیدواری و محبت خدای تعالی بر بندد و ارتباط برقرار کند و با بارش آن باران و آن نعمت گامهای شما را استوار دارد و پایداری و استقامت شما را بر حق محکم گرداند.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا۟ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ۚ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلرُّعْبَ فَٱضْرِبُوا۟ فَوْقَ ٱلْأَعْنَاقِ وَٱضْرِبُوا۟ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۱۲﴾

ای رسول بیاد آر آنگاه که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، مؤمنان را ثبات دهید، که در دل کافران ترسی خواهم افکند، بر بالا سر آنها بزنید و همه انگشتهایشان را قطع کنید.(۱۲)

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا۟ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ۚ

إِذْ : بدل- يُوحِي : فعل مضارع- رَبُّكَ : فاعل

خداوند یکی دیگر از نعمت‌های خود را به محمدﷺ بازگو می‌کند و می‌گوید: ای محمدﷺ! بیاد آور آن زمانی را که ترس و وحشتی از دشمنان در دل داشتید در حق آن، پروردگار شما به فرشتگان وحی کرد و گفت در روز بدر به کمک و نصرت مؤمنان بشتابند و به شما گفتم مؤمنان را دلداری دهید تا ثابت قدم باشند و از کفار نترسند که من در دل کافران ترس و خوفی ایجاد خواهم کرد.

سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلرُّعْبَ فَٱضْرِبُوا۟ فَوْقَ ٱلْأَعْنَاقِ وَٱضْرِبُوا۟ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ

وَٱضْرِبُوا۟ : فعل امر- (و)فاعل- کل: مفعول به- بَنَانٍ : سرانگشتان، مضاف اليه

زود باشد که در دلهای آنان که حق را کتمان کردند از جانب رسول خداﷺ و مؤمنین ترس و خوفی خواهم انداخت آن وقت خواهید دانست که مؤمنین چگونه می‌زنند و چگونه می‌کشند. پس خدای تعالی به فرشتگان فرمان داد ای فرشتگان با شمشیرها بر بالاسر آنان بزنید و آن را از تن جدا کنید که سرهای آنان بر گردن‌های ناپاکشان سنگینی می‌کند و سر انگشتان آنان را قطع کنید یعنی سر و گردن و پاهای ایشان را مراد کل بدن آنان را ضربه بزنید و از پای درآورید.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۱۳﴾

زیرا آنها با خدا و پیغمبرش مخالفت کرده اند و هر که با خدا و پیغمبرش مخالفت کند، قطعاً خدا سنگین مجازات است.(۱۳)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ

ذَٰلِكَ : مبتدا- هم: اسم اِنَّ- شَآقُّواْ ٱللَّهَ : با خدا دشمنی کردند، فعل ماضی- (و)فاعل، خبر اِنَّ، جمله خبر ذَٰلِكَ

آن ضرب و قتل از جهت مجازات شدید و سخت برای آنان است چونکه هر که با خدا و رسولش مخالفت کند و با او به دشمنی برخیزد مجازات شدیدی در انتظار آنهاست.

وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ

مَن : مبتدا- يُشَاقِقِ : فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله‌ی فعلیه خبر

و هر کسی با خدا و رسولش به مخالفت برخیزد پس بدرستیکه خداوند او را در دنیا شدیداً مجازات خواهد کرد و در آخرت عقاب خواهد نمود.

ذَٰلِكُمۡ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٤﴾

این عذاب مختصر و اندک را در این دنیا بچشید و کافران عذاب جهنم نیز دارند.(۱۴)

ذَٰلِكُمۡ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابَ ٱلنَّارِ

لِلۡكَٰفِرِينَ : جار و مجرور، خبر أَنَّ - عَذَابَ : اسم اَنَّ

سپس در شدت عذاب کافران می‌گوید: این مجازات دنیا را بچشید که عبارت از ضربه‌های سخت فرشتگان و مومنان است که بعضی با این ضربه کشته شده و بعضی به اسارت نیروهای اسلام درآمده‌اند و در آخرت نیز در انتظار مجازات سخت دیگری باشید که آن عذاب آتش دوزخ است که برای کافران آماده شده است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ﴿١٥﴾

شما ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم کافران در میدان نبرد روبرو شدید پس پشت به دشمن نکنید. (۱۵)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ

يا: حرف ندا- ای: منادا- ٱلَّذِينَ : بدل- زَحۡفٗا : در حال رفتن‌به‌سوی‌جنگ، حال‌منصوب

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید زمانیکه ببینید که کافران انبوه اند و ساز و برگ جنگی زیادی دارند پس به جنگ پشت مکنید و فرار را برقرار ترجیح مدهید بلکه با کفار مقابله کنید و با آنها جنگ کنید.

وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٦﴾

و هر که در روز جنگ به آنها پشت خویش بگرداند [و فرار کند] مگر آنکه برای حمله‌ای منحرف شود، یا سوی گروهی دیگر رود، پس قطعاً قرین غضب خدا واقع شده جای او جهنم است که بد سرانجامی است.(۱۶)

وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأْوَىٰهُ جَهَنَّمُ

يُوَلِّهِمْ : فعل مضارع- هم: مفعول به- (هو)فاعل- یوم: مفعول فیه- إذْ : مضاف الیه- دُبُرَهُۥٓ : مفعول به ثانی- مُتَحَيِّزًا : حال

هر کسی در هنگام جنگ با کفار پشت به آنها کند مگر اینکه به قصد بهبود بخشیدن تاکتیک جنگی باشد و یا کمک و نصرت به مسلمانان باشد چنین کسی مورد خشم خدا قرار خواهد گرفت و جایگاه او در دوزخ است چونکه در اسلام فرار از جنگ و پشت کردن به دشمن از گناهان بزرگ است و به این جهت در اسلام مجازات و مکافات بزرگی برای آنان که میدان جهاد را خالی بگذارند و فرار را برقرار ترجیح دهند در نظر گرفته شده است.

کار هر نازک دلی نبود قتال — که گریزد از خیالی چون خپال

وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ

و دوزخ چه جایگاه بدی است.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِىَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۷﴾

ای مومنان شما نبودید که آنها را بکشتید بلکه [اراده] خدا ایشان را کشت و چون هدف گیری کردی تو نبودی که هدف گیری کردی بلکه خدا هدف گیری کرد تا مومنان را از جانب خویش، نعمت دهد، نعمتی نیک، که خدا شنوا و داناست.(۱۷)

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ

پس دشمنان را شما به خودی خود نکشتید بلکه خدای تعالی ایشان راکشت تا اینکه به شما نصرت داد. **مجاهد** گفت: **سبب نزول** این آیت آن بود زمانیکه کافران شکست خوردند و مسلمانان بر آنان غلبه کردند گروهی از مسلمانان پنداشتند که از قدرت و نیروی خود ایشان بود که کافران شکست خوردند رب‌العالمین این آیت فرستاد ***فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم*** یعنی خدای تعالی به وسیله فرشتگان مسلمانان راکمک کرد و نصرت داد و بیم و ترس در دل ایشان افکند تا در جنگ پیروز شدند.

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ ۚ

لَٰكِنَّ : حروف مشبهه بالفعل- ٱللَّهَ : اسم لکن، منصوب- رَمَىٰ : فعل ماضی، فاعل(هو)

و تو ای محمد ﷺ آن یک مشت خاک را بر چشم کافران نیفکندی زمانیکه تو افکندی به آن اندازه نبود که در چشم تمام لشکر فرو رود بلکه خدای تعالی آن را بیفکند و بر چشم همه کافران فرو برد وگرنه چگونه ممکن باشد که بشری یک مشت خاک به چشم آن لشکر عظیم بیفکند و ذره‌ای از آن خطا نرود و در چشمان همه آنان جای گیرد. این جز قدرت خدای جل جلاله نیست.

**ما رمیت اذ رمیت گفت حق		کار حق بر کارها دارد سبق**
**گر بپرانیم تیران نی زماست		ماکمان و تیر اندازش خداست**

وَلِيُبْلِيَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا

لِيُبْلِيَ: فعل مضارع، فاعل هو- ٱلْمُؤْمِنِينَ: مفعول به- بَلَآءً: مفعول مطلق- حَسَنًا: نعت

قصد خداوند از پرتاب مشتی خاک به سوی ایشان که به چشمان آنان فرو رفت این بود که مومنان را با اعطائی نیکو که آن پیروزی مسلمانان بر کافران است بیازماید.

إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بدرستیکه خداوند شنوا و داناست. شنوا است به دعای پیغمبرﷺ و داناست به اجابت آن و نصرت دادن به او.

ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ ٱلْكَٰفِرِينَ 

چنین بود و خدا سست کننده‌ی نیرنگ کافران است.(۱۸)

ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ ٱلْكَٰفِرِينَ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا- خبر محذوف- لفظ ٱللَّهَ: اسم أنَّ- مُوهِنُ: خبر أنَّ

این است هلاک و شکست برای کافران با فرمان خدای جل جلاله و سست‌کننده و از بین برنده حیله کافران با بخشش و اعطائی نیکو برای نصرت به مسلمانان و نقش بر آب کردن نقشه کافران بود.

مولانا گفت:

**اشکمش گفتی جواب بی طنین		که اياذ الله كيد الكافرين**

إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَآءَكُمُ ٱلْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْـًٔا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ 

[ای کافران] اگر یک طرفه شدن کار می‌خواستید یعنی فتح و پیروزی به شما آمد، اگر بس کنید [و از عناد دست بردارید] آن برای شما بهتر است. اگر باز آئید ما نیز شما را کیفر و عذاب کنیم و گروهتان، هر چند بسیار باشد، هرگز کاری برای شما نمی‌سازد و نمی‌تواند شما را نجات دهد که خدا یار مؤمنان است.(۱۹)

إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَآءَكُمُ ٱلْفَتْحُ

خطاب به اهل مکه می‌گوید اگر طلب فتح و پیروزی کردید پس بتحقیق بر شما فتح و پیروزی دادم و دعا کردید اجابت کردم، عطا خواستید، بخشیدم. کردار شما را پسندیدم و عیب‌های شما را پوشیدم[1].

وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

فَهُوَ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

و اگر از روش اعتراض آمیز خود نسبت به تقسیم غنایم دست بردارید آن بهتر است و شما را به حال خود رها می‌کنیم و اگر دست بر ندارید ما نیز به جهت زشتی اعمالتان شما را در چنگ دشمن گرفتار می‌کنیم.

وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ

تَعُودُواْ: فعل مضارع، (و) فاعل جمله‌شرط- نَعُدْ: فعل مضارع، فاعل(نحن) جواب شرط

و اگر به جنگ مسلمانان باز گردید ما به کمک و نصرت مسلمانان برمی‌گردیم.

وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

لن: حرف ناصبه- تُغْنِيَ: فعل مضارع- فئت: فاعل

و جماعت شما هر چند زیاد هم باشد بدون یاری خدای تعالی چیزی را از بلا دفع نمی‌کنند و کاری انجام نمی‌دهند.

وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

و بدرستیکه خداوند در نصرت دادن و کمک با پیغمبر ﷺ و مومنان و مطیعان راستین است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْاْ عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿۲۰﴾

شما که ایمان دارید، فرمانبر خدا و پیغمبر شوید و شما که می‌شنوید روی از او مگردانید. (۲۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْاْ عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ

أَنتُمْ: مبتدا- تَسْمَعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید در کار غنایم و صلح از فرمان خدا و رسولش اطاعت کنید و فرمانبردار باشید و از فرمان خدا و رسولش در امر جهاد روی بر مگردانید در حالیکه شما نصیحت‌های قرآن و امر صلح و کار غنایم را از پیغمبر (ص) که خداوند به او وحی کرده است می‌شنوید.

وَلَا تَكُونُواْ كَالَّذِينَ قَالُواْ سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۲۱﴾

---

[1] - کفار قریش قبل از شروع جنگ از خدا خواستار پیروزی گروهی شدند، که بر حق است و دعاء کردند که: «خدایا! از میان ما آنکه را نزدت محبوب‌تر و پسندیده‌تر است، یاری کن.
در این مورد خداوند این ایه را نازل فرمود:
نگاه کنید: المراغی جزء ۹ ص ۱۸۲ ذیل ایه والرحیق المختوم ص ۳۱۲

و چون آنکسان مباشید که گفتند شنیدیم ولی نمی‌شنیدند.(۲۱)

وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ قَالُوا۟ سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

(و)اسم کان- كَٱلَّذِينَ : جار و مجرور خبرکان

و شما مثل اهل کتاب یا منافقان مباشید که به زبان می‌گفتند **سمعنا و عصینا** شنیدیم ولی نمی‌پذیریم ولی آنان آنچه که باید می‌شنیدند نمی‌شنیدند و در دل به آن ایمان نداشتند.

مگوکه‌می‌شنوم هر چه گفته‌ی سعدی چه شد که می‌شنوی چون سخن نمی‌شنوی

روش منافقان مدینه هم همین بود که در نزد پیغمبرﷺ و مسلمانان به زبان اقرار می‌کردند ولی در دل منکر آن بودند.

إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلْبُكْمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۲۲﴾

بدترین جنبندگان به نظر خدا [آن گروه] کر و گنگ‌اند که خردوری نمی‌کنند.(۲۲)

إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلْبُكْمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

شَرَّ: اسم إِنَّ - ٱلدَّوَآبِّ: مضاف الیه- عِندَ: مفعول فیه-ٱلصُّمُّ: خبر إِنَّ

بدرستیکه بدترین جنبدگان یعنی بدترین مردم در نزد خدای تعالی کران‌اند که از شنیدن حق گنگ‌اند و بدترین آنها کسانی هستند که حق را در نمی‌یابند و از عقل و خرد خود استفاده نمی‌کنند و همچون بهائم آنچه که می‌شنوند خردوری نمی‌کنند وصف کردن کفار به ناشنوایان گنگ، در حالیکه به ظاهر هم می‌شنوند و هم نطق می‌کنند به سبب عدم بهره‌گیری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است. **شیخ سعدی گفت:**

چو مردم سخن گفت باید به هوش وگرنه شدن چون بهایم خموش
به نطق است و عقل آدمیزاده فاش چو طوطی سخنگوی نادان مباش
به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به، گر نگویی صواب

وَلَوْ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا۟ وَّهُم مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾

اگر خدا در[نهاد] آنها، خیری سراغ داشت، آنها را به کلام حق شنوا می کرد اگر آنان را به حق شنوا می کرد باز به حال اعراض، روی گردان بودند.(۲۳)

وَلَوْ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ

عَلِمَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- خَيْرًا: مفعول به

و اگر خدای تعالی در آنان (کفار) استعداد پذیرش حق و قبول خیر و نیکی را می‌دید هر آینه به آنان حق را می‌شنوانید و هدایتشان می‌کرد.

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا۟ وَّهُم مُّعْرِضُونَ

ولی خداوند می‌دانست که اگر به گوش آنان می شنوانید هر آینه از پذیرش حق و ایمان روی برمی‌گرداندند و از آن نفع نمی‌بردند واز روی دشمنی از قبول آن اعراض می‌کردند و این نشانه شقاوت و دشمنی آنان است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَقَلْبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

ای اهل ایمان شما که ایمان دارید چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به زندگی جاوید برسید و بدانید که خدا میان شخص و قلب او حایل می‌شود و در پیشگاه او محشور می‌شوید. (۲۴)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید دعوت خدای و رسول ﷺ را در امر جهاد اجابت کنید و اطاعت کنید آن زمانیکه رسول خدا ﷺ با آن چیزی که به وسیله‌ی آن شما را زنده می‌گرداند وآن قرآن است که قبول آن دل را زنده می‌گرداند و نور ایمان را در دلها می‌افزاید و شما را به سوی نور ایمان هدایت می‌کند.

وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَقَلْبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم أَنَّ- يَحُولُ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر أَنَّ

و بدانید که خدای تعالی میان مرد و دل او جدایی می‌افکند تا با قدرت و نیروی خود هیچ کاری نتواند انجام دهد. گرداننده‌ی دلها اوست و به هر نحو مقتضی دل را می‌گرداند دل یکی را به راه راست هدایت می‌کند تا در آن نور ایمان جلوه کند و دیگری راکژ می دارد تا کافر دل گردد.

جدایی میان مرد و دل را جدایی میان معصیت و روشنائی دل مومن نیز گفته‌اند.

بیت:

زان پیش همین دیدمش اندر دل خویش — دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش

و نیز بدانید که همه شما به سوی او محشور خواهید شد و مجازات اعمال خود را خواهید دید.

وَٱتَّقُواْ فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢٥﴾

از فتنه‌ای که مخصوص به ستمگران شما نباشد، بترسید و بدانید که خدا سنگین مجازات است.(۲۵)

وَٱتَّقُواْ فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً

ظَلَمُواْ : فعل ماضی- (و)فاعل- خَآصَّةً : حال

سپس در حق عدم اجابت فرمان خدا و رسولش می‌فرماید. بترسید و بپرهیزید از عواقب عدم اجابت فرمان خدا که فتنه‌ای ایجاد شود که اگر آن فتنه درگیرد خوب و بد در آتش آن خواهند سوخت و

گفته‌اند این فتنه آنست که میان صحابه رسول خدا از متفرق شدن آنان اتفاق افتاد و جنگی که بین ایشان صورت گرفت از روزگار قتل عثمان ﷺ تا قتل علی ﷺ بود.

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ

و بدانید که خداوند دارای کیفرسخت و مجازات شدید است برای کسی که فتنه را بوجود آورد یعنی از فتنه‌ای بپرهیزید که از ظالم گذشته، دامن گیر خوبان نیز می‌شود و صالح و طالح همه را در بر می‌گیرد چه بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در **حدیث شریف**[1] روایت عدی‌بن‌عمیره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: خدای عزوجل عامه‌ی مردم را به سبب اعمال بد عده‌ی بخصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر اینکه منکر میان آنان شیوع پیدا کند و آنان قادر بر دفع آن باشند. ولی اقدامی نکنند در آن صورت عذاب فراگیر و خاصه و عامه‌ی مردم را دربر می‌گیرد

وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ أَنتُمۡ قَلِيلٞ مُّسۡتَضۡعَفُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَـَٔاوَىٰكُمۡ وَأَيَّدَكُم بِنَصۡرِهِۦ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿٢٦﴾

و ای مومنان بیاد آرید زمانی را که شما در زمین اندک و مستضعف بودید و بیم داشتید که مردم بر شما هجوم بیاورند، که خدا پناهتان داد و به نصرت خویش نیرومند کرد و از چیزهای پاکیزه روزیتان داد، شاید سپاس دارید.(۲۶)

وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ أَنتُمۡ قَلِيلٞ مُّسۡتَضۡعَفُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَـَٔاوَىٰكُمۡ وَأَيَّدَكُم بِنَصۡرِهِۦ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ

أَن يَتَخَطَّفَكُمُ : اینکه شما را بدزدند، فعل مضارع-کم: مفعول به- ٱلنَّاسُ : فاعل

ای مؤمنان! آن زمانی را که شما در تعداد اندک بودید و بیچارگان روی زمین بودید و در سرزمین مکه با ترس بسر می‌بردید بیاد آورید می‌ترسیدید از مکه خارج شوید از آنکه کافران قریش یا اهل فارس و روم شما را بربایند پس خداوند شما را در سرزمین مدینه پناه داد و با نصرت و یاری خود شما را در روز بدر پیروز گرداند و مال و غنایم پاکی نصیب شما گردانید تا شاید شما به خاطر این نعمت شکرگزار باشید و خدا و رسولش را اطاعت کنید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَٰنَٰتِكُمۡ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٢٧﴾

شما که ایمان دارید! بخدا و پیغمبر خیانت مکنید و شما که دانائید در امانتهای خودتان خیانت مکنید(۲۷)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَٰنَٰتِكُمۡ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ

[1] - قال عدی بن عمیره: سمعت رسول الله ﷺ یقول: «ان الله لا یعذب العامه بعمل الخاصه حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم، و هم قادرون علی ان ینکروه، فاذا لک عذاب الله الخاصه و العامه.

امام ثعلبی ﷺ فرمود که: بعضی از مسلمانان از پیغمبرﷺ سخنانی را می‌شنیدند و آن را افشا می‌کردند تا به گوش منافقین می‌رسید حق تعالی این آیت نازل کرد. ای کسانیکه ایمان آورده‌اید در آشکار کردن رازها به خدا و رسولش خیانت مکنید.

در **شأن نزول** این آیت گفته‌اند که پیغمبرﷺ دستور داد یهود (**بنی قریظه**) را محاصره کنند و این محاصره بیست و یک روز بطول انجامید تا سرانجام ناچار شدند تن به صلح و آشتی دهند و به سوی شام بروند پیامبر پیشنهاد آنان را نپذیرفت و گفت فقط باید حکمیت **سعد بن معاذ** را بپذیرند و قرار شد که **ابو لبابه** را به نزد آنان بفرستد **ابولبابه** به آنان اشاره کرد که اگر حکمیت سعد را بپذیرید کشته می‌شوید و جبرئیل عليه السلام وحی آورد و این خیانت را بر ملا کرد و **ابولبابه** به مسجد پیغمبرﷺ آمد و خود را به ستون مسجد بست تا اینکه توبه او مستجاب حق گردید. و نیز خطاب به منافقان، آنانکه امانت دین را پذیرفتند و سپس در آن امانت خیانت کردند می‌فرماید ای منافقان! که شما در ظاهر ایمان آوردید و در باطن کفر دل داشتید در امانتهایی که میان یکدیگر دارید خیانت مکنید در حالیکه شما می‌دانید در امانت نباید خیانت کرد.

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ﴿٢٨﴾

بدانید که مالهایتان و فرزندانتان فقط آزمایشی است و نزد خدا پاداشی بزرگ هست.(۲۸)

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ

أَمۡوَٰلُكُمۡ : مبتدا- فِتۡنَةٞ: خبر

در این بخش از آیه صنعت **جمع** آمده است. و بدانید براستی که مالهای شما و اولاد شما وسیله‌ی آزمایشی هستند که خدای تعالی با آن شما را می‌آزماید یعنی بر شما هستند مثل خیانت **ابولبابه** چونکه اموال و زن و فرزند وی نزد **بنی‌قریظه** بودند.

وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انَّ- عِندَهُۥٓ : مفعول فیه، ه: مضاف الیه، خبر أَنَّ

و براستی بدانید که مزد و پاداش بزرگی در نزد خدای تعالی است. برای کسانی که صبر می‌کنند و خیانت نمی‌کنند یعنی بهشت نصیبشان خواهد شد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

شما که ایمان دارید! اگر از خدا بترسید بشما فرقان [حق از ناحق] دهد و گناهانتان را بپوشاند و شما را بیامرزد و خدا دارای فضل و کرم بزرگ است.(۲۹)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ

تَـتَّقُواْ : فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به

ای کسانیکه ایمان آوردهاید اگر از خدای بترسید و تقوا پیشه کنید و خدا را اطاعت کنید و فرمانبردار باشید و به او معصیت نکنید خداوند برای شما راه خروجی باز میکند و بشما قدرت تشخیص میدهد که تمیز کنید حق را از باطل و بدان رستگار گردید و در دنیا پیروز و سعادتمند گردید و در آخرت به بهشت برسید و بدیهای شما را در میگذرد و گناهان شما را از شما محو میکند و گناهان کبیرهی شما را میآمرزد و عیبهای شما را میپوشاند. **مولانا گفت:**

**نور فرقان فرق کردی بهر ما		ذره ذره حق و باطل را جدا**

وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- ذُو : خبر- ٱلْفَضْلِ : مضاف اليه

و خداوند دارای فضل و کرم و بخشش عظیم است برای کسانیکه از خداوند بترسند و تقوا پیشه کنند و فرمانبردار و مطیع باشند.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَۚ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ ﴿٣٠﴾

و چون کسانیکه کافر بودند، درباره تو نیرنگ میزدند که بازت دارند یا بکشندت یا بیرونت کنند، آنها نیرنگ میکردند و خدا نیرنگ [ایشان را بیاثر] میکرد و خدا از همه نیرنگیان ماهرتر است.(۳۰)

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَۚ

این آیه مکی است تا آیه ۳۶ یعنی *ثم یغلبون،*

جماعتی از مفسران و نیز ابن عباس نزول این آیت را آن میدانند که بزرگان و مهتران قریش در **دارالندوه** جمع شدند که دارالندوه[۱] خانه امیر شهر بوده است که در آنجا جلسات مشورتی تشکیل میدادند. تا دربارهی حضرت رسول و از بین بردن او مشورت کنند و بیندیشند و **ابوجهل** یکی از آنان بوده است. آنچه درستتر است که ابلیس با لباس یکی از سرداران نجد درمیان ایشان ظاهر شد و خود را در مشورت آنان شریک گرداند پس از بحث و گفتگو ابوجهل در از بین بردن محمدﷺ پیشنهاد کرد و گفت از هر قومی از عرب یک جوان تنومند برای نابودی محمد ﷺ آماده کنیم که با تیغ و سرنیزه همه با هم او را بکشند تا کشندهی وی معلوم نباشد که چه کسی است ابلیس گفت این بهترین مصلحت است. پس همه به این قول متفق شدند و متفرق گشتند. **جبرئیل** ؈ از آسمان نازل شد و **مصطفی**ﷺ را از کید و حیله ایشان خبر داد و آیت آورد ***و اذ یمکر بک الذین...*** میگوید: ای محمد ﷺ بیاد آور آن

[۱] - دارالندوه، محل برگزاری جلسات مشورتی قریش در مکه بود، دارالندوه را **قصی بن کلاب**، جد چهارم پیامبر ﷺ بنیان نهاد.

هنگامی را که کافران قریش به مشورت ابلیس در حق تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیندازند یا با اشخاص مختلف و سرنیزه‌های مختلف تو را بکشند و یا تو را از مکه بیرون کنند و تبعید کنند.

وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ ٱللَّهُ

و سران قریش در حق تو بد می‌اندیشیدند و خداوند مکر می‌کند و جزا می‌دهد ایشان را بر مکرشان. در آن شب که قرار بود حضرت رسول ﷺ را بکشند. حضرت علی کرم‌الله وجهه را بر بستر خویش خواباند و خود به چشم قومی که به قتلش گرد آمده بودند خاک افکند و بیرون رفت و به خانه ابوبکر صدیق آمد و به اتفاق ابوبکر رضی الله عنه به طرف **غار ثور** رفتند، کافران چون دیدند در جایگاه محمد ﷺ علی رضی الله عنه بود، گفتند. محمد ﷺ کجا رفت. گفت تا من با وی بودم او با من بود. پس همه نومید شدند و بازگشتند اینست که رب‌العالمین گفت: ***و یمکرون و یمکر الله***

وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- خَيْرُ: خبر- ٱلْمَٰكِرِينَ : مضاف الیه

و خداوند بهترین مکرکنندگان و جزا دهندگان بر مکاران است و جزا آنست که خداوند مکر ایشان را به ایشان باز گرداند و آن چاهی را که خود کنده‌اند خود بیفتند.

بد مکن که بد افتی　　　چه مکن که خود افتی

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا قَالُوا۟ قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَآ ۙ إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ (۳۱)

و چون آیه‌های ما برای آنها خوانده شود. گویند: شنیدیم و اگر هم بخواهیم مثل این می‌گوئیم که این جز افسانه‌های گذشتگان نیست.(۳۱)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا قَالُوا۟ قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَآ

می‌گویند این آیت در شأن **نضر بن الحارث** آمد، که در دارالندوه با هم جمع می‌شدند و در کار **مصطفی** ﷺ حیله می‌ساختند **نضر** مردی کافر و بد دین بود و با **مصطفی** ﷺ دشمنی سختی داشت در قرآن آیات زیادی در شأن وی آمده است. پروردگار می‌فرماید: زمانیکه قرآن و کلام خدا بر او خوانده می‌شد او با تمسخر به آن گوش می‌داد و می‌گفت این نوع از کلام را ما نیز می‌توانیم بگوئیم چون مردی بازرگان بود و نواحی فارس و حیره زیاد رفته و گشته بود و قصه‌های پیشینیان را می‌دانست البته ایشان از آوردن سوره‌ای از سوره قرآن عاجز بودند ولی از روی دشمنی چنین سخنی می‌گفتند. می‌گوید:

و زمانیکه بر **نضر بن الحارث** و پیروان او آیات ما خوانده شود گویند بدرستیکه ما این کلام را شنیدیم و از روی تمسخر می‌گفتند اگر بخواهیم هر آینه ما نیز مانند این نوع از سخن را می‌توانیم بگوئیم.

إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ

هَٰذَآ : مبتدا- أَسَٰطِيرُ : خبر

و نیز می‌گفت این آیات چیزی نیستند مگر قصه‌های پیشینیان که نوشته‌اند و من نیز از این قصه‌ها یاد دارم بعد از شنیدن این سخن حضرت رسول ﷺ فرمود وای بر تو این حقیقتاً کلام خدای و وحی منزل است.

وَإِذْ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

و چون گفتند: خدایا اگر این همان حق [منزل] از جانب تو است پس سنگی از آسمان بما فرو ریز یا ما را بعذابی الم انگیز گرفتار ساز.(۳۲)

وَإِذْ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

این آیه هم متصل به آیه قبلی است و در حق **نضر** است. قبلاً گفته بودیم زمانیکه **نضر**، ***ان هذا الا اساطیر الاولین*** گفت: این چیزی نیست مگر قصه‌های پیشینیان است. حضرت **مصطفی**ﷺ گفت: و ای بر تو ای نضر! این کلام خداست و وحی منزل است. یاد کن آن را که **نضر** و پیروان او گفتند خداوندا اگر این آئین و قرآن حق است و از جانب و بقدرت توست پس بارانی از سنگ از آسمان بر سر ما فرود آور همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی یا برای ما عذابی دردناک و الم انگیز بیاور پس خداوند دعایش را اجابت کرد ودر روز بدر بکشت.

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

خداوند در آن حال که پیامبر ﷺ در میان آنها بود آنان را عذابشان نمی‌کرد و در آن حال که آمرزش می‌طلبند باز آنها را عذاب نمی‌کند. (۳۳)

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ

لفظ ٱللَّهُ : **اسم کان- *لِيُعَذِّبَهُمْ :* فعل مضارع، فاعل (هو)- هم: مفعول به جمله خبر- أَنتَ: مبتدا- *فِيهِمْ :* جار و مجرور، خبر**

در آیات قبلی دو مورد از اشکال از جانب مخالفان به پیغمبر شده بود یکی این بود که می‌گفتند اگر بخواهیم ما نیز می توانیم سخنانی مثل قرآن بیاوریم. دوم اینکه گفتند: اگر این آیات حق است و از جانب خداست پس باید که بما عذابی الم انگیز فرود آورد. در این آیه به این چنین سئولات پاسخ می‌دهد و می‌گوید خداوند ایشان را عذاب نمی‌کند تا زمانیکه تو در میان آنان هستی. **مولانا گفت:**

**چون دل آن شاه زیشان چون بود		عصمت و انت فیهم چون بود**

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

لفظ ٱللَّهُ : اسم کان- مُعَذِّبَهُمْ : خبر کان

هیچگاه خداوند آنان را عذاب نمی‌دهد تا زمانیکه تو در میان آنان هستی چونکه تو رحمت جهانیان هستی و دوست داری و حریص هستی که همه اسلام را بپذیرند و هدایت شوند شاید به فکر آیند و به آغوش اسلام باز گردند و توبه کنند و از خداوند آمرزش خواهند زیراکه خداوند بسیار توبه پذیر و آمرزنده است.

در **حدیث شریف** آمده است. حضرت رسول ﷺ فرمود: خدای عزوجل دو امان برای امتم نازل کرده است:

«*و ماکان الله لیعذبهم و انت فیهم، و ماکان الله معذبهم و هم یستغفرون*»

[یک امان، وجود من در میانشان است و امان دیگر، استغفار] پس چون من در گذرم، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می‌گذارم، اما معناهای مختلف از این عبارت‌کرده‌اند.

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَمَا كَانُوٓاْ أَوْلِيَآءَهُۥٓ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

چرا خدا عذابشان نکند که آنها از مسجد الحرام، که متولیان آن نیستند، باز می‌دارند. متولیان مسجد جز پرهیزکاران نیستند ولی بیشترشان نمی‌دانند.(۳۴)

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَمَا كَانُوٓاْ أَوْلِيَآءَهُۥٓ

مَا : مبتدا- لَهُمْ : جار و مجرور، خبر

چرا و به چه علت خدای تعالی آنها را عذاب نکند در حالیکه آنان رسول خداﷺ و مؤمنان را از طواف مسجد الحرام باز می‌دارند و از مکه بیرون می‌کنند آنان بر کوچه‌های ورودی مکه نگهبانان می‌گذاشتند، تا هر که عزم دیدارحضرت رسولﷺ را داشته باشند از همانجا برمی‌گرداندند و بعضی را می‌کشتند و آنان خود را متولیان مسجدالحرام می‌دانستند در حالیکه آنان اولیای مسجد الحرام نیستند و چنین استحقاقی را هم ندارند.

إِنْ أَوْلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرَ : اسم لَٰكِنَّ -لایعلمون: فعل مضارع منفی، (و) فاعل، خبر لَٰكِنَّ

متولی بودن مسجد الحرام استحقاق آنان نیست که حضرت رسول ﷺ و مومنان را از طواف مسجد الحرام باز می‌دارند بلکه این **تولیت** مخصوص کسانی است که از شرک بری و دور هستند و پرهیزکار و متقی و مطیع امر خدا و رسول او هستند اما بیشتر ایشان نمی‌دانند که ولایت حق ایشان نیست البته بعضی‌ها هم می دانند و دانسته دشمنی می‌کنند در **حدیث شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ

پرسیدند. اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمود هر شخص با تقوایی، ولی بیشترشان نمی‌دانند. این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا ﷻ یا شایسته‌ی تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾

دعا کردن آنها در پیشگاه این خانه، بجز صفیر زدن و کف زدن نیست [که خلق را از مسجدالحرام باز می‌دارد]، پس ای کافران! این عذاب را به سزای انکار کردنتان تحمل کنید.(۳۵)

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً

صلاة: اسم کان- عِندَ : مفعول فیه- مُكَاءً : خبر کان

مشرکان می‌گوید: آن اعمالی و حرکاتی را که باصطلاح متولیان مسجد الحرام انجام می‌دادند و نماز که می‌خواندند نیست مگر بانگ زدن و کف زدن چونکه ایشان حضرت رسول و مؤمنان را از طواف مسجدالحرام باز می‌داشتند و خود به نزدیک کعبه می‌آمدند و بانگ می‌کردند و با دستهایشان کف می‌زدند و بقول خودشان این کار تقرب به خداوند عزوجل است.

خداوند فرمود نماز آنان چیزی جز بانگ کردن و کف زدن نیست.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ

ذُوقُوا : فعل امر، (و) فاعل- الْعَذَابَ: مفعول به

پس ای مشرکان اهل مکه در روز قیامت عذاب جهنم را به جهت اعمالی که در محروم کردن مسلمانان از طواف مسجدالحرام و پافشاری در کفر وشریک و انباز گرفتن به خدای عزوجل انجام داده‌اید، بچشید خداوند ایشان را در دنیا ذلیل و خوار و در آخرت به عذاب جاودان گرفتار می‌گرداند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾

کسانیکه کفر می ورزند اموال خویش را خرج کنند که بندگان خدا را از راه خدا بازدارند، همانا کافران اموالشان را خرج خواهند کرد تا مردمان را از راه خدا باز دارند پس زود باشد که آن را خرج کنند، و عاقبت مایه حسرتشان خواهد شد، سپس مغلوب شوند و کسانیکه کافر بوده‌اند در جهنم محشور شوند.(۳۶)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ

الَّذِينَ: اسم إِنَّ - يُنفِقُونَ : فعل وفاعل، جمله خبر إِنَّ - أَمْوَالَهُمْ : مفعول به

بدرستیکه مشرکان مکه یعنی طعام دهندگان روز بدر به جهت دشمنی و عداوت با رسول الله ﷺ و این مطعمان کسانی بودند که در روز بدر آن زمانیکه مشرکان برای جنگ بدر خارج شده بودند در راههای حرکتشان نفقه و طعام می‌دادند می‌گویند طعام دهندگان دوازده نفر بودند این قوم از مکه تا به صحرای بدر سپاه کافران را مهمانی می‌دادند و میزبانی می‌کردند، هر روز ده شتر برای نفقه آنان می‌خریدند و می‌کشتند و به سپاه کفار طعام می‌دادند تا اینکه مردمان (مؤمنان) را از راه خدای تعالی و دین و اطاعت او و رسولش باز دارند و از جنگ منحرف کنند می‌گویند این آیت در حق ابوسفیان فرود آمد که روز احد چهل اوقیه، هر اوقیه چهل و دو مثقال بر مشرکان نفقه کرد.

فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ

(هی) اسم تَكُونُ - حسره: خبر تَكُونُ

تا اینجای آیه همانطوریکه گفتیم از آیات مکی است.

پس زود باشد که آنان مالهای خود را خرج کنند اما سپس آن نفقه و خرجی که کرده‌اند باعث حسرت و ندامت آنان خواهد شد و در جنگ مغلوب خواهند شد و این پیروزی از معجزه‌های قرآن است که قبل از وقوع فتح مکه چنین خبری داده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

و آن مشرکانی که بر کفر پایدار بمانند کشته می‌شوند و شکست می‌خورند و بر گناه ایشان کفارتی نیست پس در آخرت به جهنم می‌روند و در آن محشور می‌گردند.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾

تا خدا پلید را از پاکیزه ممتاز کند و بعض پلید را بر بعض دیگر نهد و همه را یکجا توده کند و در جهنم قرار دهد که آنها خودشان زیانکاران‌اند.(۳۷)

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ

لِيَمِيزَ : فعل مضارع منصوب- لفظ اللَّهُ : فاعل- الْخَبِيثَ : مفعول به

و این عذاب و شکست کافران بخاطر آنست تا اینکه کافر را از مومن و ناپاک را از پاک و حق را از باطل جداکند در روز قیامت آنچه راکه مؤمنان در راه خدا نفقه کرده‌اند و آنچه راکه کافران در راه شرک و کفر هزینه کرده‌اند یعنی آن مال‌ها و شترانی که برای سپاه مشرکان خرج کرده‌اند و کشته‌اند همه از هم جداکنند.

کافران را به جهت صرف آن مالها در راه حرام عذاب کنند و مؤمنان را به جهت صرف در مالهای حلال پاداش دهند و به درجات رسانند و برخی از ناپاکان را به روی برخی دیگر بیفزاید و سپس همه را درهم جمع کند و در دوزخ بیندازد.

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلْخَٰسِرُونَ: خبر

ایشان زیان دیدگان در مالها و نفسهایشان هستند آن روزیکه اجل شان فرا رسد لامحاله پاسخگوی اعمال خود خواهند بود.

شیخ سعدی گفت:

خجل آنکس که رفت و کار نساخت	**کوس رحلت زدند و بار نساخت**
یار نا پایدار دوست مدار	**دوستی را نشاید این غدار**
نیک و بد چون همی بباید مرد	**خنک آنکس که گوی نیکی برد**
برگ عیشی بگور خویش فرست	**کس نیارد زپس ز پیش فرست**
هر که مزروع خود بخورد بخوید	**وقت خرمنش خوشه باید چید**

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾

به کسانیکه کفر می ورزند بگو: اگر بس کنند گذشته‌ها را به آنها ببخشند، و اگر باز گردند [به کفر و ستم روی آورند] یقیناً راه و رسم گذشتگان جاری می‌شود.(۳۸)

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ

به آنانکه مشرک‌اند چون **ابوسفیان و اصحاب** او بگو اگر از دشمنی حضرت رسول ﷺ و از شرک و کشتار مومنین دست بردارند اعمال گذشته‌ی آنان بخشوده خواهد شد.

وَإِن يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ ٱلْأَوَّلِينَ

مَضَتْ: فعل ماضی- سُنَّتُ: فاعل

می‌گوید: اگر به ارتکاب کفر پافشاری کنند و از دشمنی و کشتار و مخالفت با پیغمبر و اصحاب او دست برندارند باید برای آنان سرگذشت پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند عبرت بزرگی باشد و ایشان نیز آن امید را داشته باشند که به سر اقوام پیشین به جهت مخالفت و دشمنی با پیغمبران آمده است.

وَقَٰتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ فَإِنِ ٱنتَهَوْاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۹﴾

ای مومنان! با کافران کارزار کنید تا فتنه نماند و دین‌ها یکسره خاص خدا شود. اگر بس کردند، خدا بینای عملهائی است که می کنند.(۳۹)

وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ

يَكُونَ : فعل مضارع- ٱلدِّينُ : فاعل- كُلُّهُۥ : توکید

ای مومنان با اهل کفر و شرک جنگ کنید تا اینکه به خدا شریک مگیرند و شرکی در مکه باقی نماند و پروردگار یکتا را بپرستند تا دین اسلام آشکار شود و دینی غیر از دین اسلام باقی نماند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که کسی از وی پرسید: قتال فتنه را چگونه می‌بینی؟ گفت: آیا می‌دانی که فتنه چیست؟ پیغمبر خدا ﷺ با مشرکین جهاد می‌کردند، و کسی که [از مسلمانان] به نزد مشرکین می‌رفت فتنه محسوب می‌گردید، و جهاد آنها مانند جنگ شما سر ملک و دارائی نبود.

فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ

لفظ ٱللَّهَ: اسم انَّ- بَصِيرٞ: خبر انَّ

پس اگر از شرک و عبادت بتان و کشتار مسلمین و از مخالفت و دشمنی با پیغمبرﷺ و اصحاب او دست برداشتند به اعمالشان پاداش می‌دهد و آنان را مغفرت می‌کند بتحقیق خداوند به آنچه که می‌کنید آگاه و بیناست بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می‌دهد.

وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَىٰكُمۡۚ نِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

و اگر [کافران] به دین خدا پشت کردند بدانید که خدا مولای شماست و چه نیکو مولایی و چه بهترین یاوری است.(۴۰)

وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَىٰكُمۡۚ

و اگر از قبول حق روی بر گردانند و دست از دشمنی برندارند بدانید و آگاه باشید که خداوند هادی و کمک دهنده و یار و یاور شماست و شمارا بر دشمنان پیروز می‌گرداند.

نِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ

نِعۡمَ: فعل مدح- ٱلۡمَوۡلَىٰ: فاعل- نِعۡمَ: فعل مدح- ٱلنَّصِيرُ : فاعل

خداوند چه دوست و یاور خوبی است که دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و چه یاری کننده‌ی خوبی است که مومنان را بر جنگ دشمن یاری و کمک می‌کند. لذا هر کس به شرف ولایت و دوستی الله جل جلاله نایل شد، رستگار و هر کسی که از نصرت وی برخوردار گشت، پیروز است.

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

ای مومنان بدانید که هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و براه ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه بر بندهی خویش روز تلاقی دو سپاه، نازل کردهایم ایمان آوردهاید [چنین کنید] که خدا بهمه چیز قادر و تواناست.(۴۱)

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ

لفظ لِلَّهِ: جار و مجرور- خبر اَنَّ- خُمُسَهُۥ: اسم اَنَّ- ـه: مضاف الیه

این آیه معطوف به آیه ***فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم***- است

غَنِمۡتُم: هر مالی که با جنگ و قهر از دست کافران بیرون میکنند

ای مومنان آگاه باشید آنچه از کافران از چیزها غنیمت گرفتید پنج یک آن از آن خدا و بر خویشاوندان رسول که بنی هاشم و بنیمطلباند باید دانست که آمدن نام الله در این آیه نه از جهت آنست که برای او سهمی باشد بلکه از روی تعظیم و اکرام است و بخاطر تبرک آمده است چونکه خدای عزوجل صاحب ملک دنیا و آخرت است پس میگوید: یک سهم از پنج سهم از آن رسول خدای است و آن بیت المال خواهد بود تا به اصلاح و پیشرفت دین اسلام و نیز به اقوام و خویشان رسول خداﷺ و آن بنیهاشم و بنیمطلب اند آنان که از گرفتن زکات محروم شدهاند و سومی از آن یتیمان مسلمانان است که فقیر باشد و نیز به درویشان و مسکینان و همچنین به مسافران مسلمان در راه مانده هزینه و صرف شود باید دانست که بعد از وفات حضرت رسولﷺ نزد علمای حنفیه از پنج مورد مصارف فقط سه مورد آخر باقی مانده است یعنی یتیمان، مساکین، در راه ماندگان(مسافران) چونکه بعد از رحلت رسول خدا آنچه که به خود حضرت صرف میشد و نیز سهمی که به خویشاوندان پیغمبر ﷺ میرسید دیگر ضرورتی باقی نماند مگر از باب فقر و مسکنت باشد چهار سهم باقیمانده نیز میان جهادگران جنگجو حاضر در صحنه جنگ تقسیم میگردد. مذهب ابوحنیفه ﵀ آنست که به سواره دو سهم و به پیاده یک سهم داده میشود. امّا امام شافعی و امام مالک برآناند که: به سواره سه سهم و به پیاده یک سهم داده میشود.

إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ

اگر شما حقیقتاً به خدا و آنچه که بر بندهی خود در روز جنگ بدر، روز جدایی حق از باطل، روز جنگ بین مؤمن و کفر نازل کردیم ایمان آورده باشید به این دستورات عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید.

وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- قَدِيرٌ : خبر

و خداوند بر همه چیز قادر و تواناست یعنی بر نصرت مؤمنین وشکست کافران قادر و تواناست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت است گفت: «برای شخصی از ما خداوند فرزندی داد، پدرش او را قاسم نام‌گذاشت، انصار برایش گفتند: ترا به نام ابوالقاسم یاد نخواهیم کرد، و به تو چیزی نخواهیم داد، آن شخص نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده وگفت: یا رسول الله! خدا برایم فرزندی داده و من او را قاسم نام‌گذاشته‌ام، انصار می‌گویند: ترا به نام ابوالقاسم یاد نکرده و به تو چیزی نخواهیم داد، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «انصار خوب گفتند، به نام من نام‌گذاری کنید، ولی به کنیه‌ی من به خود کنیه اختیار نکنید، چون من ابوالقاسم هستم».

و نیز در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از خوله‌ی انصاری رضی الله عنها روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردمی هستند که در مال خدا بدون حق تصرف می‌نمایند، در روز قیامت جزای اینها دوزخ است».

باز در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «پیغمبری از پیغمبران اراده‌ی جهاد نمود، و به قوم خود گفت: اگر کسی زنی را به نکاح گرفته و با او هم بستری نکرده باشد، و یا خانه‌هایی را بنا نموده ولی سقف آنها را نپوشیده باشد، و یا گوسفندان و یا شتران آبستنی را خریده و انتظار ولادت آنها را داشته باشد، با من همراهی نکند.

آن پیغمبر به جهاد رفته و هنگام نماز عصر و یا نزدیک نماز عصر، به همان قریه مورد نظر رسید، خورشید را [مخاطب قرار داده] وگفت: تو ماموریت داری و من هم ماموریت دارم، و خدایا! آفتاب را برایم متوقف بساز! و همان بود که [آفتاب] برایش تا هنگامیکه آن قریه را فتح کرد متوقف ساخته شد، اموال غنیمت را جمع نمود، آتشی آمد که آن غنائم را بسوزاند، ولی نتوانست بسوزاند.

آن [پیغمبر] برای قوم خود گفت: کدام کسی از شماها در اموال غنیمت خیانت کرده است، باید از هر قبیله‌ای یک نفر آمده و با من بیعت نماید، [چنان کردند] و دست یکی از آنها با دست آن پیغمبر چسبید، پیغمبر برایش گفت: خیانت در مال غنیمت در قبیله‌ی شما صورت گرفته است، باید همه‌ی افراد قبیله آمده و با من بیعت نمایند، و دست دو و یا سه نفر از آنها به دست پیغمبر چسبید، برای آنها گفت: خیانت در بین شما دو سه نفر است، و آنها کله‌ای مانند کله‌ی گاوی را که از طلا بود، آورده و روی اموال غنیمت گذاشتند، و همان بود که آتش آمده و اموال غنیمت را سوزانید، و چون خداوند متعال ضعف و بیچارگی ما را دید، غنائم را برای ما حلال نمود.

إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ ۚ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ ۙ وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۴۲﴾

بیاد آرید هنگامیکه شما بر کناره نزدیک بودید و آنها بر کناره دور بودند، و کاروان پایین‌تر از شما بود، اگر وعده کرده بودید بر [وصول به] میعادگاه اختلاف می‌یافتید [و به وقوع نمی‌رسیدید] ولی [چنین شد] تا خدا کاری را که انجام شدنی بود، به پایان برد، تا هر که هلاک می‌شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می‌ماند به دلیلی زنده بماند که خدا شنوا و داناست.(۴۲)

إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ ۚ

بِالْعُدْوَةِ : ظرف، سو، ناحیه- الدُّنْيَا : مونث ادنی، نزدیکتر- الْقُصْوَىٰ : مونث اقصی، دورتر

وَالرَّكْبُ : کاروان ابوسفیان

بیاد آورید آنزمانی را که شما در کنار (بالای) وادی نزدیک مدینه که ریگزاری بی‌آب و علف بودید و کاروان کافران به زیر وادی دورتر از مدینه که زمین آنان محکم بود و بر آب دسترسی داشتند فرود آمده بودند و سواران کاروان ابوسفیان و اصحاب او در آن بودند.

وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ ۙ

و اگر وعده جنگ در بین دو فرقه مومنان و کافران از قبل معین شده بود از جهت ترس اختلاف واقع می‌شد یعنی مسلمانان از کثرت و تجهیزات کافران ترسان بودند و کافران از حقانیت و خدا پرستی و شجاعت مسلمانان ترسان می‌شدند پس در نتیجه در تعهد و مسئولیت جنگ تردد واقع می‌شد.

وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا

و اما خداوند شما را برای جنگ جمع کرد بدون اینکه زمان و مکان جنگ از قبل معین و مشخص شده باشد تا اینکه خدای تعالی در نصرت اولیاء و مؤمنین و قهر دشمنان امر خود را جاری کند و بدین خاطر هر دو گروه را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ ۗ

لِّيَهْلِكَ : فعل مضارع- مَنْ : فاعل

بدینوسیله خداوند خواست که نصرت مؤمنان را با کمی ساز و برگ جنگی و شکست کافران با کثرت تجهیزات نمایان کند. چونکه جنگ بدر را با این صفت و حجت روشن و معجزه ظاهر آشکار کرد تا فردا برای کافران عذری باقی نماند و دلایل خدا برای آنها روشن و قاطع باشد و آنان که راه حق را پذیرفته‌اند با دلایل روشن و آشکار و با آگاهی تمام و حجت بینه بپذیرند و کورکورانه نباشد.

وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ اَللّٰهَ : اسم انّ- لَسَمِيعٌ : خبر انّ- عَلِيمٌ : خبر انّ ثانی

بدرستیکه خداوند شنوا و داناست یعنی به کافران پاداش کفرش را و به مومنان پاداش ایمانش را خواهد داد.

نقل است که حضرت رسول ﷺ در شب قبل از جنگ که بدر واقع شود رؤیایی دید که لشکر کافران قریش در غایت ذلت شکست می‌خورند و دوستان غالب می‌شوند مؤمنان بعد از شنیدن خبر این رؤیا و تعبیر آن بغایت شادمان شدند و خدای تعالی در یادآوری آن نعمت می‌فرماید:

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا ۖ وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

و ای رسول بیاد آر آنگاه که خداوند دشمنانت را در چشم تو اندک نشان داد، اگر دشمنان را به چشم تو بسیار نشان می‌داد، کاملاً هراسان و بد دل می‌شدید و در امر ما مخالفت می کردید اما خداوند شما را به سلامت داشت که او به مکنونات سینه‌ها آگاه است.(۴۳)

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا ۖ

يُرِيكَهُمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)-ک: مفعول به- هم: مفعول به ثانی- قَلِيلًا : مفعول به ثالث

زمانیکه خدای تعالی در خواب تو لشکر قریش را اندک نمود آن زمانیکه این خبر را به اصحاب خود رساند همگی دلیر شدند و شاد گشتند دانستند که خواب انبیاء حق و راست است.

وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ

أَرَاكَهُمْ: فعل ماضی-ک:مفعول به- هم: مفعول به ثانی- (هو)فاعل- كَثِيرًا : مفعول به ثالث

در آن زمان که در خواب تعداد دشمنان را به صورت اندک نشان داد و اگر لشکر دشمنان را زیاد نشان می‌داد ای اصحاب رسول خدا هر آینه بد دل می‌شدید و در جنگ سست می‌شدید و در قتال تردید می‌کردید و با یکدیگر در حق جنگ نزاع می‌کردید که آیا بجنگیم یا فرار کنیم و اما خداوند شما را با خوابی که به حضرت رسول ﷺ نمودکه گویای حقیقت است شما را از این سستی و تردید نجات داد و سالم نگه داشت.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ه: اسم انّ – عَلِيمٌ : خبر انّ

بدرستیکه خداوند آنچه در درون سینه و قلب هاست آگاه است فرار یا قرار در جنگ و ترس و شجاعت و تسلیم شما را می داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۗ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾

و یاد آر آن هنگامی را که تلاقی کردید و با دشمن روبرو شدید و دشمنان را در مقابل شما اندک نمود و شمارا نیز در چشم ایشان کم نمود تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود، به پایان برد و کارها به خدا بازگشت دارد.(۴۴)

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ ٱلْتَقَيْتُمْ فِيٓ أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِيٓ أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ ٱللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا

يُرِيكُمُوهُمْ : فعل مضارع-کم: مفعول به- (و)اشباع- هم: مفعول به ثانی

این آن زمانی است که هر دو گروه جنگ را آغاز کردند آن موقعی که هر دو گروه در روز بدر به هم رسیدند. رب‌العالمین لشکر کافران را در چشم مومنان اندک نشان داد تا اینکه به جنگ دلیر شدند و از جنگ نترسیدند وحال آنکه تعداد کافران سه برابر تعداد مومنان بود و لشکر مومنان را در چشم کافران اندک گردانید تا نسبت به جنگ حریص شوند تا اینکه خداوند آنچه راکه خواست مومنان بود در این جنگ به حقیقت پیوندد و آن کشتار و شکست اهل شرک و پیروزی آشکار مسلمانان بر کافران است که خداوند باکمک فرشتگان کافران را تار و مار کرد که قبلاً بیان شد.

وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ

تُرْجَعُ: فعل مضارع مجهول- ٱلْأُمُورُ : نایب فاعل

و همه کارها بسوی خدا بازگردانیده شود و آنچه که خواست و اراده باریتعالی است تحقق‌پذیردوآنچه‌که‌خدابخواهد می‌شود و هیچگونه شک و تردیدی در تحقق آن نیست

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَٱثْبُتُواْ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾

شما که ایمان دارید اگر با گروهی از دشمنان برخورد کردید، استوار مانید و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید.(۴۵)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَٱثْبُتُواْ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

لَقِيتُمْ :فعل ماضی - تم:فاعل - فِئَةً : مفعول به

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید زمانیکه باگروه کافران که قصد جنگ با شما را دارند روبرو شدید در جنگ ثابت قدم و پایدار باشید و به همراه پیغمبرتان بجنگید و از رویارویی با دشمن روی مگردانید و فرار را برقرار ترجیح مدهید و خداوند را بسیار ذکر کنید تا رستگار و پیروز شوید چونکه بزرگترین اسلحه صحابه (رض) ذکر خدا بود که با یادآوری نام الله دلهایشان آرامش می‌یافت.

مختومقلی فراغی[1] گفت:

[1] - از کتاب عرفان و مختومقلی به تالیف همین مؤلف.

شکر را هر روز کار خویش کن — مـرگ را یـاد آر ذکـر بـیش کـن
در همـه احـوال دنیـا فکـر کـن — این چنین خود را معـاد اندیش کن

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٤٦﴾

همه پیرو فرمان خدا و رسول باشید هرگز راه اختلاف و نزاع مجوئید که در اثر تفرقه ضعیف شده عظمت شما نابود خواهد شد بلکه [باید یک دل و] صبور باشید و خدا همیشه با صابران و شکیبایان است.(۴۶)

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْۚ

أَطِيعُواْ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به

و در جنگ از فرمان خدا و رسولش اطاعت کنید وثابت قدم باشید و تردیدی به دل خود راه مدهید و با فرمان خدا و رسولش مخالفت مکنید و از مخالفت با یکدیگر اجتناب کنید زیرا که آن مخالفت شما را بد دل می‌گرداند و باعث بروز سستی در میان شما می‌شود و شکوه و عظمت شما را از بین می‌برد. پس در جنگ صبور و شکیبا باشید، و این یکی دیگر از قواعد جنگ و آداب آن است.

إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ

بدرستیکه خداوند در نصرت و پیروزی با صبر کنندگان است.

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بَطَرٗا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ﴿٤٧﴾

و شما مومنان چون آنکسان مباشید که برای خود نمایی و ریای مردم از دیار خویش برون شده‌اند و [خلق را] از راه خدا باز می‌دارند و خدا به اعمالی که می کنند احاطه دارد.(۴۷)

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بَطَرٗا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ

(و) در تَكُونُواْ : اسم کان- كَٱلَّذِينَ : جار و مجرور، خبر کان

می‌گوید ای مسلمانان شما که مؤمن‌اید به مانند کافران **ابوجهل** و اصحاب او که از مکه بقصد جنگ بدر در حالت سرمستی و غرور و طاغی و یاغی بیرون آمده‌اند مباشید و برای نمایش و ریا مردم اهل مکه که به حمایت کاروان قریش خارج شده‌اند و مردم را از راه خدا و از داخل شدن به دین اسلام باز می‌داشتند مباشید.

وَٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- مُحِيطٌ : خبر

وخداوند به‌آنچه که انجام می‌دهید آگاه است و کیفر آنچه که انجام می‌دهید خواهد داد.

وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡۖ فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلۡفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿٤٨﴾

و بیاد آر وقتیکه شیطان اعمالشان را در نظر ایشان بیاراست و گفت: امروز از این مردم، کسی بر شما غالب شدنی نیست و من پناه دار شمایم، و چون دوگروه با هم برخورد کردند شیطان عقب گرد کرد و گفت: من ازشما بیزارم که من چیزی که شما نمی‌بینید، می‌بینم ازخدا بیم دارم که خدا سنگین مجازات است.(۴۸)

وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡۖ

مفسران در **سبب‌نزول** این آیت گفته‌اند: زمانیکه لشکر کفار در راه برای جنگ بدر در حرکت بودند و قصد حرب داشتند قومی گفتند ما از **بنی‌کنانه** و **بنی مدلج** می‌ترسیم که ایشان از قدیم دشمن ما هستند و عداوت و کینه شدیدی بین ماست و ایشان دارای ساز و برگ و تجهیزات جنگی‌اند زمانیکه خواستند از ترس برگردند **ابلیس** به صورت سراقه بن مالک نمودار شد و گفت: چرا باز می‌گردید ایشان گفتند ما از قوم بنی‌کنانه می‌ترسیم و دوست داریم که با **محمد**ﷺ جنگ کنیم ابلیس گفت امروز کسی نمی‌تواند به مقابله شما برخیزد از هیچکس مترسید که من شما را از قوم خود، یعنی بنی‌کنانه و بنی‌مدلج آسوده می‌کنم و ایشان بر شما قادر نخواهند بود دست درازی کنند.

می‌گوید: وبه یاد آورید آن زمانی راکه ابلیس با اعمال فریبکارانه خود در جلو دیدگاه کافران قریش ظاهر شد و گفت امروز کسی وجود ندارد که بر شما غلبه کند و بر شما چیره شود و من یار و یاور شما هستم و از هیچ چیز و هیچکس مترسید.

مولانا گفت:

**همچو شیطان در سپه شد صد یکم		خواند افسون که انّی جار لکم**

فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلۡفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ

ی در إِنِّيٓ : اسم انّ- بَرِيٓءٞ : خبر انّ

رب‌العزه فرمود: زمانیکه هنوز جنگ بین کفار و مومنین آغاز نشده بود و دو گروه بهم رسیدند **ابلیس** فرشتگان را دید که از آسمان فرود می‌آمدند و جبرئیل را دید که در پیش **مصطفی**ﷺ ایستاد، بترسید و از مشرکان کناره گرفت. ابوجهل به ابلیس گفت: هنوز جنگ شروع نشده راه فرار گرفتی؟ و گفت ***انی بری منکم انی اری ما لا ترون...*** بدرستیکه من ازشما بیزارم و من می‌بینم آنچه راکه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگان راکه به کمک مومنان می‌آیند. بدرستیکه من از خدا می‌ترسم.

ابن عباس گفت: بدرستیکه ابلیس ترسید که جبرئیل او را به اسارت خود در آورد.

وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- شَدِيدُ : خبر- ٱلْعِقَابِ : مضاف اليه

و خداوند برای کسانیکه از او نترسند و بر خلاف امر او عمل کنند و خدا و رسولش را فرمان نبرند سخت مجازات است برکسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰٓؤُلَآءِ دِينُهُمْ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

و بیاد آور وقتیکه منافقان و کسانیکه در دلهایشان مرضی بود می گفتند. اینان را دینشان مغرور کرده است، و هر که بخدا توکل کند، خدا نیرومند وفرزانه‌است.(۴۹)

إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰٓؤُلَآءِ دِينُهُمْ

إِذْ : بدل -فِى قُلُوبِهِم: جار و مجرور، خبر مقدم- مَّرَضٌ: مبتدا موخر

و آن را نیز بیاد آورید زمانیکه منافقان آنانکه در دلهایشان شکی و نفاقی است و در قلبهایشان مرضی است و به ظاهر قضیه اظهار اسلام کرده ولی در دل نفاق داشتند در وقت خروج مشرکان به بدر قصدشان این بود که هر کدام از دو گروه مشرکین و مومنین پیروز باشند بدان طرف مایل شوند این گروه زمانیکه مسلمانان را با وجود قلت تعداد در شجاعت زیاد دیدند گفتند این مسلمانان به دین و حقانیت خود مغروراند و خود را به هلاکت می‌اندازند رب‌العزه جواب داد و فرمود:

وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انّ- عَزِيزٌ: خبر فَإِنَّ - حَكِيمٌ : خبرفَإِنَّ ثانی

و هر کسی بر خدا توکل کند و کار خود را به خدا واگذارد پس براستی که خداوند عزیز و غالب است و توکل کننده را رها نمی‌کند وخوار و ذلیل نمی‌گرداند و حکیم است که اهل توکل را نصرت می‌دهد.

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ وَذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾

اگر ببینی آندم که فرشتگان جان کافران گیرند و به روها و پشتهایشان زنند [وگویند] که عذاب سوزان را بچشید.(۵۰)

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ

گفته می‌شود این آیت در **شأن** کشته شدگان جنگ بدر آمده است زمانیکه مشرکان برای حرب به سوی مسلمانان روی آوردند فرشتگان بر پشت آنان می‌زدند و بر پشت ابوجهل علامت ضربت‌ها دیده

شده بود می‌گویند: ای پیغمبر! آن زمانی که تو می‌بینی کافران به هراس و اضطراب افتاده‌اند بدان که فرشتگان به سر و صورتها و پشتهای کافران می‌زنند و جان آنان را می‌گیرند.

وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ

ذُوقُواْ: فعل امر، (و) فاعل- عَذَابَ: مفعول به

و به مشرکان می‌گویند عذاب سوزان را که نمایانگر عذاب آخرت است بچشید. یعنی فرشتگان به کفار می‌گویند: عذاب سوزان را بچشید. در **حدیث شریف** آمده است « چون ملک الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دودتار. آنگاه روح وی در اجزای بدنش متفرق می‌شود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می‌شود، به گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افگار می شود.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

این، سزای اعمالی است که بدستهای خود پیش فرستادید که خدا با بندگان ستمگر نیست.(۵۱)

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ

قَدَّمَتْ: فعل ماضی- ایدی: فاعل

این ضرب و عذاب بسبب آنست که شما از کفر و معاصی از قبل بدست آوردید یعنی به جهت کفر و تکذیب رسول الله ﷺ و به ترک ایمان از پیش فرستادید. و خداوند بدون گناه و بدون دلیل بر بندگان خود ستم کننده نیست و عذاب کفار چه در دنیا و چه در آخرت بخاطر رعایت عدل و عدالت است.

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

ای رسول! کافران امت تو نیز برسم فرعونیان و اسلافشان بود که آیه‌های خدا را انکار کردند و خدا بگناهانشان مؤاخذه شان کرد که خدا سنگین مجازات است.(۵۲)

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ

این کار، عناد کفار یعنی در تکذیب و انکار پیغمبر و اسلام همچون عمل قوم فرعون بودند که خداوند آنان را به عذاب گرفتار کرد.

وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

عمل و رفتار آنان که پیش از فرعون بودند، چون قوم نوح و هود و صالح که آیات خدا و معجزات پیغمبران انکار می‌کردند و آن را تکذیب می‌نمودند می‌باشد.

كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ

فَأَخَذَهُمُ : فعل ماضی- هم: مفعول به- لفظ اللّهُ : فاعل

به آیات و معجزات پیغمبران کافر شدند و دلایل توحید را انکار کردند پس خدای تعالی به جهت تکذیبشان و به جهت گناهی که مرتکب شدند مؤاخذه کرد وبه عذاب گرفتار نمود.

إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انَّ- قَوِيٌّ : خبر انَّ- شَدِيدُ : خبر انَّ ثانی

بدرستیکه خداوند بر انکار کنندگان و تکذیب کنندگان سخت مجازات است و او را بخاطر گناهش به عذاب گرفتار می‌کند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ ۙ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۵۳﴾

حکم ازلی خداوند این است که خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده تغییر نمی‌داد تا وقتیکه دلهای خویش را تغییر دهند که خدا شنوا و داناست(۵۳)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ ۙ

(هو) در يَكُ : اسم کان- مُغَيِّرًا : خبرکان- نِّعْمَةً : مفعول به مُغَيِّرًا

این آماده سازی عقاب و مجازات بخاطر اعمال بد ایشان یعنی انکار وحدانیت و تکذیب معجزات پیغمبران خداوند است، زیرا که خدای تعالی از بین برنده و تغییر دهنده قومی نیست که انعام و بخشش کرده است مگر اینکه خود آن قوم دگرگون و متغیر شوند و تغییر یابند خداوند نیز بر آنها نعمتهایش را تغییر و دگرگون می‌کند گفته‌اند مراد از تغییر در اینجا نیت و اعتقاد است.

وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم أنَّ- سَمِيعٌ : خبر أنَّ- عَلِيمٌ : خبر ثانی

بدرستیکه خداوند تمام آنچه راکه مشرکان از تکذیب معجزات و قرآن می‌گویند و عمل می‌کنند شنوا و آگاه است.

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ ۙ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَـٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ ۚ وَكُلٌّ كَانُوا۟ ظَـٰلِمِينَ ﴿۵۴﴾

همانطوریکه خوی و منش فرعونیان و پیش از آنان بر این بود که آیات پروردگار خویش را تکذیب می کردند ما نیز به سزای گناهانشان هلاکشان کردیم و فرعونیان را که همگی ستمگران بودند، غرق کردیم.(۵۴)

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ ۙ

همانطوریکه عرف و عادت قوم فرعون بود این تکرار از برای تاکید است یعنی رفتار و اعمال زشتشان بمانند انکار آیات و تکذیب پیغمبرانی بود که

وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

وضع و حالت مشرکان بمانند فرعونیان و اعمال اقوام پیشین بود.

كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ

قوم پیشینیان آیات خدا را انکار کردند و پیغمبران را تکذیب کردند پس ما به جهت گناهان آنان را با صاعقه و بادهای سوزان و زلزله نابود ساختیم و قوم فرعون را در آب غرق کردیم که بیان آن رفت اگر بدقت بنگری همه‌ی اینها در واقع به خود ستم کردند چونکه نیات و اعتقادات خود را تغییر دادند پس خداوند آنان را تغییر داد.

وَكُلٌّ كَانُوا ظَٰلِمِينَ

كُلٌّ : مبتدا- كَانُوا : فعل ماضی، (و) اسم کان- ظَٰلِمِينَ : خبر- «جمله كَانُوا ظَٰلِمِينَ » خبر از برای کل است.

و هر قوم از اقوام قریش نیز بر نفسهای خود ستمگر هستند و اعمال آنان بمانند اعمال آل فرعون بود پس بتحقیق خدای تعالی که به ایشان در دنیا عزت و نعمت داد و این نعمت را تغییر و تبدیل نکرد تا زمانیکه با تکذیب آیات خداوند خودشان تغییر دادند پس تغییر کرد و خداوند بر او نعمتش را بهمراه قومش هلاک کرد.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾

بدترین جانوران در نظر خدا آنکسانند که بکفر خو کرده‌اند، آنها ایمان بیار نیستند.(۵۵)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

شَرَّ : اسم إِنَّ - عِندَ : مفعول فیه- الَّذِينَ : خبر إِنَّ

می‌گویند این آیت در **شأن بنی عبدالدار** آمده است که ایشان در کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ بسیار اصرار می‌ورزید و نیز گفته‌اند در **شأن یهود بنی قریظه** آمد که عهد و پیمانی راکه با رسول خدا ﷺ بسته بودند شکستند وکافران قریش را برای کشتن مسلمانان یاری کردند: بدرستیکه بدترین جنبندگان روی زمین در نزد خدا کسانی هستند که در کفر و در دشمنی با رسول خدا ﷺ اصرار زیادی داشتند و به هیچ وجه ایمان نمی‌آوردند چون ابوجهل و اصحاب او یا همان قوم یهوداند که با پیغمبر ﷺ پیمان بستند و ناجوانمردانه پیمان خود را شکستند ملاحظه می‌کنید که خداوند متعال در این آیه، کفار را بدترین جنبندگان روی زمین معرفی کرد، آنگاه از میان آنان پیمان‌شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنۡهُمۡ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهۡدَهُمۡ فِي كُلِّ مَرَّةٖ وَهُمۡ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾

همان کسان که از آنها پیمان گرفته‌ای و باز هر دفعه پیمان خویش می‌شکستند و نمی‌ترسند.(۵۶)

ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنۡهُمۡ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهۡدَهُمۡ فِي كُلِّ مَرَّةٖ وَهُمۡ لَا يَتَّقُونَ

ٱلَّذِينَ: بدل- عَٰهَدتَّ: فعل ماضی، (ت) فاعل

ای پیامبرﷺ با کافران و **بنی‌قریظه** عهد و پیمان بسته‌ای که حداقل علیه مسلمانان اقدام نکنند و سلاح بدست نگیرند ولی آنان هر بار عهد و پیمان خود را شکستند اهل قریش را با سلاح برکشتن توکمک‌کردند آنان از عواقب شکستن عهد و پیمان نمی‌ترسند.

فَإِمَّا تَثۡقَفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡحَرۡبِ فَشَرِّدۡ بِهِم مَّنۡ خَلۡفَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

اگر در کارزاری با آنها روبرو شدی بوسیله [کشتن] ایشان کسانی را که پس آنها هستند پراکنده ساز، شاید عبرت گیرند.(۵۷)

فَإِمَّا تَثۡقَفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡحَرۡبِ فَشَرِّدۡ بِهِم مَّنۡ خَلۡفَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ

تَثۡقَفَنَّهُمۡ: فعل مضارع- (ن)توکید- هم: مفعول به- (انت)فاعل

این آیه مربوط به آیات ما قبل است می‌گوید: ای پیغمبر ﷺ حال با وجود این همه تعهد و پیمان با کفار قریش ایشان عهد و پیمان خود را شکستند پس تو نیز هر زمانی به آنها دست یافتی و بر آنها پیروز شدی پس آنان را متفرق ساز و پراکنده‌شان گردان آنکسانیکه در پشت سر آنان قرار دارند آنچنان شکستی بدهید که برای نسل‌های آینده مایه عبرت و پند باشد و دیگر کسی نتواند جامه پیمان شکنی را بر تن کند تا شاید آن شکست خوردگان به سر عقل آیند و پند و عبرت گیرند.

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ ﴿٥٨﴾

اگر از گروهی خیانتی بدانستی منصفانه بآنها اعلام کن که خدا خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. (۵۸)

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ

تَخَافَنَّ: فعل مضارع، (ن) تاکید- فاعل (انت)- خِيَانَةٗ: مفعول به

ای پیغمبر! اگر از قومی که با تو عهد و پیمان بستند خیانتی ظاهر شد تو آنان را آگاه کن که دیگر پیمانی میان تو و آنان وجود ندارد و پیمان به موجب خیانت آنان خاتمه یافته است و این اعلام عدم پیمان بدین خاطر است تا کفار بدانند که نقض عهد شده و تو نیز پس از اطلاع نقض عهد و پیمان به آنان حمله کن و با آنان جنگ کن.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ

ٱللَّهَ: اسم اِنَّ- لَا يُحِبُّ: فعل مضارع، فاعل (هو)، خبر إِنَّ

و باکسانیکه با آنان پیمان مصالحه بسته بودید قبل از اعلام جنگ، حمله نکنید زیرا خدا خیانت‌کاران را دوست ندارد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَبَقُوٓا۟ ۚ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾

آنها که کفر می‌ورزند مپندارند که آنان پیشی جسته‌اند، آن‌ها نمی‌توانند عاجز کنند.(۵۹)

وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَبَقُوٓا۟ ۚ

لَا يَحْسَبَنَّ: مضارع مجزوم- (ن)توکید- ٱلَّذِينَ: فاعل

و ای پیغمبرﷺ آنان تصور مکنند که ما از عقوبت ایشان عاجز هستیم و آنان به ما از جهت قدرت پیشی گرفته‌اند و با نجات یافتن از جنگ بدر از حیطه و قدرت ما بیرون رفته‌اند.

إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ

بدرستیکه ایشان قادر نیستند که ما را از عذابشان عاجز کنند و باید که کافران قریش بدانند که ما هر لحظه نسبت به عقوبت ایشان قادر و توانا هستیم.

وَأَعِدُّوا۟ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُوا۟ مِن شَىْءٍ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

و شما ای مؤمنان هر چه توانستید، قوه و آذوقه و اسبان بسته برای [جنگ] ایشان آماده کنید تا با این، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید و نیز قوم دیگری را که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا آنها را می‌شناسد، بترسانید. هر چه در راه خدا خرج کنید پاداشش به تمامی بشما برگشت یابد و ستم نخواهید دید.(۶۰)

وَأَعِدُّوا۟ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ

أَعِدُّوا۟ : فعل امر- (و)فاعل- مَّا: مفعول به

با توجه به آیات گذشته درحق جهاد اسلامی، در این آیه نیز لزوم آمادگی رزمی در برابر دشمنان و کافران را اشاره می‌کند و می‌گوید: ای مؤمنان برای نقض‌کنندگان عهد و پیمان که فرصتهای زیادی به آنان داده شده ولی آنان چندین بار نقض پیمان کردند خود را از هر جهت با اسبهای ورزیده آماده سازید و از ساز و برگ جنگی بطور کامل استفاده کنید و با این آمادگی و ساز و برگ جنگی دشمن خدا و خود راکه می‌شناسید بترسانید یعنی **مشرکان قریش و کفار عرب و بنی‌قریظه** را

لَا تَعْلَمُونَهُمُ

و کسان دیگری غیر از آنان را نیز بترسانید که ایشان را نمی شناسید

ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْۚ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- يَعْلَمُهُمْۚ : فعل مضارع- هم: مفعول به- (هو)فاعل

كه خداوند آنان را مى‌شناسد و مى‌داند.

وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

تُنفِقُواْ : فعل مضارع- (و)فاعل- شَيْءٍ : تميز

در پايان آيه خداوند مسلمانان را علاوه بر آمادگى رزمى به آمادگى مالى نيز سفارش مى‌كند و مى‌گويد: اى مومنان آنچه داريد در راه خدا و تهيه ساز و برگ جنگى نفقه كنيد و جنگ كنيد مطمئن باشيد كه همه پاداش آن اعمال به شما داده خواهد شد و در جهت نقصان پاداش هيچ‌گاه و هرگز ستم كرده نخواهيد شد.

وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَٱجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

اگر به صلح مايل شدند، تو نيز بدان مايل باش و به خدا توكل كن كه او شنوا و داناست.(۶۱)

وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَٱجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِۚ

جَنَحُواْ : فعل ماضى- (و)فاعل

خداى تعالى در آيه قبلى در مقابل جنگ جنگيدن را سفارش كرد و در اين آيه در مقابل صلح آشتى را سفارش مى‌كند و مى‌گويد: و اگر مشركان به صلح متمايل باشند و ميل به صلح كنند تو نيز به صلح و مصالحه ميل كن و از آن روى برمگردان و بر خدا توكل كن و از مكر و فريب دشمن مترس كه مبادا در ادعاى صلح طرح حيله باشد.

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ

ه: اسم إِنَّ -هو: ضمير فصل- ٱلسَّمِيعُ: خبر- ٱلْعَلِيمُ: خبر ثانى

بدرستيكه خداوند شنوا و داناست گفتار ايشان را مى‌شنود و به‌راست و به كذب گفتار آنان آگاه و داناست.

وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ ٱللَّهُۚ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

و اگر بخواهند فريبت دهند، خدا تو را بس است، اوست كه تو را، به نصرت خويش و يارى به مومنان، نيرو مى‌دهد [و پيروز مى گرداند].(۶۲)

وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ ٱللَّهُۚ

حَسْبَكَ : اسم انِّ- لفظ ٱللَّهُۚ: خبر انِّ

همانطوریکه گفته شد اگر قصد دشمنان فریب دادن و غافلگیر کردن مسلمانان و یا اعمال تاکتیک جنگی باشد شما از این کار نگران مباشید زیرا که خداوند بسنده است.

هُوَ ٱلَّذِىٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِىٓ: خبر

او همان است که تو را در مقابل دشمنان یاری داد و مومنان را تقویت و پشتیبانی کرد همچنانکه در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، او در آینده نیز هنگامیکه از سوی آنان فریب و پیمان شکنی صورت گیرد، تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِى ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴿٦٣﴾

و دلهایشان را الفت داد، اگر همه مال زمین خرج می‌کردی، دلهایشان را الفت نمی‌توانستی داد. ولی خدا بین آنها الفت داد که او نیرومند و فرزانه است. (۶۳)

وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ

أَلَّفَ: فعل ماضی، فاعل (هو)

پیش از اسلام در زمان جاهلیت در بین اعراب جنگ و جدل و نفاق و کینه وجود داشت و با بهانه کوچکی میان دو طائفه **اوس** و **خزرج** حرب در می‌گرفت در این وقت حضرت رسول ﷺ با اعلام توحید و معرفت و احکام و حدود و شرایط دین اتحاد و برادری بین آنها برقرار کرد و در بین قلبهایشان با یکدیگر الفت برقرار نمود.

لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِى ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ

أَنفَقۡتَ: فعل ماضی- (ت) فاعل- مَا: مفعول به- جَمِيعٗا: حال

چون در بین اقوام عرب دشمنی و عداوت شدیدی بود بسیار سخت بود که حتی با خرج مال و متاع روی زمین هم بتوان بین دلهای ایشان الفت و دوستی برقرار کرد و خدای تعالی به برکت حضرت رسول ﷺ بین دلهای ایشان به جهت اصلاح ایشان دوستی برقرار کرد.

وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ

لفظ ٱللَّهَ: اسم لَٰكِنَّ: أَلَّفَ: فعل ماضی- (هو) فاعل، جمله خبر لَٰكِنَّ

حق تعالی به میمنت و برکت حضرت رسول ﷺ بین قلبهای ایشان به جهت اصلاح حال ایشان دوستی برقرار کرد.

إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ

بدرستی که خداوند قادر و غالب است هر چه بخواهد با قدرت مطلقه خود می‌کند و به آنچه که انجام می‌دهد دانا و آگاه است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسْبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ 

ای پیغمبر خدا! تو را و مومنانی که پیروی ات کرده‌اند بسنده است.(۶۴)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسْبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ

می‌گوید ای پیغمبر! خدای تعالی برای تو و برای آنان که متابع تو شده‌اند از مومنین و عمر خطاب بسنده وکافی است می‌گویند این آیت در زمان قبل از شروع جنگ **بدر** برای تقویت روحیه پیغمبر و صحابه نازل شده است و **ابن عباس** گفت: تا زمان اسلام آوردن **عمر خطاب** سی‌ونه نفر مسلمان شده بودند و مسلمانیت خود پنهان می‌داشتند تا اینکه **عمر خطاب** مسلمان شد و تعداد مسلمانان به چهل نفر رسید و با اسلام آوردن عمر در مکه اسلام آشکار شد.

فردوسی گفت:

عمـــر کـــرد اســـلام را آشـــکار — بیاراســت گیتــی چــو بــاغ بهــار

رب‌العزه در **شأن** وی این آیت فرستاد.

عمر خطاب از بزرگان قریش بود و در دوره جاهلی عهده‌دار سفارت بود یعنی هرگاه میان قریش جنگی در می‌گرفت اعم از آنکه میان طوایف خودشان یا با طوایف دیگر بود عمرﷺ را به عنوان سفیر گسیل می‌داشتند و اگر کسی می‌خواست با آنها در فضل و نسب فخر فروشی کند او را می‌فرستادند که پاسخگوی باشد و همگی به او خشنود بودند با مستجاب شدن دعای حضرت پیغمبر در مورد او به هنگامی که گفته بود خدایا، اسلام را با مسلمان شدن عمر بن خطاب یا ابوجهل بن هشام نیرومند گردان و این دعا در مورد عمر مستجاب شد. اسلام عمر در ذیحجه سال ششم بعثت، در بیست و شش سالگی او بود **عبدالله بن مسعود** می‌گوید، ما نمی‌توانستیم کنار کعبه نماز بگزاریم و چون عمر مسلمان شد با قریش زد و خورد کرد و کنار کعبه نماز خواند و ما هم با او نماز می‌خواندیم و هم می‌گفته است اسلام عمر مایه گشایش، هجرت او مایه نصرت و امارت و فرماندهی او رحمت بود. آن روزی که عمر اسلام را پذیرفت **مصطفی** ﷺ او را کنار گرفت و گفت: ***الحمد لله الذی هداک الی الاسلام یا عمر،*** پس دست وی گرفت و او را پیش یاران برد و گفت ای یاران من! بشارت پذیرید که عمر به اسلام درآمد **حمزه** برخاست و او را در کنار گرفت و یاران هم شاد گشتند و خوشحالی نمودند عمر گفت یا رسول الله چرا اسلام را پنهان داریم و چرا این پرچم اسلام را آشکارا بلند نمی‌کنیم و دامن عصمت **مصطفی** ﷺ گرفت و او را بیرون آورد و آن قوم که با **مصطفی** ﷺ بودند از صدیقان همه بیرون آمدند تعداد مسلمانان با عمر چهل نفر شده بود و به همراه حمزه تا به **مسجدالحرام** می‌آمدند و کافران منتظر بودند که عمر هم اکنون سر محمدﷺ می‌آورد عمر چون کافران را دید تکبیر گفت که رعب در دلهای کافران افتاد و با دیدن عمر که اسلام آورده است دل از دوست خویش بریدند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ ﴿٦٥﴾

ای پیغمبر! مؤمنان را به کارزار ترغیب کن، اگر از شما بیست تن صبور باشند بر دویست تن غالب شوند و اگر ازشما صد تن صبور باشند، بر هزارتن از آنها که کفر می‌ورزند غالب شوند، زیرا آنها گروهی هستند که فهم نمی‌کنند. (۶۵)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ

یا: حرف ندا- ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلنَّبِيُّ: بدل

در این آیه خدای تعالی به پیغمبر دستور جهاد می‌دهد و می‌گوید ای پیغمبر مؤمنان را برای جنگ با کافران برانگیز و تشویق کن در **حدیث شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر به یارانشان فرمودند « بپاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همه آسمان‌ها و زمین است.»

إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ

مِّنكُمۡ: جار و مجرور خبر کان- عِشۡرُونَ: اسم کان

اگر از شما مسلمانان بیست نفر در جنگ و جهاد از صبر کنندگان باشید بر دویست نفر از مشرکان غالب می‌شوید یعنی یکی از شما در مقابل ده نفر از مشرکان مقابله خواهید کرد.

وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ

هم: اسم أنَّ - قَوۡمٞ: خبر أنَّ

و اگر از شما مسلمانان صد نفر در جنگ و جهاد از صبر کنندگان باشید به خواست خداوند بر هزار نفر از آنانکه مشرک هستند غالب شوند و این پیروزی و غالب شدن شما بخاطر آنست که دشمنان بی‌ایمان شما گروهی هستند که نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند و از آخرت و عقاب و مجازات آن بی‌خبرند.

ٱلۡـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمۡ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمۡ ضَعۡفٗاۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ صَابِرَةٞ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمۡ أَلۡفٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفَيۡنِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٦٦﴾

اکنون خدا بشما تخفیف داد که ضعف شما را معلوم کرد، اگر از شما صد تن صبور باشند بر دویست تن غالب شوند و اگر از شما هزار باشید باذن خدا، بر دو هزار غالب شوند که خدا با صابران است.(۶۶)

ٱلۡـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمۡ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمۡ ضَعۡفٗاۚ

ٱلۡـَٔـٰنَ: مفعول فیه- خَفَّفَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- فِیكُمۡ: جار و مجرور، خبر انّ مقدم- ضَعۡفًاۚ: اسم انّ موخر

ابن عباس گفت: بر مسلمانان جنگ و مقاتله کردن در برابر ده مشرک فرض بود پس این کار بر مسلمانان بسیار مشکل آمد و در حق ﷻ در سبک کردن این بار سنگین تضرع و درخواست کردند تا اینکه رب‌العالمین آن را منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که این آیت باشد که در تخفیف آن می‌گوید:

هم اکنون خداوند این حکم سنگین را به شما تخفیف و سبک گردانید و دانست که در میان شما کسانی ضعیف حال و سست رای هستند.

فَإِن یَكُن مِّنكُم مِّاْئَةࣱ صَابِرَةࣱ یَغۡلِبُوا۟ مِاْئَتَیۡنِۚ

مِّنكُم: جار و مجرور، خبر کان- مِّاْئَةࣱ: اسم کان- صَابِرَةࣱ: نعت

پس اگر از شما مسلمانان صد نفر در جنگ و جهاد از مبارزان و صبرکنندگان باشید بر دویست نفر از مشرکان غالب می‌شوید.

وَإِن یَكُن مِّنكُمۡ أَلۡفࣱ یَغۡلِبُوۤا۟ أَلۡفَیۡنِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ

و اگر هزار نفر باشید بر دو هزار نفر با تائید و خواست حق تعالی بر دشمن پیروز و غالب می‌شوید.

وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّـٰبِرِینَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- مَعَ: مفعول فیه- ٱلصَّـٰبِرِینَ: مضاف الیه- مَعَ ٱلصَّـٰبِرِینَ: خبر

و خداوند با صبر کنندگان و مقاومت کنندگان است و ظفر و پیروزی از آنانست.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

مَا كَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَكُونَ لَهُۥۤ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ یُثۡخِنَ فِی ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِیدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡیَا وَٱللَّهُ یُرِیدُ ٱلۡـَٔاخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِیزٌ حَكِیمࣱ ﴿٦٧﴾

پیغمبری را نسزد که اسیرانی داشته باشد، تا در زمین کشتار بسیار کند، شما خواسته و مال دنیا خواهید وخدا [برای شما] پاداش آخرت خواهد که خدا نیرومند وفرزانه است.(۶۷)

مَا كَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَكُونَ لَهُۥۤ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ یُثۡخِنَ فِی ٱلۡأَرۡضِۚ

لَهُۥۤ: جار و مجرور، خبر یَكُونَ- أَسۡرَىٰ: اسم یکون

سبب‌نزول این آیت آن بود که روز بدر بعد از اینکه مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و هفتاد نفر را کشته و هفتاد نفر دیگر را اسیر گرفتند. حضرت رسول ﷺ درباره‌ی اسیران با صحابه مشورت کرد **ابوبکر صدیق** گفت: یا رسول الله! اینها از اقوام و خویشان تو اند به نظر من بهتر است از ایشان فدیه بگیریم تا برای مسلمانان قوتی باشد تا شاید خدای تعالی ایشان را هدایت کند و مسلمان شوند رسول

خدا به **عمربن‌خطاب** اشارت کرد و از او نظر خواهی کرد. عمرﷺ گفت رأی من بر خلاف رأی ابوبکرﷺ است رأی من آنست که مشرکان را از روی زمین محو و نابود کنیم.
رسول خدا گفت ای ابوبکر مثل تو مثل ابراهیم خلیل است که گفت:
فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم.
و یا عمر مثل تو مثل نوح است که گفت: ***رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً.***
آنگه **مصطفی**ﷺ به گفتار ابوبکر عمل کرد و از ایشان **فدیه** گرفت. عمر خطاب گفت: روز دیگر بامداد به حضور حضرت رسول اکرم آمدم مصطفی و ابوبکر را دیدم که هر دو می‌گریستند. گفتم یا رسول الله در این ساعت بشما چه شده است گفت: یا عمر خداوند آن حکم که دیروز انجام دادیم و فدیه‌ها که از اسیران گرفته‌ایم نپسندید و ما را سرزنش کرد و الان این آیت نازل کرد ***ماکان لنبی ان یکون...***
می‌گوید: شایسته و سزاوار نیست برای هیچ پیغمبری که اسیرانی داشته باشد و از آنان فدیه بگیرد زیرا که فدیه گرفتن هیبت و حشمت و عظمت قوا را از بین می‌برد بدین سبب بسیاری از اسیران را می‌کشتند و مغلوب می‌کردند تا در دلهای مشرکان از پیغامبر و مؤمنان ترس و وحشت داشته باشند.
شیخ اجلّ سعدی گفت: بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشاید.

تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا

تُرِيدُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل- عَرَضَ : مفعول به- ٱلدُّنْيَا : مضاف الیه
شما مال و متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید که همان فدیه گرفتن از اسیران باشد

وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْأَخِرَةَ

و خداوند برای شما پاداش و ثواب آخرت را می‌خواهد هر چند فدیه‌گرفتن اسیران به ظاهر قضیه نسبت به کشتن آنان بهتر می‌نماید بلکه در اصل هیبت و شکوه و عظمت قوا را زیر سئوال می‌برد.
شیخ سعدی گفت: هر که بدی را بکشد خلق را از بلای او برهاند و او را از عذاب عزوجل.

**پسندیده است بخشایش و لیکن		منه بر ریش خلق آزار مرهم**

وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و خداوند عزیز و غالب است مؤمنین را بر مشرکین غالب می‌گرداند و هر کاری که انجام می‌دهد و یا دستور انجام آن را صادر می‌کند از روی حکمت است و به آن داناست.

لَّوْلَا كِتَٰبٌ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

اگر قضای خدا بر این نرفته بود، در مورد آن چه [از اسیران] که گرفتید عذاب بزرگ بشما می‌رسید.(۶۸)

لَّوْلَا كِتَٰبٌ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

كِتَٰبٌ: مبتدا- خبر محذوف

ای پیغمبر! اگر فرمانی و حکمی از قبل نیامده بود که بدون دستور از طرف خدا کسی را مجازات نکنند در مقابل آنچه انجام دادید از جهت گرفتن فدیه از اسیران هر آینه عذاب بزرگی در انتظار شما بود. در روایت آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که اگر عذاب در حق گرفتن فدیه از اسیران نازل شده بود غیر از **عمر خطاب و سعدبن معاذ (رض)** از آن نجات نمی‌یافتید چونکه نظر این دو نفر آن بود که کفار را به قتل برسانند و به گرفتن فدیه راضی نبودند در گلستان سعدی آمده: رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان، عفو کردن از ظالمان جور است بر درویشان.

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی   بدولت تو گنه می‌کند به انبازی

پس از نازل شدن این آیت صحابه از غنایم بدر دست کشیدند آیت آمد که:

فَكُلُوا۟ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَٰلًا طَيِّبًا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾

از آنچه غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه، بخورید و از [نافرمانی] خدا بپرهیزید که خدا آمرزگار و رحیم است.(۶۹)

فَكُلُوا۟ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَٰلًا طَيِّبًا ۚ

غَنِمْتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل- حَلَٰلًا: حال- طَيِّبًا: نعت

پس حالا از آن چه که از فدیه اسیران بدست آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و غم و اندوه بردل راه مدهید و آنچه که از غنایم بدر بدست آورده‌اید دست برندارید.

وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ

و در مخالفت با امر و فرمان الهی بترسید و آنچه حکم کرده است جاری نمائید.

إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ- غَفُورٌ: خبر إِنَّ - رَّحِيمٌ: خبر ثانی

بدرستیکه خداوند آمرزنده و مهربان است. یعنی گناهان شما را می‌آمرزد و اخذ فدیه را از اسیران بر شما حلال کرده است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِىٓ أَيْدِيكُم مِّنَ ٱلْأَسْرَىٰٓ إِن يَعْلَمِ ٱللَّهُ فِى قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٠﴾

ای پیغمبر! به آن اسیران که در دست شمایند بگو: اگر خدا در دلهایتان خیری بداند، بهتر از آن، که ازتان گرفته‌اند بشما دهد و شما را بیامرزد و خدا آمرزگار و رحیم است.(۷۰)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِىٓ أَيْدِيكُم مِّنَ ٱلْأَسْرَىٰٓ

کلبی گفت: این آیت در شأن **عباس بن عبدالمطلب** و برادرزاده‌ی وی **عقیل‌بن‌ابی‌طالب و نوفل بن‌الحارث** آمد. حضرت رسول ﷺ به عباس که از جمله اسیران بود گفت شما به اتفاق دو برادرزاده‌ی خود عقیل و

نوفل جهت اسارتتان فدیه بدهید. عباس گفت ای محمد ﷺ من این همه مال ازکجا آرم حضرت رسول الله ﷺ فرمود کجاست آن بیست اوقیه زر که در وقت خروج بجنگ بدر برای طعام مشرکان می‌دادی و آنان را به قصد مسلمانان تشویق می‌کردی. **عباس** گفت: ای **محمد** ﷺ گواه باش که من به وحدانیت خدا و پیغمبری تو گواهی می‌دهم پس فدیه‌ی خود و برادرزادگان را بداد دراین مورد آیت آمد که: ***یآ یها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری*** ای پیغامبر ﷺ به آنکسانی که دردست شما اسیران‌اند بگو:

إِن يَعْلَمِ ٱللَّهُ فِى قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

يُؤْتِكُمْ: فعل مضارع-کم: مفعول به-(هو)فاعل- خَيْرًا : مفعول به ثانی

اگر خداوند در قلبهایتان خیر و نیکوئی از صدق ایمان و اخلاص ببیند هر آینه از آنچه که شما به عنوان فدیه اسیران داده‌اید بهتر و نیکوتر است و خداوند شما را می‌آمرزد.

وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- غَفُورٌ: خبر- رَّحِيمٌ : خبر ثانی

و خداوند آمرزنده گناهانی است که در زمان مشرک بودن واقع شده است و مهربان و رحیم است که بشما توفیق مسلمان شدن داده است آورده‌اند که **عباس** گفت: وعده خداوند به تحقق پیوست بجای بیست زر فدیه خداوند به من بیست بنده داد که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت می‌کنند و سقایه زمزم را نیز به من داد که از همه اموال عرب دوست‌تر می‌دارم و وعده‌ی بعدی مغفرت است امیدوارم که خداوند آن مغفرت را نیز شامل حال من گرداند چونکه در وعده‌ی خداوند خلاف نیست.

خلاف وعده محال است کزکریم آید لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید

وَإِن يُرِيدُوا۟ خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا۟ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

اگر خواهند به تو خیانت کنند که از این پیش نیز بخدا خیانت کردند خداوند تو را بر آنان مسلط گرداند که خدا دانا و فرزانه است.(۷۱)

وَإِن يُرِيدُوا۟ خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا۟ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ ۗ

خَانُوا۟: فعل ماضی-(و)فاعل- لفظ الله: مفعول به

و اگر اسیرانی که مسلمان شده‌اند بخواهند عهد و پیمان مسلمان شدن خود را نقض کنند و به تو خیانت کنند یا مرتد شوند بدرستیکه به خدا خیانت کرده‌اند آن خیانتی که پیش از مسلمان شدنشان در حالت کفر داشتند پس خداوند این امکان را برای تو فراهم کرد تا اینکه در جنگ بدر خائنان در دست تو گرفتار و اسیر شدند و بعد از این نیز این امکان فراهم خواهد شد انشاء الله.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر، حَكِيمٌ : خبر ثانی

و خداوند به آنچه که آنرا خلق کرده است آگاه و داناست و در احوال ایشان حکم کننده است و به حق و راستی حکم می‌کند پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می‌داند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمِۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۷۲﴾

کسانیکه ایمان آورده و هجرت کرده و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند و کسانی که [ایشان را] جا داده و یاری کرده‌اند، آنها بعضی شان دوستدار بعضی دیگرند و کسانیکه ایمان آورده و هجرت نکرده‌اند، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست [بشما بستگی ندارند] تا وقتی که هجرت کنند، اگر در کار دین از شما یاری خواستند یاریشان کنید، مگر بر ضد گروهی که میان شما و آنها پیمانی هست و خدا به اعمالی که می کنید بیناست.(۷۲)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍۚ

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - خبر إِنَّ محذوف- أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- بعضُ: مبتدا ثانی- أَوْلِيَآءُ : خبر ثانی، جمله خبر اولئک، أُوْلَٰٓئِكَ بعضُ: خبر انَّ

بدرستی آنانکه ایمان آوردند و بخاطر دوستی خدا و رسولش از خانه‌های خود دور شدند و مالهای خود را در راه خدا و تهیه ساز و برگ جنگی مسلمانان صرف کردند و جهاد کردند و لقب مهاجرین را به خود گرفتند و کسانی که مهاجرین را جای دادند و حضرت رسول ﷺ و یاران و مهاجرین همراه او را نصرت کردند یعنی انصار، بعضی از ایشان دوستان برخی دیگرند. در حق توطئه قتل پیغمبر ﷺ مشورت کردند و مشرکان قریش گفتند، آیا می بینید که کار این مرد، پیغمبر ﷺ به کجا کشیده است بنابراین درباره‌اش تصمیمی بگیرید و چاره‌جویی کنید، شروع به مشورت کردند، یکی گفت او را به زنجیر بکشید و حبس کنید و در خانه را بروی او ببندید و منتظر مرگ او باشید. باز مشورت کردند، یکی گفت او را از میان خود بیرون می‌کنیم و از سرزمین خودمان تبعید می‌سازیم، **ابوجهل بن هشام** گفت من در مورد او چاره‌ای اندیشیده‌ام که گمان نمی‌کنم محتاج به چاره‌ی دیگری باشد، گفتند آن چیست؟ گفت عقیده‌ام این است که از هر قبیله جوانی چابک و شریف و نژاده برگزینیم و به دست هر یک شمشیر برنده‌ای دهیم و همگی با هم به او حمله برند و او را بکشند که ما از او خلاص خواهیم شد. **جبرئیل** به حضور پیامبر ﷺ آمد و این خبر را به اطلاع آن حضرت رساند و گفت امشب در بستری که همه شب می‌خوابیدی نخواب، وچون پاسی از شب گذشت آنها بر درخانه رسول خدا ﷺ جمع شدند و کمین می‌کشیدند تا بخوابد و بر او حمله برند، چون رسول خدا آنها را دید به **علی بن ابی**

طالب فرمود: در بستر من بخواب و این قطیفه‌ی سبز حضرمی را روی خود بینداز و در آن بخواب که هرگز مکروهی از ایشان به تو نخواهد رسید.
گوید، در این هنگام رسول خدا ﷺ از خانه بیرون آمد و مشتی خاک در دست داشت و خطاب به ابوجهل فرمود آری من چنین می‌گویم و تو یکی از کشته شدگانی و خداوند دیدشان را گرفت و آن حضرت را ندیدند و آن خاک را بر سر ایشان پاشید در حالیکه آیات اول تا نهم سوره **یس** را می خواند: در عین حال شروع به نگاه کردن در خانه کردند و علی را در رختخواب دیدند و چون قطیفه رسول خدا ﷺ را بر خود کشیده بود گفتند به خدا سوگند این محمد ﷺ است که در قطیفه خود خفته است. صبحدم علی‌از رختخواب‌برخاست‌و در این‌موقع بودکه گفتند که محمدﷺ رفته است.
چون پیامبرﷺ به خروج از مکه به سوی مدینه تصمیم گرفت پیش ابوبکر صدیق آمد و فرمود خداوند به من اجازه‌ی خروج و هجرت فرمود، ابوبکر گفت ای رسول‌خداﷺ! هجرت تو با همراهی من است! فرمود آری با همراهی تو، عایشه گوید به خدا سوگند تا آن روز ندیده بودم کسی از شادی بگرید و در آن روز دیدم که ابوبکر می‌گریست و سپس خطاب به پیامبرﷺ گفت این دو مرکب را مدتهاست که برای این کار آماده کرده‌ام، و عبدالله بن ارقط (اریقط لیثی) را که مشرک بود اجیر کردند تا راهنمایشان باشد و مرکب‌ها را به او دادند تا به عنوان چراندن به وعده‌گاه ببرد. پیغمبر ﷺ و ابوبکرؓ از پرچینی که پشت خانه‌ی او بود بیرون رفتند و آهنگ غاری در کوه **ثور** کردند که نام کوهی در ناحیه‌ی پائین مکه است و وارد آن شدند.

ابوبکر به پسرش عبدالله دستور داده بود که تمام روز به آنچه مردم درباره‌ی ایشان می‌گویند گوش دهد و شامگاه همان روز اخبار را به ایشان برساند، **اسماء** دختر ابوبکر هم شبانه خوراکی مورد احتیاج را برای ایشان بیاورد **ابن‌هشام** می‌گوید، یکی از علما از قول حسن‌بن‌ابی الحسن برایم نقل کرد که چون پیامبرﷺ و ابوبکر شبانه به غار رسیدند ابوبکر پیش از پیغمبر وارد غار شد تا ببیند که درنده یا مار در غار نباشد و با جان خود پیامبرﷺ را حفظ و پاسداری کند.

بیت:

واودرخواب‌وبیداری‌قرین‌ویارغار آمد　　کنون‌ناطق‌خمش‌گردد،کنون‌خامش‌به‌نطق‌آید

ابن اسحاق می‌گوید، پیامبرﷺ سه روز همراه ابوبکر در غار بود و مشرکان قریش چون متوجه غیبت رسول خدا ﷺ شدند صد ماده شتر جایزه تعیین کردند برای هر کسی که آن حضرت را برگرداند و تسلیم ایشان کند، **عبدالله‌بن‌ابی‌بکر** همچنان میان مردم و قریش بود و به مشورتها و رایزنی‌های آنها آگاه می‌شد و آنچه را درباره‌ی پیامبرﷺ و ابوبکر می‌گفتند می‌شنید و شامگاه پیش ایشان می‌آمد و خبرها را گزارش می داد، می‌گویند در آن شب که پیغمبرﷺ وارد غار شد به عنکبوت فرمان داد تا بر دهانه‌ی غار تار فراوان تنید و به دو کبوتر وحشی دستور فرمود که بر دهانه غار لانه سازند.

«بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را سدّ عصمت دوستان کرد»

در این هنگام جوانان قریش از هر خانواده با شمشیر و چوبدستی و تیشه‌های خود به جستجوی پرداختند و چون به چهل ذراعی پیامبرﷺ رسیدند، پیشاهنگ آنها نگاه کرد و دو کبوتر وحشی را دید و برگشت، یارانش گفتند چرا غار را نگاه نکردی؟ گفت دو کبوتر وحشی در دهانه‌ی آن دیدم و دانستم که کسی در آن نیست، رسول‌خدا ﷺ صحبت او را شنید و فهمید که خداوند به عنایت خود به وسیله‌ی آن دو کبوتر خطر را دفع فرموده است، یکی دیگر از کسانیکه به جستجوی پیامبرﷺ آمده بود گفت عنکبوت پیش از میلاد محمدﷺ بر این غار تار تنیده است. ابوبکر گوید نگریستم پاهای مشرکان را دیدم و ما که درغار بودیم آنها بالاسر ما ایستاده بودند گفتم ای رسول خدا اگر یکی از ایشان به پائین پای خود نگاه کند ما را خواهد دید، فرمود: ای ابوبکر! گمان تو درباره دو نفری که نفر سوم ایشان خداست چیست؟ گوید، سه شب در غار بودند و عبدالله بن ابی بکر هم پیش آنها می‌مانده است عایشه می‌گوید به پیامبر ﷺو ابوبکر بهترین زاد و توشه دادیم برای آن دو نفر سفره‌ای در خورجین گذاشتیم.

خروج رسول خداﷺ و ابوبکر صدیق از غار در شب دوشنبه چهارم ماه ربیع‌الاول بوده است و چون سه روز گذشت و مردم آرام گرفتند، عبدالله‌بن‌اریقط با دو مرکوب آنها و شتر خود به سراغ ایشان رفت، ابوبکر دو شتر را نزدیک پیامبر ﷺ آورده و پیامبرﷺ فرمود من شتری راکه از خودم نباشد سوار نمی شوم، ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد، این از شماست، فرمود نه، پولی که برای خرید آن داده‌ای چقدر است؟ گفت این قدر، پیامبرﷺ گفت به همین قیمت آن را می‌گیرم. ابن اسحاق می‌گوید، سوار شدند و براه افتادند و ابوبکر خدمتگزار خود **عامربن‌فهیره** را هم پشت سرخود سوار کرد تا در راه عهده‌دار خدمت باشد ابوبکر می‌گوید، تمام آن شب و فردا را تا نیمروز راه رفتیم و چون گرما شدت پیدا کرد و امکان حرکت نبود و هیچ‌کس هم در راه حرکت نمی‌کرد متوجه سنگی شدم که بر فراز کوه سایه داشت برای پیامبر در سایه‌ی آن جایی را صاف کردم و گلیم کوچکی که همراه داشتم فرش کردم و گفتم شما بخواب تا من اطراف را بررسی کنم چوپانی را دیدم که چون یکی از مردان مکه است گفتم آیا شیرداری گفت آری. چون پیامبرﷺ بیدار شد پیش او بردم آشامید و فرمود هنوز وقت حرکت نرسیده است؟ گفتم چرا و راه افتادیم، وچون به سرزمین سختی رسیدیم **سراقه بن مالک بن جعشم** رسید ابوبکر گریست و گفت ای رسول خدا ما را گرفتند و به ما رسیدند، پیامبر ﷺفرمود هرگز و نفرین کرد تا اسب سراقه تا شکم به زمین فرو رفت سراقه گفت می‌دانم که شما بر من نفرین کردید اکنون دعا کنید که خلاص شوم و آسیبی به شما نرسانم پیغمبرﷺ برای او دعا کرد و او به عهد خود وفا کرد و برگشت و شروع به برگرداندن دیگران کرد و گفت این جا خبری نیست و تعقیب کافی است.

ابن اسحاق می‌گوید چون اصحاب رسول خدا ﷺ شنیدند که آن حضرت از مکه بیرون آمده است منتظر رسیدن او بودند، هر روز پس از اینکه نماز صبح را می‌خواندند بیرون می‌آمدند و در اول شهر میان بیابان سنگلاخ منتظر می‌ایستادند تا وقتی که آفتاب همه‌ی سایه‌ها را از بین می‌برد که به واسطه‌ی شدت گرما به خانه‌های خود می‌رفتند، روزی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد آنها به عادت همه روزه بیرون آمده و نشسته بودند و نخستین کسی که او را دید مردی از یهود بود و با صدای بلند فریاد

کشید که ای بنی قیله پیامبرتان آمد و **انصار** برای دیدار رسول خداﷺ بیرون آمدند و آن حضرت همراه ابوبکر که هم سن و سال هم بودند زیر سایه‌ی خرما بنی نشسته بود، بیشتر انصار پیامبرﷺ را نمی‌شناختند و او را از ابوبکر تشخیص نمی‌دادند.

ولی هنگامیکه سایه از بین رفت و ابوبکر با ردای خود بر رسول خدا ﷺ سایه افکند آن حضرت را شناختند. پیامبرﷺ به خانه **کلثوم بن هدم** از قبیله بنی عمرو بن عوف وارد شد و ابوبکر صدیق به خانه **خبیب بن اساف** که از قبیله بنی حارث بن خزرج بود فرود آمد. علی بن ابی طالب سه شب در مکه ماند و امانات و ودیعه‌های مردم را در کرد و سپس به رسول خدا پیوست و همراه آن حضرت در خانه‌ی کلثوم بن هدم ساکن شد. پیامبرﷺ از روز دوشنبه تا آخر روز پنجشنبه جمعاً چهار روز در **قباء** سکونت فرمود.

محمد بن اسحاق می‌گوید، پیامبرﷺ روز جمعه از منزل کلثوم بیرون آمد و وقت نماز جمعه فرا رسید و نماز جمعه را در مسجدی که در وادی **رانوناء** است خواند و این اولین نماز جمعه‌ای است که در مدینه گزارده‌اند. ابی اسحاق می‌گوید، **عتبان بن مالک و عباس بن عباده بن نضله** همراه مردانی از **بنی سالم بن عوف** به حضور پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا ﷺ میان ما اقامت کن که عدد و سازو برگ و اسلحه‌ی ما فراوان است، پیامبرﷺ فرمود **راه ناقه** را باز بگذارید خودش مأمور است. آنها کنار رفتند و ناقه حرکت کرد و چون به محله‌ی بنی ساعد رسید، سعد بن عباده و منذر بن عمر و باگروهی از مردان بنی ساعد پیش آمدند و همان تقاضا را مطرح کردند و پیامبر ﷺ به ایشان هم همان پاسخ را داد و آنها هم کنار رفتند و ناقه پیامبر ﷺ حرکت کرد و همچنین در محله‌های دیگر همین پیشنهاد شد و پیغمبر همان پاسخ را داد تا اینکه شتر حرکت کرد و چون به محله‌ی بنی مالک بنی نجار رسیدند شتر بر در مسجد رسول خدا ﷺ زانو به زمین زد و در آن هنگام آنجا زمین افتاده‌ای بود که به دو پسر بچه‌ی یتیم از بنی نجار تعلق داشت و جای خشک کردن خرما و علوفه بود، آن دو کودک سهل وسهیل پسران عمرو بودند که تحت کفالت و در خانه‌ی معاذ بن‌عفراء زندگی می‌کردند چون شتر زانو بر زمین زد پیامبرﷺ همچنان بر پشت او سوار ماند و پیاده نشد، ناقه حرکت کرد و اندکی رفت دوباره به همان جای نخست برگشت و زانو به زمین زد و همانجا بدون حرکت باقی ماند و سینه و گردن خود را هم به زمین گذاشت در این هنگام رسول خدا ﷺ پیاده شد و **ابو ایوب خالد بن زید** بار آن حضرت را برداشت و به خانه خود برد و پیامبر ﷺ هم به خانه او فرود آمدند.

ابن اسحاق باسندی که آن را به ابو ایوب می‌رساند نقل می‌کند که می‌گفته است، وقتی پیامبرﷺ به خانه‌ی من آمدند در طبقه‌ی پائین ساکن شدند و من و همسرم در طبقه‌ی بالا بودیم، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، من دوست نمی‌دارم و گناه می‌دانم که ما در طبقه بالا باشیم و شما در طبقه پائین، لطف کن و شما به طبقه بالا بیا و ما در طبقه‌ی پائین زندگی می‌کنیم، فرمود برای ما و کسانیکه اینجا می‌آیند بهتر است که در طبقه پائین باشیم. **ابو ایوب** می‌گوید:

شبها معمولاً برای آن حضرت غذا می‌پختیم و پایین می‌فرستادیم و بقیه‌ی آن را که برای خود ما برمی‌گرداندند و برای تیمن‌وتبرک سعی می‌کردیم از آنجاکه‌انگشت‌آن‌حضرت به آن برخورده است بخوریم.

پیغمبر برای ساختن مسجد آن دو پسر بچه یتیم را که قبلاً ذکر او رفت خواست و پیشنهاد کرد آن قطعه زمین را برای ساختن مسجد بفروشد، گفتند زمین را برای مسجد می‌بخشیم و به شما می‌دهیم رسول خدا ﷺ نپذیرفت و فقط به خریدن از آنها قبول کرد می‌گویند این زمین را به ده دینار خرید و به ابوبکر دستور فرمود این مبلغ را به آن دو بپردازد و در آن مسجد بنا کردند.ابو ایوب می‌گفت همین مسجد **قباء** مسجدی است که بر تقوی بنیان گذاشته شده است. حضرت رسول ﷺ عقد برادری میان مهاجران و انصار منعقد کرد. و امّا آنچه که در باب هجرت به مدینه در **حدیث شریف در صحیح البخاری** روایت شده چنین آمده است که: پیغمبرخداﷺ در این وقت به مکه بوده و به مسلمانان گفتند: «جای هجرت شما برایم نشان داده شده است، نخلستانی است بین دو سنگزار». و از این وقت به بعد، عده‌ای به طرف مدینه هجرت نمودند، و اکثر کسانی که به حبشه رفته بودند، برگشته و به مدینه هجرت نمودند، و ابوبکر رضی الله عنه هم آماده هجرت به مدینه شد. پیغمبرخداﷺ برایش گفتند: «انتظار بکش، زیرا امیدوارم برای من نیز اجازه داده شود»، ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدای شما، مگر شما هم چنین امیدی دارید؟ گفتند: «بلی»، ابوبکررضی الله عنه جهت همراهی با پیغمبرخداﷺ منتظر مانده و دو شتری را که داشت، مدت چهار ماه از برگ درخت (سَمُر) علف می‌داد.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: روزی هنگام چاشت در حالی که در خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه نشسته بودیم، کسی به ابوبکر رضی الله عنه گفت: اینک پیغمبرخداﷺ نقاب پوشیده آمدند، و چون در چنین وقتی پیغمبرخداﷺ نمی‌آمدند، ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدای‌شان باد، به خداوند قسم که آمدن‌شان در چنین وقتی به سبب امر مهمی است، و همان بود که پیغمبرخداﷺ آمده و اجازه داخل شدن خواستند، برای‌شان اجازه داده شد و داخل گردیدند، پیغمبرخداﷺ به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: «کسانی را که اینجا هستند بیرون کن»، ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدرم فدای شما! اینها اهل خانواده‌ی خود شما هستند، فرمودند: «برایم اجازه‌ی بیرون شدن داده شده است»، ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدرم فدای شما، یکی از این دو شترم را شما انتخاب نمائید، پیغمبرخداﷺ فرمودند: [ولی در مقابل] قیمت.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ایشان را بطور کامل مجهز نمودیم، و طعامی برای‌شان در کیسه نهادیم، اسماء رضی الله عنها قسمتی از جامه‌اش را پاره کرد و سر کیسه را با آن بست، و از این جهت به نام (ذات النطاقین) شهرت یافت [همان جامه‌ای را که پاره کرده و سر کیسه را با آن بسته بود، بعربی نطاق می‌گویند].

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بعد از آن، آن‌ها به غاری در کوه ثور رفتند، و سه شب در آن‌جا پنهان بوده و عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه که جوان زیرک، فهمیده و هشیاری بود شب را با آن‌ها می‌بود، هنگام سحر از نزدشان خارج گردیده و صبح با قریش طوری وانمود می‌کرد که گویا شب را در مکه با آن‌ها بوده است، و هیچ سخنی بر علیه آن‌ها زده نمی‌شد مگر آنکه آن را به خاطر سپرده، و هنگامی که شب تاریک می‌گردید نزدشان آمده و آن خبر را به آن‌ها می‌رسانید.

و عامر بن فُهَیره غلام ابوبکر رضی الله عنه چند گوسفندی را آن‌جا چرانده و چون پاسی از شب می‌گذشت، از شیر اندکی که از گوسفندان خود بدست می‌آوردند استفاده می‌کردند، و هنوز که شب تاریک بود عامربن فهیره گوسفندان را صدا زده و آن‌ها را از آن‌جا دور می‌کرد، و همین کار را در هر سه شبی که آن‌جا بودند، انجام داد.

پیغمبرخداﷺ و ابوبکر ﷺ شخصی را از (بنی‌الدیل) از قبیله‌ی (بنی عبد بن عدی) که راهنمای ماهری بود، مزدور کرده بودند و او با (آل عاص بن وائل سهمی) هم پیمان گشته بود، وگرچه او در دین کفار قریش بود، بر او اطمینان کرده و شترهای خود را بدست او داده و با او وعده گذاشته بودند که بعد از سه روز به غار ثور بیاید، و او صبح روز سوم شتران را به دم غار ثور حاضر ساخته و آن‌ها با راهنمایشان به راه افتادند در راه با زبیر ﷺ که با قافله‌ای از مسلمانان که به تجارت رفته و از طرف شام بر می‌گشتند، برخورد نمودند، زبیر ﷺ برای پیغمبرخداﷺ و ابوبکر ﷺ جامه‌های سفیدی بخشش داد. مسلمانان در مدینه از بیرون شدن پیغمبرخداﷺ از مکه خبردار شده بودند، و هر روز صبح در بیرون مدینه آمده و تا چاشت که هوا گرم می‌شد انتظار آمدن‌شان را می‌کشیدند.

در یکی از روزها که بعد از انتظار زیاد به خانه‌های خود برگشته بودند، شخصی از یهود به جهت کاری که داشت به پشت بام قلعه‌اش بالا رفته و این طرف و آنطرف نگاه می‌کرد، در این وقت نظرش به پیغمبرخداﷺ و همراهانش افتاد، که با جامه‌های سفیدی نمایان می‌شوند، آن یهودی اختیارش را از دست داده و با صدای بلند فریاد زد: ای مردم عرب! اینک نور چشمی که انتظارش را می‌کشیدید رسید، مسلمانان اسلحه‌شان را برداشته و در منطقه‌ی (حره) با پیغمبرخداﷺ ملاقات نمودند، پیغمبرخداﷺ با آن‌ها طرف راست راه را گرفته تا آنکه به محله‌ی (بنی عمروبن عوف) رسیدند، و این در روز دوشنبه و در ماه ربیع‌الاول بود.

در حالی که پیغمبرخداﷺ نشسته بودند ابوبکر ﷺ برخاسته و از مردم پذیرایی می‌کرد، کسانی که از انصار آمده و پیغمبرخداﷺ را ندیده بودند، به ابوبکر ﷺ خوش آمدید می‌گفتند، تا آنکه آفتاب بر پیغمبرخداﷺ تابید، ابوبکر ﷺ آمده و با ردای خود بالای سرشان سایه می‌کرد، و در این وقت بود که مردم پیغمبرخداﷺ را شناختند.

پیغمبرخداﷺ در محله‌ی بنی عمر و بن عوف بیش از ده شب باقی ماندند، و مسجدی را که به اساس تقوی تاسیس شده بود، در همین‌جا بنا نموده، و در آن نماز خواندند.

بعد از آن پیغمبر خداﷺ راحله‌ی خود را سوار شده و در حالی که مردم با آن‌ها همرامی می‌کردند رفته تا این که در جای مسجد نبوی امروز شتر خوابید، در آن وقت عده‌ای از مسلمانان در آن‌جا نماز می‌خواندند، و آن زمین مربوط به دو طفل یتیمی به نام‌های سهیل و سهل بود که در آغوش اسعدبن زُراره زندگی می‌کردند، هنگامی که شتر پیغمبر خداﷺ در آن‌جا خوابید فرمودند: «ان شاء الله منزل همین‌جاست».

بعد از آن پیغمبر خداﷺ آن دو یتیم را طلب نموده و به آن‌ها پیشنهاد کردند که آن زمین را بفروشند تا در آن‌جا مسجدی بنا نمایند، آن‌ها گفتند: یا رسول الله! آن را برای شما می‌بخشیم، پیغمبر خداﷺ بخشش شان را قبول نکرده بلکه آن را از آن‌ها خریده و مسجد را در آن زمین بنا نمودند. در ساختن مسجد پیغمبر خداﷺ با دیگر مردم خشت آورده و می‌گفتند: «این بار از باری که از خیبر می‌آید [در نزد خداوند] بهتر و پاینده‌تر است» و می‌فرمودند: «خدایا مزد، مزد آخرت است، و بر انصار و مهاجرین رحمت و مهربانی کن».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيۡءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ

و آنانکه ایمان آوردند ولی به سوی مدینه هجرت نکرده‌اند و با توجه به قدرت مهاجرت در مکه ماندند شما ای پیغمبر! هیچگونه تعهدی و مسئولیتی در حق آنان ندارید تا زمانیکه به سوی مدینه مهاجرت کنند.

وَإِنِ ٱسۡتَنصَرُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيۡكُمُ ٱلنَّصۡرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٌۗ

بَيۡنَكُمۡ : بین: مفعول فیه- کم: مضاف الیه، خبر مقدم- مِّيثَٰقٌۗ : مبتدا موخر

و اما اگر مؤمنان غیر مهاجری از شما در کار دین کمک طلبد یعنی اگر میان ایشان و کفار جنگ درگیرد کمک و نصرت مسلمانان بر شما واجب است مگر بین گروهی از مشرکان که میان شما و ایشان عهد و پیمانی باشد در اینصورت نقض عهد و پیمان مکنید چونکه وفای به عهد قویتر از کمک دادن به چنین مؤمنان ضعیف النفس است.

وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- بَصِيرٞ : خبر

و خداوند آنچه را که شما در وفای به عهد و پیمان و یا در نقض آن می‌کنید بیناست پس باید رعایت حال همه جانبه کرد تا بر خلاف حکم الهی عمل نشود.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ (۷۳)

و کسانیکه کفر ورزیده‌اند بعضیشان دوستدار بعض دیگرانند اگر [بستگی و دوستداری را رعایت] نکنید، در این سرزمین، فتنه می‌شود، با فسادی بزرگ.(۷۳)

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ

ٱلَّذِينَ: مبتدا - بَعۡضُهُمۡ: مبتدا- هم: مضاف الیه- أَوۡلِيَآءُ: خبر، جمله اسمیه(بعضهم اولیاء)، خبر ٱلَّذِينَ است.

در این آیه به جامعه‌ی کفر و دشمنان اسلام اشاره کرده می‌گوید: آنها که کافر شدند درکمک و پشتیبانی برخی از آنان دوستان برخی دیگرند پس ایشان را به دوستی مگیرید.

إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ

اگر آن چیزی را که بشما فرمودم انجام ندهید در حق کمک و دوستی در روی زمین فتنه و فساد بزرگی حاصل می‌شود یعنی مؤمنان از یکدیگر گریزان باشند و اهل کفر ظهور می‌کنند و فتنه بزرگی روی می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: « ***من جامع المشرک و سکن معه فانه مثله*** » هر کس با مشرک در آمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴿٧٤﴾

و کسانیکه ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده‌اند و کسانی که ایشان را جا داده و یاری کرده‌اند، آنها براستی مؤمن‌اند که آمرزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست.(۷۴)

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هم: ضمیر فصل- ٱلۡمُؤۡمِنُونَ: خبر- حَقّٗاۚ: مفعول مطلق.

بدرستی آنانکه ایمان آوردند و بخاطر دوستی و محبت خدا و رسولش از خانه و کاشانه خود هجرت نمودند و دور شدند و مالهای خود را در راه خدا و تقویت اسلام و مسلمین صرف کردند و جهاد نمودند و لقب مهاجرین را به خود گرفتند و کسانی که مهاجرین را جای دادند و حضرت رسول ﷺ و یاران و مهاجرین همراه او را نصرت کردند یعنی انصار آنان حقیقتاً مؤمنان راستین‌اند.

لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ

لَّهُم: جار و مجرور، خبر مقدم- مَّغۡفِرَةٞ: مبتدای موخر- رِزۡقٞ: معطوف- كَرِيمٞ: نعت

و بر آنان است آمرزشی از جانب خدا و روزی نیکو بدون رنج و زحمت به خاطر از خودگذشتگی و سخاوتمندانه و ایثارگرانه آنان روزی شایسته‌ای که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ﴿۷۵﴾

و کسانیکه بعد از این بخدا ایمان آورده و هجرت کرده و همراه شما جهاد کرده‌اند، آنها از شمایند و خویشاوندان، در کتاب خدا، [در کار میراث] به یکدیگر سزاوارترند که خدا بر همه چیز داناست.(۷۵)

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ

و آنانکه ایمان آوردند پس از **صلح حدیبیه** و هجرت کردند و بهمراه شما و مهاجران و انصار جهاد کردند و در راه ائتلای اسلام شمشیر زدند پس آنان از جمله‌ی شمایند این ولایت و دوستی از جهت ایمان است.

وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ

وَأُوْلُواْ : مبتدا– بعض: مبتدا– أَوۡلَىٰ: خبر، بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ خبر اولوا می‌باشد

و اما در پایان آیه به ولایت و اولویت خویشاوندان و اقربا نسبت به یکدیگر اشاره کرده می‌گوید: کسانیکه با یکدیگر خویشاوندند برخی از آنان نسبت به برخی دیگر در میراث‌گرفتن‌ازمهاجرین وانصار سزاوارترندکه‌حکم آن درکتاب الله (قرآن) آمده است.

إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ

لفظ ٱللَّهَ : اسم ان– بِكُلِّ: جار و مجرور، خبر

بدرستیکه خداوند آنچه راکه از مواریث فرض کرده است می‌داند و خداوند به همه چیز آگاه و داناست.

سوره التوبه

سوره التوبه در مدینه نازل شده و یکصد و بیست و نه آیه است این سوره دارای شش نام است در ابتدای این سوره، بسم‌الله ننوشته‌اند بجهت آنکه به عقیده عثمان ﷺ چنان بود که انفال و برآئت یک سوره است قومی از صحابه بر آنند که دو سوره و هر دو سوره را قرینتین نام نهادند که در این سوره بیان توبه مؤمنان و تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است این سوره در سال نهم هجری، یعنی یکسال بعد از فتح مکه نازل شد. آورده‌اند که در اول این سوره به جهت وعید و نقض عهد بسم الله الرحمن الرحیم ننوشته‌اند و اصحاب نیز بعد از عثمان ﷺ به وی اقتدا کرده و در آغاز آن بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتند. و گفته‌اند در این سوره نه آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

بیزاری خداست، و پیغمبر او، از آنکسان، از مشرکان، که با ایشان پیمان بسته‌اید.(۱)

بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ

مبتدا محذوف- بَرَآءَةٌ : خبر

سبب‌نزول این آیت آن بود که مشرکان عهد و پیمانی که با رسول خدا ﷺ و با مؤمنان بسته بودند آن را نقض کردند پس پروردگار جهانیان به **مصطفی** ﷺ و به مومنان فرمود که: چون ایشان پیمان و عهد خود شکستند و به جنگ شما آمدند، شما نیز عهد و پیمان خود را که با ایشان بسته‌اید نقض کنید به این معنی آیت آمد ***برآءه من الله و رسوله...***

می‌گوید: این اعلام بیزاری خدای تعالی و رسولش از مشرکانی است که شما با آنان پیمان بسته‌اید و آنان آن پیمان را نقض کردند و در صف دشمنان اسلام قرار گرفتند.

فَسِيحُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ ۙ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخْزِى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢﴾

پس شما مشرکان چهار ماه، در این سرزمین بگردید و بدانید که از خدا فرار کردن نتوانید که خدا خوار کننده کافرانست(۲)

فَسِيحُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ

فَسِيحُوا۟ : فعل امر- (و)فاعل- أَرْبَعَةَ : مفعول فیه

خداوند آنگه سخن را به سوی دشمنان و عهد شکنان گردانید و گفت: چهار ماه است آنطوریکه خواهید روی زمین می‌آئید و می‌روید یعنی از اول شوال تا آخر محرم و گفته‌اند از عرفه تا دهم ربیع‌الآخر. می‌گوید:

به ایشان این چهار ماه دیگر را فرصت دهید و بعد از آن با ایشان عهدی و پیمانی باقی نیست، یعنی سال دهم هجری به هر کجا می‌خواهید بروید و بگردید و بدانید که شما در همه حال مغلوب و مقهور قدرت خداوند هستید و از چنگال قدرت خداوند رهایی نمی‌یابید و کار شما هم نیست که بتوانید خداوند را درمانده کنید و این از خدای ضمانت است که مؤمنان را بر کافران نصرت دهد.

وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخْزِى ٱلْكَٰفِرِينَ

لفظ ٱللَّهَ: اسم أَنَّ - مُخْزِى: خبر أَنَّ

و بدرستی بدانید و آگاه باشید که خدای عزوجل ذلیل و خوارکننده کافران است، در دنیا کافران را محو و نابود می‌کند و در آخرت به عذاب آتش دوزخ می‌سوزاند.

وَأَذَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِىٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۙ وَرَسُولُهُۥ ۚ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳﴾

و اعلام خداست و پیغمبر او، در روز حج اکبر، که خدا، و پیغمبر او نیز، از مشرکان بیزار است، اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید بدانید که از خدا فرارکردن نتوانید. و کسانی را که کفر می‌ورزند بعذابی الم انگیز، بشارت بده. (۳)

وَأَذَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ

وَأَذَٰنٌ عطف بر برائه است. این اعلام و آگاه ساختن از خداوند و رسولش به همه مردمان که در اجتماع سالانه‌ی مکه در روز عید نحر، گویند که آن روز را حج اکبر گفته‌اند. که همه اهل ملک ترسایان و جهودان و گبران در آن روز جمع شده بودند که بقول بعضی روز عرفه است. و حج اکبر آن روزی است که وقوف به عرفه است و حج اصغر عمره و اجماع است.

أَنَّ ٱللَّهَ بَرِىٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۙ وَرَسُولُهُۥ

این عبارت پرهیز از بیهوده‌کاری بکار رفته است. رب‌العالمین در این آیت به **مصطفی**ﷺ فرمود تا اینکه به مشرکان و کافران عرب در روز حج اکبر خبر دهد که خدای تعالی و رسول وی از ایشان بیزار است و امیر حج در آن سال **ابوبکر صدیق**رضی‌الله‌عنه بود و **علی**رضی‌الله‌عنه از اول سوره برائه ده آیت بقولی بیشتر و بقولی تمام سوره را بر مردم خواند و بدین ترتیب بیزاری خدا و رسولش را از کافران قریش اعلام کرد.

فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

هو: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

پس اگر از کفر و عداوت بازگردید پس آن بهتر است از اینکه در کفر مصر و پای‌بند شرک باشید.

وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ

کم: اسم انَّ - غَيْرُ: خبر انَّ

اگر توبه نَکنید و کفر را تَرک نکنید و در کفر ماندگار باشید و از فرمان و رحمت الهی سرپیچی کنید پس بدانید که شما براستی از چنگال خداوند نمی‌توانید فرار کنید و آنچه خواهد می‌کند و شما قادر نیستید جلو قدرت او را بگیرید.

وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

بَشِّرِ: فعل امر، فاعل(انت)- ٱلَّذِينَ : مفعول به

ای پیغمبرﷺ آنانکه از فرمان خدا سرپیچی کردند و نقض عهد و پیمان کردند و از اعمال خود توبه نکردند و عذر گناه بجای نیاوردند ایشان را در آخرت به عذاب دردناک بشارت بده.

إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُواْ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾

مگر آنکسان. از مشرکان، که با ایشان پیمان بسته‌اید، و چیزی از [پیمان] شما را نقصان نداده و با کسی بر ضد شما همپشتی نکرده‌اند، برای آنها پیمانشان را تا مدتشان کامل کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.(۴)

إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُواْ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْۚ

إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم، **مستثنی متصل به *ان ٱللَّهَ برئ من المشركين و رسوله*** است. مگر آن قومی از مشرکین که در حدیبیه با آنان عهد و پیمان بسته‌اید و قرارهایی که با آنان منعقد کرده‌اید چیزی از آن نکاسته‌اند و عهد و پیمان را به کمال انجام دادندو عهد و پیمان خود را نقض نکردند و بر علیه شما دشمنان را تحریک نکردند مراد **بنو کنانه** و **بنی ضمره** که با پیغمبر عهد بستند و به عهد و پیمان خود وفادار ماندند.

پس‌شما نیزعهد و پیمانی‌که‌باآنها بسته‌اید‌تامدت‌تعین شده محترم بشماریدوبدان وفا کنید.

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ

بدرستیکه خداوند رعایت کنندگان به عهد وپیمان و وفاکننده به آن را دوست می‌دارد.

فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُواْ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ 

و چون ماههای حرام بسر رسید مشرکان را هر جا یافتید بکشید و اسیرشان کنید و بازشان دارید و برای [دستگیر کردن] ایشان در هر کمین گاه بنشینید اگر توبه آوردند و نماز کردند و زکات دادند، راهشان راخالی کنید که خدا آمرزگار و رحیم است.(۵)

فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُواْ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ

ٱنسَلَخَ: گذشت، فعل ماضی- ٱلْأَشْهُرُ: فاعل- ٱلْحُرُمُ: نعت

پس زمانیکه ماههای حرام یعنی چهار ماه حرام **رجب** و **ذوالقعده** و **ذوالحجه** و **محرم** که از ماهای حرام اند بگذرد آن مشرکان که نقض عهد و پیمان کرده‌اند هر کجا یافتید چه در حل و چه در حرم بکشید در آیه ما قبل تأکید وفای به عهد شده بود و در این آیه پس از پایان یافتن مدت پیمان مسلمانان را به شدت عمل دعوت می‌کند یعنی باید در مقابل نرمی، نرمی و در مقابل درشتی، درشتی با آنها کرد.

درشتی و نرمی بهم در به است   چو رگزن که جراح و مرهم نه است

و نیز می‌گوید حلقه محاصره را به ایشان تنگ کنید و تا توانستید به اسارت بگیرید و راهها و گذرگاههای فرار را بر ایشان ببندید و راه گریز و فرار را از ایشان بگیرید تا از شرک و کفر دست باز دارند و توبه کنندو به آغوش اسلام باز گردند و ایمان استوار دارند.

فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ

أَقَامُواْ : فعل ماضی- (و) فاعل- ٱلصَّلَوٰةَ : مفعول به

و به سوی خدا باز گردند و نماز به پا دارند و زکات مالهای خود را بدهند و اگر این کار کردند از ایشان دست بکشید و آنها را به حال خود رها سازید چونکه آنان از زمره‌ی شمایند.

إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انّ - غَفُورٌ: خبر إِنَّ - رَّحِيمٌ : خبر ثانی

بدرستیکه خدای تبارک و تعالی آمرزنده و مهربان است و گناهان ایشان را به رحمت خود می‌آمرزد و توبه‌پذیر است و توبه شان را می‌پذیرد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَـٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

اگر یکی از آن مشرکان از تو زینهار خواست، وی را زینهار ده، تا گفتار خدا را بشنود آنگاه وی را به امانگاهش برسان، زیرا آنها گروهی هستند که دانا نیستند.(۶)

وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَـٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ

حَتَّىٰ يَسْمَعَ: فعل مضارع منصوب- (هو)فاعل- كَلَـٰمَ: مفعول به

اگر یکی از آن مشرکان به دار الاسلام آمد و از شما امان خواست و به شما پناهنده شد و زینهار طلبید او را امان دهید تا اینکه سخن خدای تعالی که کلام قرآن است بشنود اگر با شنیدن کلام خدا دوباره به آغوش اسلام باز نگردد پس به جایگاه اصلی ایشان برگردان تا اینکه از دارالاسلام خارج شود و دوباره با او بعنوان یک مشرک مقاتله کن.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ

هم: اسم اَنَّ - قَوْمٌ: خبر اَنَّ

این امان دادن به آن خاطر است که عده‌ای سخن خدای را نشنیده‌اند پس باید فرصت داد تا کلام خدای را بشنوند و به آن بیندیشند و به خدا بازگردند و دست از شرک و کفر بردارند. البته احناف بر این عقیده‌اند که حکم امان آنست که مشرکان حق اقامت دائمی در دارالسلام را ندارند فقط می‌توانند به مدت چهار ماه- برای ضرورت- اقامت نمایند پس از آن مدت بر امام (زمام دار مسلمان) واجب است تا امان‌خواه را پس از سپری شدن مدت فوق و برطرف شدن نیاز و ضرورت وی به خارج شدن از کشور اسلام دستور دهد. اگر بعد از دستور خروج، دوباره به مدت یک سال در دارالسلام اقامت گزید. او پس از این مدت به یک شهروند ذمی تبدیل می‌شود پس باید بر وی جزیه مقرر و معین نمایند تا آن را بپردازد.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ فَمَا ٱسْتَقَٰمُوا۟ لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُوا۟ لَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾

مشرکان را نزد خدا و نزد پیغمبر او پیمانی نیست، مگر آنکسان که [با ایشان] نزد مسجد الحرام پیمان کرده‌اید که تا وقتی با شما ثبات ورزیدند، با ایشان ثبات ورزید و در عهد خود پایدار باشید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.(۷)

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ

این آیه نیز متصل به آیه **برائه‌من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین** در اول سوره است. می‌گوید: چگونه ممکن است و چطور می تواند باشد، استفهام انکاری است که مشرکان نزد خدا و رسولش عهد و پیمانی داشته باشند؟! یعنی آنان به این اعمال و نقص پیمانشان چنین انتظار بی‌موردی را نداشته باشند که پیغمبرﷺ بعد از شکستن پیمانشان به عهد و پیمانشان وفادار باشد اما در مقابل آنکسانی که به عهد و پیمانشان وفادار ماندند و نقض پیمان نکردند مراد **بنی کنانه** و **بنی ضمره** که با پیغمبرﷺ نزدیک مسجد الحرام در **حدیبیه** نزدیک مکه مکرمه عهد و پیمان بسته بودند و بر عهد خود وفادار ماندند.

فَمَا ٱسْتَقَٰمُوا۟ لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُوا۟ لَهُمْ ۚ

پس تا زمانی که ایشان در عهد و پیمان خود وفادار باشند شما نیز بر عهد و پیمان بطور کامل وفادار باشید و بصورت یک جانبه عهد شکنی نکنید اگر ایشان نقض کردند و پیمان شکستند شکستن پیمان وکشتن و جنگیدن با ایشان حلال است.

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انَّ - يُحِبُّ : فعل مضارع، فاعل (هو)، خبر إِنَّ

بدرستی خداوند کسانی راکه از خدا می‌ترسند و بر عهد و پیمان خود وفادار باشند و از عهدشکنی بپرهیزند دوست می‌دارد.

كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

چگونه [پیمانی توانند داشت] و اگر بر شما ظفر یابند در حقتان خویشاوندی [الّی‌را] و پیمانی را [ذمه‌ای را] رعایت نکنند. شما را بزبانهای خویش راضی می کنند اما دلهای شان ابا دارد و بیشترشان عصیان پیشگانند.(۸)

كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً

ذِمَّةً : عهد و پیمان

جمله باز بصورت استفهام انکاری است. می‌گوید چگونه ممکن است با مشرکان وفای به عهد کنید در حالیکه آنان اگر بشما پیروز و غالب شوند هیچوقت مراقب خویشاوندی شما را نمی‌کنند و به عهد و پیمانی که بسته‌اند وفا نمی‌کنند بلکه در نابودی تمام همت خود را بکار می برند.

يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

يُرْضُونَكُم : فعل مضارع- (و)فاعل- کم: مفعول به

آنان با چرب زبانی سعی در راضی نگه داشتن شما می کنند و به شیرین زبانی با شما سخن می‌گویند و به وفای عهد و پیمان وعده می‌دهند و بظاهر ایمان می‌آورند ولی دلهایشان از آنچه که به زبان جاری می‌کنند سرپیچی می‌کند و از آنچه که به زبان می‌گویند سرباز می‌زند پس چگونه ممکن است به تعهد آنان ایمان آورد و به گفتار ظاهر آنان اعتماد و اطمینان کرد.

وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

أَكْثَرُ: مبتدا- هم: مضاف الیه- فَاسِقُونَ: خبر

بلکه اکثر آنان فاسق و نافرمانبردارند و چون فاسق هستند و دلهایشان از اطاعت و فرمانبرداری ابا می‌کند چگونه ممکن است بر عهد و پیمان خود وفادار بمانند.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ ۚ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾

آیه های خدا را به بهای اندک فروختند و از راه وی بگشتند و اعمالیکه می کردند بسیار بد بود.(۹)

ٱشۡتَرَوۡاْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلٗا فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِهِۦٓ

یکی از نشانه‌های فسق و نافرمانی آنان این است که خداوند می‌فرماید آنان قرآن و ایمان را به متاع اندک دنیا فروختند **ابوسفیان** قبل از فتح به بعضی از مشرکین شتر و طعام می‌داد و بدین ترتیب آنان را به حطام دنیا تشویق می‌کرد و آنان را به جنگ مسلمانان می‌فرستاد و مشرکین نیز به طمع مال و متاع دنیا خدا و رسولش را تکذیب می‌کردند و در نابودی مسلمانان می‌کوشیدند.

إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ

هم: اسم اِنَّ - سَآءَ : فعل ذم- مَا: فاعل - جمله كَانُواْ يَعۡمَلُونَ : جمله فعليه، خبر انَّ

براستی چه کار بدی است که آنان می‌کردند که عهد و پیمان خود را شکسته و آیات تورات را به بهای اندک دنیا فروخته تحریف کردند و خدا و رسولش را تکذیب نمودند و از اطاعت دین و فرمانبرداری او سر پیچی کردند.

لَا يَرۡقُبُونَ فِي مُؤۡمِنٍ إِلّٗا وَلَا ذِمَّةٗۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُعۡتَدُونَ (۱۰)

درباره هیچ مؤمنی و ذمّه‌ای [پیمانی] را رعایت نمی کنند و آنها، خودشان، تجاوز گردانند.(۱۰)

لَا يَرۡقُبُونَ فِي مُؤۡمِنٍ إِلّٗا وَلَا ذِمَّةٗۚ

لَا يَرۡقُبُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- إِلّٗا : مفعول به

آنان (یهودان) نه تنها عهد و پیمان خود را در حق شما نقض می‌کنند بلکه در حق هیچ شخص با ایمانی کمترین ملاحظه خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد.

وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُعۡتَدُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمير فصل- ٱلۡمُعۡتَدُونَ: خبر

چونکه آنان در شرارت و سرکشی و نقض عهد و پیمان از حد در گذرندگان‌اند.

فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ وَنُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ (۱۱)

اگر توبه آوردند و نماز بپا داشتند و زکات دادند، در این صورت برادران دینی شمایند، و این آیه‌ها را برای گروهی که دانائی و معرفت دارند، بیان می کنیم.(۱۱)

فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ

مبتدا محذوف- فَإِخۡوَٰنُكُمۡ: خبر

پس اگر از کفر و معاصی برگردند و به گناهان خود توبه کنند و نماز را بپا دارند و زکات را بپردازند پس ایشان برادران دینی شمااند.

ٱلدِّينِۗ وَنُفَصِّلُ ٱلْأَيَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

نُفَصِّلُ : فعل مضارع- (نحن)فاعل- ٱلْأَيَٰتِ : مفعول به

و ما بیان می‌کنیم آیتها را برای گروهی که در آن تفکر کنند و آن را دریابند و به آن عمل کنند.

وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيْمَٰنَهُم مِّنۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ ﴿۱۲﴾

اگر قسمهای خویش را پس از پیمان بستن بشکستند، و به دین شما طعنه زدند، با پیشوایان کفر که پا بند قسم‌های خود نیستند، کارزار کنید، شاید بس کنند. (۱۲)

وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيْمَٰنَهُم مِّنۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ

اگر آن مشرکان عهد و پیمانشان بعد از آنکه با شما عهد بستند بشکنند و دین اسلام را تمسخر کنند و در دین و احکام اسلام عیب‌جویی کنند پس رهبران کفر و شرک چون **ابوسفیان** و متابعین او را بعد از نقض عهد و پیمانشان بکشید تا ریشه فساد و شر برچیده شود.

إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ

هم: اسم انّ - أَيْمَٰنَ : اسم لای نفی جنس- لَهُمْ : جار و مجرور، خبر لای نفی جنس -

لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ : جمله اسمیه، خبر انّ

بدرستیکه آنان پایدار به عهد و پیمانشان نیستند پس با ایشان بجنگید تا شاید که مشرکان از شرک و کفر دست باز دارند و از تمسخر به دین دست بردارند و توبه کنند و به سوی حق باز گردند.

أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ وَهَمُّواْ بِإِخْرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍۚ أَتَخْشَوْنَهُمْۚ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾

چرا با گروهی که پیمانهای خویش بشکستند و قصد بیرون کردن پیغمبر [از شهر و وطن] خود کردند کارزار نمی کنید؟ که اول بار آن‌ها دشمنی و قتال با شما آغاز کرده‌اند، مگراز آنها می‌ترسید؟ اگربراستی مومن‌اید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید.(۱۳)

أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ وَهَمُّواْ بِإِخْرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍۚ أَتَخْشَوْنَهُمْۚ

نَكَثُوٓاْ : شکستند، بهم زدند، فعل ماضی، (و) فاعل- أَيْمَٰنَهُمْ : مفعول به

آیا با آن گروهی که در **حدیبیه** با شما عهد و پیمان بستند و تصمیم گرفتند که پیغمبر ﷺ را از مکه بیرون کنند و نیز در مکه بر مسلمین بی‌گناه بدون علت و سبب ظلم و ستم آغاز کردند و با مسلمانان از سر جنگ در آمدند مقابله نمی‌کنید؟ پس ای مسلمانان شما نیز در مقابل اینچنین رفتار ساکت ننشینید و در قتال آن‌ها هیچگاه کوتاهی مکنید. در معنای نهی آمده است می‌گوید.

فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَوۡهُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- أَحَقُّ : خبر

مومنین بجای اینکه از قوت و جمعیت و ساز و برگ جنگی مشرکان بترسند باید که از خدا بترسند اگر در دلها ترس خدا بجای گیرد ترس‌های دیگر از دل بیرون رود اگر شما مؤمن واقعی و از باور دارندگان به ایمان هستید باید از خدا بترسید.

قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٤﴾

با آنها کارزار کنید تا خدا به دستهای شما عذابشان کند و خوارشان گرداند و شما را بر آنها نصرت دهد و سینه‌های گروهی را که مؤمن اند شفا دهد. (۱۴)

قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ

يَشۡفِ : فعل مضارع، فاعل(هو)- صُدُورَ : مفعول به

با کافران جنگ کنید و آنان را بوسیله شمشیرهایتان و سرنیزه‌هایتان بکشید تا خداوند آن مشرکان را بوسیله‌ی شمشیرها و سرنیزه‌هایی که در دستتان است عذاب کند و شما را بر ایشان غالب و مستولی گرداند و شما را بر ایشان نصرت و پیروز گرداند و دلهای بعضی از مسلمانانی را که همچون **بنی‌خزاعه** اسلام را پذیرفته و از دست مشرکان بخاطر اسلام آوردن رنج‌ها دیده‌اند، شفا دهد و بوسیله این شفا بخشی دلهای زخم خورده و اذیت کشیده مؤمنان را مرهم نهد.

وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

و خشم دلهای شما فرو نشاند، و خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد که خدا دانا و فرزانه است. (۱۵)

وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ

يُذۡهِبۡ : فعل مضارع- فاعل (هو)- غَيۡظَ : مفعول به

و خداوند غم و اندوه دلهای مؤمنانی را که از دست مشرکان آزرده خاطر شده بودند بزدود و بجای غم و اندوه شادی و خوشی جایگزین کرد.

وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ

يَتُوبُ : فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

وخداوند توبه هر کسی از مشرکین اهل مکه را که بخواهد بپذیرد چون **ابوسفیان** و **عکرمه بن ابوجهل** و **سهیل بن عمر** و دیگران که به اسلام گرویدند و ایمان آوردند خداوند آنان را به اسلام هدایت کرد.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- عَلِيمٌ : خبر- حَكِيمٌ : خبر ثانی

و خداوند کسانیکه توبه کردند و به او ایمان آوردند می‌داند و به ایمان آورندگان و به نیات پیمان شکنان حکیم است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

مگر پنداشتید رها می‌شوید و خدا کسانی از شما را که جهاد کرده و غیر خدا و پیغمبر او و مؤمنان همدمی نگرفته‌اند معلوم نمی‌دارد! که خدا از اعمالی که می کنید آگاه است.(۱۶)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً

لَمْ يَتَّخِذُواْ : فعل مضارع- (و)فاعل- وَلِيجَةً : محرم راز، مفعول به

گفته‌اند که این خطاب به کسانی است که کشتار مشرکان را زشت می‌شمردند رب‌العالمین فرمود: ای مؤمنان آیا می‌پندارید که خداوند شما را به حال خود رها می‌کند و فکر می‌کنید خداوند آنان را که در راه خدا جهاد کرده نمی‌بیند چونکه جهاد فی‌سبیل‌الله بهترین وسیله آزمایش و محک مؤمن خالص از ناخالص است و خداوند کسانی که در راه خدا ایثار جان و مال می‌کنند و غیر از خدا و پیغمبرش و مؤمنان دوست نزدیک‌تر و محرم رازی برای خود انتخاب نکرده‌اند می‌داند و همه‌ی اعمال آنان را از کوچک و بزرگ از نظر دور نمی‌دارد و به آن پاداش خواهد داد.

وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- خَبِيرٌ : خبر- بِمَا :جار و مجرور- تَعْمَلُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل

و خداوند به جمیع اعمال شما آگاه است و هیچ چیزی از او مخفی و پنهان نیست پس قصدشان را از جهاد می‌داند که آیا در آن اخلاص دارند یا ناخالص‌اند چونکه خداوند به علم قدیم خود می‌داند که منافق کیست و موافق کدام است؟

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُواْ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ شَٰهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم بِٱلْكُفْرِ أُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ وَفِى ٱلنَّارِ هُمْ خَٰلِدُونَ ﴿١٧﴾

مشرکان که بکفر خویش گواهی می‌دهند حق ندارند، مسجدهای خدا را عمارت کنند! آن‌ها اعمالشان باطل است و خودشان در جهنم جاودانند.(۱۷)

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا۟ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ شَٰهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم بِٱلْكُفْرِ

أَن يَعْمُرُوا۟ : مضارع منصوب- (و)فاعل- مَسَٰجِدَ : مفعول به - لفظ ٱللَّهِ : مضاف‌الیه- شَٰهِدِينَ :حال

گفته‌اند که این آیت در **شأن بنی عبدالدار** و جماعتی از رؤسای قریش که در روز جنگ بدر اسیر شدند آمده است تعمیر کنند مراد مسجدالحرام است در حالیکه خود می‌دانند و گواه‌اند که دلهای ایشان به کفر مایل است که آن سجده کردن بتهاست. البته این مساجد مسجدهای مجازی است و مسجدهای حقیقی در قلبهای پاک است که مطلق از لوث شرک پاک باشد.

أُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ

أُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا- حَبِطَتْ : فعل ماضی- أَعْمَٰلُهُمْ : فاعل، جمله خبر

تباه و باطل شده است عملهای مشرکان بخاطر شرک و کفرشان که به آن افتخار می‌کردند بجهت تعمیر مساجد و آب دادن حجاج.

وَفِى ٱلنَّارِ هُمْ خَٰلِدُونَ

فِى ٱلنَّارِ : جار و مجرور- هُمْ مبتدا- خَٰلِدُونَ : خبر

و آن گروه مشرکان به جهت کفر و شرکشان در آتش دوزخ جاودان می‌مانند و تعمیر مساجد و سقایت حجاج که از جانب آنان صورت می‌گرفت هدر و باطل و بی مزد است و هیچ اثری برای آنان باقی نمانده و خود در آتش جاودانند.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللَّهَ فَعَسَىٰٓ أُو۟لَٰٓئِكَ أَن يَكُونُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿۱۸﴾

مسجدهای خدا را فقط آنکس عمارت کند که بخدا و روز دیگر ایمان دارد و نماز بپا دارند و زکات مال خود داده و جز از خدا نترسیده، شاید آنها از هدایت یافتگان باشند.(۱۸)

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللَّهَ

يَعْمُرُ : فعل مضارع- مَسَٰجِدَ : مفعول به- مَنْ : فاعل

در این آیه به کسانی اشاره می‌کند که مسجدها را عمارت می‌کنند در حق آنان می‌گوید این‌ها تنها کسانی هستند که مساجد خدا را تعمیر می‌کنند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند برای اینکه شرایط

تعمیر مساجد به برپا داشتن نماز پنجگانه است که نماز پنجگانه را با تمام رکوعش و سجودش برپا کنند در حالیکه آنان، بنی‌دار، و دیگران بودند که نماز برپا نمی‌کردند و نیز زکات بدهند و در کارهای دین غیر از خدا نترسند و در ایمان به خدا و رسولش خالص باشند.

فَعَسَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ أَن يَكُونُواْ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ

فَعَسَىٰٓ :فعل ماضی- أُوْلَٰٓئِكَ : اسم‌عسی- أَن يَكُونُواْ : فعل‌مضارع،(و) اسم کان، جمله خبر عسی

پس آن گروه ایمان آورندگان شاید از جمله راه‌یافتگان باشند و بر آنها در مقابل اعمالشان ثوابی است و پاداش آن را خواهند دید.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَجَٰهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسْتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ 

چسان آب دادن حاجیان و عمارت کردن مسجدالحرام را با آنکه به خدا و روز دیگر ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده، مانند کرده‌اید [آنان] نزد خدا برابر نیستند، و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند(۱۹)

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَجَٰهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ

أَجَعَلْتُمْ : فعل ماضی- تم: فاعل- سِقَايَةَ : مفعول به- ٱلْحَآجِّ : مضاف الیه

این آیت نیز خطاب به **بنی هاشم** و **بنی عبدالدار** است که امور تعمیر مسجدالحرام و سقایت حجاج را داشتند می‌گوید: آیا اهل سقایه حاجیان و تعمیرکنندگان مسجدالحرام را مانند آنکس که بخدا و به روز قیامت ایمان آورده است و یا آنکس که در راه خدا جهاد کرده است یکسان و برابر می‌پنداری؟

لَا يَسْتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ

آیا تعمیر کنندگان مسجدالحرام و آب دهندگان به حجاج را که قبلاً بیان شد با ایمان آورندگان به خدا و روز قیامت و با آنکسانی که در راه خدا جهاد کرده‌اند برابر و یکسان می‌کنید؟ آن‌ها نزد خدا برابر نیستند.

وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- لَا يَهْدِى : فعل مضارع،فاعل(هو)، جمله خبر

و خداوند گروه کافران را که با شرک خود به خود ستم کرده‌اند هدایت نمی‌کند و به راه راست و خیر دنیا و ثواب آخرت رهنمون نمی‌کند.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٢٠﴾

کسانیکه ایمان آورده و هجرت کرده و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، به مرتبت نزد خدا برترند و آنها خودشان، کامیاب شدگانند.(۲۰)

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ

ٱلَّذِينَ : مبتدا

بدرستی آنانکه ایمان آوردند و بخاطر محبت و دوستی با خدا و رسولش از خانه و کاشانه خود مهاجرت نمودند و مالهای خود را در راه خدا و تقویت اسلام و مسلمین صرف کردند و جهاد نمودند و لقب مهاجرین را به خود گرفتند و کسانیکه مهاجرین را جای دادند و حضرت رسولﷺ و یاران و مهاجرین همراه او را نصرت کردند.

أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ

أَعْظَمُ: خبر الذین- دَرَجَةً: تمیز- عِندَ: حال

این ایمان آورندگان و مهاجرین و جهادگران فی‌سبیل‌الله از جهت درجه نزد خدای تعالی از آنکسانی که حجاج را سقایت کردند و تعمیر مسجدالحرام کردند بلند مرتبه‌ترند.

وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلْفَآئِزُونَ : خبر

ایشان رستگارانند و به آرزوهای دو جهانی نایل می‌شوند در دنیا سربلند و در آخرت از عذاب آتش دور هستند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَٰنٍ وَجَنَّٰتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾

پروردگارشان به رحمت و رضایت خویش نویدشان می‌دهد با بهشت‌هایی که در آنجا نعمت جاودانی است.(۲۱)

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَٰنٍ وَجَنَّٰتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ

لهم: جار و مجرور، خبر مقدم- نَعِيمٌ : مبتدا موخر

در قرآن سه گروه از انسانها به عذاب و عقوبت بشارت داده شده است یکی از این سه گروه مشرکان‌اند، دیگر منافقان، سوم منع‌کنندگان زکات است، در مقابل ده گروه از انسانها به ثواب و رحمت و کرامت بشارت داده شده است مؤمنان، محسنان، توبه‌کنندگان، متواضعان، اولیاء و دوستان، ثابت قدمان در راه حق، شنوندگان کلام خدا، متقیان، صبر کنندگان، جهادگران در راه خدا، می‌گوید: پروردگارشان آنها را به رحمت وسیع خود و به خشنودی و رضایت کامل از ایشان بشارت می‌دهد و

بهشت‌هایی برای ایشان آماده می‌کند که در آن نعمت‌های جاودان و مداوم برای آنان وجود دارد نعمتهایی که قلم از وصف آن عاجز و زبان از گفتار آن قاصر است.

شیخ سعدی گفت:

درین کوش تا با تو ماند مقیم که — هرچ از تو ماند، دریغ است و بیم

خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

و تا ابد در آن جاودانند که خدا، نزد وی پاداشی بزرگ هست.(۲۲)

خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ

خَـٰلِدِينَ : حال- أَبَدًاۚ : مفعول فیه

این قوم در آن جنات و بوستانها و باغ بهشتی جاودان می‌مانند و از نعمتهای همیشگی آن بهره‌مند می‌شوند.

إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - عِندَهُۥٓ: مفعول فیه، خبر مقدم- أَجْرٌ: مبتدا مؤخّر، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه مزد بزرگی در نزد خدا برای آنان خواهد بود چه نعمتی بهتر و بالاتر از نعمتهای بهشت خواهد بود. آورده‌اند که به رسول خدا ﷺ اجازه هجرت داده شد. بعضی از صحابه(رض) با خوشحالی تمام به طرف مدینه به سرعت حرکت نمودند و خانه و کاشانه‌ی خود را ترک کردند و بعضی دیگر در منزل ماندند و ماندن در خانه را التماس کردند تا اینکه این آیت نازل شد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَتَّخِذُوٓا۟ ءَابَآءَكُمْ وَإِخْوَٰنَكُمْ أَوْلِيَآءَ إِنِ ٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْكُفْرَ عَلَى ٱلْإِيمَـٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿٢٣﴾

شما که ایمان دارید! پدران و برادران خویش را، اگر کفر را بر ایمان برگزیده‌اند، آنان را بدوستی مگیرید. کسانی از شما که با ایشان دوستی کنند، خودشان، ستمگرانند.(۲۳)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَتَّخِذُوٓا۟ ءَابَآءَكُمْ وَإِخْوَٰنَكُمْ أَوْلِيَآءَ إِنِ ٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْكُفْرَ عَلَى ٱلْإِيمَـٰنِۚ

يَـٰٓأَيُّهَا : حرف ندا- ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ : بدل

عده‌ای مخالف با هجرت به مدینه بودند و گفتند که ما در حال حاضر بین اقوام و دوستان و پدران و فرزندان خود زندگی می‌کنیم و به تجارت مشغول هستیم اگر تصمیم به هجرت بگیریم به ناچار باید از پدر و فرزند باید دورشویم و تجارت را از دست بدهیم بدین ترتیب قومی از مسلمانان بخاطر پیوند عیال خویش هجرت نکردند و در مکه ماندند. می‌گوید: ای کسانیکه به خدا گرویده‌اید و پیغمبرﷺ را به رسولی وی پذیرفته‌اید پدران و برادران و دوستان و اقوام و خویشان خود را اگر راه کفر را پیشه

کرده‌اند، بدوستی مگیرید و پیوند آنان را بر ایمان که همان حکم هجرت است ترجیح مدهید، خدای تعالی به جهت تائید می‌گوید.

وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ

و کسانیکه آنها را (مخالفین هجرت) به یاری و دوستی و ولایت برگزینند و عمل آنان را بپذیرند و بستایند پس آنان ستمگران‌اند.

قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٤﴾

ای پیغمبر! به امت بگو ای مردم اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که بدست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و مسکن‌هایی که بدان خوش دل‌اید، نزد شما، از خدا و پیغمبر او و جهاد در راه وی، محبوب‌تر است پس انتظار برید تا خدا فرمان خویش بیارد، که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی‌کند.(۲۴)

قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ

قُلْ : فعل امر - (انت)فاعل - ءَابَآؤُكُمْ : اسم کان - وَأَبْنَآؤُكُمْ : معطوف - أَحَبَّ : خبرکان

همانطوریکه در آیت قبل گفته شد: قومی از مسلمانان مخالف با هجرت بودند و در مکه ماندند و می‌گفتند اگر ما یکباره از فرزندان و خویشان خود دور شویم فرزندان و کودکان‌مان ضعیف و بی‌کس می‌مانند و مالی که بدست آورده‌ایم از دست می‌رود. در **شأن** ایشان این آیت آمد « قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ و... » می‌گوید: ای محمدﷺ به ترک کنندگان و مخالفان هجرت بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و زنان شما و اقوام و خویشان شما و مالهایی که از تجارت بدست می‌آورده‌اید و از بی‌رونقی مالهایتان می‌ترسید و خانه‌هایتان راکه دوست می‌دارید و از دل برکندن این چیزها نگران‌اید و از تلف شدن و ضعیف شدن آن بیمناکید و بخاطر این چیزها ماندن را بر هجرت ترجیح می‌دهید و این چیزها را بر خدا و رسولش و جهاد در راه خدا دوست می‌دارید پس منتظر عواقب آن باشید و زود باشد که خدای تعالی عقوبت خود را عنقریب بشما بیاورد و عذاب خود را بر شما نازل کند می‌گویند اینجا مراد فتح مکه است.

وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ

لفظ ٱللَّهِ : مبتدا - لَا يَهْدِى : فعل مضارع - فاعل(هو)، جمله خبر - ٱلْقَوْمَ : مفعول به

و خداوند آنکسانی که از فرمان او بیرون رفته‌اند و بخاطر حطام دنیا و زن و فرزند و اقوام خود رضایت خدا را نادیده می‌گرفتند راه نمی‌نماید و هدایت نمی‌کند.

رباعی:

آنکس که تو راشناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿۲۵﴾

خدا در مواقع بسیار شما را نصرت داد، و در جنگ حنین، آندم که بسیار بودنتان بشگفت‌تان آورده بود، اما کاری برایتان نساخت، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ شد و عاقبت پشت بکردید و فراری شدید.(۲۵)

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ

فِي : حرف جر- مَوَاطِنَ : مجرور به فتحه

بدرستیکه ای مؤمنان! خدای تعالی شما را در موطن‌های بسیار یعنی در جایگاه‌های حرب و میدان کارزار همچون روز بدر و روز احزاب و صلح حدیبیه شما را یاری کرد.

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ

و در روز حنین و آن وادی است بین مکه و طائف که حضرت رسول ﷺ در آن جای با سپاه **هوازن** و **ثقیف** جنگید این جنگ در شوال سال هشتم هجری انجام شد زمانیکه پیغمبر ﷺ مکه را فتح کرد قبایل هوازن و ثقیف متحد شدند و سرپیچی آغاز کردند و فرمانده آنان **مالک بن عوف نصری** بود، در محلی به نام **اوطاس** فرود آمدند ودر کنار هوازن و ثقیف قبایل دیگری نیز جمع شدند و خبر به رسول الله ﷺ رسید که ایشان آماده جنگ می‌شوند رسول خدا ﷺ اسباب جنگ آماده کرد و با دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده هزار مرد از مهاجر و انصار و دو هزار مرد که از مکه به کمک مسلمانان برخاسته بودند و به وادی **حنین** رسیدند با این سپاه آماده نبرد با مشرکان شدند.

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ

بِمَا رَحُبَتْ : با وجود فراخی- مُّدْبِرِينَ: حال برای تاکید معنا است.

زمانیکه زیادی و انبوهی لشکرتان شما را به شگفتی وا داشت و به زیادی لشکر فریفته و مغرور شدید اما آن لشکریان انبوه بکار شما نیامدند و به درد شما نخوردند و مشکل شما را حل نکردند و آن زمین وسیع (وادی) از حمله دشمن بر شما تنگ شد پس شما بر دشمن پشت کردید و از جنگ برگشتید در حالیکه شکست خوردگان بودید.

پیامبر ﷺ در صحرای حنین پس از آماده کردن لشکر خود سوار بر اسب سپید خود که موسوم به **دلدل** بود شد، و زره و مغفر و خود پوشید و گروه زیادی از هوازن که هرگز چنان جمعیتی دیده نشده بود در صبحگاهان به مسلمانان حمله آوردند و سواران بنی سلیم که پیشاپیش مسلمانان بودند گریختند و پشت به جنگ کردند **کلبی** می‌گوید، در آن روز برگرد رسول خدا ﷺ **فقط سیصد نفر** باقیماندند و بقیه گریختند پیامبر ﷺ به عباس که مردی بلند صدا بود دستور داد: که بانگ بردارد و بگوید، ای گروه انصار، ای اصحاب شجره، ای اصحاب سوره بقره، و او چنان کرد و گوید، مسلمانان مانند ماده شتران که به سوی کره‌ی خود برگردد با شتاب برمی‌گشتند و فریاد بر می‌آوردند که گوش به فرمانیم و بر مشرکان حمله کردند و پیامبر ﷺ به عباس فرمود: مشتی سنگریزه به من بده و عباس چنان کرد پیامبر فرمود: روهایتان سیاه باد، و آن سنگریزه‌ها را به مشرکان پرتاب کرد و فرمود: به خدای کعبه سوگند که باید به هزیمت شوید، و خدای چنان بیم در دل آنها انداخت که گریختند بطوریکه هیچکس بر کس دیگری توجه نداشت.

ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٢٦﴾

سپس خدا آرامش خویش را بر پیغمبرش و بر مؤمنان نازل کرد و سپاهیانی فرود آورد که ندیدیدشان و کسانی را که کفر می‌ورزیدند عذاب کرد که سزای کافران همین است.(۲۶)

ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا

أَنزَلَ: فعل ماضی - لفظ ٱللَّهُ: فاعل - سَكِينَتَهُۥ: مفعول به

و رب العزه در آن حال آرامشی در دل مؤمنان قرار داد و ترس از دل ایشان بزدود تا قوی دل و دلیر شدند و به سوی کافران حمله‌ور شدند رب‌الکعبه از آسمان پنج هزار فرشته با قدهای بلند و لباس‌های سفید سوار بر ابلق فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید ولی کافران می‌دیدند کافران زمانیکه ایشان را دیدند ترسیدند و رو به فرار گذاشتند و مسلمانان بدنبال ایشان رفتند و بسیاری از ایشان کشته شدند. **مالک بن عوف** را گرفتند و به پیش حضرت رسول ﷺ آوردند. رسول خدا فرمود ای مالک! اسلام بیاور. مالک گفت اسلام نمی‌آورم، آنگه گفت یا **محمد** ﷺ آن مردان بلند بالای سفید جامه سوار بر اسبهای ابلق کجا اند که به نزدیک تو بودند؟ ایشان ما را شکست دادند نه شما، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند این فرشتگان را برای نصرت من فرستاد محمد بن سعد می‌گوید، فرشتگان در روز جنگ حنین عمامه‌های سرخ داشتند که دنباله‌ی آن را میان شانه‌های خود انداخته بودند در این جنگ مشرکان زیادی بدون توجه به زنان و کودکان کشته شدند در آن روز پیامبر ﷺ به جسد زنی برخورد و پرسید این چیست؟ گفتند: زنی است که خالد بن ولید او را کشته است، پیامبر ﷺ به یکی از همراهان فرمود: خود را به خالد بن ولید برسان و به او بگو که رسول خدا تو را از کشتن زنان و کودکان منع می‌کند، و

خداوند متعال آیات ۲۵ و ۲۶ سوره‌ی التوبه را در مورد جنگ حنین نازل کرده است که در آن می‌فرماید:

عَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ

وَعَذَّبَ : فعل ماضی- (هو)فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به

و بدین وسیله خدای تبارک و تعالی کافران را عذاب کرد با کشتن و شکست دادن و حق هم همین است که معذب می‌شدند به خاطر سرپیچی و عنادهایی که در مقابل حضرت رسولﷺ داشتند و تکذیبهایی که در حق قرآن می‌کردند. در نهایه الارب آمده که این جنگ را (حنین) پیامبرﷺ در شوال سال هشتم هجرت انجام داد و چنین بود که پیامبرﷺ مکه را گشود اشراف قبایل هوازن و ثقیف پیش یکدیگر رفتند و فراهم آمدند و سرپیچی آغاز گردید، مالک بن عوف نصری را که در آن هنگام سی ساله بود فرماندهی ایشان به عهده گرفت و دستور داد که همگی همراه اموال و زنان و فرزندان خود بیایند و در محل اوطاس فرود آمدند و نیروهای امدادی شروع به آمدن کردند.

به پیامبرﷺ گفتند، که صفوان بن امیه مقداری زره و اسلحه دارد و او هنوز مشرک بود، پیامبرﷺ کسی پیش او فرستاد و پیام داد که سلاح‌های خودت را به ما عاریه بده که در جنگ با دشمن استفاده کنیم، صفوان گفت: ای محمد آیا به غصب می‌خواهی بگیری؟ پیامبرﷺ فرمود: نه، به عاریه می‌گیرم با ضمانت این که به تو پس بدهم، صفوان گفت: در این صورت مانعی نیست و صد زره و به میزان کافی اسلحه تسلیم پیامبر کرد. پیامبر روز شنبه ششم شوال همراه دوازده هزار نفر از مسلمانان حرکت کرد، ده هزار نفر اشخاصی که برای فتح مکه آمده بودند و دو هزار نفر هم از اهل مکه.

محمد بن سعد می‌گوید، گروه زیادی از مشرکان از جمله صفوان بن امیه هم همراه پیامبر بودند.

گوید، پیامبرﷺ در صحرای حنین از تعبیه‌ی لشکر خود که فارغ شد، سوار بر استر سپید خود که موسوم به «دلدل» بود شد، دو زره و مغفر و خُود پوشید و گروه زیادی از هوازن که هرگز چنان جمعیتی دیده نشده بود در سپیده دم به مسلمانان حمله آوردند و لشکرهای کفار از همه جای دشت بیرون آمدند و سواران بنی سلیم که پیشاپیش مسلمانان بودند گریختند و پشت به جنگ کردند و مردم مسلمان هم از پی ایشان به هزیمت رفتند پیامبرﷺ به طرف راست پناه گرفت و می‌فرمود: ای انصار خدا و رسول من بنده‌ی خدا و رسول اویم و در آن روز ابوبکر رضی الله عنه و عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب رضی الله عنه و فضل بن عباس و ... همراه گروهی دیگر از اصحاب و خاندان پیامبرﷺ پایداری کردند.

محمد بن اسحاق می‌گوید، پدرم اسحاق یسار نقل می‌کرد که برای او از قول جبیر مطعم نقل کرده‌اند که می‌گفته است، روز حنین همانطور که مسلمانان جنگ می‌کردند پیش از هزیمت مشرکان دیدم چیزی از آسمان چون جامه‌ی سپید بیامد و میان ما و دشمن فرو افتاد و نگاه کردم دیدم مورچگان سیاه پراکنده شدند و صحرا را پر کردند، تردید نکردم که فرشتگانند و بلافاصله گریز در دشمن افتاد.

ابن اسحاق می‌گوید، چون مشرکان به هزیمت شدند گروهی همراه مالک بن عوف به طائف رفتند و برخی در اوطاس اردو زدند و برخی دیگر سوی نخله رفتند، سواران رسول خداﷺ آن گروه راکه به نخله رفته بودند تعقیب کردند ولی کسانیکه به ارتفاعات گریخته بودند مورد تعقیب قرار نگرفتند.
محمد بن سعد می‌گوید، فرشتگان در روز جنگ عمامه‌های سرخ داشتند که دنباله‌ی آن را میان شانه‌های خود انداخته بودند.
ابن اسحاق می‌گوید، از مسلمانان روز جنگ حنین از بنی هاشم ایمن بن عبید به شهادت رسید. و از بنی‌اسد، یزید بن زمعه بن اسود شهید شد، و از انصار سراقه بن حارث بن عدی و از اشعریها ابوعامر.
گوید، رسول خداﷺ دستور فرمود اموال و اسیران را جمع کردند و به جعرانه بردند و مسعود بن عمرو غفاری بر آن‌ها گماشته شد و تا هنگام بازگشت رسول خداﷺ از جنگ طائف همانجا بودند و برای آن‌ها سایبان‌هایی درست شده بود که از آفتاب در پناه آن‌ها قرار می‌گرفتند، و پیامبر بعداً آن‌ها را تقسیم فرمود.

ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ

وَذَٰلِكَ : مبتدا- جَزَآءُ : خبر

و این است پاداش و جزای کافران و ناگرویدگان و در آخرت هم سزای اعمال خود را خواهند دید.

ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ 

و عاقبت از پس این، خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد که خدا آمرزگار و رحیم است.(۲۷)

ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ

يَتُوبُ :فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

با تمام این مجازاتها که در حق مشرکان اعمال شده خدای آمرزنده و مهربان درهای توبه را به روی آنان باز گذاشته است سپس می‌گوید: خداوند پس از این شکست به مشرکان فرصت توبه می‌دهد و هرکه بخواهد به سوی خدا بازگردد و اسلام را بپذیرد هدایت می‌کند و آن چنان بود که بعضی از قبایل **هوازن و ثقیف** بعد از شکست جنگ حنین به پیشگاه حضرت رسول ﷺ آمده و اسلام آوردند.

وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ

و خداوند آمرزنده و بخشنده گناه کسی است که توبه کند و به آنان مهربان است و بعد از توبه به جهت گناهشان باز خواست نمی‌کند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَاۚ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ (۲۸)

شما که ایمان دارید! حق این است که مشرکان نجسند و پس از امسال که عهدشان به پایان می‌رسد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، اگر از فقر می‌ترسید، زود باشد که خدا اگر بخواهد از کرم خویش شما را توانگر کند که خدا دانا و فرزانه است.(۲۸)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُواْ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَـٰذَا

ٱلْمُشْرِكُونَ : مبتدا- نَجَسٌ : خبر، به معنی ناپاک،

ابن عباس رضی الله عنه فرمود که نجس العین است مانند سگ. می‌گوید، ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند، یعنی نجاست از شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتاً نجس العین است. زیرا خدای تعالی، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است. ولی همانطوریکه قول عباس رضی الله عنه بود آن است که کفار ذاتاً نجس‌اند، چونکه آنان غُسل جنابت نمی‌کنند پس جسماً هم نجس‌اند. پس نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند. چون آنان اجازه گزاردن حج و عمره ندارند. ولی احناف ورود به مساجد را، اعم از مسجد الحرام یا غیر آن برای کفار مباح می‌دانند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است. **مولانا** در **مثنوی** گفت:

چون نجس خوانده است کافر را خدا — آن نجاست نیست در ظاهر ورا
ظاهر کافر ملوث نیست زین — آن نجاست هست در اخلاق و دین

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦٓ إِن شَآءَ

در **سبب نزول** این آیه آمده است ای کسانیکه ایمان آورده‌اید غیر از این نیست که براستی مشرکان نجس و ناپاک‌اند بخاطر کفرشان و فساد عقیده‌شان نباید پس از امسال که سال نهم هجرت می‌باشد به مسجد الحرام داخل شوند براستی آنها نجس هستند. پس از داخل شدن به آن، آنان را نهی کردیم **امام اعظم** گفته است که مراد از نهی از داخل شدن منع کفار از ادای حج و عمره است نه داخل شدن به مسجد الحرام.

سَوْفَ : استقبال- يُغْنِيكُمُ : فعل مضارع- کم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

و ای اهل مکه اگر از تنگدستی به جهت عدم خرید و فروش و رونق بازار کفاران می‌ترسید و بدین جهت زندگی برایتان تنگ شود پس زود باشد که خداوند شما را از کرم و بخشش خود توانگر سازد و از مشرکان و تجارت آنان بی‌نیازتان می‌گرداند چونکه خداوند به نیات و اعمال شما آگاه است و چاره رزق و روزی شما خواهد کرد بخشنده و روزی دهنده است.

إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

بدرستیکه خدای تعالی به احوال بندگان و رساندن رزق و روزی به مؤمنان دانا و آگاه است و در کارش حکیم است و هرکاری که می‌کند از روی حکمت کند.

قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُوا۟ ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ ﴿۲۹﴾

ای کسانیکه مؤمن هستید با آن جماعت از اهل کتاب که به خدا و روز دیگر ایمان ندارند و آنچه را خدا و پیغمبرش حرام کرده، حرام نمی‌شمارند و پیرو دین حق نیستند، کارزار کنید تا بدست خود جزیه دهند و حقیر شوند.(۲۹)

قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُوا۟ ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ

وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ : به دین حق که اسلام است معتقد نمی‌باشند - صَٰغِرُونَ :کوچکی و رذالت

می‌گوید: **با** کسانیکه به خدا و روز قیامت یعنی به زنده شدن بعد از مرگ ایمان نمی‌آورند کشتار کنید اهل کتاب، قریظه و نضیر و غیر ایشان که آنان می‌گفتند و اقرار می‌کردند که خدای تعالی خالق و کردگار همه جهانیان است اما به او انباز می‌گرفتند و صفتی که شایسته‌ی او نیست نسبت می‌دادند و نبوت حضرت رسولﷺ را نمی‌پذیرفتند پس اقرار و ایمانی که به ظاهر آوردند مانند ایمان آوردن یکتاپرستان نیست و هر آن چیزی راکه خداوند و رسولش حرام کرده است مانند شراب و خوردن گوشت خوک حرام نمی‌دانند و به دین حق تعالی خاضع و فروتن نیستند و کلمه شهادت را بزبان نمی‌آورند پس با آنان کشتار کنید تا زمانی که به اسلام بگروند و یا اینکه به اندازه وسع توان خود خاضعانه جزیه بپردازند (مالیات سرانه که از اقلیتهای مذهبی برای زندگی در کشور مسلمان گرفته می‌شود.)

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ ۖ يُضَٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ ۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۚ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۳۰﴾

یهودان گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گویند: مسیح پسر خداست، این گفتار ایشان است که به زبان‌های خویش گویند و گفتار کسانی را پیش از آنها کافر بوده‌اند تقلید کنند خدا آنها را هلاک و نابود کند، که چگونه آنها باز بخدا دروغ نسبت می‌دهند؟(۳۰)

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ

قَالَتِ : فعل ماضی- ٱلْيَهُودُ : فاعل- عُزَيْرٌ : مبتدا- ٱبْنُ : خبر- لفظ ٱللَّهِ : مضاف الیه

و جهودان گفتند عزیر پسر خداست نعوذ بالله. آورده‌اند که **عزیربن شرخیا** از نسل **یعقوب** عليه السلام است آن زمانی که بخت نصر بر بنی اسرائیل حکومت می‌کرد کتاب تورات سوزاند و بیت‌المقدس را نابود

کرد و هر کسی که تورات می‌خواند و یا می‌دانست از بین برد و عده‌ای را به اسارت گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و تورات می‌خواند زمانیکه از اسارت بیرون آمد خداوند بلند مرتبه او را در بین راه در قریه‌ی **سائرآباد** بمیراند وبعد از گذشت صد سال دوباره زنده گرداند چنانکه قصه‌ی آن در سوره بقره رفت زمانیکه عزیر به میان قوم آمد او را قبول نکردند و حرفهایش را باور نکردند بلکه او را به خواندن و نوشتن تورات امتحان کردند و گفتند کسی بتواند تورات بخواند و بداند در میان ما نیست چون همه کشته شدند مردی در میان ایشان بود گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او نیز از پدر خود شنیده بود که من در زمانیکه **بخت نصر** آن واقعه کشتار مردم و سوزاندن تورات را آغاز کرد تورات را در داخل ظرفی قرارداده‌ام و در شکاف فلان کوه گذاشته‌ام عده‌ای رفتند و تورات را از آن محل گرفتند و به مجمع‌آوردند و بآنچه عزیر گفته بود مطابقت کردند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی تورات را بعد از صد سال در دل عزیر زنده گرداند و سبب این چیزی نیست مگر اینکه عزیر پسر خداست، و ترسایان گفتند عیسی پسر خداست که داستان زنده کردن مرده و معجزات دیگر و نیز به آسمان رفتن عیسی قبلاً بیان شد.

ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ

ذَٰلِكَ : مبتدا- قَوْلُهُم : خبر

آنچه که آنها اظهار کردند وبه زبانهای ایشان جاری شد فقط افتراست و سخنی است پوچ و بی‌معنا و عاری از حقیقت.

يُضَٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ

يضاهون: مثل آنان می‌گویند، فعل مضارع، (و) فاعل- قول: مفعول به

اینان سخنان خود را با سخنان کافران که پیش از ایشان بودند مشابه می‌سازند که می‌گفتند فرشتگان دختران خدا هستند و کفار عرب لات و عزی راکه بتهای دوره جاهلیت بود خدا می‌دانستند

قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ

قَٰتَلَهُمُ : فعل ماضی- هُمْ: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

خداوند هلاک گرداند و لعنتشان کند آنان راکه چگونه دروغ می‌بافند و افترا می‌بندند.

أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ

يُؤْفَكُونَ : منصرف گردانده می‌شوند، فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل

چگونه دروغ می بافند و افترا می‌بندند و با این کارشان به انحراف کشانده می‌شوند.

اتَّخَذُوٓاْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓاْ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾

غیر خدا، حبران و راهبان خویش را، با مسیح پسر مریم، خدا گرفتند، و حال آنکه جز خدای یگانه را نپرستند که خدائی جز او نیست و او از آنچه برایش شریک پندارند منزه و برتر است.(۳۱)

اتَّخَذُوٓاْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ

یهودیان و نصاریان غیر از خدا علمای خود را خدای خود می‌گرفتند پس خداوند می‌فرماید که ایشان علما و زهاد را خدا پنداشتند و ایشان را سجده کردند چون که علماء و زهاد ایشان آنچه را که خدا حلال کرده است حرام و آنچه را که حرام کرده است حلال می‌دارند و نیز عیسی پسر مریم را بخدائی گرفتند.

وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓاْ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ

لِيَعْبُدُوٓاْ : فعل مضارع- (و)فاعل-إِلَٰهًا : مفعول به

و در حالیکه عیسی و علما و زهاد یهودان و نصاری در هیچ کتابی هیچگاه به خدائی مأمور نشده است مگر اینکه خود فرمانبردار باشند و خدای یکتا را بپرستند آنان بندگان خدایند.

لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ

هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و او خدای همه جهانیان است.

سُبْحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَٰنَهُۥ : مفعول مطلق

خدای تبارک و تعالی از آنچه که به او شریک و انباز می‌گیرند پاک و منزه است.

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٣٢﴾

کافران می‌خواهند نور خدا را بدهانهای خویش خاموش کنند و خدا نمی‌خواهد جز آنکه نور خویش آشکار کند و گرچه کافران کراهت داشته باشند.(۳۲)

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ

أَن يُطْفِـُٔواْ : فعل مضارع، (و) فاعل- نُورَ : مفعول به

آن یهودان و نصاری می‌خواهند نور خدا را که قرآن است فرو نشانند و رسالت حضرت رسول ﷺ را تکذیب کنند و با سخنان بیهوده و یاوه گوئیهای خود آن را خاموش گردانند و اما خداوند نور خود را با

اعلام و اعتلای توحید تمام می‌گرداند هر چند که مورد پسند و پذیرش کافران نباشد. **یرید الجاحدون لیطفؤه** منکران می‌خواهند آن نور را خاموش گردانند ولی چراغی را که ایزد برافروخته است هرگز قادر به خاموش کردن آن نخواهند بود.

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴿۳۳﴾

اوست که پیغمبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاده تا وی را بر همه دینها غالب کند و گر چه مشرکان و کافران خوش نداشته باشند.(۳۳)

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِيٓ : خبر

او کسی است (خداوند تبارک و تعالی) که به کرم و فضل خود رسول خود محمدﷺ را برای هدایت مردم فرستاد و قرآن را به او نازل کرد که محض هدایت است و مراد این است تا دین و آئین و روش خود را به مردم بیان کند وآئین و روش غیر از آن را به برکت نور اسلام خاموش و نابود گرداند.

وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ

هر چند مشرکان رسولﷺ و قرآن و آئین و روش دین بر حق خدا را نمی‌پسندند و کراهت دارند منتها علی رغم میل آنان دین اسلام فراگیر و همه جاگیر است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿۳۴﴾

شما که ایمان دارید! بسیاری از حبران و راهبان مالهای مردم را بناحق می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند، کسانیکه طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و آن را در راه خدا خرج نمی کنند، بعذابی الم انگیز بشارت بده.(۳۴)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ

یا: حرف ندا- ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: بدل

سدی گفت: ٱلۡأَحۡبَارِ : یهود- وَٱلرُّهۡبَانِ : نصاری است

ابن عباس گفت: ٱلۡأَحۡبَارِ : علما- وَٱلرُّهۡبَانِ : یاران صوامع

می‌گوید: ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بدرستیکه بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری و اصحاب صوامع- اینان مالهای مردم را می خورند و به باطل می‌برند یعنی حکم می‌کنند و در مقابل حکم رشوت می‌گیرند و مردم را از راه خدا و دین او باز می دارند و جلو کسانی راکه بخواهند به اسلام داخل شوند می‌گیرند و مانع مسلمان شدن آنان می‌شوند.

وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- يَكۡنِزُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل- ٱلذَّهَبَ : مفعول به

و آن کسانی از اهل کتاب از روی حرص و طمع طلا و نقره می‌اندوزند و آن مال را در راه خدا خرج نمی‌کنند مراد زکات آنرا نمی‌پردازند

فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ

فَبَشِّرۡهُم : فعل امر و فاعل (انت) خبر الذين

پس آن کسانی راکه گنج و طلا و نقره ذخیره می‌کنند و از روی بخل زکات آنرا نمی‌پردازند به عذابی دردناک بشارت بده.

يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡۖ هَٰذَا مَا كَنَزۡتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡنِزُونَ ﴿٣٥﴾

روزی که آنرا در آتش جهنم سرخ کنند و پیشانیهای‌شان و پهلوهایشان و پشتهایشان را بدان داغ کنند که همین است نتیجه آنچه [از زر و سیم] برای خویش گنج کرده‌اید اکنون [رنج] آن گنج را که می کردید بچشید.(۳۵)

يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡۖ

تُكۡوَىٰ : داغ کرده می‌شود، فعل مضارع مجهول- جباه: نایب فاعل

در این آیه به مجازات اخروی ثروت اندوزان اشاره می‌کند و می‌گوید:

روزی خواهد رسید که این گنجها در آتش دوزخ گداخته می‌شوند پس بوسیله‌ی آن گنج گداخته و تافته پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ کرده می‌شوند.

هَٰذَا مَا كَنَزۡتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡنِزُونَ

هَٰذَا : مبتدا- مَا : خبر

و به ایشان گفته می‌شود این همان چیزی است که برای ذخیره کردن آن در دنیا زحمت زیادی می‌کشیدید و زکات آن را نمی‌پرداختید پس بچشید مزه آنچه راکه از گنج بدون در کردن زکات ذخیره می‌کردید.

إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ ۚ فَلَا تَظْلِمُوا۟ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ ۚ وَقَٰتِلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمْ كَآفَّةً ۚ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿۳۶﴾

شماره ماههای نزد خدا دوازده ماه است در مکتوب خدا آن روز که آسمانها و زمین را بیافرید. از آن جمله چهار ماه حرام است، این طریقه درست است. در این ماهها بخودتان ستم مکنید و با مشرکان یکسره کارزار کنید چنانکه با شما یکسره کارزار می کنند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.(۳۶)

إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ

عِدَّةَ : اسم إِنَّ - عِندَ : مفعول فيه- ٱثْنَا : خبر إِنَّ - عَشَرَ : لا محل له- شَهْرًا : تميز

در این آیه بر خلاف آیات قبلی که صحبت از شدت بخشیدن به جنگ بود دست کشیدن جنگ را در ماههای حرام بیان می‌کند و می‌گوید: بدرستیکه ماهها نزد خدا که در کتاب آفرینش از روز آفرینش آسمانها و زمین از آن یاد کرده دوازده ماه است که از این دوازده ماه چهارماه حرام است رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم که خداوند جنگ را در این چهار ماه حرام کرده است که مسلمانان باید حرمت این ماهها را حفظ کنند و آنچه را که خداوند امر فرموده است فرمانبردار باشند.

ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ

ذَٰلِكَ : مبتدا- ٱلدِّينُ : خبر- ٱلْقَيِّمُ : نعت

این چهار ماه از ماههای حرام هستند که جنگیدن در این ماهها از سفارشات اکید خداوند است که مسلمانان رعایت آن را بکنند.

فَلَا تَظْلِمُوا۟ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ

پس در این ماههای حرام با شکستن حرمت آن به خود ستم مکنید و خویشتن را موجب عقوبت دنیا و آخرت نگردانید مگر اینکه تجاوز و حرمت شکنی از جانب دشمنان باشد که در اینصورت بناچار باید از خود و اقوام و ملت و خانه و کاشانه خود دفاع کرد.

وَقَٰتِلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمْ كَآفَّةً

قَٰتِلُوا۟ : فعل امر- (و)فاعل- ٱلْمُشْرِكِينَ : مفعول به- كَآفَّةً : حال

و با مشرکان با تمام وجود بجنگید همانطوریکه آنان با تمام وجود با شما کارزار می‌کنند و می‌جنگند، اگر شروع جنگ از جانب مشرکان صورت گرفته باشد حتی در ماههای حرام نیز باید پاسخ دندانشکن به دشمن مشرک داد

وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ

و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است اگر پرهیزکار باشید و احکام اسلام را رعایت کنید خداوند شما را پیروز می‌گرداند و به جهت رعایت احکام الهی بشما نصرت می‌دهد.

إِنَّمَا ٱلنَّسِىٓءُ زِيَادَةٌ فِى ٱلْكُفْرِ ۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُحِلُّونَهُۥ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامًا لِّيُوَاطِـُٔوا۟ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّوا۟ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ ۚ زُيِّنَ لَهُمْ سُوٓءُ أَعْمَٰلِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿۳۷﴾

تاخیر ماه حرام، زیادتی در کفر است و کسانیکه کافر شده‌اند بدان گمراه می‌شوند یکسال آن را حلال کنند و سال دیگر آن را حرام کنند تا با عده ماههائی که خدا حرام کرده مطابق شوند اما ماهی را که خدا حرام کرده حلال می کنند اعمال بدشان در نظرشان آراسته نمود و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.(۳۷)

إِنَّمَا ٱلنَّسِىٓءُ زِيَادَةٌ فِى ٱلْكُفْرِ ۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُحِلُّونَهُۥ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامًا لِّيُوَاطِـُٔوا۟ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّوا۟ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ ۚ

ٱلنَّسِىٓءُ : به تاخیر انداختن(درا ینجا تاخیر ماه حرام است)، مبتدا- زِيَادَةٌ : خبر

تغییردادن و یا به تاخیر انداختن ماههای حرام به ماهی دیگر یعنی ماه حرام محرم را به صفر و صفر را بجای ماه محرم تغییر دادن حلال شمردن ماه حرام و حرام شمردن ماه حلال زیادتی در کفر است بر کفر ایشان زیرا که قبیله‌های **بنومالک بن کنانه** و **بنوسلیم** و **غطفان** و **هوازن** آنرا سنت نهادند و بر آن عادت عمل می‌کردند یکسال محرم را ماه حرام می‌نهادند و صفر را ماه حلال و سالی صفر را ماه حرام می‌نهادند و محرم را حلال، تا با تعداد ماههائی که خدا حرام کرده است موافق گردانند و عدد چهار را تکمیل سازند و با این اعمال می‌خواهند چیزی را بر خود حلال کنند که خداوند آن را حرام کرده است و چیزی را بر خود حرام کنند که خداوند آن را حلال کرده است.

در جاهلیت، اعراب به این دلیل در ماه حرام تاخیر می‌کردند و ماه حرام را با حلال بدل می‌کردند که ترک جنگ در سه ماه متوالی (ذی القعده، ذی الحجه و مُحَرم) بر طبع آنان سازگار نبود. ثانیاً در ماه‌های تابستان عبادت و تجارت در فصل حج برای آن‌ها مشکلاتی بوجود می‌آورد. این بود که آن‌ها در ماه حرام تاخیر می‌کردند و تبدیل می‌نمودند. این بود که حق تعالی تاخیر و تبدیل ماه‌های حرام به حلال و حلال به حرام را نکوهش کرد و فرمود: «**انما النسیء زیاده ...**» این کار شما فزونی و زیادتی در کفر است.

زُيِّنَ لَهُمْ سُوٓءُ أَعْمَٰلِهِمْ ۗ

زُيِّنَ : فعل ماضی مجهول- سُوٓءُ : نایب فاعل

چونکه شیطان در دل ایشان این اعمال زشت یعنی تغییر و تاخیر ماه حرام به حلال و برعکس را آراسته و مزین گردانیده است.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا- لَا يَهْدِي : فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند گروه کافران و تغییردهندگان ماههای حرام به حلال و برعکس را به سوی دینش هدایت‌وراهنمایی نمی‌کند بلکه آنان‌را به خاطرکفرشان مجازات ومکافات می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ۚ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ۚ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸)

ای کسانیکه ایمان دارید! شما را چه شده که چون بشما گویند در راه خدا و جهاد بیرون شوید به خاک زمین دلبسته‌اید آیا از آخرت، به زندگی دنیا راضی شده‌اید، متاع دنیا و بهره‌مندی از آن در [قبال] آخرت اندکی بیش نیست.(۳۸)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ۚ

اثَّاقَلْتُمْ : سستی کرد، فعل ماضی- تم: فاعل

این آیت تشویق و تحریک مؤمنان در غزوه **تبوک** از جانب **روم** است می‌گوید: ای کسانیکه ایمان آورده‌اید برای چه زمانیکه بشما فرمان می‌رسد در راه خدا جهاد کنید و به سوی جنگ حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به حطام دنیا می‌بندید و به سوی زمین مایل می‌شوید و به مزروعات و میوه‌های آن علاقمند می‌گردید و دوست دارید جنگ و فرمان خدا را رها کنید. قصه آن چنان است که **رسول خدا**ﷺ بعد از فتح مکه و بعد از جنگ طائف و حنین به مدینه بازگشت تا اینکه به او به جهاد با اهل **شام و روم** فرمان رسید یعنی جنگ **تبوک** و آن سرزمین بین شام و روم است جنگ تبوک در ماه رجب سال نهم هجرت پیامبرﷺ اتفاق افتاده است و سبب آن چنین بود که به پیامبر ﷺ خبر رسیده بود که روم گروه‌های زیادی در شام جمع کرده است و **هرقل** خوار و باریکساله سپاه خود را تدارک دیده و قبایل **لخم** و **جذام** و **عامله** و **غسان** را هم برای یاری خود گرد آورده و پیشرو لشکر خود را به **بلقاء** ناحیه‌ای در شام گسیل داشته است.

هوا بشدت گرم بود، پیامبرﷺ دستور فرمود: مسلمانان زکات و صدقات خود را بپردازند و لشکر را در راه خدا تقویت سازند.

ابن هشام می گوید، عثمان بن عفان در جنگ تبوک که معروف به سپاه عسرت هم بود هزار دینار پرداخت کرد و پیامبرﷺ فرمود: پروردگارا، از عثمان راضی باش که من از او راضی هستم. هفت نفر از گروه، گریه کنندگان پیش رسول خدا ﷺ آمدند و تقاضا کردند که وسیله حرکت در اختیارشان گذاشته

شود، پیامبر ﷺ فرمود: چیزی که شما را برآن راه بیندازم نمی‌یابم، آنها در حالیکه اشک می‌ریختند اندوهگین از اینکه چیزی نمی‌یابند که انفاق کنند برگشتند، و خدای ایشان را معذور داشت!
گوید، و به پیامبرﷺ خبر رسید که جمعی از منافقان درخانه **سویلم یهودی** جمع شده و مردم را از حرکت با رسول خدا ﷺ باز می‌دارد **طلحه بن عبیدالله** را همراه گروهی از اصحاب خود فرستاد و دستور داد خانه سویلم را آتش بزنند، طلحه چنان کرد، گروهی از منافقان هم بدون هیچ بهانه و عذری پیش پیامبرﷺ آمدند و از او اجازه خواستند که در جنگ شرکت نکنند و رسول خداﷺ اجازه فرمود، و آنها هشتادوچند نفر مرد بودند. گروهی هم از بهانه تراشان عرب آمدند که به ایشان هم اجازه داده شود تا شرکت نکنند و بهانه‌هایی آوردند که پیامبرﷺ نپذیرفت و آنها هشتاد و دو نفر از قبیله بنی‌غفار بودند. در ادامه آیت آمده است که:

أَرَضِيتُم بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْءَاخِرَةِ

آیا راضی شدید و خوشحال و مسرور می‌شوید به حطام و زندگانی دنیا از ثواب آخرت یعنی ثواب و پاداش آخرت را به مال و حطام دنیا مفروشید زیرا که:

فَمَا مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ

مَتَٰعُ : مبتدا- قَلِيلٌ : خبر

مال و حطام دنیا در مقابل پاداش و ثواب آخرت چیزی نیست مگر اندکی و آدم عاقل زیادتر را به کمتر معاوضه نمی‌کند چونکه مال و مقام دنیوی فانی است و نعیم و بهشت آخرت باقی و محبوب و دوست‌داشتنی است.

إِلَّا تَنفِرُوا۟ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔا ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

بدانید اگر [برای جهاد] بیرون نشوید خدا بشما عذابی الم‌انگیز دهد و گروهی غیر شما را بجای شما می‌گمارد و شما بخدا زیانی نمی‌رسانید که خدا به همه چیز تواناست.(۳۹)

إِلَّا تَنفِرُوا۟ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

يُعَذِّبْكُمْ : فعل مضارع- کم: مفعول به- (هو)فاعل- عَذَابًا : مفعول مطلق- أَلِيمًا : نعت

اگر به جنگی که بشما فرمان شده بیرون نیائید خداوند شما را عذاب کند عذابی دردناک و الم‌انگیز که در دنیا دشمن را بر شما غالب می‌گرداند و در آخرت به آتش سوزان عذاب کند زمانی که رسول خداﷺ از حرکت به سوی جنگ تبوک خبر داد. سه فرقه شدند، قومی حرکت به سوی جنگ را با جان و دل قبول کردند و آنان مهاجرین و انصاراند و گروهی کسانی بودند که برایشان فرمان دشوار بود اما اطاعت رسول خدا را پذیرفتند و فرمان راگردن نهادند و قصد حرکت به سوی جنگ کردند. گروه سوم از دستور تخلف کردند و از رفتن باز ایستادند.

پیامبر ﷺ **ابوبکر صدیق** را بر لشکر خود گماشت، آنگاه خود با مردم نماز گزارد و محمد بن مسلمه را بعنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرد همین که پیامبر ﷺ حرکت کرد عبدالله بن ابی و همراهانش از حرکت خودداری کردند و نرفتند و گروهی از مسلمانان هم بدون اینکه شک و تردیدی به دل داشته باشند از شرکت در این جنگ خودداری کردند که از جمله ایشان کعب بن مالک، هلال بن امیه مراره بن ربیع، ابو حیثمه مالک بن قیس سالمی و ابوذر غفاری هستند.

وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا

لَا تَضُرُّوهُ : فعل مضارع، (و) فاعل- ه: مفعول به- شَيْئًا : مفعول مطلق

زمانیکه شما حرکت به سوی جنگ را نپذیرفتید و برای جنگ بیرون نیائید خداوند قومی را جایگزین شما می سازد که غیر از شما هستند و فرمان خدا را بی‌چون و چرا قبول می‌کنند و به سوی جنگ روانه می‌شوند ولی شما بدانید که با این نافرمانی فقط به خودتان زیان می‌رسانید و چیزی به خدای تعالی زیان نمی‌رسانید زیراکه خدای تعالی از همه کس و همه چیز بی‌نیاز است.

القصه: پیامبر آهنگ تبوک کرد و با سی هزار لشکر به تبوک رسید و در این جنگ ده هزار اسب همراه سپاه مسلمانان بود پیامبر بیست شب در تبوک توقف کرد و نماز خود را شکسته خواند و همانجا **ابوخیثمه** و **ابوذر غفاری** هم به آن حضرت پیوستند.

محمدبن اسحاق در سبب حرکت ابوخیثمه می‌گوید، پس از رفتن رسول خدا، روزی ابوخیثمه به خانه‌ی خود آمد و آن روز بسیار گرم بود، دید هر دو همسرش برای او در خیمه‌ی خود آب خنک و خوراکی فراهم آورده‌اند و خیمه را آب پاشی و رفت و روب کرده‌اند، لحظه‌ای بر در هر دو خیمه ایستاد و نگاه کرد که زنهایش برای او چه چیزهایی فراهم آورده‌اند، گفت: رسول خدا ﷺ میان آفتاب و گرما و باد سوزان باشد ابوخیثمه در سایه‌ی خنک نخلستان و خوراک مهیاوزن زیبا و کنار اموال خود، این انصاف نیست و به همسران خود گفت: به خدا سوگند به خیمه‌ی هیچکدام وارد نخواهم شد و باید خود را به رسول خدا ﷺ برسانم، شتری آبکش برگرفت و بیرون شد و در پی رسول خدا ﷺ راه افتاد و هنگامی به آن حضرت رسید که در تبوک فرود آمده بودند. چون ابوخیثمه آمد و شتر خود را خواباند بر رسول خدا سلام کرد پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوخیثمه شایسته برای این کار بودی و برایش دعای خیری کرد. اما ابوذر غفاری، بین راه تبوک به پیامبر ﷺ رسید و سبب آن بود که شترش خسته شد و او را عقب گذاشت، ابوذر رضوان الله علیه بار را بر پشت خود نهاد و تنها در پی لشکر روان شد تا اینکه به پیامبر ﷺ رسید و آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند ابوذر را، که تنها راه می‌رود و تنها می‌میرد و تنها مبعوث می‌شود و همچنان شد که رسول خدا فرموده بود. گوید، چون پیامبر ﷺ به تبوک رسید. **هرقل** در **حمص** (از شهرهای آباد سوریه میان حلب و دمشق) بود و پیامبر ﷺ، خالد بن ولید را به سوی اُکیدر گسیل فرمود: اُکیدر تن به اسیری داد ولی برادرش حسان ایستادگی و جنگ کرد تا کشته شد و بر تن او جامه‌ای بود که بر آن قطعات طلا دوخته شده بود. ابن اسحاق می‌گوید، چون پیامبر ﷺ

به تبوک رسید یحنه بن رؤبه فرمانروای ایله به حضور پیامبرﷺ آمد و پیشنهاد صلح داد و پیامبرﷺ با قبول جزیه از ایشان موافقت کرد، گوید پیامبرﷺ بر نگهبانان مسلمان در ناحیه‌ی تبوک عبادبن بشر را فرمانده کرد و به مدینه برگشت و در راه پیشامدی رخ نداد.

وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ

و خداوند بر تمام چیزها قادر و تواناست.

إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

اگر یاریش نکنید قطعاً خدایش او را یاری کرده، وقتی که کافران بیرونش کرده بودند، [خدا یاریش کرد] یکی از آن دو تن در غار بودند وقتی رسول به رفیق خود می گفت غم مخور و مترس که خدا با ماست. آنگاه خدا آرامش خویش به او نازل کرد و به سپاهیانی که دیده نمی‌شدند، امداد غیبی مدد فرمود و کلمه کافران را خوار و زبون گرداند که والا کلمه خدا است و خدا نیرومند و فرزانه است. (۴۰)

إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ

أَخۡرَجَهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- ٱلَّذِينَ : فاعل

این آیت متصل به آیت ماقبل است می‌گوید: اگر ایشان، پیغمبرﷺ را یاری ندهند و با وی به جهاد بیرون نروند زود باشد که خدای تعالی او را یاری دهد و او را پیوسته نصرت و کمک کند و حقیقتاً خدای تعالی او را کمک و نصرت داد آن زمانی که کافران قصد بیرون کردن او از مکه کردند خدای تعالی به او دستور خروج از مکه را صادر کرد و جبرئیل را فرستاد و رسول خدای را از کید و حیله آنان مطلع ساخت.

در حالیکه دو تن بودند رسول خداﷺ و ابوبکر صدیق و خداوند آنزمانی که در غار ثور بودند نیز ایشان را نصرت داد و عنکبوت را فرستاد تا بر در غار همان ساعت خانه خویش ساخت و دو پرنده کبوتر آمدند و بر در غار نشستند و همان ساعت خانه بنهادند بامدادان کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیک غار رسیدند ابوبکر گفت: یا رسول اللهﷺ دشمنان بما رسیدند مصطفیﷺ گفت غم مخور ای ابوبکر که خدای با ماست: این عبادت در معنای **اثتناس**(خوگرفتن) آمده است. پس ایشان به در غار رسیدند خانه عنکبوت دیدند بر در غار تنیده و

مرغ خانه نهاده وگفتند اگر در این جایگه کسی بوده باشد خانه‌ی عنکبوت و لانه‌ی کبوتران در این وقت کم ساخته نمی‌شد که قبلاً قصه آن در سوره الانفال گذشت.

فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰ

فَأَنزَلَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- سَكِينَتَهُۥ : مفعول به

پس خداوند رحمت خود راکه سبب آرامش پیغمبر است فرو فرستاد و مشهورتر آنست که بر ابوبکر صدیق فرستاده است[۱] چونکه از روی شفقت بر حال آن حضرت بسیار نگران بود **شیخ فرید الدین عطار** گفت:

خواجه اول که اول یار اوست — ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
چون سکینه شد زحق منزل برو — گشت مشکلهای عالم برو

و نیز خداوند پیغمبرﷺ را با لشکرهای فرشتگان که شما ایشان را ندیدید نصرت داد تا از در غار محافظت کردند و یا مراد این بوده است که فرشتگان در جنگهای بدر و احزاب و حنین به لشکر پیغمبرﷺ وارد شدند و نصرت دادند و سخن کسانی راکه کافر شدند پست‌تر گردانید و دعوت آنان را بی‌مقدار و بی‌ارزش کرد و به جای آن کلمه الله یعنی دعوت اسلام و توحید کلمه را جایگزین کرد.

وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

كَلِمَةُ : مبتدا- هِيَ : ضمیر فصل- ٱلۡعُلۡيَاۗ : خبر

و کلمه الله بلندتر و بالاتر و عالی تر است.

وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- عَزِيزٌ : خبر- حَكِيمٌ : خبر ثانی

و خداوند عزیز و با حکمت است و هر کاری که انجام دهد از روی حکمت کند

ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٤١﴾

[برای جنگ با مشرکان] سبکبار و مجهز، بیرون شوید و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنید که این، اگر بدانستید، برای شما بهتر است.(۴۱)

ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ

---

[۱] – ابن عباس، ابن العربی و جمعی دیگر معتقدند که ضمیر علیه به ابوبکر صدیق راجع می‌گردد و رازی نیز این قول را ترجیح داده است. نگاه کنید: المنیر جزء ۱۰ ص ۲۱۸ ذیل آیه.

اَنفِرُوا : فعل امر- (و)فاعل- خِفَافًا : حال

می‌گوید: همگی از پیران و جوانان و توانگران و درویشان به غزوه تبوک بیرون روید و با مالهایتان ساز و برگ جنگی تهیه کنید و با جانهای خود به میدان جنگ وارد شوید و در راه خدا جهاد کنید در خبر است که **ابن ام مکتوم** که کور بود آمد و گفت من که کور هستم باید بیرون بروم؟ فرمود بلی، تا این که رب‌العالمین این آیت لیس علی الضعفا و لا علی المرضی... را نازل کرد.

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

آن ایثار مال و جان در راه خدا و جهاد فی‌سبیل الله برای شما بهتر از ترک جهاد است، اگر ثواب جهاد و عقاب ترک آن را بدانید.

چونکه گروهی از منافقان به مردم می‌گفتند، در این گرمای سوزان بیرون نروید و آنها را از جهاد باز می‌داشتند و خداوند آیات ۸۱ و ۸۲ سوره توبه را در حق این گفتارشان نازل کرد که می‌فرماید: گفتید، در گرما بیرون نروید به آنها بگو آتش دوزخ بشدت گرمتر است اگر بفهمند پس باید اندک بخندند و بیشتر بگریند.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ ۚ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾

اگر منفعتی آنی و فوری و یا سفری کوتاه در پیش می‌بود [دعوت کنی] البته، تو را پیروی می کردند ولی این مسافت به نظرشان بسیار دور آمد، به خدا قسم خواهند خورند که اگر می‌توانستیم و توانایی داشتیم با شما بیرون آمده بودیم که خویشتن را هلاک می کنند و خدا داند که دروغگویان‌اند.(۴۲)

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ ۚ

اسم كَانَ محذوف- عَرَضًا : خبر کان

اگر سفری نزدیک و سهل و آسان و غنایم نزدیک بود ای محمدﷺ آنان به طمع مال دنیا از تو پیروی می‌کردند و اما برایشان مسافت دور شد و به مشقت باید آن مسافت را طی کرد از تو پیروی نمی‌کنند.

آورده‌اند که چون حضرت رسولﷺ مردمان را به غزوه تبوک دعوت کرد ایشان سه گروه شدند جمعی با شتاب آماده حرکت شدند و فرمان خدا و رسولش را بی‌چون و چرا اجرا کردند آنان مهاجرین و انصار بودند وگروه دوم که به بعضی مومنان فرمان خدا و حکم رسول اللهﷺ سنگینی آمد و هوای نفس را اختیار کردند و برخی ماندن را برگزیدند و به امر خدا و رسولش خلاف کردند و آنان منافقان بودند که در شأن ایشان این آیت نازل شد ***لو کان عرضا قریبا و سفراً قاصداً...***

وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ

زود باشد که به خدا سوگند خورند و این از معجزات قرآن است که قبل از وقوع وضع آینده را بیان می‌کند زمانیکه آنان از غزوه تبوک برگردند به طریق عذرخواهی نزد تو قسم یاد می‌کنند مثلاً می‌گویند اگر می‌توانستیم و توانایی داشتیم هر آینه سفر می‌کردیم و به سوی غزوه بیرون می‌آمدیم و با کفار در کنار شما می‌جنگیدیم.

آورده‌اند که فردای آن روز رسول خدا ﷺ آمد رسم بر این بود که پیامبر ﷺ هرگاه از سفر می‌آمد نخست به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد آنگاه برای مردم می‌نشست، چون این کار را فرمود کسانیکه از جنگ تخلف کرده بودند آمدند هشتادوچند مرد بودند و شروع به بهانه تراشی و عذر خواهی کردند و برای پیامبر ﷺ سوگند می‌خوردند پیامبر اظهارات ظاهری آنها را قبول کرد و برای آنها آمرزش خواهی فرمود و امور باطنی آنها را به خداوند واگذار فرمود.

کعب بن مالک می‌گوید، چون خبر رسید من هم از جمله کسانی بودم که به پیش پیامبر بیایم و دروغی ببافم. همینکه به پیامبر سلام دادم تبسمی فرمود که از لبخندش خشم هویدا بود فرمود: جلو بیا، رفتم و روبروی آن حضرت نشستم، فرمود: چه چیزی موجب شد که از شرکت در جنگ تخلف کنی؟ مگر مرکوب نخریده بودی؟ گفتم: آری، به خدا قسم اگر من در حضور کس دیگری غیر از تو از مردم دنیا می‌نشستم چنین مصلحت می‌دیدم که با عذر خواهی و بهانه تراشی خود را از خشم او آسوده کنم ولی به خدا سوگند که اگر امروز سخن دروغی بگویم که تو از من خشنود شوی ممکن است خدای تعالی تو را در روز قیامت نسبت به من به خشم بیاورد و اگر هم راست بگویم ممکن است بر من خشم بگیری و به هر حال راست می‌گویم و امیدوارم رضایت خداوند در آن باشد، نه به خدا قسم من هیچ عذر و بهانه‌ای نداشتم و هیچ‌گاه هم به آن چنان توانگر و نیرومند نبودم، پیامبر ﷺ فرمود: این راست می‌گوید برخیز تا خداوند خود درباره تو حکم فرماید.

يُهۡلِكُونَ أَنفُسَهُمۡ

يُهۡلِكُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- انفس: مفعول به

جانهای خود را با خوردن این قسم دروغین هلاک می‌کنند و خود را مستحق عذاب آتش دوزخ می‌کنند.

وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ

هم: اسم انَّ- لَكَٰذِبُونَ : خبر انَّ

و خداوند می‌داند براستی که ایشان دروغگویان اند و برای بیرون نرفتن خود به غزوه تبوک دلیل اقناعی می‌آورند که پایه و اساس حقیقی ندارد.

عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعۡلَمَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٤٣﴾

خدایت ببخشد، چرا پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان بر تو آشکار شوند به آنها اجازه دادی؟(۴۳)

عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ

این عبارت دعاست یعنی خداوند گناه تو را عفو کند قومی گفتند در مورد نرفتن به غزوه تبوک از حضرت رسولﷺ اجازه خواستند و او نیز قبل از اینکه وحی بیاید اجازه داده بود خداوند گناه تو را عفو کند و ببخشد.

لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ ٱلْكَٰذِبِينَ

أَذِنتَ : فعل ماضی- (ت)فاعل

چرا به آنان اجازه داده‌ای که از جهاد بازمانند و به همراه شما بیرون نروند و چرا عذرها و بهانه‌های آنان را شنیدی بهتر بود با ماندن آنان موافقت نمی‌کردی و باید که برای تو کاملاً روشن شود عذر آنان درست است یا نه چه کسانی در عذر و بهانه‌ای که آورده‌اند راست می‌گویند و چه کسانی دروغگویان‌اند.

لَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُتَّقِينَ (۴۴)

کسانیکه بخدا و روز دیگر ایمان دارند. برای اینکه با مالها و جانهای خویش جهاد کنند از تو اجازه نمی‌خواهند که خدا پرهیزکاران را می‌شناسد. (۴۴)

لَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ

يَسْتَـْٔذِنُكَ : فعل مضارع- ک: مفعول به- ٱلَّذِينَ : فاعل

پس نشانه‌ی منافقان را ذکر می‌کند می‌گوید:

ای محمدﷺ! آنکسانیکه به خدا و به روز قیامت ایمان دارند با مالها و جانهایشان در جهاد فی‌سبیل‌الله از تو دستوری نمی‌طلبند بلکه بلافاصله بعد از صادر شدن فرمان جهاد داوطلبانه و عاشقانه و بدون سستی به سوی آن می‌شتابند و عذر و بهانه اقناعی برای آنها نمی تراشند.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُتَّقِينَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌۢ: خبر- بِٱلْمُتَّقِينَ : جار و مجرور

و خداوند به نیات پرهیزکاران داناست و می‌داند که آنان در جهاد تعلل نمی‌کنند و عاشقانه به سوی آن می‌شتابند.

إِنَّمَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

فقط کسانیکه بخدا و روز دیگر ایمان ندارند و دلهایشان به شک افتاده و در شک خویش سرگردانند، از تو اجازه می‌خواهند.(۴۵)

إِنَّمَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

هم: مبتدا- يَتَرَدَّدُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

اما آنکسانی از تو اجازه می‌طلبند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دلهای ایشان در حقیقت اسلام و فلسفه جهاد در شک و تردیدند پس در حالت سرگردانی بسر می‌برند و دنبال بهانه‌جویی و آوردن دلیل اقناعی برای عدم شرکت خود در جهاد فی‌سبیل‌الله هستند.

وَلَوْ أَرَادُوا۟ ٱلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا۟ لَهُۥ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ ٱقْعُدُوا۟ مَعَ ٱلْقَٰعِدِينَ ﴿٤٦﴾

اگر آنان قصد بیرون رفتن [برای جهاد] داشتند، برای آنان لوازمی آماده کرده بودند ولی خدا حرکتشان را مکروه داشت و بازشان داشت و گفته شد: بازنشستگان بنشینید.(۴۶)

وَلَوْ أَرَادُوا۟ ٱلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا۟ لَهُۥ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ ٱقْعُدُوا۟ مَعَ ٱلْقَٰعِدِينَ

كَرِهَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- ٱنۢبِعَاثَهُمْ : مفعول به- هم: مضاف الیه

و اگر این منافقان می‌خواستند به سوی جهاد بیرون روند هر آینه توشه و ساز و برگ جنگی فراهم می‌کردند و به همراه حضرت رسول می توانستند راه بیفتند اما خداوند کراهت داشت و حرکت آنان را به سوی جهاد به همراه پیغمبر نپسندید پس ایشان را از حرکت باز داشت و سستی و کاهلی بر آنان مستولی ساخت تا از رفتن باز مانند اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند جز ضرر چیز دیگری نداشتند به خاطر همین است که خداوند حرکت آنان را به سوی جهاد نپسندید و به ایشان گفته شد که با نشستگان (پیران و بیماران و کودکان و زنان) در خانه بنشینید چون شایستگی و لیاقت جهاد فی‌سبیل‌الله را ندارید.

لَوْ خَرَجُوا۟ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا۟ خِلَٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّٰعُونَ لَهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٧﴾

اگر [این منافقان] با شما بیرون شده بودند، در کارهایتان جز تباهی نمی‌افزودند و میان شما (اراجیف) می‌ساختند، و در کار شما فتنه جویی می کردند و میانتان جاسوسان داشتند که خدا ستمکاران را می‌شناسد.(۴۷)

لَوْ خَرَجُوا۟ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا۟ خِلَٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ

زمانیکه حضرت رسول ﷺ از مدینه به سوی تبوک رفت به **ثنیه الوداع** فرود آمد و آنجا را لشکرگاه خود قرار داد پس آن موقعی که حضرت رسول به همراه مومنان به سوی غزوه تبوک حرکت کردند **عبدالله ابی سلول** بهمراه منافقان و اهل مرتد خلاف کردند و باز گشتند رب‌العالمین در حق ایشان آیت فرستاد **لوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالاً** که اگر در میان شما آن منافقان بیرون می‌آمدند به شما هیچ سودی نمی‌بخشیدند مگر تباهی و حیله و بدی می‌آوردند و هر آینه در میان شما غمازی و سخن‌چینی می‌کردند و در میان شما اختلاف ایجاد می‌کردند تا از حرکت به سوی تبوک باز مانید و دست از فرمان الهی بردارید. **مولانا گفت:**

زانکه زاد و کم حبالاً گفت حق   کز رفیق سست برگردان ورق

وَفِيكُمْ سَمَّـٰعُونَ لَهُمْ

واو حالیه- فِيكُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- سَمَّـٰعُونَ: مبتدا موخر

و آنان در میان شما جاسوسی می‌کردند و خبرهای حساس جنگی و تاکتیک های جنگی را به دشمن می‌رساندند.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّـٰلِمِينَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به ستمکاران یعنی به نیات منافقان آگاه و داناست و این وعید برای آنهاست که عقوبت آن را در آخرت خواهند دید.

لَقَدِ ٱبْتَغَوُا۟ ٱلْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا۟ لَكَ ٱلْأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَهُمْ كَـٰرِهُونَ ﴿٤٨﴾

از پیش نیز، فتنه جو بودند و کارها را برای تو وارونه ساختند، تا حق بیامد و فرمان خدا با وجود اینکه کراهت داشتند آشکار شد.(۴۸)

لَقَدِ ٱبْتَغَوُا۟ ٱلْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا۟ لَكَ ٱلْأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَهُمْ كَـٰرِهُونَ

واو: حالیه- هُمْ: مبتدا- كَـٰرِهُونَ : خبر

این منافقان به تحقیق قبلاً نیز در غزا خلاف می‌کردند و این کار و جاسوسی آنان عادت ایشان است همچنانکه در غزاء **احد** هم چنین کردند که عبدالله ابی سلول به همراه منافقان خود در روز احد نیز برگشتند و بدین ترتیب کارها را برای مسلمانان رزمنده مشکل و راه جهاد را مسدود می‌کردند تا اینکه نصرت و کمک خداوند به سر مسلمانان سایه افکند و مسلمانان در جنگ به نصرت خداوند پیروز و غالب شدند در حالیکه آنان از پیروزی تو ناراحت بودند و پیروزی تو را ناپسند می‌شمردند.

وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ٱئْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّيٓ ۚ أَلَا فِي ٱلْفِتْنَةِ سَقَطُوا۟ ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٤٩﴾

از جمله آنها کسانی است که گویند به ما اجازه بدهید [تا به جهاد بیرون نرویم] و ما را بدانید که آنان به گناه افتاده‌اند و جهنم فراگیر کافران است.(۴۹)

وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ٱئْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّيٓ

مِنْهُم: جار و مجرور، خبر مقدم- مَّن: مبتدا موخر

این آیت در شأن **جد بن قیس الخزرجی** یکی از منافقان آمده است که پیش پیغمبر آمد و گفت به من اجازه بده که من در جنگ حاضر نشوم که گرفتار فتنه به جهت دیدن جمال ماهرویان رومی نشوم در این موقع این آیت خطاب به پیغمبرﷺ نازل شد و عمل آن شخص را قبیح شمرد.

أَلَا فِي ٱلْفِتْنَةِ سَقَطُوا۟

آگاه باش و بدان که ایشان در فتنه افتاده‌اند و این عمل نشانه‌ی نفاق ایشان است و بهانه تراشی و شانه خالی کردن از مسئولیت است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَٰفِرِينَ

جَهَنَّمَ : اسم انّ- لَمُحِيطَةٌ : خبر انّ

بدرستیکه آتش جهنم احاطه کننده و فراگیرنده کافران است و خداوند به کسانیکه از روی نفاق از فرمان دین شانه خالی می‌کنند مستولی و غالب است.

إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۖ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا۟ قَدْ أَخَذْنَآ أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا۟ وَّهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

اگر تو را خوشی نصیب شود، غمگینشان کند و اگر تو را مصیبتی رسد گویند ما از پیش احتیاط خویش بکردیم آنان از دین بازگردند و شادمان شوند.(۵۰)

إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ

تُصِبْكَ : فعل مضارع-ک: مفعول به- حَسَنَةٌ : فاعل

ای محمدﷺ اگر در غزوه تبوک پیروز شوند آن منافقان به جهت داشتن نفاق در دل از پیروزی مسلمانان دلتنگ و اندوهگین می‌شوند همچنانکه منافقان در روز بدر یعنی در پیروزی مسلمانان اندوهگین و دلتنگ شده بودند.

وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا۟ قَدْ أَخَذْنَآ أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا۟ وَّهُمْ فَرِحُونَ

(و)حالیه- هم: مبتدا- فَرِحُونَ : خبر
و اگر شکست بخورند خوششان می‌آید و می‌گویند ما از قبل هم می‌دانستیم که مسلمانان شکست می‌خورند و آنچه که ما فکر می‌کنیم درست از آب در آمده است و بدین خاطر به جنگ نرفتیم و به این شکست خوشحال می‌شوند همچنانکه منافقان بخاطر مصیبتی که بر مسلمانان وارد شده بود شاد شده بودند.

قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَىٰنَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾
بگو: بما، جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده، نمی‌رسد که او مولای ماست و مؤمنان باید بخدا توکل کنند.(۵۱)

قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا

يُصِيبَنَآ : فعل مضارع- نا: مفعول به- مَا : فاعل
بگو ای پیغمبرﷺ هرگز چیزی از پیروزی و شکست به ما نمی‌رسد مگر آن چیزی که خداوند در لوح محفوظ برای ما مقرر کرده باشد بخاطر همین است که ما در مقابل پیروزی احساس غرور نمی‌کنیم و در مقابل شکست عجز و ناله و جزع نمی‌کنیم.

هُوَ مَوْلَىٰنَا

هُوَ : مبتدا- مولی: خبر
سرور و چاره ساز و یار و یاور ما اوست آنچه دهد از روی حکمت دهد چه پیروزی و چه شکست.

وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ

و باید تنها به خدا توکل کرد و به غیر او نباید متکی شد و مؤمنان کارهای خود را به او واگذار می‌کنند و بآنچه که از خدا به او رسد راضی و خشنودند:

به توکل زیم اکنون نه به کسب　　که رضا صبر فزای است مرا

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِۦٓ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾
بگو: ای پیغمبر! مگر شما منافقان برای ما جز (وقوع) یکی از دو نیکی را انتظار می‌برید، ولی ما درباره شما انتظار داریم که خدا بوسیله عذابی از جانب خویش یا بدست ما، جانتان بگیرد پس منتظر باشید که ما نیز با شما منتظریم.(۵۲)

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ

تَرَبَّصُونَ : انتظار می‌کشید، فعل مضارع- (و)فاعل- إِحْدَى : مفعول به

ای محمدﷺ! به ایشان بگو که: آیا جز این است که شما انتظار آن را می‌کشید و به آن دل بسته‌اید از دو راه خارج باشد. یعنی انتظار شما از دو راه خارج نیست یا با نصرت و یاری خدای تعالی بر دشمن پیروز می‌شویم و یا در راه خدا شهید می‌شویم بهرحال به نفع ما جهادگران فی‌سبیل‌الله است.

وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِۦٓ أَوْ بِأَيْدِينَا

نَحْنُ: مبتدا- نَتَرَبَّصُ: فعل مضارع- (نحن)فاعل، جمله خبر

و اما ای کافران در مقابل از خدا انتظار داریم بشما دو بدی می‌رسد یکی اینکه خدای تعالی بشما عذابی از نزد خود برساند و آن چون زلزله و ... و دیگر اینکه ما با دستهای توانا و قدرتمند شما را به هلاکت برسانیم.

فَتَرَبَّصُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ

(نا) اسم اِنَّ- مُّتَرَبِّصُونَ: خبر اِنَّ

پس شما منتظر عذاب خدا باشید و ما نیز بهمراه شما منتظر آن هستیم که از خدا می‌خواهیم یعنی در آینده نزدیک انتظارها به سر آید و خواست خداوند عملی خواهد
شد آن فرجام نامبارکی را که کار شما بدان خواهد انجامید خواهید چشید.

قُلْ أَنفِقُوا۟ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ۖ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَـٰسِقِينَ ﴿٥٣﴾

چه برغبت خرج کنید، یا بکراهت، هرگز از شما نپذیرند که شما گروهی عصیان پیشه‌اید.(۵۳)

قُلْ أَنفِقُوا۟ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ۖ

أَنفِقُوا۟: فعل امر- (و)فاعل- طَوْعًا: حال

می‌گویند: این آیه در حق **عبدالله بن ابی سلول** رئیس منافقان آمده است ای پیغمبرﷺ! به منافقان بگو که: اگر شما چه از روی میل و رغبت و چه از روی اکراه و اجبار و بخاطر ترس جان نفقه کنید از شما پذیرفته نخواهد شد.

إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَـٰسِقِينَ

کم: اسم اِنَّ- تُم: اسم کان- قَوْمًا: خبر کان- جمله كُنتُمْ قَوْمًا: خبر اِنَّ

بدرستیکه شما از گروه فاسقین و کافران هستید و نفقه کافران در پیشگاه الٰهی قابل قبول نیست که نخست باید به خدا ایمان داشته باشید و پاکی دل و اعتقاد خالص، پس از آن، نفقه و صدقه و زکات شما مورد قبول درگاه الهی خواهد شد.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَـٰتُهُمْ إِلَّآ أَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَـٰرِهُونَ ﴿٥٤﴾

هیچ مانعی از قبول نفقات آنان نبود، جز این نبود که آنها خدا و پیغمبر او را منکرند و جز بحال ملالت و اکراه به نماز [جماعت] نیایند و جز به کراهت خرج نکنند.(۵۴)

وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَـٰتُهُمْ إِلَّآ أَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَـٰرِهُونَ

أَن تُقْبَلَ: فعل مضارع مجهول منصوب- نَفَقَـٰتُهُمْ: نایب فاعل

می‌گوید: علت پذیرفته نشدن نفقات و صدقات کافران آنست که ایشان به خدا و رسول او کافرند و به نماز و جماعت پیغمبر ﷺ نمی‌آیند و در نماز تنبلان و کسلان‌اند و گوش به ثواب آن ندارند و دل به آن نمی‌بندند و در راه خدا نفقه و صدقه نمی‌دهند مگر به کراهت و اجبار در وقت ضرورت نه به امید ثواب آخرت.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَـٰفِرُونَ ﴿۵۵﴾

کثرت اموال و اولادشان تو را بشگفت نیارد، فقط خدا می‌خواهد بوسیله آن، در زندگی دنیا عذابشان کند و جانشان را بحالت کفر، بگیرد.(۵۵)

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُمْ ۚ

این آیه خطاب به **مصطفی** ﷺ و مراد به امت اوست. پس ای پیغمبرﷺ تو را به عجب وا ندارد و به شگفتی نیندازد مالهایشان یعنی مالهای منافقان و فرزندان ایشان چونکه زیادی اموال و اولاد برای ایشان موجب وبال است.

إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَـٰفِرُونَ

براستی غیر از این نیست که خدای تعالی می‌خواهد با کثرت اموال و اولاد ایشان را با آن در دنیا به سبب رنج و مشقتی که از فراهم آوردن و جمع کردن مال و حفظ آن متحمل می‌شوند عذاب کند چونکه در جمع آوری مال حریص بودند و بدین ترتیب هم زندگی دنیوی را به تباه می‌کشاند و هم دائم در فکر جمع آوری و حفظ آن خواهد بود از بس که در این فکرند بیماری مالیخولیا گرفته‌اند و با این کار در حالت کفر از دنیا بیرون روند. به قول شیخ سعدی: که فلان انبارم بترکستان و فلان بضاعت بهندوستان و این قباله فلان زمین است و فلان چیز را فلان، ضمین. انصاف، از این مالیخولیا.

وَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَـٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿۵۶﴾

بخدا قسم می خورند که آنها از شمایند ولی آنها از شما نیستند، بلکه ایشان گروهی هستند که [از شما] می ترسند.(۵۶)

وَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ

نشانه‌ی دیگر منافقان آنست که می‌گوید:

آنها به خدا سوگند می خورند که از جمله شما هستند و برادر مومن و مسلمان شما هستند در حالیکه از جملهی شما نیستند.

وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ

هُم : مبتدا- مِّنكُمْ : جار و مجرور خبر

بلکه آنها گروهی هستند که بسیار می ترسند و از شدت ترس کفر را پنهان کرده و به ظاهر قضیه اظهار ایمان می‌کنند که مبادا به چنگال مسلمانان گرفتار شوند.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَـًٔا أَوْ مَغَـٰرَٰتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا۟ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾

اگر پناهگاه یا نهان گاه یا گریز گاهی می‌یافتند شتابان به‌سوی آن رو می کردند.(۵۷)

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَـًٔا أَوْ مَغَـٰرَٰتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا۟ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ

هُمْ : مبتدا- يَجْمَحُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

اگر آن منافقان پناهگاهی بیابند که بتوانند به آن پناه ببرند و یا غارها در کوه‌ها و یا سوراخی که بتوانند در آنجا بخزند هر آینه از ترس شما به آن روی می‌آورند و با شتاب در آن می‌خزند و این خزیدن و پناه آوردن به غار کوه‌ها و سوراخ‌ها و دهلیزها را به ایمان آوردن از دل ترجیح می دهند و بنابراین، نزد شما از روی تقیه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالیکه حقیقت واقع امر غیر از این است.

وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِى ٱلصَّدَقَـٰتِ فَإِنْ أُعْطُوا۟ مِنْهَا رَضُوا۟ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا۟ مِنْهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾

بعضی از آنها در [تقسیم زکات] بر تو خرده می گیرند، پس اگر به آنان از آن داده شود خشنود شوند و اگر به آنان از آن داده نشود آنوقت، خشمگین می‌شوند.(۵۸)

وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِى ٱلصَّدَقَـٰتِ

يَلْمِزُكَ : از تو عیب‌جویی می‌کنند، فعل مضارع-ک: مفعول به- (هو)فاعل

و از منافقان کسانی هستند که در تقسیم غنایم (صدقه‌ها) به تو عیب می‌گیرند.

می‌گویند: این آیت در حق مردی منافق که نامش **حرقوس بن زهیر** بود آمده است. رسول خدا در غزاء **حنین** غنائم جنگی را تقسیم می‌کرد. حرقوس گفت در تقسیم غنایم عدالت را رعایت کن رسول خداﷺ زمانیکه سخن وی شنید چهره‌ی او سرخ شد. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله ﷺ اجازه بده گردنش را بزنم پس به عمر گفت او را رها کن براستی دوست ندارم اینکه گفته شود محمدﷺ یارانش را می‌کشد. در خبر است که ابوبکر بدنبال او رفت و او را درغار یافت و بازگشت، عمر هم بدنبال او برفت و در نماز یافت و بازگشت و علی بدنبال او رفت و او را ندید. رسول خدا گفت ای علی این مرد در روزگار

خلافت تو بیرون می‌آید و تو او را می‌کشی و نشانه او را برشمرد علی در جنگ نهروان او را در میان کشتگان یافت.

فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ

أُعْطُواْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

پس اگر از صدقات (غنایم) آنچه که دلخواه و باب طبع ایشان باشد به او داده شود آنرا می‌پسندند و می‌پذیرند و اگر به دلخواه و باب طبع او از صدقات به ایشان داده نشود هر آینه خشمگین شوند و از نحوه‌ی تقسیم غنایم عیب جویی می‌کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُواْ مَآ ءَاتَـٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسْبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤْتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ﴿۵۹﴾

[چه می‌شد] اگر بعطای خدا و پیغمبر او راضی می‌شدند و می گفتند: خدا ما را بس است، زود باشد که خدا از کرم خویش، بما عطا کند، پیغمبر او نیز؛ و ما بخدا امیدواریم.(۵۹)

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُواْ مَآ ءَاتَـٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ

هم: اسم أنَّ- رَضُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل، جمله خبر انّ

و اگر آنان مراد **حرقوس** و یاران او آنچه راکه خداوند به ایشان از صدقات و غنایم داده و بوسیله رسولش تقسیم صدقات کرده راضی می‌شدند.

وَقَالُواْ حَسْبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤْتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ

و می‌گفتند فضل و کرم خداوند ما را بس است، زود باشد که خداوند از فضل و کرم خود و نیز فرستاده‌ی او بما عطای دیگری می‌بخشید که از این تقسیم بیشتر و بهتر است.

إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ

(نا)اسم انّ- رَٰغِبُونَ : خبر انّ

اگر چنین می‌گفتند یعنی می‌گفتند فضل و کرم خدا و رسولش برای ما بس است و ما به فضل و کرم او امیدواریم و به آنچه بما داده است راضی هستیم. قعطاً رفتاری اینگونه، بهتر از خشم و اعتراضشان بود.

إِنَّمَا ٱلصَّدَقَـٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱلْعَـٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَـٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۶۰﴾

زکات فقط از فقیران و تنگدستان و عاملان آنست و آنها که جلب دلهایشان کنند و برای آزادی بندگان و وامداران و صرف در راه خدا و به راه مانده، فریضه‌ای از جانب خداست و خدا دانا و فرزانه است.(۶۰)

إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ

ٱلصَّدَقَٰتُ : مبتدا- لِلۡفُقَرَآءِ : جار و مجرور خبر

می‌گوید: چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ﷺ خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصارف صدقات را بیان نمود تا قابل اعتراض و طعن نباشد و به فتنه ایشان پایان دهد مصارف هشتگانه زکات بطریق زیر است:

۱- مال زکات به فقیران اختصاص دارد، فقیر کسی است که چیزی ندارد.

۲- به مسکینان و بیچارگان اختصاص دارد، در **حدیث شریف** آمده است که اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول الله مسکین کیست؟ فرمود، مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند در نزد احناف مسکین کسی است که وضع مالیش از فقیر بدتر باشد و نیز در نزد احناف کسی که حد نصاب زکات را مالک باشد نباید زکات بگیرد.

۳- ونیز کسانی که آن مال را جمع می‌کنند و عامل و کارگزار جمع‌آوری صدقات (زکات) هستند اینان نیز یکی از مستحقان اموال زکات به شمار می‌روند.

۴- و گروهی که دلهای ایشان برای پذیرش اسلام امید بسته که رسول خدا ﷺ از این نوع کسان دلجویی می‌کرد و از صدقات سهمی برای آنان در نظر می‌گرفت تا اسلام بر دلهای ایشان متمکن شود و دلهای دیگران را نیز به اسلام سوق دهد.

۵- و دیگر اینکه صرف زکات آزادی بندگان از اسارت بندگی از دست اربابشان است و این در مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست. اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن به استقلال آن نیز شامل این معنی است.

۶- و نیز صرف دیگر آن ازآن کسی است که مقروض و مدیون و بدهکار باشد و به فساد خرج نکند رسول اکرم ﷺ خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری می‌کردند احناف می‌گویند: غارم کسی است که وامی برگردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

۷- و دیگر آنکه در راه خدا باشد یعنی در تهیه ساز و برگ جنگی مسلمانان علیه کافران صرف کند.

۸- و دیگر اینکه مسافری که از مال خود دور شده و درمانده شده باشد. ابن‌السبیل: مسافری است که توشه‌ی رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا بهر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه مانده. در اینجا این سئوال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر بر همه‌ی هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را نا جایز

می‌دانند. اما با توجه به شرایط زمانی و مکانی دادن زکات در حال حاضر به بعضی از آن هشتگانه تعلق نمی‌گیرد.

فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

فَرِيضَةً : مفعول مطلق

خدای تبارک و تعالی برای این گروه‌ها که بر شمردیم مصارف زکات را فرض گردانیده است.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر- حَكِيمٌ : خبر ثانی

و خداوندبه مصلحت بندگان خود داناست و در وضع شرایط و حدود مصارف زکات حکیم و آگاه است.

وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ۚ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ ۚ وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾

بعضی از آنها پیغمبر را اذیت کنند و گویند: او شخص ساده و زود باوری است؛ بگو: ای پیغمبر زود باوری من به نفع شماست چونکه به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می کند، و برای مؤمنان شما، رحمتی است و کسانیکه پیغمبر را اذیت کنند، عذابی الم انگیز دارند.(۶۱)

وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ۚ

خبر مقدم محذوف- ٱلَّذِينَ : مبتدا مؤخر

این آیت در **شأن نبتل بن الحارث** که مردی منافق و کریه‌المنظر بود فرود آمده است- نبتل مردی سخن‌چین و بد زبان بود و اسرار حضرت رسول ﷺ را به منافقان می‌برد و آنچه می‌شنید و می‌دید به آنها بازگو می‌کرد. می‌گوید: و از میان منافقان آنکسانی که حضرت رسول ﷺ را می‌آزارند و رنج می‌دهند.

قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ

مبتدا محذوف- أُذُنُ: خبر

بگو ای محمدﷺ پیغمبر از شما می‌شنود و او به سخن شنواست که هر چه با او گفته شود گوش فرا می‌دهد ای محمد ﷺ به ایشان بگوی شنونده خیر است زیرا که با این اعمال نسبت به شما پرده دری نمی‌کند و شما را رسوا نمی‌گرداند و سپس اضافه می‌کند او به خدا و به فرمانهای او ایمان دارد و سخنان مؤمنان راستین را گوش می‌دهد و آن را می‌پذیرد و به آن اهمیت می‌دهد برای کسانی از شما که ایمان آوردند سبب رحمت است.

وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- لَهُمۡ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ : مبتدا مؤخر، جمله خبر ٱلَّذِينَ

و آنانکه قصد ایذا و آزار حضرت رسول ﷺ را دارند هم درگفتار و هم در عمل برای ایشان در آخرت عذابی دردناک و الم‌انگیز است.

يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ لِيُرۡضُوكُمۡ وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ أَن يُرۡضُوهُ إِن كَانُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴿٦٢﴾

برای شما بخدا قسم می‌خورند که راضیتان کنند، اگر ایمان داشتند بهتر بود خدا و پیغمبر او را راضی کنند.(۶۲)

يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ لِيُرۡضُوكُمۡ

آن زمانیکه حضرت رسول حیله‌های منافقان را آشکار می‌کرد در پیش روی مسلمانان بدون عذری در جنگ تبوک خلاف کردند و به خدا سوگند خوردند که در حق رسول‌الله ﷺ حرف بدی نگفته‌اند و عمل بدی انجام نداده‌اند می‌خواهند با این سوگندها بتوانند شما را از خودشان راضی و خشنود گردانند خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد که ***یحلفون بالله لکم لیرضوکم***

وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ أَن يُرۡضُوهُ إِن كَانُواْ مُؤۡمِنِينَ

(و)حالیه- لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- أَحَقُّ : خبر

اگر آنها راست می‌گویند نخست خدا و رسولش را راضی و خشنود کنند اگر واقعاً ایمان دارند و مؤمن حقیقی هستند.

أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدًا فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡخِزۡيُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

مگر نمی‌دانند که هر کس با خدا و پیغمبرش مخالفت کند، سزای او آتش جهنم است که جاودانه در آن باشد و این خفّت و رسوائی بزرگ است.(۶۳)

أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدًا فِيهَاۚ

له: جار و مجرور، خبر انَّ - نَارَ: اسم انَّ - جَهَنَّمَ: مضاف الیه- خَٰلِدًا : حال

آیا آنها نمی‌دانند براستی هر کسی با خدا و رسولش و دوستان خدا خلاف کنند و ازخدا درگذرند سزاوار آتش دوزخ هستند و در آن آتش جاودان می‌مانند و در دنیا و آخرت خوار و رسوا می‌شوند نهایت آن پشیمانی است.

ذَٰلِكَ ٱلۡخِزۡيُ ٱلۡعَظِيمُ

ذَٰلِكَ : مبتدا- ٱلۡخِزۡيُ : خبر- ٱلۡعَظِيمُ : نعت

این خواری و رسوایی بزرگی است و نتیجه نفاق‌شان است که به ظاهر ایمان می‌آوردند و بدروغ به خدا قسم می‌خوردند و در دل خلاف می‌کردند.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ ۚ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

منافقان بیم دارند درباره آنها سوره‌ای نازل شود که از آنچه در دلهایشان هست خبرشان دهد، بگو تمسخر کنید که خدا سوره‌ای را که از آن بیم دارند پدید می‌آورد.(۶۴)

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ ۚ

يَحْذَرُ: فعل مضارع- الْمُنَافِقُونَ: فاعل

این منافقان می ترسند که مبادا سوره‌ای از قرآن بر مؤمنین فرود آید تا اینکه بوسیله آن سوره آنچه که در قلبهایشان از نفاق و شرک است مومنین را خبر دهد و بیاگاهاند می‌گویند دوازده نفر از منافقان بودند که در غزای تبوک قصد رسول خدا کردند و خواستند که در وقت شب پیش **مصطفی** ﷺ بیایند و او را رنج دهند و هلاک گردانند جبرئیل ﷺ از آسمان آمد و **مصطفی** ﷺ از آن حال و آنچه که در دل داشتند خبر داد و آگاه کرد.

قُلِ اسْتَهْزِئُوا

ای محمد ﷺ! به ایشان بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید و فسوس کنید اما بدانید و آگاه باشید که:

إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ

لفظ اللَّهَ: اسم إِنَّ - مُخْرِجٌ: خبر إِنَّ

بدرستیکه خدای تعالی آشکار کننده آن چیزی است که شما آن را در دل دارید و از آشکار شدن آن می‌ترسید. همانطوریکه گفته شد حضرت جبرئیل از آسمان آمد و حضرت رسول ﷺ را از آن حال آگاه کرد. حضرت رسول ﷺ به عمار یاسر فرمود بروید و برملاشدن راز درون دل ایشان را به آنها بگوئید عمار یاسر پیغام رساند و منافقان پیش حضرت رسول ﷺ آمدند و عذر خواستند که ما سخن از راه شوخی گفته‌ایم آیت آمد که:

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۚ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾

اگر از آنها بپرسی گویند، حرف می‌زدیم و تفریح می کردیم بگو چطور خدا و آیه‌های او و پیغمبرش را مسخره می کردید؟ (۶۵)

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۚ

این در **شأن** مردی آمد زمانیکه حضرت رسول ﷺ به غزای تبوک بیرون رفت آن شخص گفت: محمد کشتار رومیان را در سر می‌پروراند و به خانه‌های روم و قصرهای شام طمع می‌پندارد و می‌خواهد تاج و تخت شاهان را بر سر بگذارد **ضحاک گفت:**

در شأن **عبدالله بن ابی سلول** و یاران او آمد که حضرت رسول ﷺ را ناسزا می‌گفتند ***هیهات له من ذلک*** جبرئیل عليه السلام آیت آورد ***و لئن سالتهم لیقولن...***

می‌گوید: و ای محمد ﷺ از آن منافق و یاران او بپرس که چه گفتند هر آینه می‌گویند جز این‌نیست که ما آن سخن را بر زبان می‌راندیم و شوخی و بازی می‌کردیم.

قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ

ای پیغمبر به آنها بگو: آیا خدا و آیاتش و رسولش را به مسخره می‌گیرید و در حالیکه اینها شایسته استهزاء و مسخره نیستند و این شما هستید که با سخنان بیهوده و تمسخر آمیز خود خودتان را مسخره می‌کنید.

برو این دام را در جای دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

لَا تَعْتَذِرُوا۟ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ ۚ إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةًۢ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

عذر میاورید که پس از ایمان آوردنتان، کافر شده‌اید [دیگر عذر شما پذیرفته نیست] اگر دسته‌ای از شما را ببخشیم دسته دیگر را عذاب می‌کنیم برای آنکه گنه‌کار بوده‌اند.(۶۶)

لَا تَعْتَذِرُوا۟ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ ۚ

این بخش از آیه در معنای **نا امید کردن** آمده است.

عذر خواهی نکنید که عذر خواستن شما هم دروغی بیش نیست بدرستیکه شما بعد از اظهار ایمانتان آشکارا با استهزاء در حق رسول‌الله ﷺ کفر ورزیدید.

إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةًۢ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ

طَآئِفَةٍ**: در اینجا به معنی یک تن است که عرب یک تن را طائفه می‌گفتند**

اگر به یکی از شما که توبه کنند عفو کنیم و او **مخشی بن حمیر** بود آن مرد که با منافقان بود در وقتی که استهزاء می‌کردند استهزاء نمی‌کرد پس پروردگار جهانیان توبه وی را پذیرفت و گناه وی را عفو کرد یعنی در جنگ یمامه به شرف شهادت نائل شد و گروهی دیگر را به سبب آنکه ایشان استهزاء کنندگان‌اند. و منافقان که کفر ورزیدند و بر نفاق اصرار داشتند و از جمله مجرمین و گناهکاران‌اند عذاب کنیم و هلاک گردانیم.

ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمُنكَرِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَقۡبِضُونَ أَيۡدِيَهُمۡۚ نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمۡۚ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾

مردان منافق و زنان منافق، بعضی از بعض دیگرند، بمنکر وا می دارند و از معروف باز می‌دارند، و دستهای خویش [از بخشش] باز می گیرند. خدا را فراموش کرده‌اند و خدا نیز ایشان را به فراموشی واگذاشته که منافقان، خودشان، عصیان پیشگانند.(۶۷)

ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمُنكَرِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَقۡبِضُونَ أَيۡدِيَهُمۡۚ

ٱلۡمُنَٰفِقُونَ : مبتدا- بَعض: مبتدا- من بَعۡضٖ : خبر- بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖ : جمله خبر ٱلۡمُنَٰفِقُونَ

مردان منافق که تعداد آنان سیصد نفر بودند و زنان منافقه که تعداد آنان صد و هفتاد نفر بودند آنان در تظاهر به ایمان و نگه داشتن راز قلبها که کفر و نفاق است همه باهم یکدست و یک تن بودند به کارهای ناپسند و معصیت امر می‌کردند و پیغمبر ﷺ و قرآن را تکذیب می‌کردند و از نیکیها که ایمان و طاعت و تصدیق قرآن و پیروی از حضرت رسول ﷺ است باز می‌داشتند و دستهای خود را از خیرات و دادن زکات مانند طعام دادن به مسکینان فرو می‌بستند.

نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمۡۚ

پس اطاعت و فرمانبرداری خدا را ترک کردند و خدا نیز آنان را بدست فراموشی سپرده وآنان را در ذلت و خواری افکنده و در آخرت در آتش دوزخ خواهند سوخت.

إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ

ٱلۡمُنَٰفِقِينَ : اسم إِنَّ - هُمُ : ضمیر فصل- ٱلۡفَٰسِقُونَ : خبر إِنَّ

براستی منافقان مرد و زن همه فاسق هستند و خارج شوندگان از اطاعت خدای تعالی هستند واقعاً هم گناهکار و فاسق و سرکش هستند.

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ هِيَ حَسۡبُهُمۡۚ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّقِيمٞ ﴿٦٨﴾

خدا به مردان منافق و زنان منافقه و کافران آتش جهنم وعده داد که جاودانه در آنند همان بس‌شان است، خدا لعنت‌شان کرده و عذاب دایم دارند.(۶۸)

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ

وَعَدَ: فعل ماضی-لفظ ٱللَّهُ: فاعل- ٱلْمُنَٰفِقِينَ: مفعول به- واو عطف- وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ: معطوف

خداوند مردان منافق و زنان منافقه و همه‌ی کافران را به آتش جهنم وعده داده است و جاودان در آن می‌مانند منافقین کسانی بودند که در مدینه بر علیه اسلام اقدام می‌کردند و بظاهر خود را مسلمان وانمود می‌کردند و کافران اهل مکه بودند بهرحال جایگاه هر دو در روز قیامت آتش جهنم است.

هِىَ حَسْبُهُمْ

هِىَ: مبتدا- حَسْبُهُمْ: خبر

آن آتش دوزخ عقوبت و عذاب کافران و منافقان در روز قیامت بر ایشان کافی است.

وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُ

لَعَنَهُمُ: فعل ماضی- هم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

و خداوند ایشان را از رحمت خود طرد کرد و برای آنان آتش دوزخ مهیا ساخت.

وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا موخر- مُّقِيمٌ: نعت

جاودان که پیوسته به جهت کفرشان و نفاقشان در آن آتش می‌سوزند رباعی:

ای آنکه ز تیره حالی و بد روزی — در باطنت آتش نفاق افروزی
در هر نفست شعله غم بیشتر است — می‌سوزی در آن شعله که خوش می‌سوزی

كَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَٰدًا فَٱسْتَمْتَعُوا۟ بِخَلَٰقِهِمْ فَٱسْتَمْتَعْتُم بِخَلَٰقِكُمْ كَمَا ٱسْتَمْتَعَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَٰقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَٱلَّذِى خَاضُوٓا۟ أُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٦٩﴾

شما هم بمانند آنکسان که پیش از شما بودند و نیرویشان بیش از شما بود و اموال و اولاد فزونتر داشتند، و از نصیب خویش برخوردار شدند و شما نیز از نصیب خویش برخوردار شدید، چنانکه اسلاف شما نیز از نصیب خویش برخوردار شده‌اند، شما یاوه گفتید چنانکه آنها نیز یاوه گفتند. آنها اعمالشان در دنیا و آخرت باطل است و آنها، خودشان، زیانکارانند.(۶۹)

كَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَٰدًا

كَانُوٓا۟: فعل ماضی (ناقصه)- واو (اسم کان)- أَشَدَّ: خبر کان- قُوَّةً: تمیز

ای منافقان شما مانند امتهای هلاک شده گذشته هستید که آنان از نظر جسمانی قویتر از شما بودند و از جهت اموال و اولاد بیشتر بودند که مالهای ایشان و نیز اولادشان به آنها سودی نبخشید و آنان را از عذاب الهی نجات نداد مطمئن باشید که اموال و اولاد شما نیز سودی به حال شما نخواهد بخشید.

فَٱسْتَمْتَعُوا۟ بِخَلَـٰقِهِمْ فَٱسْتَمْتَعْتُم بِخَلَـٰقِكُمْ كَمَا ٱسْتَمْتَعَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَـٰقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَٱلَّذِى خَاضُوٓا۟ ۚ

خلاق: بهره، نصیب - خُضْتُمْ: فرو رفته اید

پس آنان از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره گرفتند همچنانکه شما از آرزوهای این دنیای فانی بهره گرفتید و شما در دنیا به آن چیزی دست از زشتیها زده‌اید و اقدام کرده‌اید که آنان بخاطر لذتهای دنیا به آن دست یازیدند.

أُو۟لَـٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ

آنان اعمالشان در دنیا و آخرت باطل است و در دنیا کردارهای ایشان نابود و تباه گشت چونکه مال و فرزندانشان به آنان در دنیا سودی نبخشید و در آخرت نیز ثوابی به جهت اعمال بدشان نصیب آنان نگردید.

وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ

أُو۟لَـٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلْخَـٰسِرُونَ: خبر

و آنان در دنیا و آخرت از زیانکاران‌اند پس شما نیز ای منافقان اگر اعمال و رفتار گذشتگان خود را متابعت کنید در هر دو جهان زیان می‌بینید لاجرم سرانجام به لعنت خدا گرفتار می‌شوید و از رحمت او دور می‌شوید و در آتش دوزخ سوزندگان‌اید.

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَٰهِيمَ وَأَصْحَـٰبِ مَدْيَنَ وَٱلْمُؤْتَفِكَـٰتِ ۚ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ ۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَـٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

مگر خبر کسانی را که پیش از ایشان بوده‌اند، نشنیده‌اند؟ قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهل مدین و دهکده‌های واژگون شده، که پیغمبرانشان با حجت‌ها سویشان آمدند چنین نبود که خدا ستمشان کند بلکه آن‌ها بخودشان ستم می کرده‌اند.(۷۰)

لَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ

أَلَمْ يَأْتِهِمْ : فعل مضارع مجزوم- هم: مفعول به- نَبَأُ : فاعل

آیا منافقان که در لذت دنیا غرق شده بودند از سرگذشت اقوامیکه پیش از خود بودند عبرت نگرفتند؟ و آن قوم نوح است که به طوفان غرق شد و قوم عاد که به باد صرصر و قوم ثمود که به صیحه (نعره غیبی) و زلزله هلاک شدند.

وَقَوْمِ إِبْرَٰهِيمَ وَأَصْحَـٰبِ مَدْيَنَ وَٱلْمُؤْتَفِكَـٰتِ

و نیز قوم ابراهیم را به انواع عذاب هلاک کرد و نمرود را که قصدجان ابراهیم کرده بود سرانجام نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید و اصحاب مدین و آنان اهل مدین و از قوم شعیب بودند که خداوند ایشان را به آتش **یوم ظله** هلاک کرد و مؤتفکات یعنی قوم لوط که زیر و زبر شد و سنگباران گردید، قصه اقوام پیغمبران فوق به غیر از حضرت ابراهیم در سوره اعراف گفته شد.

أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ

أَتَتْهُمْ : فعل ماضی- هم: مفعول به- رُسُلُهُم : فاعل

همه پیغمبران ایشان با دلایل روشن و حجت‌های درست به سویشان آمدند و آنان را به سوی پروردگار یکتا رهنمون کردند بلکه ایشان به تکذیب و معجزات ایشان پرداختند و به سخنان رسولان خدا گوش ندادند.

فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَـٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

واو در *كانوا*: اسم كَانَ - أَنفُسَهُمْ *:* مفعول به مقدم- هم: مضاف الیه يَظْلِمُونَ *:* فعل مضارع، (و) فاعل- جمله خبر کان

هر آینه خداوند هیچکس را بدون علت و سبب ستم نمی‌کند و اما ایشان هستند که بر نفسهای خود ستم کردند و پیغمبران خدا را تکذیب کردند و راه کفر پیش گرفتند و بدین طریق مستحق عقوبت گشتند و در آتش دوزخ سوختند.

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

مردان مؤمن و زنان مؤمن، بعضی آنها دوستدار بعضی دیگرند. به معروف امر می کنند و از منکر باز می‌دارند و نماز را برپا می کنند و زکات را می دهند و خدا و پیغمبرش را فرمان می برند آنها را خدا رحمتشان خواهد کرد که خدا نیرومند و فرزانه است.(۷۱)

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ

وَٱلْمُؤْمِنُونَ : مبتدا- بعضُ: مبتدا- أَوْلِيَآءُ : خبر بعضُ- جمله بعضهم أَوْلِيَآءُ : خبر ٱلْمُؤْمِنُونَ

مردان مؤمن و زنان مؤمنه برخی از ایشان دوستان برخی در کمک و یاری دادن هستند و در خبر است مهاجرین و انصار بعضی از آنان دوستان برخی دیگر در دنیا و آخرت هستند چون در اعتقاد امور دین و حدود احکام و شرایع دین یکسان اند.

يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ

به نیکی و معروف یکدیگر را امر می‌کنند و از کارهای زشت و گناه باز می‌دارند و نماز را با تمام شرایط آن برپا می‌دارند و زکات را به مستحقان می‌دهند و خدای تعالی رسولش را در تمام کارها اطاعت می‌کنند و یار و یاور یکدیگرند و بر یکدیگر مشفق و مهربان و در راحتی و آسایش شریک و در غمها غمخوار یکدیگرند.

أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- سَيَرْحَمُهُمُ : فعل مستقبل- هم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

جمله‌ی سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ خبر أُوْلَٰٓئِكَ است.

زود باشد که خداوند در روز قیامت بر ایشان رحمت کند وبه درجات جنات می‌رساند و آن بهشتی است که خدای تعالی مؤمنان را به آن وعده داده است.

إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انّ - عَزِيزٌ : خبر إِنَّ - حَكِيمٌ : خبر ثانی

بدرستیکه خداوند عزیز و غالب است و هر چه خواهد می‌کند و به آنچه که می‌کند حکیم است و کارها را با حکمت و در جایگاه خود انجام می‌دهد.

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّٰتِ عَدْنٍ ۚ وَرِضْوَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ (۷۲)

خدا به مردان مومن و زنان مومنه بهشت‌ها وعده داده که جویها در آن روانست و جاودانه در آنند، با مسکن‌های پاکیزه، در بهشت‌های جاوید و رضایت خدا [ازهمه] بهتر است که کامیابی بزرگ این است.(۷۲)

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّٰتِ عَدْنٍ

وَعَدَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- ٱلْمُؤْمِنِينَ : مفعول به- وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ : معطوف- جَنَّٰتٍ : مفعول به ثانی

خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه بهشت‌هایی را وعده داد که در زیر درختان آن جویهایی روان است از آب و عسل و خمر و شیر و در آن جاودان‌اند و نیز وعده داده است ایشان را به مسکن‌های پاکیزه و خوب و با صفا در بهشت‌هایی که عدن نام دارند و آن نام بهشتی است از برترین درجات بهشت که زندگی در آن خوش و با صفاست و در خبر است براستی قصرهایی از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت سرخ در جنت عدن برای مؤمنان آماده شده است.

در **حدیث شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که فرمود: «گفتیم، یا رسول‌الله! به ما از بهشت بگویید که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن در آید، خوش برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بینند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود.

وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ

رِضۡوَٰنٞ: مبتدا- أَكۡبَرُ: خبر

و خشنودی از جانب خدا برای مؤمنان است بزرگتر از نعمتهای بهشت است که بر شمردیم که در رأس تمام سعادات است.

محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای او مطلوبی نیست.

یکی می‌خواهد از تو جنت و حور　یکی خواهد که از دوزخ شود دور
و لیکن ما نخواهیم این و آن جست　مراد ما همان خشنودی تست
چو تو خشنود گردی در دو عالم　همین مقصود بس و الله اعلم

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت:

طالب دنیا رنجور، و طالب عقبی مزدور، و طالب مولی مسرور. گل بهشت در پای عارفان خار است، جوینده‌ی مولی را با بهشت چه کار است، اگر دست همت عارف به حور بهشت باز آید، طهارت معرفت او شکسته شود؛ و اگر درویش از الله جز الله خواهد، در اجابت بَر وی بسته شود. بهشت اگر چه عزیز است، از کم یافتن است، بهشت خواستن آبروی کاستن است. ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.

الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.

الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.

الهی! من به حور و قصور کی نازم؟ اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت سازم.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلۡفَوۡزُ: خبر- ٱلۡعَظِيمُ : نعت

این خشنودی که از جانب خدا به مؤمنان می‌رسد بالاتر از هر چیز است و آن رستگاری بزرگی است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْۚ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت بگیر جایشان جهنم است که بد سرانجامی است.(۷۳)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْۚ

يَٰٓأَيُّهَا : حرف ندا- ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلنَّبِيُّ : بدل

ای پیغمبر با کافران جهاد کن و بر آنها خشمگین و سخت گیر باش و از آنان مترس. بلکه با شمشیرت جهاد کن و اگر به آن قادر نیستی پس با زبانت و اگر به آن هم قادر نیستی بوسیله قلبت مبارزه کن و ایشان را با چهره‌های عبوس و ترشرویی ملاقات کن.

وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُۖ

وَمَأْوَىٰهُمْ : مبتدا- جَهَنَّمُ : خبر

و بازگشت اینها در آخرت دوزخ است.

وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ

بِئْسَ: فعل ذم- ٱلْمَصِيرُ: فاعل

دوزخ چه جایگاه و بازگشتگاه بدی است

يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُوا۟ وَلَقَدْ قَالُوا۟ كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُوا۟ بَعْدَ إِسْلَٰمِهِمْ وَهَمُّوا۟ بِمَا لَمْ يَنَالُوا۟ۚ وَمَا نَقَمُوٓا۟ إِلَّآ أَنْ أَغْنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضْلِهِۦۚ فَإِن يَتُوبُوا۟ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْۖ وَإِن يَتَوَلَّوْا۟ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِۚ وَمَا لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

منافقان بخدا قسم می‌خورند که [چیزی] نگفته‌اند و حرف کفر بر زبان نیاورده‌اند محققاً کلمه کفر را گفته‌اند و پس از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند و چیزی را که قصد کرده‌اند بدان نرسیدند، گله‌ای نداشتند جز آنکه خدا و پیغمبر او از کرم خویش توانگرشان کرده است، اگر توبه آرند برای آنها نیک است و اگر روی بگردانند، خدا در دنیا و آخرت عذابشان کند، عذابی الم انگیز و در این سرزمین دوست و یاوری نخواهند داشت.(۷۴)

يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُوا۟

این منافقان به خدا سوگند یاد می‌کنند که پیغمبر ﷺ و معجزات او را انکار نمی‌کنند و قرآن را که کلام خداست باور دارند.

وَلَقَدْ قَالُوا۟ كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُوا۟ بَعْدَ إِسْلَٰمِهِمْ وَهَمُّوا۟ بِمَا لَمْ يَنَالُوا۟

و بتحقیق منافقان کلمات کفر آمیز را بصورت استهزاء و تمسخر گفته‌اند و در دین و سخنان حضرت رسول ﷺ شک آوردند و بعد از اسلام آوردنشان به کفر بازگشتند و مرتد شدند و آنان قصد و اراده‌ی دیگری داشتند که بخواست خداوند تعالی بدان نرسیدند یعنی مراد، قتل پیغمبر بعد از جنگ تبوک یا اخراج مهاجران و دور کردن آنان از مدینه و یا بدست آوردن حکومت و سلطنت بوده است.

وَمَا نَقَمُوٓا۟ إِلَّآ أَنْ أَغْنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضْلِهِۦ

نَقَمُوٓا۟ : فعل ماضی- (و)فاعل- أَنْ : مصدری- أَغْنَىٰهُمُ : فعل ماضی- هم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

منافقان از پیغمبر ﷺ چیزی که باعث خشم و یا گرفتاری آنان باشد ندیده بودند و چنین بهانه‌ای از ناحیه اسلام به آنان وارد نشده بود بلکه بر عکس خداوند و رسولش با فضل و کرم خود ایشان را توانگر گردانید و اهل مدینه را که بسیار محتاج و تنگدست بودند با قدوم مبارک سید و سرور عالم به توانگری رسیدند پس هیچ چیزی که باعث طغیان و عداوت آنان باشد وجود ندارد مگر توانگری که نصیب آنان گردید و در مقابل این توانگری آن هم برای منافقی که فقط مال دنیا را طلب می‌کردند جای خشونت باقی نیست.

فَإِن يَتُوبُوا۟ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ

(هو): اسم یک- خیراً: خبر

پس اگر از شرک و نفاق توبه کنند و به سوی خدا بازگردند برای ایشان بهتر از باقی ماندن در شرک و نفاق است.

وَإِن يَتَوَلَّوْا۟ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ

يُعَذِّبْهُمُ: فعل مضارع- هم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- عَذَابًا : مفعول مطلق

و اگر از توبه برگردند و از گناهی که مرتکب شده‌اند توبه نکنند خدای تعالی ایشان را عذاب کند عذابی دردناک، در دنیا او را هلاک گرداند و در آخرت به آتش دوزخ بسوزاند.

وَمَا لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- مِن: حرف جز زائد- وَلِىٍّ : مبتدا مؤخر

و در روی زمین دوستی که دست او را بگیرد و او را یاری و کمک کند و از عذاب باز دارد بر ایشان نیست.

وَمِنْهُم مَّنْ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنْ ءَاتَىٰنَا مِن فَضْلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٧٥﴾

بعضی از آنها اینگونه با خدا عهد کردند که اگر خدا از کرم خویش بما عطا کند، صدقه دهیم و از شایستگان شویم.(۷۵)

وَمِنْهُم مَّنْ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنْ ءَاتَىٰنَا مِن فَضْلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ

مِنْهُم : جار و مجرور، خبر مقدم- مَّنْ : مبتدا موخر

و از اهل نفاق کسانی هستند که با خدای خود عهد و پیمان می بندند و سوگند می‌خورند و می‌گویند اگر خدای تعالی به ما از فضل و کرم خود ببخشد و ما را از مال بی‌نیاز گرداند و به نعمتی برساند هر آینه ما صدقه می‌دهیم و به پرداخت زکات آن مشغول می‌شویم و از جمله صالحان و نیکوکاران باشیم.

فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضْلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾

همینکه خدا از کرم خویش به آنها عطا کرد بدان بخل ورزیدند و روی بگردانیدند و اعراض گران بودند.(۷۶)

فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضْلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ

هُم : مبتدا- مُّعْرِضُونَ : خبر

خداوند بعد از عهد و پیمانشان آن زمانیکه به آنان از فضل و کرم خود بخشید و به ایشان مال داد نسبت به دادن صدقه و زکاتی که عهد کرده بودند بخیلی از خود نشان دادند و از عهد و پیمان خود روی گردانیدند و ایشان از امر و فرمان خداوند روی گردانندگان‌اند آورده‌اند که **ثعلبه پسر حاطب انصاری**[1] به پیش حضرت رسول ﷺ آمد و گفت در حق من دعا کن تا توانگر گردم. پیغمبر فرمود تو قادر به شکر آن نخواهی بود وی دوباره خواهش کرد. باز پیغمبر نپذیرفت برای بار سوم اصرار کرد. حضرت رسول ﷺ دعا کرد پس در بزهای او چندان برکت افتاد که مجبور شد در یکی از روستای خارج از مدینه سکونت گزیند و شهر را ترک کند. به‌تدریج مال و ثروت او بیشتر شد تا جائیکه او را مشغول گردانید و به ترک جمعه و جماعات کرد و به عاملین زکات گفت. این زکاتی که شما می‌گوئید به اعتقاد من جزیه است و نهایتاً انکار کرد تا اینکه پیغمبر ﷺ فرمود وای **ثعلبه!** اقوام او این خبر را به وی رسانیدند و زکات مال را تقدیم نمودند ولی پیغمبر از گرفتن آن خودداری کرد. بعد از حضرت رسول ﷺ مال زکات را به حضرت ابوبکر صدیق داد نپذیرفت و به حضرت عمر ﷺ و سپس به حضرت عثمان ﷺ تقدیم نمودند همه گفتند هر چه را که پیغمبر ﷺ رد کرده است ما نیز نمی‌پذیریم.

[1] - در مورد شأن نزول آیه: داستان ذکر شده در مورد ثعلبه بن ابی حاطب، نزد مفسرین مشهور است و عموماً سبب نزول آیات را تعلل وی از پرداخت زکات می‌دانند امّا از دیدگاه محدثین. داستان ثعلبه درست نیست و نام برده یکی از یاران با وفا و مخلص پیامبر بوده است و این آیات در مورد منافقین همچون نبتل بن الحارث و جد بن قیس و معتب بن قشیر نازل شده است. نگاه کنید: المنیر جزء ۱ ص ۳۱۹ ذیل آیه.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَآ أَخْلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ ﴿۷۷﴾

خداوند به سزای آن تکذیب در دلشان تا روزی که به پیشگاه او می‌روند، نفاق انداخت، برای آن تخلف که با خدا کردند از وعده‌ای که با وی نهاده بودند و برای آن دروغها که می گفته‌اند. (۷۷)

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَآ أَخْلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ

فَأَعْقَبَهُمْ : فعل ماضی- هم: مفعول به- (هو)فاعل- نِفَاقًا : مفعول به ثانی

پس بدنبال بخل و ندادن زکات در دل ایشان نفاقی جایگزین کرد که آن نفاق زائل نشود و از دل بیرون نرود تا روزیکه در قیامت با خدا ملاقات کنند به جهت آن خلافی که کرده‌اند و وعده‌هایی که در حق صدقه و ادای زکات به دروغ داده‌اند و پیمان خدا را شکستند پس در چنین روزی مکافات و پاداش آنرا ببینند.

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿۷۸﴾

مگر نمی‌دانند که خدا باطن آنها و راز و نجوا گفتنشان را می‌داند و از آن آگاه است که خدا دانای نهان است.(۷۸)

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ

يَعْلَمُوٓاْ : فعل مضارع- (و)فاعل

آیا آن منافقان که در وعده عهد و پیمان خود خلاف کردند نمی‌دانند که خداوند آنچه در درون خود پنهان کردند می‌داند؟ چونکه خدای تعالی دانندهٔ رازها و سرهای پنهان است پس برآنچه که در وعده خلاف کرده‌اند و از دادن صدقه و ادای زکات خودداری کردند می‌داند و جزای آن را خواهد داد.

ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۹﴾

کسانیکه به مؤمنان راغب بخیر که بیش از استطاعت خویش نمی‌یابند، در کار صدقه دادن عیب گیرند و تمسخرشان کنند، خدا تمسخرشان [را تلافی] کند و عذابی الم‌انگیز دارند.(۷۹)

ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ

ٱلَّذِينَ : مبتدا

گفته‌اند: حضرت رسول اللهﷺ آن زمانیکه حرکت به سوی غزای تبوک را تدراک دید یاران خود را بر دادن صدقات تحریض و تشویق کرد تا ساز و برگ جنگی فراهم کند هر کس به اندازه‌ی وسع توان مالی خود صدقه می‌داد عبدالرحمن بن عوف از هشت هزار درم که ذخیره داشت چهار هزار درم آنرا صدقه داد و عمر خطاب نیز چهار هزار درم صدقه داد. عثمان بن عفان آمد و صد شتر و صد اسب آورد.

و ابوبکر و سایرین هم همچنین ولی **ابوعقیل** یک صاعی خرما آورد منافقان گفتند. ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالرحمین عوف از مال فراخ می بخشند تا رب‌العالمین این آیت فرستاد می‌گوید: کسانیکه زیاد دهندگان صدقات را جهت تهیه ساز و برگ جنگی از مؤمنین عیب می گیرند وبه ریا و تظاهر نسبت می‌دهند و باز آنکسانی راکه بقدر طاقت و توان مالی خود صدقه می‌دهند عیب می‌گیرند و ایشان را مورد تمسخر خود قرار می‌دهند.

سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ

سَخِرَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل، جمله خبر الذین

خداوند ایشان را به خاطر تمسخری که کردند و مؤمنین را به ریا و تظاهر متهم کردند جزا دهد.

وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ

لَهُمۡ: جار و مجرور، خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا موخر- أَلِيمٌ : نعت

و بخاطر آن تمسخری که کردند عذابی بسیار دردناک در روز قیامت برایشان است و مصطفیﷺ را با این آیه از ایمان و آمرزش ایشان مأیوس کرد و گفت:

ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿۸۰﴾

ای پیغمبر! برایشان چه آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی، اگر هفتاد بار برای ایشان آمرزش بخواهی، هرگز خدا ایشان را نخواهد آمرزید، این به سبب آن است، زیرا آنها بخدا و پیغمبرش کافر شده‌اند و خدا گروه عصیان پیشه را هدایت نمی کند.(۸۰)

ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ

می‌گوید: ای محمد ﷺ بخاطر آن منافقان که عیب می‌گرفتند چه آمرزش‌بخواهی و چه آمرزش نخواهی یکسان است.

إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ

إِن تَسۡتَغۡفِرۡ : فعل مضارع- فاعل (انت)- مَرَّةٗ : تمیز

اگر هفتاد بار برای ایشان آمرزش بطلبی پس خدای تعالی ایشان را نمی‌آمرزد حضرت‌رسول ﷺ گفت اگر بیش از هفتاد بار آمرزش خواهم چه خواهد شد آیت آمد که برایشان‌چه آمرزش بخواهی وچه‌آمرزش نخواهی یکسان است و خدای تعالی نپذیرد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

خداوند جل جلاله می فرماید:

آن عدم پذیرش استغفار برای منافقان بدان سبب کردم که ایشان به خدای و به رسول‌خدا (ص) کافر شدند و خداوند کافر را مغفرت نمی‌کند.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا- لَا يَهْدِي: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر- الْقَوْمَ: مفعول به

و خداوند قوم منافقین و فاسقین را هدایت نمی‌کند تا به جزای اعمال خود برسند و در آخرت کیفر پاداش خود را ببینند که آن آتش دوزخ است.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ ۗ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۚ لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿۸۱﴾

بجا ماندگان، از نشست خویش از پس رفتن پیغمبر خدا، شادمان گشتند و کراهت داشتند که با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنند و گفتند در این گرما بیرون مروید، بگو گرمای آتش جهنم سخت‌تر است، اگر می‌فهمیدند.(۸۱)

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ ۗ

فَرِحَ: فعل ماضی- الْمُخَلَّفُونَ: فاعل- خِلَافَ: مفعول فیه

این در حق عبدالله بن ابی بود که با هشتاد مرد منافق بدون عذر، بهانه کردند و در رفتن به غزای تبوک خلاف کردند.

می‌گوید: نشستگان از غزوه تبوک از جنگ باز پس ماندند این خانه‌نشینان از اینکه از همراهی رسول‌خدا ﷺ بازماندند شادمان بودند و جهاد کردن با مالها و جانهای خود در راه خدا راکه آسایش و راحتی خود را می‌طلبیدند زشت می‌شمردند و کراهت داشتند و می‌گفتند در این هوای گرم به جنگ بیرون مروید و با این کار مؤمنان را نیز از حرکت باز می‌داشتند و ماندن در راه مدینه را ترجیح می‌دادند.

قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۚ

نَارُ: مبتدا- أَشَدُّ: خبر- حَرًّا: تمیز

ای پیغمبر ﷺ به ایشان بگو اگر دانا بودند می‌فهمیدند و در می‌یافتند که آتش جهنم گرمتر و داغ‌تر از گرمای تابستان است.

لَّوْ كَانُوا۟ يَفْقَهُونَ

اگر گرمای داغ و طاقت‌فرسای آتش جهنم را درک می‌کردید و می‌فهمیدید.

فَلْيَضْحَكُوا۟ قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا۟ كَثِيرًا جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ 

به سزای اعمالیکه کرده‌اند باید کم بخندند و باید بسیار بگریند.(۸۲)

فَلْيَضْحَكُوا۟ قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا۟ كَثِيرًا

ل: امر- وَلْيَبْكُوا۟: فعل مضارع- (و)فاعل- كَثِيرًا : مفعول مطلق

فعل، فعل امر است و مراد توبیخ است. باید که در این دنیا با مسخره کردن مؤمنان اندکی بخندند و در روز قیامت بسیار گریه کنند. **مولانا گفت:**

**گفت فلیبکو اکثیرا گوش دار		تا بریزد شیر فضل کردگار**

جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ

جَزَآءً: مفعول لاجله

خداوند به ایشان پاداش دهد پاداشی که در مقابل نفاق و شرکشان بدست آوردند چه پاداشی سخت‌تر از این که در روز قیامت خداوند ایشان را در آتش جهنم می‌سوزاند که دیگر جای خندیدن و تمسخر کردن مؤمنین نیست.

فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ فَٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُوا۟ مَعِىَ أَبَدًا وَلَن تُقَـٰتِلُوا۟ مَعِىَ عَدُوًّا ۖ إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِٱلْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَٱقْعُدُوا۟ مَعَ ٱلْخَـٰلِفِينَ 

اگر خدایت سوی گروهی از آنها به سوی مدینه باز گردانید و برای بیرون شدن از تو اجازه خواستند بگو: هرگز با من بیرون میائید، هیچوقت! و هرگز همراه من با دشمنی کارزار نکنید که شما نخستین بار به نشستن رضایت داده اید، پس با وا ماندگان بنشینید.(۸۳)

فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ فَٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُوا۟ مَعِىَ أَبَدًا وَلَن تُقَـٰتِلُوا۟ مَعِىَ عَدُوًّا ۖ

این آیت نشان می دهد نه هر کسی که تخلف کرده بود همگی از گروه منافقان بودند بلکه آنان که از جنگ تبوک بازمانده بودند سه گروه بودند که از رفتن سرباز زدند و خلاف کردند گروهی به دشمنی برخاستند و به جنگ بیرون نیامدند. و گروهی به معذرت خواهی نشستند و گریه و زاری کردند و

گروهی هم در غفلت مانده و پشیمان شدند می‌گوید: پس اگر خدای تعالی تو را از جنگ تبوک به مدینه به سوی گروهی بازگرداند و سپس ایشان توبه کنند و به سوی جنگ بیرون روند و در جنگهای بعد از تبوک در کنار تو بجنگند پس به ایشان بگو هرگز بیرون نیائید و در کنار من هرگز با دشمن جنگ مکنید و این جهاد فی سبیل‌الله و شهید شدن در راه خدا نصیب شما نخواهد شد.

إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ

کم: اسم انَّ- رَضِيتُم : فعل ماضی- تم: فاعل، خبر انَّ- أَوَّلَ : مفعول مطلق

چونکه شما بار اول به نشستن و باز ایستادن جنگ تَبوک را برگزیدید و خلاف کردید پس هم اکنون نیز با بازماندگان که لیاقت جنگ کردن را ندارند چون کودکان و پیران و زنان بنشینید و به سوی جنگ بیرون نیائید.

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۖ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴)

دیگر هرگز به نماز میت آن منافقان حاضر نشده و بر قبر وی (جنازه) وی بدعاء مایست، آنها خدا و پیغمبرش را انکار کردند و در حال عصیان بمردند.(۸۴)

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۖ

مَّاتَ : فعل ماضی- (هو)فاعل- أَبَدًا : مفعول فیه

می‌گویند این آیت در **شأن عبدالله بن ابی** آمده است که رسول خدا ﷺ بر جنازه وی نماز خواند یا خواست که بر جنازه‌ی وی نماز بخواند آیت آمد: بر جنازه هیچک از منافقان نماز مخوان زمانیکه کسی بر کفر و انکار بمیرد بر سر گورش برای دعا و جلب مغفرت و دفن او مایست.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ

بدرستیکه منافقان به خدا و رسولش کافر شدند و فرمان رسولش را اطاعت نکردند و ایشان بمردند در حالیکه ایشان بیرون رفتگان از راه ایمان بودند.

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵)

ای رسول! زیادی اموال و اولاد آن منافقان تو را بشگفتی نیارد که خدا بخواهد با آن مال و اولاد آنها را در دنیا عذابشان کند و در حال کفر جانشان در آید.(۸۵)

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ ۚ

اموال و اولاد منافقان، شما را به تعجب وا ندارد چونکه خداوند دوست دارد آنان را با دوستی در مال و فرزندان در دنیا متکبر و مغرور و از کار دین غافل گرداند تا مستحق عذاب آخرت گردند.

إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ

(و)حالیه- هُمْ: مبتدا- كَٰفِرُونَ : خبر

بدرستی جز این نیست که خدای تعالی ایشان را با دوستی مال دنیا و فرزندان عذابشان کند و جانهایشان در حالی از تنشان بیرون روند که کافر باشند و با حسرت تمام از دنیا بروند.

وَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُوا۟ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَـْٔذَنَكَ أُو۟لُوا۟ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا۟ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَٰعِدِينَ ﴿۸۶﴾

و چون سوره‌ای نازل شود که بخدا ایمان بیارید و همراه پیغمبر او جهاد کنید، ثروتمندان [آن منافقان] از تو اجازه خواهند و گویند: ما را بگذار با نشستگان باشیم.(۸۶)

وَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُوا۟ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَـْٔذَنَكَ أُو۟لُوا۟ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا۟ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَٰعِدِينَ

ٱسْتَـْٔذَنَكَ : فعل ماضی-ک: مفعول به- أُو۟لُوا۟ ٱلطَّوْلِ: ثروتمندان- توانگران، فاعل

و آن زمانیکه سوره‌ای نازل گردد اینکه به خدا ایمان بیاورید و بهمراه رسولش در راه خدا جهاد کنید و برای عزت دین و اعلاء کلمه توحید بجنگید بلافاصله منافقان صاحب مال و ثروت و قدرت از تو اجازه می‌طلبند که سوی جنگ بیرون نروند و می‌گویند ما را رها کن تا در خانه با نشستگان بنشینیم یعنی اجازه بده که ما بر جای ماندگان معذور از جنگ، همچون ضعفا و بیماران زمین بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُوا۟ بِأَن يَكُونُوا۟ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۸۷﴾

به این راضی شده‌اند که با خانه نشینان [با زنان و کودکان] در خانه بنشینند بر دلهایشان مهر (غفلت) زده شد و فهم کردن نتوانند.(۸۷)

رَضُوا۟ بِأَن يَكُونُوا۟ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

يَكُونُوا۟ : فعل مضارع ناقصه- (و) اسم کان- مَعَ ٱلْخَوَالِفِ : مفعول فیه و مضاف الیه، خبر کان

آن منافقان راضی و خشنود شدند به اینکه با زنان مجالست کنند و با پس ماندگان و خانه نشینان بنشینند و بر دلهایشان مهر نفاق و خوف زده شده است و ثواب حرکت به سوی جهاد را در نمی‌یابند و از سعادت دنیوی و اخروی آن بی‌خبر و غافل‌اند.

لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ جَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْخَيْرَٰتُ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۸۸﴾

ولی پیغمبر و کسانیکه به او ایمان آورده‌اند با مالها و جانهای خویش جهاد کردند، نیکوئیها خاص ایشانست و آنها خودشان، رستگارانند.(۸۸)

لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ جَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ

ٱلرَّسُولُ : مبتدا- جَٰهَدُوا۟ : فعل ماضی- (و)فاعل، جمله خبر

اما پیغبر ﷺ و کسانی که به او ایمان آورده اند و با مالها و جانهایشان در راه خدا جهادکردندو با این‌کار رضایت و خشنودی خدا را طلب نمودند و دین خدا را بالا بردند

وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْخَيْرَٰتُ ۖ

وَأُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا- لَهُمُ : جار و مجرور، خبر مقدم- ٱلْخَيْرَٰتُ: مبتدا موخر- جمله لهم ٱلْخَيْرَٰتُ خبر وَأُو۟لَٰٓئِكَ

بر ایشان است نیکوئیها و خیرات هر دو دنیا، نصرت و پیروزی در دنیا و بهشت و نعمتهای بهشتی در آخرت. صنعت تأکید تخصیص در عبارت بکار رفته است.

وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ

اولئک: مبتدا- هم: ضمیر فصل- المفلحون: خبر

آنان رستگاران و به مقصود رسیدگان‌اند.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۸۹﴾

خدا برای آنها بهشت‌ها آماده کرده که جویها در آن روانست وجاودانه در آنند و این کامیابی بزرگی است.(۸۹)

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ

أَعَدَّ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- جَنَّٰتٍ : مفعول به

خداوند به مردان مؤمن و زنان مومنه بهشت‌هایی آماده کرده است که جویها در آن روانست و جاودانه در آن می‌مانند، با مسکن‌های پاکیزه، در بهشت‌های جاوید.

ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ

ذَٰلِكَ : مبتدا- ٱلْفَوْزُ : خبر- ٱلْعَظِيمُ: نعت

آن است پیروزی بزرگ و رستگاری و نجات و ثواب آخرت.

وَجَآءَ ٱلْمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۹۰﴾

برخی از عذر جویان بادیه نشین بیامدند [و عذر می آوردند] تا از رفتن به جهاد معاف باشند و گروهی که خدا و رسولش را تکذیب کرده و از جهاد باز نشستند به کسانی از ایشان که کافر شده‌اند، عذابی الم انگیز رسد. (۹۰)

وَجَآءَ ٱلۡمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ لِيُؤۡذَنَ لَهُمۡ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ

و عذر خواهان از اعراب بادیه نشینان در زمان حرکت به سوی جنگ تبوک به پیش حضرت رسولﷺ آمدند و از تنگدستی و کثرت عیال خود عذر خواستند تا به آنان در عدم شرکت روز تبوک اجازه دهد و در خانه بنشینند و در حالیکه تظاهر به ایمان می‌کردند، نشستند و به سوی جنگ بیرون نیامدند و خدا و رسولش را دروغ گفتند.

سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ

سَيُصِيبُ : فعل مستقبل- ٱلَّذِينَ : مفعول به- عَذَابٌ : فاعل- أَلِيمٌ : نعت

زود باشد به آنانکه کافر شدند و نفاق کردند و به دروغ از شرکت در جنگ عذر خواهی کرده و در خانه ماندند عذابی المانگیز رسد در دنیا هلاک گردند و در آخرت به آتش جهنم گرفتار شوند.

لَّيۡسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرۡضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ مِن سَبِيلٖۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٩١﴾

بر ضعیفان و بر مریضان و بر آنکسان که چیزی برای خرج کردن ندارند هیچ گناهی نیست ، اگر برای خدا و پیغمبر او نیکخواهی کنند، بر نیکوکاران هیچ راه [تنگی و زحمتی] نیست و خدا آمرزگار و رحیم است.(۹۱)

لَّيۡسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرۡضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ

لَّيۡسَ: فعل ناقصه ماضی- عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ: جار و مجرور، خبر لَّيۡسَ مقدم - حرج: اسم لَّيۡسَ مؤخر

بر ضعیفان و ناتوانان و مریضان و عاجزان و نابینایان و معلولان و پیران و دیوانگان و زنان و نیز به کسانیکه چیزی از مال ندارند که برخود و برای ساز و برگ جنگی نفقه کنند و تهیه اسباب جنگ سازند اگر از جنگ باز مانند حرجی و گناهی نیست هرگاه اینان که بر شمردیم همچون **ابن ام مکتوم** که نابینا بود نیک خواهی کنند و از خدا و رسولش فرمان برند یعنی گفتار و کردارشان به صدق و نیت و اخلاص باشد مشکلی در باز ماندن از جنگ بر ایشان نیست.

مَا عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ مِن سَبِيلٖۚ

آنان در اینصورت نیکوکارند و بر نیکوکاران که ناصح‌اند هیچ سرزنشی‌وملامتی نیست.

وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ

و خداوند بخشنده و آمرزنده است برای کسانی که از روی خیرخواهی از جنگ بازمانند و برای آنان رحیم و مهربان است و آنان را به جهت عدم شرکت در جنگ مؤاخذه نمی‌کند.

وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾

همچنین بر آن مؤمنانی که آماده رفتن به سوی جهاد شده و نزد تو آمدند که]ساز و برگ جنگی آنان را آماده کنی] وتو پاسخ دادی که من چیزی ندارم که شما را بر آن سوار کنم، برفتند، در حالیکه دیدگانشان از اشک پر بود که چیزی برای خرج کردن ندارند هیچ گناهی و حرجی بر ترک جهاد برای آن‌ها نیست.(۹۲)

وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ

و نیز هیچ وبالی و مشکلی نیست بر کسانیکه به پیش تو آمدند و از شما مرکبی و توشه راه درخواست کردند تا بوسیله‌ی آن با دشمنان خدا و دین جهاد کنند و تو گفتی من مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم و به سوی جنگ روانه گردانم.

تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ

اعین: مبتدا- تَفِيضُ : فعل مضارع- (هی)فاعل، جمله خبر

از پیش تو برگشتند در حالیکه چشمانشان پر از اشک بود یعنی اشک حسرت از دیدگان ایشان روان بود بر اینکه ایشان چیزی نمی‌یافتند که در این سفر برای خود و برای تهیه ساز و برگ جنگی نفقه کنند و خرج و هزینه کنند.

إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٩٣﴾

بدرستی گناه و عقوبت آنها راست که با وجود تمکن و دارائی از تو اجازه معافیت از جنگ می طلبند و ایشان توانگرانند و خوش دارند که قرین زنان باشند، خدا بر دلهایشان مهر زده که دانستن نتوانند.(۹۳)

إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ

ٱلسَّبِيلُ: مبتدا- عَلَى ٱلَّذِينَ : جار و مجرور خبر

فقط کسانی مستحق شکنجه و عذاب هستند که دارای ثروت و قدرت هستند و از تو برای عدم شرکت در جنگ اجازه می‌خواهند و می‌توانند ساز و برگ جنگی تهیه کنند و آمادگی جسمانی برای جنگیدن دارند.

رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ

طبع: فعل ماضی – لفظ ٱللَّهُ : فاعل

از تو در تخلف از جهاد اجازه می‌خواهند و دوست دارند که با زنان خانه‌نشین باشند.

وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

خداوند بر دلهای آنان مهر زده است و آنان نمی دانند که چه سرانجام بدی در دنیا و آخرت به جهت عدم شرکت ایشان با توجه به قدرت جسمی و مالی در انتظار آنهاست.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ۚ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ۚ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾

چون بازگردید عذر پیش شما آرند، بگو عذر میارید، که شما را باور نکنیم خدا ما را از حقیقت شما مطلع کرد، زود باشد که خداوپیغمبر او عمل شما را ببیند آنگاه بدنیای غیب و شهودتان می برند و شما را از اعمالی که می کرده‌اید خبر می‌دهد.(۹۴)

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ۚ

إِذَا : مفعول فیه- رَجَعْتُمْ : فعل ماضی- تم: فاعل

زمانیکه آنان به سوی جنگ تبوک برگردند، ایشان دروغهاآوردند و از تخلف خود شروع به عذر خواهی کردند.

قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ۚ

نَبَّأَنَا : فعل ماضی- (نا): مفعول به- لفظ اللَّهُ : فاعل

ای محمد! به آنان بگو عذر مخواهید ما هرگز به شما باورمان نمی‌شود چونکه عذر این عذر خواهان دروغ و باطل بود از آنجهت نپذیرند، اگرعذر آنان راست بود پذیرفتن آن واجب بود چونکه خدای تعالی از اخبار شما و قصد و نیات شما ما را خبر داده و آگاه کرده است.

از منافق عذر رد آمد نه خوب — ز انکه در لب بود آن نی در قلوب
کذب چون خس باشد و دل چودهان — خس نگردد در دهان هرگز نهان

وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

سَيَرَى : فعل (مستقبل)- لفظ اللَّهُ : فاعل- عَمَلَكُمْ : مفعول به- کُم: مضاف الیه

و زود باشد که خدای تعالی کار شما را قصد و نیات شما را آشکار خواهد کرد و او اعمال و نیات شما را می‌بیند و کارهای شما در دفتر محفوظ ثبت و ضبط می‌شود و در روز قیامت خداوند شما را به اعمالتان جزا می‌دهد اگر از نفاق و شرک توبه کنید و قصد و نیات شما توبه باشد خداوند توبه شما را می‌پذیرد و اگر بدان کفر اصرار ورزید و ثابت قدم باشید جزای آن را بشما خواهد داد. در این قسمت (عالم الغیب و الشهاده) مسند الیه در حقیقت معین و معلوم است.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ ۖ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ ۖ إِنَّهُمْ رِجْسٌ ۖ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾

چون شما به سوی آنان باز گردید قسم های مؤکد بخدا برای شما یاد کنند که از تخلف آنها چشم پوشی کنید. و از آنها روی برگردانید که مردمی پلیدند و بموجب کردار زشت خود به آتش دوزخ جای خواهند گرفت.(۹۵)

سَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمْ إِذَا ٱنقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا۟ عَنْهُمْ

سَيَحْلِفُونَ : فعل مستقبل- (و)فاعل

آن زمانیکه از سفر باز گردید و از جنگ تبوک برگشتید. زود باشد به شما به نام خدا قسم می خورند و این یکی از معجزه‌های قرآن کریم است که خداوند پیغمبرﷺ را از قسم خوردن منافقان در آینده خبر داده است کسانی مانند **جد بن قیس و معتب بن قشیر** و اصحاب او بعد از مراجعت پیغمبر ﷺ از تبوک به پیش حضرت‌رسول ﷺ به مسجد آمده قسم خوردند که ما به بیرون رفتن برای جنگ قادر نبودیم ولی دوست داشتیم در جنگ در کنار شما شرکت کنیم خداوند تبارک و تعالی می فرماید که: منافقان به دروغ سوگند می‌خورند پس از ایشان روی برگردانید.

فَأَعْرِضُوا۟ عَنْهُمْ

پس از ایشان روی برگردانید چه روی گرداندنی و ایشان را به حال خود رها کنید و اعتنایی به قسم آنها مکنید که دروغ است.

إِنَّهُمْ رِجْسٌ

هم: اسم انَّ- رِجْسٌ : خبر انَّ

بدرستیکه آن منافقان پلید و نجس اند و عملشان زشت و ناپسند است.

وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ

مأوی: مبتدا- جَهَنَّمُ : خبر

و جایگاه ایشان در جهنم است و پاداش ایشان آتش جهنم است.

جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ

جَزَآءً : مفعول لاجله

و سزای آنچه از کفر و نفاق و شرک بدست آورده بودند خواهند دید.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا۟ عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا۟ عَنْهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٩٦﴾

آن منافقان برای شما قسم می خورند که از آنها راضی شوید، اگر شما از آنها راضی شوید خدا از گروه عصیان پیشه راضی نمی شود.(۹۶)

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا۟ عَنْهُمْ

برای بدست آوردن رضایت شما منافقان به دروغ سوگندها می‌خورند تا رضایت و خشنودی شما را جلب کنند نه به خاطر جلب رضایت خدای تعالی.

فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ

پس ای مومنان اگر از آن منافقان دروغگو خشنود و راضی شوید بدرستیکه خدای تعالی از قوم فاسقین خشنود نمی‌شود پس به قسم‌های آنها توجه مکنید و از ایشان خشنود مباشید و به عذرها و قسم‌های باطل آنها گوش مدهید و فریفته سخنان باطل و قسم‌های دروغ آنها مشوید.

عذر احمق بدتر از جرمش بود　　　عذر نادان زهر هر دانش بود

ٱلۡأَعۡرَابُ أَشَدُّ كُفۡرٗا وَنِفَاقٗا وَأَجۡدَرُ أَلَّا يَعۡلَمُواْ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ (۹۷)

اعراب بادیه نشینان، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر است و سزاوارترند آن چیزهایی که خدا به پیغمبر خویش نازل کرده ندانند و خدا دانا و فرزانه است.(۹۷)

ٱلۡأَعۡرَابُ أَشَدُّ كُفۡرٗا وَنِفَاقٗا وَأَجۡدَرُ أَلَّا يَعۡلَمُواْ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦۗ

كُفۡرٗا: مراد بنی اسد و غطفان بنی تمیم و اصحاب او از سخت‌ترین کافران‌اند و **منافقون: مراد یهودان** از سخت ترین منافقان است می‌گوید: کافران اعراب بادیه‌نشینان از دیگر کافران سخت‌ترند زیرا که قرآن نمی دانند و خبرها نسبت به اهل مدینه به ایشان کمتر می‌رسد بدین جهت از جهت کافر بودن نسبت به مقیم اهل مدینه سخت‌تر و بیشتراند و نیز منافقان و یهودان بادیه‌نشینان از منافقان اهل مدینه منافق‌ترند که دیردیر پند می‌شنوند و ارتباط اجتماعی کمتری دارند و حدود و شرائط احکام خدای تعالی را که بر پیغمبر خود از فرایض و سنت‌های شرع فرو آمده است نمی دانند بدین لحاظ نسبت به کفر و نفاق و شرک سزاوارتر از اهل مدینه هستند.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ

و خداوند به احوال و نیات ایشان آگاه و داناست و از روی حکمت حکم می‌کند.

وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغۡرَمٗا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَۚ عَلَيۡهِمۡ دَآئِرَةُ ٱلسَّوۡءِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ (۹۸)

بعضی از اعراب بادیه نشینان آنچه را خرج می کنند غرامتی می‌دانند و برای شما منتظر حادثات است حادثه بد، بر آنها باد که خدا شنوا و داناست.(۹۸)

وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغۡرَمٗا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَۚ

يَتَرَبَّصُ: انتظار می‌کشد، فعل مضارع ـ(هو)فاعل ـ ٱلدَّوَآئِرَ: بلایا و مصیبت‌ها، مفعول به

گفته اند این آیت در شان **منافقان** عرب است زمانیکه نفقه یا زکات می‌دادند اولاً از روی میل و رغبت و به جهت امید ثواب آخرت نمی‌دادند و ثانیاً از ترس می دادند و آن را به عنوان غرامت می دانستند و سعی می‌کردند از دادن آن خودداری کنند و انتظار آن را می‌کشیدند تا اینکه روزی شوکت و عظمت اسلام به نکبت تبدیل شود و ایشان از دادن نفقه و زکات خلاص یابند.

عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ

عَلَيْهِمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- دَآئِرَةُ: مبتدا موخر

گردش‌بدزمانه و تبدیل روزگار برایشان‌باد وخداوند روزگارآنان را سیاه و تیره گرداند.

وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند بر آنچه که کافران و منافقان بر زبان می‌آورند و آنچه را که در دل پنهان می‌دارند شنوا و داناست.

وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِ ۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ ۚ سَيُدْخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۹۹)

بعضی بادیه نشینان به خدا و روز دیگر ایمان دارند و آنچه را خرج می کنند مایه‌ی تقرب بخدا و صلوات، دعای پیغمبرﷺ می‌دانند، بدانید که همان برای ایشان مایه قربت است، بزودی خداوند ایشان را در رحمت خویش داخل خواهد کرد که خدا آمرزگار و رحیم است.(۹۹)

وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِ ۚ

مِنَ ٱلْأَعْرَابِ: جار و مجرور خبر مقدم- مَن: مبتدا مؤخر

و نیز از اهل اعراب بادیه نشین کسانی هستند که به خدا و بعث و حساب و ثواب و عقاب و روز واپسین ایمان دارند و چیزی از نفقه یا زکات به جهت قربت الی الله می‌دادند و آن را وسیله قرب الهی می‌شمردند و دعای خیر پیغمبرﷺ را موجب خیر و سعادت خود می‌پنداشتند و به شفاعت او طلب مغفرت می‌کردند.

أَلَآ إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ

ها: اسم انَّ - قُرْبَةٌ: خبر انَّ

بدانید و آگاه باشید که نفقات و زکات ایشان و نیز صلوات و دعای رسول‌اللهﷺ باعث قربت الی الله خواهد بود.

سَيُدْخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦٓ

سَيُدْخِلُهُمُ : فعل مضارع- هم: مفعول به- لفظ اَللّهُ : فاعل

زودباشدکه‌خدای تعالی ایشان را به رحمت خود داخل کند که آن بهشت جاودان است.

إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستیکه خدای تعالی بر صدقه دهندگان آمرزنده وبر کسانی که قرب الهی می‌جویند رحیم و مهربان است.

وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)

و پیشروان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کرده‌اند، خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی‌اند برای ایشان بهشت‌ها آماده کرده که در آن جویها روان است و تا ابد در آن جاودان‌اند، و این کامیابی بزرگ است.(۱۰۰)

وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ

مهاجرین: کسانی بودند که از مکه به سوی مدینه هجرت کردند و از منزلهایشان و وطنهایشان دور شدند.

انصار: کسانی بودند که رسول خدا و مؤمنین مهاجر را در مدینه پناه دادند.

پیشقدمان نخستین مهاجران یعنی کسانی از مهاجرین که بر عموم مؤمنین در هجرت از مکه به سوی مدینه سبقت گرفتند. **ابوموسی و قتاده** گفتند: آنها کسانی بودند که به دو قبله بهمراه پیغمبرﷺ نماز گزارده‌اند یعنی در ابتدای اسلام به **بیت‌المقدس** و بعد از آن به **کعبه** استقبال کردند. **عطاء بن ابی رباح** گوید: کسانی بودند که در جنگ بدر حاضر بودند، قومی گفتند: کسانی بودند که در اسلام آوردن پیشی گرفتند و اول کسیکه از مردان مسلمان شد و سبقت در اسلام آوردن گرفت **ابوبکر** بود و از زنان **خدیجه**. و می‌گویند از نوجوانان **علی‌بن ابی‌طالب** بود که دین اسلام را پذیرفت.

روزی **ابوطالب** به **علی** گفت: **یا بنی، ما هذا الدین الذی انت علیه؟** ای پسرکم این چه دینی است که تو آنرا داری و آنرا می‌پرستی. گفت: ای پدر ایمان آوردم بر این که خدای یکی است و محمدﷺ رسول و پیغامبر اوست و دین وی محکم و استوار است و هر چه گوید راست می‌گوید و من به فرمان خدا بخاطر رضایت و قرب او با محمد نماز می‌گزارم. ابوطالب گفت: محمد هر چه گفت خیر گفت آگاه باش و متابعت او کن و از او برنگرد.

در حق شأن نزول این آیت آمده است (سابقون)، نظریه‌های دیگری نیز هست ولی در ادامه آیه آمده است که انصار یعنی ساکنان اهل مدینه، اهل مکه (مهاجرین) را یاری کردند و آنان که پیغمبر و صحابه

را با اطاعت و ایمان خالص یاری دادند یعنی سایر صحابه (رض) از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته‌اند هر که از مهاجرین و انصار پیروی کنند تا روز قیامت اهل ایمان‌اند.

رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ

تَجۡرِي: فعل مضارع- تحت: مفعول فیه- ٱلۡأَنۡهَٰرُ: فاعل- خَٰلِدِينَ: حال- أَبَدٗاۚ: مفعول‌فیه

خداوند به جهت قبول طاعت و ایمان خالص که همان پیروی کننده سابقان و مهاجرین و انصارند خشنود با د و ایشان نیز از خدای به جهت بدست آوردن نعمت‌های بهشتی که خدای تعالی برای ایشان آماده کرده است خشنود باشند و آن بوستانهایی که در زیر درختان آن نهرهایی از آب و شیر و عسل جاری است و همیشه در آن جاودان مانند.

ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ٱلۡفَوۡزُ: خبر- ٱلۡعَظِيمُ: نعت

این رستگاری بزرگی است و دارای نعمت کامل و مراد حاصل.

وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ﴿۱۰۱﴾

بعضی بادیه‌نشینان که اطراف شمایند منافقانند و بعضی اهل مدینه نیز، در نفاق فرو رفته‌اند، تو نمی‌شناسیشان ما می‌شناسیمشان، دو بار عذابشان خواهیم کرد و آنگاه بعذابی بزرگ برده می‌شوند.(۱۰۱)

وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ

مِمَّنۡ: جار و مجرور خبر مقدم- حول: مفعول فیه- مُنَٰفِقُونَۖ: مبتدا مؤخّر

و آن کسانیکه در اطراف شهر اند از اهل بادیه‌نشینان منافقانی چون **اسلم** و **اشجع** که در نفاق و شرک مهارت پیدا کرده بودند.

وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ

و نیز از اهل مدینه کسانی هستند که:

مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ

این منافقان چه ساکنان حوالی شهر مدینه و چه ساکنان اهل مدینه قومی هستند که بر نفاق و شرک مهارت پیدا کرده و به آن خو کرده‌اند.

لَا تَعۡلَمُهُمۡ

لَا تَعۡلَمُهُمۡ: فعل مضارع- هم: مفعول به- (انت)فاعل

و تو ای محمد! با توجه به کمال زیرکی و مهارت خود آنچه راکه منافقان در دل خود پنهان می‌دارند نمی‌دانی.

نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ

نَحۡنُ : مبتدا- نَعۡلَمُهُمۡ: فعل مضارع- هم: مفعول به- (نحن)فاعل، جمله خبر

و ما راز درون دل این منافقان را می‌دانیم و آنچه که در درون دل آنان می‌گذرد مطلع‌ایم. چونکه نفاق ایشان بقدری مخفی است که رازشان آشکار نمی‌شود.

سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ

زود باشد که این منافقان را عذاب می‌دهیم یکی در دنیا و دیگری عذاب قبر است سپس در قیامت باز گردانیده شوند به سوی عذاب سختی که آن آتش دوزخ است و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست.

دوزخ‌ازفرقت چنان سوزان شده است	**بید از فرقت چنان لرزان بده است**
گر بگویم از فراق چون شرار	**تا قیامت یک بود از یک هزار**

قتاده گفت: عذاب اول آنست که حضرت رسول ﷺ راز آن دوازده مرد راکه **لیله‌العقبه** قصد حضرت رسول کردند به **حذیفه** گفت عذاب دوم، عذاب قبر است.

وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

و دیگران که به گناهان خویش اعتراف آورده و عمل شایسته‌ای را با عمل دیگر که بد است آمیخته‌اند، شاید خدا توبه آنها را بپذیرد که خدا آمرزگار و رحیم است.(۱۰۲)

وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا

و این آیت در **شأن ابولبابه عبدالمنذ و اوس بن ثعلبه، و ودیعه بن خزام الانصاری** آمد که در جنگ تبوک سستی کردند و به غزای تبوک نرفتند ولی آن زمان که پیامبر صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک مراجعت نمودند، آن‌ها خودشان را به ستون‌های مسجد بستند و قسم یاد کردند که خودشان را باز نخواهند کرد، مگر آنکه توبه آن‌ها پذیرفته شود و رسول خداﷺ آن‌ها را آزاد نماید. پس از نزول این آیت حضرت‌رسولﷺ شخصاً آن‌ها را از ستون‌های مسجد باز کردند ولی حکم آیه در باره‌ی همه‌ی مؤمنان خطاکار، عام است.

می‌گوید، قومی دیگر غیر منافقان که به پیش پیغمبرﷺآمدند و به گناهان خود در خلاف اعتراف و از کرده‌ی خود ندامت کرده بودند و عمل نیک و صالح خود را با کردار زشت و بد بیامیختند و از عمل خود توبه کردند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «شب گذشته دو نفر نزدم آمده و مرا با خود به شهری بردند که از خشت‌های طلا و نقره ساخته شده بود، در آنجا مردمی از ما استقبال نمودند که: یک طرف جسم‌شان به بهترین شکلی بود که در عمر خود دیده باشی، و طرف دیگر جسم شان به بدترین صورتی بود که در عمر خود دیده باشی، آن دو نفر برای آن مردم گفتند: بروید و خود را در فلان جوی بیندازید، آنها رفته و خود را در آن جوی انداخته و آمدند، دیدیم که آن شکل قبیح و زشت از آنها دور گردیده و به بهترین شکلی در آمده‌اند، آن دو نفر برایم گفتند: این جوی «جنت عدن» است، و این منزل برای تو است، و آن مردی که قسمتی از جسم‌شان زیبا و قسمت دیگری زشت بود، کسانی‌اند که کارهای نیک و بدی با هم انجام داده و خداوند از گناهان شان در گذشته است».

عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ

عَسَى: فعل‌ماضی فعل‌مقاربه- لفظ ٱللَّهُ: اسم عَسَى - أَن يَتُوبَ: فعل‌مضارع فاعل(هو)، جمله خبر عَسَى

شاید که خدای تعالی اینکه توبه ایشان را بپذیرد و رسول‌خدا ﷺ دانست که توبه ایشان قبول حق خواهد شد، برخاست و رفت و ایشان را از آن رهائی داد.

**چون بدی گناه را دانی		کشدت جانب پشیمانی**
**و رندانی گناه راکه بد است		آن نشان شقاوت ابد است**

إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ

بدرستیکه خداوند آمرزنده و مهربان است یعنی توبه توبه کنندگان را می‌پذیرد و گناه آنان را می‌آمرزد و بر توبه کنندگان رحیم است. پس از نزول آیت حضرت رسول ایشان را آزاد و رها کرد ایشان گفتند یا رسول‌الله ﷺ ما بخاطر محبت مال دنیا بر تو خلاف کردیم و از جنگ باز ماندیم این مالها را بگیر و در راه خدا نفقه کن حضرت رسول ﷺ فرمود من مأمور مالهای شما نیستم این آیت نازل شد.

خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾

ای رسول! از اموالشان زکات بگیر تا پاکشان کنی و بوسیله آن مصفایشان کنی درباره آنها دعای خیر کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست و خدا شنوا و داناست.(۱۰۳)

خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ

خُذْ : فعل امر- (انت)فاعل- صَدَقَةً : مفعول به

ای پیغبرﷺ از مالهای این اختلاف کنندگان روز تبوک و اعتراف کنندگان از گناهان را بصورت صدقه (زکات فریضه) بگیر تا اینکه مالهایشان را پاک گردانی و زیاده و تزکیه گردانی نیکیهای ایشان را و بدین طریق در دلهای ایشان خیرات و حسنات را نشو و نمادهی و مقامشان را بالاتر گردانی و برای ایشان دعا کن و آمرزش بطلب.

إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ

صَلَوٰتَكَ : اسم انَّ- سَكَنٌ : خبر إِنَّ

بدرستیکه دعای تو و طلب مغفرت تو موجب آرامش دلهای ایشان خواهد شد اگر خدای تعالی توبه ایشان را قبول کند آمرزیده خواهند شد.

وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند شنوا و داناست و دعای تو را در حق توبه‌کنندگان می‌شنود و به کسانیکه استحقاق پذیرش توبه و آمرزش توبه هستند آگاه است.

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ 

آیا مومنان نمی‌دانند که توبه از بندگان خویش می‌پذیرد و زکاتها را قبول می کند و البته خدا بسیار توبه پذیر و رحیم است.(۱۰۴)

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ

لفظ ٱللَّهَ : اسم أَنَّ - هُوَ : ضمیر فصل- ٱلتَّوَّابُ : خبر أَنَّ - ٱلرَّحِيمُ : خبر أَنَّ ثانی

آیا نمی‌دانند براستی که قبول توبه و قبول صدقات فقط در اختیار خداست زیرا که او می‌داند چه کسی با اخلاص و نیت خالص و رعایت شرایط توبه کرده است و یا صدقه داده است پس خدای تعالی توبه‌ی توبه‌کنندگان مخلص را می‌پذیرد و صدقات و زکات آنان را می‌گیرد تا مالهایشان پاک کرده شود و به پیغمبرﷺ می‌فرماید در حق آنان دعا کند و مغفرت بطلبد اما صدقات و دعا و توبه منافقین را نمی‌پذیرد حتی خواندن نماز جنازه برایشان را هم ممنوع کرده است.

و نیز نمی‌دانند براستیکه خدای تعالی او توبه پذیر توبه‌کنندگان است و بر توبه کنندگان مهربان به کسانی که صدق و راستگویی شان را در توبه و انابت بداند.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: برخیز و طهارت کن، «قامت»[۱] نزدیک است، و توبه کن که قیامت نزدیک است! اگر درآیی در باز است، و اگر نیایی، خدای بی‌نیاز است.

---

[۱] - مأخوذ از «قدقامت الصلوه»، مراد نماز است.

وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

بگو به عمل کوشید که خدا عمل شما را خواهد دید و پیغمبر او و مؤمنان نیز بزودی بجهان غیب و شهودتان می‌برند و خدا شما را از اعمالی که می کرده‌اید خبر می‌دهد.(۱۰۵)

وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ

فَسَيَرَى: فعل مستقبل- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- عَمَلَكُمۡ: مفعول به

و ای پیغمبرﷺ از جهت تهدید آینده‌سازان چه آنان که توبه کردند و توبه آنان پذیرفته شد و چه آنان که توبه نکردند بگو پس زود باشد که خداوند اعمال شما از خیر و شر و آنچه راکه در دل دارند می‌بیند و می‌داند و پیغمبر ﷺ و مؤمنان نیز اعمال ظاهر شما را می‌بینند و به نسبت عمل شما با شما ارتباط برقرار می‌کند.

وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ

تم در كُنتُمۡ: اسم کان- تَعۡمَلُونَ : فعل مضارع و فاعل (و)، جمله خبر کان

و زود باشد که به مرگ به سوی دانای آشکار و نهان باز گردانده می‌شوید و شما را به آنچه‌که‌انجام داده‌اید آگاه می‌کند و به نسبت اعمال شما پاداش می‌دهد و مکافات می‌کند.

وَءَاخَرُونَ مُرۡجَوۡنَ لِأَمۡرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمۡ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيۡهِمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿١٠٦﴾

و برخی دیگر از گناهکاران آنهایی هستند که محول بفرمان خدا شده‌اند یا عذابشان کند یا توبه آن‌ها را بپذیرد که خدا دانا و فرزانه است.(۱۰۶)

وَءَاخَرُونَ مُرۡجَوۡنَ لِأَمۡرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمۡ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيۡهِمۡۗ

ءَاخَرُونَ : مبتدا- مُرۡجَوۡنَ: نعت- يُعَذِّبُهُمۡ : فعل مضارع، فاعل (هو)- هم: مفعول به- جمله خبر وَءَاخَرُونَ

این آیت در حق کسانی است که به گناهان خود اعتراف نکردند و توبه نکردند توبه و یا اصرار بر گناه ایشان با خداست اگر خداوند خواست در صورت ندامت از گناهان توبه می‌کنند و خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد و اگر بر گناه اصرار کنند خدای تعالی ایشان را عذاب کند.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ

و خداوند به نیات و احوال ایشان آگاه است. و به بندگان خود حکیم است و از روی حکمت بندگان را پاداش می‌دهد و یا مکافات می‌کند.

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبْلُ ۚ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّا ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٠٧﴾

و کسانی که مسجدی برای ضرر زدن و [تقویت] کفر و تفرقه مؤمنان بانتظار کسی که از پیش با خدا و پیغمبر ستیزه کرده ساخته‌اند و قسم می‌خورند که جز نیکی نمی‌خواستیم، خدا گواهی می‌دهد که آنها دروغگویان‌اند.(۱۰۷)

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبْلُ ۚ

خبر مقدم محذوف- ٱلَّذِينَ : مبتدا مؤخّر

در این آیه شریفه یکی دیگر از اعجاز قرآن راکه **خبر دادن از حال** باشد آورده است.

پیغمبر ﷺ هنگامیکه از مکه مکرمه هجرت نمود در مدینه مسجد نبوی در کوی بنی‌عمر و در آنجاکه حضرت رسول ﷺ نماز می‌گزارد ساکنان محل مسجدی ساختند که به **مسجد قبا** معروف است. بعضی منافقان خواستند به مخالفت آنها مسجد دیگری بنیاد گذارند و بدین وسیله از جماعت جدا شوند و بعضی مسلمانان ساده لوح را از مسجد قبا به مسجد خویش بیاورند محرک اصلی این فتنه **ابوعامر راهب خزرجی** بود این آیت در **شأن** ایشان فرو آمد می‌گوید: آن منافقانی که مسجدی برای ضرر و ضربه‌زدن مؤمنان و مسلمانان و کشمکش و مبارزه با آنان و برای تقویت کفر و برای تفرقه افکندن بین مومنان که در مسجد قبا جمع می‌شدند و نماز می‌گزاردند ساخته‌اند و ساختن کمینگاه برای کسی که قبلاً با خدا و رسولش جنگیده بود و مقصودشان آن بود، تا ایشان در آن مسجد به رازهای مومنان پی ببرند چون رسول خدا ﷺ از تبوک باز آمد آن قوم خواستند که به آن مسجد آید و نماز خواند.**مصطفی** ﷺ آمد و اجابت کرد و قصد مسجد کرد. **جبرئیل** عليه‌السلام آمد، او را از قصد آنان آگاه ساخت.

وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّا ٱلْحُسْنَىٰ ۖ

و هر آینه به ایشان گفته شود چرا این مسجد را ساختید سوگند می‌خورند قصدمان از ساختن این مسجد جز نیکی چیز دیگری نیست خواستیم که در آن نماز بخوانند.

وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- يَشْهَدُ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر

و خداوند می‌داند و گواهی دهد که ایشان در سوگندهایشان دروغگویان‌اند.

مولانا گفت:

مسجد و اصحاب مسجد را نواز — تو مهی ما شب دمی با ما بساز
تا شود شب از جماعت همچو روز — ای جماعت آفتاب جان فروز
ای دریغا کان سخن از دل بدی — تا مراد آن نفر حاصل شدی

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿۱۰۸﴾

هیچوقت در آن مایست، مسجدی که از نخستین روز بنیان آن با پرهیزکاری نهاده شده، سزاوارتر است که در آن بایستی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه خوئی کنند و خدا پاکیزه خویان را دوست دارد.(۱۰۸)

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا

لَا تَقُمْ: فعل مضارع، فاعل (انت)- ابداً: مفعول فیه

ای محمدﷺ در آن مسجدی که منافقین به قصد مبارزه و ضربه زدن به مؤمنان ساخته‌اند هرگز به نماز مایست.

لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ

ل: ابتدا- لَمَسْجِدٌ: مبتدا- أَحَقُّ: خبر

هر آینه مسجدی که از اول بر پایه پرهیزکاری بنا نهاده شده است که آن مسجدپیغمبرﷺ یعنی مسجد قباست و در محله بنی‌عمرو بن عوف در حوالی مدینه فرود آمد و در مدتی که در آنجا اقامت نمود این مسجد را ساخت سزاوارترست اینکه در آن مسجد بر پا ایستی و نماز بخوانی.

فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا

فِيهِ: جار و مجرور، خبر مقدم- رِجَالٌ: مبتدا موخر

در آن مسجد (قبا) مردان پاکیزه سرشتی هستند که پاکی را دوست می‌دارند و می‌خواهند جسم و روح خود را با ادای فرایض و عبادات پاک و مطهر گردانند.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ

و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۹﴾

آیا آنکه بنای خویش بر پرهیزکاری خدا و رضای او پایه نهاده بهتر است یا آنکه بنای خویش بر لب سیل گاهی نهاده که فرو ریختنی است که با وی در آتش جهنم سقوط کند؟ و خدا قوم ستمکاران را هدایت نمی کند.(۱۰۹)

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

مَن: مبتدا- أَسَّسَ : فعل ماضی، فاعل (هو) - بُنْيَـٰنَهُۥ : مفعول به- خیر: خبر

آیا کسی که بنای کارهای دین خود را به جهت ترس از خدا و طلب رضا و خشنودی او انجام داده و پایه ریزی کرده بهتر است یا آنکس که کارهای دین خود را در گذرگاه سیل بنا کرده و ظاهراً بنظر می‌رسد. این بنا به پای خود ایستاده است. ولی پایه‌های آن بر روی زمین بنا نهاده شده و پس آن زمین سست گردد و با فرو ریختن آن بنا سازنده‌ی آن را نیز به آتش دوزخ فرو اندازد.

وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ

و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند و آنان را به هدف‌هایشان نمی‌رساند.

لَا يَزَالُ بُنْيَـٰنُهُمُ ٱلَّذِي بَنَوْا۟ رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)

بنیانی که ساخته‌اند پیوسته مایه اضطراب دلهای ایشان است، تا وقتی که دلهایشان پاره پاره شود و خدا دانا و فرزانه است.(۱۱۰)

لَا يَزَالُ بُنْيَـٰنُهُمُ ٱلَّذِي بَنَوْا۟ رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ

لَا يَزَالُ: فعل مضارع ناقصه- بنیان: اسم زال- رِيبَةً: خبر زال

این بنائی که آن را بر هدفهای فاسده ساخته‌اند باعث شک و نفاق در دلهای ایشان است یعنی همیشه در دلهای آنها می‌باشد مگر اینکه از مرگ دلهایشان پاره‌پاره گردد و یا اینکه توبه کنند و به سوی خدا برگردند چون حضرت رسول ﷺ توسط جبرئیل عليه السلام بر هدفهای شیطانی آنها آگاه شد دستور داد آن مسجد را بکنند و بسوزانند تا با خراب کردن آن همیشه داغ زحمتهای آنها در دلهایشان باقی بماند.

پس نبی فرمود کآن را بـر کنیـد مطرح خاشاک خاکستر کنیـد

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر- حَكِيمٌ : خبر ثانی

و خداوند به خراب کردن آن دانا و حکیم است و فلسفه خراب کردن آن را می‌داد و هر چه حکم کند از روی آگاهی و به حق حکم کند.

إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَـٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ ۚ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعْتُم بِهِۦ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ (۱۱۱)

خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را [در مقابل این] که بهشت از آنهاست در راه خدا کارزار کنند خرید آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را بکشند ویا [خود] کشته شوند، این وعده خدا است که در تورات و انجیل و قرآن بعهده او محقق است و کیست که به پیمان خویش از خدا

وفادارتر است، به معامله [پرسود] خویش که انجام دادهاید شادمان باشید، که این کامیابی بزرگ است.(۱۱۱)

إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - ٱشْتَرَىٰ : فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه خداوند از مؤمنان که با نفسهای خود به غزا رفتند و در راه خدا جانفشانی کردند و با دشمنان دین بخاطر رضای خدا جنگ کردند و مالهای خود را در این راه نفقه و هزینه کردند بخرید و بپسندید بر اینکه بهشت بر ایشان باد خداوند می‌فرماید ای بنده از تو بذل جان و مال و از من عطا دادن بهشت بی‌زوال همچنانکه خدای تعالی فرمود: ***من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضا عف له*** ... **مولانا گفت:**

**ای خداوند این خم و کوزه مرا		در پذیر از فضل الله اشتری**

کاشفی گفت: جان سرمایه‌ی شر و شور و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه خدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان.

**سنگ بینداز و گهر می‌ستان		خاک زمین می‌ده و زر می‌ستان**

**در عوض فانی خوار و حقیر		نعمت پاکیزه باقی بگیر**

يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ

يُقَٰتِلُونَ : فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل

این مومنان در راه خدا و بخاطر طلب رضای خدا با جان و مال خود جنگ می‌کنند پس گاهی دشمنان را به جهت رضای خدا می‌کشند وگاهی بدست کافران کشته و شهید می‌شوند پس بهشت بر آنان است.

وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ

وَعْدًا : مفعول مطلق- حَقًّا : مفعول مطلق

و خداوند ایشان را به بهشتهایی بخاطر این بیع وعده داده است چه وعده دادنی که آن حق و ثابت و باقی است که خلافی در آن نیست این وعده ای است که خدای تعالی در سه کتاب آسمانی تورات، انجیل و قرآن آورده است.

وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِۦ

مَنْ: مبتدا- أَوْفَىٰ : خبر

و چه کسی بر عهد خود وفا کننده تر از خدای بخشنده و مهربان است که در آن وعده خلافی نیست پس خشنود و خوشحال باشید به این معامله‌ای که با خدا کرده‌اید و این اعلام بر آنهاست براستی در معامله‌شان سود بردند.

وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلْفَوْزُ: خبر
و آن پیروزی و رستگاری بزرگی است و پاداش آنرا خواهند دید.

ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلْعَٰبِدُونَ ٱلْحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلْأَٰمِرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱلْحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾

[مومنان] همان توبه کنندگان عبادت کنندگان و ستایشگران‌اند و روزه‌داران و رکوع گزار سجده گزارند که به معروف وادارند واز منکر بازدارند وحافظان حدود خدایند ومؤمنان را نوید بده.(۱۱۲)

ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلْعَٰبِدُونَ ٱلْحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلْأَٰمِرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱلْحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ ۗ

مبتدا محذوف- ٱلتَّٰٓئِبُونَ: خبر- ٱلْعَٰبِدُونَ: خبر- ٱلْحَٰمِدُونَ: خبر- ٱلسَّٰٓئِحُونَ: خبر- ٱلرَّٰكِعُونَ: خبر- ٱلسَّٰجِدُونَ: خبر- ٱلْأَٰمِرُونَ: خبر

این آیه معطوف به اوایل سوره آنجا که گفت: *المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض*
می‌گوید: از صفات خصیصه این مؤمنان این است که از گناه توبه کنندگان و یکتا پرستان و اطاعت‌کنندگان و درهمه حال خدای تعالی را ستایش کنندگان و در روی زمین سیاحت کنندگان‌اند و یا (روزه‌داران) به درگاه خدای تعالی رکوع کنندگان و خشوع کنندگان و سجده کنندگان در خلوت‌اند و به ایمان و نیکی و طاعت و فرائض و احکام و حدود و شرایط آن و به سنت حضرت رسول ﷺ امر کنندگان و بازدارندگان از گناه و کفر و بدعت سیئه‌اند و نیز از صفات این مؤمنان این است که احکام و حدود و شرائط و قوانین خدا را نگهدارندگان‌اند.

وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ

و به مؤمنانی که به این صفات فوق متصف‌اند بهشت را بشارت بده. شیخ احمد غزالی به برادرش امام محمد غزالی گفت کل علم دنیا را در دو کلمه خلاصه کرده‌ام فرمان خدا را به بزرگی و با نیت خالص پذیرفتن و به آن عمل کردن و به خلق خدا شفقت و مهربانی کردن.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾

پیغمبر و کسانیکه ایمان آورده‌اند نمی‌باید برای مشرکان پس از آنکه واضحشان شد که آنها اهل جهنم‌اند، آمرزش بخواهند و گرچه خویشاوند باشند.(۱۱۳)

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ

سبب‌نزول این آیت آن بود که حضرت رسولﷺ زمانیکه ابوطالب عموی پیغمبرﷺ در وقت وفات بود به نزد او رفت و بوجهل و عبدالله بن امیه هر دو در نزد وی حاضر بودند. پیغمبر گفت ای عموی من بگو **لااله الا الله** بوجهل و عبداللهبن‌امیه به ابوطالب گفتند ای ابوطالب آیا می‌خواهی از کیش و آئین آبا و اجداد خود برگردی ابوطالب گفت: « انا علی مله عبدالمطلب » پس این آیه نازل شد و در حالیکه ابوطالب در کفر بمرد. می‌گوید:

برای پیغمبر و آنانکه ایمان آورده‌اند شایسته نیست اینکه برای شرک آرندگان و کافران آمرزش طلب کنند و استغفار بطلبند و اگر چه آن مشرکان خویشاوندان باشند پس از آنکه شرک او روشن و آشکار شد و در حالت شرک مردند ایشان ملازمان دوزخ‌اند.

وَمَا كَانَ ٱسْتِغْفَارُ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)

آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش، نبود مگر به اقتضای وعده‌ای که با وی کرده بود و چون برای او آشکار شد که او [پدرش] دشمن خداست از او بیزاری جست که ابراهیم خدا ترس و بردبار بود.(۱۱۴)

وَمَا كَانَ ٱسْتِغْفَارُ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ

ٱسْتِغْفَارُ :اسم كَانَ -إِبْرَٰهِيمَ : مضاف‌الیه مجرور به فتحه(غیر منصرف)- لِأَبِيهِ : جار و مجرور،خبر

طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش نبود مگر از برای وعده‌ای که بین او و پدرش رفته بود و گفته‌اند که آزر، به ابراهیم وعده داده بود که ایمان آرد و ابراهیم بر امید اینکه آزر ایمان بیاورد تا زنده بود بر امید ایمان او بخاطر او از خداوند استغفار کرده بود ولی آزر ایمان نیاورد و در کفر بمرد.

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ

آن زمانیکه برای ابراهیم معلوم و آشکار شد بدرستیکه پدر او آزر دشمن خداست یعنی بر کفر و شرک اصرار می‌ورزد و توفیق ایمان نیافت و مطمئن شد که آزر ایمان نخواهد آورد از او بیزار شد و بعد از اینکه بمرد ترک دعا کرد و برای او استغفار نطلبید.

پیر هرات گفت: ابراهیم را از آن چه زیان که پدرش **آزر** است، و آزر را چه سود از آنکه **ابراهیمش** پسر است؟

إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ

إِبْرَٰهِيمَ: اسم إِنَّ، منصوب به فتحه- حَلِيمٌ: خبر انّ

بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده و مهربان و دست به دعا و فروتن و صبور و رقیق‌القلب بود.

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًۢا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

خداوند بعد از آنکه قومی را هدایت کرد دیگر گمراه نکند تا چیزهائی را که باید از آن بترسند، برای ایشان بیان کند. که خدا بهمه چیز داناست.(۱۱۵)

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًۢا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ ۚ

لفظ ٱللَّهُ: اسم کان- لِيُضِلَّ: فعل مضارع، فاعل(هو)، خبر کان- قَوْمًا: مفعول‌به

و خداوند به خاطر عدالت و حکمتی که دارد قومی را پس از آنکه هدایت یافتند و به اسلام روی آوردند مانند قومی که گمراه و تباه شده‌اند به عذاب نمی‌گیرد یعنی تا بوسیله وحی آشکارا حجت تمام نشود و حق آشکار و روشن نشود خدای تعالی مردم را گمراه نمی‌گرداند و این آنست که هنوز حدود احکام و شرائط آن نازل نشده بود که قومی با ارتکاب آن چیزی که بعد از مرگشان حرام گردیده از جهان رفته بودند جمعی به پیش حضرت رسولﷺ آمده گفتند: وضعیت پدران و اقوام ما که قبل از نازل شدن آیات تحریم با ارتکاب آن از دنیا رفتند چه می‌شود آیه نازل شد و این موضوع را نفی و روشن کرد تا حجت و دلیل تحریم آیات نازل نشود و برای مردم آشکار نگردد خدای تعالی مردم را بخاطر آن عذاب نمی‌دهد.

إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - عَلِيمٌ: خبر إِنَّ

بدرستیکه خدای تعالی به همه چیزها داناست و کسی را که هنوز بوسیله وحی آشکار نشده باشد و حجت بر مردم تمام نشده باشد مؤاخذه نمی‌کند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۚ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

در حقیقت فرمانروائی آسمانها و زمین خاص اوست، زنده می کند و می‌میراند و شما را جز خدا دوست و یاوری نیست.(۱۱۶)

إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَهُ: جار و مجرور، خبر مقدم- مُلْكُ: مبتدا موخر، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه خدای تعالی مالک و پادشاه آسمانها و زمینهاست و کسی قادر نیست چنین ادعایی کند.

کیست درین دیرگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

يُحْيِۦ وَيُمِيتُ

مردگانرا زنده می‌گرداند و زندگان را می‌میراند.

وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكُم: جار و مجرور، خبر مقدم- مِّن: حرف جر زائد- وَلِيٍّ: مبتدا موخر

و برای شما ای مؤمنان هیچ ولی و یاری دهنده و مدد رسانندهای غیر از او نیست پس تنها او را بپرستید که برای شما غیر از او نصرت دهنده‌ای نیست که عذاب را از شما باز دارد و به داد شما برسد.

لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَـٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ مِنۢ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُۥ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۱۷﴾

خدا پیغمبر و مهاجران و انصار را بخشید. همانکسان که در موقع سختی، از پس آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان بگردد، وی را پیروی کردند، باز آنها را ببخشید که خدا با آنها مهربان و رحیم است.(۱۱۷)

لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَـٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ مِنۢ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ

(هو): اسم كَادَ - يَزِيغُ: فعل مضارع- قُلُوبُ: فاعل، جمله خبر كَادَ

خداوند توبه پیغمبرﷺ را به جهت اجازه دادن منافقان در عدم شرکت جهاد فی‌سبیل‌الله و نیز توبه مهاجرین و انصار را به جهت تنبلی و سستی در جنگ تبوک پذیرفت از این آیت معلوم می‌شود که همه انسانها محتاج به توبه هستند حتی پیغمبرﷺ و اصحاب او که قبلاً گفته شد مسلمانان در جنگ تبوک روزگار سختی داشتند تنگی لشکر تبوک یعنی کمبود از جهت ساز و برگ جنگی و کمی مرکب و کمی غذایی که بتوانند با آن ارتزاق کنند با وجود این سختی‌ها بهمراه پیغمبر به سوی جنگ حرکت کردند ولی بعضی از مردم از متابعت رسول خدا باز ماندند سپس خداوند توبه آنان را پذیرفت.

إِنَّهُۥ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ

ه: اسم انَّ - رَءُوفٌ: خبر انَّ - رَّحِيمٌ : خبر ثانی

بدرستیکه خداوند آن زمانیکه آنان توبه کردند توبه آنان را پذیرفت و خداوند بر توبه‌کنندگان رئوف و مهربان است و برایشان بخشش می‌کند.

وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۱۸﴾

و نیز آن سه تن را که جا مانده بودند تا وقتی که زمین با همه فراخی بر آنها تنگ شد و از خویش بتنگ آمدند و بدانستند که از خدا، جز به سوی او پناهی نیست سپس خداوند به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند [تا بخدا باز گردند] که خدا بخشنده و رحیم است.(۱۱۸)

وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ

و نیز خداوند توبه‌ی آن سه نفری که در جنگ خلاف کرده بودند و کار آنها به حکم الهی واگذار شده بود یعنی کعب بن مالک، مراره بن‌الربیع، و هلال بن امیه را پذیرفت.

حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ

ضَاقَتْ : فعل ماضی- ٱلْأَرْضُ : فاعل

پیغمبرﷺ و مؤمنان و خانواده‌شان به جهت خلاف در جنگ تبوک با خلاف‌کنندگان سخن نگفتند و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و ناراحتی ایشان به حدی رسید تا اینکه زمین با همه‌ی وسیعی بر آنان تنگ شد و در نهایت و شدت پریشانی قرار گرفتند و نیز دلهای ایشان از جهت غم و وحشت و نگرانی بر ایشان تنگ گردید و دانستند هیچ پناهگاهی که آنها را از این تنگی نجات دهد نیست مگر توبه و بازگشت به سوی خدای تعالی چونکه پناه پناهندگان فقط اوست.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوٓاْ

تا اینکه به خدا توبه کردند و به سوی حق باز گشتند و از گناه خود استغفار کردند.

رباعی:

گر لطف تو یاری ننماید ز نخست — هم‌توبه شکسته است و هم پیمان سست
چون توبه بامید پذیرفتن توست — تا تو نپذیری نشود توبه درست

بعد از پنجاه روز از توبه ایشان این آیت آمد و خداوند توبه‌ی ایشان را پذیرفت.

إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - هو: ضمیر فصل- ٱلتَّوَّابُ : خبر- ٱلرَّحِيمُ : خبر ثانی

بدرستیکه خدای تعالی قبول کننده و پذیرنده توبه توبه‌کنندگان است و به آنان رحیم و مهربان است بعد از پذیرش توبه ایشان را باز خواست نمی‌کند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿۱۱۹﴾

شما که ایمان دارید! از خدا بترسید و قرین راستگویان باشید.(۱۱۹)

یَـٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَكُونُوا۟ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِینَ

(و) اسم کان- مَعَ: مفعول‌فیه- ٱلصَّـٰدِقِینَ : مضاف‌الیه- مَعَ ٱلصَّـٰدِقِینَ : خبرکان

*در این آیه کریمه صنعت **وصل** آمده است.*

این خطاب به **کعب‌مالک** و یاران او **مراره** و **هلال** است این سه نفر مثل بقیه در حق خلاف کردن جنگ عذر خواهی نکردند می‌گوید: ای کسانیکه مؤمن هستید از خدای بترسید و راه صلح و سازش را در پیش گیرید و خدای و رسولش را در همه حال اطاعت کنید و در گفتار و کردار خود راستگو باشید با صادقان و راستگویان باشید نه با منافقان، و بهمراه مهاجرین و انصار و یاران رسول خدا غزا کنید و خلاف نکنید.

مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِینَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ أَن یَتَخَلَّفُوا۟ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا یَرْغَبُوا۟ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ وَلَا یَطَـُٔونَ مَوْطِئًا یَغِیظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَا یَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّیْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٌ صَـٰلِحٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِینَ ﴿۱۲۰﴾

مردم مدینه و بادیه نشینان اطرافشان نمی بایست از پیغمبر خدا تخلف کنند و نه جان خویش از جان وی عزیزتر دارند، چنین است، زیرا در راه خدا تشنگی و رنج و گرسنگی به آنها نمی‌رسد و در جائیکه کافران را بخشم آرد، قدم نمی‌نهند و بدشمنی دستبردی نمی‌زنند، مگر بعوض آن برای ایشان عمل شایسته‌ای نویسند که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.(۱۲۰)

مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِینَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ أَن یَتَخَلَّفُوا۟ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا یَرْغَبُوا۟ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ

اهل مدینه مراد **اوس** و **خزرج** و بادیه‌نشینان حوالی آن، یعنی شایسته مسلمانان مدینه نیست که در جنگ خلاف کنند و از غزای تبوک باز ایستند و از حکم رسول الله ﷺ سرباز زنند و در جهاد شرکت نکنند و در کنار رسول‌الله ﷺ جانفشانی نکنند و جان خود را از جان رسول‌الله ﷺ دوست تر دارند چونکه شایسته نیست پیغمبر ﷺ رنج بردارد و آن‌ها آرام بنشینند بلکه باید بهمراه رسول‌خدا ﷺ رنجها و مشقت‌ها را به جان خریده‌و جان خود را به پای آن حضرت ﷺ بذل و نثار کنند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ وَلَا یَطَـُٔونَ مَوْطِئًا یَغِیظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَا یَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّیْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٌ صَـٰلِحٌ ۚ

مَخْمَصَةٌ :گرسنگی- وَلَا یَطَـُٔونَ : نمی‌گذارند- مَوْطِئًا : جای قدم - كُتِبَ : فعل ماضی مجهول- عَمَلٌ: نایب‌فاعل

با توجه به اینکه هیچ رنجی و تشنگی و گرسنگی در راه جهاد به آنان نمی‌رسد و قدمی به جلو برای مبارزه با کفار بر نمی‌دارند که کافران را به خشم آرد و با حمله خود به دشمنان ضرب و قتل و جرحی نمی‌رسانند مگر اینکه در مقابل کردار شایسته پاداشی شایسته به آنان داده شود چونکه خداوند پاداش زیادی به نیکیهای جهادگران بر نشستگان می‌دهد.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم اِنَّ- لَا يُضِيعُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ - أَجْرَ : مفعول به- ٱلْمُحْسِنِينَ : مضاف‌الیه مجرور به ی

بدرستیکه خدا پاداش نیکوکاران (مجاهدان) را باطل نمی‌کند در دنیا پیروز و در آخرت به بهشت می‌رساند.

وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۱﴾

هیچ خرجی کوچک، یا بزرگ انفاق نکنند و هیچ دره‌ای نسپرند مگر برای آنها نوشته شود تا خدا بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند به آنها پاداش دهد.(۱۲۱)

وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ

يُنفِقُونَ : فعل مضارع، فاعل (و)- نَفَقَةً : مفعول مطلق

جهادگران در راه خدا هیچ خرجی و نفقه‌ای چه کم و چه زیاد نمی‌کنند و در راه هیچ زمین طی نمی‌کنند مگر اینکه پاداش آن برایشان نوشته شود و مراد از نوشته‌شدن آنست که خدای تعالی به ایشان پاداش دهد نیکوترین پاداش را به جهت اعمالی که در راه حق انجام داده‌اند پاداشی که نمی‌توان آنرا شمرد. بیت:

مجاهدان شرف اینچنین از آن دارند — که در غزا کمر جهد بر میان دارند

وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا۟ كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا۟ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا۟ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿۱۲۲﴾

مومنان همگی نتوانند سفر کنند چرا از هم گروه ایشان، دسته‌ای سفر نکنند تا در کار دین، دانش اندوزند و چون بازگشتند، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند.(۱۲۲)

وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا۟ كَآفَّةً

ٱلْمُؤْمِنُونَ : اسم کان- لِيَنفِرُوا۟ : فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر كَانَ - كَآفَّةً :حال

شایسته و روا نیست اینکه همه‌ی مؤمنان برای غزا بیرون بروند زیرا که کار زندگی مختل می‌ماند و غزا بر مسلمانان فرض کفایت است.

فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا۟ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا۟ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

پس چرا از هر قوم عده‌ای بیرون نمی‌روند باید از هر قوم یک نفر یا دو نفر برای جهاد بیرون بروند و باقی در شهر بمانند تا اینکه در تحصیل علوم دینی و معارف و احکام اسلام بکوشند و هنگامیکه به سوی قبیله و قوم خود بازگشتند به تعلیم دین اسلام بپردازند و مردمان را با آگاهی بیشتر و معرفت زیادتر هدایت کنند تا اینکه مردمان را از آنچه که باید از آن بترسند بیم دهند و از ارتکاب آنچه که در قرآن ایشان را ترسانده‌اند بر حذر کنند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا۟ فِيكُمْ غِلْظَةً ۚ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿۱۲۳﴾

شما که ایمان دارید با آنکسان از کافران که مجاور شمایند، کارزار کنید، باید در شما خشونتی ببینند و بدانید که خدایار پرهیزکاران است.(۱۲۳)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا۟ فِيكُمْ غِلْظَةً ۚ

يَٰٓأَيُّهَا : حرف ندا- ای:منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ : بدل

با حکم این آیت کشتن کافران فریضه است می‌گوید: ای کسانیکه ایمان آورده‌اید با آن کافرانی که در نزد شما زندگی می‌کنند مثل یهود که در حوالی مدینه می‌باشند. **ابن‌عباس** گفت: این خطاب به اهل مدینه است، **قریضه** و **نضیر** و **خبیر** و **فدک** و باید که دشمن از شما شدت و قدرت به‌کاری ببینند تاکافران قدرت شما را درک کنند.

وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم أَنَّ - مَعَ : مفعول فیه- مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ : خبر أنّ

و باید بدانید که خدای تبارک و تعالی با پرهیزکاران است در قرآن نظیر این آیت زیاد آمده است و باید هم دشمن اسلام کفر را از بین برد و هم دشمن نفس اماره را.

هنر نه پنجهٔ مردم شکستن است — مردی درست باشی اگر نفس بشکنی

مثنوی:

ای شهان کشتیم ما خصم برون — ماند ازو خصمی بتردر اندرون

قد رجعنا من جهاد الا صغریم — این‌زمان اندر جهاد اکبریم

سهل شیری دان که صفها بشکند — شیر آن را دان که خود را بشکند

وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

و چون سوره‌ای نازل شود بعضی آنها گویند: این، ایمان کدام یک از شما را بیفزود. اما کسانیکه براستی ایمان آورده‌اند، ایمانشان را بیفزوده و آنان شادمان می‌شوند.(۱۲۴)

وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ

أُنزِلَتۡ : فعل ماضی مجهول- سُورَةٞ : نایب فاعل

این آیت در شأن منافقانی آمد آن زمانی که سوره قرآن فرود می‌آمد و از زبان رسول‌خدا ﷺ جاری می‌شد از طریق استهزاء بیکدیگر می گفتند بگوئید که این سوره برایمان کدامیک از شما افزوده است و آیا ایمان شما را نسبت به اسلام زیاده کرده است؟

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ

واو حالیه- هُمۡ: مبتدا- يَسۡتَبۡشِرُونَ فعل مضارع، فاعل (و)، جمله خبر

و اما آنان که ایمان آورده‌اند با شنیدن این سوره از زبان حضرت رسول ﷺ ایمانشان بیشتر شد و یقین و پایداریشان در دین محکم تر گردید و این گرویدگان با زیاد شدن ایمانشان به نزول این آیه فرایض آن که از زبان رسول الله ﷺ جاری می‌شود به جهت منافع دینی و دنیوی شادمان و خوشحال می‌شوند.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ﴿١٢٥﴾

و اما کسانیکه در دلهایشان مرضی هست، شکی به شکشان افزوده و با کفر بمرده‌اند.(۱۲۵)

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- فِي قُلُوبِهِم: جار و مجرور خبر

و آنانکه درباره‌ی اسلام مریضی و نفاق و حسد و بخل در دلهای ایشان است پس آن نفاق شک و تردید را در دلهایشان بیشتر می‌کند و روز به روز بر کفرشان اضافه می‌کند اینان در حالت کفر می‌میرند و جایگاهشان آتش جهنم است این آیه دلیل است که ایمان بنده به طاعت زیاد می‌شود و به معصیت کم. در تفسیر این آیه مولانا چنین آورده است.

زآنک استعداد تبدیل و نبرد　بودش از پستی و آنرا فوت کرد
باز حیوان را چو استعداد نیست　عذر او اندر بهیمی روشنی است
رو چو استعداد شد کآن رهبرست　هر غذائی کو خرد مغز خرست
ماند یک قسم دگر اندر جهاد　نیم حیوان نیم حی بارشاد
روز و شب در جنگ و اندرکش مکش　کرده چالیش اولش با آخرش

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

مگر نبینید که هر سال یکبار یا دوبار دچار فتنه شوند و پس از آن نه توبه کنند و نه پند گیرند.(۱۲۶)

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ

(و)حالیه- هُمْ : مبتدا- يَذَّكَّرُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و در سرزنش و ملامت منافقان می‌گوید: آیا نمی‌بینید که این منافقان در هر سال به تمام بلیات از مرض و گرسنگی و غیر آن یکبار یا دوبار مبتلا می‌شوند و مورد آزمایش قرار می‌گیرند و دروغی که آنان می‌بافند آشکار می‌شود و از این همه رفتارها و آزمایش از کردار و اعمال ناپسند و گفته‌های نادرست خود دست برنمی‌دارند و از نفاق و شرک و کذب خود توبه نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند؟

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا ۚ صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی آن‌ها به بعضی دیگر بنگرند: آیا کسی شما را می‌بیند؟ سپس باز می گردند. خدا دلهایشان را بگردانیده زیرا آنها گروهی هستند که فهم نمی کنند.(۱۲۷)

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ

این در حق منافقین فرو آمد که ایشان در مسجد حضرت رسول ﷺ برای شنیدن قرآن و آیات نازل شده می‌نشستند بعضی از آنها با نظر انکار آمیز و استهزاء به آن سوره بعضی دیگر را نگاه می‌کردند و شنیدن و پذیرفتن آن برای ایشان گران و دشوار می‌آمد چونکه می‌ترسیدند که با نزول آن سوره، رسوایی دیگری برای آنها ایجاد شود و کذب و دروغشان بر ملا شود.

هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا ۚ

زمانیکه از ترس رسوایی خواستند از آن مجلس برخیزند و بروند و بگریزند به یکدیگر اشارت می‌کردند و می‌گفتند نگاه کنید آیا کسی از ایشان شما را می‌بیند اگر کسی متوجه آنها نبود از مجلس بلند می‌شدند و می‌رفتند.

صَرَفَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ

صَرَفَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- قُلُوبَهُم : مفعول به

و خداوند دلهای ایشان را از درک و فهم قرآن و سوره‌ی آن و یا از آوردن ایمان بگردانید گفته می‌شود که این بر وجه لعنت و دعاست برای اینکه قومی هستند که حق را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند.

لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾

به شما پیغمبری از خودتان آمد که رنج بردن شما بر او گرانست و به شما علاقه دارد و با مومنان مهربان و رحیم است.(۱۲۸)

لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ

این تهنیت و بشارت برای مؤمنین است می‌گوید: ای اهل مکه بتحقیق پیغمبری به حکم خدای تعالی به شما آمد نام او **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف** پیغمبری از خود شما، بشری همچون شما از نسب عرب که به سخنان او گوش دهید و صدق و راستی و امانت او را بشناسید و بدانید اگر بر او نافرمانی کنید و بر او معصیت کنید و دین وی نپذیرید بر او سخت خواهد آمد این پیغمبر در هدایت و ارشاد و مسلمان شدن شما بسیار حریص و آزمند است و بر جمیع مؤمنین مهربان.

شفیع مطاع نبی کریم
قسیم جسیم بسیم وسیم
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

که صفت رحیمیت مخصوص خداوند در آخرت است که این صفت مخصوص خود را به هیچ یک از پیغمبران پیشین نداده است و بر وجه بزرگداشت به مقام شامخ محمدﷺ رئوف و رحیم آورده است.

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾

اگر پشت بکردند بگو: خدا مرا بس است که خدایی جز او نیست به او توکل می کنم که او پروردگار عرش بزرگ است.(۱۲۹)

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ ٱللَّهُ

حَسْبِيَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

اگر از ایمان آوردن به او خودداری کنند و از فرمان او سرپیچی نمایند پس تو ای پیغمبر به ایشان بگو که خدای تعالی شر شما را از سر ما برمی‌دارد و مرا بر شما غالب می‌گرداند و او برای من بسنده و کافی است.

لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

لَآ : لای نفی جنس - إِلَٰهَ : اسم لای نفی جنس - موجوده خبر لای نفی جنس محذوف

هیچ معبودی و یاری دهنده و روزی دهنده‌ای جز او نیست.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ

هُوَ : مبتدا- رَبُّ : خبر

و کارهایم را به او واگذار می‌کنم و در تمام امور به کمک و نصرت او توکل می‌کنم و او صاحب عرش عظیم است یا عرش که قبله‌ی دعا و محل طواف فرشتگان است یعنی آن خدایی است که عرش را بدان عظمت که هشت هزار رکن دارد و به روایتی سیصدهزار قاعده بیافرید و همه در قدرت اوست.

از او خواه یاری که یاری ده اوست — بدو التجا کن که اینها ازوست
کسی را که او آورد در پناه — چه غم دارد از فتنه‌ی کینه خواه

سوره یونس

سوره یونس: می گویند این سوره جز یک آیه « و منهم من یؤمن به و منهم من لایومن به» در مکه نازل شده و ۱۰۹ آیه است. گفته‌اند در این سوره چند آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت و در فضیلت این سوره ابی کعب از مصطفی روایت کند: «من قرأ سوره یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بیونس و کذب و بعدد من غرق مع فرعون». کسی که سوره یونس را بخواند خداوند به او ده نیکی به تعداد کسانیکه یونس را قبول کردند و تکذیب نمودند و بعدد کسانی که به همراه فرعون غرق شدند می‌بخشد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الٓر ۚ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْحَكِيمِ 

الف، لام ، را، این آیه های کتاب تغییر ناپذیر است.(۱)

الٓر ۚ

الٓر ۚ : از حروف مقطعه اند: یعنی من آن خداوندی هستم که می بینم و جز من بیننده و داننده ای نیست.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْحَكِيمِ

تِلْكَ : مبتدا: - ءَايَٰتُ : خبر.

و آیت های این کتاب (قرآن) شامل حکمت است و حکیم آنست که در آن حکم به عدل و نیکی کند و حکم کند برای کسی که اطاعت کند به بهشت می رود و برای کسی که سرکشی و عصیان کند به جهنم و نیز حکم کند به حلال و حرام و رزق و روزی، و حکیم کسی را گویند که سخن با حکمت گوید، پس هر چه این قرآن گوید با حکمت گوید چون کلام الله است و کلام الله هیچگاه بی حکمت نیست.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ ۗ قَالَ ٱلْكَٰفِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ مُّبِينٌ 

مگر برای این مردم عجب آور است که بمردی از ایشان، وحی کرده ایم که همه مردم را بترسان؟ و کسانی را که ایمان آورده اند نوید بده که نزد پروردگارشان، سابقه نیک دارند، کافران گویند: بی گفتگو، این جادوئی آشکار است.(۲)

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ

«أ» استفهام بمعنی توبیخ — اَلنَّاسَ : مشرکان قریش.

سبب نزول این آیت آن بود که کافران قریش از طریق انکار گفتند: جای تعجب است که خدا غیر از محمد ﷺ پیغمبر دیگری را نیافت که بچه ای یتیم است و او را برای هدایت خلق برگزیده است. می گوید: جای تعجب نیست برای خلق که ما کسی را از جنس خودشان پیغمبر برگزیدیم و به سوی ایشان و به او گفتیم اینکه عامه مردم را از عقوبت کار و عذاب آخرت بترسان و به کسانی که به اسلام گرویدند و اطاعت فرمان خدا و رسولش کردند و کارهای نیک و اعمال صالحی که از قبل فرستند بشارت و مژده بده که در نزد پروردگارشان دارای مقامی رفیع هستند و آن نعمتهای بهشت است.

قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ

هَٰذَا: اسم إِنَّ — لَسَاحِرٌ: خبر إِنَّ.

بعد از اینکه پیغمبر ﷺ بر ایشان آمده و ایشان را هدایت و ارشاد نمود و از کفر بازداشت و مومنین را به بهشت بشارت داد و کارهای خارق العاده و معجزات خود را آشکار ساخت کافران گفتند بدرستیکه این مرد جادوگر و ساحری آشکار است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾

پروردگار شما خدای یکتاست که آسمانها و زمین را به شش روز آفریده آنگاه به عرش پرداخت، اوست که تدبیر امور می کند و بی اجازه او شفاعتگری نباشد، این خدای یکتا پروردگار شماست، بندگی او کنید، مگر اندرز نمی گیرید؟(۳)

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

رَبَّ: اسم انَّ -کم: مضاف الیه - لفظ اَللهُ : خبر إِنَّ.

خطاب به کافران مکه می گوید، بدرستیکه پروردگار شما خداست دارنده و پرورنده شماست. آن خداوندی که بقدرت و حکمت کامله خود آسمانها و زمین را که یکی از بزرگترین اجسام جهان هستند در شش روز از ایام بیافرید او خدائی است که جامع جمیع صفات کمال است و اوست که آسمان‌ها و زمین و هر چه در آن است در شش روز بدون واسطه و به علم و اراده خود بیافرید سپس به عرش غالب و چیره شد و تدبیر و نظم بخشیدن تمام امور مخلوقات در دست قدرت اوست.

در **حدیث شریف** از ابوهریره رضی الله عنه آمده که پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «آیا آنچه را که [خداوند متعال] از روز خلقت آسمان‌ها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده‌اید؟ این همه چیز از خزینه‌ی خداوند چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می‌کند».

پیر هرات گفت: که الله تعالی دارنده و نگهدارندهی عرش است. عرش خداجویان را ساخته، نه خداشناسان را، خداجوی دیگر است و خداشناس دیگر، خداجوی را گفت **الرحمن علی العرش استوی** خداشناسان را گفت **و هو معکم**، بر عرش به ذات، به علم هر جای، به صحبت در جان، به قرب در نفس.

مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ

مَا: نفی - مِن: حرف جر زائد - شَفِيعٍ: مبتدا - مِنۢ بَعۡدِ: جارو و مجرور خبر.

و هیچ شفاعت کننده در روز قیامت نیست مگر کسی که به او از جانب خداوند اجازه شفاعت داده شده باشد چونکه کافران بتها را می پرستیدند و می گفتند که این بتان نزد خدا در قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد.

ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ

ذَٰلِكُمُ: مبتدا - لفظ ٱللَّهُ: خبر - رب: بدل.

و پرورنده شما اوست که آسمان و زمین را آفرید پس او را بپرستید و او را در خدایی یکتا بدانید و در پرستش وی هیچ چیزی را شریک و انباز مگیرید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا پند و عبرت نمی گیرید؟ زیرا که مستحق عبادت تنها اوست نه بتان شما.

إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ إِنَّهُۥ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ﴿٤﴾

بازگشت شما، همگی بدوست، خدا وعده درست کرده، او از نخست خلق می کند و سپس خلق خویش را باز میاورد، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته بانصاف کرده اند پاداش دهد و کسانی که کفر ورزیده اند به سزای آن انکار که می کرده اند، نوشیدنی از آب جوشان با عذابی الم انگیز دارند.(۴)

إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗاۖ

إِلَيۡهِ: جارو مجرور خبر مقدم - مَرۡجِعُكُمۡ: مبتدا موخر - جَمِيعٗا: حال منصوب.

می گوید: همگی شما بعد از مرگ به سوی او بر انگیخته می شوید و شما پاسخگوی سئوالات او در آخرت خواهید بود.

امروز مرده بین که چه سان زنده می‌شود — آزاد سر و بین که چه سان بنده می‌شود!

پوسیده استخوان و کفنهای مرده بین — کز روح و علم و عشق چه آکنده می‌شود

غم مرد و گریه رفت، بقای من و تو باد! — هر جا که گریه‌ای است، کنون خنده می‌شود

آن گلشنی شکفت که از فر بوی او بی داس و تیشه خار تو برکنده می شود
پاینده گشت خضر که آب حیات دید پاینده گشت و دید که پاینده می شود

وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ

حَقًّاۚ : مفعول مطلق.

خدای تعالی به شما وعده داده است و عده راست و درست که در آن هیچ خلافی نیست که بسوی او برای پاسخ گویی حاضر می شوید.

در **حدیث شریف** از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال فرموده است که: بنی آدم مرا دشنام می‌دهد، و برایش مناسب نیست که مرا دشنام دهد، و مرا تکذیب می‌نماید، و این هم برایش مناسب نیست، دشنامش این است که به من نسبت فرزند می‌دهد، و تکذیبش این است که می‌گوید: مرا طوریکه بار اول خلق کرد، [بعد از مرگ] قادر به زنده کردن نیست.

إِنَّهُۥ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلۡقِسۡطِۚ

بدرستیکه خدای تعالی اول خلق را می آفریند و سپس او را می میراند و بعد زنده می گرداند تا پاسخگوی اعمال و کردار خود باشد و خداوند برای کسانیکه ایمان آورده اند و به عدل و قسط روی آورده اند و بر یکتاپرستی استوار بوده اند و معتقدند که بعد از مرگ مبعوث می شوند خداوند در مقابل کردارشان جزا و پاداش می دهد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ

لَهُمۡ : جار و مجرور خبر مقدم- شَرَابٞ : مبتدا مؤخر

و آنانکه کفر ورزیدند برای ایشان شرابی از آب گرم دوزخ که نهایت گرما درآن است و عذابی الم انگیز که هرگز آن عذاب کم نشود این عذاب به سبب آن است که ایشان به خدا و رسولش محصول آنچه راکه بکارند بدروند.

« من یزرع الشوک لایحصد به عنباً » کسی که خار می کارد انگور درو نمی کند.

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ 

اوست خدایی که خورشید را پر توی و ماه را تابشی کرده و برای آن منزلها معین کرده تا شمار سالها و حساب کردن را بیاموزید. خدا این ها را بدرستی بیافرید، و این آیه ها را برای گروهی که می‌خواهند بدانند شرح می دهد.(۵)

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ

جَعَلَ : فعل ماضی - (هو)فاعل- ٱلشَّمْسَ : مفعول به - ضِيَآءً : مفعول به ثانی.

اوست که به قدرت کامل خود خورشید را روشنایی و نورانیت بخشید و برای ماه نیز روشنایی و نورانیت داد و برای هر یک از خورشید وماه منزلهائی به اندازه های مناسب مقرر کرده است و گفتند قمر دارای بیست و هشت منزل در طی کردن دوازده برج و در هر برجی دو روز و یک سوم روز تا اینکه هر ماه فلک تمام و کامل شود و شما عدد سال را بدانید که شامل ماه‌هاست در اینجا تعداد ماه را ذکر نکرده است. و در کارهای روزانه خود شما ماهها و روزها را بدانید و بروج دوازده گانه عبارتند از حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله، میزان، عقرب، جدی، قوس، دلو و حوت.

خور بجوز است سی و دو و یکیست — حمل و ثور و شیر با پس و پیش
دلو و میزان وحوت و عقرب بینی — بیست نه قوس و جدی بی کم و بیش

مولانا گفت:

نـور از آن مـاه باشـد ویـن ضـیا — آنِ خورشید ایـن فروخـوان از نبـا

مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ

خَلَقَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- ذَٰلِكَ : مفعول به

و خداوند آنچه راکه از آفرینش خورشید و ماه و بروج دوازده‌گانه و ماهها و روزهای هر ماه ذکر کرده است به بازی نیآفرید مگر براستی و درستی برای رفع نیاز انسانها آفرید.

يُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

خداوند فصل می‌کند و با این کارها دلایل قدرت خود را برای گروهی روشن می‌کند تا اینکه در آن بیندیشند و از آن بهرمند شوند.

إِنَّ فِى ٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَـَٔايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

براستی در اختلاف شب و روز و آن چیزها که خداوند در آسمانها و زمین آفریده برای گروهی که پرهیزکاری می کنند، عبرتهاست.(۶)

إِنَّ فِى ٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَـَٔايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ

فِى ٱخْتِلَٰفِ: جار و مجرور خبر انَّ- آیات: اسم انَّ

کلبی: گفت، اهل **مکه** گفتند: یا محمّد ﷺ! برای ما آیه بیاور تا اینکه به تو ایمان بیاوریم و ترا تصدیق کنیم پس خدای تعالی این آیت را نازل کرده « **انَّ فی اختلاف الیل و النهار ...** » می گوید:

بدرستیکه در آمد و رفت شب و روز و اختلاف تاریکی و روشنایی و آنچه راکه خدای تعالی در آسمانها و زمین از فرشتگان و انسانها و حیوانها و موجودات روی زمین خلق کرد هر آینه، نشانه هایی بر وجود صانع یکتا و علامت کمال علم و قدرت اوست برای کسانی که از عواقب و عذاب الهی بترسند و بپرهیزند و به راه راست در آیند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾

کسانیکه انتظار معاد ندارند و زندگی دنیا را پسندیده اند وبدان آرام گرفته اند و کسانی که از آیه های ما غافلند.(۷)

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ

بدرستی آنان به دیدار ما در آخرت یعنی روز قیامت یعنی روز بعث یا پاسخگویی به اعمال امید ندارند و رجاء بر توقع خیر اطلاق می شود مانند آرزوهای آینده، این ناامیدان از دلایل روشن آن روی بر می گردانند و به زندگانی دنیا خشنودند و در لذات و مزخرفات دنیا آرام گرفتند و در آن غرق شده اند آنان کسانی هستند که از آیات و نشانه های صنع ما و دلایل روشن ما ناآگاه و بی خبرند.

رباعی

آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست　　پنداشت که مهلتی و تاخیری هست
گو خیمه مزن که میخ می باید کند　　گو رخت منه که بار می باید بست

أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ 

آنها جایشان، به سزای اعمالی که می کرده‌اند، جهنم است.(۸)

أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- مَأۡوَىٰهُمُ : مبتدا ثانی- ٱلنَّارُ : خبر ثانی، جمله خبر أُوْلَٰٓئِكَ -کل جمله خبر انّ می‌باشد.

آن گروه ناامیدان جایگاهشان آتش دوزخ است به جهت آنچه که از کفر و شرک و نفاق و تکذیبشان کسب کردند در آتش جهنم خواهند سوخت.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٩﴾

کسانیکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند خدا به ایمانشان هدایتشان میکند در بهشت های پر نعمت جویها از جایگاهشان روانست.(۹)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ

یهدی: فعل مضارع – هم: مفعول به – رب: فاعل.

بدرستی کسانیکه ایمان آوردند، و اعمال نیکو انجام دادند و در دنیا از نیکوکاران بودند و از خدا و رسولش ﷺ اطاعت و فرمانبرداری کردند و شریعت و سنت حضرت رسول ﷺ درست انجام دادند خدای تبارک و تعالی بخاطر ایمانشان هدایت می‌کند و راه می نماید و در آخرت به بهشت می رساند.

تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ

بهشت هایی که در زیر درختان آن رودهایی از آب و می و عسل و شیر جاری است به هر جای که بنشیند در پشت سر و جلو و چپ خود آب روان بیند.

دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿۱۰﴾

در آن بهشت زبان به تسبیح و دعا می گشایند و می گویند: خدایا تو منزهی «و درودشان، سلام» است و ختم دعایشان اینست که « ستایش خاص پروردگار جهانیان است».(۱۰)

دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ

سُبۡحَٰنَكَ : مفعول مطلق — تحیت: فعل مضارع — سَلَٰمٞۚ : فاعل .

در این آیه صنعت **ارصاد** بکار رفته است.

در آن بهشت همه به دعای خدا مشغولند و همه خدای را به پاکی می خوانند و به دعا و ثنای وی می‌آسایند و از نعیم آن بهشت احساس راحتی و آرامش می کنند هر گاه طعامی یا شرابی بخواهند آرزوی خواستشان برآورده می شود و در بهشت به یکدیگر درودی که می فرستند سلام علیکم است، این نعمت در بهشت از بین رفتنی نیست و جاودان و همیشگی است.

وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ

و آخر دعای ایشان آن است که از برای رب العزه حمد و سپاس گویند که پروردگار جهانیان است و این حمد و سپاس از برای آنست که خداوند جهانیان به ایشان ایمان نصیب کرده و امروز صاحب این چنین نعمت بزرگی شده اند خداوند نعمت بی کران بهشت را برای همه مسلمین جهان نصیب گرداند«الحمد لله الذی هدانا لهذا»

وَلَوۡ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ ٱسۡتِعۡجَالَهُم بِٱلۡخَيۡرِ لَقُضِيَ إِلَيۡهِمۡ أَجَلُهُمۡۖ فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴿۱۱﴾

اگر خدا عقوبت شر را با شتاب به مردم می داد بهمان شتاب که خیر را به ایشان می‌دهد، بی گفتگو، مدتشان سر آمده بود، و لی ما کسانی را که انتظار معاد ندارند در طغیانشان رها می کنیم که کور دل بمانند.(۱۱)

وَلَوۡ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ ٱسۡتِعۡجَالَهُم بِٱلۡخَيۡرِ لَقُضِيَ إِلَيۡهِمۡ أَجَلُهُمۡۖ

گفتنه‌اند حکم این آیت عموم مردم را شامل است آنجا که گفت اگر کسی از روی دلتنگی بر خود یا بر فرزند و اقوام و یا بر مردم خود لعنت کند و دعای بد کند مثلا به زبان بگوید **لعنک الله** در دل قبول این دعا کراهیت دارد می گوید: اگر خداوند برای مردمان در قبول دعای بد و لعنتشان شتاب کند آنچنان است که در قبول دعای خیر شتاب کنند اگر اجلهای بد ایشان را اجابت کنیم هر آینه نابود شوند و اجلهایشان فرا رسد. **شیخ سعدی گفت:**

نه گردنکشان را بگیرد به فور نه عذر آوران را براند بجور

فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ

نَذَرُ : فعل ماضی- (نحن)فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به

پس ما مشرکان اهل مکه را به حال خود رها می سازیم آنانکه در روز حشر به دیدار ما امید ندارند و در روز شرک و نفاق و طغیانشان از دیدار ما نمی ترسند پس ما ایشان را افسار گسیخته رهایشان می کنیم تا در دنیا در آرزوهای باطل خود و در سرکشی ها و نافرمانی های خودسرگردان شوند و بدین طریق مستحق عذاب در آخرت گردند.

ما عبث تخم امل دردار دنیا کاشتیم دانه خود در زمین شور بیجا کاشتیم

وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوۡ قَاعِدًا أَوۡ قَآئِمٗا فَلَمَّا كَشَفۡنَا عَنۡهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمۡ يَدۡعُنَآ إِلَىٰ ضُرّٖ مَّسَّهُۥۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلۡمُسۡرِفِينَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٢﴾

و چون انسانها با محنتی برخورد کند، ما را خفته یا نشسته یا ایستاده بخواند و همینکه محنتش از او برداریم، برود، گوئی اصلاً ما رابرای محنتی که بدو رسیده نخوانده بود بدینگونه، [همین کفران و غفلت است که:] اعمال زشت تبه کاران را در نظرشان آراسته و زیبا نموده است.(۱۲)

وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوۡ قَاعِدًا أَوۡ قَآئِمٗا

مَسَّ: فعل ماضی- ٱلۡإِنسَٰنَ : مفعول به- ٱلضُّرُّ : سختی و بلا، فاعل

این در شأن هشام بن المغیره المخزومی آمد . می گوید: اگر به مشرکان بلا و سختی و رنجی و مریضی برسد ما را برای نجات از آن سختی بعنوان فریاد رس و رفع آن سختی بر پهلو خوابیده و یا نشسته و یا ایستاده به کمک می خوانند.

فَلَمَّا كَشَفۡنَا عَنۡهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمۡ يَدۡعُنَآ إِلَىٰ ضُرّٖ مَّسَّهُۥ

كَشَفۡنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ضُرَّهُۥ : مفعول به

پس زمانیکه ما آن سختی و بلا را از ایشان به جهت اخلاص او و در دعا برداشتیم به همان راهی که قبلا در آن بود می روند یعنی راه کفر را پیش می گیرند و حالت سختی و بلا را فراموش می کنند و بر کفر پافشاری می نمایند گویا اینکه در حالت سختی و رنج ما را به کمک نخواسته اند و از ما برای رفع

سختی نصرت نطلبیده اند پس در هوا های خود غرق می شوند و عمر گرانمایه را در هوا و هوس خود ضایع می‌گردانند و از عواقب کار غافل‌اند و به زندگی چند روز دنیا مغرورند.

صائب گفت:

ازین چه سود که در گلستان وطن دارم مرا که عمر چو نرگس بخواب می‌گذرد

كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ

زُيِّنَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف

اینچنین کارهای بد اسراف کنندگان در نظرشان آراسته و مزین می آید و از امر به معروف روی بر می‌گردانند و به نواهی و امور باطل روی می آورند و در آخرت رسوا می‌شوند.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا۟ ۙ وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿۱۳﴾

پیش از شما بسیار نسل ها را وقتی ستم کردند و پیغمبرانشان با حجت ها سوی ایشان آمده بودند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند و ما هم گروه بزهکاران را چنین سزا می دهیم.(۱۳)

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا۟ ۙ

أَهْلَكْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلْقُرُونَ : مفعول به

بدرستیکه ما ای اهل مکه اهل قرنهای پیش از شما را آن زمانیکه به تکذیب پیغمبران ستم کردند و بر کفرشان ثابت قدم شدند به عذاب هلاک کردیم پس شما نیز ای ساکینن اهل مکه از عذاب امتهای گذشته عبرت گیرید و محمدﷺ را تکذیب مکنید.

وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟

ای اهل مکه زمانیکه امتان گذشته بعد از آمدن پیغمبران با دلایل روشن به معجزات و آیات امر و نهی به خدا کافر شدند و ایمان نیاوردند پس هیچوقت و هرگز استحقاق آنرا نداشتند که ایمان بیاورند و حقشان هلاک و عذاب بود.

كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ

همچنین که ایشان را یعنی گروه مشرکین را که اهل مکه هستند و پیغمبر ما را تکذیب کردند جزا می‌دهیم.

ثُمَّ جَعَلْنَٰكُمْ خَلَٰٓئِفَ فِى ٱلْأَرْضِ مِنۢ بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

شما را از پی ایشان در این سرزمین جانشین ساخته ایم تا بنگریم چگونه عمل می کنید.(۱۴)

ثُمَّ جَعَلْنَٰكُمْ خَلَٰٓئِفَ فِى ٱلْأَرْضِ مِنۢ بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

جَعَلْنَٰكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل -کم: مفعول به - خَلَٰٓئِفَ : مفعول به ثانی.

ای کسانی که محمد ﷺ را برای ارشاد و هدایت شما مبعوث کرده‌ایم و به دنبال گذشتگان شما را در روی زمین جانشین قرار دادیم تا ببینیم که شما چگونه عمل می‌کنید تا نسبت به انجام اعمال خیر و شر شما را پاداش و مکافات کنیم آیا شما می‌توانید این امانت جانشینی را آنچه که خدای شما خواسته است به پایان برسانید یا از تحمل آن، بار سنگین احساس می کنید که در نهایت شانه از زیر بار آن خالی می کنید و به عذاب آخرت گرفتار می شوید؟

زحمل بار امانت به تنگ می آید به مردمان منمائید معتمد خود را

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلْقَآيِٕ نَفْسِيٓ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵)

و چون آیه های روشن ما را برای ایشان بخوانی کسانی که انتظار دیدار ما [معاد] ندارند گویند: قرآنی جز این بیار یا آنرا عوض کن!بگو حق من نیست آنرا از پیش خود، عوض کنم، که من جز آنچه را بمن وحی می رسد پیروی نمی کنم که من، اگر نافرمانی پروردگار خویش کنم، از عذاب روزی بزرگ بیم دارم.(۱۵)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٍ

تُتْلَىٰ: فعل مضارع مجهول- ءَايَاتُنَا : نایب فاعل

و زمانیکه آیتهای ما در حالیکه با دلایل روشن و واضح که بر حقیقت توحید و بطلان شرک و نفاق استوار است برمشرکین مکه مراد **عبدالله بن ابی امیه المخرومی** و **الولیدبن المغیره** و **العاص بن عامر** و گروهی که به بعث و نشور ایمان نداشتند خوانده شود می گویند.

قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ

مشرکان مکه آنانکه به دیدار ما امید ندارند و از وعید ما نمی ترسند و به بعث و حشر ایمان ندارند بعد از شنیدن قرآن خطاب به پیغمبر ﷺ می گویند قرآن دیگری از نزد خدا به ما بیاور که در آن سخنی از بعث و نشور نباشد و ترک عبادت بتهایمان **لات** و **عزی** و **مناه** و **هبل** نکند یا همین قرآنی راکه آورده ای تغییر بده و سخنان بعث و نشور و ترک بتانمان را از آن خارج کن پروردگار جهانیان فرمود:

قُلْ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلْقَآيِٕ نَفْسِيٓ

به مشرکان مکه مراد کسانی که به بعث و نشور منکر بودند که ذکر شد بگو که : این قرآن سخن من نیست و من این سخنان را نگفته ام تا بتوانم در آن تغییر و تبدیلی کنم یعنی من به خودی خود نمی توانم این قرآن راکه وحی از جانب خداست تغییر دهم و یا به کم و زیاد آن اقدام کنم. **صائب گفت:**

ایمن زکجروان نتوان شد به هیچ‌حلال خط بر زمین زرفتن خود مار می کشد

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ

أَتَّبِعُ : فعل مضارع، فاعل (انا) - مَا : مفعول به.

من پیروی چیزی نمی کنم مگر آن چیزی که به سوی من از جانب پروردگارم وحی کرده شود یعنی من آیات قرآن را نه کم می کنم و نه زیاد و نه تبدیل می کنم و نه تغییر هر آن کلامی که از جانب خدا به من وحی شده همان است که هست.

إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ی: اسم اِنَّ — أَخَافُ : فعل مضارع،فاعل (انا) ، جمله خبر إِنَّ .

براستی من می ترسم از اینکه به جهت تبدیل قرآن و یا کم و زیاد کردن آن به خدا عاصی شوم و به عذاب روز بزرگ که همان قیامت است گرفتار آیم.

قُل لَّوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوْتُهُۥ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَدْرَىٰكُم بِهِۦ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِۦٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۶﴾

بگو : اگر خدا می خواست قرآن را برای شما نمی خواندم و خود او هم شما را به آن آگاه نمی گردانید که پیش از نزول آن روزگاری میان شما بوده ام، چرا خردوری نمی کنید؟(۱۶)

قُل لَّوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوْتُهُۥ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَدْرَىٰكُم بِهِۦ

ای محمد! به مشرکان اهل مکه بگو که: اگر خدا خواسته بود آنچه که بر من از نزد خدا نازل شده است بر شما نمی خواندم در حالیکه خداوند شما را به خواندن و درک آن دانا ساخت ولی درک نمی کنید و من وظیفه دارم باید تبلیغ قرآن بکنم چون در تبلیغ آن ماموروم ولی در تبدیل و یا کم و زیاد کردن آن قادر نیستم.

فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِۦٓ

لَبِثْتُ : فعل ماضی، ت(فاعل) - عُمُرًا : مفعول به.

پس بدرستیکه من در میان شما عمر درازی را که به مدت چهل سال است گذراندم وشما مرا در این مدت شناختید که من هیچ وقت دروغی نگفته‌ام و کتابی ننوشته ام و آنچه خوانده ام از سرگذشت پیشینیان و احوال ایشان نیست و هر چه گفته‌ام جز این نیست که از نزد خدا و وحی پاک اوست و این قرآن نیز از پیغام خداست.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

از سرگذشت پیشینیان و اعلام خبر از احوال کنونی باید بفهمید و درک کنید آنچه که من برای شما می خوانم وحی خداست پس چرا درک نمی کنید و در نمی یابید؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿۱۷﴾

ستمگر تر از آنکه دروغی درباره خدا ساخته یا آیه های او را دوروغ شمرده کیست؟ براستی که بزهکاران رستگار نمی شوند.(۱۷)

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ

مَنْ : مبتدا - أَظْلَمُ : خبر - ٱفْتَرَىٰ : فعل ماضی، فاعل (هو) - كَذِبًا : مفعول مطلق.

پس کیست ستمکارترر از آنکه بر خدای دروغ بندد و افترا کند و گوید که برای او شریک و انبازی است و قرآن که سخن خداست دروغ شمارد و محمد ﷺ راکه پیغامبر خداست تکذیب کند من هیچوقت و هرگز خدای تعالی را تکذیب نکردم و این شما بودید که تکذیب کردید.

إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْمُجْرِمُونَ

ہ: اسم انَّ - لَا يُفْلِحُ : فعل مضارع - ٱلْمُجْرِمُونَ : فاعل، جمله خبر انَّ.

براستی مجرمان و مشرکینی که به خدا انباز می گیرند و آیات و قرآن و رسول او را تکذیب می کنند هرگز رستگار نمی گردند و حتماً به عذاب خداگرفتار خواهند شد و در آتش جهنم خواهند سوخت.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَـٰٓؤُلَآءِ شُفَعَـٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ۚ سُبْحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

و سوای خدا چیزها می پرستند که نه ضررشان رساند و نه سودشان دهد و گویند: اینان، بتان شفیعان ما نزد خدایند بگو: مگر شما می خواهید خدا را آنچه در آسمانها و زمین هست و نمی داند خبر دهید!؟ خدا منزه است و از آن چیزها که با وی شریک می‌شمارید، برتر است. (۱۸)

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَـٰٓؤُلَآءِ شُفَعَـٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ

هَـٰٓؤُلَآءِ : مبتدا - شُفَعَـٰٓؤُنَا: خبر - نا: مضاف اليه

مشرکان اهل مکه غیر از خدا بتان را می پرستیدند که از این برای آنها نه ضرری است و نه نفعی نه دانائی را شاید و نه توانائی و کردگاری را، و می گویند این بتان نزد خدا در امور دنیا برای ما شفاعت خواه‌اند و از او می خواهند تا آرزوی دنیایشان را بر آورده کند در حالیکه به خدا و به بعث و نشور ایمان ندارند.

قُلْ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ۚ

أَتُنَبِّئُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ اللَّهَ : مفعول به

آیا خدای را از وجود بتان باخبر می سازید که خداوند سراغی از آنها در آسمانها و در روی زمین ندارد یعنی اینکه شما می گوئید خدا شریکی و انبازی دارد و از بتان شفاعت می طلبید در حالیکه برای خدای جهانیان شریکی و انبازی نیست و این بتان هم قادر به شفاعت او نیستند.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَانَهُ : مفعول مطلق.

خدای تعالی پاک و منزه است از آنچه ایشان به او شریک و انباز می گیرند.

واحد اندر ملک او را یار نی بندگانش را جز او سالار نی

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۹﴾

مردم [در آغاز] جز یک امت نبودند، آنگاه مختلف شدند اگر کلمه پروردگار تو از پیش بر این نرفته بود، میان مردم درباره مطالبی که درآن اختلاف می کنند، داوری شده بود.(۱۹)

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا ۚ

النَّاسُ : اسم کان - أُمَّةً : خبر کان.

مردمان در آغاز آفرینش امت واحده بودندو خدای تعالی در هیچ زمان و در هیچ ملت شرک را جائز نداشته است اما اختلاف در بین مردم وجود داشته و بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار کردند.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

كَلِمَةٌ: مبتدا - خبر محذوف

و اگر سخن پروردگار شما قبلاً بر این حکم و قضا استوار نبود و عذاب بزرگ این امت را به تاخیر نینداخته بود یعنی به روز قیامت هر آینه در مقابل آن چیزی که اختلاف کرده بودند عذابی آنی نازل می شد و باطل از بین می رفت و حق جاری‌می‌شد.

نسفی می گوید:

حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش. به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مواخذه نمی کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران چنانکه می‌فرماید:« **وما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً**» و تا ما پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم. (اسراء ۱۵)

مردم به این اصل توحیدیشان می باشند پس چرا مردم از آن در شگفت می شوند.

وَيَقُولُونَ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَقُلْ إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

گویند: چرا معجزه ای (که می خواهیم) از پروردگارش به او نازل نمی شود، بگو: غیب دانستن خاص خداست، منتظر بمانید که من نیز با شما منتظر می مانم.(۲۰)

وَيَقُولُونَ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ

أُنزِلَ : فعل ماضی مجهول - ءَايَةٌ : نایب فاعل.

قبلاً گفته بودیم که مشرکان اهل مکه از روی سرزنش آیات خواستند و گفتند چرا این محمد ﷺ برای ما آیتی نشان نمی دهد که موسی بر قوم خود معجزه عصا و یدبیضا نشان داد که دلایل نبوت و رسالت ایشان بود، کافران می گویند: کاش معجزه غیر از قرآن که خود معجزه است همچون سایر پیغمبران بر محمد ﷺ از سوی پرورگارشان فرستاده میشد و ما نسبت به ادعای نبوت ایشان قانع می شدیم.

فَقُلْ إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓاْ

ٱلْغَيْبُ : مبتدا - لِلَّهِ : جارو مجرور خبر.

ای محمد ﷺ به ایشان بگو آنچه که از نزول معجزات می خواهید همه از غیب است
و علم غیب در نزد خداست و غیر از خدا هیچکس از غیب نمی داند پس اگر معجزه بودن قرآن شما را قانع نمی سازد پس منتظر باشید و حال اینکه پیغمبر دارای معجزات فراوان بود. در نهایة الارب فی فنون الادب. شهاب الدین احمد نویری بخشی از معجزات رسول اکرم ﷺ را چنین بر می شمرد.

۱- قرآن، که بزرگترین نشانه و دلیل صدق نبوت پیامبر ﷺ است.
۲- شق القمر، و نگهداشتن خورشید از حرکت و برگرداندنش.
۳- جوشیدن و روان شدن آب از میان انگشتانش.
۴- افزون شدن طعام و خوراکی، در منزل جابر ﷺ و در منزل ابوطلحه در روز جنگ خندق و طعام سپاهیان.
۵- گفتگوی درخت با پیامبر ﷺ و حرکت کردن آن بطرف آن حضرت و نالیدن ستون و ستایش کردن آن.
۶- و سخن گفتن خوراکی و سنگ ریزه و صحبت کردن جمادات و گواهی دادن جانوران به پیامبری آن حضرت.
۷- صحبت کردن مردگان و بهبود یافتن بیماران و اجابت دعا، و دگرگون شدن جنس اشیاء.
۸- مطلع ساختن خداوند آن حضرت را از امور غیبی و پوشیده و خبر دادن از امور پوشیده گذشته و آینده.
۹- تسلیم شدن شیر برای سفینه غلام رسول خدا ﷺ.

۱۰-شفای بیماران و دردمندان. همچون برگرداندن چشم قتاده و بینا ساختن کور و آب دهن انداختن بر زخمهای سنگین و بهبودی آنها.

إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ

ی: اسم انَّ - مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ: جار و و مجرور خبر.

بدرستی من نیز منتظر نزول عذاب به جهت انکار شما هستم بر اینکه بوسیله آن ظالم را عذاب کند.

وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِّنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا ۚ قُلِ ٱللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾

و چون این مردم را از پی محنتی که به ایشان رسیده رحمتی فرستیم، آنوقت درباره آیه های ما نیرنگ و مکر و سیاست بکار برند بگو: خدا زودتر تدبیر تواند کرد که فرستادگان پیغمبران و فرشتگان ما نیرنگ کردن شما را می نویسند.(۲۱)

وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِّنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا ۚ

إِذَآ - مفعول فیه - أَذَقْنَا : فعل ماضی، نا(فاعل)- ٱلنَّاسَ : مفعول به- رَحْمَةً : مفعول به ثانی

و زمانیکه به مردمان اهل مکه بعد از سختی و بلاها برایشان رحمت فرستیم و از بلاها نجات دهیم و نعمت و راحتی بر ایشان نازل کنیم ایشان در آن نعمت سرمست شوند تا اینکه حق را منکر و نعمت خدا را فراموش کنند و بجای شکر گزاری از خدای تعالی غیر خدای را شکر کنند و سپاس دارند.

قُلِ ٱللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا - أَسْرَعُ : خبر - مَكْرًا : تمیز.

ای محمد به آنان بگو که خداوند در رساندن مکافات مکر شما باشتاب تر است و بزودی بشما سخت ترین عذاب را فرمان خواهد داد.

إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ

بدرستی که فرستادگان ما یعنی فرشتگان آنچه که شما از مکر و تکذیب رسول و قرآن می اندیشید می نویسند وخدا از ظاهر و باطن شما مطلع است.

بیت:

چون شود هموار دشمن، احتیاط از کف مده مکرها در پرده باشد آب زیر کاه را

هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا۟ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ ۙ دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٢٢﴾

اوست که شما را در خشکی و دریا می برد که چون بکشتی باشید و کشتی ها ببادملایم ایشان را می برند و بدان خوش دلند، یکباره بادی سهمگین بر آن وزد و موج از هر کنار، بایشان رسد و پندارند که راه گریز ندارند، خدا را به اعتقاد خالص بخوانند که اگر ما را از این خطر رهانیدی بی گفتگو از سپاسداران خواهیم بود.(۲۲)

هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ

هُوَ: مبتدا - ٱلَّذِى : خبر.

او آن خدائی است که در دریا و در دشت میراند و می خیزاند و می پراکند در خشکی بوسیله مرکب همچون اسب و شتر و در دریا بوسیله زورق و کشتی و کشتیها حرکت می کنند و میروند.

حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ

تم: اسم کان - فِى ٱلْفُلْكِ جارو مجرور خبر کان.

آن کشتی ها شما را در بحر که شما در داخل کشتی نشسته‌اید سرنشینان و بارهایی راکه بر آن کشتی حمل کرده اند حرکت می دهد. یعنی بوسیله‌ی باد کشتی‌ها به حرکت در می‌آیند.

وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا۟ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ

جَرَيْنَ : فعل ماضی- (ن)فاعل

و کشتیها به جریان می افتند در حالیکه بادی خوش و نرم به آن می وزد و شما به آن بادها شادمان شده می روید و دوست دارید با خوشحالی به مقصدهای خود برسید ناگهان بادی سخت و ناموافق که دریا را به موج آورد بدان کشتی می وزد و به این کشتی از هر سمت و سویی از چپ و راست و پیش و پس موجی در آید و تصور می‌کنند که بلاها ایشان را از هر طرف احاطه کرده است. **مولانا گفت:**

آب دریا مرده را بر سر نهد ور بود زنده ز دریا کی رهد
چون بمردی تو زاو صاف بشر بحر اسرارت نهد بر فرق سر
ای که خلقان را تو خرمی‌خوانده‌ای این زمان چون خربرین یخ مانده ای

دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ

دَعَوُا۟: فعل ماضی- (و) فاعل - لفظ ٱللَّهَ : مفعول به.

در آن موقعی که بادهای ناموافق و بلاهای ناگهانی او را احاطه کرد و راه گریزی برای نجاتشان نیست و خدا را به فریاد می خوانند از ترس مرگ دین خدای را پاک کنندگان از شرک می‌دانند و نجات خود را فقط از خدا می طلبند چون ذاتاً و فطرتاً خدا شناس بودند که آن فطرت در هولناکی دریا ظهور و خدا را فریاد رس می خوانند.

لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ

می گویند خدایا اگر ما را از این بلاها نجات بدهی هر آینه ما از شکرگزاران باشیم و در مقابل نعمتی که به ما عطا فرمودی سپاسگزار خواهیم بود.

فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم ۖ مَّتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

و چون نجاتشان دادیم، باز همانا در زمین به ناروا و به ناحق سرکشی و ستمگری آغاز کنند. ای مردم! سرکشی کردن شما به ضرر خودتان است، برخورداری ناچیز از زندگی دنیاست و عاقبت بازگشت شما بسوی ماست و شما را از اعمالی که می کرده‌اید خبر می دهیم.(۲۳)

فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ

هُمْ : مبتدا- يَبْغُونَ : ظلم و تعدی می کنند، فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

این دلیل است که خدای تعالی دعای مشرکان را برای مراد دنیایشان برآورده و اجابت می کند پس آن زمانی که خدای تعالی آنان را از آن ورطه هولناک نجات دهد دوباره به سرشرک و نفاق بر می گردند و آن محنت و نعمت و نجات از مرگ را فراموش می‌کنند.

وقتیکه زندگی دنیوی آنان به کام چرخید دیگر ترس مرگ را از یاد می برند.

صائب گفت:

چون زندگی به کام بود مرگ مشکل است   پروای باد نیست چراغ مزار را

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم

ای مردم اهل مکه! جز این نیست که آنچه کردید بر خود کردید و ستم آن به خود شما بر می گردد هر که او بد می کند بی شبهه با خود می کند. بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی.

از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو، ز جو

مَّتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ

مَتَٰعَ : مفعول مطلق

این لذت و برخورداری از دنیا چند روزی پاینده است و شایسته توشه آخرت نیست که شما با این سرکشی و کجروی باعث غضب عقوبت خدای تعالی گشته اید.

ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

إِلَيْنَا : جار و مجرور خبر مقدم- مَرْجِعُكُمْ : مبتدا مؤخر

پس بازگشت شما در قیامت بسوی ماست پس به آنچه که در دنیا انجام دادید خبر می‌دهیم و متناسب با آن شما را به کیفر و مجازات خواهیم رساند.

إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلْأَنْعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَٰدِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَىٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِٱلْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

حکایت زندگی این دنیا، مانند آبی است که از آسمان فرستیم، بوسیله آن گیاهان زمین، از آنچه مردمان خورند و از آنچه حیوانات خورند، بهم پیوسته شود و چون زمین رونق خویش بگیرد و آراسته شود صاحبان زمین گمان برند که گیاهان را در چنگ خویش دارند، بناگاه فرمان ما شب یا روز، بدان رسد و از ریشه اش برآریم، گویی روز پیش اصلا نبوده، بدینگونه این آیه ها را برای گروهی که اندیشه می کنند روشن کرده شرح می دهیم.(۲۴)

إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلْأَنْعَٰمُ

مَثَلُ : مبتدا - كَمَآءٍ : جارو مجرور، خبر

مثل زندگانی دنیا جز این نیست یعنی از بین رفتن زندگانی و مال دنیا مانند بارانی می‌ماندکه خداوند از آسمان فرو می فرستد و بوسیله آن گیاهان روی زمین را سیراب می گرداند و بهم می آمیزد آنطوریکه مردم و چهارپایان ازگیاهان تر و خشک آن بخورند و ارتزاق کنند.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَٰدِرُونَ عَلَيْهَآ

إِذَآ : مفعول فيه - أَخَذَتِ: فعل ماضى - ٱلْأَرْضُ: فاعل - زُخْرُفَهَا : مفعول به.

تا آنجاکه زمین کاملاً به گیاهان و به میوه های گوناگون آراسته و مزین می شوند و ساکنان روی زمین گمان می کنندکه آن محصول را بدروند ومیوه های آنرا بچینند و از آن بهره مند شوند.

أَتَىٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِٱلْأَمْسِ

أَتَىٰهَآ : فعل ماضى- ها: مفعول به- أَمْرُنَا : فاعل

در میان این شادی و سرسبزی و آراستگی فرمان ما برای خراب شدن آن در شب یا روز می رسد و بوسیله بلاهایی مانند سیل، طوفان، حمله ملخ و ... آن کشت را ویران و نابود می کنیم گویاکه دیروز کشتی و زرعی در کار نبوده است.

ای تهیدست رفته در بازار — ترسمت پر نیاوری دستار

كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

همین است ما آیات و نشانه های قدرت خود را برای قومی با دلایل روشن بیان می‌کنیم تا بیندیشند و عبرت گیرند در اینجا گفته اند چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد و بلکه به اطراف و جوانب

روان کرده مال دنیا نیز یکجا قرار نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را بقایی.

حافظ گفت:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد　　که این عجوز، عروس هزار دامادست
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل　　بنال بلبل بیدل که جای فریادست

وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ 

خدا همه خلق را به سرای سلامت و سعادت دعوت می کند و هر که را بخواهد براهی راست هدایت می کند.(۲۵)

وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا - يَدۡعُوٓاْ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

و خداوند شما را به سوی خانه سلامت و امن و آرامش که آن بهشت است فرا می‌خواند و دعوت می کند دعوت چهارتاست. یکی توحید و شهادت دیگر دعوت حمد و اجابت سومی دعوت اتباع و امامت چهارم دعوت کرامت و ضیافت و مهمانی است. **مولانا گفت:**

قل تعالوا قل تعالوا ای غلام　　هین که ان الله یدعو بالسلام

وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ

و خداوند هر کسی راکه بخواهد به بهشت راهنمایی می کند و به راه مستقیم که راه هدایت است رهنمون می گرداند این دعوت عامه مردم است ولی چه کسی مستحق هدایت خواهد بود به ارادت خدا بستگی دارد.

حافظ گفت:

صالح و طالح متاع خویش نمودند　　تا که قبول افتد و که در نظر آید؟
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر　　باغ شود سبز و شاخ گل ببرآید

لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ وَلَا يَرۡهَقُ وُجُوهَهُمۡ قَتَرٞ وَلَا ذِلَّةٌۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ (۲۶)

کسانی که کار نیکی کرده اند، به جهت آن نیکی به نیکوترین پاداش عمل و زیادت لطف خدا نائل می شوند. سختی و زبونی چهره هایشان را نمی گیرد، آنها اهل بهشت‌اند و خودشان، در آن جاودانند.(۲۶)

لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ

لِّلَّذِينَ: جارو مجرور خبر مقدم - ٱلۡحُسۡنَىٰ: مبتدا موخر.

برای آنکسانی که نیکوئی کرده اند و کارهای نیک انجام داده اند در مقابل کارهای نیک ایشان پاداش نیکوئی است یعنی بهشت و زیاده از بهشت که پاداش یکی را ده برابر یا بیشتر دهد.

وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ

لَا يَرْهَقُ : فعل مضارع - وُجُوهَهُمْ : مفعول به - هم: مضاف اليه - قَتَرٌ : فاعل.

و چهره های بهشتیان را گردوغباری پوشیده نگرداند و پوست چهره ایشان را مذلت و رسوائی نباشد بلکه همیشه بشاش و الحق مستحق بهشتی اند.

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

أُولَٰئِكَ : مبتدا - أَصْحَابُ : خبر.

آن قوم نیکوکارن اهل بهشت اند به جهت کارهای نیکی که کرده اند و پاداش نیکی که گرفته اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ : مبتدا - خَالِدُونَ : خبر.

آن گروه نیکوکاران در بهشت جاودان می مانند و به دیدار دوست می‌شتابند و بخت و اقبال آنان زوال ناپذیر است.

پیر هرات گفت: دیدار دوست بهره‌ی مشتاقان است، روشنایی دیده و دولت جان و آیین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جان است. هم درد دل منی و هم راحت جان.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۖ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۖ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷﴾

و کسانی که کارهای بد کرده اند، بقدر همان اعمال مجازات شوند و بخواری و رسوایی درافتند و در قبال خدا نگهداری ندارند، گوئی چهرهایشان را پاره هائی از شب تاریک پوشانیده آنها اهل جهنم اند و خودشان در آن جاودانند.(۲۷)

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا

الَّذِينَ: مبتدا - جَزَاءُ : مبتدا - بِمِثْلِهَا : جارو مجرورخبر، (جمله خبر الذین)

و آنانکه پاداش بدیهای خود چون شرک و کفر و نفاق را کسب کردند به اندازه اعمال بدی که کرده اند پاداش می گیرند نه زیاد و نه کم و جایگاه مشرک آتش دوزخ است چونکه هیچ گناهی بالاتر از شرک نیست همچنانکه عذابی سخت‌تر از آتش دوزخ نیست.

در **حدیث شریف** از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبرخدا ﷺ آمده و گفتند: آیا در روز قیامت پروردگار خود را خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می‌کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنمایند که آن‌ها را عبادت می‌کرده‌اند، همه‌ی کسانی که خدای دیگری را

غیر از خداوند عبادت می‌کردند، مانند بت‌پرستان و امثال آنها، در آتش سقوط می‌نمایند. امّا خداوند به خداپرستان نیکوکار می‌گوید: من پروردگار شما هستم، و آن‌ها می‌گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی‌آوریم و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می‌کنند.

وَتَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٌۖ

تَرۡهَقُهُمۡ: فعل مضارع - ذِلَّةٌۖ: فاعل.

و چهره ایشان را خواری و مذلت می پوشاند یعنی چهره هایشان سیاه می شود.

مَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۖ

هیچ نگهدارنده ای نمی تواند عذاب آتش دوزخ و سیاهی چهره را از ایشان باز دارد.

كَأَنَّمَآ أُغۡشِيَتۡ وُجُوهُهُمۡ قِطَعٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مُظۡلِمًاۚ

أُغۡشِيَتۡ: فعل ماضی مجهول- وُجُوهُهُمۡ: نایب فاعل

آنچنان چهره هایشان از غم و اندوه و از سیاهی پوشیده است گویا اینکه پاره هایی از شب پی در پی بر چهرهای آنها افکنده و در تاریکی مطلق فرو رفته باشد.

أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا - أَصۡحَٰبُ: خبر.

آن قومی که بدیها را کسب کرده اند یعنی مشرکان و منافقان یاران آتش هستند و جایگاهشان آتش جهنم است.

هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ

هُمۡ: مبتدا - خَٰلِدُونَ: خبر.

این مشرکان در آن آتش جاودان می مانند و پیوسته در آتش جهنم می سوزند.

وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ ﴿۲۸﴾

روزی که همه آنها را محشور کنیم، آنگاه به کسانی که شرک آورده اند با قهر و غضب گوئیم: و بتهایتان بجای خود بایستید پس میان آنها جدایی می‌افکنیم و شریکانشان گویند شما مشرکان هرگز ما را پرستش نکردید.(۲۸)

وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ

وَيَوْمَ : مفعول فيه- نَحْشُرُهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- (نحن)فاعل- جَمِيعًا : حال.

و آن روزیکه کافران را با بتانشان جمع می کنیم و حشر می کنیم و به حساب و کتاب آنان رسیدگی می کنیم سپس به آنان می گوئیم شما در جای خود بایستید شما و شریکان شما که همان بتان شما هستند منتظر باشید که ما با شما چه می کنیم یعنی به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهیم کرد.

فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ

فَزَيَّلْنَا: جدایی انداختیم، فعل ماضی- (نا)فاعل

پس میان کافران و بتان ایشان جدایی می افکنیم و نخست از کافران می پرسیم که چرا شما بتان را عبادت کردید میگویند آن بتان ما را به پرستش خود دعوت کردند خدای تبارک و تعالی سپس بتان را به سخن در می آورد و بتان در پاسخ مشرکان و بت پرستان می گویند آنان به میل و رغبت و هوا و هوس خود پرستش می کردند سپس می‌گویند.

فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَٰفِلِينَ ﴿۲۹﴾

گواه بودن خدا میان ما و شما بس، که ما از عبادت شما غافل بوده ایم.(۲۹)

فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَٰفِلِينَ

كَفَىٰ: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد - لفظ ٱللَّهِ : فاعل - شَهِيدًا : تميز.

پس خداوند گواه بین من و شما بسنده و کافی است بدرستیکه ما هر آینه از عبادت شما بی خبران بودیم زیرا که درک و شعور نداشتیم که با آن درک کنیم و بفهمیم.

هُنَالِكَ تَبْلُوا۟ كُلُّ نَفْسٍ مَّآ أَسْلَفَتْ ۚ وَرُدُّوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۖ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿۳۰﴾

در آن هنگام هر کس بهرچه از پیش کرده، مبتلا شود و بسوی خدای یکتا، مولای حقیقی خویش، بازگشت یابند و آن دروغها که می ساخته اند، نابود شود.(۳۰)

هُنَالِكَ تَبْلُوا۟ كُلُّ نَفْسٍ مَّآ أَسْلَفَتْ ۚ وَرُدُّوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۖ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ

تَبْلُوا۟ : فعل مضارع- كُلُّ: فاعل- مَآ : مفعول به

در آنجا بت پرستان و بتان را مورد آزمایش قرار می دهد و به هر جانی پاداش آنچه را که از پیش فرستاده اند و اعمالی را که از قبل کرده اند می دهد که مشرکان و بتان پاداش اعمال زشت و شرک خود را آشکارا ببینند چون همه جانها برای پاسخگوئی و گرفتن ثواب و عقاب به سوی خدا باز گردانده می‌شوند و هر کس بدنبال آن گروه می رود که از پیش فرستاده است مطیعان و عبادت کنندگان بدنبال

مطیعان می روند و عاصیان بدنبال عاصیان و کافران از شفاعت بتان خود که انتظار شفاعت داشتند محروم می مانند و بتان نیز از ایشان دوری جویند.

قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، یا چه کسی مالک گوش و چشم هاست و چه کسی زنده را از مرده پدید می آورد و مرده را از زنده پدید می‌آود و چه کسی، تدبیر امور می کند، خواهند گفت: خدا، بگو: پس چرا (از او) نمی‌ترسید؟(۳۱)

قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ

مَن: مبتدا - يَرْزُقُكُم: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

ای محمد ﷺ! به آنان بگو که چه کسی از آسمان باران می باراند و از زمین بوسیله آن باران گیاهان و دانه ها می رویاند و بشما روزی می دهد؟

باران رحمت بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جاکشیده فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. و نیز چه کسی مالک گوشها و چشمهاست و آن‌ها را آفریده است؟ و به آن نیروی شنوایی و بینایی داده است و چه کسی از مرده که نطفه یا دانه است زنده بوجود می آورد که آن حیوان یا گیاهان است و چه کسی از زنده که همان حیوان یا گیاهان است مرده یعنی نطفه یا دانه بیرون می آورد.و چه کسی بعد از آفرینش اینها کارها و امور جهانیان را چاره سازی میکند و مشکل گشای جهانیان است و حاجت و نیاز آنان را برآورده می سازد.

حاجت موری به علم غیب بداند ‌‌ ‌ در بن چاهی به زیر صخره صما

مولانا گفت:

یخرج الحی من المیت بدان ‌ ‌ ‌ که عدم آمد امید عابدان

فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ

پس زود باشدکه در پاسخ این همه سئوالات بگویند **الله** است که روزی می دهد و از مرده زنده و از زنده مرده بوجود می آورد و چاره ساز و مدبرکارها اوست.

فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

پس ای محمد ﷺ! بعد از این اقرار که گفتند آفرینش همه اینها **الله** است به ایشان بگو: حال که آفریننده همه اینها الله است و به آن اقرار می دهید پس چرا از عقوبت وی نترسیدید و با این علم و آگاهی بتان را پرستش کردید؟

فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

همین خدای یکتا، پروردگار حقیقی شماست، از حق که بگذری، جز ضلال چیست؟ پس چگونه چشم (از حق) می پوشید؟ (۳۲)

فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلْحَقُّ

فَذَٰلِكُمُ: مبتدا- لفظ ٱللَّهُ: خبر- رَبُّكُمُ: بدل

او خدای حقیقی و بر حق شماست و با این صفتها که بر شمردیم پروردگاری او ثابت است و شکی در آن باقی نیست.

فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ

فَمَاذَا: مبتدا- بَعْدَ: مفعول فیه- ٱلْحَقِّ: مضاف الیه، خبر- ٱلضَّلَٰلُ: بدل

پس اکنون که راه حقیقت را شناختید آیا چه چیزی بعد از راستی و حقیقت بجز گمراهی وجود دارد.

فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ

فَأَنَّىٰ: حال

پس چگونه از پرستش خدای یگانه منصرف می شوید با اینکه راه حق و حقیقت و راست را شناختید و می دانید هیچ معبود حقیقی جز او نیست.

كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓا۟ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

بدینسان کلمه پروردگارت بر آنکسان که فسق ورزیدند محقق گشت که ایمان نمی‌آورند.(۳۳)

كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓا۟ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

حَقَّتْ: فعل ماضی -كَلِمَتُ: فاعل.

همچنانکه خداوند ربوبیت جهانیان را سزاوار است حکم پروردگار تو یعنی عذاب خداوندی بر کسانی که از فرمان حق سرپیچی می کنند و آگاهانه به بیراهه می روند نیز در ازل صادر شده است که ایمان نیاورند و آنچه در دل دارند و به آنچه که از قبل سرنوشت ایشان است برسند که همان آتش دوزخ است.

قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ۚ قُلِ ٱللَّهُ يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾

بگو: مگر از شریکان و بتان باطل شما کسی هست که اول بار خلق کند و آنرا باز بیارد، بگو: خدا خلقت آغاز می کند و باز آنرا می آورد پس چرا سرگردان می شوید؟ (۳۴)

قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ۚ

مِن شُرَكَآئِكُم: جار و مجرور خبر مقدم- مَّن: مبتدا مؤخّر

این آیت حجت ها و دلائل دیگر بر حقیقت توحید و بطلان شرک است بگو آیا این شریکان شما یعنی بتانی که به خدا قرار دادید و آن را می پرستید و عبادت می کنید کسی هست که از ابتدا بیافریند سپس او را بعد از مرگ زنده کند چون کافران بر بعث و نشور منکر بودند حق سبحانه و تعالی فرمود.

قُلِ ٱللَّهُ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ

ای محمد ﷺ! به ایشان بگو: آن خدایی که در آغاز خلق کند قادر هست که بعد از مرگش زنده گرداند پس چگونه بعد از این همه دلایل روشن در حقانیت ربوبیت از عبادت خدای تعالی روی بر می‌گردانید و به عبادت بتان می گرائید؟

قُلۡ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّۚ قُلِ ٱللَّهُ يَهۡدِي لِلۡحَقِّۗ أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰۖ فَمَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ (۳۵)

بگو: مگر از شریکان (عبادت) شما کسی هست که سوی حق هدایت کنند؟ بگو خدا بسوی حق هدایت می کند آیا کسی که سوی حق هدایت می کند، شایسته تر است که بیرونش کنند یا کسی که هدایت نمی کند؟ مگر اینکه هدایت شود، شما را چه شده، چگونه قضاوت می کنید؟ (۳۵)

قُلۡ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّۚ

ای محمد ﷺ! بگو: آیا یکی از بتان شما که برای خدا شریک قرار داده اید قادر هستند اینکه به سوی حق هدایت کنند و مردم را به اسلام دعوت کنند ویا پیغمبرانی برای هدایت مردم بفرستند و کتابها نازل کنند پس اگر گفتند نه:

قُلِ ٱللَّهُ يَهۡدِي لِلۡحَقِّۗ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- يَهۡدِي : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر

بگو که خدای تعالی مردم را به سوی حق هدایت می کند و به اسلام دعوت می کند و قادر است پیغمبرانی برای هدایت مردم بفرستد و کتابهایی نازل کند.

أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰ

مَن: مبتدا- ٱلۡحَقِّ : خبر

آیا آنکسی که به سوی حق هدایت کند و راه نماید بهتر است که دنباله رو او باشند یا آنکس که به سوی حق هدایت نکند بلکه خود او را هدایت کنند بهتر است؟

فَمَا لَكُمۡ

فَمَا : مبتدا- لَكُمْ : جار و مجرور خبر

پس ای مشرکان چه شده است شما را که عقلتان را از دست داده اید و دنباله کسی یا چیزی هستید که قادر به هیچ چیزی نیست.

كَيْفَ تَحْكُمُونَ

این چه حکمی است می کنید که بتان را با خدای تعالی برابر می کنید کسی یا چیزی که خود او محتاج است در حالیکه همه شما به خدا محتاج هستید و آفریننده همه چیز و همه کس اوست.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

بیشترشان جز گمانی را پیروی نمی کنند و گمان به هیچ وجه جای حق را نمی گیرد و خدا به کارهائی که می کنند داناست.(۳۶)

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ

يَتَّبِعُ : فعل مضارع- أَكْثَرُهُمْ : فاعل- ظَنًّا : مفعول مطلق

اکثر مشرکان در اعتقادات خود از روی شک و گمان پیروی می کنند نه از روی یقین

مولانا گفت:

**ناکسان را ترک کن بهر کسان		قصه را پایان برو مخلص رسان**

إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۚ

بدرستیکه شک و گمان انسان را چیزی از حق و حقیقت بی نیاز نمی گرداند و جای یقین را پر نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

بدرستیکه خدای تعالی به آنچه که مشرکان پیروی از بتان می کنند و از دلایل روشن ربوبیت روی بر می گردانند و از حق و حقیقت سرپیچی می کنند دانا و آگاه است.

وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

این قرآن مصنوع غیر خدا نیست، بلکه تایید آن چیزهاست که پیش از آن بوده و توضیح آن کتابهاست و تردید در آن نیست که از پروردگار جهانیان است.(۳۷)

وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

هَٰذَا : اسم کان- ٱلْقُرْءَانُ : بدل- أَن يُفْتَرَىٰ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر

و این قرآن با این همه دلایل روشن و اعجاز و حسن نظم و معانی دقیق و جمیع حقایق ساخته و بافته از سوی محمد ﷺ و یاکسی دیگر غیر خدا نیست و کسی غیر از خدای شایسته آوردن سخنان معجز قرآن نیست و بلکه وحی خداست و تصدیق کننده کتابها آسمانی مثل تورات و انجیل است و بیان کننده کتابهایی که از جانب خدای تعالی در گذشته از جهت شرائع و عقاید و احکام و حدود و شرائط حلال و حرام آمده است پس هیچ شک و تردیدی در آن نیست که این قرآن از جانب پروردگار جهانیان است چون حجت و دلالت آن بقدری روشن است که شک و تردیدی در آن باقی نیست.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ قُلْ فَأْتُوا۟ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُوا۟ مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۳۸﴾

آیا کافران می گویند: قرآن را [محمد] بافته و ساخته است، بگو: اگر راست می گوئید پس سوره‌ای مانند آن بیارید از هرکه می توانید غیر خدا بخوانید و کمک گیرید.(۳۸)

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ

بلکه می گویند این سخن را یعنی کلام خدا را محمد ﷺ ساخته و بافته است. ای‌محمد! به آنان بگو اگر این کلام را محمد ﷺ ساخته و بافته باشد پس

قُلْ فَأْتُوا۟ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُوا۟ مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ

آنچه که خداوند بر بنده خویش فرو فرستاده است این قرآن است که سوره سوره و آیه آیه نازل شده و در سوره بقره گفته است **بما نزلنا علی عبدنا** این قرآن را پراکنده بر بنده خود که محمد ﷺ است فرستادیم نه مثل کتاب تورات که یکبار فرستاده باشیم. در این آیت مشرکان را به مقابله مثل دعوت می‌کند میگوید اگر این قرآن ساخته پیغمبر ﷺ است پس بمانند آن کتابی بیاورید از آوردن مثل آن عاجز شدند و گفت اگر نتوانستید کتابی بیاورید مثل آن پس ده سوره بیاورید و گفت اگر ده سوره نمی‌توانید بیاورید پس یک سوره بیاورید آنگه گفت اگر یک سوره نمی توانید بیاورید حدیثی مانند آن بیاورید اگر از راستگویان هستید، منکران از آوردن آن عاجز و درمانده شدند.

فرمود حال که شما با همه فصاحت و بلاغت از آوردن سوره کوچکی بمانند سوره قرآن عاجز شدید پس بدانید که قرآن کلام خداست نه گفته بنده ، این آیت بر نبوت حضرت محمد ﷺ نیز دلیل است.

سعدی گفت:

کنونت که چشم است اشکی بیار — زبان در دهان است عذری بیار
کنون بایدت عذر تقصیر گفت — نه چون نفس ناطق زگفتن بخفت
زدانندگان بشنو امروز قول — که فردا نکیرت بپرسد به هول
غنیمت شمار این گرامی نفس — که بی مرغ قیمت ندارد قفس

مکن عمر ضایع به افسون و حیف — که فرصت عزیز است و الوقت سیف

بَلْ كَذَّبُوا۟ بِمَا لَمْ يُحِيطُوا۟ بِعِلْمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٣٩﴾

این منکران چیزی را انکار می کنند که علمشان به آن نمی سد و از تاویل آن خبر ندارند [دروغ شمرده اند] کسانی که پیش از آنها بودند نیز چنین تکذیب کردند، بنگر سرانجام ستمکاران چگونه بود؟ (۳۹)

بَلْ كَذَّبُوا۟ بِمَا لَمْ يُحِيطُوا۟ بِعِلْمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُۥ

كَذَّبُوا۟ : فعل ماضی - (و) فاعل.

بلکه مشرکان چیزی را دروغ پنداشتند و تکذیب کردند و به آن نگرویدند مراد قرآن است که علم و آگاهی و دانش فراگیر نسبت به آن ندارند و آنچه در حق قرآن کریم گفتند بطلان آشکاری است چونکه از مقام رفیع کلام خدا اطلاعی ندارند و به اعجاز قرآن واقف نیستند پس بدانید براستی که قادر نیستند اینکه نظیر آن را بیاورند این قرآن که کتابی مثل آن نیست از کارهای آینده و اتفاقات مستقبل خبر می دهد که بعضی از آن اتفاقات در دنیا و بعضی از آن در آخرت آشکار می شود.

كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ

كَيْفَ : خبر كان- عَٰقِبَةُ : اسم كان

همچنین پیشینیان نیز پیغمبران و کتابهای آسمانی را بدون علم و آگاهی تکذیب می‌کردند پس نگاه کن و ببین سرانجام کار ستمکاران و تکذیب کنندگان چگونه بود؟ یعنی اینان نیز مثل پیشینیان که تکذیب می کردند و به عذاب سخت مبتلا شدند معذب خواهند شد.

وَمِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِۦ ۚ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

بعضی از این مردم به قرآن می گروند و بعضی دیگر بدان نمی گروند و پروردگار تو تباهکاران را بهتر می شناسد.(۴۰)

وَمِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِۦ

مِنْهُم : جار و مجرور خبر مقدم- مَّن : مبتدا مؤخر

این آیت در **شأن** اهل کتاب فرو آمد و از ایشان کسی بود که به پیغمبر و به قرآن ایمان آورده است چون **عبدالله بن سلام** و یاران او و نیز از ایشان کسی بود که بقرآن و پیغمبر از جهل و بی دانشی ایمان نیاورده است همچون دیگر یهودان و بعضی هم گفته اند این آیت در **شأن** اهل مکه فرود آمده است می گوید: از قوم تو ای محمد کسی هست که به تو و به قرآن تو ایمان خواهد آورد. و قومی هم هست که هرگز ایمان نخواهد آورد.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ

رَبُّ: مبتدا- أَعْلَمُ : خبر

و پروردگار تو به دشمنان و تبهکاران که بر تکذیب پیغمبر ﷺ و قرآن اصرار می‌ورزند داناتر است و می داند چه کسانی از قوم به خدا ایمان خواهد آوردو چه کسانی باکفر خواهند مرد لذا حق تعالی عادلی است که هرگز ستم نمی کند.

وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيٓـُٔونَ مِمَّآ أَعْمَلُ وَأَنَا۠ بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

اگر ترا تکذیب کردند بگو، عمل من خاص من است، و عمل شما خاص شماست، شما از عملی که من می کنم بیزارید و من نیز از اعمالی که شما می کنید بیزارم.(۴۱)

وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ

لِّي: جار و مجرور خبر مقدم- عمل: مبتدا مؤخر

این آیت به آیت قتال (السیف) منسوخ است و اگر ای پیغمبر ﷺ ترا و کتاب ترا تکذیب کنند و بر آن اصرار ورزند و تو از اسلام ایشان ناامید شدی پس بگو جزای کردار من از آن من است و پاداش عمل شما از آن شماست: نظیر این آیت که منسوخ شده است « **لکم دینکم ولی دین ، لنا اعمالنا و لکم اعمالکم.**»

أَنتُم بَرِيٓـُٔونَ مِمَّآ أَعْمَلُ وَأَنَا۠ بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ

أَنتُم : مبتدا — بَرِيٓـُٔونَ : خبر.

شما از آنچه که من می کنم پاک و دور هستید و من هم پاک و دور و بی گناه هستم از آنچه که شما می کنید یعنی هرکس بارگناه خود را به گردن میگیرد.

حافظ گفت:

من اگر نیکم و گر بد، تو بر خود را باش — هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا۟ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

بعضی از آن ها گوش به تو فرا می دارند، آیا تو می‌توانی کران را که عقل هم ندارند شنوا کنی؟ (۴۲)

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ

این آیت در شأن مسخره کنندگان که گوش دادن آنان با استهزاء و سرزنش همراه بود می گوید: ای محمد ﷺ !زمانی که قرآن می خوانی و احکام و حدود و شرائط قرآن را به امت می آموزی از کفار گروهی هستند که از روی تمسخر به آن گوش می دهند و استهزاء می کنند.

أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا۟ لَا يَعْقِلُونَ

أَفَأَنتَ : مبتدا- تُسْمِعُ : فعل مضارع- (انت)فاعل، جمله خبر- ٱلصُّمَّ : مفعول به

استفهام انکاریه است آیا تو می توانی به گوش کران برسانی؟ یعنی تو قادر نیستی به گوش کران برسانی و اگر با وجود کری تعقل نمی‌ورزند و درنیابند زیرا ناشنوای عاقل، چه بسا با فراست چیزی را در یابند، اما اگر عقل و شنوایی هر دو با هم یکجا نشد، دیگر فهم چیزی نا ممکن است. و سمع (شنیدن)بر دو وجه است. یکی سمع ایمان بدل است و دیگری سمع بگوش سر است.

وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنتَ تَهْدِي ٱلْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا۟ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾

و بعضی از آنها در وقت تلاوت بتو می نگرند مگر، تو توانی کوران را که بصیرت هم ندارند هدایت کنی؟(۴۳)

وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ ۚ

مِنْهُم : جارو مجرور خبرمقدم - مَّن : مبتدا موخر.

این نگاه، نگاه چشم سر است . و از میان ایشان کسانی باشند که در وقت تلاوت قرآن به تو نگاه کنند و نشانه های نبوت ترا می بینند و صدق گفتار ترا می شنوند ولی از غایت دشمنی چنان وانمود می کنند که هیچ نشانه‌ای از نبوت وی ندیده اند.

أَفَأَنتَ تَهْدِي ٱلْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا۟ لَا يُبْصِرُونَ

انت: مبتدا - تَهْدِي : فعل مضارع، فاعل (انت) جمله خبر.

این عمی و نابینائی، نابینائی دل است. می گوید: آیا تو کوران را مراد آنانکه دل کور دارند می توانی هدایت کنی؟ در حالیکه بادیده بصیرت نمی بینند.

ای پیغمبر ﷺ کافران و جهودان در تو نگاه می کنند و دلایل و معجزات آشکار ترا می بینند اما آن دید سودی بحال آنان ندارد که بصیرت دل و بینائی سر ندارد پس همچون نابینایان اند که خود به اصل هیچ نمی بینند.

چشم از برای دیدن آیات قدرت‌است　　گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است
هر گه که حق نبیند و حق نشنود کسی　　کور و کر است بلکه از آن هم بتریسی

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ ٱلنَّاسَ شَيْـًٔا وَلَـٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

براستی که خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند ولی مردم بخودشان ستم می کنند.(۴۴)

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ ٱلنَّاسَ شَيْـًٔا وَلَـٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ٱلنَّاسَ : اسم وَلَٰكِنَّ: انفس: مفعول به مقدم- يَظۡلِمُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر لکن

بدرستیکه خدای تعالی بر هیچ کس ظلم و ستم نمی کند و عمل وی به هیچ وجه ظلم و ستم نیست اما بندگان بر خود ظلم و ستم می کنند که کفر و شرک آوردند و دست به کاری زدند یعنی به ترک حق گفتند و با این کار بر خودشان زیان و ضرر رساندند.

وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ كَأَن لَّمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةٗ مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيۡنَهُمۡۚ قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ﴿٤٥﴾

و روزی که محشورشان کند، گوئی جز ساعتی از روز بسر نبرده اند، با یکدیگر آشنائی کنند، حقا کسانی که معاد را دروغ شمرده اند، زیان کرده اند و هدایت یافته نبوده‌اند.(۴۵)

وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ كَأَن لَّمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةٗ مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيۡنَهُمۡۚ

لَّمۡ يَلۡبَثُوٓاْ: زندگی نکرده اند- بسر نبرده‌اند.

ای پیغمبرﷺ! ایشان را از آن روزی بترسان که جمع کنیم ایشان را و محشور گردانیم برای حساب و کتاب و این عبارت است از گرد آوردن مرده ها بعد از زنده گردانیدن و برآوردن ایشان از قبور در جائی که آنرا حشر گویند.

در روز قیامت مومن شادی و امن و راحتی که می بیند توقف خود را در دنیا و در برزخ فراموش می‌کند تصور می کند که بیش از یک ساعت بسر نبرده است و کافر از اندوه و ترس و ناامیدی توقف خود را در دنیا و در برزخ فراموش می کند و در حشر انسانها یکدیگر را می شناسند گویا که زمان جدایی بسیار اندک بوده است.

قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ

قَدۡ: حرف تحقیق- خَسِرَ : فعل ماضی- ٱلَّذِينَ : فاعل

بتحقیق آنانکه دیدار خدای را در بعث بعدالموت و جزا منکر شدند از زیانکاران اند و از هدایت شدگان و راه یافتگان و از مومنین در دنیا نبودند.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ ﴿٤٦﴾

یا شمه ای از آن عذاب را که به منکران وعده می دهیم بتو می نمایانیم یا ترا بمیرانیم و بازگشت آنها سوی ماست و بهرحال خدا بر کارهائی که می کنند گواه است.(۴۶)

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا شَهِيدٌ: خبر.

گفته اند این آیت نیز با آیت سیف منسوخ است.

و اگر بشما بعضی از آنچه را که به کافران و مشرکان از عذاب این جهان و آن جهانی که هلاکت جمعی از ایشان در روز بدر و عذاب آن جهانی به قوت خود باقی است بنمائیم وبه بصیرت آنرا ببینید یا اینکه تو را بمیرانیم آنان بسوی ما برمی گردند و تمام کردارهایشان حساب و کتاب خواهد داشت خداوند بخاطر کفر و شرک و تکذیب و نفاقشان که در دنیا کرده اند در روز قیامت جزا خواهد داد.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

هر امتی را پیغمبری بود و چون پیغمبرشان بیامدشان میان ایشان به انصاف قضاوت شد، و آنها، ستم نمی دیدند.(۴۷)

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ

لِكُلِّ: جارو مجرور خبر مقدم - رَّسُولٌ : مبتدا موخر.

و هر امتی از امتهای گذشته پیغمبری آمده بود که قوم خود را بر دین حق دعوت کرده بود.

فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

قُضِيَ : فعل ماضی مجهول- (هو)نایب فاعل

پس آن زمانی که از طرف خدا پیغمبری که برای ایشان مبعوث شده بودند آمد و قوم خود را به دین حق دعوت کرد پس اگر ایشان ایمان نیاوردند و رسالت او را نپذیرفتند و تکذیبشان کردند بدانید که بین رسول و تکذیب کنندگان به عدل و قسط حکم کرده خواهد شد. خداوند ناگرویدگان را هلاک خواهد کرد و مومنان و رسول ایشان را نجات خواهد داد چون حکم خداوند از روی عدل و داد است و در جای دیگر گفت: **وماکنا معذبین حتی نبعث رسولاً.** تا حجت بر قوم تمام شود آنگه ایمان نیاوردند خدای جهانیان روز قیامت می گوید: رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامه من بر شما خواندند، ایشان می گویند برای ما نه رسولی آمد و نه کتابی. پس پیغمبران حاضر شوند وبر امت خویش گواهی دهند.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و کافران می گویند این وعده کی باشد اگر از راستگویان هستید؟(۴۸)

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

مَتَىٰ : مفعول فیه - خبر مقدم محذوف - هَٰذَا : مبتدا موخر - الْوَعْدُ : بدل.

زمانیکه این آیت فرود آمد کافران از روی استهزاء و سرزنش گفتند این وعده **عذاب و وعیدی** که می دهی کی خواهد بود؟

و چرا به ما این عذاب فرود نمی آوری ای محمد ﷺ و ای مومنان! اگر از راستگویان هستید پس عذابتان را بیاورید؟

قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي ضَرّٗا وَلَا نَفۡعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۗ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌۚ إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَلَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ﴿٤٩﴾

بگو من اختیار زیان و سود خویش ندارم، مگر آنچه خدا خواسته باشد هر امتی را مدتی است و چون مدتشان سر رسد نه ساعتی پس آیند، و نه جلوتر روند.(۴۹)

قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي ضَرّٗا وَلَا نَفۡعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۗ

لَّآ أَمۡلِكُ : فعل مضارع - (انا)فاعل - ضَرّٗا : مفعول به

زمانیکه مشرکان از رستاخیز بپرسند می گویند که رستاخیز کی می شود ای محمد ﷺ تو به ایشان جواب بده و بگو: قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي ضَرّٗا وَلَا نَفۡعًا .

بگو که من هیچ سود و زیانی برای خود و به دیگران ندارم به ایشان بگو اگر من از غیب می دانستم خویشتن را از گزند آن نگاه می داشتم و به هر چه خیر بود می رسیدم.

لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌۚ

لِكُلِّ : جار و مجرور خبر مقدم - أَجَلٌ : مبتدا مؤخر

برای هر امتی زمانی و وقتی برای هلاک ایشان تعیین و مقرر شده است.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار به جان رسید جان‌باید باخت

إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَلَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ

زمانیکه اجل ایشان فرا رسد پس در آن لحظه ای تاخیر نمی شود و لحظه ای پیش نیاید این آیت تهدید مشرکان است به آنکه ساعت به ساعت عذاب الهی به ایشان فرود آید.

شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

در جای دیگر قرآن آمده است **کل نفس ذائقه الموت.**

هر جانی چشنده مرگ است.

باز شیخ سعدی گفت:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُهُۥ بَيَٰتًا أَوۡ نَهَارٗا مَّاذَا يَسۡتَعۡجِلُ مِنۡهُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ﴿٥٠﴾

بگو: پس به من خبر دهید اگر عذاب خدا شب یا روز بشما رسد بدکاران کدام را بشتاب می‌خواهند؟(۵۰)

قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُهُۥ بَيَٰتًا أَوۡ نَهَارٗا مَّاذَا يَسۡتَعۡجِلُ مِنۡهُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ

مَّاذَا : مبتدا- يَسْتَعْجِلُ : فعل مضارع- ٱلْمُجْرِمُونَ : فاعل، جمله خبر

این عذاب در این آیت نام رستاخیر است و نظیر آن در قرآن آمده است بدانجهت آن را عذاب نام کرده اند که روز عذاب کافران است چون مشرکان در عذاب عجله داشتند و از روز قیامت و عذاب می پرسیدند فرمان آمد که ای محمد ﷺ به ایشان بگو : اگر این عذاب ناگهان بشما فرود آید و عذاب چه روز یا چه شب بر پا شود شما از ترس آن به سوی چه چیزی می شتابید و این استفهام در معنای ترساندن است. سپس می گویید و این مشرکان و گناهکاران چه نوع عذابی می طلبند و در فرود آمدن آن عجله می کنند گفتند اگر عذاب بما فرود آید به آن ایمان می آوریم آیت آمد که:

أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِۦٓ ءَآلْـَٰٔنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾

آیا پس از وقوع عذاب، شما که آنرا بشتاب می خواستید هماندم بدان ایمان می‌آورید؟ (۵۱)

أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِۦٓ ءَآلْـَٰٔنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ

این استفهام بمعنی انکار است - ثم: در اینجا حرف عطف بمعنی حینئذ است این آیت در جواب گفتار مشرکان است که گفته بودند اگر عذاب بما فرود آید و ما به معاینه آنرا ببینیم ایمان می آوریم، می‌گوید: آیا بعد از تعجیل در وقوع عذاب اگرآن عذاب را به معاینه ببینید واقعاً به خدا ایمان می‌آورید؟ یعنی شما ایمان نمی‌آورید، سپس به ایشان بگوی که

ءَآلْـَٰٔنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ

اکنون ایمان هم بیاورید هیچ سودی بحال شما نداردو در حالیکه قبلاً شما آن را در دنیا استهزاءو تکذیب می کردید و نزول عذاب را منکر بودید و برای فرود آمدن آن عجله داشتید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

آنوقت بکسانی که ستم کرده‌اند گویند: عذاب جاوید را بچشید، مگر جز در قبال اعمالی که می کرده‌اید جزا داده می‌شوید؟(۵۲)

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْخُلْدِ

قِيلَ : فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - ذُوقُواْ : فعل امر، (و) فاعل.

پس بعد از نزول عذاب آنانکه با تکذیب و شرک و نفاق بر خود ستم کردند ایمان آوردن از روی ترس مورد قبول الهی نیست پس عذاب جاوید و همیشگی را بچشید.

هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ

بدانید که جزا داده نمی شوید مگر شما به خاطر یک عمر کفر و نفاق و شرک و تکذیبتان

نپنداری که بدکو رفت و جان برد　　　حسابش باکرام الکاتبین است

وَيَسْتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِى وَرَبِّىٓ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٣﴾

از تو می پرسند آیا عذاب حق است، بگو آری به پروردگارم سوگند که عذاب حق است و شما عاجز کننده نیستید.(۵۳)

وَيَسْتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَ

أَحَقٌّ : خبر مقدم - هُوَ : مبتدا موخر.

و از تو ای محمد ﷺ استهزاء کنندگان درباره ادعای نبوت و کتاب تو می پرسند که آیا آن حق و راست است یا نه؟

قُلْ إِي وَرَبِّيٓ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ

ه: اسم انّ - ل: مزحلقه - لَحَقٌّ : خبر انّ.

ای محمد ﷺ در جواب ایشان بگو بلی بحق و درست است بدرستیکه دعوی نبوت من و قرآن و یا عذابی که قرار است بر منکران فرود آید همه حق و درست است.

وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ

أَنتُم : اسم مَآ - ب: حرف جز زائد- بِمُعۡجِزِينَ : خبر ما.

و شما ای استهزاء کنندگان و ای منکران ! قادر نیستید عذاب خدای تعالی را از بین ببرید و یا آنرا کم رنگ کنید.

وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۖ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿٥٤﴾

هر کس ستم کرده، اگر همه مال جهان داشته باشد، بعوض خویش دهد و چون عذاب را به بینند حسرت و پشیمانی خود را پنهان دارند و میان ایشان به انصاف قضاوت شود و آنان ستم کرده نشوند.(۵۴)

وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ

در روی زمین حاکمان کافر و ظالم هر چه که مال و متاع داشته باشند و از آن مال فدا کنند و دوست دارند در روز عذاب بوسیله آن مال خود را از آن نجات دهند بدانید و مطمئن باشید کسی صدای او را گوش نمی دهد و عذاب از وی برداشته نمی شود.

وَأَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۖ

أَسَرُّواْ : فعل ماضی (و) فاعل - ٱلنَّدَامَةَ : مفعول به.

بزرگان و حاکمان کافر و ظالم در آن روز از کردار خود پشیمان می شوند ولی آن پشیمانی را از روی نادانی پنهان می کنند و آشکار نمی کنند.

وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ

قُضِیَ : فعل ماضی مجهول- (هو)نایب فاعل

و گفته اند قضاء در اینجا آنستکه دوزخیان را از بهشتیان جدا کنند، و بدین طریق عدل و قسط در بین آنان رعایت میشود و ایشان بهشتیان نقصان کرده نمی شوند و در دادن کیفر به دوزخیان افزونی عقاب نخواهد بود.

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَلَآ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

بدانید که هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست، بدانید که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی دانند.(۵۵)

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ

أَلَآ : حرف تنبیه - لِلَّهِ : جار و مجرور خبر إِنَّ - ما: اسم إِنَّ .

بدانید و آگاه باشید بدرستیکه هر چه در آسمانها و زمین است از آن خداست پس خداوند به مال حاکمان و کافران برای نجات از عذاب احتیاجی ندارد.

أَلَآ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وَعْدَ : اسم إِنَّ - حَقٌّ: خبر إِنَّ

و بدانید و آگاه باشید بدرستیکه وعده خدای تعالی در پاداش و عقوبت راست و درست است و در آن خلافی نیست و اما اکثر کافران نمی دانند چونکه مال دنیا چشمشان را کور کرده است و آن را باور نمی کنند پس خدای تعالی گفت:

هُوَ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾

او زنده می کند و می‌میراند و به سوی او باز گردانیده می‌شوید. (۵۶)

هُوَ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

هُوَ : مبتدا - يُحْيِۦ : فعل مضارع ، فاعل (هو).

اوست که مرده را در حشر زنده میگرداند و زنده را در دنیا می میراند و بازگشت شما به سوی اوست و به حساب و کتاب که عبارت از ثواب و عقاب است رسیدگی خواهد شد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

ای مردم ! شما را از پروردگارتان پندی رسیده، شفای دلهای شما که در سینه هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است.(۵۷)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ

یا: حرف ندا - ای: منادا - ها: حرف تنبیه - الناس: عطف بیان.

ای مشرکان قریش! از جانب پروردگارتان بشما موعظه ای و شفائی است که همهٔ این از صفات قرآن اند. در قرآن موعظه آمد زیرا که در آن پند و اندرز است و هم زجر، انسانهای آگاه و مطیع از قرآن عبرت می گیرند و در طاعت خود می افزایند عاصی از از قرآن پند و عبرت گیرند و از ادامه گناه باز ایستند و نیز قرآن شفا و داروی است زیرا که برای درد جهل که در دلهاست درمان است و بیماری شک و تردید را از بین می برد.

وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

قرآن هدایت و رحمت است زیرا که انسانهای بیراهه را به راه می آورد و نا آشنا را آشنا می کند و به راه درست و مستقیم هدایت می کند و سبب رستگاری آنان می‌گردد.

زهی کلام تو محض هدایت و حکمت   زهی پیام تو عین عنایت و رحمت

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا۟ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

ای رسول بگو: بکرم و رحمت خدا، بهمین شادمان باشید که از آنچه منکران از مال جمع می آورند بهتر است.(۵۸)

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا۟

ای محمد ﷺ در حق فضل و رحمت خدا بگو آنچه که گفته اند فضل خدای همان قرآن است رحمت، و دین اسلام است و یا پیغمبر ﷺ است در **کشف الاسرار** آمده است که: ای بنده مومن بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من آسایش نیست و جز رحمت من برای کسی سرمایه ای نیست پس مومنان به آنچه که فضل و رحمت من است و بدیشان فرود آمده است شاد شوند چونکه برای امت محمد ﷺ در این ایت شرفی تمام است که ایشان را در مرتبت فضل برابر پیغمبر نهاده است.

هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

هُوَ: مبتدا- **خَيْرٌ**: خبر

او بهترین است از آنچه که کافران و دنیا پرستان از مال و حطام دنیا جمع می کنند زیرا که مال زوال پذیر و از بین رفتنی است و این فضل باقی ماندنی است.

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّآ أَنزَلَ اللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَٰلًا قُلْ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾

ای رسول! باز به مشرکان عرب بگو:

بمن بگوئید این روزی که خدا نازل کرده و از ان حلالی و حرامی قرار داده اید، بگو: آیا این حلال و حرام که کردید خدا بشما اجازه داده یا بخدا دروغ می بندید؟(۵۹)

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّآ أَنزَلَ اللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَٰلًا

أَرَءَيْتُم : فعل ماضی- تم: فاعل- مَّآ : مفعول به

این آیه خطاب به مشرکان قریش است که ایشان چیزهایی را بخودی خود حرام کردند که حلال بودند مانند: آنچه که خداوند ﷻ از رزق و کشت و چهارپایان حلال کرده است و نیز چیزهایی راکه حرام بود بر خود حلال کردند چون خون و مردار است پروردگار ﷻ در حق تحریم و تحلیل مشرکان قریش می گوید: ای پیغمبر ﷺ! به مشرکان عرب بگو و خبر بده آنچه راکه خدای تعالی از رزق و روزی بشما فرستاده یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلال است پس شما آنرا حرام ساختید و حرامی را حلال کردید آیا خداوند بشما چنین اجازه ای داده است که با میل خود چنین کنید؟

قُلْ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى ٱللَّهِ تَفْتَرُونَ

لفظ ٱللَّهِ : مبتدا- أَذِنَ : فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر

ای محمد ﷺ! به این مشرکان که در حرام و حلال خود دستوری داده اند و حکم کرده‌اند بگو آیا خدای تعالی بر ایشان چنین اجازه ای داده است یا اینکه افترا و دروغ بر خدا می بندند و درفرمان او خلاف می کنند؟ در این آیه شریفه، هشداری سخت به شتاب کنندگان در عرصه فتوی است، آنانکه به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا ﷻ از شریعت فتوی صادر می‌کنند است باید از کتاب و سنت بفهمند و ژرف اندیش باشند.

وَمَا ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

کسانی که بخدا دروغ می بندند روز قیامت بخدا چه گمان می برند خدا نسبت به مردم صاحب کرم است ولی بیشترشان سپاس نمی دارند.(۶۰)

وَمَا ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ

مَا : مبتدا - ظَنُّ : خبر.

آیا کسانیکه به خدا دروغ نسبت می دهند و حرام را حلال و حلال را حرام می دارند درباره روز رستاخیز چه خیال و گمانی دارند آیا تصور می کنند که هیچ سئوال و جوابی در میان نیست و در مقابل این تغییر و تبدیلشان باز خواست نمی شوند بلکه باید بدانند که این تهدیدی برای مشرکان است که در روز قیامت حتماً عذاب خواهند دید اگر از عقیده خود بر نگردند و توبه نکنند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

أَكْثَرَهُمْ : اسم لكن - لَا يَشْكُرُونَ : فعل مضارع (و) فاعل ، جمله خبر لكن.

بدرستیکه خدای تعالی با ارسال پیغمبران و کتابهای آسمانی به ایشان صاحب فضل و رحمت است این نعمت عظیمی است که سرتاسر فروغ هدایت و درمان دلهاست و باید در مقابل این همه نعمت شکرگزار بود. و اما اکثراً در مقابل این همه نعمت شکرگزار نیستند.

سعدی گفت:

ابر و باد و مه وخورشید و فلک در کارند — تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار — شراط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بازشیخ سعدی می فرماید:

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

اعملوا ال داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور.

بنده همان به که زتقصیر خویش — عذر بدرگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش — کس نتواند که بجای آورد

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُواْ مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٦١﴾

ای رسول ما! بدان که تو بحالی نباشی و قرآنی نخوانی و هیچ عملی انجام ندهی مگر وقتی بآن می پردازید، ما ناظر شماییم، از پروردگارت در آسمان و زمین، هموزن ذره ای نهان نیست و نه کوچکتر از این و نه بزرگتری از آن، مگر اینکه در کتابی روشن (لوح محفوظ) نوشته شده است. (۶۱)

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُواْ مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ

تَتْلُواْ : فعل مضارع- (انت)فاعل- مِن : حرف جز زائد- قُرْءَانٍ : مفعول به

در این آیه به این حقیقت می رسیم که خداوند از اعمال تمام موجودات در آسمانها و زمین با خبر و آگاه است و می گوید: ای محمد ﷺ! در همه کارها که انجام می‌دهید و آیتی از سوره را که می خوانید خداوند به آن کار و از تلاوت آن آگاه و باخبر است و ای انسانها هر کاری که شما می کنید هیچکدام از چشم ما دور نیست وما بر شما آن زمانیکه شما به آن کار اقدام می کنید گواه و نگاه کنندگانیم.

وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ

وَمَا يَعْزُبُ: پنهان نمی ماند، فعل مضارع- مِن : حرف جر زائد- مِثْقَالِ : فاعل- ذَرَّةٍ : مضاف اليه
هیچ چیزی حتی به مقدار ذره ای در روی زمین در آسمانها چه کوچکتر باشد و چه بزرگتر از علم خداوند پوشیده و مخفی نمی ماند مگر اینکه در لوح محفوظ ثبت و ضبط میشود که هیچ عملی و گفتاری برحق تعالی سبحانه پوشیده نیست و به مقتضای آن حکم خواهد کرد مشرکان را به غایت عذاب و مومنین و اهل ایمان را به پاداش بهشت نوید می دهد.

أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾
بدانید که دوستان خدا نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند.(۶۲)

أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

أَوْلِيَآءَ : اسم إِنَّ - خَوْفٌ : مبتدا، عَلَيْهِمْ : جارو مجرور خبر (جمله لاخوف علیهم خبر إِنَّ)

آگاه باشید و بدانید که دوستان واقعی خداوند به از دست دادن مال و مقام دنیا و مشکلات و شدائد آن اندوهگین نمی شوند و از روز ترسناک رستاخیز هم باکی ندارند به نظر بنده اولیاء الله کسانی هستند که دارای ایمانی قوی و ارادهای محکم و استواراند و نیز مراحل پرپیچ وخم عرفان را پشت سر گذاشتهاند و به عبارت دیگر از هفت خان رستم گذشته و هفت شهر عشق را طی کرده اند و از شریعت که قدم اول است گذشته و وارد طریقت شده و پس از ادای داد طریقت به حقیقت رسیده و از اولیاء الله شده اند.

شیخ محمود شبستری گفت:

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت — میان این و آن باشد طریقت

در مثنوی مولانا آمده است:

بشنو اکنون قصه آن رهروان — که ندارد اعتراضی در جهان
زاولیا اهل دعا خود دیگرند — گه همی دورند و گاهی می درند
قوم دیگر می شناسم زاولیا — که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست رام آن کرام — جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی هم بینند خاص — کفرشان آید طلب کردن خلاص
حسن ظنی بر دل ایشان گشود — که بنوشند از غمی جامه کبود
هرچ آید پیش ایشان خوش بود — آب حیوان گردد ار آتش بود
زهر در حلقومشان شکر بود — سنگ اندر راهشان گوهر بود
جملگی یکسان بودشان نیک و بد — از چه باشد این زحسن ظن خود
کفر باشد نزد شان کردن دعا — کای اله از ما بگردان این قضا

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

همان کسان که ایمان آورده و پرهیزکاری می کرده اند.(۶۳)

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ

اولیاء الله کسانی هستند که آنچه از سوی خدای تعالی و رسول و کتابها آمده است گرویده و به آن ایمان آورده اند وبر آنچه که خدای تعالی در کتاب خود حرام کرده است محترم می شمارند و حلال و حرام را در جای خود صرف می کنند.

کاشفی گفت:

رخش زمیدان ازل تاخته	گوی بچوگان ابد باخته
معتکفان حرم کبریا	شسته دل از صورت کبر و ریا
راه نوردان شکسته قدم	رازکشایان فرو بسته دم

لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأَخِرَةِ ۚ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾

بشارت در زندگی این دنیا و در آخرت، خاص آنهاست، کلمات خدا تغییر پذیر نیست، و این کامیابی بزرگ است.(۶۴)

لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأَخِرَةِ ۚ

لَهُمُ : جارو مجرور خبر مقدم –ٱلْبُشْرَىٰ : مبتدا موخر.

برای مومنان در دنیا و آخرت مژده باد در این جهان خوابی نیکو بینند و آن حال و مقام اولیاست و در آخرت بهشت نصیب آنان می شود و فرشتگان در بهشت به آنان درود و سلام می گویند.

لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ

وعده هایی که خدای تعالی به دوستان خود اولیاء الله و مومنین مخلص داده است تبدیل و تغییر پذیر نیست و در وعده او خلافی نیست.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ

ذَٰلِكَ : مبتدا – هُوَ : ضمیر فصل – ٱلْفَوْزُ : خبر.

برای آن اولیاء الله رستگاری بزرگی است که در دنیا خوشبخت و کامیاب و در آخرت بهشت نصیب آنان است.

وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۚ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

گفتار منکران ترا غمگین نکند، که قدرت یکسره خاص خداست، او شنوا و داناست.(۶۵)

وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۚ

ٱلۡعِزَّةَ : اسم إِنَّ -لِلَّهِ : جار و مجرور خبر إِنَّ -جَمِيعًاۚ : حال

ای اولیاء الله ! سخنان دشمنان یعنی سخنان زشت و ناروای آنان ترا اندوهگین نگرداند اگر ایشان ترا دروغ زن خطاب کنند و ترا بترسانند اندوهگین مشو.

بانگ سگ دان حدیث بدگویان قرص مه را زبانگ سگ چه زیان

هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ

هُوَ : مبتدا-ٱلسَّمِيعُ : خبر-ٱلۡعَلِيمُ : خبر ثانی

خداوند هر آن چیزی راکه منکران از جهت کنایه و هزل و شوخی به اولیاء الله می‌گویند شنوا و داناست.

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ﴿٦٦﴾

بدانید که هر چه در آسمانها و زمین هست از آن خداست، و کسانی که غیر خدا شریکان (برای او) می خوانند. جز پیروی گمان نکنند و جز تخمین نزنند.(۶۶)

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِۗ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم- مَن : اسم إِنَّ

آگاه باشید و بدانید که هر چه در آسمانهاست از ملائکه و هر چه در زمین از جن و انس است همه آفریده خدای تعالی است و تحت فرمان الهی به حرکت خود ادامه می‌دهند پس آنچه که از جمادات است بر روی زمین انباز خدا گرفتن نهایت جهالت و ضلالت است.

وَمَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَ

يَدۡعُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- شُرَكَآءَ: مفعول به

مشرکان چیزی را متابعت و پرستش می کنند و بخدا انباز می گیرند که آن چیز غیر از خداست و بتها را خدای خود می خوانند که هیچ نفعی به حال آنان ندارد و حتی نفعی بحال خود نیز ندارد.

إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ

هم: مبتدا- يَخۡرُصُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر - به معنی گمان می‌کنند، می‌پندارند.

این مشرکان که بتان را می پرستند و به یگانگی خدا شریک می گیرند جز بدنبال حدس و گمان نمی‌روند و کارشان جز پندار و گمان و دروغ بافتن نیست البته باید بدانند که فقط خداست که مستحق عبادت و پرستش است چنانکه می گوید

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ﴿٦٧﴾

اوست که شب را برای شما آورد تا در آن آرام گیرید و روز را روشن ساخت بی گمان که در این، برای گروهی که گوششان شنواست، عبرتهاست.(۶۷)

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ

مُبۡصِرًاۚ : حال - هُوَ : مبتدا - ٱلَّذِي : خبر.

همانطوریکه در آیه ماقبل گفته شد هر که در آسمانها از ملائکه و هرکه در زمین از جن و انس است همه آفریده خدای تعالی است و تحت فرمان اوست او آنکسی است که بقدرت کامل خود برای شما شب تاریک را قرار داد تا در آن بیاسائید و استراحت کنید و روز روشن را پس از آن بوجود آورد تا به کارهای روز مره خود برسید و رفع نیاز کنید.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ

فِي ذَٰلِكَ: جارو مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتدا - لَأٓيَٰتٖ : اسم انَّ.

براستی در آفرینش شب و روز که تاریکی و روشنایی بهمراه دارد هر آینه نشانه هایی به صانع حکیم است برای کسانی که آن را بشنوند و در آن تفکر کنند و بیندیشند و عبرت گیرند.

قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱلۡغَنِيُّۖ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنۡ عِندَكُم مِّن سُلۡطَٰنِۭ بِهَٰذَآۚ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٦٨﴾

گویند: خدا فرزندی گرفته، او منزه است، او بی نیاز است، هر چه در آسمانها و زمین هست از اوست. برای این سخن دلیلی نزد شما نیست، چرا درباره خدا چیزها گویید که نمی دانید؟(۶۸)

قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ

ٱتَّخَذَ : فعل ماضی - لفظ ٱللَّهُ :فاعل - وَلَدٗاۗ : مفعول به.

مشرکان می گویند خداوند برای خود فرزندی برگزیده است که فرشتگان دختران خدایند پاک و منزه است اینکه برای خود فرزندی گزینند.

در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده که: از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبرخداﷺ فرمودند: «خداوند متعال فرموده است که: بنی آدم مرا دشنام می‌دهد، و برایش مناسب نیست که مرا دشنام دهد، و مرا تکذیب می‌نماید، و اینهم برایش مناسب نیست، دشنامش این است که به من نسبت فرزند می‌دهد، و تکذیبش این است که می‌گوید: مرا طوریکه باز اول خلق کرد، [بعد از مرگ] نمی‌تواند زنده کند.

هُوَ ٱلۡغَنِيُّۖ

هُوَ : مبتدا - ٱلۡغَنِيُّۖ : خبر.

او از گرفتن فرزند برای خود بی نیاز است زیرا که خدای تعالی هیچیک از اموری که یک پدر از فرزند نیاز دارد نیازی ندارد پس او غنی مطلق است و وجودش واجب الوجود است و ذاتش قائم به ذات پس احتیاج به او راهی ندارد.

بیت:

**بود کمال غنا از صفات ذاتی او		کسیکه هست غنی کی بود بکس محتاج**

لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ

له: جارو مجرور خبر مقدم - ما: مبتدا موخر.

و آنچه که در آسمانها و زمین است همه متعلق به اوست فرشتگان و انس و جن همه آفریده اویند و مالک همه کائنات اوست.

**کیست درین دیرگه دیر پای		کاو لمن الملک زند جز خدای**

پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد بر این ادعای شما که خداوند دارای فرزند است هیچ حجتی نیست و هیچ دلیل و برهانی براین ادعا وجود ندارد.

إِنۡ عِندَكُم مِّن سُلۡطَٰنِۭ بِهَٰذَآۚ

ای مشرکان در نزد شما هیچ دلیل و برهانی بر این گفتارتان نیست اینکه خداوند برای خود فرزندی بگیرد.

أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ

این توبیخ است بر اینکه نادانی کردند و با حق خلاف کردند آیا بر خدا دروغ و افترا می بندید و آنچه نمی دانید و اطلاعی در آن ندارید می گوئید؟

قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ﴿٦٩﴾

بگو کسانی که درباره خدا دروغ می سازند رستگار نمی شوند.(۶۹)

قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ

ای محمد)ص(! به افترا کنندگان بگو: بتحقیق آنانکه بر خدای دروغ می بندند و گرفتن ولد را بدو نسبت می دهند و به وی شریک قائل می شوند هیچگاه رستگار نشوند و به بهشت نرسند و از دوزخ نجات نیابند و جایگاهشان آتش جهنم است.

مَتَٰعٞ فِي ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلۡعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ﴿٧٠﴾

این گفتار باطل همه برای بهره گرفتن از این دنیاست، و عاقبت بازگشت آنها سوی ماست که برای انکار که می ورزیده اند به آنان عذاب سخت می‌چشانیم.(۷۰)

مَتَٰعٌ فِي ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلۡعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ

مبتدا محذوف- مَتَٰعٌ : خبر

ایشان از مال و متاع دنیا برای مدتی محدود این دنیا بهره مند می شوند بهرحال باید آن مال را بگذارند و از دنیا بروند در حالیکه بر خدا دروغ نسبت می دهند و به وی شریک قائل می شوند و اتخاذ فرزند بدو نسبت می دهند اینان هیچگاه رستگار نشوند و به بهشت نروند پس به ایشان به جهت آنکه برپیغمبر ﷺ و قرآن کافر شدند عذاب سخت و شدید و همیشگی و پی در پی می چشانیم.

وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ نُوحٍ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكُم مَّقَامِي وَتَذۡكِيرِي بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡتُ فَأَجۡمِعُوٓاْ أَمۡرَكُمۡ وَشُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُنۡ أَمۡرُكُمۡ عَلَيۡكُمۡ غُمَّةً ثُمَّ ٱقۡضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿۷۱﴾

ای رسول! خبر نوح را بر آنها بخوان که بقوم خود گفت: ای قوم! اگر اندرز من که آیه های خدا را تذکار می دهم بشما گرانست و به آن انکار می کنید، بخدا توکل می کنم، شما و شریکان (بتانتان) یکدل شوید تا امر بر شما پوشیده نباشد و در باره من هر چه خواهید کنید و مهلتم ندهید.(۷۱)

وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ نُوحٍ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكُم مَّقَامِي وَتَذۡكِيرِي بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡتُ فَأَجۡمِعُوٓاْ أَمۡرَكُمۡ وَشُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُنۡ أَمۡرُكُمۡ عَلَيۡكُمۡ غُمَّةً ثُمَّ ٱقۡضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ

اتل: فعل امر- (انت)فاعل- بنا: مفعول به

این آیت درتقویت دل **مصطفی** ﷺ و تسلی خاطر وی که از سوی کافران و مشرکان به وی ایذا و رنج می‌رسید آمده است می گوید:

ای محمد ﷺ! راه تو راه پیامبران پیشین است، به ایشان خبرنوح پیغمبر را بیاد آور و بر آنها بخوان که نوح آنچنان برنصرت و کمک وتقویت ما مطمئن بود و به قوم خود گفت شما هر چه می خواهید از حیله و مکر خویش در قصد کشتن من نقشه بریزید و آشکار و پنهان در آن بکوشید ولی آگاه باشید و بدانید که دعوت من و قیام من بخاطر پرورگار است چون نوح مدت طولانی یعنی نه صدوپنجاه سال قوم خود را به خدای یگانه دعوت کرد و از کافران آزار و رنج دید و تحمل فرمود زمانیکه جفای قوم به نهایت رسید گفت ای قوم اگر مرا بخاطر درنگ من و پند دادن من و دعوت من با علامتهای آشکار بر وحدانیت حق تعالی است می رنجانید پس در دفع حیله و مکر شما به خدای تعالی توکل کردم.

پس اگر جمع شوید و گردآورید بزرگان و روسا قوم خود را که به گمان خود آنان را که شرکاء حق می‌دانید یعنی قصد کشتن مرا در سر می پرورانید همچنانکه قصد کشتن نوح را نقشه کشی کرده بودند

پس کار شما برشما پوشیده نیست آنچه می خواهید واراده شماست در حق من انجام دهید و در این کار به من فرصت و مهلتی مدهید تا اینکه از مشقت خلاص یابید این معنی بدان جهت گفت که غیر از اراده و مشیت خدا هیچ چیز نیست و هر چه هست به خواست و مشیت او خواهد بود و وعده پیروزی که بر پیغمبران داده است حق است که درآن خلافی نیست.

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾

پس هر گاه شما از حق روی گردانیده [و نصیحت مرا نپذیرفتید] من از شما هیچ اجری نخواسته‌ام بلکه همه اجر رسالت من بر خداست و من خود از جانب حق مامورم که از اهل اسلام و تسلیم حکم او باشم.(۷۲)

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ

پس اگر شما از ایمان آوردن به اسلام که من شما را به آن دعوت کردم و شما را امر به معروف و نهی از منکر کردم خودداری کنید و روی برگردانید بدانید هیچ مزدی و پاداشی برای دعوت من نیست و اگر شما از ایمان آوردن روی برگردانید هیچ ضرری بحال من ندارد.

أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ

و فقط خدا بدان دعوت به من پاداش خواهد داد چه شما ایمان بیاورید و چه ایمان نیاورید.

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ

أَكُونَ : فعل مضارع - (انا) اسم کان - مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ : جارو مجرور خبر کان.

و اینکه من بر پایداری و دعوت به توحید به مسلمانان امر شده ام و در آن استقامت خواهم کرد و به فرمان خدا خلاف نخواهم کرد و مزد و پاداشی هم غیر از خدا از کسی نمی طلبم.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِي ٱلْفُلْكِ وَجَعَلْنَٰهُمْ خَلَٰٓئِفَ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾

[قوم نوح]، نوح را دروغگو شمردند و او را با همراهانش در کشتی برهانیدیم و آنها را جانشین ساختیم و کسانی را که آیه های ما را دروغ شمرده بودند، غرق کردیم، بنگر سرانجام کار بیم یافتگان چسان بود؟(۷۳)

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِي ٱلْفُلْكِ وَجَعَلْنَٰهُمْ خَلَٰٓئِفَ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا

پس قوم نوح او را دروغ پنداشتند بعد از اینکه حجت بر ایشان تمام کرد او را تکذیب کردند پس بر ایشان طوفان فرستادیم و ماکسانی راکه بهمراه او در کشتی نشستند بهمراه نوح نجات دادیم و آنکسانی که آیات و معجزات پیغمبر ما را تکذیب کردند بوسیله آن طوفان غرقشان نمودیم. **در غزلیات شمس آمده است:**

اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست — هر که در کشتیش ناید غرقه طوفان کند

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ

كَيْفَ : خبر كان – عَاقِبَةُ : اسم كان.

پس نگاه کن وبدیده عبرت ببین سر انجام کار بیم کرده شدگان و مشرکان قوم نوح را و نیز این تهدید اهل کفر و ضلالت است.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿۷۴﴾

آنگاه از پی او پیغمبرانی به سوی قومشان فرستادیم برای آنها حجت ها آوردند، اما همان آیاتی را که پیشینیان تکذیب کردند، تکذیب کردند، و ایمان نیاوردند بدینسان بردلهای مردم متجاوز مهر غفلت می نهیم.(۷۴)

ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ

بَعَثْنَا : فعل ماضی – (نا)فاعل – رُسُلًا : مفعول به

پس بعد از هلاک قوم نوح پیغمبران زیاد و بزرگواری را همراه با دلائل روشن و آشکار به سوی قومشان فرستادیم یعنی هر پیغمبری را به سوی قوم خودش فرستادیم هود را به قوم عاد و صالح را به قوم ثمود و ابراهیم را به قوم بابل و شعیب را به قوم اهل مدین فرستادیم. پس امتهای این پیغمبران از ایمان آورندگان نبودند پیغمبران خود را تکذیب کردند همچنانکه قوم نوح را تکذیب کرده بودند و به او نگرویده بودند و بر کفر و نفاق و شرک و بر استمرار گناه اصرار ورزیده بودند.

كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

همچنان که مهری که بر دلهای امتهای گذشته نهاده بودیم بردلهای از حد در گذرندگان بر تکذیب یعنی تکذیب کنندگان قریش نیز مهری می نهیم.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿۷۵﴾

از پی آنها موسی و هارون را با معجزه های خویش بسوی فرعون و بزرگان او فرستادیم که تکبر کردند و گروهی بدکار بودند.(۷۵)

ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

بَعَثْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- مُوسَىٰ : مفعول به

پس بعد از این پیغمبران که در آیه قبل اشاره شد موسی بن عمران و برادر او هارون را برانگیختیم بسوی **ولید بن معصب** که فرعون و معجزه های روشن و آشکار ما چون عصا و یدبیضا ایمان نیاوردند گردنکشی کردند و از قبول آن سرباز زدند و ایشان گروه مجرمین و مشرکین و تکذیب کنندگان بودند.

فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾

و همینکه آن حق از نزد ما سوی آنها آمد، گفتند: این، براستی، جادوئی آشکار است.(۷۶)

فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

هَٰذَا : اسم انَّ – ل: مزحلقه – سحر: خبر انَّ

زمانیکه حضرت موسی پیغام خدای تعالی برمردم رسانید و رسالت حق را انجام داد قوم وی از روی سرپیچی و عناد گفتند بدرستی آنچه که تو آوردی و معجزات کردی، واقعاً جادوی آشکار و روشنی است.

قَالَ مُوسَىٰٓ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمْ ۖ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّٰحِرُونَ ﴿٧٧﴾

موسی گفت: اکنون که حق سوی شما آمده چرا درباره آن گویند. آیا این جادوگریست در صورتیکه جادوگران رستگار نمی شوند.(۷۷)

قَالَ مُوسَىٰٓ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمْ ۖ

موسی به عنادکنندگان قوم گفت سخنی راست و درست از جانب پروردگار شما به شما آمد تا شما را به راه راست هدایت کند ولی از روی تمرد نپذیرفتید.

أَسِحْرٌ هَٰذَا

أَسِحْرٌ : خبر مقدم – هَٰذَا : مبتدا موخر.

آنکه شما می گوئید این جادوی آشکار و روشنی است.

وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّٰحِرُونَ

ساحران در دنیا و آخرت به مراد نرسند و هرگز پیروز نشوند و از عذاب نجات نیابند این جمله تاکید و توبیخ برای منکران و اثبات نادانی آنان است.

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلْكِبْرِيَآءُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند: مگر سوی ما آمده ای تا از آئینی که پدران خویش را بر آن یافته‌ایم، منصرفشان کنی و بزرگی و سلطنت این سرزمین خاص شما شود؟ ولی ما بشما هرگز ایمان نخواهیم آورد.(۷۸)

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلْكِبْرِيَآءُ فِى ٱلْأَرْضِ

أَجِئْتَنَا : فعل ماضی- (ت)فاعل- (نا)مفعول به

عناد گنندگان قوم موسی گفتند آیا تو آمدی تا اینکه ما را از آنچه که عبادت می کنیم و از آبا و اجداد خود تقلید می نمائیم بگردانی و آئین ما را تغییر دهی که آن پرستش فرعون بود و با این کار می خواهی ما را از پرستش فرعون بازداری و دوست دارید پادشاهی سرزمین از آن شما دو برادر باشد؟ ما هرگز چنین اجازه ای را به تو نمی دهیم و دست از پرستش خود و آئین آبا و اجداد خود بر نمی داریم.

وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ

نَحْنُ: اسم ما - بِ: حرف جز زائد- بِمُؤْمِنِينَ : خبر ما.

و ما شما دو برادر موسی و هارون را تصدیق نمی کنیم و به شما ایمان نمی آوریم این همان قرار نهایی و فیصله آخری بود که آن را آشکار و اعلان کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ٱئْتُونِي بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹)

فرعون گفت: همه جادوگران ما هر را پیش من آرید.(۷۹)

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ٱئْتُونِي بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٍ

و فرعون به گروهی از زیردستان و همراهان خود دستور داد هرساحری که در فن سحر دانا و حاذق باشد به نزد من بیاورید تا با موسی در فن سحر معارضه کند قبلاً درسوره **الاعراف** بیان آن رفت.

فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلْقُوا۟ مَآ أَنتُم مُّلْقُونَ (۸۰)

ساحران بیامدند ، موسی به آنها گفت: شما اول هر چه از سحر دارید بیفکنید.(۸۰)

فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلْقُوا۟ مَآ أَنتُم مُّلْقُونَ

أَنتُم : مبتدا - مُّلْقُونَ : خبر.

آن زمانیکه ساحران به معارضه موسی آمدند. موسی به آنان گفت چون قصد شما مقابله و معارضه است و این را نهایت همت خود می دانید پس اول شما رسن ها و عصاهای خود را بیفکنید و نیروی خود را کاملاً آزمایش کنید.

فَلَمَّآ أَلْقَوْا۟ قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهِ ٱلسِّحْرُ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبْطِلُهُۥٓ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ ٱلْمُفْسِدِينَ (۸۱)

و چون بیفکندند، موسی گفت: اینکه آورده اید جادوست و خدا آن را باطل خواهد کرد که خدا عمل تبهکاران را بصلاح نمی‌آورد.(۸۱)

فَلَمَّآ أَلْقَوْا۟ قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهِ ٱلسِّحْرُ

پس آن زمانیکه جادوان آنچه راکه ساخته بودند از رسن و عصای خود در وقت چاشتگاه بیفکندند و با نیروی سحر خود چشمان تماشاچیان را جادو کردند و آنان را ترساندند آورده اند که جادوان

ریسمانها وچوبهای خود را به زمین افکندند و چنان شده که گویی سطح زمین را مار فراگرفته بود البته این کار ساحران چشم بندی بیش نبود.

إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبْطِلُهُۥٓ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انَّ - سَيُبْطِلُهُۥٓ : فعل مستقبل فاعل (هو)، جمله خبر انَّ.

بدرستیکه خدای تعالی زود باشد که سحر شما را ناچیز و باطل گرداند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ ٱلْمُفْسِدِينَ

بدرستیکه خدای تعالی عمل مفسدین و تباهکاران را به صلاح نمی آورد گفته‌اند که جبرئیل علیه السلام به موسی آمد و گفت ای موسی عصای خود بیفکن پس موسی عصای خود بیفکند اژدها شد دهان باز کرده سحر را جمع کرد و به یک لقمه فرو برد تا همه آلتهای ساحران به شکم وی رفتند و سپس رو به سوی کوشک فرعون نهاد فرعون بگریخت.

وَيُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

خدا به آیات و کلمات خود حق را تا ابد پایدار گرداند هر چند بدکاران عالم راضی نباشند.(۸۲)

وَيُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ

وَيُحِقُّ : فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- ٱلْحَقَّ : مفعول به

و خداوند با وحی خود که بر پیغمبران می فرستد حق را پایدار میگرداند هر چند که گناهکاران و مجرمین آن حق را نپسندند و کراهت دارند. آنزمانیکه آن عصا اژدها شده بود آنچه راکه ساحران تزویر می کردند و به مردم نمایانده بودند و چشم مردم را با آن سحر کرده بودند همه را فرو بلعید آنان می گفتندکه این چوبها و رسن ها مارها هستند و دروغ میگفتند، بلکه مار نبودند پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز آمد و چوب گشت و با این معجزه حق سبحانه تعالی ادعای ساحران را نیست و نابود گردانید پس راستی و درستی کار موسی ثابت شد و آنچه از روی تزویر ساحران سحر کرده بودند باطل گشت.

فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِۦ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ ۚ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

[بعد از آن همه آشکار شدن معجزات و باطل ساختن سحر ساحران] سرانجام به موسی فقط فرزندانی از قوم وی ایمان آوردند و از فرعون و بزرگان وی بیم داشتند که مبادا در صدد فتنه و قتلشان برآیند که فرعون در آن سرزمین سرکش بود و هم از افراط کاران بود.(۸۳)

فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِۦ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ ۚ

موسی گفت:

پس بدرستیکه من از طرف پروردگار شما با دلایل روشن و معجزات آشکار آمده ام و آن معجزه عصا و دست سفید است که بر حق بودن رسالت من دلیل است پس مرا تصدیق کنیدو باور دارید و به حق بگروید.

می گوید پس به موسی ایمان نیاوردند مگر فرزندانی از قومش و آن چنان بودکه موسی از سرزمین **مدین به مصر** آمده بنی اسرائیل را به حق دعوت کرد بعضی از جوانان و فرزندان با وجود ترس از فرعون به وی ایمان آوردند ولی پیران و بزرگان به جهت اینکه فرعون ایشان را عذاب کند دعوت را اجابت نکردند.

وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي ٱلْأَرْضِ

فِرْعَوْنَ : اسم انّ - ل: مز حلقه - لَعَالٍ: خبر انّ.

و بدرستیکه فرعون مردی منکبر و متمرد و بر اهل سرزمین مصر غالب و مسلط بود و همه کس و همه چیز را تحت سیطره خود داشت.

وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ

اسم انّ، ل: مزحلقه ، لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ: جار و مجرور خبر انّ.

و بدرستیکه او هر آینه از حد برون روندگان در تکبّر و تمرّد بود تا جائی که ادعای خداوندی کرد و بنی اسرائیل را به بندگی و بردگی واداشت.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾

موسی گفت: ای قوم! اگر بخدا ایمان آورده اید [و گردن نهاده اید]، پس بدو توکل کنید.(۸۴)

وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ

موسی برای کسانی که ایمان آورده بودند آن زمانیکه آثار ترس در ایشان دید گفت ای قوم من! اگر شما از ایمان آورندگان هستید میدانید که رسیدن به منافع و دفع ضرر در قدرت اوست پس در تمام امور خود به خدا توکل کنید و کارها را به او واگذار کنید کار خود را به او تسلیم کنید حکم قضای او را به جان پذیرا باشید.

مولانا گفت:

هر که در بحر توکل غرق گشت — همتش از ما سوی الله درگذشت

این توکل گرچه دارد رنجها — فهوحسبه بخشد از وی گنجها

آن زمانیکه موسی قوم خود را به توکل دعوت کرد پس مومنین گفتند:

فَقَالُواْ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٥﴾

پس مومنین گفتند: بخدا توکل می کنیم پروردگارا! ما را منت کش گروه ستمگران مساز.(۸۵)

فَقَالُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا

پس گفتند: ما به خدا توکل کردیم کارمان را به او واگذار می کنیم و به غیر او واگذار نمی‌کنیم.

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ

پروردگارا ما را محل فتنه و آزمایش خود مگردان و قوم ستمکاران و تبهکاران را بر ما چیره مگردان و از ایذا و رنج ایشان ما را نجات بده.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٦﴾

و ما را بر رحمت خود از گروه کافران نجات بده.(۸۶)

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ

وَنَجِّنَا: فعل امر- (نا)مفعول به- (انت)فاعل

و ما را برحمت و بخشایش خود از قوم کافران و کینه و حیله فرعون و قوم ایشان نجات بده و این چنین اند مومنان که به جهت ترس و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَٱجْعَلُوا۟ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

به موسی و هارون وحی کردیم که برای قوم خویش در مصر خانه ها آماده کنید و خانه های خویش جای عبادت کنیدو نماز کنیدو مومنان را بشارت بده.(۸۷)

وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَٱجْعَلُوا۟ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ ۗ

وَٱجْعَلُوا۟ : فعل ماضی ، (و) فاعل - بُيُوتًا : مفعول به ثانی.

و ما به موسی و برادرش هارون وحی کردیم آنکه محل بازگشت خود را برای قوم خود انتخاب کنند و آن شهر **مصر** یا **اسکندریه** بوده است که در آن شهر برای پرستش خدای یگانه بپردازند و نیز حکم فرمودیم که شما دو نفر (موسی و برادرش) و قوم او خانه ها از برای مسجد خود در آنجا بسازید و به سوی قبله نماز گزارید چون برای ایشان غیر از آن جای تعیین شده خواندن نماز جایز نبوده است این مخصوص امت **محمد** ﷺ است که در هر جائی و درهر شهری می توانند روی به سوی قبله بایستند و نماز بخوانند. زمانیکه موسی آن نمازگاه را به فرمان حق تعالی ساخت فرعون دستور داد تا همه آن را خراب کردند و ایشان و قوم او را از خواندن نماز بازداشتند از حق سبحانه و تعالی فرمان رسید که در خانه ها مسجد سازید و نماز بخوانید از شر فرعون ایمن و آسوده باشید.

وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ

بَشِّرِ: فعل امر- (انت)فاعل- ٱلۡمُؤۡمِنِينَ : مفعول به

و ای موسی مومنین را به نجات دنیاو نصیب درجات عقبی بشارت بده و نیز گفته اند خطاب به محمدﷺ است که مومنین را به نصرت در دنیا و رستگاری بشارت‌می‌دهد.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيۡتَ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةً وَأَمۡوَٰلًا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَۖ رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

موسی گفت: پروردگارا! تو بفرعون و بزرگانش در زندگی این دنیا زیورها و مالها داده ای، پروردگارا! تا از راه تو گمراه کنند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت کن که ایمان نیارند، تا عذاب الم انگیز را ببینند.(۸۸)

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيۡتَ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةً وَأَمۡوَٰلًا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا

ک: اسم انّ: ءَاتَيۡتَ: فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر انّ.

و موسی گفت: پروردگارا! بدرستیکه تو فرعون و قوم را وسایل آرایش از قبیل لباس و وسیله خانه و نیز مالهای نقد و چهارپایان و زمین های زراعی دادی که با آن در دنیا زندگانی خوب و خوشی دارند.

رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَ

پروردگارا! بخاطر این نعمت فرعون و قوم ایشان سرمست و گمراه می شوند و از آوردن ایمان سرپیچی می کنند و دیگران را نیز از راه گمراه می‌کنند.

رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ

رب: منادا- ٱطۡمِسۡ: فعل امر- (انت)فاعل

موسی گفت: پروردگارا مال و خواسته و متاع ایشان را نیست و نابود کن تا شوکت ایشان کم شود و از سرمستی بیرون ایند و بر دلهایشان مهر نه تا سخت دل و کافر دل گردند چونکه موسی دانست که ایشان ایمان نمی آورند چنین دعایی کرد تا اینکه عذاب دردناک را ببینند و بچشند.

قَالَ قَدۡ أُجِيبَت دَّعۡوَتُكُمَا فَٱسۡتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٨٩﴾

گفت دعای شما اجابت شده استوار باشید و طریقه کسانی را که دانا نیستند، پیروی مکنید.(۸۹)

قَالَ قَدۡ أُجِيبَت دَّعۡوَتُكُمَا فَٱسۡتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ

أُجِيبَت: فعل ماضی مجهول- دعوت: نایب فاعل

موسی دعا می کرد و هارون آمین می گفت و آمین گفتن هم خود دعاست و خداوند دعای آن دو را اجابت کرد و اجابت دعا آن بود که رب العالمین **فرعون و قبطیان** را به آب غرق کرد گفته‌اند بین دعای موسی و اجابت حق چهل سال بود پس بر راه مستقیم ثابت قدم و پابر جا باشید و استقامت بخرج دهید و راه کسانی را که از روی نادانی نمی دانند که وعده حق تعالی روزی وفا خواهد کرد نروید چون

عذاب قوم فرعون فرا رسید وحی آمد به موسی که با قوم خود بیرون برود که وقت عذاب کافران فرا رسیده است موسی با عده ای از بنی اسرائیلیان به سوی شام رفتند و به کنار دریای **قلزم** رسیدند فرعون با لشکریان از عقب رسید و با دعای موسی دریا شکافته شد و بنی‌اسرائیل بسلامت گذشتند که قبلاً بیان شد و نیز در آیات زیر مختصراً بیان خواهیم کرد.

وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَعَدۡوًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿۹۰﴾

و ما فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم و فرعون و سپاهیانش به قصد ستم و تعدی از پی آنها رفتند و چون غرقش در رسید گفت: قبول کردم که خدائی جز آنکه پسران اسرائیل بدو گرویده اند، نیست، و من از گردن نهادگانم.(۹۰)

وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَعَدۡوًاۖ

فَأَتۡبَعَهُمۡ : فعل ماضی- هم: مفعول به- فِرۡعَوۡنُ : فاعل- بَغۡيٗا : مفعول لاجله -وَعَدۡوًا : معطوف.

و ما بسلامت فرزندان یعقوب را از دریای قلزم گذراندیم و فرعون با لشکریان برای آسیب رساندن به بنی اسرائیل و از حد بیرون کردن درجفای ایشان از عقب رسید گفته اند اسب فرعون به بوی مادیانی که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکریان فرعون به دنبال او رفتند و هم خود را به دریا افکندند بر خلاف میل فرعون اسب او را به دل دریا می کشید.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ

أَدۡرَكَهُ : فعل ماضی- ـه: مفعول به- ٱلۡغَرَقُ : فاعل

تا اینکه فرعون فهمید که دارد غرق می شود گفت ایمان آوردم و به خدای یگانه گرویدم به آنکه هیچ معبودی مستحق عبادت جز او نیست به آن خدایی که موسی مردم را به یگانگی آن فرا می خواند و بنی اسرائیل بدو گرویده اند و من از جمله تسلیم شدگان به حکم او هستم.

ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴿۹۱﴾

حالا دیگر تو که از پیش عصیان ورزیده ای و از تبهکاران بوده‌ای.(۹۱)

ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ

ءَآلۡـَٰٔنَ : مفعول فیه- (و)حالیه- وَقَدۡ : حرف تحقیق- عَصَيۡتَ : فعل ماضی- (ت)فاعل

آیا الان که مرگ را جلو چشم خود می بینی و وقت توبه نیست از گناه خود پشیمان می شوی و ایمان می آوری؟ در حالیکه تو پیش از این نگرویدی و از فرمان پیغمبر من بیرون رفتی و سخن او را به گوش رضا نپذیرفتی و تو از گروه گمراهان و گمراه کنندگان بودی چون موسی هلاک فرعون را به قوم خود

گفت قومی از ایشان انکار کردند به دریا فرمان رسید تا اینکه فرعون را از قعر دریا به روی آب آرد در حالیکه در وقت غرق فرعون مسلح به سلاح و درع بود و بر سر آب آمدن او غیر ممکن بود.

فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗۚ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ ﴿٩٢﴾

اکنون پیکر تو را بجائی بلند می افکنیم تا برای هر که از پی تو است عبرتی باشی براستی که بسیاری مردم از آیه های ما بی خبرند.(٩٢)

فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗۚ

لِتَكُونَ: فعل مضارع منصوب، ناقصه - انت مستتر: اسم کان - ءَايَةٗ : خبر کان

پس امروز جسد تو را از آب می رهانیم و بر روی اب ظاهر می گردانیم در حالیکه جسد همه قوم تو در قعر دریا مانده اند قوم موسی زمانیکه فرعون را مرده بر سر آب دیدند و با او درع و سنگین سلاح که داشت روی آب ندیده بودند. آن انکار از دل قوم موسی بیرون رفت و دانستند که آن نشانه ای از نشانه های خدای یگانه است و بر راستی رسالت موسی گواه است این از قهر خداوند است براینکه بر دشمنان پیغمبر خشم رانده است تا برای کسانیکه بعد از تو خواهند آمد چنین ادعایی را در سر نپرورانند و قهر خداوند بر مدعیان مالکیت نشانه و عبرت و پند باشد.

عاجزی کو اسیر خواب و خور است — لاف قدرت زند چه بی خبر است
آنکه در نفس خود زبون باشد — صاحب اقتدار چون باشد

وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ

كَثِيرٗا : اسم انّ- ل: مزحلقه- لَغَٰفِلُونَ : خبر انّ.

و بدرستیکه بسیاری از مردمان از نشانه های قدرت ما غافل و بی خبرند که در آن تعقل نمی ورزند و از آن پند و عبرت نمی گیرند باید انسان از این نشانه ها و قدرت خداوند لایزال عبرت بگیرند و برای زندگانی چند روز فانی دنیا نباید آخرت خود را فدا کنند احمق مردا که دل درین دنیا بندد که نیک بستاند و زشت باز گیرد.

وَلَقَدۡ بَوَّأۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مُبَوَّأَ صِدۡقٖ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ فَمَا ٱخۡتَلَفُواْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾

براستی که فرزندان اسرائیل را درمکانی مناسب جای دادیم و چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم، و تا وقتی آن دانش، [رسول و قرآن] سویشان آمد، آنگاه اختلاف کردند پروردگارت روز قیامت، میان آنها درباره مطالبی که در ان اختلاف دارند، داوری می کند.(٩٣)

وَلَقَدۡ بَوَّأۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مُبَوَّأَ صِدۡقٖ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ

بَوَّأۡنَا : منزل و ماوی دادیم - مُبَوَّأَ صِدۡقٖ: منزل خوب

و بدرستی که ما فرزندان یعقوب را بعد از هلاک شدن فرعون و قوم او آنچه که وعده کرده بودیم خانه های شایسته که آن سرزمین شام و بعد از آن سرزمین مصر است دادیم تا در آسایش و امن بسر برند و از چیزهای پاک و نوید به ایشان روزی دادیم جمعی گفته‌اند که بنی اسرائیل یهود زمان پیغمبر)ص(است که ایشان در مدینه جای گرفته بودند.

فَمَا ٱخۡتَلَفُواْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُۚ

جآءهم: فعل ماضی- هم: مفعول به- العلم: فاعل

پس در شان و مقام حضرت رسول ﷺ و قران که بر زبان محمد ﷺ جاری شده است و دینی که حضرت محمد ﷺ آورده است اختلاف نکردند تا زمانیکه عالم شدند آنوقت در نعت و صفات محمدﷺ که در تورات آمده است تغییر و تحریف کردند. **مولانا گفت:**

کرده تاویل حرف بکر را　　خویش را تاویل کن نی ذکر را

بر هوا تاویل قر آن میکنی　　پست و کژ شد از تو معنی سنی

إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ

رب: اسم انّ -يَقۡضِي: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر انّ.

بدرستیکه پروردگار تو در روز رستاخیز میان ایشان در آن چیزی که از روی سرپیچی و نادانی اختلاف می کردند حکم و داوری می کند و همه را به جهت اختلاف بی موردشان مکافات می کند. پس حقدار را در برابرعملش به حق پاداش داده و باطل شده را به آنچه سزاوار است، مجازات خواهد کرد.

فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَۚ لَقَدۡ جَآءَكَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ﴿٩٤﴾

اگر از آنچه بتو نازل کرده ایم به شک اندری از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی می خوانده اند بپرس. براستی، این حق از جانب پروردگارت سوی تو آمد، به هیچ وجه از دو دلان مباش.(۹۴)

فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَۚ

كنت: فعل ماضی- ت: اسم كان- فی شک: جار و مجرور خبر كان

خطاب به پیغمبر ﷺ که در این صورت حُکم آن عامه‌ی مشرکان را شامل است، یا منکران و مشرکان اهل مکه است می گوید:

پس اگر تو به قرآن و احکام و حدود و شرایط آن که ما به سوی تو فرستادیم در شک و تردید هستی پس از کسانی که قبل از تو اهل کتاب بودند و کتاب های آسمانی از قبیل تورات و انجیل می خواندند بپرس و چگونگی صحت و صدق آنرا از آنها بخواه چراکه در کتب آسمانی از اینگونه مسائل زیاد آمده است.

لَقَدۡ جَآءَكَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ

بدرستیکه بیان راست و درست از جانب پروردگار تو بر تو نازل شده است یعنی از قصه موسی و فرعون و بنی اسرائیل، پس از شک آورندگان مباش. از سیاق جمله برمی‌آید که طرف خطاب حضرت رسول ﷺ است ولی مراد قوم اوست چونکه آنحضرت مصون و محفوظ از شک و تردید است و به او وحی می شود.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٥﴾

و از آنکسان که آیه های خدا را دروغ شمرده اند مباش که از زیانکاران می‌شوی.(۹۵)

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

وَلَا تَكُونَنَّ : فعل مضارع مجزوم - (ن)توکید - (انت)اسم کان - مِنَ الَّذِينَ : جار و مجرور خبر کان

و از کسانیکه پیغمبر و قرآن را تکذیب می کردند مباش پس اگر تکذیب کنی از زیانکاران خواهی بود این جمله در معنای تنبیه است که مبادا به رسالت پیغمبر و قرآن شک کرد اگر چنین تصور می کند بلافاصله در علاج آن بشتابد یعنی از دانایان کتب پیشین تحقیق کند پس هر آنچه که پیغمبران بیان می‌کنند راست و درست است و شک و تردیدی در آن راه ندارد علاج کار را در اول ایجاد شک گرفت که اگر شک و تردید در دل جانهد خطر بزرگی است و اگر به درجه ای برسد بر دلش مهر نهاده می‌شود من الله التوفیق.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾

کسانی که گفتار پروردگارت در باره آنها محقق شده [و گرچه همه معجزه ها سوی ایشان بیاید] ایمان نمی‌آورند.(۹۶)

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

الَّذِينَ : اسم إِنَّ - لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع و فاعل (و) جمله خبر إِنَّ .

بدرستی کسانی که مغرور و متکبر هستند و به درجه سرکشی رسیده اند و از روی نادانی به گمراهی و انکار افتاده اند و پیغمبر و کتاب او را شک می کنند ایشان مطلقاً به پروردگار ایمان نمی آورند و قرآن که کلام خدای تعالی است باور نمی دارند چونکه حکم ازلی برای آنان چنین رفته است که ایشان در گرداب ضلالت بمانند.

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

هر گونه آیتی برایشان بیاید ایمان نیاورند تا عذاب دردناک الله را ببینند.(۹۷)

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

جَآءَتۡهُمۡ: فعل ماضی- (ت)تأنیث- هم: مفعول به- کل: فاعل

اگرچه تمام دلایل و معجزات الهی برای آنان گفته شود باز هم ایمان نمی آورند مگر اینکه عذاب الم انگیز و دردناک را ببینند که در این حالت یعنی در حالت مشاهده عذاب دردناک مانند زلزله — طوفان و غرق شدن در آب و ... سودی ندارد.

فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفۡنَا عَنۡهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ ﴿٩٨﴾

هیچ دهکده ای نبود که (پس از عذاب) ایمان بیارد و ایمان آوردنش سودش دهد مگر قوم یونس که ایمان بیاوردند و در زندگی دنیا عذاب خفت را از آنها برداشتیم و تا مدتی بهره ورشان کردیم.(۹۸)

فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ

قَرۡيَةٌ: اسم کان - ءَامَنَتۡ: فعل ماضی، فاعل (هی) خبر کان.

این دلیل و حجت خدای جل جلاله است بر فرعون که خداوند ایمان وی را در حالت مشاهده مرگ (غرق شدن) نپذیرفت و ایمانشان بر آنها سود نداشت اما ایمان قوم یونس را در وقت مشاهده عذاب از آنان پذیرفت البته در میان علما اختلاف است که قوم یونس عذاب رابعیان مشاهده کردند یا نشانه ها و دلایل آنرا دیدند، قومی گفتند عذاب به ایشان نزدیک گشت و قوم آنرا مشاهده کردند و قومی هم گفتند: نشانه ها و دلایل عذاب را دیدند در آن حالت در ایمان آوردن تاخیر نکردند و به اخلاص و صدق دل توبه کردند و دست به تضرّع و زاری گشودند تا اینکه رب العالمین دعای آنان را اجابت کرد و عذاب را از ایشان برداشت. روایت شده است که مسکن **یونس** پیغمبر **موصل** و خانه او **نینوا** در عراق بود نام مادر او **تنخیس** و نام پدر او **متی** بود.

پروردگار جهانیان **یونس** را برای دعوت به دین اسلام به میان قوم خود فرستاد وایشان از ایمان آوردن به او سرباز زدند و رسالت وی را نپذیرفتند **یونس** گفت حال که شما رسالت ما نمی پذیرید و ما را دروغ می شمارید بدانید که صبحگاهان از آسمان بشما عذاب خواهد آمد و در سه روز عذاب اتفاق افتد ایشان با یکدیگر گفتند: یونس هرگز دروغ نگفته است امشب او را بیازمائیم و نگاه کنید و مراقب باشید آیا امشب از میان ما بیرون می رود یا نه، اگر بیرون برود پس بدانید که راست می گوید. در صبحگاهان زمانی که اورا طلب کردند نیافتند یونس بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید دانستند که وی راست گفت، همان ساعت نشانه ها و دلائل عذاب آشکار گردید، ابری سیاه بر آمد، و دودی غلیظ در گرفت، چنانکه در و دیوار ایشان سیاه شد ایشان با مشاهده این نشانه ها ترسیدند و از گفتار و کردار خویش پشیمان شدند و پروردگار جهانیان در دلهای ایشان توبه افکند همه بیک بار به صحرا بیرون رفتند و یونس را طلبیدند و نیافتند مردان و زنان و کودکان و حیوانات نیز بیرون رفتند، زبان به زاری و تضرع بگشادند و به اخلاص و صدق دل دعا کردند.

و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم براین منوال می نالیدند و در این چهل روزه از فغان و ناله نیآسودند و درماندگی و بیچارگی خود ا بعرض رب العالمین می رسانیدند.

چاره ما ساز که بی یاوریم / گر تو برانی بکه رو آوریم
بی طربیم از همه سازنده‌ایم / جز تو نداریم نوازنده ایم
پیش تو گربی سر و پا آمدیم / هم بامید تو خدا آمدیم

قومی گفتند: پروردگارا **یونس** به ما گفته بود که خدای تعالی به من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم تو به کرم و فضل و لطف خود ما را از عذاب آزاد کن. قومی گفتند پروردگارا! یونس از قول تو می فرماید که هر که بر شما ستم کند از او در می گذرید خدایا ما به گناه بر خود ستم کرده‌ایم از ما درگذر.

ما تهی دستان برآوردیم دستی دردعا / نقد فیضی نه برین دست گنهکاران‌همه
قاضی‌حاجات درویشان و محتاجان توئی / پس رواکن از کرم حاجات بسیار همه

روز چهلم که روز آدینه بود و عاشورا توبه مستجاب شد و ظلمت ابر برداشته شد و ابر رحمت سایه افکند **یونس** بعد از چهل روز رو به سوی **نینوا** کردو خواست که از حال قوم خود خبری بگیرد چون نزدیک شهر رسید و به اتفاقی که افتاد مطلع گشت با خود گفت من ایشان را به عذاب ترساندم و عذاب بر رحمت مبدل شد اگر من به این شهر بروم مرا به دروغ گویی نسبت می دهند روی به صحرا نهاد و قصه رفتن او به دریا و زندانی شدن او در شکم ماهی در **سوره انبیاء** و **صافات** انشاء الله گفته خواهد شد.

لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَتَّعْنَٰهُمْ إِلَىٰ حِينٍ

پس می گوید آن هنگام که قوم یونس توبه کردند و دست تضرع و زاری بگشادند و ایمان آوردند از ایشان عذاب رسوایی را درزندگانی دنیا برداشتیم و تا رسیدن اجل موعد ایشان را بدون نزول عذاب بگذاشتیم چون اخطار عذاب یونس را قبل از وقوع آن جدی گرفتند و از صدق دل و اخلاص توبه کردند و توبه آنان مورد قبول درگاه حق گردید چنین است مشرکان مکه چون سپاه اسلام هنگام فتح مکه برای قتل و غارت آنها رسیدند ایمان آنها اجابت شد وامان یافتند.

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَءَامَنَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًاۚ أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ (۹۹)

اگر پروردگار تو می خواست هر که در این سرزمین هست همگی یکسره مومن می‌شدند آیا تو می‌توانی همه مردم را به اکراه همه را مومن و خداپرست گردانی؟(۹۹)

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَءَامَنَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًاۚ

اگر پرورگار تو می خواست همه مردمان کره زمین ایمان می آوردند چون حضرت رسول ﷺ نسبت به ایمان آوردن قوم بسیار حریص بود و اگر ایمان نمی آوردند بسیار ملول و دلتنگ می شد خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود: مردم را به اراده خود واگذار.

أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا۟ مُؤْمِنِينَ

(انت) مبتدا- تُكْرِهُ : فعل مضارع- (انت)فاعل، جمله خبر

آیا تو ای پیغمبر ! قوم را اجبار و اکراه می کنی که ایمان بیاورند؟ بلکه مسلمانان به اراده و خواست خود مسلمانان‌اند نه از روی اجبار، این کار همه درست نیست و هم از تو بر نمی آید که به اجبار ایشان را مسلمان کنی پس مردم را به حال و به اراده خود واگذار. گفته اند این آیت به آیت قتال منسوخ است.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَيَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

هیچکس نتواند که جز باذن خدا مومن شود و بر کسانی که خرد وری نکنند ناپاکی می نهد.(۱۰۰)

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ

و برای هیچ کس شایسته نیست که ایمان بیاورد مگر اینکه ارادت و اجازه توفیق و قضای خداوند در آن باشد و ایمان چیزی نیست که با زور بتوان آن را در دل کسی القاء کرد. و یا نخواسته و بدون اجازه پروردگار ﷻ در دل کسی ایجاد کرد.

وَيَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

يَجْعَلُ : فعل مضارع- (هو)فاعل- ٱلرِّجْسَ : مفعول به

و اگر کسی به ایمان نگرود و از فکر و عقل خود بنحو احسن در گرایش به ایمان استفاده نکند هر آینه بر ایشان شیطان را مسلط می گردانیم و به عذاب گرفتار می‌کنیم در نتیجه در پلیدیهایشان باقی ماندند و در زشتیها دست و پا زدند، خواری و رسوایی بر آنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی شدند.

قُلِ ٱنظُرُوا۟ مَاذَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِى ٱلْءَايَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

بگو بنگرید در آسمانها و زمین چه چیزهاست؟ ولی این آیه ها و بیم دادنها، گروهی را که مومن شدنی نیستند سود نمی دهد.(۱۰۱)

قُلِ ٱنظُرُوا۟ مَاذَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ

مَاذَا : مبتدا - فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ : جارو مجرور خبر.

ای محمد ﷺ ! به مشرکان بگو که آیات و نشانه ها و معجزات را طلب می کنند با چشم سر ببینند آنچه که در آسمانها و زمین از عجائب آفرینش است چون خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و دریاها و درختان و میوه ها همه اینها نشانه ها و دلایلی هستند بر کمال صنع خدای تعالی که بر آن بیندیشند و عبرت گیرند.

وَمَا تُغْنِي ٱلْأَيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ

پند و اندرزها و آیات و نشانه ها و ترساندن قوم از عذاب الهی برای کسانی که نمی‌خواهند بگروند و ایمان بیاورند مفید و سودمند نمی افتد و نیز تفکر و تدبیر در این دلایل نیز، برایشان هیچ سودمند نخواهد بود.

فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِهِمْ ۚ قُلْ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾

بجز روزگاری نظیر روزگار کسانی که پیش از آنها بوده اند چه انتظار می برند؟ بگو منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم.(۱۰۲)

فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِهِمْ ۚ

يَنتَظِرُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- مِثْلَ : مفعول به

پس آیا انتظار نمی برید ای مشرکان عذاب راکه بشما نازل خواهد شد همچنانکه به قوم پیشین چون قوم عاد و ثمود و ... نازل شد؟ اما آنان پیغمبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می فشردند تا سرانجام، خدای تعالی عذاب خویش را بر آنان فرود آورد.

قُلْ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ

(ی): اسم انَّ- مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ : جار و مجرور خبر انَّ

پس ای پیغمبر به ایشان بگو من بهمراه شما منتظر هلاک شما هستم که خداوند در دنیا شما را به معصیت هایی گرفتار و در آخرت آتش دوزخ نصیب شما گرداند.

ثُمَّ نُنَجِّى رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

آنگاه پیغمبران خویش را نجات دهیم و کسانی را که ایمان آورده اند همچنین، که نجات دادن مومنان بعهده ماست.(۱۰۳)

ثُمَّ نُنَجِّى رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ

نُنَجِّى : فعل مضارع- (نحن)فاعل- رُسُلَنَا : مفعول به

پس ما پیغمبران خود را هرگاه عذاب به تکذیب کنندگان قوم ایشان نازل شد نجات دادیم و نیز آنکسانی راکه به او گرویده بودند و ایمان آورده بودند از عذاب رهایشان کردیم همچنانکه پیغمبران و پیروان او را از عذاب نجات دادیم.

حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ ٱلْمُؤْمِنِينَ

حَقًّا : مفعول مطلق.

این وعده راست و درست است آن وقتیکه زمان هلاک و عذاب مشرکان فرا رسد پیغمبر ﷺ و اصحاب (رض) و پیروان او را نجات می دهیم که در آن هیچ شکی نیست.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

بگو ای مردم! اگر از دین من در شک هستید من آنکسان را که سوای خدا می‌پرستند، نمی پرستم ولی خدائی را که جان شما را می گیرد، می پرستم و فرمان یافته ام که از مومنان باشم. (۱۰۴)

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ ۖ

ای: منادا- (ها)تنبیه- النَّاسُ : بدل- تم: اسم کان- فِي شَكٍّ: جار و مجرور خبر کان

این خطاب به مشرکان قریش اهل مکه است می گوید: اگر شما آن دینی را که من برای شما آوردم در شک و گمان هستید بدانید و آگاه باشید هیچگاه من کسانی را که شما غیر از خدای من می پرستید نمی‌پرستم بلکه خدائی را می پرستم که شما را می‌میراند و بعد از مرگ دوباره شما را زنده می کند و به حساب و کتاب شما در قیامت رسیدگی می کند بیان وفات در اینجا به جهت تهدید است.

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

(انا): اسم کان - مِنَ الْمُؤْمِنِينَ : جار و مجرور خبر کان.

و به من امر شده است اینکه از جمله مومنان باشم از جمله آن کسانی که خدای تعالی ایشان را از عذاب دوزخ می رهاند و به بهشت وعده می دهد. این نشانگر آنست که هرگاه مومن با موضع گیریهای شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾

و پیوسته اخلاص مند این دین معتدل باش و از مشرکان مباش.(۱۰۵)

وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا

أَقِمْ : فعل امر- (انت)فاعل- وَجْهَكَ : مفعول به- حَنِيفًا: حال

به من امر شده و گفته شده است که به آئینی و روشی روی بیاور که خالی از هر گونه شرک و انحرافی است و عمل خود را از برای دین حق و دین اسلام خالص گردان.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و از جمله مشرکین مباش این خطاب به غیر حضرت رسول ﷺ مراد قوم اوست.

وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠٦﴾

و سوای خدا چیزی را که سودی ندهد و ضررت نزند، مخوان که اگر چنین کنی در ردیف ستمگرانی.(۱۰۶)

وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ

لَا تَدْعُ: **فعل مضارع- (انت)فاعل**

سیاق این سخن تحقیر بتان است و مذلت و رسوائی آن، می گوید: و غیر از خدای کسی دیگر را پرستش مکن و خدا مخوان که به تو نه سودی می رساند و نه زیانی حتی برای خودش هم نمی تواند سود برساند.

فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ

ک : اسم انَّ - مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ: جارو مجرور خبر انَّ.

و اگر این چنین چیزی را خدا بخوانی پس بدرستیکه تو از جمله ظالمان و ستمکاران باشی که بزرگترین تبهکاری شرک است.

وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِۦ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٧﴾

اگر خدا بتو محنتی رساند هیچکس جز او بر داشتن آن نتواند و اگر برای تو نیکی خواهد کرم اورا مانعی نیست که آنرا بهرکس از بندگان خود خواهد رساند و او آمرزگار و رحیم است.(۱۰۷)

وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ

لا: لای نفی جنس -کاسف: اسم لای نفی جنس - لَهُۥٓ : جارو مجرور خبر لای نفی جنس.

و اگر خدای تعالی به شما مرضی یا شدتی یا فقری برساند هیچکس غیر از الله نمی‌تواند آن را از شما باز دارد.

وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِۦ

و اگر خدای تعالی بخواهد بتو خیر و راحت و توانگری مال و سلامتی برساند پس کسی نمی تواند جلو فضل و بخشش او را بگیرد.

يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ

خداوند فضل و بخشش خود را به هر که از بندگان خود بخواهد می رساند و کسی نمی‌تواند مانع آن شود.

وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ

هُوَ: مبتدا - ٱلْغَفُورُ : خبر - ٱلرَّحِيمُ : خبر ثانی.

او غفور و مهربان است پس از پذیرش توبه، گناهان شما را می آمرزد و به کسی که به طاعت او دل بندد مهربان است.

قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُمُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۖ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِوَكِيلٖ ﴿١٠٨﴾

بگو ای مردم ! این حق از پروردگارتان سوی شما آمده، هر که هدایت یابد بسود خود یافته و هر که گمراه شود بضرر خود گمراه شده و من عهده دار امور شما نیستم.(۱۰۸)

قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُمُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ

حق در اینجا مصطفی وقرآن است. بگو ای مردمان ! بدرستی به شما پیغمبری راست و درست از جانب پروردگارتان آمد تا شما را به راه راست هدایت کند و کتاب قرآن بسوی شما آمده است تا از کلام معجز آن بهره مند شوید.

فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ

من: مبتدا- ٱهۡتَدَىٰ : فعل ماضی ، فاعل (هو)، جمله خبر.

هرکسی به پیغمبر و به قرآن او هدایت شود و راه یابد و حدود و شرایط و احکام آنرا به خود واجب گرداند بتحقیق جز این نیست که منفعت آن به خود او باز می گردد.

وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۖ

وَمَن : مبتدای جازم- ضَلَّ : فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر

و هرکسی با انکار و تکذیب پیغمبر ﷺ و قرآن گمراه شد و بی راهه رفت جز این نیست که خود را گمراه کرد و گناه آن به خود او باز می گردد.

وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِوَكِيلٖ

أَنَا۠ : اسم ما - ب: حرف جر زائد - بِوَكِيلٖ : خبر ما.

و من نگهبان و مراقب کار شما نیستم و قدرت باز داشتن از کار بد را ندارم و من تبلیغ خود را بشما می‌رسانم گفته اند این آیت با آیت السیف منسوخ شده است.

وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَٱصۡبِرۡ حَتَّىٰ يَحۡكُمَ ٱللَّهُۚ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

چیزی را که بتو وحی می شود پیروی مکن و صبور باش تا خدا داوری کند که او از همه داوران بهتر است.(۱۰۹)

وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَٱصۡبِرۡ حَتَّىٰ يَحۡكُمَ ٱللَّهُۚ

وَٱتَّبِعۡ: فعل امر- (انت)فاعل- مَا : مفعول به

و ای محمد ﷺ! از جهت اعتقاد و عمل و تبلیغ آن چیزی را که به سوی تو وحی کرده می‌شود پیروی کن و بر ایذا و اذیتی که به تو از دعوت آن می رسد صبر کن و شکیبا باش تا اینکه خداوند میان تو و دیگران حکم و داوری کند.

وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ

هُوَ : مبتدا - خَيْرُ : خبر - ٱلْحَٰكِمِينَ : مضاف الیه مجرور به (ی).

و او بهترین حکم کنندگان است زیرا که در حکم او خطائی نیست .

بیت:

از سپیدی تا سیاهی گیرد تا لوح و قلم — یک رقم از خط حکمش وهو خیر الحاکمین



سوره هود

این سوره یک صدو بیست و سه آیت است و تمام آیـات آن مکـی اسـت و بقول ابن عباس مگر یک آیت «**اقم الصلوه طرفی النهار**» که این یـک آیـت مدنی است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آنکه مشتمل بر داستان هودﷺ است، هود نامیده شد. فضیلت آن سوره: در حدیث شریف آمده است که رسول خداﷺ فرمودند: سوره هود را در روز جمعه بخوانید در این سـوره اثبـات وحـی، دعوت به سوی ایمان، توحیـد، معـاد، ثـواب و عقـاب، اعجـاز قـرآن وٌ ذکـر داستانهای بعضی از انبیاء به اجمال بیان شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الٓر كِتَٰبٌ أُحْكِمَتْ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

الف، لام، را، این کتابی است که آیه های آن از طرف فرزانه ای کار دان استوار شده آنگاه بـه تفـصیل بیان شده است.(۱)

الٓر

الٓر : **مبتدا.**

الحسن گفت: آن اسمی از اسماء خداوند عزوجل است و گفته اند کتاب خداوند است، نامه‌ی وی سـخن وی است. سلطان مفسرین **ابن عباس** ﷺ گفت: **معنی الرآ** - انا الله اری - منم خدای که می بینم طاعت اطاعت کنندگان و گناه گناهکاران را و هر کسی را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل بر وعده و وعید است.

كِتَٰبٌ أُحْكِمَتْ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ

كِتَٰبٌ : **خبر الٓر است - أُحْكِمَتْ : فعل ماضی مجهول - ءَايَٰتُهُۥ: نایب فاعل - ه:مضاف الیه.**

این کتابی است که آنرا نظم کردم نظمی محکم و استوار که ایت های آن با دلایل روشن مـنظم و محکـم گشته است چنانچه نقص و خلل در آن راه نیست پس سوره سوره و آیه آیه جدا کرده شـده و آیـات آن

با قاعده‌های زیبا و شیوا در معناهای مختلف از عقاید و احکام و مواعظ و امثال و غیر آن به نظم در آمده که از نزد حکم کننده آن بیان شده است و او به همه چیز داناست.

مولانا گفت:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق	**گر بمیری تو نمیرد این سبق**
کس نتاند بیش و کم کردن درو	**تو به از من حافظی دیگر مجو**
هست قرآن مر ترا همچون عصا	**کفرها را درکشد چون اژدها**
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	**چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای**
قاصدان را بر عصایت دست نی	**تو بخسب ای شه مبارک خفتنی**

أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۚ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ ﴿٢﴾

که جز خدای یکتا را پرستش نکنید و من برای شما از جانب او بیم رسان و نوید بخشم.(۲)

أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۚ

تَعْبُدُوٓاْ: فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَۚ: مفعول به

ای پیغمبر به ایشان بگو: اینکه غیر از خدا کسی دیگر نپرستند که جبرئیل قرآن را نازل کرد که در آن یکتاپرستی و توحید پرستی را بیان کرد که فقط خدای یکتا را بپرستند نه غیر او را.

إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ

ی، در إِنَّنِي: اسم انّ- نَذِيرٞ: خبر انّ- بَشِيرٞ: معطوف.

کلام بر زبان رسول خدا ﷺ است می گوید: بدرستی که من برای شما از طرف خداوند وبه امر او نسبت به عاقبت شرک و طغیان بیم دهنده ام و به پاداش بر توحید و ایمان مژده دهنده ام یعنی کسانی راکه این پیغمبر ﷺ و قرآن را بپذیرند و شرک را رها کرده خدای واحد و متعال را بپرستند به رستگاری دنیا وآخرت بشارت می دهد و کسانی راکه نمی پذیرند و به کفر و شرک اصرار می ورزند از عذاب آخرت می‌ترساند.

وَأَنِ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٖ فَضْلَهُۥۖ وَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٖ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و توبه بدو ببرید که شما را تا مدتی معین بهره‌ای نیکو، بهره ور کند و هر صاحب فضیلتی را از کرم خویش عطا کند و اگر پشت کنید من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.(۳)

وَأَنِ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَـٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُۥ

يُمَتِّعْكُم: فعل مضارع،فاعل (هو) -كُم: مفعول به- مَتَاعًا: مفعول مطلق - حَسَنًا: نعت.

و اینکه از پروردگارتان آمرزش طلب کنید و به او استغفار کنید و از گناهان و شرک خالصانه توبه کنید تا شما بطور نیکوئی از زندگانی دنیا به سلامتی بهره مند شوید خداوند هر صاحب فضلی را در آخرت برابر اعمال و کردارش پاداش خواهد داد.

وَإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ

ی: اسم انَّ- أَخَافُ: فعل و فاعل، جمله خبر انَّ.

و اگر شما ای کافران به اسلام پشت کنید و از متابعت من و توحید و استغفار و توبه روی برگردانید بدرستیکه من از عذاب روز بزرگ که همان قیامت است بر شما می‌ترسم مقصود از عبارت « من می‌ترسم» اظهار شفقت و همدردی حضرت رسول ﷺ بر مردم است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت میدهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، نمی‌تواند از عذابش نجات یابد،، راوی می‌گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده‌اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب [خداوند متعال] سخت دردآور و شدید است).

إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

بازگشت شما سوی خداست و او بهمه چیز تواناست.(۴)

إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ

إِلَى ٱللَّهِ: جارو مجرور خبر مقدم - مَرْجِعُكُمْ: مبتدا موخر -کم: مضاف الیه.

بازگشت شما در قیامت در بعث و حشر بسوی اوست و به اعمال شما پاداش و جزا داده خواهد شد.

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر.

و او بر همه چیز از بعث و حشر و حساب و کتاب تواناست و در قیامت تبهکاران را به دوزخ و مومنان مخلص را به بهشت می رساند.

أَلَآ إِنَّهُمۡ يَثۡنُونَ صُدُورَهُمۡ لِيَسۡتَخۡفُواْ مِنۡهُۚ أَلَا حِينَ يَسۡتَغۡشُونَ ثِيَابَهُمۡ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٥﴾

بدانید که آنها دل می پیچند تا حال خویش از خدا مخفی کنند، بدانید که وقتی جامه‌های خویش سر می کشند، خدا آنچه را نهان کنند و آنچه را عیان کنند می داند که وی دانای مکنونات سینه‌هاست.(۵)

أَلَآ إِنَّهُمۡ يَثۡنُونَ صُدُورَهُمۡ لِيَسۡتَخۡفُواْ مِنۡهُۚ

هم: اسم انّ- يَثۡنُونَ : پیچ می دهند، فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر انّ

ای مومنان بدانید و آگاه باشید که مشرکان مکه دشمنی پیغمبر در دل می گیرند و در دل پیچ می دهند تا آن را از خدا پنهان دارند. بنابراین خدای ﷻ پیامبر خود و مومنان را از اعمال بدشان آگاه می گرداند. البته آنان از این پنهان ساختن و در دل پیچ دادن هیچ سودی نمی برند چونکه خدای تعالی دانای راز سینه هاست و هر وقت بخواهد پیغمبر و مومنان را از آن آگاه می گرداند.

أَلَا حِينَ يَسۡتَغۡشُونَ ثِيَابَهُمۡ

يَسۡتَغۡشُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ثِيَابَهُمۡ: مفعول به

آگاه باش آنزمانیکه آن مشرکان لباسهای خود را بر سر می کشند و خویشتن را می‌پوشانند تا رازهای درون دلشان آشکار و فاش نشود.

يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ

يَعۡلَمُ: فعل مضارع- (هو)فاعل- مَا: مفعول به

خداوند آنچه راکه در درون پنهان می دارند و آنچه راکه بر زبان جاری می کنند همه را یکسان می‌داند و بدان آگاه است.

إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ

ه: اسم انّ - عَلِيمُۢ: خبر انّ.

بدرستیکه خداوند به اسراری که در دلهایشان است آگاه و داناست. **بیت:**

ایکه در دل نهان کنی سری آنکه دل آفریده می داند

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا ۚ كُلٌّ فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٦﴾

هیچ جانوری در زمین نیست، جز آنکه روزی وی بعهده خداست و قرارگاه و امانگاه او را می داند که همه در مکتوبی روشن است.(۶)

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا ۚ

مُسْتَوْدَعَهَا ۚ : آرامگاه.

و هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست مگر اینکه رزق و روزی آن بر عهده خدای تعالی است خداوند به هرجانوری چه در بروچه در بحر به فضل رحمت و کرم خود روزی رسان است.

از در بخشندگی و بنده نوازی — مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می خورند منعم و درویش — روزی خود می برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند — دربن چاهی به زیر صخره صما

و خداوند قرارگاه جنبدگان (حیوانات و جانوران) را درقید حیات و آرامگاه ایشان را بعد از وفات می‌داند.

كُلٌّ فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ

كُلٌّ: مبتدا- فِي كِتَٰبٍ: جار و مجرور خبر

همه آنچه که گفته شد از جنبندگان و روزی ایشان و قرارگاهشان و آرامگاهشان در لوح محفوظ روشن و آشکار است و آن زندگی و عمر ایشان و روزی و اجل و سعادت و شقاوت آنان است که ثبت شده است.

وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُۥ عَلَى ٱلْمَآءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِنۢ بَعْدِ ٱلْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

اوست که آسمانها و زمین را به شش روز آفرید. و عرش با عظمت وی روی آب قرار یافت، تا شما را بیازماید که کدامتان بعمل بهترید اگر گویم که شما پس ازمردن زنده می شوید، کسانی که کافر شده اند گویند: این بجز جادوئی آشکار نیست.(۷)

وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُۥ عَلَى ٱلْمَآءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ

هُوَ: مبتدا - ٱلَّذِي : خبر.

سته ایام: شش روز ولی در مقدار آن میان علما خلاف است کوتاه است یا مثل زمان ماست یا دراز است.

و اوست آنکه آسمانها و آن فلک قمر است و زمین را بمدت شش روز از اول یکشنبه تا نهایت روز جمعه بیافرید که این جامع جمیع صفات کمال است و اوست که هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن است در شش روز آفرید سپس عرش را بیافرید و پیش از آفریدن آسمان و زمین عرش او بر روی آب بود بدین طریق حق سبحانه و تعالی شما را بیازماید تا اینکه آشکار شود کدامیک از شما از جهت عمل و شکر در مقابل این همه نعمت بهترین و بیشترین است. **شیخ سعدی گفت:**

زمشرق به مغرب مه و آفتاب، روان کرد و بنهاد گیتی بر آب

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند عزوجل می‌فرماید: نفقه کن، من بر تو نفقه خواهم کرد، و می‌فرماید: دست خداوند پر است نفقه آن را خالی نکرده و شب و روز در حالت کرم و بخشش است».

و پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا آنچه راکه [خداوند متعال] از روز خلقت آسمان‌ها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده‌اید؟ این همه چیز از خزینه، خداوند چیزی راکم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، وکم و زیاد می‌کند.

وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِنۢ بَعْدِ ٱلْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

هَٰذَآ: مبتدا - سِحْرٌ: خبر - مُّبِينٌ: نعت.

ای محمد ﷺ برای اهل مکه هر زمانی که بگویی برای شما بعد از قیامت بعث و حشری است و بحساب و کتاب شما رسیدگی خواهد شد و هر چند برایشان بخوانی بدرستی این وحی از جانب خداست و حق و راست است می گویند این سحر و جادوئی آشکار است و فریبی بیش نیست و باطل و دروغ است و محمد ﷺ خود ساحر و جادوگر است.

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِلَىٰٓ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُۥٓ ۗ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨﴾

اگر عذاب موعود را تا مدتی معین از آنها تاخیر کنیم گویند: موجب باز داشتن آن چیست؟ بدانید روزی که (عذاب) بیایدشان از آن‌ها بازگشتنی نیست و آنچه را که مسخره می کردند، آنان را فرو خواهد گرفت.(۸)

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِلَىٰٓ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُۥٓ ۗ

أَخَّرْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلْعَذَابَ: مفعول به

اگر ما عذاب را تا مدت زمان محدودی از کافران و مشرکان مکه باز داریم و عذاب رابه روز قیامت موکول کنیم ایشان از طریق استهزاء و تکذیب خواهند گفت چه چیزی مانع عذاب در حال حاضر از ما شده است؟ و چه چیزی از نزول و وقوع آن جلوگیری کرده است؟

أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ

هو مستتر: اسم لَيْسَ - مَصْرُوفًا: خبر لَيْسَ

آگاه باش و بدان آن روزی که عذاب بر ایشان بیاید که روز بدراست آن عذاب از ایشان باز نگردانند درحالیکه هم مدت عذاب دنیا و هم شدت آن نسبت به عقبی اندک است آن زمانی که وقت عذاب فرا رسد و در دنیا آن را مسخره می کردند به هیچ وجه مندفع نمی گردد و از بین نمی رود و کسی نمی تواند مانع از آن شود.

وَلَئِنْ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَٰهَا مِنْهُ إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٌ كَفُورٌ ﴿٩﴾

اگر انسان را رحمتی از جانب خویش دهیم سپس آنرا از او بگیریم نومید و کفران پیشه می شود.(۹)

وَلَئِنْ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَٰهَا مِنْهُ

انسان: در اینجا ولید مغیره است.

و اگر ما از فضل و کرم خود نعمتی و رحمتی به آدمی بچشانیم و او لذت آن نعمت و رحمت را دریابد سپس از او آن نعمت را باز گردانیم و از ایشان بگیریم.

إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٌ كَفُورٌ

ه: اسم انّ - لَيَـُٔوسٌ: خبر انّ - كَفُورٌ: خبر ثانی.

بدرستیکه از باز گرفتن این نعمت ناامید می شود و در برابر نعمت های گذشته ناسپاسی می کند.

شیخ سعدی گفت:

سگی را لقمه گردادی فراموش　　نگردد گرزنی صد نوبتش سنگ
وگرعمری نوازی سفله‌ای را　　به کمتر تندی آید با تو در جنگ

وَلَئِنْ أَذَقْنَٰهُ نَعْمَآءَ بَعْدَ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّـَٔاتُ عَنِّىٓ ۚ إِنَّهُۥ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾

و اگر او را از پس محنتی که بدو رسیده، نعمتی دهیم، گوید: بدیها از من برطرف گشته و شادمان و مغرور شود.(۱۰)

وَلَئِنْ أَذَقْنَٰهُ نَعْمَآءَ بَعْدَ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّـَٔاتُ عَنِّىٓ ۚ

و اگر به انسان ناشناس بعد از محنت و بلا و شدت و ناکامی و فقیری، نعمت و سلامتی دهیم و به او آسانی و راحت رسانیم او با داشتن آن نعمت سرمست می شود و زمان بلا و شدت و ناکامی را بکلی

فراموش می کند و دست از شکرگزاری نعمت دهنده بر می‌دارد و حق نعمت را ادا نمی کند بلکه در آن نعمت می نازد و شادی می کند و می‌گوید: بدیها و سختی ها و بلاها از من رخت بر بست.

إِنَّهُۥ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

ـه: اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَفَرِحٌ : خبر انَّ- فَخُورٌ: خبر انَّ ثانی

بدرستیکه انسان به نعمت شادمان و مغرور است پس چه وقت به شکر نعمت حق می‌پردازد.

که اندر نعمتی مغرور و غافل — گهی از تنگ دستی خسته و ریش

چو در سرا و ضرا حالت اینست — ندانم کی بحق پردازی از خویش

إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ 

[این خوی بشر بی صبر و کم ظرف است] مگر آنانکه دارای ملکه صبر و عمل صالح‌اند بر آنها آمرزش حق و اجر بزرگ ابدی است.(۱۱)

إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ

مگر آنانکه در بلا و سختی ها صبر نمودند و شکیبائی بخرج دادند وبه حق مشغول شدند و عملهای نیکو انجام دادند و شکر نعمتها و رحمتهای خدا بجا آوردند.

أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- لَهُم : جار و مجرور خبر مقدم- مَّغۡفِرَةٞ : مبتدا موخر- جمله لَهُم مَّغۡفِرَةٞ: خبر أُوْلَٰٓئِكَ

آنانکه به این صفتهای پسندیده موصوف اند یعنی به صبر و شکر متصف اند آمرزش گناهان بر ایشان است و پاداش بزرگی در جنت و آن نعمتی است که از همه نعمتهای بهشتی بهتر و بالاتر است و آن مشاهده انوار لقای خداست.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: از دیدار شناخت افزاید، لیکن دیدار به قدر شناخت آید.

ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.

الهی! اگرچه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.

الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.

الهی! من به حور و قصور کَی نازم؟ اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت پُر سازم

شیخ سعدی گفت:

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم — جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

فَلَعَلَّكَ تَارِكُۢ بَعۡضَ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَضَآئِقُۢ بِهِۦ صَدۡرُكَ أَن يَقُولُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ جَآءَ مَعَهُۥ مَلَكٌۚ إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٞۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٌ ﴿۱۲﴾

شاید بعضی چیزها را که به تو وحی می شود، رها کنی و مبادا سینه ات از آن تنگ شود تا بگویند چرا گنجی به او نازل نمی شود، یا فرشته ای همراه او نمی‌آید، تو فقط بیم‌رسانی و همه چیز بعهده خداست.(۱۲)

فَلَعَلَّكَ تَارِكُۢ بَعۡضَ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَضَآئِقُۢ بِهِۦ صَدۡرُكَ أَن يَقُولُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ جَآءَ مَعَهُۥ مَلَكٌۚ

فَلَعَلَّكَ : حرف مشبه بالفعل- ک: اسم لعل- تَارِكُۢ : خبر لعل- بعض: مفعول به تارک- وَضَآئِقُۢ: خبر مقدم- صدر: مبتدا مؤخّر

سبب نزول این آیت آن بود که کفار **مکه** گفتند: یا محمد! برای ما کتابی از این قرآن بیرون آر که در آن کتاب از بتان و خدایان ما عیب نگیرد تا آنکه ما با تو بنشینیم و متابعت تو کنیم و نیز قومی گفتند: چرا فرشته ای از آسمان آشکارا به تو نمی‌آید و بصدق تو گواهی نمی دهد و چرا مالی فراوان بتو ندهند و گنجی بر تو سرازیر نمی شود تا بر خود و دیگران نفقه کنی البته این سخن بر طعن و سرزنش می‌گفتند و از ایشان که این سخن می گفتند، یکی **عبدالله بن امیه المخزومی** بود و رسول خدا ﷺ بر ایمان ایشان بسیار حریص بود تا اینکه رب العالمین آیت فرو فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكُۢ بَعۡضَ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ.

می گوید: پس شاید تو ترک کننده باشی یعنی تو ترک مکن از آنچه بسوی تو وحی کرده شده است و دل و سینه تو به تنگ است از ترس آنکه گویند چرا به پیغمبر گنجی فرو نیامده است تا بر مردمان نفقه کند متابعت او کنند یا چرا فرشته ای بهمراه او نمی آید تا به صدق نبوت وی گواهی دهد.

إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٞۚ

أَنتَ : مبتدا - نَذِيرٞۚ : خبر.

ای محمد ﷺ چه بسا آیات قرآن بر تو توسط فرشته مقرب حضرت جبرئیل ؑ وحی کرده می شود و از درخواست دروغگین و تعنت ایشان دلتنگ و غمگین مباش زیرا که تو فقط بیم دهنده کافران و مژده رسان مومنان هستی.

وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا - وَكِيلٌ : خبر.

و خداوند بر همه چیز وکیل و گواه است از آنکه کار را به او سپارند پس بر خدا توکل کن و از سخنهای بی مورد و تعنت آور مشرکان غمگین مباش.

**در شبی‌مهتاب مه را بر سماک	از سگان و عوعو ایشان چه باک**

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾

یا این که می گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است، بگو شما نیز ده سوره ساخته شده‌ای مثل آن بیارید و اگر راست می گوئید غیر خدا هر که را توانید بخوانید.(۱۳)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ

کافران می گویند محمد این قرآن را خود ساخته است و حال آنکه می گوید الله بمن وحی کرده است این سخنی که می گویند و پیغام که می رسانند محمد دروغ می گوید و به الله افترا مبی بندد و سخنی را که خود ساخته است به خدا نسبت می دهد پس

قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

مُفْتَرَيَاتٍ: حال - تم: اسم كان - صَادِقِينَ : خبر كان.

ای محمد ﷺ! به آنان بگو اگر آنچه را که من از قرآن بشما خواندم و گفتم تصور می کنید ساخت بشر است و من آنرا ساخته‌ام بشما می گویم پس شما نیز مردمان اید ده سوره مانند این سوره قرآن بیاورید در اینجا ده سوره گفت و در سوره یونس یک سوره «**بسوره مثله**» چون عاجز شدند از آن کم کردو گفت یک سوره بمانند سوره قرآن بیاورید که در فصاحت و بلاغت و حسن نظم مثل آن باشد با توجه به اینکه شما از فصحای عرب اید و از برای معارضه با سوره قرآن هر کسی می تواند از برای خود یاری بطلبد از هر کس غیر از خدا، اگر شما از راستگویان هستید ایشان از آوردن یک سوره هم عاجز شدند.

فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۴﴾

اگر (غیر خدایان) اجابت شما نکردند بدانید که قرآن بعلم خدا نازل شده و خدائی جز او نیست آیا شما مسلمان می شوید؟(۱۴)

فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

می گوید: پس اکنون که هیچ کس به یاری شما نیامد و به آوردن ده سوره یا سوره ای از قرآن عاجز شدید و عجز بر همه عرب آشکار و مشخص شد و حجت خدای سبحانه تعالی بر شما ظاهر گشت پس بدانید که این قرآن از جانب خدا و کلام خدا و علم اوست هر که به آن بگرود و به آن عمل کند در زندگی دنیا و آخرت او بکار آید و آگاه باشید که هیچ معبودی جز او شایسته پرستش و عبادت نیست او دانا و قادر است.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

أَنْتُمْ : مبتدا - مُسْلِمُونَ : خبر.

پس آیا شما بعد از آشکار شدن معجزه قرآن از ثابت قدمان به اسلام و ایمان آورندگان هستید؟ یعنی باید که به اطاعت خدای تعالی گردن نهید و تسلیم شوید.

مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَٰلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ 

هر که نیکی این دنیا و زیور آن خواهد، پاداش اعمال شان را در دنیا بایشان تمام دهیم و در اینجا نقصانی ندارند.(۱۵)

مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَٰلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

مَن : مبتدا - يُرِيدُ : فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر کان.

این آیت در **شان اهل ریا** آمده است که در حق کسانی که در دید مردم نه از روی اخلاص بلکه به ریا و تظاهر طاعت می کنند.

سنائی غزنوی گفت:

عابدانی که روی بر خلق اند　　　پشت بر قبله می کننـد نمـاز

می گوید: کسانی که از پستی همت و بخاطر معاش دنیوی و زینت آن اعمال خود را به ریا بیالایند همچون منافقان از طاعتی که می کنند امیدی به پاداش آخرت ندارند. کاملاً جزای اعمال ایشان را به خودشان باز پس می دهیم و از مال دنیا چیزی از ایشان کم نشود یعنی از سلامتی و خوشبختی دنیا و زیادی رزق و کثرت اولاد او چیزی نمی‌کاهیم.

أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا۟ فِيهَا وَبَٰطِلٌ مَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ (۱۶)

همان کسانند که در آخرت نصیبشان جز جهنم نیست و هر چه کرده اند در آنجا نابود می شود و اعمالی که می کرده اند هدر است.(۱۶)

أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُ

أُولَٰٓئِكَ : مبتدا- ٱلَّذِينَ : خبر - لَهُمْ : جارو مجرور خبر لیس - ٱلنَّارُ : اسم لیس.

ابن عباس گفت: در حق منافقین و کافرین نازل شد.

آن گروه کسانی هستند برای ایشان در آخرت خانه ای جز آتش دوزخ نیست چون مزد و پاداش اعمال ایشان است که در دنیا انجام داده اند.

وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا۟ فِيهَا وَبَٰطِلٌ مَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ

وَحَبِطَ : فعل ماضی- ما: فاعل- بَٰطِلٌ : خبر مقدم- مَّا : مبتدا مؤخر

و آنچه طاعت به ریا و تظاهر در دنیا کردند باطل و تباه گشت چونکه عبادت به اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبودند این حکم کافران و منافقان است، اما مومن در دنیا عمل صالح انجام دهد و در آن عمل صدق و اخلاص داشته باشد اگرچه در دنیا معیشت بر وی غالب باشد رب العالمین بخاطر

اعمال نیکویش ایشان را هم در دنیا رزق حلال نصیب او می گرداند و هم در آخرت سعادت ابد و نعمت های جاودان بهشت به او رساند.

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۚ وَمَن يَكْفُرْ بِهِۦ مِنَ ٱلْأَحْزَابِ فَٱلنَّارُ مَوْعِدُهُۥ ۚ فَلَا تَكُ فِى مِرْيَةٍ مِّنْهُ ۚ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

مگر آنکس که از پروردگار خویش دلیلی روشن دارد و گواه خداوند آنرا همی خوانـد و پیش از آن کتاب موسی، بوده، راهبر و رحمت، که ایشان بدان مومن اند، و هر کس از این دسته هـا منکـر(قـرآن) دلیل روشن خدا شود، وعده گاه او جهنم است، درباره آن به شک در مباش که حق اسـت و از جانـب پروردگارتست ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.(۱۷)

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ

بَيِّنَةٍ : بیان و حجت، و آن قرآن است - شَاهِدٌ :گفته اند اینجا جبرئیل ؑ است یا ابوبکر صدیق، یا علی مرتضی.

می گوید: آیا کسی که او راستی و درستی حجت و برهانی از پروردگار خویش در اختیار دارد، و در پی آن شاهد و گواه از طرف خدا آمده و آن جبرئیل است که در پی محمد ﷺ به پیغام رسانی و دین آرائی نشسته و به حجت آن گواهی می دهد و قبل از قرآن هم کتابی آسمانی موسی (تورات) بـه عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت و قدرت برای اهل ایمان بوده و آن راه را تایید کرده اند و سبب بخشایش بـر مومنان شده‌اند.

أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۚ

أُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا - يُؤْمِنُونَ : فعل مضارع و فاعل (و)، جمله خبر.

آن گروه که صاحب بیّنه هستند و به قرآن می گروند و در پی پیغمبر ﷺ رفته‌اندآیا

وَمَن يَكْفُرْ بِهِۦ مِنَ ٱلْأَحْزَابِ فَٱلنَّارُ مَوْعِدُهُۥ ۚ

مَن : مبتدا - يَكْفُرْ : فعل مضارع، فاعل (هو) خبر.

همانند کسی است که کفر نموده و قرآن را انکار کرده و محمد ﷺ را تکذیب نموده از گروه اهـل مکـه و آنکه حزب ایشان در عداوت و دشمنی پیغمبر ﷺ اصرار مـی ورزنـد بـا هـم یکسان و برابرنـد؟ پـس محل وعده آنان آتش دوزخ است و در آن آتش خواهند سوخت.

فَلَا تَكُ فِى مِرْيَةٍ مِّنْهُ ۚ

(انت) اسم کان- فِى مِرْيَةٍ : جار و مجرور خبر کان

پس هرگز از این موعد (محل و عده) ایشان که همان آتش دوزخ است در شک و تردید مباش و حتماً و قطعاً در آتش دوزخ خواهند سوخت.

إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

ه: اسم انَّ - ٱلْحَقُّ : خبر انَّ - أَكْثَرَ : اسم لَٰكِنَّ - لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع و فاعل (و)، جمله خبر لَٰكِنَّ.

بدرستی که این وعده راست و درست است و از جانب پروردگارتست اما بیشتر مردمان به قرآن نمی‌گروند و در پی پیغمبر ﷺ نمی روند و تصدیق نمی کنند و ایمان نمی آورند پس جایگاه گمراهان آتش جهنم است و چه بد جایگاهی است آن.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ۚ أُولَٰٓئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ ٱلْأَشْهَٰدُ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟ عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ أَلَا لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۱۸﴾

ستمگر تر از آنکه دروغی درباره خدا بسازد کیست، آنها به پروردگارشان عرضه شوند و شاهدان گویند: همین کسانیکه به پروردگار خویش دروغ بستند، هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.(۱۸)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ۚ

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ : خبر - ٱفْتَرَىٰ : فعل ماضی، فاعل (هو) - كَذِبًا : مفعول مطلق.

در این آیه نتیجه سرنوشت منکران و تکذیب کنندگان را بیان می کند و می گوید: چه کسی ستمکارتر از آنکس است که بر خدا دروغ بندد و وحی منزل را نفی کند ویا بر او انباز گیرد.

أُولَٰٓئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ ٱلْأَشْهَٰدُ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟ عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ

أُولَٰٓئِكَ : مبتدا يُعْرَضُونَ : فعل مضارع، (و) نایب فاعل، جمله خبر- هَٰٓؤُلَآءِ : مبتدا- ٱلَّذِينَ : خبر.

آن گروه افترا کنندگان کسانی هستند که در وعده گاه بر پروردگار خود عرض کرده خواهند شد و نمایانده خواهند شد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهد شد و گواهان و شاهدان حاضر در آنجا اعم از پیغمبران و فرشتگان و غیره بر آنان گواهی می دهند و می گویند اینان بر پروردگار خود به گرفتن ولد دروغ بسته اند و انباز و شریک قائل شدند.

أَلَا لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ

لَعْنَةُ : مبتدا - عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ : جارو مجرور ، خبر.

بدانید که لعنت خدای تعالی بر ستمکاران است و اینان از رحمت خدا و از درگاه قرب الهی دور هستند سپس صفت ظالمان را بیان می کند و می گوید:

ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ 

همان کسانی که مردم را از راه خدا باز می‌دارند و برای آن راه، کجی می‌خواهند، و آنها، خودشان دنیای دیگر را منکرند.(۱۹)

ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجٗا

يَبۡغُونَهَا : فعل مضارع- (و)فاعل- ها: مفعول به- عِوَجٗا : حال.

آنانکه (کافران) مردمان را از راه خدا یعنی دین او باز می دارند و بر راه خداشناسی مانع ایجاد می‌کننـد و راه خدا را به کجی و انحراف از راستی وصف می کننـد و بـدین طریـق در دلهـا شـک و تردیـد ایجـاد می‌کنند تا آنان را از راه راست منحرف سازند.

از صحبت خسیس حذرکن‌که‌می‌شود یک برگ کاه مانع پـرواز دیـده را

وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ

هُم : مبتدا - هُمۡ : توکید -كَٰفِرُونَ : خبر.

و اینان به قیامت و روز رستاخیز ایمان ندارند و ایشان کافران اند تکرار ضمیر بـرای تاکیـد کفـر ایـشان است.

حافظ گفت:

گوییا باور نمی دارنـد روزداوری کین همه قلب و دغل درکار داور می‌کننـد

أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يَكُونُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَۘ يُضَٰعَفُ لَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ مَا كَانُواْ يَسۡتَطِيعُونَ ٱلسَّمۡعَ وَمَا كَانُواْ يُبۡصِرُونَ 

آنها در زمین هیچگونه راه فراری ندارند و جز خدا دوستانی ندارنـد، عذابـشان دو برابـر شـود، کـه نـه شنیدن توانند، و نه اهل بصیرت بوده اند.(۲۰)

أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يَكُونُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ

لَهُم : جار و مجرور خبر مقدم- مِنۡ : حرف جز زائد- أَوۡلِيَآءَ : اسم کان مؤخّر

آن گروه ناگرویدگان در روی زمین یعنی در دنیا قادر به ناتوان کـردن عـذاب خـدا نیـستند و ایشان غیر از خدای تعالی دوستانی ندارند که عقوبت و عذاب ایشان را کمتر کنند.

در حدیث شریف آمده است همانا خداوند ﷻ به ستمگر مهلـت مـی دهـد تـا اینکـه چـون او را فـرو گرفت، بر وی به جهت افترایشان نجاتی نیست.

يُضَٰعَفُ لَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ

يُضَٰعَفُ : فعل مضارع مجهول- ٱلۡعَذَابُۚ : نایب فاعل.

به کسانی که مردم را گمراه کردند و راه راست خدا را کج نشان دادند و قرآن و محمدﷺ را تکذیب کردند و به خدا افترا بستند بر ایشان است عذاب مضاعف از طرف پروردگارشان.

مَا كَانُوا۟ يَسْتَطِيعُونَ ٱلسَّمْعَ وَمَا كَانُوا۟ يُبْصِرُونَ

و آن کافران در دنیا از شنیدن سخن حق کر بودند و آیات و نشانه‌های قدرت حق را ندیدند و از شنیدن آن کر و از دیدن آن کور بودند.

أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾

همان کسانی که به خویشتن زیان زده اند و دروغها که می ساخته اند نابود شده است.(۲۱)

أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ

أُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا – ٱلَّذِينَ : خبر.

آنان کسانی‌اند که بر خدا افترا می بندند و از راه حق و درست پروردگارشان روی بر می گردانند نصیب ایشان از معامله بازار قیامت جز زیانکاری و خسران نیست و باطل است آنچه که عمل می کردند و عبادت می کردند غیر خدای تعالی را که هیچ نفعی و سودی به حال ایشان ندارد.

ای تهیدست رفته در بازار ترسمت پر نیاوری دستار

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِى ٱلْءَاخِرَةِ هُمُ ٱلْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾

و بی گفتگو در آخرت، آنها، خودشان، زیانکارترند.(۲۲)

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِى ٱلْءَاخِرَةِ هُمُ ٱلْأَخْسَرُونَ

جَرَمَ : اسم لای نفی جنس – هم: اسم اِنَّ – هم: ضمیر فصل – ٱلْأَخْسَرُونَ : خبر اِنَّ، جمله هُمُ ٱلْأَخْسَرُونَ : خبر لای نفی جنس.

بی شک و بی گفتگو ایشان در آخرت از جمله زیانکاران اند چونکه ایشان مال فانی دنیا را بر نعمت باقی آخرت ترجیح دادند و در این معامله از جمله زیان دیدگان بودند.

قطعه:

مایه دین را به دنیا دادن از بی همتی است آنکه دنیا جملگی رنج است و دین آسایش است
عمر فانی ستانی دولت باقی دهی اندر این دنیا خرد داند که غبن فاحش است

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَخْبَتُوٓا۟ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٣﴾

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و پروردگار خویش را تواضع کرده‌اند، آنها اهل بهشت اند و خودشان در آن جاودان اند.(۲۳)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَخْبَتُوٓا۟ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

ٱلَّذِينَ : اسم انّ

بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویدند و کارهای نیکو انجام دادند و فرائض و عبادات بجای آوردند وبه ذکر پروردگار انس گرفتند و از غیر خدا بریده شده و به وحدانیت اقرار کرده و در عبادت خود خشوع و فروتن بودند.

أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- أَصۡحَٰبُ : خبر، جمله خبر انّ

آنان به جهت خشوع و فروتنی شان یاران بهشت اند.

هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ

هُمۡ : مبتدا - فِيهَا : جارو و مجرور - خَٰلِدُونَ : خبر.

آنان در گلزار بهشت جاودان باقی خواهند بود و هیچگاه نمی میرند و از آن خارج نمی‌شوند و در پناه یاد و نام پروردگار خود آرامش و آسایش دارند.

مَثَلُ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ كَٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡأَصَمِّ وَٱلۡبَصِيرِ وَٱلسَّمِيعِۚ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

حکایت این دو گروه چون کور و کر و بینا و شنواست، مگر حکایتشان یکسان است؟ چرا اندرز نمی گیرید؟(۲۴)

مَثَلُ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ كَٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡأَصَمِّ وَٱلۡبَصِيرِ وَٱلسَّمِيعِۚ

مَثَلُ : مبتدا - كَٱلۡأَعۡمَىٰ : جارو مجرور خبر.

مثل مومن و کافر مانند کور و کر و مانند بینا و شنوا هستند که کافر بودن در نابینائی و کر بودن در کری دل است همچون کسی است که به ظاهر از چشم کور و از گوش کر باشد.

هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ

يَسۡتَوِيَانِ : فعل مضارع- (ا)فاعل- مَثَلًا : تمیز.

آیا این دو گروه با هم برابر و یکسان اند یعنی با هم برابر نیستند.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا از این مثلها پند و اندرز نمی گیرید و در آنچه که کافر به نابینائی از جهت دیدن و ناشنوایی را از جهت شنیدن کلام حق تشبیه کرده است پند و اندرز نمی گیرید و در آن تفکر و تامل نمی نمائید؟ در آیه ۱۸ سوره بقره آمده است.

« **صم بکم عمی فهم لا یرجعون** » کر و لال و کورند و از گمراهی باز نگردند.

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾

براستی. نوح را به قومش فرستادیم که من برای شما بیم رسانی آشکارم.(۲۵)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦٓ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

ی: اسم انّ- نَذِيرٌ : خبر انّ- مُّبِينٌ : نعت.

بدرستیکه ما نوح را به سوی قوم او فرستادیم گفت من شما را بیم کننده و ترساننده آشکار هستم و نهایتاً هدایت تهدید برای اهل مکه است آورده اند که مادر نوح در وقت زایمان از بیم پادشاه بر خود و فرزندش به غاری پناه برد و نوح را آنجا زایید و مادر نوح را در آن غار نهاد و نوح چهل روز در غار بود و فرشتگان نوح را در حالیکه آراسته و چشمانش سرمه کشیده بود بردند و برابر مادرش نهادند، مادر شاد شد و او را پرورش داد تا به حد بلوغ رسید. نوح خردمند و دانشمند و زبان آور و دارای آواز خوش و دارای پیشانی بلند و چهره گشاده بود . ایشان را پادشاهی به نام **درمشیل** بود که ستمگر و سرکش و نیرومند بود و از نخستین کسی بود که باده گساری کرد و قمار زد ناچار نوح از ایشان کناره گیری کردو در صحراها روزگار می گذراند و با آنان معاشرت نداشت تا آنکه خداوند متعال او را به پیغامبری برانگیخت و خداوند متعال داناتر است.

أَن لَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾

که غیر خدای یکتا کسی را نپرستید [که اگر بجز خدا کسی را پرستش کنید] که من از عذاب روز سخت قیامت بر شما می ترسم.(۲۶)

أَن لَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ

لَّا تَعْبُدُوٓاْ فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به

خداوند متعال به جبرئیل فرمان دادکه پیش نوح عليه‌السلام فرو آید و او را به رسالت و پیامبری مژده دهد، جبرئیل پیش او آمد و وحی خداوند را به او ابلاغ کرد که سوی **درمشیل شاه** و قوم او برود و آنان را به پرستش خداوند دعوت کند و نوح آنان را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد می گوید: به آنکه کسی یا چیزی را غیر از خدا نپرستید و عبادت مکنید از آن معبودی که هم نفعی و ضرری بحال شما نیست و حتی برای خودشان نیز منفعتی نیست تنها او را بپرستید و پروردگاری جز خدا نیست و من نوح و فرستاده خدایم، **درمشیل** خشمگین شد و گفت اگر امروز عید نبود ترا می‌کشتیم. چون در روز عید بتهای خود را بر تخت ها و پایه ها نهاده و برای آنان قربانی می‌کردند.

إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ

(ی) اسم اِنّ- أَخَافُ : فعل مضارع- (انا)فاعل، جمله خبر انّ- عَذَابَ : مفعول به

بدرستیکه من برشما از عذاب (غرق شدن) که روز درد آوری است می ترسم.

و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِىَ ٱلرَّأْىِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍۭ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَٰذِبِينَ ﴿۲۷﴾

بزرگان قوم وی که کفر می ورزیدند، گفتند: ما ترا جز بشری مانند خویش نمی‌بینیم و نمی بینمت که جز فرومایگان سبک سر ما پیروی تو کرده باشند، شما را بخویشتن برتر نمی بینیم! بلکه دروغگویتان می‌پنداریم.(۲۷)

فَقَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِىَ ٱلرَّأْىِ

نَرَىٰكَ : فعل مضارع-ک: مفعول به- (نحن)فاعل- بَشَرًا : حال

آن زمانی که حضرت نوح قوم خود را بر عبادت و پرستش خدای تعالی فرا خواند و از پرستش بتان برحذر داشت و ایشان را از عذاب بیم داد بزرگان قوم جواب دادند و گفتند: ای نوح! ما شما را بشری در شکل و قیافه مثل خود می دانیم و تو نسبت بما افزونی نداری و از روی انکار گفتند کسی ترا متابعت نکرد و بشما ایمان نیاورد مگر عده کمی از آدمهای اراذل و بی مایه متابعت تو کردند و اگر تحقیقاً به کار تو تامل و تفکر می کردند ترا نمی پذیرفتند و متابعت تو نمی کردند.

وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍۭ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَٰذِبِينَ

نَظُنُّكُمْ : فعل مضارع-کم: مفعول به- (نحن)فاعل- كَٰذِبِينَ : مفعول به ثانی

و ما نمی بینیم شما را مگر بشری مثل خودمان و فضیلتی که دلیل بر نبوت تو باشد و اطاعت از تو را برای ما واجب گرداند از تو مشاهده نمی کنیم چونکه ایشان به ظاهر قیافه توجه داشتند و از درک حقایق انسانی غافل بودند بلکه گفتند ما شما را در دعوی نبوت از دروغگویان می پنداریم.

مولانا گفت:

همسری با انبیا برداشتند — اولیاء را همچو خود پنداشتند
هر دو گون آهو گیاه خوردند و آب — زان یکی شد خون زدیگر مشک ناب
آن دونی خوردند از یک آب خور — این یکی خالی و آن دیگر شکر
صدهزاران همچنین اشباه بین — فرقشان هفتاد ساله راه بین

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّى وَءَاتَىٰنِى رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَٰرِهُونَ ﴿۲۸﴾

گفت : ای قوم ! بمن بگویید اگر حجتی از پروردگار خود دارم و مرحمتی از جانب خویش بمن عطا کرده که برای شما نامعلوم است چگونه توانم شما را که از آن متنفرید به (قبول) آن وادار کنم.(۲۸)

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّى وَءَاتَىٰنِى رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ

بَيِّنَةٍ : در اینجا دلایل نبوت از معجزات است- رَحْمَةً : نبوت است.
نوح گفت ای قوم من ! به من بگویید اگر من دلایل روشن از معجزات از جانب پروردگارم به شما بیاورم و خدای سبحانه و تعالی از نزد خود رحمتی و نبوتی به من عطا کند که سبب نجات خلق و باعث سعادت است بخاطر دوستی مادیات و حطام دنیا پنهان داشته‌اید و شیطان آنرا بر دل شما وسوسه کرد و معیشت دنیا بر چشم شما آراسته گرداند اگر آن سعادت معنوی و اخروی بر شما آشکار گردد آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید؟

أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَٰرِهُونَ

أَنتُمْ : مبتدا- كَٰرِهُونَ : خبر.
در پایان می فرماید آیا من می توانم شما را به پذیرش ایمان الزام کنم و شما را به این راه هدایت کنم در حالیکه شما رسالت مرا انکار می کنید؟
نخستین کسی که به نوح گروید زنی از قوم او به نام **عمره** بود که نوح با او ازدواج کرد و او برای نوح سه فرزند پسر به نامهای **سام** و **حام** و **یافث** و سه دختر زائید سپس زن دیگری از قوم او به نام **والعه** به او ایمان آورد که او را هم به همسری برگزید و او پسری به نام **کنعان** آورد، گفته اند آن زن سپس منافق شد و به آئین خود برگشت. نوح همه روز به انجمنهای قوم خود می رفت و آنان را به پرستش خداوند متعال دعوت می کرد و او را چنان می زدند که بیهوش و از خود بی خود می شد و پایش را می‌گرفتند و می کشیدند و بر خاکروبه ریزها می انداختند و چون بهوش می آمد باز پیش آنان برای دعوت بر می گشت همچنان آنان را فرا می خواند و آنان همچنان او را می زدند و دشنام می دادند و چه بسا که بر او خاک می پاشیدند می گفتند ای دورغ‌گو از پیش ما برو، و انگشتان خود را در گوش خویش می نهادند و او از نزد ایشان می‌رفت و باز بر می گشت و باز به تنهایی مردی از ایشان را می دید او را دعوت می‌کرد ولی آنان بر سرکشی و ستمگری و استکبار خود می افزودند.

وَيَٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُوا۟ رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّىٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

ای قوم من ! من برای پیغمبری از شما مالی نمی خواهم که مزد من جز به عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم که آنها به پیشگاه پروردگار خویش می روند ولی شما را گروهی جهالت پیشه می بینم.(۲۹)

وَيَٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا

أَسْئَلُكُمْ : فعل مضارع-کم: مفعول به- (انا)فاعل- مَا لًا: مفعول به ثانی

این جواب آنست که کافران گفته بودند جز عده ای از اراذل و بی مایه از شما متابعت نمی کنند و ما ننگ داریم که به همراه عده ای اراذل به شما ایمان بیاوریم. می گوید: ای قوم ! من از شما بخاطر تبلیغ رسالت خود هیچ مالی و خواسته و مزد و پاداشی نمی‌خواهم.

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ

أَجْرِيَ : مبتدا- علی ٱللَّهِ : جار و مجرور، خبر

اگر اجر و پاداشی باشد نیست مزد من مگر از جانب خدای تعالی و در جواب اینکه کافران گفته بودند آن آدمهای اراذل و بی مایه را از نزد خود بران فرمود من ایشان را که از ایمان آورندگان اند از نزد خود نمی‌رانم.

إِنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

هم: اسم انَّ- مُّلَٰقُواْ : خبر انَّ

ایشان به بعث و نشور ایمان دارند، و ایشان خدای خود را بعد از بعث خواهند دید و ملاقات خواهند کرد و جزای اعمال و کردار خود را بینند و هر کسی ایشان را براند به جزای خود خواهد رسید اما شما قومی احمق و نادان اید شما نمی دانید که ایشان از شما بهتر اند چونکه ایشان مومنان اند وشما کافران‌اید.

وَيَٰقَوْمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمْۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾

ای قوم! اگر آنها را طرد کنم، چه کسی مرا در قبال (غضب) خدا یاری می کند، چرا پند می گیرید؟(۳۰)

وَيَٰقَوْمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمْۚ

و ای قوم من اگر ایشان را که گرویدگان و ایمان آورندگان و مومنان اند به جهت اراذل و بی مایه که به چشم شما حقیر بنظر می آید از پیش خود برانم چه کسی می‌تواند کیفر آنرا که عذاب خدای تعالی است از من دفع کند و براند؟

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا در نمی یابید که می گویید ایشان را از خود برانم؟ کافران گفتند آن مومنانی که بشما گرویده اند بظاهر ملازم تو هستند و درباطن مخالف تو. حضرت نوح فرمود:

وَلَآ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِيٓ أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيْرًاۖ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمْۖ إِنِّيٓ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٣١﴾

بشما نمی گویم که خزینه های خدا پیش من است و نه غیب می دانم و نه می گویم که فرشته ام، و در باره آنکسان که در چشم شما خوار می نمایند نمی گویم که خدا به ایشان خیری نخواهد داد، و خدا بهتر داند که در ضمایر ایشان چیست؟ و گرنه از ستم گران خواهم بود.(۳۱)

وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزۡدَرِيٓ أَعۡيُنُكُمۡ لَن يُؤۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيۡرًاۖ

عِندِي : مفعول فيه، خبر مقدم - خَزَآئِنُ : مبتدا موخر.

این آیت هم در جواب ایشان است که گفته بودند **نراک الابشراً مثلنا** ما شما را بشری مثل خود می‌دانیم: حضرت نوح گفت: من خود نیز نمی گویم که فرشته هستم بلکه من هم آدمی هستم که شما می‌گوئید.

مولانا گفت:

گفت اینک ما بشر ایشان بشر	**ما و ایشان بسته خوابیم و خور**
این ندانستند ایشان از عمی	**هست فرقی در میان بی منتهی**

و من هرگز درباره افرادی که در چشم شما حقیر و اراذل می شمارید نمی گویم خداوند پاداش ونیکی به آنان نخواهد داد.

ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡۖ

و خداوند به آنچه در نفسهای ایشان است از ایمان و معرفت و صدق و اخلاص داناتراست.

إِنِّيٓ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ

(ی) اسم انّ- من ٱلظَّٰلِمِينَ : جار و مجرور خبر انّ

بدرستیکه بعد از ایمان ایشان به من آشکار شد بخاطر گفت شما که اراذل و بی مایه می دارید اگر ایشان را طرد و رها کنم از جمله ظالمین خواهم بود در اینصورت من بر نفس خود ستم کرده باشم.

قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدۡ جَٰدَلۡتَنَا فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٣٢﴾

گفتند: ای نوح ! با ما مجادله کردی و در مجادله افراط کردی، اگر راست می گوئی عذابی را که بما وعده میدهی سوی ما بیار.(۳۲)

قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدۡ جَٰدَلۡتَنَا فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ

جَٰدَلۡتَنَا : فعل ماضی- (ت)فاعل- نا: مفعول به

گفتند: ای نوح! با ما باز پیچیدی و مجادله و مخاصمه کردی پس جدال را با ما بسیار گردانیدی و بحث ما به درازا کشید دیگر بحث و جدل کافی است بسیار برای ما از عذاب وعده داده بودی اگر در دادن وعید راستگو هستید آنچه داری بیاور.

قَالَ إِنَّمَا يَأۡتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَآءَ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ ﴿٣٣﴾

گفت: فقط خدا اگر بخواهد آنرا به سوی شما می آورد و شما فرار نتوانید کرد.(۳۳)

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ

حضرت نوح فرمود: غیر از این نیست که خدای تعالی بشما عذاب را می آورد اگر بخواهد چه در آینده نزدیک و چه بعداً و درصورت نزول عذاب هیچیک از شما قادر نیستید عذاب را مانع شوید و اراده خدا را عاجز و ناتوان کنید.

وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۳۴﴾

و اگر خدا خواهد گمراهتان کند، نصیحت کردن من سودی به شما ندهد، اگر بخواهم شما را نصیحت کنم، که او پروردگار شماست و به سوی او بازگشت می‌یابید.(۳۴)

وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ

أَنْ أَنصَحَ: فعل مضارع منصوب- (انا): فاعل

نصیحت من امروز به شما چه سودی می بخشد اگر خدای سبحانه و تعالی خواسته باشد که شما را گمراه کند و حکم شقاوت و بدبختی در ازل بر شما نوشته شده باشد و من اگر نیکی شما را بخواهم هیچ سودی ندارد چون حکم از ازل محکم و صادر شده است.

هُوَ رَبُّكُمْ

هُوَ: مبتدا - رب: خبر

او پروردگار شما و مسلط همه کارهای شماست و هر چه بوده و خواهدبود به خواست و اراده اوست و کسی هم مانع کار او نخواهد بود.

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

تُرْجَعُونَ : فعل مضارع مجهول، نايب فاعل(و).

و بازگشت شما به اوست و به سوی او باز گردانیده می شوید و جزای اعمال شما را خواهد داد.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ ﴿۳۵﴾

مگر گویند این سخن را افترا کرده ، بگو اگر آن را تزویر کرده باشم گناه کردن من بعهده من است، اما از این گناه که بمن نسبت می دهید بر کنارم.(۳۵)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ

قبلا گفته بودیم که خداوند به حضرت رسول ﷺ فرمود ای محمد ! به کافران قصه عذاب قوم نوح را بیان کن و به آنها بگو حال در میان قصه نوح مخاطب به حضرت رسول ﷺ است و معنی آنست که

کافران قریش می گویند که این محمد قصه نوح را خود ساخته به ما تعریف می کند در جواب ایشان ای محمد ﷺ به مشرکان بگو

قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا۠ بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ

علی: جار و مجرور خبر مقدم- إِجْرَامِي : مبتدا مؤخّر

بگو که اگر این قصه را من نهاده باشم و ساخته باشم وبال جرم و جزای سوء آن بر من و به گردن من است نه بگردن شما و من از آنچه که شما گناه می کنید و افترا و دروغ بمن می بافید دور و بری هستم.

وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و به نوح وحی شد که از قوم تو جز آنها که ایمان آورده اند، ایمان نیاورند، بنابراین از اعمالی که می کرده اند اندوهگین مباش.(۳۶)

وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ

این آیه دوام کفر کافران قوم نوح را بیان می کند اصرار و پافشاری قوم وی در کفر بجائی رسید که حضرت نوح از ایمان ایشان ناامید و مایوس شد تا اینکه وقت نزول عذاب بر ایشان محقق گشت و بدین جهت شایسته دید که بر ایشان عذاب آید پس بر ایشان دعای بد کرد. می گوید:

و به نوح آن زمانیکه قوم وی ایمان نخواهد آورد وحی کرده شده از قوم تو ایمان نمی آورد مگر آنکسانی که ایمان آورده بودند پس شما از اینکه ایمان نیاورده اند اندوهگین مباش به آنچه که از تکذیب و تعجیل نزول عذاب می کنند پس زمان نزول عذاب فرا رسید و به نوح حکم شد نوح گفت پروردگارا بر روی زمین هیچ ساکنی از کافران را باقی مگذار. بدرستی که اگر ایشان را بگذاری بندگانت را گمراه می کنند و نزایند مگر بدکار ناسپاس.

فرشتگان برنفرین او آمین گفتند و خداوند باران و گیاه را از ایشان باز گرفت، و نوح دانست که خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود و دوست می داشت که اگر تمام ایشان ایمان نمی آوردند برخی از ایشان ایمان بیاورند و خداوند متعال به او چنین وحی فرمود: و به نوح وحی شد بدرستی که از قوم تو هرگز نمی گرود مگر هر کس که گرویده است. از آنچه می کنند اندوه مخور، کشتی را به وحی و یاری ما بساز، و درباره آنان که ستم کردند با من سخن مگوی که همانا ایشان غرق شدگانند.

وَٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَٰطِبْنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ ۚ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾

کشتی خویش را بفرمان ما و مراقبت ما بساز، و مرا درباره کسانی که ستم کرده اند، مخاطب مساز که آنها غرق شدگان اند.(۳۷)

وَٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَٰطِبْنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ ۚ

می گوید: و کشتی را به نگاهداشت ما و تحت نظارت ما و طبق وحی که بر شما نازل می شود بساز و بدان که تو و مومنان همراه تو تحت نظارت ما از ظالمان محفوظ و مصون هستند وبا من درباره کسانی

که ستمگران اند گفتگو منما یعنی نجات هیچ کافری را از من درخواست مکن و یا برای هیچ کس تقاضای دفع عذاب مکن.

إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ

هم: اسم انّ - مُّغْرَقُونَ: خبر انّ.

بدرستیکه ایشان غرق شدگانند در خبرآمده است که نوح چوب کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال آن درخت برآمد و ببالید و خشک گشت مزدوران را فرستاد تا آن کشتی بساختند گویند هزار و دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن بود. نوح کشتی را می ساخت و هرگاه گروهی از قوم او بر او می‌گذشتند او را از آن کار مسخره می کردند.

وَيَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِۦ سَخِرُوا۟ مِنْهُ ۚ قَالَ إِن تَسْخَرُوا۟ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿۳۸﴾

و کشتی همی ساخت هر وقت بزرگان قومش بر او می گذشتند تمسخرش می کردند گفت: اگر ما را مسخره می کنید، بزودی ما نیز شما را چنانکه اکنون ما را مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد.(۳۸)

وَيَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ

يصنع: فعل مضارع- (هو)فاعل- الفلک: مفعول به

و نوح کشتی را می ساخت.

وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِۦ سَخِرُوا۟ مِنْهُ ۚ

(و)حاليه- مَرَّ: فعل ماضی- مَلَأٌ : فاعل

و زمانیکه گروه بزرگان قوم نوح بر او می‌گذشتند تمسخر می کردند و می گفتند کشتی را در بیابان دور از آب می سازد و نیز طعن می کردند و می گفتند اول نبی بود و سرانجام نجار شد.

قَالَ إِن تَسْخَرُوا۟ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ

حضرت نوح فرمود اگر شما ما را مسخره می کنید پس زود باشد همچنانکه شما ما را مسخره می‌کنید ما نیز شما را در آینده نزدیک بوسیله غرق شدنتان در طوفان مسخره خواهیم کرد.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿۳۹﴾

بزودی کسی را که عذابی بدو می رسد که خوارش می کند و عذاب دائم بر او فرود می آید خواهید شناخت.(۳۹)

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

پس زود باشد که بدانید عذاب به شما خواهد آمد.

مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

يَأْتِيهِ: فعل مضارع - ـه: مفعول به - عَذَابٌ: فاعل

برای کسی که عذاب به او بیاید او را در دنیا رسوا می گرداند که آن غرق در طوفان است علاوه بر عذاب دنیا عذابی دایم و سخت که آن آتش دوزخ است در آخرت بدو فرود آید پس نوح عليه السلام در مدت دو سال کشتی را ساخت.

آنان شبها می آمدند و کشتی را آتش می زدند و آتش نمی گرفت و به او می گفتند ای نوح این هم از جادوگری توست و حضرت نوح سرکشتی را همچون سر طاووس و گردن آن را همچون گردن عقاب و سینه آن را چون سینه کبوتر و دم آن را چون دم خروس و نوک آن را چون نوک باز و بالهای آن را چون بالهای عقاب ساخت و سپس بر آن زفت مالید و آن را هفت طبقه و به قولی سه طبقه ساخت و برای هر طبقه دری قرار داد و چون از ساختن کشتی آسوده خاطر شد.

نوح عليه السلام به قوم خود گفت آیا ایمان می آورید؟ گفتند این اندکی از جادوگری تو است آنگاه نوح از خداوند اجازه خواست که حج بگذارد و خداوند اجازه فرمود. و چون نوح بیرون شد قوم کوشیدند تا کشتی را به آتش بکشند و خداوند به فرشتگان دستور داد آن را در هوا بردند و کشتی تا بازگشت نوح از حج همچنان در هوا آویخته بود و چون نوح از حج باز آمد کشتی از هوا فرود آمد و خداوند به او وحی فرمود که مرگ و نابودی قوم تو نزدیک شده است و چون فرمان رسید و از تنورآب جوشید پس در آور در کشتی از هر جفتی دوتا و افراد خانواده ات را. آنگاه خداوند به نوح دستور داد تا میان جانوران وحشی و درندگان و پرندگان و چهارپایان و خزندگان ندا دهد، نوح بر فراز خانه خود ایستاد وفریاد برداشت بشتابید برای سوار شدن به کشتی نجات دهنده و دعوت او به خاور و باختر و راه دور و نزدیک رسید و گروه گروه پیش او آمدند نوح گفت: به من فرمان داده شده است که از هر جفت دوتا بر کشتی سوار کنم و میان ایشان قرعه کشید و هر چه را خداوند مقدر فرموده بود قرعه به نامش در آمد، از آدمیان هم از زن و مرد هشتاد تن با او بودند.

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ ۚ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾

تا وقتی که فرمان قهرما بیاید و تنور فوران کرد، گفتیم از هر جفتی دوتا بکشتی بردار، با خاندان خود «مگر کسی که گفتار(خدا) بر او رفته»با هر که ایمان آورده و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند.(۴۰)

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ

ٱلتَّنُّورُ: **حسن گفت** تنوری بود از سنگ ساخته شده در خانه نوح که اهل وی در آن نان می پخت.

رب العزه: بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن علامتی ساخت.

نوح ﷺ هنگام سوار شدن بر کشتی همچنان که خداوند از قول او در کتاب عزیز خود بیان می‌فرماید چنین گفت:

قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ

ما به نوح علیه السلام گفتیم از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی دو تا از نر و ماده بردار و در کشتی بگذار و کسان خود را که مسلمانان اند به کشتی در آر مگر آنکسانی که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده و نیز کسانی که ایمان آوردند سوار کشتی کن.

وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ

و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده بودند با نوح ﷺ مگر اندکی از مردمان که سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد دو تن از زن و مرد. می گویند جمعاً هفتاد و نه تن بودند و با خود نوح ﷺ به هشتاد تن رسید.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيٰهَا وَمُرْسَىٰهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۴۱﴾

گفت: در آن سوار شوید که رفتنش و ایستادنش بنام خداست که پروردگار من آمرزگار و رحیم است.(۴۱)

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيٰهَا وَمُرْسَىٰهَا

در این بخش از آیه کریمه نوع کلام خبر. بیان جایگاه انشاء است.

پس گفت سوار شوید در آن به نام خدا راندن آن و ایستادنش را چه در خبر است که چون خواستند که کشتی برود و حرکت کند بسم الله می گفتند: روان می شد و زمانیکه خواستند کشتی ساکن شود بسم الله می گفتند باز می ایستاد پس حضرت نوح بدین جهت بسم الله را به ایشان آموخت.

الکاشفی گفت:

نوح ایشان را به نزدیک کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بالای کشتی پوشید و از زمین آب جوشیدن گشت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد.

إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ

بدرستیکه پروردگار من آمرزنده کسانی است که به او ایمان آورده اند و به ایشان مهربان است که آنها را از بلای طوفان نجات می دهد.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ ﴿۴۲﴾

کشتی آنها را در میان موجی، چون کوهها همی برد، و نوح پسر خویش را که به کناری بود بانگ زد. پسر کِ من ! با ما سوار شو و قرین کافران مباش.(۴۲)

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ

هِيَ: مبتدا- تَجْرِي : فعل مضارع- (هی): فاعل، جمله خبر

و آن کشتی ایشان را در موجهای عظیم که مانند کوهها بود می برد.

وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبْنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَٰبُنَيَّ ٱرْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلْكَٰفِرِينَ

نَادَىٰ : فعل ماضی- نُوحٌ : فاعل- ٱبْنَهُۥ: مفعول به

و نوح پسر خودکنعان را صدا زدکه از زنی به نام **والعه** بود که آن زن ایمان آورد و سپس منافق شد و به آئین خود برگشت و گفت ای پسرک من همراه ما سوارشو و با کافران مباش، که مبادا از غرق شوندگان باشی این پسر (کنعان) منافق بود و اظهار اسلام می کرد از این جهت نوح او را می خواند، و اگر نوح می دانست که او منافق بود و ایمان از وی زایل شده بود او را صدا نمی زد.

شیخ سعدی گفت:

پسر نوح با بدان بنشست	**خاندان نبوتش گم شد**
سگ اصحاب کهف روزی چند	**پی نیکان گرفت و مردم شد**

قَالَ سَـَٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعْصِمُنِي مِنَ ٱلْمَآءِۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾

گفت: سوی کوهی خواهم رفت که مرا از این آب نگاهدارد نوح گفت: ای پسر امروز هیچکس از قهر و فرمان خدا جز به لطف او نگهداری نیست، [مگر کسی را که رحمت آرد]، و امواج میانشان حایل شد و از غرق شدگان بود.(۴۳)

قَالَ سَـَٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعْصِمُنِي مِنَ ٱلْمَآءِۚ

سئاوی: فعل مستقبل- (انا)فاعل

زمانیکه نوح پسر خود کنعان را برای سوار شدن به کشتی فرا خواند او می ترسید که در آن بنشیند گفت به داخل کشتی نمی توانم بیایم آنکه گفت بزودی به سوی کوهی می گریزم که مرا در آن از آب و طوفان پناه دهد.

مولانا گفت:

همچون کنعان کاشنا می کرد او	**که بخواهم کشتی نوح عدو**
هین بیا کشتی بابا نشین	**تا نگردی غرق طوفان ای مهین**
گفت می رفتم بر آن کوه بلند	**عاصمست آن که مرا از هر گزند**
گفت بابا چه زیان دارد اگر	**بشنوی یکبار تو پند پدر**
اندرین گفتن بدند و موج تیز	**بر سر کنعان زد و شد ریز ریز**

قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ

گفت امروز پناهگاهی از امر خدا نیست مگر هر کس که خدا بر او رحم کند پدر و پسر در میان این گفتگو بودند که طوفان شدت یافت و نصیحت پدر به پسر سودی نبخشید.

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو — از نبی لاعاصم الیوم شنو

مولانا گفت:

پند گفتن با جهول خوابناک — تخم افکندن بود در شوره خاک

چاک حمق و جهل نپذیرد رفو — تخم حکمت کم دهش ای پند گو

وَحَالَ بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ

حَالَ: فعل ماضی- ٱلْمَوْجُ: فاعل

و طوفان میان پدر و پسر حایل و مانع شد پس کنعان پسر نوح عليه السلام از غرق شدگان گردید.

در غزلیات شمس آمده است:

اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست

هر که در کشتیش ناید غرقه طوفان کند

القصه نوح در کشتی نشست و روی زمین بگشت و زمانیکه طوفان شدت یافت آب به اندازه چهل ذراع از کوهها فراتر رفت و کشتی همچنان حرکت می کرد و چون به محل خانه کعبه رسید هفت دور طواف کرد و با زبان گویا تلبیه گفت، و آن کشتی در هیچ نقطه نمی ایستاد مگر آنکه نوح را ندا می داد که ای نوح اینجا کدام سرزمین است و این کدام کوه است، کشتی نوح را در خاور و باختر زمین گردش داد و سپس به سرزمین قوم نوح آمد و گفت ای پیامبر خدا آیا صدای زنجیرها را برگردن قوم خود می شنوی؟ و خداوند می‌فرماید:

از گناهان غرق و وارد آتش دوزخ شدند و کشتی شش ماه در حرکت بود و آخرین ماهها ماه ذی حجه بود. و گفته شده است سوار شدن نوح و همراهانش به کشتی دهم ماه رجب دوهزار و دویست و پنجاهمین سال پس از هبوط آدم عليه السلام بود و روز عاشورا بود پس از شش ماه کامل از کشتی بیرون آمدند و کشتی سر کوه جودی مستقر و پایدار شد و خداوند متعال در این باره چنین می گوید:

وَقِيلَ يَٰٓأَرْضُ ٱبْلَعِى مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقْلِعِى وَغِيضَ ٱلْمَآءُ وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِىِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾

و گفته شد: ای سرزمین! آب خود فرو بر و ای آسمان بازگیر، و آب کاسته شد و آن فرمان انجام گشت و کشتی بجودی نشست و گفته شد، هلاک بر گروه ستمکاران باد.(۴۴)

وَقِيلَ يَٰٓأَرْضُ ٱبْلَعِى مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقْلِعِى وَغِيضَ ٱلْمَآءُ وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِىِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ [1]

---

[1] - با توجه به اینکه آیه فوق هفده واژه دارد. دارای حداقل بیست و دو صنعت ادبی در آن دیده می شود. ←

أَقْلِعِي : از بارش و ریزش باز ایست، فعل امر، (ی) فاعل - غِيضَ : از میان رفته

وَٱسْتَوَتْ : استقرار یافت، فعل ماضی، فاعل (هی).

ٱلْجُودِيِّ : نام کوهی است نزدیک موصل در شمال عراق ، مجرور به حرف جر.

و حق سبحانه تعالی فرمان داد: ای سرزمین آن آبی را که بیرون آورده ای ببلع وفرو بر و ای آسمان آبی را که بارش کردی بازگیر و بدین ترتیب آب بر روی زمین کم‌تر شد و فرمان خدا جاری شدو کشتی بر روی کوه جودی راست ایستاد و برای قوم ستمکاران گفته شد دوری و هلاکت باد شما را.

وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٤٥﴾

← ۱- مناسبت تام: «ابلعی» و «اقلعی»

۲- استعاره: «ابلعی» و «اقلعی» برای «ارض» و «سماء».

۳- طباق: در دو کلمه «ارض» و «سماء».

۴- مجاز« «یا سماء» که حقیقت آن «یا مطر السماء» است.

۵- اشاره: در «غیض الماء» واقع شده که خدای سبحانه و تعالی با این دو لفظ معانی بسیاری را بیان داشته است؛ زیرا آب فرو نمی رود مگر باران آسمان بایستد و زمین آبهای جاری از چشمه ها را ببلعد و در نتیجه آبهای جمع شده روی زمین کاهش یابد.

۶- ارادف: در «استوت علی الجودی» خداوند از استقرار کشتی بر این مکان و نشستن آن بدون انحراف و کجی با لفظی نزدیک به حقیقت خبر داده است.

۷- تمثیل: که در جمله «قضی الامر» تحقق یافته است، با آن جمله، نابودی نابود شدگان و رهایی رهایی یافتگان را با لفظی بیان داشته که نسبت به معنی نزدیک است.

۸- تعلیل: از آن روی که فرو رفتن آب، علت استقرار کشتی است.

۹- تقسیم: خداوند همه اقسام آب را در حال کاهش یافتن برشمرده است.

۱۰- احتراس: در قول خدای متعال: «و قیل بعداً للقم الظّالمین» که خداوند به واسطه آن جمله از پندار کسی که می پندارد چه بسا هلاک شدن شامل کسانی شده که سزاوار هلاک شدن نبوده اند، جلوگیری کرده است.

۱۱- انسجام: بی تردید آیه منسجم است و در روانی مانند آب جاری است.

۱۲- حسن التنسیق: بی شک خدای متعال قصه را حکایت کرده است و برخی از آن را با ترتیب نیکو بر برخی دیگر عطف کرده است.

۱۳- ائتلاف اللفظ مع المعنی: برای اینکه هر لفظی تنها برای معنای خود شایسته است.

۱۴- ایجاز: خداوند متعال در این آیه فرمان داده، نهی کرده، خبر داده، صفت و نام آورده، نابود ساخته، پایدار کرده، خوشبختی و بدبختی داده، و آنقدر از خبرها حکایت کرده که اگر شرح داده شود قلم خشک می گردد.

۱۵- تسهیم: زیرا اول آیه بر پایان آن دلالت دارد.

۱۶- تهذیب: برای اینکه تک تک الفاظ به صفات نیکو متصف است و مخارج حروف هر یک از کلمه ها آسان و دارای رونق فصاحت است، و از الفاظ متنافر تهی است، و ترکیب الفاظ تعقید ندارد.

۱۷- حسن البیان: برای این که شنونده، در فهمیدن معنای آن دچار مشکل نمی شود.

۱۸- اعتراض: و آن «وغیض الماء و استودت علی الجودی» است.

۱۹- کنایه: بی تردید به آن کس که آب را فرو برد، قضیه را پایان داد و کشتی را استقرار بخشید، تصریح نشده است، همین طرو گوینده«قیل» صریحاً نامش ذکر نشده است. و به گوینده «یا أرض ابلعی ماءک و یاسماء أقلعی» در آغاز آیه تصریح نشده است، تا روش کنایه در همه آیه پیموده شده باشد.

۲۰- تعریض: خداوند متعال به همه کسانی که ظالمانه راه آنان را می پیمایند و پیامبران را تکذیب می کنند گوشه زده است، آن طوفان و تصویر هراسناک تنها پدیده ستم آنان بود.

۲۱- تمکین: به سبب این که فاصله آیه در مقر خود استقرار دارد و در مکان خود جایگزین شده است.

۲۲- ابداع: که ما قصد داریم برای آن گواه بیاوریم، و در این آیه صنایع ادبی دیگری نیز وجود دارد. ویژه این آیه و مسایل بلاغی ای که دارد چندین کتاب نگارش یافته است تا آن که برخی صد و پنجاه صنعت بدیعی در این آیه برشمرده اند. و همه حق ستیزان اتفاق کرده اند: آوردن آیه ای مانند این آیه در توان بشر نیست.

ترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد ۲ ص ۳۰۶-۳۰۵، حسن عرفان

و نوح پروردگار خربش را ندا داد و گفت: پروردگارا ! پسر من از خاندان من است و وعده تو راست است که تو از همه داوران فرزانه تری.(۴۵)

وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَٰكِمِينَ

وَنَادَىٰ: فعل ماضی - نُوحٌ: فاعل - ربه: مفعول به، ه: مضاف الیه.

و نوح پروردگار خود را ندا داد و عرضه داشت بار خدایا پسرم از اهل من است و وعده تو راست و حق و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی، گفته شده است که حضرت نوح از نفاق پسر خود خبر نداشت و چون بظاهر ادعای ایمان می کرد تصورش این بود که مومن است و اگر می دانست که منافق است چنین درخواستی از حق تعالی نمی کرد.

قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَٰلِحٍ ۖ فَلَا تَسْـَٔلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۖ إِنِّىٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٤٦﴾

گفت: ای نوح ! وی از خاندان تو نبود که همانا او عملی ناشایسته بود، پس چیزی که مصلحت آن نمی دانی از من مخواه و من پندت می دهم که از مردم نادان مباش.(۴۶)

قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ

یا: حرف ندا- نوح- منادا- ه: اسم اِنَّ- هو: اسم لیس(مستتر)- مِنْ أَهْلِكَ: جارو مجرور خبر لَيْسَ، جمله خبر اِنَّ

خداوند فرمود: ای نوح ! بدرستیکه پسر تو (کنعان) از اهل دین تو نیست و او جزو منافقان است.

إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَٰلِحٍ

ه: اسم اِنَّ - عَمَلٌ: خبر اِنَّ.

براستی اعمال و کردارش ناستوده و ناپسندیده است.

فَلَا تَسْـَٔلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ

لَيْسَ : فعل ماضی (ناقصه) لَكَ : جارو ومجرور خبر لَيْسَ - عِلْمٌ : اسم لَيْسَ.

پس از من مخواه آن چیزی را که نسبت به آن علم و آگاهی نداری یعنی تو از کفر پسرت بی اطلاعی و آن را من می دانم نه تو.

إِنِّىٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ

«ی» اسم اِنَّ - أَعِظُكَ : فعل مضارع - ک: مفعول به.

براستی من ترا پند و اندرز می دهم و ترا از چنین درخواستی منع می کنم از اینکه از نادانان باشی و در محکمه الهی آنچه مورد نظر است اعمال هر شخصی است که در دنیا انجام داده است نه اصل و نسب کسی.

قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡـَٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞۖ وَإِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَتَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٤٧﴾

گفت: پروردگارا! بتو پناه می برم چیزی را که مصلحت آن نمی دانم از تو بخواهم، اگر مرا نیامرزی و رحمم نکنی از زیانکاران خواهم بود.(۴۷)

قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡـَٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞۖ

(ی) اسم انّ - أَعُوذُ: فعل مضارع، فاعل (انا)، جمله خبر انّ.

حضرت نوح گفت: پروردگارا! بدرستیکه من از پرسش چیزیکه علم به آن چیز نداشتم به تو پناه می‌برم و از تو می خواهم که مرا از چنین اشتباهات دور داری.

وَإِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَتَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ

و اگر تو گناه مرا در این اشتباه نیامرزی و به من نبخشایی هر آینه از زیانکاران خواهم بود پس نوح بزلت و لغزش خود پی برد و اعتراف کرد براستی که من به تو پناه می‌برم از آن چیزی که از تو پرسیدم در حالیکه نسبت به آن علم و دانش نداشتم و گناه مرا بیامرز و مرا ببخش آنگاه نوح در کشتی راگشود و بر زمین نگریست که از استخوانهای قومش سپید شده بود نخست کلاغ را فرستاد که ببینند بر روی زمین چه اندازه آب مانده است و چون او در بازگشت تاخیر کرد کبوتر را فرستاد که به شرق و غرب نظر افکند و سریع بازگشت و گفت ای پیامبر خدا! زمین و هر کس بر آن بوده نابود شده است آب را هم در جایی جز سرزمین هند ندیدم و بر روی زمین درختی جز زیتون باقی نمانده است و فقط همان درخت بر جای خود پایدار است، خداوند متعال به نوح وحی فرمود که:

قِيلَ يَٰنُوحُ ٱهۡبِطۡ بِسَلَٰمٖ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٖ مِّمَّن مَّعَكَۚ وَأُمَمٞ سَنُمَتِّعُهُمۡ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٤٨﴾

گفته شد، ای نوح: فرود آی، با سلام و برکتهای ما بر تو و امتها از آنها که با تواند. و امتها نیز هستند که برخوردارشان کنیم آنگاه عذابی الم انگیز از ما بایشان می‌رسد.(۴۸)

قِيلَ يَٰنُوحُ ٱهۡبِطۡ بِسَلَٰمٖ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٖ مِّمَّن مَّعَكَۚ

در این آیه و آیه شریفه بعد از این اعجاز قرآن یعنی خبر دادن از امور غیبی **خبر از گذشته** و حوادث آن را بیان کرده است. گفته شد که ای نوح از کشتی به سلامتی از ما و برکتهایی بر تو و بر گروههایی از آنان که با تو هستند فرود آی که بعدها ملتها و گروه‌های دیگری از نسل تو پدید می‌آیند.

وَأُمَمٞ سَنُمَتِّعُهُمۡ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ

أُمَمٌ : مبتدا- سَنُمَتِّعُهُمْ : فعل مضارع- هم: مفعول به- (نحن)فاعل

و زود باشد امتهایی را که از نسل شما در دنیا فراخی نعمت و عیش و وسعت رزق بخشیم و امتهای دیگری هم در نسل شما پدید می‌آوریم که از نزد ما عذابی دردناک بر ایشان برسد به جهت غفلت و غروری که در ایشان است.

نوح از کشتی بیرون آمد و کسانی را که در کشتی بودند بیرون آورد و خداوند متعالی شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان و درختان و رستنیها را همچنان که بود برگرداند و جانوران وحشی و درندگان و پرندگان و دیگر اقسام آن بر زمین پراکنده شدند و نوح دستور فرمود دهکده‌ای پائین کوه جودی ساختند و نام آن را به شمار ایشان نامید (دهکده هشتاد) گویند آن دهکده همان منطقه‌ی جزیره است و نخستین دهکده‌ای که پس از توفان نوح بر روی زمین ساخته شد، آنگاه نوح زمین را میان سه پسر خود **سام** و **حام** و **یافث** تقسیم کرد حجاز و یمن و شام را به سام بخشید و او اعراب است، سرزمینهای مغرب را به حام بخشید و او سودانیان و سیاهان است و سرزمینهای مشرق را به یافث بخشید.

تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹)

این از خبرهای غیب است که آنرا به تو وحی می کنیم که پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو، پس صبور باش که سرانجام نیک خاص پرهیزکاران است.(۴۹)

تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ

تِلْكَ: مبتدا- مِنْ أَنبَاءِ: جارو مجرور، خبر

این قصه که گفته شد مربوط به سرگذشت حضرت نوح از خبرهای غیب است که ما بواسطه جبرئیل علیه السلام آنرا به تو وحی کردیم.

مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا

تو و قوم تو که قریش اند نبودی که این قصه و سرگذشت مذکور را پیش از این بدانی البته در ذکر آن برای کسانی که بخواهند عبرت گیرند پندهایی است.

فَاصْبِرْ

پس ای محمد صلی الله علیه و آله! بر ایذا و اذیتی که از جانب قوم خود یعنی قریش بر تو متحمل می‌شود شکیبا باش و بر رسالت خود و بر تبلیغ آن پا برجا و ثابت‌قدم باش.

إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

الْعَاقِبَةَ : اسم إِنَّ -لِلْمُتَّقِينَ : جار و مجرور خبر انّ.

بدرستیکه عاقبت نیک و سرانجام خوب در دنیا و آخرت از آن پرهیزکاران است در دنیا بر دشمنان پیروز خواهند شد و در آخرت بدرجات نعیم بهشت نائل خواهند گردید.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿۵۰﴾

و به قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم] گفت: ای قوم خدای یکتار را بپرستید که خدائی جز او ندارید و شما جز دروغزن نیستید.(۵۰)

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ

جمله: ارسلنا وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ بوده که ارسلنا در آن محذوف است.- فعل و فاعل محذوف- اخا: مفعول به- هُودًا ۚ: بدل

و به قوم عاد برادر ایشان هود را فرستادیم چنانچه در سوره اعراف گذشت و پادشاه قوم عاد خلجان بن عاد بن ارم بن سام بن نوح، نژاد این عاد همه ظالمان و طاغیان و ستمگران بودند و در عصر خود جهانداران بودند و در سرزمین یمن مسکن داشتند و اولاد، سام و حام و یافث در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند.

قوم او سخن آور و شاعر بودند و او سه بت داشت به نام **صدا، وهب، صمو،** و آن را به انواع زیورها و بوهای خوش آراسته بودند. آن قوم در گناه‌ها و بت‌پرستی زیاده‌روی کردند. مردی از بزرگان ایشان که **خلود بن معید بن عاد** نام داشت و مردی تنومند و پرنیرو و زیبا و سخن آور بود چون به او می‌گفتند چرا ازدواج نکرده‌ای و حال آنکه سن تو به سن پدرت رسیده است؟ می‌گفت من در خواب دیدم که سلسله زنجیری سپید و نورانی از پشت من بیرون آمد که پرتوی همچون آفتاب داشت و به من گفته شد هرگاه بار دیگر این نور را دیدی با کسی که فرمان می‌دهد ازدواج کن ولی هنوز برای بار دوم آن پرتو را ندیده‌ام و تصمیم به ازدواج نگرفته‌ام، و برخاست تا به بتکده برود و برای توفیق خود در ازدواج دعا کند و چون خواست وارد بتکده شود نتوانست و آواز سروشی شنید که به او گفت ای خلود تو را با آنچه در پشت داری به بتخانه چه کار؟ و او به بتکده نرفت و سپس بار دیگر همان سلسله را در خواب دید که از پشت او بیرون آمد و سروشی به او گفت برخیز و با دخترعموی خود ازدواج کن و چون بیدار شد از او خواستگاری و با او ازدواج کرد و چون با او هم بستر شد او حامله شد مردم از هرسو می‌شنیدند که سروشی بانگ برداشته و می‌گفت این هود است که مادرش به او حامله شده است و ای بر شما که اگر از او اطاعت نکنید هلاک خواهید شد.

مادر هود او را در شب جمعه‌ای زایید و آن شب قبایل عاد گرفتار لرزه شدند و نمی‌دانستند ایشان را چه حالی پیش آمده است و برخی از ایشان به برخی دیگر می‌گفتند این پسر دارای شأن و منزلتی است که باید از او بر حذر باشید، هود از همه مردم زیباتر و خردمندتر بود و مادرش او را **عابر** نام نهاده

بود. روزی مادرش او را دید که نماز می‌گزارد، گفت پسرم این عبادت را برای چه کسی انجام می دهی؟ گفت برای خدایی که من و همه خلق را آفریده است، گفت آیا این عبادت برای بتهای ما نیست؟ گفت بتهای شما نه سودی می‌رساند و نه زیانی و شیطان عبادت آنان را در نظر شما آراسته است، مادر به او گفت پسرکم من هم خدای تو را می‌پرستم که در هنگام حمل و کودکی تو عجایب فراوان از تو دیده‌ام.

قَالَ يَـٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـٰهٍ غَيْرُهُۥٓ

هود گفت: ای قوم من خدای یکتا را بپرستید و عبادت کنید برای شما معبودی جز او نیست این بتهایی که عبادت می‌کنید همین است که قوم نوح را غرق کردند و شما در پیشگاه خداوند گرامی‌تر از ایشان نیستید از پرستش این بتها از خداوند طلب آمرزش کنید و چون هود از سخن خود فارغ شد پادشاه به او گفت ای هود آیا تصور می‌کنی با این همه لشکر و شدت نیرو که ما داریم خدای تو می‌تواند مقابله کند؟ هود گفت:

إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ

أَنتُمْ: مبتدا- مُفْتَرُونَ: خبر

شما نیستید مگر افتراکنندگان بر خدای با شریک گرفتن به او و هود همواره در سرزمین قوم خود با ایشان درباره بتهای ایشان مجادله می‌کرد تا آنکه به چهل سالگی رسید و خداوند متعال او را به پیامبری مبعوث فرمود و به او وحی شد و او بسوی ایشان که در ریگزارها و بیابانها پراکنده بودند رفت مساکن ایشان در فاصله عمان تا حضرموت و احقاف تا عالجه بود احقاف به معنی ریگزار- عالجه نام صحرای ریگزاری است.

يَـٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِى فَطَرَنِىٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾

ای قوم! من از شما مزدی برای پیغمبری نمی خواهم، که مزد من جز بعهده آنکه ایجادم کرده نیست؛ چرا خردورزی نمی کنید؟ (۵۱)

يَـٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

ای قوم! من در برابر تبلیغ خود از شما اجری و مزدی نمی خواهم چونکه پیغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانکه هود گفت:

إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِى فَطَرَنِىٓ

مزد من نیست مگر آن کسیکه مرا به قدرت خود بیافرید.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا خردورزی نمی کنید و عقل و فهم خود را بکار نمی‌اندازید تا حق را از باطل تمیز و تشخیص دهید؟ در خبر است که قوم هود در گردشگاهی که از ایشان و پادشاهان بود جمع شدند و بتهای خود را برپا کردند و هود ﷺ نزد آنان آمد و فرمود ای قوم من خدا را بپرستید که این بتان نه زیانی به شما می‌رساند و نه سودی و نه می‌بینند و نه می‌شنود ولی سران قوم در پاسخ گفتند:

همانا که تو را در بی‌خردی می‌بینیم و تو را از دروغگویان می‌پنداریم، گفت ای قوم در من بی‌خردی نیست بلکه من فرستاده‌ای از پروردگار جهانیانم پیامهای پروردگار خود را بشما تبلیغ می‌کنم و من برای شما نصیحت کننده امین ام.

وَيَٰقَوۡمِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا وَيَزِدۡكُمۡ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمۡ وَلَا تَتَوَلَّوۡاْ مُجۡرِمِينَ ﴿٥٢﴾

ای قوم! از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و بدو توبه برید تا آسمان را ببارش فراوان بر شما گمارد و نیروئی بر نیرویتان بیفزاید و در این حال که گنهکارید، روی می گردانید.(۵۲)

وَيَٰقَوۡمِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا وَيَزِدۡكُمۡ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمۡ وَلَا تَتَوَلَّوۡاْ مُجۡرِمِينَ

يُرۡسِلِ : فعل مضارع- (هو)فاعل- ٱلسَّمَآءَ : مفعول به- مِّدۡرَارٗا : حال- مُجۡرِمِينَ : حال

زمانیکه هود قوم خود را بی‌وقفه به پرستش خدای یگانه دعوت کرد. قوم وی گفتند: ای هود بیاور برای ما آنچه راکه وعده می‌دهی و گفته بودی که عذابی خواهد آمد همچنانکه بر قوم نوح آمده است. پس بیاور برای ما آنچه راکه وعده می‌دهی. و بدین طریق قوم وی او را می‌زدند و دشنام می‌دادند و او را لگدمال می‌کردند آنچنان که تصور می‌کردند مرده است و در حالیکه می‌خندیدند رهایش می‌کردندو می‌رفتند. می‌گوید: ای قوم من ! از پروردگار خود به ایمان آمرزش طلبید و استغفار کنید و از عبادت غیر او به سوی او باز گردید و از گناهان خود توبه کنید تا اینکه خداوند از آسمان بر کشتزار شما بارانی مداوم بفرستد و برکات را بر شما افزونی کند و بشما فرزندانی دهد تا شما بمدد ایشان قادر به ادامه زندگی توام با اسلام باشید و بر ارتکاب و ادامه گناهان مصر مباشید.

قَالُواْ يَٰهُودُ مَا جِئۡتَنَا بِبَيِّنَةٖ وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ وَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند ای هود! برای ما دلیلی نیاورده‌ای و ما بگفته تو دست بردار خدایان خویش نیستیم و تو را باور نمی کنیم.(۵۳)

قَالُواْ يَٰهُودُ مَا جِئۡتَنَا بِبَيِّنَةٖ وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ وَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ

نَحۡنُ : اسم ما- بِمُؤۡمِنِينَ : ب: حرف جر زائد- بِمُؤۡمِنِينَ : خبر ما

ای هود! دلیل و حجتی که بر صدق نبوت و دعوت تو دلالت کند نیاوردی در حالیکه هود ﷷ به ایشان معجزات نشان داده بود که آن را بحساب نیاوردند و انکار نمودند و گفتند ما ترک‌کنندگان عبادت خدایان خود نیستیم از سخن تو که می‌گوئی یک خدائی را بپرستید و ما هرگز از گرویدگان تو نخواهیم بود.

إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعۡتَرَىٰكَ بَعۡضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٖۗ قَالَ إِنِّيٓ أُشۡهِدُ ٱللَّهَ وَٱشۡهَدُوٓاْ أَنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ﴿٥٤﴾

و جز این نگوییم که بعضی خدایان ما آسیبی به تو رسانده‌اند، گفت: خدا را گواه می گیریم و شما نیز گواه باشید، که من از آنچه سوای(با او) شریک می‌پندارید بیزارم.(۵۴)

إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعْتَرَىٰكَ بَعْضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٍ

ما چیزی غیر از این نمی‌گوئیم که یکی از خدایان ما به تو بلائی و زیانی رسانده است و حال تو را گرفته است بدان جهت به بدگوئی آنان سخن گفته‌ای و ما را از عبادت و پرستش بت‌هایمان بر حذر داشته‌ای.

قَالَ إِنِّىٓ أُشْهِدُ ٱللَّهَ وَٱشْهَدُوٓاْ أَنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

(ی) اسم إن - بَرِیٓءٌ : خبر انّ

هود گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که من از بتان شما بیزارم و از آنها عیب‌جویی می‌کنم و تا زنده هستم بدگوئی خواهم کرد حرف من اینست، شما هر چه خواهید بکنید و هر حیله و حقه‌ای می‌خواهید انجام دهید و اگر توسط بتان شما به من بدی می‌توانید بکنید برسانید که من از آنچه که شما به خدای تعالی شرک می‌آورید بیزارم.

مِن دُونِهِۦ فَكِيدُونِى جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿۵۵﴾

بنابراین همه شما در کار من نیرنگ کنید و مهلتم مدهید.(۵۵)

مِن دُونِهِۦ فَكِيدُونِى جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ

فَكِيدُونِى: فعل امر- (و)فاعل- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- جَمِيعًا : حال

هود گفت: بر علیه من متفق شوید و هر نقشه‌ای بر علیه من می‌خواهید بریزید و به من لحظه‌ای فرصت و مهلت مدهید و هر چه در قصد من می‌خواهید انجام دهید که من باکی از شما و از خدایان شما ندارم شما و خدایانتان- اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند- هر تصمیمی که می‌خواهید درباره‌ی من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید و مهلتم ندهید.

إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّى وَرَبِّكُم ۚ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ ۚ إِنَّ رَبِّى عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۶﴾

در حقیقت، من [بخدای یگانه]، پروردگار خودم و پروردگار شما، توکل می کنم. هیچ جانوری نیست مگر خدا بر او فرمانرواست که پروردگار من بر طریقه حق است.(۵۶)

إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّى وَرَبِّكُم ۚ

ی: اسم ان- تَوَكَّلْتُ: فعل ماضی (ت) فاعل، جمله خبر انّ

بدرستیکه پروردگار من به راه راست است و من بر خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده‌ام، و امور مهمات خود را به وی باز گذاشته‌ام.

مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ ۚ

هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند موی پیشانی او را بردست می‌گیرد و حاکم و مالک همه چیز اوست و او بر همه چیز قادر و غالب است.

إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ

رَبِّي: اسم إِنَّ - عَلَىٰ صِرَٰطٍ: جار و مجرور، خبر إِنَّ .

بدرستیکه پروردگار من به راه راست و بر طریق عدل است هر کس بر او توکل کند او را هدایت نماید و راه نماید و گمراه نگرداند.

مولانا گفت:

چون همه راه اوست از چپ و راست	**تو بهر ره که میروی او راست**
چون ازو بود ابتدای همه	**هم بدو باشد انتهای همه**

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦٓ إِلَيْكُمْ ۚ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ 

اگر شما از حق روی بگردانید، من چیزهائی را که به [ابلاغ] آن فرستاده شده بودم بشما رسانیده‌ام و پروردگارم گروهی غیر شما را جانشین [شما] می کند و او را هیچ ضرری نمی‌زنید، که پروردگار من نگهبان همه چیز است.(۵۷)

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦٓ إِلَيْكُمْ ۚ

و اگر از من برگردید و از هدایت من روی برگردانید پس بدرستیکه من آنچه راکه برای آن بسوی شما فرستاده شدم تبلیغ کردم و پیغام الهی بشما رسانیدم و حجت بر شما تمام کردم.

وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ

یستخلف: فعل مضارع - رب: فاعل

آفریدگار من قومی غیر از شما را جانشین شما می‌گرداند.

وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيْـًٔا ۚ

تَضُرُّونَهُۥ: فعل مضارع - (و)فاعل - ـه: مفعول به - شَيْـًٔا : مفعول مطلق

و با اعراض از حق چیزی به او زیان نمی‌توانید برسانید.

إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

رَبٌّ: اسم إِنَّ - حَفِيظٌ: خبر إِنَّ .

بدرستیکه پروردگار من بر همه چیزها نگاهبان و مراقب است و از احوال و اعمال و گفتار همه آگاه است و بر حساب اعمالشان و نیاتشان مجازات خواهد کرد.

وَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَنَجَّيْنَٰهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ 

و چون فرمان ما بیامد به رحمت خویش هود را، با کسانیکه بدو ایمان آورده بودند، از عذابی سخت نجاتشان دادیم.(۵۸)

وَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا

نَجَّيْنَا: فعل ماضی، نا (فاعل)- هُودًا: مفعول به

آن زمانیکه ما عذاب را به قوم عاد دستور دادیم هود را و آنکسانی را که گرویده و ایمان آورده بودند نجاتشان دادیم ایشان را به جهت رحمت و بخشش خود نجات دادیم.

وَنَجَّيْنَٰهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ

و ایشان را از عذاب زشت که سموم دوزخ بود برهانیدیم القصه:

نزول عذاب چنین بوده است روز چهارشنبه فرا رسید توفان در آن روز نحس مستمر برایشان دمیدن گرفت. روز نخست آن باد، سپید و بسیار سرد بود و هیچ چیز بر روی زمین نبود مگر آنکه آن را با خاک یکسان کرد روز دوم رنگ آن زرد بود و همه درختان را از بن برآورد و روز سوم سرخ رنگ بود و بر هر چیز که وزید آن را نیست و نابود کرد و آن باد هر روز به رنگی می‌وزید و زنان نگاه می‌کردند که توفان با قوم ایشان چه می‌کند.

توفان هفت شب و هشت روز پیاپی بر ایشان می‌وزید، به روز هشتم قوم عاد صف بر کشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان همانطوریکه گفته شد **خلجان** بود. در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می‌کرد، در جامه کسی می‌افتاد او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر بر زمین می‌کوبید و مرده در می‌افتاد و خداوند می‌فرماید: گویی ایشان تنه‌های درختان خرمای از بن برآورده‌اند. آنگاه توفان در پی آن نمایندگان درآمد و تمام ایشان را کشت و آنان را از زمین بلند می‌کرد و با چهره بر زمین می‌کوفت.

هود همراه مؤمنان در زیر سایبانی بود و از آن توفان فقط نسیمی ملایم به ایشان می‌وزید و خداوند متعال می‌فرماید. چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت رهانیدیم.

وَتِلْكَ عَادٌ ۖ جَحَدُوا۟ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا۟ رُسُلَهُۥ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾

این عادیان بودند که آیه‌های پروردگار خویش را منکر شدند و پیغمبران او را نافرمانی کردند و فرمان هر ستمگر ستیزه گر را پیروی کردند.(۵۹)

وَتِلْكَ عَادٌ ۖ جَحَدُوا۟ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا۟ رُسُلَهُۥ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

تِلْكَ: مبتدا- عَادٌ: خبر- عَنِيدٍ: یعنی طاغی، سرکش

و این قوم عاد بودند که آیات و نشانه‌های پروردگارشان را انکار کردند و کافر شدند و از فرمان پیغمبر خدا یعنی هود تمرد کردند و از دستور پیغمبر خودداری کردند و دنباله‌رو آدمهای سرکش شدند.

وهود و همراهانش از سرزمین عاد به منطقه **شَحر(ناحیه‌ای در یمن کنار اقیانوس هند)** که از سرزمین‌های یمن بود رفتند و آنجا منزل کردند و هود پس از دو سال در گذشت. و گفته شده است که او در سرزمین حضرموت دفن شده و خدا داناتر است.

وَأُتْبِعُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ أَلَآ إِنَّ عَادًا كَفَرُواْ رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴿٦٠﴾

در این دنیا و روز قیامت لعنتی بدنبال دارند، بدانید که عادیان پروردگار خویش را منکر بودند، هان! هلاک بر عادیان، قوم هود باد!(۶۰)

وَأُتْبِعُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ

وَأُتْبِعُواْ: فعل ماضی مجهول- (و) نایب فاعل- لَعْنَةً: مفعول به- يَوْمَ: مفعول فیه

در این دنیا موجب لعنت خدا و نفرین مردمان قرار گرفتند و تا قیامت بدنامی و رسوایی برای آنان ثبت شده است و در قیامت نیز مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرند و در آتش دوزخ می‌سوزند.

أَلَآ إِنَّ عَادًا كَفَرُواْ رَبَّهُمْ ۗ

أَلَآ: حرف تنبیه- عَادًا: اسم إِنَّ -كَفَرُواْ: فعل ماضی، (و) فاعل، جمله خبر إِنَّ .

آگاه باشید و بدانید که قوم عاد به پروردگار خود، کافر شدند و ایمان نیاوردند و نگرویدند چه سرانجام بدی داشتند.

أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ

أَلَا: حرف تنبیه- بُعْدًا: مفعول مطلق- قَوْمِ: بدل

آگاه باشید و بدانید که قوم عاد از رحمت خداوند دور هستند این آن قومی است که حضرت هود بر آنان مبعوث شده بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چونکه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند آنان همیشه از رحمت خدای قهار دور و مطرودند پس نفرین خداوند ﷻ بر آنان باد.

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَٱسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَٱسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿٦١﴾

و به ثمودیان برادرشان صالح را [فرستادیم] گفت: ای قوم! خدای یکتار را که جز او خدائی ندارید بپرستید او خدایی است که شما را از خاک پدید کرد و آباد کردن آن خاک را بشما سپرد، از او آمرزش بخواهید و بدو توبه برید که پروردگار من به همه نزدیک است [و دعای خلق را می‌شنود] و اجابت می کند.(۶۱)

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۚ

«*ارسلنا* وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۚ» *ارسلنا* محذوف است

و به سوی **ثمود** برادر ایشان صالح را فرستادیم که از برادران نسبی ایشان است و ثمود عاد آخر است برادرزاده‌ی عاد اول، و او **ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح** است. و میان هلاک شده قوم عاد هلاک

شده قوم ثمود پانصد سال بود. قوم ثمود مردمانی نیرومند و توانا و سرکش و کافر و تباه بودند و محل سکونت آنان در سرزمین‌های میان حجاز و شام بود که همان سرزمین **حجر** و از وادی القری است، پادشاه آن **جندع بن عمر و بن عاد بن ثمود بن ارم بن سام بن نوح** بود گروهی که به هود ایمان آورده بودند به آن پادشاه می‌گفتند که چگونه خداوند متعال قوم عاد را با توفانی نابود کننده نابود ساخت و تذکر می‌دادند که روش هود چگونه بوده است و او می‌گفت قوم عاد از این سبب نابود شدند که خانه‌های خود را استوار نمی‌ساختند و بتهای خود را چنان که شاید نمی‌پرستیدند.

آنگاه بزرگان ایشان نزد پادشاه خود **جندع** جمع شدند و گفتند می‌خواهیم برای خود خدایی برگزینیم و پرستش کنیم که نظیر آن را قوم عاد و قوم نوح نداشته‌اند، او در این باره به ایشان اجازه داد و آنان بتی سنگین از کوهی که نامش **کثیب** بود برای خود تراشیدند چهره‌اش را چون چهره آدمی و سینه و گردنش را چون گاو و دست پایش را چون اسب ساختند. همگان برای او به سجده افتادند و قربانیها کردند و پادشاه را گفتند و شاه همراه یاران خود در حالی که جامه‌های شاهانه و زر و زیور پوشیده بود آمد و همینکه آن را دیدند همگان به سجده افتادند. آنگاه پادشاه دستور داد برای آن بتخانه‌ای ساخته شود وساخته شد.

قوم ثمود آن بت را می‌پرستیدند و بر سرکشی و ستم و کفر و تباهی خود افزودند و خداوند متعال آنان را در گشایش و بسیاری نعمت قرار داد و آنان چنان می‌پنداشتند که همه آن نعمت‌ها از برکات آن بت است.

قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ صالح گفت: ای قوم من! خدای تعالی را به یگانگی بپرستید و به او بگروید و برای شما معبودی جز او نیست قوم ثمود بسبب کثرت غذا و زیادی مال و توانایی جثه‌شان صالح را تکذیب کردند جز عده‌ی معدودی به او نگرویدند.

و چون چهل سال از عمر صالح بگذشت خداوند او را به پیغمبری برای قوم ثمود برانگیخت جبرئیل به حضورش آمد و وحی الهی را به او الهام کرد و دستورش فرمود که به مردم بگوید ***لا اله الا الله*** بگویند و اقرار کنند که صالح بنده و فرستاده خداست، و صالح را آگاه ساخت که بزودی عجایب و معجزاتی از او آشکار خواهد شد. و بدین طریق قوم خود را به عبادت خدای تعالی و یگانه دعوت کرد و گفت:

هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا فَٱسۡتَغۡفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ

خداوند شما را یعنی فرزند آدم راکه پدر شماست از خاک آفرید: سعدی گفت:

ز خاک آفریدت خداوند پاک — پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

پس از حضرت باریتعالی آمرزش بخواهید و به او ایمان آرید و او را عبادت و پرستش کنید سپس به سوی او از گناهان توبه کنید و تنها او را بپرستید.

إِنَّ رَبِّي قَرِيبٞ مُّجِيبٞ

ی: اسم انَّ - قَرِيبٌ : خبر انّ - مُّجِيبٌ : خبر ثانی

بدرستیکه پروردگار من به امید رحمت و مغفرت به امیدواران نزدیک است و کسانیکه به سوی او برگردند و از گناهان توبه کنند و طلب مغفرت کنند با فضل و رحمت خود اجابت کننده دعوت کنندگان است.

قَالُواْ يَٰصَٰلِحُ قَدۡ كُنتَ فِينَا مَرۡجُوّٗا قَبۡلَ هَٰذَآۖ أَتَنۡهَىٰنَآ أَن نَّعۡبُدَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكّٖ مِّمَّا تَدۡعُونَآ إِلَيۡهِ مُرِيبٖ (۶۲)

گفتند: ای صالح! پیش از این امیدها از تو داشتیم، چطور ما را از پرستیدن خدایانی که پدرانمان می‌پرستیده‌اند، منع می کنی، و بی گمان از این آئین که بسوی آن دعوتمان می کنی به شکی سخت اندریم.(۶۲)

قَالُواْ يَٰصَٰلِحُ قَدۡ كُنتَ فِينَا مَرۡجُوّٗا قَبۡلَ هَٰذَآۖ أَتَنۡهَىٰنَآ أَن نَّعۡبُدَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكّٖ مِّمَّا تَدۡعُونَآ إِلَيۡهِ مُرِيبٖ

يَٰصَٰلِحُ: منادا- كُنتَ: فعل ماضی (ناقصه)، (ت) اسم کان- مَرۡجُوّٗا: خبر کان

گفتند: ای صالح! تا امروز ما امیدوار بودیم که برای ما سرور و پیشرو باشی و در کارها راهنمای ما باشی چونکه تو را در جوانی عاقل و زیرک و دانا می‌پنداشتیم و امید داشتیم که بدین ما بازگردی، این عبارت را بدان گفته بودند که صالح تاکنون با عبادت کردن بتان ایشان مخالفت می‌کرد ولی ایشان را از آن باز نمی‌داشت پس آن زمان که ایشان را نهی کرد و از عبادت بتان بازداشت گفتند آیا ما را باز می‌داری از آنکه می‌پرستیم و پدران ما آن را عبادت می‌کردند و بتحقیق ما در شک و تردید هستیم از آنچه که تو ما را به آن می‌خوانی و دعوت می‌کنی و به ترک بتان فرمان می‌دهی.

قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي مِنۡهُ رَحۡمَةٗ فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِنۡ عَصَيۡتُهُۥۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيۡرَ تَخۡسِيرٖ (۶۳)

گفت: ای قوم! بمن بگوئید اینک که به پروردگار خویش یقین دارم و رحمتی از او سوی من آمده، اگر عصیان خدا بکنم چه کسی مرا در قبال او یاری می کند! پس با این کار، شما جز بر زبان من نمی‌افزایید.(۶۳)

قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي مِنۡهُ رَحۡمَةٗ فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِنۡ عَصَيۡتُهُۥۖ

مَن: مبتدا- يَنصُرُنِي - فعل مضارع- ن: وقایه- ی: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

صالح گفت: ای قوم من! خبر دهید و بگوئید، اگر من دلیل روشنی از جانب خدا داشته باشم و خدا از جانب خود به من رحمتی یعنی نبوتی و رسالتی داده باشد اگر با این همه نعمت از جانب پروردگار سرپیچی کنم چه کسی مرا از خشم خدا نجات می‌دهد و یاری می‌کند و از عذاب او مرا می‌رهاند؟!

فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيۡرَ تَخۡسِيرٖ

تَزِيدُونَنِي: فعل مضارع- (و)فاعل- (ن)وقايه- ی: مفعول به- غَيْرَ: تميز

و شما با این کارتان مرا به دین خود دعوت می‌کنید و با من مخاصمه و مجادله می‌کنید پس شما جز ریاکاری من نمی‌افزائید.

گفته‌اندکه قوم ثمود بعد از مباحثه و مخاصمه و مجادله طلب معجزه نمود چنانچه در سوره اعراف گفته شد.

قوم ثمود بسبب زیادی عدد و زیادی مال و قدرت جسمانی صالح را تکذیب کردند جز عده معدودی به او نگرویدند و گفتندکه به همراه ما به صحرا بیرون بیا که فردا عید ماست و ما بتها را آرایش داده به تماشا خواهیم آورد. و تو از خدای خود چیزی بخواه ما نیز از خدایان خود چیزی بخواهیم پس دعای هر که به محل اجابت رسد[۱] آن دیگری از آن تبعیت کند وبه این طریق قرار گذاشتند که روز دیگر به صحرا بیرون رفتند و آن قوم هر حاجتی که از بت‌ها خواستند درخواستشان اجابت نشد پس خجالت زده و رسوا شده سرهای ملول در پیش افکندند رئیس ایشان **جندع‌بن‌عمرو** که یکی از اشراف قبیله ثمود بود به صالح گفت: اگر راست می‌گویی که پیامبر خدایی تا به تو ایمان بیاوریم و اشارت به سنگی کرد که آن را **کاثبه** می‌گفتند که آن سنگی بود که به تنهایی و به هیچ کوهی از زمین متصل نبود و در سرزمین **حجر** بر آمده بود.

جندع گفت: ای صالح از این سنگ ناقه‌ای بیرون بیاور شتری بسیار موی، تنومند و سرخ رنگ و آبستن باشد. صالح فرمود: اگر خدای من به قدرت کامل خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون بیاورد شما چه می‌کنید گفتند ما به خدای تو می‌گرویم و خدای تو را پرستش می‌کنیم و به این شرط سوگند یاد کردند.

وَيَٰقَوۡمِ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابٞ قَرِيبٞ (۶۴)

ای قوم! این شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست، بگذاریدش در زمین خدا چرا کُند و بدی به او نرسانید که عذابی زودرس شما را بگیرد.(۶۴)

وَيَٰقَوۡمِ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابٞ قَرِيبٞ

هَٰذِهِۦ: مبتدا- نَاقَةُ: خبر- ءَايَةٗ: حال

بعد از قرار شرط مسلمان شدن در صورت بروز معجزه از جانب صالح، صالح دو رکعت نماز خواند و به تضرع و زاری دعا کرد تا اینکه آن سنگ همچون شتری آبستن شکم باز کرد فی الحال سنگ

---
[۱] - مورد قبول واقع شود

بحرکت در آمد بمانند ماده شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که خواست قوم بود بیرون آمد.

و آن صالح چوز که زاد یقین گشت مرا　　　کوه پی مژده تو اشتر جمازه شود

و آن شتر بسیار عظیم الجثه بود. و هم در آن حال بزاد و بچه‌ای همچون خود به بزرگی به تمامی بنهاد و مردمان در آن می‌نگریستند صالح گفت: هر آینه آمد بشما دلیلی آشکار از جانب پروردگار شما که دلالت می‌کند بر صدق نبوت من آنگه تفسیر کرد و گفت: معجزه‌ی روشن از پروردگار شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من است. بعد از اظهار این معجزه بزرگ صالح فرمود ای قوم این شتر خداست یعنی خدا بیرون آورد این ناقه را از صخره **کاثبه** یعنی سنگ بزرگ و سخت تا برای شما برهانی باشد بر پیغمبری من که خلق کرد خداوند آن را به قدرت خود در آن سعی و تصرف نیست و صلب نرینه[1] و رحم مادینه[2] در میان نیست و جز تکوین و قدرت الله حدوث آن نیست.

زمانیکه ناقه از آن سنگ بیرون آمد در صحرا با بچه خویش می‌چرید در تابستان به کوه و در زمستان به دشت می رفت. و چهارپایان و مواشی[3] ایشان از آن ناقه می‌ترسیدند و می‌رمیدند و آبشخور بر ایشان تنگ کرده بود که آن آبشخور یک روز برای ناقه و بچه او بود و یک روز برای چارپایان و مواشی ایشان پس **جندع بن عمرو** از میان قوم ایمان آورد و دیگران همه برگشتند و در طغیان بیفزودند.

یکی به نور عنایت ره هدایت یافت　　　یکی به وادی خذلان بماند سرگردان
یکی به وسوسه دیو رفت سوی سقر　　　یکی ز پیروی حق گرفت ملک جهان

پس بگذاریدش این ناقه را تا گیاه در زمین خدا بخورد و برای شما در خوردن او هیچ مؤنتی و سختی نیست و به وی هیچ بدی مرسانید پس شما را عذاب دردناک فرا گیرد به جهت استحقاق عذاب نه به واسطه ضرر ناقه بلکه به اقامت و پافشاری ایشان بر کفر بعد از مشاهده‌ی معجزه و عقر[4] دلیل عتو و تعدی و تجاوز ایشان است.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمْ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ 

و شتر را بکشتند گفت: سه روز در خانه خویش، خوش کنید، که این وعده‌ای تکذیب نشدنی است.(۶۵)

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمْ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍۖ

فَعَقَرُوهَا: فعل ماضی، (و) فاعل- ها: مفعول به

پس کشتند و پی کردند آن ماده شتر را و سرکشی کردند از فرمان برداری فرمان پروردگار خویش و گفتند ای صالح بیار به ما آنچه وعده می‌کنی از عذاب اگر تو از پیغمبران هستی. چونکه قوم ثمود از

---

[1] - تیره پشت مردان
[2] - بچه دان زنان
[3] - مثل گاو و گوسفند و شتر
[4] - شتر پی کرده

ناقه به تنگ آمده بودند در روزی که نوبت شرب او می‌شد تمام آبهای چاه‌های ایشان را می‌آشامید و در روزی که نوبت قوم او می‌شد آب چاه‌ها به چارپایان ایشان وفا نمی‌کرد و دیگر در تابستان به ظهر و پشت وادی می‌رفت زیرا که ظهر وادی سردتر بود و انعام یعنی شتران و گاوان و گوسفندان قوم از او هراسان شده بودند و به بطن وادی می‌رفتند و در زمستان به بطن و شکم وادی روی می‌آورد و به چارپایان از این جهت ضرر می‌رسید مفسران در بیان این قصه گفتند که:

قدار بن سالف و **مصدع بن دهر** دو مرد طاغی و سرکشی بودند و هریکی زنی می‌خواست از قوم خویش و دو زن بودند در آن عصر یکی **صدوف** و یکی **عنتره** قدار بن سالف در صدوف رغبت کرد و مصدع بن دهر در عنتره و این دو زن در کشتن ناقه سخت حریص بودند از بهر آنکه صاحب مواشی بودند و آبشخور برایشان تنگ شده بود که هر روز نوبت آب برایشان بود. یک روز نوبت ناقه و بچه او و آن روز که نوبت ناقه و بچه او بود همه آب را می خوردند و یک قطره آب در چاه باقی نمی‌ماند و روز دیگر نوبت قوم بود و مواشی ایشان آب بر ایشان تنگ شده بود و نیز چرندگان ایشان از ناقه می‌ترسیدند و می‌رمیدند پس از آن، دو زن بدین سبب قدار و مصدع را بر **عقر** ناقه داشتند، و خویشتن را بر ایشان عرضه کردند که اگر ناقه را بکشند ما زنان شما باشیم ایشان به طمع زنان رفتند و خمر خوردند تا خمر بر او اثر کرد آنگاه رفتند و هفت کس دیگر را از گمراهان و غاویان قوم خویش را خبر کردند تا با ایشان همدست شدند پس رفتند و منتظر و مترصد نشسته زمانیکه ناقه از آبشخور بازگشتند، مصدع اول بار تیری بر او انداخت و او را زد سپس قدار او را با شمشیر ضربت زد و کامل بکشت پس قوم همه جمع شدند و گوشت آن را قسمت کردند.

اما قول **سدی** در این قصه آن است که پروردگار عزیز به صالح وحی فرمود که قوم تو ناقه را می‌کشند صالح قوم خود را از این وحی آگاه کرد. ایشان گفتند ما نمی‌کشیم و هرگز در فکر کشتن آن نیستیم صالح گفت: قاتل آن در این ماه از مادر متولد می‌شود و هلاک شما بر دست اوست ایشان گفتند: در این ماه هر پسری که از مادر بزاید او را بکشیم.

در آن ماه نه پسر زائیده شد، همه را کشتند و دهمین پسر متولد شد زنده بگذاشتند، **اشقر ارزق** و کبود رنگ، شخصی تمام نیکوقد بر آمد آن نه مرد که پسران خود را کشته بودند بر صالح خشم گرفتند و سوگند خوردند که صالح را بکشیم و صالح هر شب به مسجد به محراب عبادت می‌رفت ایشان سد راه وی شدند و در غار کمین ساختند پروردگار جهانیان غار را بر سر ایشان فرود آورد و همه را هلاک کرد روز دیگر مردمان بانگ بر آوردند و همه به اتفاق به کشتن ناقه جمع شدند و آن را کشتند.

مولانا گفت:

ناقه صالح بصورت بد شتر — پی بریدندش ز جهل آن قوم مر
ناقه الله آب خورد از جوی میغ — آب حق را داشتند از حق دریغ
تا بر آن امت زحکم مرگ و درد — ناقه‌الله و سقیاها چه کرد
روح همچون صالح و تن ناقه است — روح اندر وصل و تن در فاقه است

پس زمانیکه ناقه را بکشتند بچه ناقه بگریست چنانچه اشک از چشم وی روان گشته بود و آن را می‌دیدند آنگه بچه ناقه بر بالای کوه رفت و به صالح خبر رسید که ناقه را کشتند و قومی عذر خواهی می‌کردند و می‌گفتند ما گنهکار نیستیم بی‌خبر بودیم صالح گفت آیا می‌توانید بچه ناقه را پیدا کنید اگر بتوانید پیدا کنید امید می‌رود که عذاب وقت از بین برود.
ایشان رفتند و بچه شتر را دریابند بچه شتر بر بالای کوه رفت و به فرمان خدا کوه بالا رفت چندان که هیچ مرغ پرنده‌ای بر سر آن نرسید، و آن بچه بر سر آن کوه به صدا در آمد تا به فرمان الله که:
این امی؟ این امی؟ (کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟) آن زمان سه بانگ بکرد و سنگ شکافته گشت و داخل سنگ فرو شد و ناپدید گشت. صالح گفت: می‌دانی که آن سه بانگ چه اشارت بود؟
هر بانگی اشاره به روزی است که بشما از عمر باقی مانده است و پس آن عذاب الله در رسد و دمار از شما برآرد.

پس دیگر روز پنجشنبه بود برخاستند رویهایشان زردگشته و روز آدینه برخاستند رویهاشان سرخ گشته به رنگ خون و روز دیگر شنبه برخاستند رویهاشان سیاه گشته به رنگ قیرو صالح از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و به سوی شام رفتند در ناحیه فلسطین، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند و دل بر مرگ و هلاک نهادند پس روز یکشنبه به وقت چاشت از آسمان **صاعقه** و **صیحه** و از زمین **زلزله** و **رجفه** به یکبار آمد و از بیم و فزع از وی در می‌افتادند مرده و کشته و چون خاکستر گشته این است که پروردگار عزیز از عذاب خبر داده بود.

مولانا گفت:

گفت صالح چونک کردید این حسد — بعد سه روز از خدا نقمت رسد
بعد سه روز دگر از جانستان — آفتی آید که دارد سه نشان
رنگ روی جمله‌تان گردد اگر — رنگ رنگ و مختلف اندر نظر
روز اول رویتان چون زعفران — در دوم رو سرخ همچون ارغوان
در سوم گردد همه روها سیاه — بعد از آن اندر رسد قهر اله

ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ

ذَٰلِكَ: مبتدا- وَعۡدٌ: خبر

بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است و این وعده‌ای بی‌دروغ است.

فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَمِنۡ خِزۡيِ يَوۡمِئِذٍۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ ﴿٦٦﴾

و همینکه فرمان ما بیامد صالح را با کسانیکه بدو ایمان آورده بودند، به رحمت خویش از خواری آن روز، رهاندیم که پروردگار تو نیرومند و مقتدر است.(۶۶)

فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَمِنۡ خِزۡيِ يَوۡمِئِذٍۚ

پس زمانی که فرمان عذاب ما آمد صالح و آنانکه به او گرویده بودند نجات دادیم و به فضل و رحمتی از جانب ما ایشان را از رسوایی بلا رهانیدیم. پس صالح از قوم روی گردانید و اعراض کرد و گفت: ای قوم! من بشما پیغام پروردگار خود را رسانیدم و شما را نصیحت کردم اما شما نصیحت کنندگان را دوست نمی‌دارید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْعَزِيزُ

رَبَّكَ : اسم إِنَّ - (هو)ضمیر فصل- ٱلْقَوِيُّ : خبر إِنَّ - ٱلْعَزِيزُ : خبر إِنَّ ثانی

به یقین پروردگار تو همان نیرومند شکست ناپذیر است، که بر نجات دادن دوستان و نابود کردن دشمنانش توانا می‌باشد.

وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٦٧﴾

وکسانیکه ستم کرده بودند دچار صیحه شدند و در دیار خویش بی‌جان گشتند.(۶۷)

وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٦٧﴾

(و) اسم اصبح- جَٰثِمِينَ : خبر اصبح

پس ایشان را به سبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه‌ی عظیم که آن صدایی بود از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده و ندیده بود یعنی صیحه **جبرئیل** عليه السلام همه جا را فراگرفت. پس صبح کردند یعنی **قدار بن سلف** و اصحاب او. در سوره«اعراف» آمده است که آنها با « زلزله» نابود شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار و صیحه بر آنان فرود آمد.

می‌گویند در میان ایشان زنی بود **مقعد** یعنی بر جای مانده نام وی **ذریعه** و کافر دل بود و با صالح سخت خصومت بود آن ساعت که عذاب معاینه دید پروردگار عزیز او را تندرست کرد تا از میان ایشان به وادی القری سرحد دیار ثمود بیرون رفت و مردمان را از آنچه از هلاک ثمود دید خبر کرد آنگه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد و هلاک گشت پس از هلاک ثمود، صالح از شام به مکه بازگشت.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَآ ۗ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ ﴿٦٨﴾

گویی اصلا در آنجا نبوده اند. بدانید که ثمودیان پروردگار خویش را منکر شدند، ای هلاك بر ثمودیان باد! (۶۸)

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَآ ۗ

خداوند با آن صیحه آنچنان ایشان را هلاک کرد و آنچنان مرده بودند که گویا هرگز در آن خانه‌ها نبودند.

أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمْ ۗ

ثَمُودَاْ : اسم انّ- كَفَرُواْ : فعل ماضی- (و)فاعل، خبر إِنَّ

بدانید و آگاه باشید براستی قوم ثمود پروردگار خود را انکار کرده بودند.

أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ

بُعْدًا : مفعول مطلق

بدانید که از رحمت خدای خود دور شده بودند دلی که قفل نومیدی برو زده باشد از او چه طاعت آید؟ چشمی که بر کفر آلوده باشد چگونه بعبرت نگرد؟ آه از پای بند نهانی! فغان از حسرتی جاودانی! زینهار از قهر سلطانی ! این است واقعه‌ای که هم تلخ است و هم شیرین. تلخ است از جهت کشته‌شدن ناقه و بچه او و ... و شیرین است برای کسانیکه می‌خواهند از این واقعه عبرت برگیرند. از باب ایمان آوردن به رسالت پیغمبران و به معجزات ایشان و بر حذر داشتن از اتباع نفس شیطانی.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا ۖ قَالَ سَلَامٌ ۖ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴿٦٩﴾

براستی، فرستادگان ما با نوید، نزد ابراهیم شدند، گفتند: سلام بر تو، گفت: سلام بر شما و طولی نکشید که گوساله بریان پیش آورد.(۶۹)

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا

جَاءَتْ : فعل ماضی- رُسُلُنَا : فاعل- ابراهیم: مفعول به- سَلَامًا : مفعول مطلق

بتحقیق فرشتگان ما که یازده یا دوازده یا هفت یا سه بودند گفته‌اند **جبرئیل و میکائیل و اسرافیل** بر صورتهای جوانان و نیکو رویان آمدند و **ابراهیم** را به فرزند **اسحق** بشارت دادند یعنی آن ملائکه آمدند و به ابراهیم رسیدند و سلام کردند و به فرزند اسحق مژده دادند.

قَالَ سَلَامٌ ۖ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ

سَلَامٌ : مبتدا- خبر محذوف

ابراهیم جواب سلام را گفت ابراهیم ندانست که فرشتگان‌اند و ایشان را در مهمانخانه نشانید پس هیچ درنگ نکرد و گوساله بریان شده را آورد و خوان بگسترد و گفت برای خوردن طعام بفرمائید، دست بطعام دراز نکردند و ترس ابراهیم شدت یافت و گفت: همانا ما از شما بیمناکیم. گفتند مترس همانا تو را مژده می‌دهیم به پسری دانا ابراهیم گفت آیا با آنکه پیری مرا فرا گرفته است مژده می‌دهید، در سوره حجر آمده است: ساره که آنجا ایستاده بود بر چهره‌ی خود زد و گفت من پیرزنی نازایم. ساره نمی‌دانست که ایشان فرشتگان‌اند و جبرئیل به او گفت: فرمان پروردگار تو چنین است که او حکیم و داناست.

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ۚ قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾

و همینکه ابراهیم دید دست بدان نمی‌زنند، در حالی دلش متوحش شد و بیمناک گشت، گفتند: بیم مدار که ما را بقوم لوط فرستاده‌اند.(۷۰)

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ۚ

رَءَآ : فعل ماضی- (هو)فاعل- ایدی: مفعول به

پس آن زمانیکه ابراهیم دیدکه فرشتگان دستهای خود را به آن طعام نمی‌رسانند و دست به طعام نمی‌زنند در دل خود ترسی ایجاد کرد چونکه آن زمان هر که قصد کسی را داشته باشد دست به غذا نمی‌زد و طعام تناول نمی‌کرد و چون طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند وبه وی ضرری برسانند فرشتگان به ترس ابراهیم واقف شدند وگفتند:

قَالُوا۟ لَا تَخَفْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ

لَا تَخَفْ: فعل مضارع مجزوم، فاعل ضمیر مستتر (انت)

ای ابراهیم از ما مترس بدرستیکه ما فرشتگانیم و از جانب خدا به سوی قوم لوط آمده‌ایم تا ایشان را عذاب کنیم.

لوط بن هاران بن آذر- برادر زاده ابراهیم بود با عموی خود از زمین **بابل** به **شام** رفت. رب‌العالمین لوط را به اهل **سدوم** فرستاد.

بیست و اند سال مردم سدوم را به اسلام دعوت کرد و یکی از ایشان ایمان نیاورد گوید در همان شب که خداوند قوم لوط را عذاب کرد **ساره** به **اسحاق** باردار شد و چون اسحاق متولد شد در چهره‌ی او نوری بود که اطراف او را روشن ساخت در آیه ۴۲ سوره ابراهیم آمده است. چون ابراهیم گفت: سپاس و ستایش پروردگار راکه در پیری اسماعیل و اسحق را به من ارزانی فرمود.

وَٱمْرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَٰهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ 

و زن وی که ایستاده بود بخندید، وی را به اسحق و از پی اسحق، یعقوب، نوید دادند.(۷۱)

وَٱمْرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَٰهَا بِإِسْحَٰقَ

امراته: مبتدا- ـه: مضاف الیه- قائمه: خبر

و زن ابراهیم (ساره) بنت هاران آنجا ایستاده بود و در پس پرده سخن فرشتگان را می‌شنید همینکه سخن و مژده فرشتگان را شنید از فرط شادی بخندید و گویند خوشحالی او به جهت از بین رفتن ترس ابراهیم بود می‌گوید این مژده‌ای بود که اسحاق را به زبان فرشتگان بشارت دادیم.

وَمِن وَرَآءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ

و بعد از اسحق به یعقوب بشارت به ساره داده شد چونکه بزرگی و افتخار زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت نام او اسمعیل است زمانیکه مژده فرزند شنید ساره گفت:

قَالَتْ يَٰوَيْلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِى شَيْخًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ 

ساره گفت: وای بر من! چگونه فرزند می‌زایم که من پیر زنم و این شوهرم پیر مرد است واقعاً که این چیزی شگفت انگیز است.(۷۲)

قَالَتْ يَٰوَيْلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِى شَيْخًا

انا: مبتدا- عَجُوزٌ : خبر- وَهَٰذَا : مبتدا- بَعْلِي : خبر- شَيْخًا : حال
ساره گفت ای عجبا! آیا من فرزندی تولد کنم و حال آنکه من پیرزن نود و نه ساله و شوهرم ابراهیم پیرمردی بیش از صد ساله است.

إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ

هَٰذَا : اسم إِنَّ - لَشَيْءٌ :خبر انّ
بدرستیکه چیز عجیبی می‌گویند و تعجب ساره از راه عرف و عادت بود نه از روی انکار قدرت حق جل جلاله.

قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ (۷۳)
فرشتگان می گفتند: مگر از کار خدا تعجب می کنی، رحمت خدا و برکتهای وی بر خاندان شما باد که وی ستوده و بزرگوار است.(۷۳)

قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ

رَحۡمَتُ : مبتدا- عَلَيۡكُمۡ : جار و مجرور خبر
فرشتگان گفتند: «*اتعجبين من امر الله*» مگر از کار خدا تعجب می‌کنید. استفهام است این دعائی است که فرشتگان به خاندان ابراهیم گفتند (*رحمه‌الله و برکاته علیکم اهل البیت*) و این دعا در شریعت مصطفی ﷺ بماند تا آخر الابد چونکه در تشهد نماز می‌گویند ***کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم*** و آن برکات نبوت است در خاندان ابراهیم که هر چه پیغمبران بودند بعد از ابراهیم از نسل اسحق و اسمعیل بودند.

إِنَّهُۥ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ

ـه: اسم انّ- حمید: خبر انّ - مجید: خبر انّ ثانی
بدرستیکه خداوند با بخشش نعمتهای بزرگ و اظهار کرم خاندان ابراهیم را ستوده است.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنۡ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلرَّوۡعُ وَجَآءَتۡهُ ٱلۡبُشۡرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِي قَوۡمِ لُوطٍ (۷۴)
و همینکه آن ترس از ابراهیم برفت و نوید بدو آمد، در آن حال برای خلاص قوم لوط، مجادله می کرد.(۷۴)

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنۡ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلرَّوۡعُ وَجَآءَتۡهُ ٱلۡبُشۡرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِي قَوۡمِ لُوطٍ

ذَهَبَ: فعل ماضی- ٱلرَّوۡعُ : فاعل
پس آن زمانیکه ترس از ابراهیم برفت و به وی مژده فرزند آمد با فرشتگان درباره قوم لوط مجادله کرد یعنی ابراهیم به فرشتگان گفت شما فرستاده شدید که هلاک کنید قومی را که در بین آنان مؤمن است فرشتگان گفتند اگر در هر دهکده یک نفر مؤمن باشند برای هلاک ایشان فرمان نداریم و ما لوط و اهل او را در میان قوم او که کافرند بیرون خواهیم آورد.

إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِيبٌ ﴿٧٥﴾

ابراهیم، براستی بردبار و نرم دل و مطیع بود.(۷۵)

إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِيبٌ ﴿٧٥﴾

إِبْرَٰهِيمَ: اسم إِنَّ -لَ: مزحلقه، لَحَلِيمٌ: خبر انَّ.

بدرستیکه ابراهیم حلیم و شکیبا و بردبار و در انتقام از تبهکاران عجله نداشت آه زننده و تأسف خورنده برآدمیان و بازگشت‌کننده به حضرت عزت بود.

يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَآ إِنَّهُۥ قَدْ جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾

ای ابراهیم! از این بگذر، که فرمان پروردگارت بیامده و عذابی برگشت ناپذیر به آنها می‌رسد.(۷۶)

يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَآ

فرشتگان گفتند ای ابراهیم از این جدال که در شأن قوم لوط بمیان آورده‌ای درگذر و دست از بحث و مجادله بکش.

إِنَّهُۥ قَدْ جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ

بدرستیکه فرمان پروردگار تو در جهت عذاب و هلاک ایشان آمده است.

وَإِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ

هم: اسم انَّ - ءَاتِيهِمْ : خبر انَّ.

بدرستیکه عذاب بطور قطع و حتم به آنان می‌رسد و جدال و بحث تو بی‌فایده است همانطوریکه در اخبار ابراهیم نقل کردیم فرشتگان به ابراهیم خبر دادند که خداوند قوم لوط را نابود کنند فرشتگان به لوط آمدند و گفتند شب فرا رسید هر چه لازم است انجام بده گفت:

وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

و همینکه فرستادگان ما به لوط وارد شدند (بر قوم)، لوط از آمدنشان پریشان حال و دلتنگ شد و گفت این روز بسیار سختی است.(۷۷)

وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ

جَآءَتْ : فعل ماضی- رُسُلُنَا : فاعل- لُوطًا : مفعول به

و آن هنگام که فرشتگان آمدند، فرستادگان به سوی لوط، حضرت لوط اندوهگین و تنگدل شدند به جهت اینکه با روهای زیبا و خوش بود نه از جهت مهمانداری اندوهگین بود و گفت امروز، روز سختی است. آن هنگام که فرشتگان آمدند و وارد خانه شدند و در را بستند، لوط به همسرش گفت تو چهل سال گناه کرده‌ای و اینک بر میهمانان خود می‌ترسم کار ایشان را پوشیده بدار شاید خداوند گناهان تو را بیامرزد گفت آری، ولی همان دم از خانه بیرون رفت و چراغی در دست گرفته بود و بر

گروهی از قوم خبر داد که میهمانان لوط دارای چه زیبایی و جمالی هستند، و چون لوط این کار را دانست در خانه را استوار بست ولی تبهکاران آمدند.

وَجَآءَهُۥ قَوۡمُهُۥ يُهۡرَعُونَ إِلَيۡهِ وَمِن قَبۡلُ كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ ﴿٧٨﴾

و قوم لوط به جهت عمل زشتی که در آن سابقه داشتند بسرعت به درگاه او وارد شدند لوط به آنها گفت: ای قوم من! اینها دختران من‌اند که برای شما پاکیزه‌ترند از خدا بترسید و مرا در مورد، میهمانانم رسوا مکنید، مگر مرد عاقلی در میان شما نیست.(۷۸)

وَجَآءَهُۥ قَوۡمُهُۥ يُهۡرَعُونَ إِلَيۡهِ

وَجَآءَهُۥ: فعل ماضی – ه: مفعول به – قَوۡمُهُۥ: فاعل.

و قوم او در حالت شتاب به سوی لوط آمدند و در زدند چون آن قوم بدکار بودند و برای مقاصد شوم خود وارد شدند.

وَمِن قَبۡلُ كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ

آن قوم تبهکار بودند و کارهای زشت و بد انجام می‌دادند از الواط و کبوتر بازی و بانگ زدن در مجالس و مسخره کردن رهگذر در کوچه‌ها، آمدند و مهمانان را طلب کردند.

قَالَ يَٰقَوۡمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ

هَٰٓؤُلَآءِ: مبتدا- بَنَاتِي: خبر

لوط گفت: ای قوم من! این دختران من برای شما پاکیزه‌ترند و من ایشان را به ازدواج شما در می‌آورم با شریعت ایشان و از خدا بترسید و مرا در مقابل میهمانانم رسوا مکنید.

أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ

مِنكُمۡ: جار و مجرور خبر لیس مقدم- رَجُلٞ: اسم لیس

آیا در میان شما مردی مومن و هدایت یافته نیست که شما را از کارهای زشت باز دارد.

قَالُواْ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنۡ حَقّٖ وَإِنَّكَ لَتَعۡلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿٧٩﴾

گفتند: دانی که ما را بدختران تو حقی نیست و تو دانی که چه می‌خواهیم.(۷۹)

قَالُواْ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنۡ حَقّٖ

قوم گفتند: ای لوط! بدرستیکه تو می‌دانی که هیچ نیازی به دختران تو نداریم و میل و رغبتی بر آنان نداریم.

وَإِنَّكَ لَتَعۡلَمُ مَا نُرِيدُ

ك: اسم انَّ – ل: مزحلقه– لَتَعۡلَمُ: فعل مضارع، فاعل انت، خبر انَّ – ما: مفعول به

و بدرستیکه تو می‌دانی که ما چه می‌خواهیم در را شکستند و وارد خانه شدند لوط بر در خانه‌ایستادوگفت میهمانان خود را به شما تسلیم نمی‌کنم مگر اینکه جانم از دست برود.
یکی از ایشان پیش آمد و بر صورت لوط علیه السلام سیلی زد و ریش او را گرفت و آنان او را از در خانه کنار زدند. لوط گفت پروردگارا حق مرا از ایشان که تبهکاران‌اند بگیر و ایشان را نفرین و لعنتی سخت فرمای. چون آنان قبلاً از دختر لوط خواستگاری کرده بودند، از این رو سخن گفتند. تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم یعنی: تو می‌دانی که ما مردان را می‌خواهیم نه زنان را.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ ءَاوِيٓ إِلَىٰ رُكْنٖ شَدِيدٖ 

گفت: کاش در قبال شما نیروئی داشتم یا به تکیه گاهی قوی پناه می‌بردم(۸۰)

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ ءَاوِيٓ إِلَىٰ رُكْنٖ شَدِيدٖ

لی: جار و مجرور خبر انّ- قُوَّةً : اسم انّ

لوط در جواب ایشان گفت ای کاش من در دفع شما نسبت به میهمانانم قوتی و نیرویی داشتم هر آینه شما را دفع می‌کردم یا پناه گیرم به نیرویی که می‌توانستم بوسیله قدرت در دفع شما می‌کوشیدم.

مولانا گفت:

آستانش که قبله‌گاه همه است	از همه آفتی پناه همه است
هر که دل در حمایتش بسته است	از غم هر دو کون وارسته است

در **حدیث شریف** به روایت **ابوهریره از رسول خدا** صلی الله علیه و سلم آمده است که فرمودند: رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه گاهی استوار پناه می‌جست، یعنی حمایت خدای متعال.

قَالُواْ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيۡكَۖ فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ مِّنَ ٱلَّيۡلِ وَلَا يَلۡتَفِتۡ مِنكُمۡ أَحَدٌ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَۖ إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا مَآ أَصَابَهُمۡۚ إِنَّ مَوۡعِدَهُمُ ٱلصُّبۡحُۚ أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٖ 

فرشتگان گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم، هرگز بتو دست نیابند، پاسی از شب با خاندان خویش از این دیار بیرون رو و هیچیک از شما باز نماند، مگر زنت که هر چه به آنها می‌رسد باو نیز خواهد رسید، موعد ایشان صبحدم است و تا صبح وقت زیادی نیست.(۸۱)

قَالُواْ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيۡكَۖ فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ مِّنَ ٱلَّيۡلِ وَلَا يَلۡتَفِتۡ مِنكُمۡ أَحَدٌ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَۖ

لوط: منادی- (نا) اسم انّ- رسل: خبر انّ

فرشتگان گفتند ما فرستادگان خدای توایم و به عذاب قوم تو آمده‌ایم قوم لوط در آمدند و به سوی فرشتگان هجوم آوردند و خداوند چشمان ایشان را کور و چهره‌هایشان را سیاه کرد مطمئن باش که

آنها نمی‌توانند به تو آسیبی برسانند پس کسان و اهل خود را بعد از سپری شدن پاره‌ای از شب ببر و بیرون کن مگر زن خود را که او کافره است.

**با بدان یار گشت همسر لوط		خاندان نبوتش گم گشت**
**سگ اصحاب کهف روزی چند		پی نیکان گرفت و مردم شد**

إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا مَآ أَصَابَهُمْۚ

ـه: اسم انّ- مصیب: خبر مقدم- ما: مبتدا مؤخّر- اصابهم: فعل ماضی- هم: مفعول به- (هو)فاعل، خبر انّ

بدرستیکه به زن تو همان خواهد رسید که به قوم لوط می‌رسد.

إِنَّ مَوۡعِدَهُمُ ٱلصُّبۡحُۚ

موعد: اسم انّ - هم: مضاف الیه - الصبح: خبر انّ.

جبرئیل فرمود بدرستیکه زمان عذاب ایشان در صبح است لوط گفت که هنوز برای صبح خیلی وقت است.

أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٍ

الصبح: اسم لیس- ب: حرف جر زائد- قریب: خبر لیس

آیا صبح نزدیک نیست؟ مراد صبح نزدیک است.

فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا جَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ﴿۸۲﴾

و همینکه فرمان ما بیامد دیارشان را زیر و زبر کردیم و سنگهائی از گل سخت و منظم، بر آن باراندیم.(۸۲)

فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا جَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ

سجیل: سنگ گلی- منضود: پی‌درپی و منظم

پس آن زمان که فرمان عذاب ما بدیشان آمد ما بقدرت کامل خود آن شهرها را پی‌درپی زیرورو گرداندیم و بعد از زیرورو کردن سنگ باران کردیم سنگ‌های گلی و در شهرهای دیگر هم به همین

منوال بود و از محل آن شهرها دود و بخار بسیار بدبو بیرون می‌آمد که هیچ کس نمی‌توانست آن را ببوید و آثار آن شهرها باقی مانده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

« و از آن شهرها نشانه‌های روشنی باقی گذاردیم برای قومی که می‌اندیشند» گوید و لوط به حضور ابراهیم رسید و این گفتار الهی است که می‌فرماید: و لوط را حکمت و دانش دادیم و او را از شهری که کارهای زشت می‌کردند رهانیدیم که آنان مردمی بد و تبهکار بودند و او را وارد رحمت خود کردیم که او از نیکوکاران بود.

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ بِبَعِيدٍ 

که نزد پروردگارت نشان گذاری شده بود و چنین عذابی از ستمگران دور نیست.(۸۳)

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ

مُّسَوَّمَةً : نشاندار، حال- عِندَ : مفعول فیه

سنگهای گلی که از سوی پروردگار تو نشاندار بودند و کسی قادر به بازداشتن آن نبود.

وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ بِبَعِيدٍ

هِيَ : اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِبَعِيدٍ : خبر ما

این چنین سنگها از ستمکاران دیگر هم بعید نیست و هر قوم منحرف و ظالمی چنین سرنوشتی در انتظارش می‌باشد این عبرتی است برای امت حضرت رسول ﷺ تا قیامت باید که از پیامد این نوع سرنوشت‌ها عبرت گیرند و راه مستقیم خود را در یابند.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ يَـٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ وَلَا تَنقُصُوا۟ ٱلْمِكْيَالَ وَٱلْمِيزَانَ ۚ إِنِّىٓ أَرَىٰكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ 

و به مردم مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت: ای قوم! خدای یکتا را که جز او خدائی ندارید بپرستید و پیمانه و وزن را کم مدهید که من کار شما را خوب می‌بینم و از عذاب روزی که فرا گیرنده است، بر شما بیمناکم.(۸۴)

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا

و ارسلنا الی مدین اخاهم شعیبا: که ارسلنا محذوف است.

مدین نام آن سرزمینی است نزدیک طور که **شعیب** آنجا مسکن داشت.

می‌گوید: و شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از برادران ایشان است.

شعیب پسر **صنعون** بود و صنعون پدر شعیب از دانشمندان و پارسایان مدین بود و زنی از **عمالقه** داشت که شعیب را برای او زائید و او در کمال جمال و زیبایی بود و چون بزرگ شد خداوند به او علم و فهم ارزانی داشت و کم سخن می‌گفت و همواره اندیشه می‌کرد و هرگاه پدرش به لاغری اندام و ناتوانی بدنی

او می‌نگریست می‌گفت پروردگارا تو در مدین قبایل و شعوب فراوان پدید آورده‌ای در این شعیب من هم برکت و فرخندگی قرار ده و در خواب دید که خداوند در شعیب فرخندگی قرار داد و او را به پیامبری برای مردم مدین مبعوث خواهد فرمود و بدین سبب او را شعیب نامیدند. و چون پدر گذشت شعیب جانشینی او شد و از همه مردم روزگار خود پارساتر و به عبادت نام آورتر گردید. جبرئیل پیش او آمد و به او خبر داد که خداوند او را به پیامبری برای مردم **ایکه** و دیگر بت‌پرستان مبعوث فرموده است و به او فرمان می‌دهد که ایشان را به عبادت و اطاعت خداوند فرا خواند و به مردم دستور دهد که کم فروشی نکنند.گوید، شعیب به مردم مدین روی آورد و ایشان را به عبادت و اطاعت خداوند فراخواند.

قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ

اکثر آیاتی که از سوی خداوند به پیغمبران برای دعوت قوم نازل شده بیشتر دعوت به وحدانیت خداست می‌گوید: شعیب گفت: ای قوم من! خدای یکتا را بپرستید و عبادت کنید برای شما معبودی جز او نیست این بتهایی که عبادت می‌کنید همان است که قوم نوح و قوم عاد و ثمود داشتند و به همه‌ی آنها عذابی نازل شد پس از پرستش این بتها طلب آمرزش کنید.

وَلَا تَنقُصُواْ ٱلْمِكْيَالَ وَٱلْمِيزَانَ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ

(ی) اسم انّ- اراکم: فعل مضارع-کم: مفعول به-(انا)فاعل- جمله خبر انّ

وکم مکنید و نقصان مکنید پیمانه را در پیمانه کردن و ترازو را در سنجیدن و زنهاکم مکنید بدرستیکه من شما را با نعمت و توانگری می‌بینم و من بر شما از خداوند به جهت خیانتی که در پیمانه و ترازو می‌کنید می‌ترسم در آن روزی که عذاب شما را فراگیرد هیچ راه رهایی از آن نباشد. آمده است روزی که شعیب بر در خانه خود نشسته و مشغول به ذکر گفتن بود مردی غریب پیش او آمد و گفت این قوم به مردم ستم می‌کنند و من از آنان صد پیمانه به صد دینار که ارزش آن است خریدم و اما از من بیشتر گرفتند و حال آنکه بیست پیمانه کم است، شعیب گفت پیش ایشان برگرد شاید اشتباه کرده باشند گفت این کار را کردم مرا زدند و دشنام دادند و گفتند این روش ما در شهر ماست، آن مرد از شعیب خواست ایشان را پند و او را یاری دهد، شعیب همراه او به بازار رفت و از داستان آن مرد پرسید که انکار نکردند و آن را چیزی زشت نشمردند و گفتند ای شعیب مگر نمی‌دانی که این روش پدران ما در این شهر است؟ گفت این سنت ایشان نیست و آنان را سرزنش کرد ولی به گفتار او توجه نکردند و آن مرد را هم چندان زدند که زخمی و خون‌آلود شد و شعیب به خانه خود برگشت.

وَيَٰقَوْمِ أَوْفُواْ ٱلْمِكْيَالَ وَٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا تَبْخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْاْ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ 

و ای قوم! پیمانه و وزن را به انصاف، تمام دهید و چیزهای مردم را کم مکنید و در این سرزمین بفساد مکوشید.(۸۵)

وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ

قوم: منادی- أَوۡفُواْ : فعل امر- (و)فاعل- ٱلۡمِكۡيَالَ : مفعول به- وَٱلۡمِيزَانَ : معطوف

و ای قوم من! پیمانه و ترازو را از روی قسط و عدل و داد تمام و کامل بپیمائید و از چیزهای مردم نکاهید و در روی زمین تبهکارانه گناه مکنید.

کعب در تفسیر خود می‌گوید: مردم مدین بازرگانی بودند که گندم و جو و دیگر حبوبات را از شهرهای دیگر می‌خریدند و منتظر می‌ماندند تا گران شود و آنان را دو پیمانه بود یکی بیشتر که به هنگام خرید با آن پیمانه جنس را می‌خریدند و دیگری کمتر که به هنگام فروش از آن استفاده می‌کردند و دیگر مقیاسهای وزن هم همچنین بود،

بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ 

و بدانید که آنچه خدا بر شما باقی گذارد [پس از اکمال پیمانه و وزن] برای شما بهتر است اگر مؤمن‌اید و من نگهبان شما نیستم.(۸۶)

بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ

بَقِيَّتُ : مبتدا- خَيۡرٞ : خبر

ای قوم من چیزی از مال حلال را خداوند برای شما باقی می‌گذارد از مالی که از حرام گرد آورده‌اید و به خیانت جمع کرده‌اید بهتر است اگر از باور دارندگان و ایمان آورندگان هستید.

وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ

(و)حالیه- (انا)اسم ما- بـ: حرف جز زائد- بِحَفِيظٖ : خبر ما

وظیفه‌ی من تبلیغ اوامر خداست من مواظب و مراقب رفتار و کردار شما نیستم.

قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ 

قوم گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدرانمان می‌پرستیده‌اند، رها کنیم و در اموال خویش چنانچه خواهیم تصرف نکنیم، واقعاً که تو بردبار و عاقلی! (۸۷)

قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ

صلاة: مبتدا- تَأْمُرُكَ : فعل مضارع-ک: مفعول به- (هی)فاعل، جمله خبر

و آورده‌اند که انبیاء به دو قسم بوده‌اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان و برخی آنکه بحرب نفرمودند و شعیب از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم خود را پند می‌داد و خود هم شب نماز می‌کرد. می‌گوید:

که ای شعیب آیا نمازت به تو امر می‌کند که در گذاریم آنچه که می‌پرستیدند پدران ما یا که در مالهای خود آنچه خواهیم گفت ای قوم! آیا چه بینید اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و روزی کرد مرا از او روزی نیکو و نمی‌خواهیم مخالفت تمامیتان به آنچه نهی کردم شما را از آن نمی‌خواهم مگر اصلاح آنچه توانستم، و نیست توفیقم مگر به خدا و بر او توکل کردم و به سویش باز گردم، و این گروه باز ندارد شما را خلاف من اینکه برسد بشما مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید و قوم لوط از شما دور نیست، و استغفار کنید پروردگار خود را پس توبه کنید بسویش بدرستیکه پروردگار من مهربان است.

إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلْحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ

لَأَنتَ : مبتدا- ٱلْحَلِيمُ : خبر- ٱلرَّشِيدُ : خبر ثانی

بدرستیکه تو شکیبا و بردبار هستی و هدایت شده بسوی حق هستی این سخن را نیز به طریق استهزاء به شعیب عليه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او بر خلاف این دو وصف است. به قولی او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَآ أَنْهَىٰكُمْ عَنْهُ ۚ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا ٱلْإِصْلَٰحَ مَا ٱسْتَطَعْتُ ۚ وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ ۚ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

گفت: ای قوم! بمن بگوئید من که به پروردگار خویش یقین دارم و روزی نیکو بمن داده است و نمی‌خواهم آنچه را از شما منع می کنم خودم بگیرم [از اغفال شما چه سود می‌برم] که من جز اصلاح کردن تا آنجا که بتوانم هدفی ندارم و توفیق یافتن من جز به اراده خدا نیست، به او توکل می کنم و اطاعت به او می‌برم.(۸۸)

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ

شعیب گفت ای قوم من! چه گوئید و چه فکر می‌کنید اگر من بر حجتی از پروردگار خود باشم و رزق و روزی نیک به من عطا کرده است آیا من بر خلاف فرمان خداوند که روزی رسان و بخشنده است رفتار کنم؟

وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَآ أَنْهَىٰكُمْ عَنْهُ ۚ

أَنْ أُخَالِفَكُمْ : فعل مضارع منصوب-كم: مفعول به- (انا)فاعل

و من نمی‌خواهم و اراده نمی‌کنم به سوی آن چیزی که شما را از آن نهی می‌کنم و خود آن کار انجام ندهم بلکه از هر چه شما را از انجام آن نهی می‌کنم خود نیز از آن کار پرهیز می‌کنم.

عالم آن کس بود که بد نکند　　نه گوید به خلق و خود نکند

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا ٱلْإِصْلَٰحَ مَا ٱسْتَطَعْتُ

و من تا جائی که می‌توانم و قادر هستم جز اصلاح خود و شما را نمی‌خواهم و صلاح کار در این است که فقط خدا را بپرستید و او را اطاعت کنید.

وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ

و غیر از رسیدن به اصلاح امور شما هیچ توفیقی آرزوی دل من نیست و جز کمک و نصرت پروردگار چیز دیگری نمی‌خواهم.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

فقط به خدا توکل می‌کنم و به او تکیه می‌کنم و به سوی طاعت و عبادت او باز می‌گردم.

وَيَٰقَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثْلُ مَآ أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَٰلِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُم بِبَعِيدٍ ﴿۸۹﴾

شعیب باز از روی نصیحت گفت:

ای قوم! مخالفت من به بدکاریتان نکشاند که بشما همان رسد که به قوم نوح یا قوم صالح یا قوم هود رسید و قوم لوط از شما چندان دور نیست.(۸۹)

وَيَٰقَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثْلُ مَآ أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَٰلِحٍ

لَا يَجْرِمَنَّكُمْ : فعل مضارع- ن: توكيد-كم: مفعول به- شِقَاقِيٓ : فاعل

و ای قوم من! باز ندارد شما را مخالفت شما با من، اینکه برسد به شما مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید چرا به هلاک ایشان پند نمی‌پذیرید، و عبرت نمی‌گیرید؟

وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُم بِبَعِيدٍ

و قوم لوط از شما دور نیست. دیار و سرزمین قوم لوط به ایشان نزدیک بود پس چرا به آن دیار نمی‌نگرید و عبرت نمی‌گیرید که پروردگار جهانیان آن را چنان زیر و زبر کرده و دمار برآورده است.

وَٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿۹۰﴾

از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و توبه بدو برید که پروردگار من بسیار رحیم و مهربان است.(۹۰)

وَٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ

وَٱسْتَغْفِرُواْ : فعل ماضی، (و) فاعل- رب: مفعول به-کم: مضاف الیه

و استغفار کنید پروردگار خود را پس توبه کنید بسویش و تنها او را پرستش و عبادت کنید خداوند بخشاینده مؤمنان است و توبه ایشان را می‌پذیرد و اجابت می‌کند.

إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

رَبٌ: اسم إِنَّ - رحیم: خبر إِنَّ - وَدُودٌ : خبر انَّ ثانی

بدرستیکه پروردگار من مهربان و بخشاینده و دوستدار مؤمنان است.

قَالُواْ يَٰشُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَٰكَ وَمَآ أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿٩١﴾

گفتند: ای شعیب! خیلی از این چیزها را که تو می گوئی نمی‌فهمیم تو را میان خویش ناتوان می‌بینیم اگر بخاطر کسانت نبود، سنگسارت می کردیم که پیش ما عزیز نیستی.(۹۱)

قَالُواْ يَٰشُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفًا

گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهائی که درحق توحید و طاعت و پرستش می‌گوئی نمی‌فهمیم و بدرستیکه ما هر آینه تو را در میان خود ناتوان و ضعیف البصر و نابینا می‌بینیم. گفته‌اند شعیب ضریر بود، از بس که از ترس خدا گریسته بود نابینا شد و او را خطیب پیامبران می‌گفتند، شیرین سخن و شیرین زبان و پاک عبارت بود و اقوام و خویش ایشان زیاد بودند از اینجا بود که قوم وی گفتند:

وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَٰكَ وَمَآ أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

رهط: عشیره و قبیله

اگر بخاطر احترام قوم اندک تو که در میان است نبود ما هر آینه تو را سنگ باران می‌کردیم.

وَمَآ أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

أَنتَ : اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِعَزِيزٍ : خبر ما

و تو در پیش ما قدر و ارزشی نداری و تو بر ما گرامی نیستی.

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَهْطِيٓ أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَٱتَّخَذْتُمُوهُ وَرَآءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٩٢﴾

شعیب گفت: ای قوم! مگر کسان و اقوام عزتش و ارزشش نزد شما بیش از خداست؟ و خدا را فراموش کرده‌اید که پروردگار من به اعمالی که می کنید احاطه دارد.(۹۲)

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَهْطِيٓ أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ

أَرَهْطِيٓ : مبتدا- (ی)مضاف الیه- أَعَزُّ : خبر

زمانیکه قوم وی گفتند بخاطر احترام و شرم و آزرم قوم تو بشما چیزی نمی‌گوئیم و الا شما را سنگ باران می‌کردیم شعیب در پاسخ ایشان گفت: مرا در عشیره بزرگ می‌شمارید و احترام او را نگه می‌دارید پس مرا از خداوند سبحانه و تعالی که کردگار و آفریدگار و روزی رسان است آزرم و شرم نمی‌کنید بهتر آن بود که احترام مرا به‌خاطرالله نگه می‌داشتید و بخاطر او حیا می‌کردید نه به خاطر عشیره من.

وَٱتَّخَذۡتُمُوهُ وَرَآءَكُمۡ ظِهۡرِيًّاۖ

وَٱتَّخَذۡتُمُوهُ : فعل ماضی، (ت) فاعل- ه: مفعول به- ورآءَ: مفعول فیه

شما فرمان خدا را پشت سر خود گرفته‌اید یعنی حق عشیره من را نگه می‌دارید و حق سبحانه و تعالی را پشت‌سر انداخته و فراموش کرده‌اید.

إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ

ی: اسم إِنَّ - مُحِيطٞ : خبر انّ.

بدرستیکه پروردگار من به آنچه که شما می‌کنید و در دل دارید آگاه است و آن را می‌داند و هیچ چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و به حسب اعمال مجازات خواهد کرد.

وَيَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَٰمِلٞۖ سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَمَنۡ هُوَ كَٰذِبٞۖ وَٱرۡتَقِبُوٓاْ إِنِّي مَعَكُمۡ رَقِيبٞ (۹۳)

ای قوم! شما بجای خود عمل کنید، من نیز عمل می کنم، بزودی خواهید دانست که عذاب ذلت و خواری بر کدام یک از من و شما فرود می‌آید و دروغگو کیست؟ پس منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم.(۹۳)

وَيَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَٰمِلٞۖ

ی: اسم انّ - عَٰمِلٞۖ: خبر انّ.

قوم او را استهزاء کردند و او گفت: ای قوم! بر منزلت خود که دارید از شرک و نحس عمل کنید و من نیز بر کار خود ثابت قدم هستم و بر کار خود عمل کننده و متمکن هستم.

سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ

سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ : فعل مستقبل- (و)فاعل- من: مفعول به

زود باشد که بدانید چه کسی از ما یعنی آیا من دچار عذاب می‌شوم یا شما دچار عذاب خواهید شد.

مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَمَنۡ هُوَ كَٰذِبٞۖ

(هو)مبتدا- کَٰذِبٌ: خبر

بر چه کسی از ما عذاب می‌آید عذابی که او را رسوا کند و رسوایی تمام او را به هلاکت رساند عذابی نازل خواهد شد برای آنکسی که درغگویان‌اند آن موقع بر ملا می‌شود که من بر حقم یا شما.

وَٱرۡتَقِبُوٓاْ إِنِّي مَعَكُمۡ رَقِيبٞ

(ی) اسم انّ- رقیب: خبر انّ

و شما انتظار این چنین روزی را داشته باشید و من هم با شما در انتظار هستم تا عذابی بیاید و بچشم خود مشاهده کنم که این عذاب از آن کیست؟

وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا شُعَيۡبٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَأَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿٩٤﴾

و همینکه فرمان ما بیامد، شعیب را با کسانی که بدو ایمان آورده بودند، برحمت خویش، برهانیدیم و کسانی که ستم کرده بودند به صیحه دچار شدند که صبحگاه همه در دیار خویش بیجان شدند.(۹۴)

وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا شُعَيۡبٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا

جاء: فعل ماضی- امر: فاعل- نا: مضاف الیه

آن زمان که عذاب رسید ما شعیب را و آن کسانی راکه ایمان آورده بودند به فضل و کرم خود نجاتشان دادیم گویند شعیب آن زمانیکه بت‌پرستان به بتان خود سجده کردند به آنان گفت همانا این بتان نه زیانی می‌رسانند و نه سودی پس از پرستش آنها دست بردارید و بدین طریق ایشان را از عذاب خداوند بر حذر داشت، گفتند تو بدون هیچ‌گونه دلیل و برهانی مرا دعوت به این کار می‌کنی آیا دلیل و معجزه‌ای برای ادعای پیامبری خود داری؟ شعیب به آنان گفت اگر این بتها راستی گفتار مرا تصدیق کنند ایمان می‌آورید؟ گفتند آری پادشاه هم به این کار راضی شد و شعیب ﷺ جلو بتها رفت و گفت پروردگار شما کیست و من کیستم؟ و به فرمان خداوند سخن بگوئید، به فرمان خداوند بتان به سخن آمدند و گفتند پروردگار ما و آفریننده همه چیزها خداوند است و تو فرستاده و پیامبر خدایی و همه بتان از کرسیها فرو افتادند و هیچ بتی سالم نماند و خداوند متعال توفانی بر ایشان فرستاد که نزدیک بود همگان را از پای درآورد، پادشاه و همراهانش شتابان به خانه‌های خود پناهنده شدند و گروه بسیاری به شعیب ایمان آوردند. سپس پادشاه و قوم او به شعیب چنین گفتند:

هر آینه، ای شعیب! تو را و کسانی راکه با تو ایمان آورده‌اند از شهر خود بیرون می‌کنیم مگر آنکه به کیش و آئین ما در آیید و برگردید.

وَأَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ

وَأَخَذَتِ: فعل ماضی- ٱلصَّيۡحَةُ: فاعل- ٱلَّذِينَ: مفعول به مقدم- ظَلَمُواْ: فعل ماضی، (و)فاعل- (و) اسم اصبح- جَٰثِمِينَ: خبر اصبح

در این هنگام بادی سخت و سوزان بر ایشان وزیدن گرفت که چندان گرما و سختی داشت که آنان را یارای مقاومت نماند و خود را در چاههای آب و سردابها افکندند و گرما سخت شد و مدتی دوام داشت و آنان بر سرکشی و عصیان خود افزودند و شعیب همچنان آنان را دعوت می‌کرد و از عذاب خداوند می‌ترساند و آنان می‌گفتند ما از شکنجه پروردگار تو چیزی جز همین گرما نمی‌بینیم و بر آن صبر می‌کنیم سپس گرما برای آنان افزایش یافت و ناچار از **مدین** به **ایکه** رفتند ولی گرما همچنان شدت پیدا می‌کرد و ناچار از دشتها به بیشه زارها پناهنده شدند و گرما همچنان افزون شد و چهره‌های آنها را سیاه کرد، شعیب پیش ایشان آمد و آنها را به ایمان آوردن دعوت کرد بانگ برداشتند و گفتند ای شعیب اگر این سختیها که برماست به سبب کفر ما به خدای تو است بر آن بیفزای که ما ایمان نخواهیم آورد و خداوند به شعیب وحی فرمود که ایشان را نابود خواهد ساخت و شعیب از پیش ایشان برفت.ناگهان شراره بر ایشان فرو ریخت که جگرهایشان کباب شدو آنان و آنچه بر روی زمین بود سوختند و شعیب و مؤمنان به بلائی که بر ایشان نازل می‌شد می‌نگریستند و کشته شدن آنان را نگاه می‌کردند و از آن عذاب هیچ ناخوشایندی به ایشان نرسید.

می‌گوید: و چون فرمان ما رسید شعیب و کسانی را که به او گرویده بودند به فضل و رحمت خود نجات دادیم و **بانگ جبرئیل** عليه السلام بگرفت آنان را که کافر بودند صیحه‌ای بسیار ترسناک پس در سرهای خود مردگان و بر زمین افتادگان شدند.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَآ ۗ أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

گوئی که اصلا در آن نبوده‌اند. ای هلاک بر مردم مدین باد، چنانکه ثمودیان هلاک شدند.(۹۵)

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَآ ۗ

يَغْنَوْا: فعل مضارع، (و) فاعل.

آنچنان بر روی هم افتادگان و مردگان بودند که گویا هرگز در آن دیار اقامت نکرده‌اند و نزیسته‌اند.

أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ

بُعْدًا: مفعول مطلق.

آگاه باشید و بدانید که هلاک و نابود شد قوم مدین همچنانکه قوم ثمود نابود شدند. شعیب و مؤمنان آمدند و بر کشتارگاههای آن قوم می‌نگریستند شعیبُ گفت ای قوم! هر آینه بتحقیق رسانیدم شما را پیامهای پروردگارم را و پند دادم شما را، پس چگونه بر گروه کافران اندوه خورم آنگاه شعیب اموال باقی مانده از کافران را بر خود بخش کرد و زنی از دختران مؤمنان را به همسری گرفت و خداوند روزی نیکو بر او ارزانی داشت و همچنانکه در سرزمین مدین بود، چشمش نابینا شد و موسی بن عمران (ع) از مصر آمد و شعیب دختر خود را به همسری او در آورد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾

براستی، موسی را با آیه‌های خویش و دلیلی روشن فرستادیم.(۹۶)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ

و بتحقیق ما موسی علیه السلام را با دلایل روشن و معجزاتی که نشانه‌های پیغمبری او و معجزه‌هایی چون عصا و ید بیضا که ذکر آن رفت فرستادیم.

خبر آسیه دختر مزاحم و ازدواج فرعون با او:

آسیه دختر مزاحم برادر زاده عمران پدر موسی علیه السلام است از بانویی بسیار پارسا و راستگو بود زنی بسیار زیبا بود و چون خبر او به فرعون رسید به پدرش مزاحم پیام داد آسیه را برای من و پیش من فرست که کنیز و برده من است، پدرش پیش فرعون رفت و گفت دختر من کوچک است و هنوز هنگام ازدواج او نیست، گفت من تاریخ تولد او را می‌دانم، پدر گفت شهزیارا برای او کابینی قرار بده، فرعون خشمگین شد و گفت او را پیش من بیاور اگر او را خواستم گرامیش خواهم داشت و گرنه او را پیش تو برمی‌گردانم، عمران گفت ای پادشاه آبروی مرا در مورد دختر برادرم مریز و او را با دادن خلعت و کابین گرامی دار و فرعون پذیرفت، مزاحم برگشت و این خبر را به آسیه داد و گفت دخترم اگر از این کار سرباز زنی موجب نابودی من و تو خواهد بود، آسیه گفت چگونه ممکن است زنی مومن در سرای مردی کافر باشد؟ ولی چندان پافشاری شد که با اجبار موافقت کرد، فرعون ده هزار اوقیه طلا و همان اندازه نقره و مقدار زیادی جامه و چیزهای تازه و گرانبها برای آسیه فرستاد و او را پیش فرعون آوردند و خداوند او را از فرعون در حمایت خویش گرفت و فقط به نگریستن به جمال آسیه قناعت کرد. فرعون پیش از آن نشانه‌ها و دلیل‌هایی یافته بود که نابودی پادشاهی او به دست جوانی از بنی‌اسرائیل خواهد بود گفت عمران را که بزرگ بنی‌اسرائیل است بیاورید تا نسبت به او و بنی‌اسرائیل نیکی کنم و او را به سرپرستی وزیران خود گماشت و هامان و دیگران به او حسد می‌بردند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ ۖ وَمَآ أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾

بسوی فرعون و بزرگان قوم وی فرستادیم ولی فرمان فرعون را پیروی کردند اما فرمان فرعون عاقلانه نبود.(۹۷)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ

موسی را به سوی فرعون و بزرگان او فرستادیم پس آن قوم از فرعون در کافر شدن پیروی کردند و از فرمان موسی سرباز زدند.

وَمَآ أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ

أَمْرُ: اسم ما- بـ: حرف جز زائد- بِرَشِيدٍ : خبر ما

و در حالیکه امر و فرمان فرعون مایه قدرت و رشد و صواب نبود چون امروز از او پیروی کردند فردا روز قیامت باید تابع او باشند.

يَقْدُمُ قَوْمَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ ٱلنَّارَ ۖ وَبِئْسَ ٱلْوِرْدُ ٱلْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾

در روز قیامت فرعون پیشاپیش قوم خویش است و وارد جهنمشان می کند که بد جای ورودیست.(۹۸)

يَقْدُمُ قَوْمَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ ٱلنَّارَ ۖ

يَقْدُمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، قَوْمَهُۥ : مفعول به- يَوْمَ : مفعول فيه

فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده ایشان را به آتش وارد می‌کند.

وَبِئْسَ ٱلْوِرْدُ ٱلْمَوْرُودُ

بِئْسَ : فعل ماضی(ذم)- ٱلْوِرْدُ : فاعل- ٱلْمَوْرُودُ : نعت، مخصوص بالذم

و چه بد جایگاهی است آن ورودی. یعنی آتش دوزخ که فرعون و متابعان او در آن وارد شوند پس تعبیر «*بئس الورد المورود*» متضمن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

وَأُتْبِعُوا۟ فِى هَـٰذِهِۦ لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ بِئْسَ ٱلرِّفْدُ ٱلْمَرْفُودُ ﴿٩٩﴾

و [در این دنیا و زوز قیامت] لعنتی بدنبالشان است و بد عطائی داده شدند.(۹۹)

وَأُتْبِعُوا۟ فِى هَـٰذِهِۦ لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ

وَأُتْبِعُوا۟ : فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

فرعون و قوم او در این دنیا گرفتار نفرین و لعنت شده‌اند و از رحمت خداوند سبحان رانده شده‌اند و در آخرت نیز مورد نفرت خداوند و ملائکه قرار می‌گیرند.

بِئْسَ ٱلرِّفْدُ ٱلْمَرْفُودُ

بِئْسَ: فعل ذم- ٱلرِّفْدُ : فاعل- ٱلْمَرْفُودُ : نعت، مخصوص بالذم

این لعنت هر دو دنیا برای فرعون و قوم او چه بد بخششی است که به آنان داده شده است. یعنی: این لعنت پیوسته و دائمی است و چه عطا و بخشش بدی است که به آنان بخشیده شده است.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّهُۥ عَلَيْكَ ۖ مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

این از خبرهای آن دهکده‌هاست که برای تو می گوئیم که بعضی بپاست و بعضی نابود شده است.(۱۰۰)

ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّهُۥ عَلَيْكَ ۖ مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ

ذَٰلِكَ : مبتدا- مِنْ أَنۢبَآءِ : جار و مجرور، خبر- مِنْهَا : جار و مجرور خبر مقدم- قَآئِمٌ : مبتدا مؤخر

ای پیغمبر ﷺ این خبرها از اخبار هلاک شده شهرها و روستاها در زمان پیشین است که بر سر قوم کافران آمده و قصه آن را بر تو خواندیم و بعضی از این شهرها و دهکده‌ها هنوز برپاست و بعضی از آن‌ها همانند کشتزار درو شده و از بین رفته‌اند.

این قصه‌ها و سرگذشتها را برای قوم خود بازگو تا آنها را بدان وقایع پند دهی و به کمک و نصرت خداوند اطمینان حاصل کنی که برای قوم کافر عذاب دنیا و آخرت و برای مؤمنان نصرت دنیا و پاداش آخرت حتمی و قطعی است برای کسانیکه بشنوند و عبرت گیرند.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ ۖ فَمَآ أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِى يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ لَّمَّا جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١٠١﴾

ما، ستمشان نکردیم بلکه بخودشان ستم کردند و همینکه فرمان پروردگار بیامد خدایانشان که سوای خدا می‌خواندند، کاری بر ایشان نساختند و جز خسرانشان نیفزودند.(۱۰۱)

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ ۖ فَمَآ أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِى يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ لَّمَّا جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ

أَغْنَتْ : فعل ماضی- الهه: فاعل

و ما بر اهل این شهرها و روستاها و بر هلاکت ایشان ستم نکرده‌ایم بلکه آنان خود با تکذیب پیغبران و ایذا و اذیت آنان بر نفسهایشان ستم کردند پس هیچ یک از آن عذاب رهایی نیافتند و از آن خدایانی که آن را می‌پرستیدند و در مواقع نزول عذاب بتان خود را برای دفع آن می‌خواندند هیچ سودی نصیب آنان نگردید.

وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ

زَادُوهُمْ : فعل ماضی- (و) فاعل- هم: مفعول به- غَيْرَ : مفعول به ثانی- تَتْبِيبٍ : مضاف الیه

و بتان به ایشان چیزی نیفزودند جز زیانکاری و خسران و هلاکت در حالیکه آنان بر این باور بودند که بتان در بدست آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلْقُرَىٰ وَهِىَ ظَٰلِمَةٌ ۚ إِنَّ أَخْذَهُۥٓ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾

مؤاخذه کردن پروردگارت چینن بود، وقتی از آن دهکده‌ها که ستمگر بودند، مؤاخذه می‌کرد دیارشان را ویران کرد که مؤاخذه وی الم انگیز و سخت بود.(۱۰۲)

وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلْقُرَىٰ وَهِىَ ظَٰلِمَةٌ ۚ

وَكَذَٰلِكَ : جار و مجرور خبر مقدم- أَخْذُ : مبتدا مؤخر

مکافات پروردگار تو اینچنین است که درباره‌ی قوم نوح و عاد و ثمود و مدین گذشت و شهرها و روستاها را به ویرانه تبدیل کرد آن عذاب بر سر قوم تو نیز اگر ستمکار باشند خواهد آمد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت میدهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، نمی‌تواند از عذابش نجات یابد»، راوی می‌گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده‌اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب [خداوند متعال] سخت درد آور و شدید است).

إِنَّ أَخْذَهُۥٓ أَلِيمٌ شَدِيدٌ

أَخْذَهُۥٓ: اسم انَّ - أَلِيمٌ: خبر ان- شَدِيدٌ: خبر انَّ ثانی

بدرستیکه مکافات و مجازات خداوند بسیار دردناک و سخت است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً لِّمَنۡ خَافَ عَذَابَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ ذَٰلِكَ يَوۡمٌ مَّجۡمُوعٌ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٌ مَّشۡهُودٌ ﴿١٠٣﴾

و در این برای کسی که از عذاب قیامت ترسد عبرتی هست، قیامت روزی است که همه‌ی مردم مجتمع می‌شوند و روز حضور یافتن [همه] است.(۱۰۳)

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً لِّمَنۡ خَافَ عَذَابَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: مزحلقه- لَأٓيَةً : اسم انَّ

بدرستیکه در این آیت‌ها و نشانه‌ها که به امتهای گذشته به جهت گناهشان نازل شدکه از عذاب آخرت می‌ترسند. و این عذاب همه درست و حق است هر چند دیر اتفاق افتد ولی عذاب سختی است و اتفاق افتادن آن حتمی و قطعی است.

ذَٰلِكَ يَوۡمٌ مَّجۡمُوعٌ

ذَٰلِكَ : مبتدا- يَوۡمٌ : خبر- مَّجۡمُوعٌ : نعت

آن روز یعنی قیامت روزی است که همه‌ی مردم در آن روز جمع می‌شوند و بحساب و کتاب آنان رسیدگی خواهد شد.

لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٌ مَّشۡهُودٌ

ذَٰلِكَ: مبتدا- يَوۡمٌ : خبر- مَّشۡهُودٌ: نعت

و آن روزی است که اهل ایمان از ملائکه و زمین از انسانها و حیوانات و جانوران در محضر خدا حاضر شوند.

وَمَا نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعۡدُودٍ ﴿١٠٤﴾

و ما آن روز را جز برای مدتی معین، به تأخیر نمی‌اندازیم.(۱۰۴)

وَمَا نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعۡدُودٍ

می‌گوید: ما سالها و ماهها و روزها و ساعتها و دقیقه‌ها از آن روز که این دنیا را خلق کردیم تا روز قیامت همه را شمرده و دانسته و در علم قدیم خود جای داده و از خلق پوشیده داشته‌ایم که چند سال و چند ماه و چند روز و چند ساعت بگذرد قیامت خواهد شد زمانیکه آن وقت شمرده شده تمام شود قیامت می‌شود نه یک ساعت جلوتر و نه یک ساعت عقب‌تر.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: طهارت کن، که قامت[۱] نزدیک است، توبه کن، که قیامت نزدیک است.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

روزی بیاید که هیچکس جز باجازه او سخن نگوید و از جمله آنها برخی بدبخت باشند و برخی نیکبخت.(۱۰۵)

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ

يَوْمَ: مفعول فيه- يَأْتِ : فعل مضارع- (هو)فاعل

می‌گوید: روز قیامت روز سختی است،و ترسناک است هیچکس جرأت ندارد در آن روز سخن بگوید، و هیچکس قادر نیست در آن روز شفاعت کند، مگر به اجازه حق سبحانه و تعالی چنانکه در جای دیگر گفت: «***لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن***»

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ

مِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- شَقِيٌّ: مبتدا موخر- و: عطف- خبر مقدم محذوف

سَعِيدٌ :مبتدا موخر

بدبخت‌اند در چنین روزی انسانها به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی از آنان به انواع عذاب گرفتار و بدبخت‌اند و گروه دیگر خوشبخت‌اند به جهت اعمال نیکشان غرق در نعمتهای گوناگون و اصحاب بهشت‌اند.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾

اما کسانی که بدبخت‌اند در جهنم‌اند و در آنجا صدای بم و زیری دارند.(۱۰۶)

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- زَفِيرٌ: مبتدا موخر- وَشَهِيقٌ : معطوف

اما کسانی که بر آنها شقی و بدبختی نوشته‌اند پس در آتش دوزخ‌اند و برای آنها در آتش دوزخ فریادی سخت و ناله‌ای بزار و صدایی شدید است زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است. شهیق: دم فرو بردن. یعنی ضد زفیر است. **مولانا گفت:**

---

[۱] -وقت برپا داشتن نماز

ناله کافر چو زشت است و شهیق زان نمی‌گردد اجابت را رفیق

خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾

و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودان‌اند، مگر آنچه پروردگار تو خواهد که پروردکارت هر چه بخواهد می کند.(۱۰۷)

خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۚ

خَٰلِدِينَ : حال- دَامَتِ : فعل ماضی- ٱلسَّمَٰوَٰتُ : فاعل- ٱلْأَرْضُ : معطوف

اهل دوزخ در آن دوزخ جاوید باشند تا مادامی که آسمانها و زمین پابرجاست، در اینجا سموات و زمین هر دو در عرف عرب کنایه از جاودانگی و نفی انقطاع است[1].

إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

بدرستیکه پروردگار تو هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و به هر چه اراده کند بر انجام آن قادر و تواناست و کسی غیر از او مانع آن نخواهد بود.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُوا۟ فَفِى ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۖ عَطَآءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴿١٠٨﴾

اما کسانی که نیک بخت‌اند، در بهشت‌اند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودان‌اند، مگر آنچه خدای تو خواهد، که این بخششی قطع نشدنی است.(۱۰۸)

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُوا۟ فَفِى ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۖ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- فَفِى ٱلْجَنَّةِ: جار و مجرور خبر- خَٰلِدِينَ فِيهَا: حال منصوب به ی

---

[1] - مفسرین در این آیه و آیه ۱۰۸ در دو مورد اختلاف نظر دارند.

۱- در مورد، (... السموات و الارض) برخی گفته‌اند منظور سماوات و ارض این دنیاست و برخی معتقدند که مراد از سماوات و ارض، آسمان‌ها و زمین آخرت است.

۲- در مورد استثناء در (الا ماشاء ربک). (مادامت السموات والارض). کسانی که معتقدند که آیه فوق به آسمان‌ها و زمین این دنیا اشاره دارد، می‌گویند: هدف از این نوع عبارت تأیید و جاودانگی و نفی انقطاع است- عذاب دایم برای دوزخیان و نعمت‌های مستمر برای بهشتیان است. همانگونه که عرب می‌گوید:

لا أفعل کذا مالاح کوکب- تا زمانیکه ستاره‌ای بدرخشد این کار را نخواهم کرد یعنی برای همیشه- (مادامت السموات والارض) ... ای مده دوامهما و هذا عباره عن التأبید و نفی الانقطاع علی منهاج قول العرب: لاأفعل کذا مالاح کوکب: روح المعانی جزء ۱۲ ص ۱۴۱- لذا خلاصه معنی در مورد آیه ۱۰۷ این است که اهل دوزخ در دوزخ و عذاب جاوید و همیشگی می‌مانند و این خلود و دوام تا بقای آسمان‌ها و زمین است یعنی برای همیشه است مگر آنکه خدای تو بخواهد تغییری در نظام کون و یا تغییری در کیفیت عذاب دوزخیان ایجاد نماید که همه چیز در قبضه و تصرف خداست.

و اما آنکسانی که خوشبخت شدند پس جاودان در بهشت‌اند و از نعمتهای آن بهرمند می‌شوند تا مادامیکه آسمانها و زمین پابرجاست می‌گویند منظور از سموات و مراد از زمین کنایه از تأیید است مگر آنچه پروردگار تو بخواهد از نعیم بهشت به دوستی افزون‌تر برساند که آن لقاءالله است.

عَطَآءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ

خداوند به ایشان عطا داد چه عطا دادنی آن عطائی که منقطع نمی‌شود و جاودان خواهد بود[1].

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَٰٓؤُلَآءِ ۚ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ ءَابَآؤُهُم مِّن قَبْلُ ۚ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ ﴿١٠٩﴾

در باره خدایانی که اینان می‌پرستند به تردید مباش، که پرستش جز بطریقی که پدرانشان از پیش می‌کرده‌اند، نمی‌کنند و ما نصیب آنها را تمام، بدون کم و کاست، می‌دهیم.(۱۰۹)

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَٰٓؤُلَآءِ ۚ

انت: (اسم کان)- فِي مِرْيَةٍ: جار و مجرور، خبر کان

ای محمد(ص)! مراد امت وی است. می‌گوید، نگر که در پرستش این بتان که قریش آن را می‌پرستند ضلال و گمراهی است و در گمراه بودن آنها گمان مکنید چونکه آنان دین حق و راست را از دست دادند و به آئین آبا و اجداد خود دین پدران را تقلید کردند.

مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ ءَابَآؤُهُم مِّن قَبْلُ ۚ

---

[1] - در مورد این آیه. اهل بهشت در بهشت جاودانه می‌مانند و از نعمت‌های آن برخوردار می‌گردند مگر آنکه خدای تو بخواهد تغییری ایجاد نماید و نعمتی را جایگزین نعمت دیگری گرداند که این بخشش قطع نشدنی است. و برخی از مفسرین که منظور از «سماوات و ارض» در اینجا، آسمان‌ها و ارض آخرت است و چون آن‌ها برای همیشه و ابدی است، عذاب دوزخیان و یا نعمت‌های بهشتیان همه ابدی است. یعنی تا وقتی‌که آسمان‌ها و زمین برپاست و تا دوزخ است دوزخیان در آن بسر می‌برند و تا بهشت، بهشت است: بهشتیان در آن متنعم و بهره‌مند می‌شوند- گویا هر آن چیزی که بالای سر و زیر پای دوزخیان و یا بهشتیان قرار دارد، به آسمان و زمین تعبیر گردیده است. ابن عباس گفته است: «لکل جنه ارض و سماء» و هذا معنی قوله تعالی: (خالدین فیها ابداً)- تفسیر الواضع جزء ۱۲ ص ۵۲ ذیل آیه ۱۰۷- علامه آلوسی در ذیل آیه فوق فرموده است:
و جوز أن یحمل ذلک علی التعلیق و المراد بالسموات و الارض، سماوات الآخره و ارضها، یعنی دائمه للابده، **قال الزمخشری**: و الدلیل علی ان لها سموات و ارض قوله سبحانه: (یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات) و قوله سبحانه: (و اورثنا الارض نتبوا من الجنه حیث نشاء)، روح المعانی جزء ۱۲ ص ۱۴۱- ذیل آیه.
صاحب اضواء البیان در مورد آیه ۱۰۷ و آیه ۱۰۸- هود. گفته است: خدای تعالی خلود اهل نار و اهل جنت را به مشیت و اراده‌ی خویش مقید ساخته و در مورد هر یک فرموده: (الا ماشاء ربک) سپس عدم انقطاع عذاب از مشرک و کافر و جاودانگی عطاها و نعمت‌های بهشتیان را بیان داشته است. لذا در مورد خلود اهل جنت فرموده است: (عطاء غیر مجذود) هود- ۱۰۸
و در مورد خلود اهل نار وا فرموده: (کلما خبت زدناهم سعیراً)- اسراء- ۹۷- اضواء البیان فی ایضاح القرآن- جزء ۲ ص ۲۹
علامه‌ی آلوسی ضمن بیان توجیهاتی در مورد استثناء در (الاماشاء ربک)- اظهار داشته است که موجه‌تر آنست که گفته شود: استثناء در هر دو جا صورت فرضی است یعنی اگر خدا بخواهد آن‌ها را بیرون می‌کند لیکن خدا نمی‌خواهد که دوزخیان از دوزخ و بهشتیان از بهشت بیرون آیند چون حکم خداوندی بر خلود آنهاست...
أن المعنی لوشاء لاخرجهم لکنه لایشاء لانه سبحانه حکم لهم بالخلود- روح المعانی جزء ۱۲ ص ۱۴۴
عده‌ای هم در توضیح آیه (... الا ماشاء ربک)، گفته‌اند که استثناء راجع به قبل از ورود دوزخیان به دوزخ و بهشتیان به بهشت می‌باشد، یعنی دوزخیان در دوزخ و بهشتیان در بهشت، جاویدان و همیشگی هستند، جز زمانیکه هنوز وارد آن- دوزخ و یا بهشت- نشده‌اند- که این زمان می‌تواند زمان دنیا و یا عالم برزخ باشد- تفسیر الکریم الرحمن تفسیر کلام المنان ج ۲ ص ۴۳۵

يَعۡبُدُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل

ای پیغمبر! قوم بت‌پرست تو همان چیزهایی را می‌پرستند که آبا و اجدادشان در گذشته آنها را می‌پرستیدند وبدان طریق عبادت می‌کردند و سرنوشت منحرفان و بت‌پرستان پیشین را قبلاً برایتان بیان کردیم که چه عذابی دیدند و چه سرانجامی در آخرت خواهند داشت.

وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمۡ نَصِيبَهُمۡ غَيۡرَ مَنقُوصٖ

(نا) اسم انّ- ل: مزحلقه- موفو: خبر انّ- غَيۡرَ: حال

بدرستیکه ما به کافران نتیجه کارشان را که همان عذاب باشد به تمام و کمال رساننده‌ایم بدانید برای اینان هم بی‌عیب و نقص نتیجه‌ی کارشان را خواهیم داد.

وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَٱخۡتُلِفَ فِيهِۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۚ وَإِنَّهُمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ (۱۱۰)

براستی موسی را کتاب دادیم و در آن اختلاف رخ داد، اگر اراده‌ی پروردگارت از پیش بر این نرفته بود؛ میان ایشان داوری شده بود که آنها درباره کتاب موسی سخت در شک‌اند.(۱۱۰)

وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَٱخۡتُلِفَ فِيهِۚ

ءَاتَيۡنَا : فعل ماضی- نا (فاعل)- مُوسَى : مفعول به- ٱلۡكِتَٰبَ : مفعول به ثانی

و بتحقیق به موسی **تورات** دادیم و اهل تورات در آن اختلاف کردند و دو گروه شدند گروهی به وی ایمان آوردند و در ایمان ثابت قدم بودند و گروهی کافر شدند و پیغمبر و کتاب او را دروغگو خواندند ایشان با تورات همان کاری را کردند که قوم تو با قرآن دارند می‌کنند گفته‌اند این اختلاف بعد از بعثت حضرت رسول ﷺ است.که در تصدیق آنچه که از خبر نبوت محمدﷺ بود، اختلاف کردند.

وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۚ

كَلِمَةٞ : مبتدا- خبر محذوف

و اگر سخن پروردگارت قبلاً بر این نرفته بود یعنی سخن پروردگار این بود که عذاب کافران و کیفر آنان تا روز قیامت به تأخیر انداخته شود اگر به تأخیر انداخته نشده بود درباره‌ی آنچه که در آن اختلاف پیدا کردند نتیجه کارشان را از مجازات و کیفر می‌دیدند.

وَإِنَّهُمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ

هم: اسم انّ - لـ: مزحلقه- لَفِي شَكّٖ : جار و مجرور، خبر

و بدرستیکه قوم کفار هر آینه در حق قرآن تو ای محمدﷺ در شک و تردیدند شک و تردیدی که با حق و حقیقت فاصله‌های زیادی دارد.

وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾

پروردگارت سزای اعمال همگیشان را تمام می‌دهد که او از اعمالی که می کنند، خبر دارد.(۱۱۱)

وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ

بدرستیکه همه اختلاف‌کنندگان مشرک و دشمنان کتابی‌اند پروردگارت حقاً جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهد داد.

إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

ه: اسم انّ - خبیر: خبر انّ.

بدرستیکه خداوند به آنچه که انجام می‌دهید از خیر و شر آگاه و داناست و چیزی از دید او پنهان نیست و از حساب و کتاب او خارج نیست.

به همه کار بنده دانا اوست بمکافات هم توانا اوست

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾

پایدار باش چنانکه دستورت داده‌اند، و هر که با تو سوی خدا آمده نیز، و هیچ از حدود الهی تجاوز نکنید که او بینای اعمال شماست.(۱۱۲)

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا

فَاسْتَقِمْ: فعل امر، فاعل (انت)

پس تو ای محمدﷺ! با استقامت و ثابت قدم و استوار باشید همانطوریکه به تبلیغ آن فرمان داده شدی امر و نهی کنید و به راه راست هدایت کنید و از حدود الهی که بشما فرمان داده شده است تعدی و تجاوز مکنید. و راست باشید با هشیاری و مردی و جوانمردی پیغام برسانید و مردمان را به دین حق فرا خوانید. **خواجه عصمت نجاری** در صفت اهل استقامت گوید:

کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر کوی ملامت
ز او صاف طبیعت پاک برده با طلاق هویت جان سپرده
تمام از کرد تن دامن فشانده برفته سایه و خورشید مانده

إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ـه: اسم انّ- بَصِيرٌ : خبر انّ

بدرستیکه خدای عز و جلّ به آنچه انجام می‌دهید آگاه و داناست.

وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾

بکسانی که ستم کرده‌اند متمایل نشوید که جهنمی می‌شوید و غیر خدا دوستانی ندارید و یاری کرده نمی‌شوید.(۱۱۳)

وَلَا تَرْكَنُوٓا۟ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ

و به مشرکان و کافران میل مکنید و تکیه مکنید زیراکه آتش دوزخ شما را فرو گیرد.

شیخ اجل سعدی گفت:

ظالمی را خفته دیدم نیم روز گفتم این فتنه است خوابش برده به
وآنکه خوابش بهتر از بیداری است آن چنان بد زندگانی مرده به

زیراکه اگر به آن ظالم تکیه کنی و او را حمایت کنی در این صورت او به گناه خود ادامه می‌دهد و تو نیز در گناه او شریک هستی.

شیخ اجل سعدی گفت:

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می‌کند به انبازی

وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

لَكُم: جار و مجرور، خبر مقدم- مِّن: حرف جر زائد- أَوْلِيَآءَ: مبتدا مؤخر

و هیچ تکیه گاهی برای شما از دوستان غیر از خدای سبحانه و تعالی نیست که شما را از عذاب باز دارند و زیان و ضرر را از شما دور دارند پس تکیه‌گاه شما اوست و به او میل کنید و تکیه بر کافران و مشرکان مکنید که یاری کرده نمی‌شوید.

وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَىِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيْلِ ۚ إِنَّ ٱلْحَسَنَٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ۚ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ﴿١١٤﴾

دو طرف روز و پاسی از شب، نماز بپادار که نیکیها بدیها را نابود می کند، این اندرز برای اندرز گیران است.(۱۱۴)

وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَىِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيْلِ ۚ

و نماز را در دو طرف روز یعنی نماز بامداد و ظهر و عصر است و از طرف دیگر **زلفاً من اللیل** یعنی نماز شام و عشاء یعنی نماز پنجگانه است بپا دارید.

إِنَّ ٱلْحَسَنَٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ۚ

ٱلْحَسَنَٰتِ: اسم إِنَّ - يُذْهِبْنَ: فعل مضارع، فاعل (ن)، جمله خبر إِنَّ

براستی نماز پنجگانه که در بالا مذکور شد بدیها را اگر گناهان کبیره نباشند می‌پوشانند آورده‌اند که **عمرو بن عزیه الانصاری (رض)** خرما می‌فروخت زنی زیباروی برای خریدن خرما به خانه او آمد عمرو او را بوسید و بلافاصله ازکرده‌ی خود پشیمان شد و گریه‌کنان به محضر رسول ﷺ آمد جریان را به او تعریف کرد آیه فرود آمد ***انّ الحسنات يذهبن السيات***

مولانا گفت:

**جزو خاکی گشت و رست از وی نبات		هکذا یمحوا الا له السّیئات**

ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ذِكْرَىٰ:خبر

این ذکر پندی است برای کسانیکه پند می‌پذیرند و خداوند را به یکتایی به یاد می‌آورند و یاد می‌کنند. و بعضی بر آنند که *ان الحسنات یذهبن السیات* در این آیه «*سبحان الله و الحمدلله و لااله الا الله و الله اکبر*» است.

وَٱصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١١٥﴾

و صبورْ باش که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.(۱۱۵)

وَٱصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ

وَٱصْبِرْ: فعل امر، فاعل (انت)- لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ - لَا يُضِيعُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر انّ.

و ای محمدﷺ! بر امر و نهی که از طرف خداوند فرمان رسیده است شکیبا باش که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می‌دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین» «نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُو۟لُوا۟ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِى ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ ۗ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مَآ أُتْرِفُوا۟ فِيهِ وَكَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

چرا از نسلهای پیش از شما، جز کمی از آنها که نجاتشان داده بودیم، صاحب خردان نبودند که از تباهکاری در این سرزمین جلوگیری کنند و کسانی که ستم کردند مطیع لذتهای خویش شدند و بزهکاران بودند.(۱۱۶)

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُو۟لُوا۟ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِى ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ

إِلَّا : حرف استثناء- قَلِيلًا : مستثنی

می‌گوید: هر قرنی از پیشینیان و در هر قومی از گذشتگان کسانی از زیرکان بودند که قوم را از فساد باز می‌داشتند و ما آن قوم را عذاب نکردیم البته آن گروه بسیار اندک بودند پس در میان آن گروه‌هایی که عذاب کردیم زیرکان نبودند تا ایشان را از فساد باز بدارند و اگر چنین زیرکان بودند و آنان را هدایت می‌کردند ما ایشان را عذاب نمی‌کردیم.

وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مَآ أُتْرِفُوا۟ فِيهِ وَكَانُوا۟ مُجْرِمِينَ

وَٱتَّبَعَ : فعل ماضی- ٱلَّذِينَ : فاعل

و این قوم از آرزوهای نفس و امیال و هوا و هوس خود پیروی کردند و از جمله گناهکاران و مشرکین بودند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

پروردگارت چنین نبود که این دهکده‌ها را، اگر مردمش اصلاحگران بودند، به ستمی هلاک کند.(۱۱۷)

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ

خواست پروردگار تو بر این نیست و نبوده است که اهل شهرها و روستاها را هلاک کند اگر امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند و بر یکدیگر ظلم و ستم نمی‌کردند و به شرک و کفر و طغیان روی نمی‌آوردند به این عذاب گرفتار نمی‌شدند چونکه مکافات کفر و شرک در دنیا عذاب و در آخرت آتش دوزخ است.

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾

اگر پروردگارت خواسته بود همه مردم را یک امت کرده بود ولی پیوسته در اختلاف خواهند بود.(۱۱۸)

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

لَجَعَلَ : فعل ماضی- فاعل (هو)- ٱلنَّاسَ : مفعول به- أُمَّةً : مفعول به ثانی

و اگر خداوند می‌خواست همه مردمان را یک ملت واحده می‌کرد و همه را راه می‌نمود و هدایت می‌کرد اما نخواست و در ازل حکم او چنان نرفت بلکه ایشان را بر ملتها و دینهای پراکنده و جدا جدا و مختلف آفرید یعنی از جهودی و ترسایی و گبرکی و ...

إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

مگر کسانیکه پروردگارت به ایشان رحمت آورده و برای رحمت خلقشان کرده است. و سخن پروردگار تو بر این رفته که جهنم را از جنیان و آدمیان یکسره پر می کنم.(۱۱۹)

إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ

إِلَّا : حرف استثناء- مَن : مستثنی

مگر پروردگار تو به او رحمت کند و او را به ایمان هدایت کند واز این اختلاف محفوظ نگه دارد آنکه گفت:

وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ

و خداوند سبحانه و تعالی خلق کرد اهل اختلاف را همچنانکه اهل رحمت را خلق کرد گروهی را به رحمت آفرید ایشان نیکبختان‌اند و جایگاهشان بهشت جاوید است و قومی را به اختلاف و باطل آفرید ایشان بدبختان‌اند و جایگاهشان دوزخ است.

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ

لَأَمْلَأَنَّ - فعل مضارع- (ن)توکید- (انا) فاعل- جَهَنَّمَ : مفعول به- مِنَ : حرف جز- ٱلْجِنَّةِ : جن و دیوان، مجرور به حرف جز

و سخن پروردگار تو با این کلمه تمام شد و فرمود هر آینه دوزخ را از آدمهای تبهکار و کافر و مشرک همه از ایشان پر خواهم کرد. **شیخ سعدی گفت:**

چه بودی که دوزخ ز من پر شدی، مگر دیگران را رهایی بدی

وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۚ وَجَآءَكَ فِى هَٰذِهِ ٱلْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾

این همه اخبار پیغمبران بر تو می‌خوانیم تا دلت را بدان استوار کنیم و ضمن آن حق و وعظ و تذکار برای مؤمنان است.(۱۲۰)

وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۚ

كُلًّا : مفعول به مقدم- نَقُصُّ : فعل مضارع- (نحن)فاعل

خداوند می‌فرماید: ای محمدﷺ! اخبار پیغمبران پیشین و قصه‌های گذشتگان و آئین و روش آنان را از جهت صبر و شکیبایی آنان در مقابل بلاها و ایذاها بر شما خواندیم تا بدانی همچنانکه آنان در مقابل این همه سختی‌ها صبر کردند و در آخر نصرتشان دادیم این قصه‌ها را از این جهت بیان کردیم تا اینکه دل قوی داری و در مقابل ایذا و اذیت دشمنان و تکذیب ایشان صبر کنی که حکم ما بر این رفته است. که سرانجام پیروزی از آن شماست.

وَجَآءَكَ فِى هَٰذِهِ ٱلْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

و در این سوره به تو آنچه که حق و راست و درست است آمده است و پندی و یادی است برای گرویدگان و ایمان‌آورندگان آنچه از بیان این قصه‌ها روشن است این قصه‌ها از زبان مصطفی(ص) که وی پیغمبری است امی و هرگز به معلمی نرفته و هیچ کتابی نخوانده جاری شده و به قوم خود بیان کرده است که این خود معجزه و حجت روشن است و دلالت تمام بر صحت نبوت و صدق رسالت حضرت مصطفیﷺ.

وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَٰمِلُونَ ﴿۱۲۱﴾

به کسانیکه ایمان نیآورده‌اند بگو: باندازه توان خویش عمل کنید که ما نیز عمل می کنیم.(۱۲۱)

وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ

و بگو ای محمدﷺ! به کسانیکه ایمان نمی‌آورند عمل کنید بر حالتیکه بدان متمکن هستید و هر چه دوست دارید همان کار را انجام دهید و هر راهی را خواستید بروید.

إِنَّا عَـٰمِلُونَ

(نا) اسم انّ - عَـٰمِلُونَ : خبر انّ.

بدرستیکه ما نیز آنچه که دوست داریم عمل می‌کنیم ولی بدانید سرانجام شما شکست و سرانجام ما پیروزی است.

وَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ﴿١٢٢﴾

و منتظر باشید که ما نیز منتظریم.(۱۲۲)

وَٱنتَظِرُوٓا۟

وَٱنتَظِرُوٓا۟ : فعل امر - (و)فاعل

منتظر و چشم براه باشید که در مقابل اعمال ما بما چه پاداشی می رسد.

إِنَّا مُنتَظِرُونَ

(نا) اسم انّ- مُنتَظِرُونَ: خبر انّ

و ما نیز منتظر و چشم براهیم که در مقابل اعمال شما بشما چه مکافی می‌رسد.

وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُۥ فَٱعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٣﴾

غیب آسمانها و زمین خاص خداست و کارها یکسره باو بازگشت دارد، او را بپرست و توکل بدو کن که پروردگار تو از اعمالی که می کنید غافل نیست.(۱۲۳)

وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ

وَلِلَّهِ : جار و مجرور، خبر مقدم- غَيْبُ : مبتدا مؤخر- يُرْجَعُ : فعل مضارع مجهول- ٱلْأَمْرُ : نایب فاعل

علم و آگاهی از غیب آسمانها و زمین مخصوص خداست یعنی الله از آنچه دشمنان می‌کنند غافل نیست چونکه علم آسمانها و زمین و همه آنچه که گذشته است و بوده و خواهد بود از آن خداست و بازگشت همگان و همه امور به سوی اوست.

كُلُّهُۥ فَٱعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ

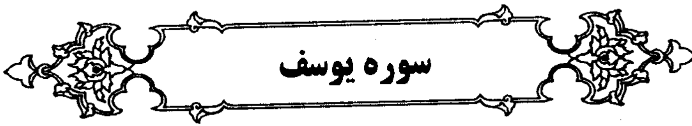
كُلُّهُۥ : توکید

همه کارها بدو باز گردانیده شوند پس خدای یکتا را بپرستید و در کلیه امور به او توکل کنید چون او در قیامت جزای اعمال را از جهت ثواب و عقاب خواهد داد.

عَلَيْهِ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

رب: اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِغَٰفِلٍ : خبر ما

و پروردگار تو از آنچه که بندگان می‌کنند از خوب و شر بی‌خبر و غافل نیست.



سوره یوسف

سوره یوسف: مکی است و آن یکصد و یازده آیه است.

ابن عباس گفت: چهار آیت از ابتداء سوره در مدینه فرو آمد و باقی همه در مکه نازل شده است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست از مصطفیﷺ که گفت: به بندگان و بردگان خود سوره یوسف بیاموزید هر مسلمانی این سوره بخواند و به زیردستان خود بیاموزد ذائقه مرگ بروی آسان می‌شود و در خبر است که صحابه‌ی رسول الله گفتند یا رسول الله ما آرزوی آن داشتیم که الله تعالی بما سوره‌ای می‌فرستاد که در آن امر و نهی و وعده و وعید نبود تا دلهای ما با خواندن آن پاک و گشاده می‌شد رب‌العالمین بر وفق آرزوی ایشان سوره یوسف فرستاد. که این سوره را «احسن القصص»، بهترین داستان‌ها گویند. یعنی در آن عبرتی برای خوانندگان است، چونکه در آن داستان‌ها و سرگذشت‌ها، سختی‌ها، بلاها، حزن‌ها و در نهایت شکیبایی‌هاست و خویشتن‌داری‌ها به تفصیل آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الٓر تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿١﴾

در کشف الاسرار آورده است که این حروف از متشابهات قرآن است و تأویل آن را جز الله کسی نمی‌داند.(۱)

الٓر

الف، لام، را، این آیه‌های کتاب واضح است.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ

تِلْكَ: مبتدا- ءَايَٰتُ : خبر

می‌گوید: این سوره آیات قرآن است، کتابی روشن و واضح و آشکار که حق را از باطل جدا کند و هر چه از دین و حلال و حرام برای شما نیاز باشد بیان می‌کند که معجزه‌بودن آن و معانی دقیق آن بر کسانی که تأمل می‌کنند آشکار است. می‌گویند علمای یهود به برخی از بزرگان عرب گفتند که از محمدﷺ بپرسید که علت انتقال آل‌یعقوب از شام به مصر چه بوده است در پاسخ این سوره نازل شد.

إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

که ما این قرآن را به عربی نازل کرده ایم، شاید خردوری کنید.(۲)

إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

(نا)اسم انَّ - أَنزَلْنَٰهُ : فعل ماضی، (نا) فاعل- ه: مفعول به، جمله خبر انَّ

بدرستیکه ما کتاب را مراد سوره یوسف است که بر شما بیان می‌کنیم و آن را بزبان عربی فرستادیم و به لغت عرب تا شما که عرب زبان‌اید معانی آن را دریابید و امر و نهی آن را بفهمید و بدانید و در آن خردوری کنید ودر زندگی روزمره‌تان بکار بندید شاید که رستگار شوید.

شیخ اجل سعدی گفت:

**کسی بدیده انکار اگرنگاه کند	نشان صورت یوسف دهد بنا خوبی**

**و گر بچشم ارادت نگه کند در دیو	فرشته‌اش بنماید بچشم کروبی**

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ ﴿٣﴾

ما که این قرآن به تو وحی می کنیم، ضمن آن بهترین خبرها را برایت می‌خوانیم و گر چه پیش از آن از بی خبران بوده‌ای.(۳)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ

نَحْنُ : مبتدا- نَقُصُّ: فعل مضارع، (نحن) فاعل- جمله خبر

ما می‌خوانیم بر تو این قرآن راکه نیکوترین همه قصه‌هاست و نیز گفته‌اند **احسن‌القصص** در آن قصه یوسف است چونکه این قصه بر ذکر مالک و مملوک و حاسد ومحسود و شاهد و مشهود ذکر حبس و زندانی و خلاص و نیز در آن ذکر انبیاء است و صالحان و فرشتگان و شیاطین و تجار و علماء و جهال و صفت مردان و زنان و مکر و حیله ایشان رفت و نیز در آن ذکر توحید و عفت و ستر و تعبیر خواب و سیاست و معاشرت و چاره اندیشی برای زندگی است.

وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ

و بدرستیکه تو پیش از نزول این سوره از غافلین و ناآگاهان و بی‌خبران بودی.

مولانا عبدالرحمن جامی گفت:

**بی‌دلکش است قصه‌ی خوبان و زان میان	تو یوسفی و قصه‌ی تو احسن القصص**

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِى سَٰجِدِينَ ﴿٤﴾

چون یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من، یازده ستاره بخواب دیدم، با خورشید و ماه، دیدمشان که مرا سجده می کنند.(۴)

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَـٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَـٰجِدِينَ

يَـٰٓأَبَتِ : منادا- ی اسم اِنَّ - رَأَيْتُ : فعل ماضی(ت) فاعل، جمله خبر اِنَّ - أَحَدَ عَشَرَ : مفعول به- كَوْكَبًا : تمیز

در ابتدای این قصه نخست به تولد و کودکی یوسف می‌پردازیم و سپس به قصه آن خواهیم پرداخت در **نهایه الارب فی فنون الادب** آمده است که چون یعقوب علیه السلام از جنگهای خویش برگشت نزد همسر خود **راحیل** رفت و با او در آمیخت و او به یوسف و برادرش بنیامین حامله شد و هر دو را زائید و چهره‌ی یوسف چون قرص ماه بود، مادرش او را تا دو سالگی پرورش داد و مادر در گذشت چون یوسف به ده سالگی رسید یعقوب دستور داد گوسپند فربهی از گله‌اش کشتند و خوراکی فراهم آوردند و پسران خود را جمع کرد و مشغول غذا خوردن شدند در این هنگام فقیری آمد و از ایشان چیزی خواست و با اصرار تقاضا کرد و چون یعقوب علیه السلام سرگرم بود به فرزندان خود دستور نداد که به او خوراک دهند و آن فقیر برگشت. و چون یعقوب از غذا خوردن فارغ شد پرسید آیا به این فقیر چیزی دادید؟ گفتند تو به ما دستور ندادی، به یعقوب وحی آمد که بنده‌ی مؤمن بیماری پیش تو آمد و بوی غذای تو را استشمام کرد و تو به او غذایی ندادی و دل او را سوزاندی و من دل تو را خواهم سوزاند و یعقوب سخت اندوهگین شد. می‌گوید: به یاد آور آن زمانی را که یوسف به پدر خود یعقوب گفت: گویند در این هنگام یوسف دوازده ساله بوده است بدرستیکه من در خواب خود یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که مرا سجده می‌کنند و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن رودی جاری و درختان سبز بودند.

یعقوب را ده پسر بود و با ایشان ده عصا که یازدهمین پسر یوسف بود یوسف زمانیکه به سن دوازده سالگی رسید برادران را دید هر یکی عصائی دارند به پدر خود گفت ای پدر! برادرانم عصائی در دست دارند خداوند را دعا کن تا اینکه عصائی از بهشت به من مخصوص گرداند، پدر دعا کرد جبرئیل آمد و **قضیبی**[1] از بهشت آورد از زبرجد سبز و به یوسف داد. پس یوسف روزی در میان برادران نشسته بود خواب بروی افتاد ساعتی بخفت، آنگه از خواب ترسان و لرزان در آمد، برادران گفتند به تو چه شده است؟ گفت در خواب نمودند مرا که از آسمان شخصی آمد تازه روی خوش بوی با جمال و این عصا از من بستدی و همچنین عصاهای شما که برادران‌اید و همه بزمین زد آن عصای من درختی سبز گشت و برگها آورد و شکوفه در آن پدید آمد و میوه‌های گوناگون از آن در آویخت و مرغان خوش الحان بر شاخه‌های آن نشسته بودند تا بادی بر آمد و عصاهای شما همه از زمین برکند و بدریا افکند، برادران چون این شنیدند غمگین گشتند و بر وی حسد بردند یعقوب دانست که یوسف مرتبه بالائی خواهد

[1] - شاخه درختی

یافت و یازده ستاره برادران اوست و یعقوب و زوجه او عبارت از شمس و قمر هستند و تعظیم و تکریم او بجای آرند.

مولانا گفت:

دید یوسف آفتاب و اختران　　　پیش او سجده کنان چون چاکران

قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿٥﴾

گفت پسر کم رؤیای خویش را به برادرانت مگو که در کار تو نیرنگی کنند که شیطان، انسان را دشمنی آشکار است.(۵)

قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ

لَا تَقۡصُصۡ: فعل مضارع، فاعل (انت)- رُءۡيَاكَ: مفعول به- ک: مضاف الیه

یعقوب زمانیکه این خواب را از یوسف شنید گفت ای پسرک من آگاه باش که این خواب را به برادران خود مگوئی که ایشان تعبیر آن دانند و بر تو مکر سازنند.

إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ

ٱلشَّيۡطَٰنَ: اسم انَّ - عَدُوّٞ: خبر انَّ - مُّبِينٞ: نعت

بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است برای آدمیان دشمن آشکار است، چون یوسف این سخن از پدر شنید گونه‌ی وی زرد شد و از ترس برادران که ایشان مردان خشن و مردافکن بودند غمگین گشت. یعقوب چون آثار ترس در چهره‌ی او دید او را بغل گرفت و وی را دلداری داد و تعبیر آن خواب را به وی گفت.

مولانا گفت:

یا چو دیوی کاو عدوی جان ماست　　　نارسیده زحمتش از ما و کاست

وَكَذَٰلِكَ يَجۡتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيۡكَ مِن قَبۡلُ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٦﴾

از این قرار پروردگارت تو را برمی گزیند و تعبیر حوادث رؤیا را تعلیمت می‌دهد ونعمت خویش بر تو و برخاندان یعقوب کامل می کند چنانکه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحق کامل کرده بود که پروردگارت دانا و فرزانه است.(۶)

وَكَذَٰلِكَ يَجۡتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيۡكَ مِن قَبۡلُ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَۚ

یَجْتَبِیکَ: فعل مضارع- ک: مفعول به- رب: فاعل

یعقوب گفت ای پسرم! به این خواب که دیدی خداوند بر تو نعمت رسالت تمام کند که تو را پیغامبر کند و تو را پادشاهی خواهد آموخت و این از بهر آن گفت که پروردگار جهانیان به یعقوب وحی کرده بود که نعمت خود بروی تمام کند و بر برادران وی همچنانکه بر ابراهیم و اسحق تمام کرد که ایشان را پیغامبران گردانید.

إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

رب: اسم إِنَّ -ک: مضاف الیه- عَلِیمٌ: خبر انَّ- حَکِیمٌ: خبر انّ ثانی

بدرستیکه پروردگار دانا و حکیم است آنچه را انجام دهند می‌داند و نیز می‌داند که چه کسی را بر پیغامبری برگزیند و خلعت نبوت را به تن چه کسی بپوشاند.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَٰتٌ لِّلسَّآئِلِينَ ﴿۷﴾

براستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش، برای پرسندگان، عبرتهاست.(۷)

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَٰتٌ لِّلسَّآئِلِينَ

فِی یُوسُفَ: جار و مجرور، خبر کان مقدم- ءَایَٰتٌ: اسم کان موخر

بتحقیق در قصه یوسف و در حکایات برادران او نشانه‌های قدرت و دلایل روشن و درست برای سئوال کنندگان است همانطوریکه گفتیم یوسف یازده برادر داشت که یکی از آنها **بنیامین** و آن برادر عیانی یوسف بود یعنی از یک پدر و از یک مادر و شش تای دیگر علاتی یعنی پدر یکی و مادر مختلف و ایشان پسران خالهٔ یوسف بودند و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند.

آن هنگام که یوسف خواب خود را بیان کرد یعقوب به کتمان آن سفارش فرمود و نعمت نبوت را به او بشارت داد بعضی از زنان برادران او شنیدند وصورت حال را به شوهران خود بعد از نماز شام باز گفتند در ایشان عرق حسد به حرکت در آمد و در نابودی او نقشه کشیدند.

إِذْ قَالُوا۟ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿۸﴾

آن دم که گفتند: یوسف و برادرش، نزد پدرمان از ما، که دسته‌ای نیرومندیم، محبوبترند که پدر ما در ضلالتی آشکارست.(۸)

إِذْ قَالُوا۟ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ

ل: ابتداء- لَیُوسُفُ: مبتدا- أَحَبُّ: خبر

آن هنگام که برادران نامادری یوسف با یکدیگر گفتند هر آینه یوسف و برادر تنی او **بنیامین** نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند در حالیکه ما برادرانی هستیم توانا و مرد افکن و ایشان بچه‌های خردسال و ناتوان هستند **خاقانی گفت:**

خواری من ز کینه توزی بخت   از عزیزان مهربان برخاست
ای برادر در بلای یوسف نیز   از نفاق برادران برخاست

إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ

أَبَانَا: اسم إِنَّ – نا: مضاف الیه – ل: مزحلقه – لَفِي ضَلَٰلٍ: جار و مجرور، خبر إِنَّ

بدرستیکه پدرمان با این عزیز داشتن در گمراهی آشکار است برادران یوسف و بنیامین این جمله را آن زمانی گفتند که هم خبر خواب یوسف به ایشان رسید و هم دوست داشتن یعقوب یوسف را و نیز یعقوب خواهری داشت که پیراهن ابراهیم و کمربند اسحق در اختیار داشت، زمانیکه یعقوب خواب یوسف را به خواهر خود تعریف کرد. به پیش یوسف آمد و چشم یوسف ببوسید و آن پیراهن و کمربند را به وی داد، پسران یعقوب چون این بشنیدند دل تنگ شدند به پیش عمه خود آمدند، و شکایت کردند که یوسف را با این هدیه مخصوص کردن و از حق ما چشم پوشی کردن چه معنی دارد؟ عمه او گفت من به برادرم یعقوب دادم و یعقوب به او داد. چون شیطان این کلمات را از ایشان شنید ظاهر شد و گفت یوسف می‌خواهدشما را به بندگی گیرد برخیزید و چاره‌ی کار کنید گفتند چکار کنیم گفت:

ٱقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ ٱطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِنۢ بَعْدِهِۦ قَوْمًا صَٰلِحِينَ 

یوسف را بکشید یا به سرزمینی دورش بیندازید تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد و آنگاه پس از این عمل مردمی شایسته شوید.(۹)

ٱقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ ٱطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِنۢ بَعْدِهِۦ قَوْمًا صَٰلِحِينَ

ٱقْتُلُواْ: فعل امر – (و) فاعل – يُوسُفَ : مفعول به

یوسف را بکشید یا در زمینی بیندازید که از روی پدرتان خالی ماند یعنی در چاه بیندازید و بعد از یوسف شما شایستگان باشید، و از توبه کنندگان که این سخن نیز از القائات شیطان است. **مصرع :**

امروز گنه کنید و فردا توبه.

آیا فکر نمی‌کنید که برای عذر و توبه به فردا فردائی لازم است و بر بقای عمر اعتمادی نیست.

عمر برف است و آفتاب تموز   اندکی ماند و خواجه غره هنوز

قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَٰعِلِينَ 

یکی از ایشان گفت: یوسف را مکشید! او را به قعر چاه افکنید که بعضی مسافران او را بگیرند اگر کننده‌ی کار هستید.(۱۰)

قَالَ قَآئِلٌ مِّنۡهُمۡ لَا تَقۡتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلۡقُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلۡجُبِّ يَلۡتَقِطۡهُ بَعۡضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ

قَالَ: فعل ماضی- قَآئِلٌ: فاعل

چون ایشان عزم را بر قتل یوسف جزم کردند گویندهای میان برادران ایشان گفت میگویند **روبیل** بود که از نظر سن و سال برادر بزرگترین و از جهت رأی و فکر از همه قویترین بود و بعضی گفتهاند **یهودا** بود که از همه عاقلتر بود. مجاهد میگوید **شمعون** بود. یوسف را مکشید زیرا که کشتن کاری بس بزرگ و عواقب آن خطرناک است و او را در قعر چاه بیفکنید تا مسافران و گذرکنندگان او را از داخل آن بگیرند و به ناحیهی دیگر ببرند و در اینصورت خیال شما از او راحت میشود.

قتاده گفت چاهی است معروف به بیتالمقدس. **کعب** گفت میان مدین و مصر است. **مقاتل** گفت چاهی بر سه فرسنگی منزل یعقوب است که چاهی بسیار پرعمق و تاریک، آب آن شور زیر آن وسیع و دهانهی آن تنگ میگویند سام بن نوح آن چاه را کنده است. گوید در این باره اتفاق کردند و پیش پدر آمدند و گفتند:

قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأۡمَ۬نَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُۥ لَنَٰصِحُونَ ﴿١١﴾

گفتند: ای پدر! برای چه ما را درباره یوسف امین نشماری در صورتیکه ما خیرخواهان اوئیم.(۱۱)

قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأۡمَ۬نَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُۥ لَنَٰصِحُونَ

اب: منادی- مَا: مبتدا- لَكَ: جار و مجرور خبر

پسران یعقوب به پیش پدر آمدند و تواضع کردند و گفتند ای پدر چرا در کار یوسف ما را امین نمیداری و چرا میترسی و او را به ما به صحرا نمیفرستی؟ چنین برادر خوب روی که دوازده سالش است هرگز با ما بیرون نیامده و با مردم نشست و برخاستی ندارد فردا که بزرگ شود در میان مردم از مردم گریزان و بد دل میشود.

مولانا گفت:

جمله گفتندش میندیش از ضرر	**یک دو روزش مهلتی ده ای پدر**
تو چرا ما را نمیداری امین	**یوسف خود بسپری با حافظین**
تا بهم در موجها بازی کنیم	**ما در این دعوت امین و محسنیم**

أَرۡسِلۡهُ مَعَنَا غَدٗا يَرۡتَعۡ وَيَلۡعَبۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿١٢﴾

فردا وی را همراه ما بفرست که بگردد و بازی کند و ما او را حفاظت می کنیم.(۱۲)

أَرۡسِلۡهُ مَعَنَا غَدٗا يَرۡتَعۡ وَيَلۡعَبۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ

أَرۡسِلۡهُ: فعل امر مبنی- (انت)فاعل- ه: مفعول به- مَعَنَا: مفعول فیه- غَدٗا: مفعول فیه

او را فردا با ما به صحرا بفرست تا به چراگاه آید و بازی کند و با مردم ارتباط اجتماعی برقرار کند و ما بر او مهربان و مشفق‌ایم و محافظ و نگهبان او خواهیم بود.

مولانا گفت:

**هم از آن جا کودکانش در پسند		یرتع و یلعب بشادی می‌زدند**

**همچو یوسف کش ز تقدیر عجیب		یرتع و یلعب برد از ظل آب**

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِيٓ أَن تَذْهَبُواْ بِهِۦ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَٰفِلُونَ ﴿١٣﴾

گفت: بردن او مرا غمگین می کند، بیم دارم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.(۱۳)

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِيٓ أَن تَذْهَبُواْ بِهِۦ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَٰفِلُونَ

أَن يَأْكُلَهُ : فعل مضارع منصوب- ـه: مفعول به- ٱلذِّئْبُ : فاعل- (و)حالیه- وَأَنتُمْ : مبتدا- غَٰفِلُونَ : خبر

یعقوب گفت این چراگاه شما جایگاه گرگ است و من می‌ترسم که شما غافل باشید و او را گرگ بخورد.

**از آن ترسم کز و غافل نشینید		ز غفلت صورت حالش نبینند**

**درین دیرینه دشت محنت انگیز		کهن گرگی برو دندان کند تیز**

برادران نمی‌دانستند که گرگ انسان می‌خورد و این سخن را از زبان پدر خود شنیده بودند که بعداً دست به این حیله زدند و یعقوب از بهر آن گفت که او را در خواب نموده بود که یعقوب سرکوه ایستاده بود و یوسف در میان وادی و ده گرگ به قصد گرد وی در آمده، یعقوب خواست تا پائین بیاید و او را از ایشان نجات دهد راه فرود آمدن نبود و دستش بدان نرسید. گفت زمانیکه از نجات یوسف نومید شدم گرگ بزرگتر را دیدم که یوسف را در حمایت خویش گرفت آنگه زمین را دیدم که از هم باز شد و یوسف به شکاف زمین رفت آن ده گرگ برادران وی بودند و گرگ بزرگتر یهودا بود و یوسف را از قتل نجات داد و آن زمین که شکافته شد چاه است که یوسف را در آن افکندند چون یعقوب گفت من می‌ترسم که گرگ او را بخورد.

قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ ﴿١٤﴾

گفتند اگر با وجود ما که دسته‌ای نیرومندیم گرگ او را بخورد، براستی که ما زیان کار خواهیم بود.(۱۴)

قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ

أَكَلَهُ: فعل ماضی- ٱلذِّئْبُ: فاعل- (و) حالیه- وَنَحْنُ: مبتدا- عُصْبَةٌ: خبر

فرزندان یعقوب گفتند با وجود این که ما ده نفر توانا و قوی هستیم بخدا اگر او را گرگ بخورد در آن صورت ما از زیانکاران خواهیم بود چون یعقوب مبالغه فرزندان را در حق یوسف شنید و یوسف هم این کار را دوست می‌داشت سبدی خواست که در آن خوراک بود و کوزه‌ای آب و به برادرانش گفت چون تشنه شد آبش دهید چون گرسنه شد از این خوراک بدهیدش و از آنان پیمانها گرفت که او را برگردانند و خود آنان را بدرقه کرد و بر تپه بلندی نشست و به آنان نگاه می‌کرد تا از نظرش پنهان شدند، هر چند همان دم از فرستادن او پشیمان شد به خانه خود برگشت. برادران یوسف شروع به تند راه رفتن کردند و او از پی ایشان می‌رفت و می‌گفت بایستید تا برسم و ایشان نمی‌ایستادند و گفت آبم دهید، آبش ندادندو شمعون کوزه خوراکی را در دره‌ای افکند در حالیکه عرق از پیشانی او سرازیر می‌شد و اشک از دیدگان او جاری می‌گشت و با پای آبله کرده یوسف دانست که ایشان تصمیم به کاری دارند، آنان را صدا کرد و به حق خداوند و خویشاوندی سوگند داد و پیمانهای پدرش را به یادشان آورد یکی از ایشان سیلی به چهره او زد و او را به زمین افکند و به راه خود ادامه دادند و یوسف همچنان در پی ایشان می‌دوید تا آنان به محل گوسفندان خود رسیدند، و خواستند او را بکشند **یهودا** به ایشان گفت: اگر او را بکشید بر سر شما همان خواهد آمد که بر سر قابیل که برادر خود هابیل را کشت.

فَلَمَّا ذَهَبُوا۟ بِهِۦ وَأَجْمَعُوٓا۟ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّ ۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

و چون او را ببردند و هم سخن شدند که در قعر چاهش کنند بدو وحی کردیم که آنها را از این کارشان خبردار خواهی کرد و آنها ادراک نمی کنند.(۱۵)

فَلَمَّا ذَهَبُوا۟ بِهِۦ وَأَجْمَعُوٓا۟ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّ ۚ

پس آن زمان که برادران یوسف را بردند سفارش پدر را بر یک طرف انداخته و تصمیم گرفتند و سیلی بر چهره او زدند. برادران گفتند ای یهودا اکنون تدبیر چیست؟ **یهودا** گفت من چاهی دیده‌ام درین وادی او را در آن چاه افکنیم، تا راه گذری فرا رسد و او را ببرد موافقت کردند او را برگرفتند بسر چاه بردند، و پیراهن از وی در آوردند. بعلت آنکه پیراهن بخون آلوده پیش پدر برند و آن وی‌را نشانی بود که گرگ یوسف را بخورد، پس او را بچاه فرو گذاشتند و زمانیکه به نیمه چاه رسید طناب را از دست رها کردند یوسف قبل از این که به چاه انداخته شود به **یهودا** گفت چون به خانه برگردی به برادرم **بنیامین** و به خواهرم **دینه** سلام من برسان و ایشان را بنواز و این کاری که بر من روا داشتند هیچگاه پدرم را با خبر مکن و گفته‌اند از سر چاه تا به قعر آن یکصد و شصت گز بود. یهودا گفت چرا باید که پدر این خبر نشنود؟ گفت مبادا از روی دلتنگی بر برادرانم دعای بد کند و ایشان را آسیب رساند که اندوه آن بمن نیز باز می‌گردد اینست کمال شفقت و غایت محبت آن زمانیکه یوسف را به چاه فرو گذاشتند، رب‌العزه او را بقعر چاه رسانید، چنانکه هیچ رنجی به وی نرسید، و در میان آب سنگی بود، یوسف بر آن سنگ نشست و برادران از سر چاه برفتند، و گفته‌اند که آب آن چاه تلخ بود، چون یوسف

در چاه آرام گرفت آب آن خوش گشت. و گفته‌اند جبرئیل عليه‌السلام بهی از بهشت آورد و به وی داد تا بخورد و گفته‌اند رب‌العزه به وی فرشته‌ای فرستاد که او را ملک‌النور گویند. که آن فرشته در هنگام آتش نمرود مونس ابراهیم بود و مونس اسمعیل بود آن هنگام که هاجر به طلب آب آمد رفت و او را تنها بگذاشت، و آن هنگامیکه یونس در عراء از شکم ماهی بیرون آمد مونس یونس بود. و این ملک النور در چاه مونس یوسف بود.

وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ل:قسم- لَتُنَبِّئَنَّهُم : فعل مضارع- (ن)توکید- هم: مفعول به- (انت)فاعل- هَٰذَا: بدل

و ما وحی فرستادیم به سوی او بواسطه جبرئیل عليه‌السلام و در دل او الهام کردیم که اندوهناک مباش که بزودی تو را از قعر چاه بیرون خواهیم آورد و برادران تو را برای رفع حاجتشان به نزد تو خواهیم آورد هر آینه تو ایشان را به این کاری که کرده‌اند. بیاگاهانی و به رخ آنها بکشی و حال آنکه در آن موقع ایشان نشناسند که تو یوسف هستی. برادران بعد از انداختن یوسف به چاه گفتند به پدر خود چه بگوئیم؟ یکی از ایشان گفت پدر از گرگ بر او می‌ترسید می‌گوئیم او را گرگ خورده، بزی را کشتند و خون و مقداری از موی آن را به پیراهن یوسف مالیدند و به پیش پدر باز گشتند.

وَجَآءُوٓ أَبَاهُمْ عِشَآءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾

و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند.(۱۶)

وَجَآءُوٓ أَبَاهُمْ عِشَآءً يَبْكُونَ

جَآءُوٓ: فعل ماضی- (و) فاعل- أَبَاهُمْ : مفعول به- هُم: مضاف الیه- عِشَآءً : مفعول فیه

فرزندان یعقوب به پیش پدر خود در وقت عشاء (شبانگاهان) برگشتند و به دروغ گریه می‌کردند، دختر یعقوب نخست ایشان را دید گریان پیش یعقوب (پدر خود) آمد و گفت برادرانم را پراکنده و در حال گریستن دیدم یعقوب چون صدای گریه فرزندان خود را شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان من! بشما چه شده است و یوسف کجاست که او را نمی‌بینم. **مولانا گفت:**

گریه اخوان یوسف حیلت است　　کاندرونشان پر زرشک و علت است

قَالُوا۟ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ ۖ وَمَآ أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَٰدِقِينَ ﴿١٧﴾

گفتند: ای پدر! ما به دویدن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خویش گذاشته بودیم گرگ او را بخورد، ولی تو (سخن) ما را، گرچه راستگو باشیم، باور نمی کنی(۱۷)

قَالُوا۟ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ

گفتند پدرجان مصیبت بزرگ و اندوه بی‌پایان فرار رسید ما برای مسابقه اسب‌تازی و دویدن و تیر افکندن به صحرا رفتیم و یوسف را تنها کنار کالاهای خود گذاشتیم پس گرگ او را خورد.

وَمَآ أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَـٰدِقِينَ

أَنتَ: اسم مَآ - بِـ: حرف جر زائد- بِمُؤْمِنٍ: خبر مَآ

و تو سخن ما را باور نمی‌کنی! و اگر چه ما از راستگویان هستیم چرا که شما یوسف را دوست داری و فکر می‌کنی ما بدخواه او هستیم بدین جهت سخنان راست ما را (البته‌کذب است) باور نداری.

وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ بِدَمٍ كَذِبٍ ۚ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

و پیراهن یوسف را آلوده به خون دروغین بیاوردند گفت: [چنین نیست] بلکه ضمیرهایتان کاری [بزرگ] را بنظرتان نیکو نموده، در این مصیبت صبر جمیل نمایم و [که به رفع این بلا و مصیبت] فقط از خدا باید درخواست کمک کرد.(۱۸)

وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ بِدَمٍ كَذِبٍ ۚ

آن زمانیکه پیراهن یوسف را به خون دروغین آلوده کرده بیاوردند، یعقوب عليه‌السلام پیراهن راگرفت و نگریست و در آن هیچ نشانه‌ای از دریدگی ندید و فرمود ای پسرانم گرگ را با خوردن پیغامبر زادگان چه کار؟ و شروع به گریستن کرد، وقتی که پیراهن را دید آرامش در دل وی پدید آمد. دانست که یوسف زنده است و گرگ او را نخورده است. و ایشان دروغ می‌گویند، و آن پیراهن بروی خود می‌نهاد و می‌بوئید آنگاه فرمود در جستجوی آن گرگ بر آیید و آن را پیش من آورید وگرنه بر شما نفرین می‌کنم و نابود می‌شوید، آنان بیرون رفتند و گرگی بزرگ گرفتند و شروع به زدن و کشیدن آن کردند و جانور را به حضور یعقوب آوردند، فرمود آن را چگونه شناختید؟ گفتند چون گرگ بزرگی است و به گوسفندان ما حمله کرد.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ

یعقوب به فرزندان خود گفت اینچنین نیست که شما می‌گوئید بلکه نفسهای سوء شما کار زشتی را در نظرتان زیبا جلوه داده است وسوسه شیطانی شما در انجام آن کار زشت شما راگرفتار کرده است چون گرگ را آوردند، یعقوب گفت منزه است پروردگاری که بخواهد تو را با حجت و دلیل خود به سخن می‌آورد، گرگ زبان گشود و گفت پروردگاری جز خدای یکتا نیست که انبازی برای او نیست، ای رسول خدا! من در این منطقه گرگی غریبم یکی از توله‌های خود راگم کردم و در جستجوی او به سرزمین تو آمدم و اینان مرا به سخن گفتن واداشت من فرزند تو را ندریده و نخورده‌ام چگونه ممکن است گرگ پیامبر زادگان را بخورد؟ و یعقوب آن را رها کرد.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ

مبتدا محذوف- صَبْرٌ: خبر- جَمِيلٌ: نعت

این بخش از آیه در معنی زیاد کردن فایده بکار رفته است.

پس کار من صبری جمیل و نیکوست که در آن هیچ ناشکری و ناسپاسی نگویم و گله و شکایتی نکنم.

وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- ٱلْمُسْتَعَانُ: خبر

و تنها از خداوند یکتا و یگانه یاری می‌خواهم در حق یاوه گوئیها و دروغگوئیهای فرزندانم و کسی جز او یاری و کمک دهنده نیست.

وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥ قَالَ يَٰبُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَٰمٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةً وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾

و کاروانی بیامد و آبدار خویش بفرستادند که دلو خویش بینداخت و گفت: ای مژدگانی! این غلامی است، او را پنهان ساختند، کالایی دانسته اورا فروختنی وانمودند و خدا می‌دانست چه می کردند.(۱۹)

وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥ

و کاروانی به نزدیکی آن چاه آمد و آنان گروهی بودند که از مدین به سوی مصر می‌رفتند پس به وارد خود (مسئول آبکش کاروان) گفتند برود تا از چاه آب برای آنان بیاورد و گویند نام این شخص **مالک ابن دعر الخزاعی** از اهل مدین بود. زمانیکه به بالاسر چاه رسید پس سطل خود را به چاه افکند و به یوسف وحی رسید که در دلو بنشین یوسف عليه السلام در دلو نشست و آن مرد او را بالا کشید **در غزلیات شمس آمده است:**

در چاه شب غافل مشو، دردلوگردون دست زن یوسف گرفت آن دلو را ، از چاه سوی جاه شد

قَالَ يَٰبُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَٰمٌ

يَٰبُشْرَىٰ: منادی- هَٰذَا: مبتدا- غُلَٰمٌ: خبر

و به کسی که همراهش بود گفت ای مژده که این پسری است و او را از چاه بیرون آوردند.

مولانا گفت:

واردی بالای چرخ بی سُتُن جسم او چون دلو در چه چاره کن

گویند این کار در چهارمین روزی که او را در چاه افکنده بودند صورت گرفت، برادران یوسف بر سر کوه بودند و چون جمع شدند کاروانیان را بر سر چاه دیدند به آن سو دویدند.

وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةً

أَسَرُّوهُ : فعل ماضی- (و)فاعل- ه: مفعول به- بِضَٰعَةً : حال

و برادران یوسف او را پنهان داشتند او بنده‌ی ماست تا اینکه به کاروانیان بفروشند و گفتند چند روزی است که گریخته است و ما در جستجوی او بودیم اکنون می‌خواهیم او را به شما بفروشیم و با زبان عبری به یوسف گفتند اگر منکر بندگی خود شوی تو را از ایشان می‌گیریم و می‌کشیم و چون کاروانیان از یوسف پرسیدند گفت آری بنده‌ام و مقصودش این بود که بنده خدایم.

وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمُۢ: خبر

و خداوند آنچه می‌کنند یعنی برادران یوسف که بر سر برادرشان یوسف چه آورده‌اند و چه حیله‌ای بکار برده‌اند آگاه و داناست.

وَشَرَوۡهُ بِثَمَنِۭ بَخۡسٖ دَرَٰهِمَ مَعۡدُودَةٖ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰهِدِينَ ﴿٢٠﴾

و وی را به بهایی ناچیز، درهم‌هایی چند، فروختند که بدو از بی رغبتان بودند.(۲۰)

وَشَرَوۡهُ بِثَمَنِۭ بَخۡسٖ دَرَٰهِمَ مَعۡدُودَةٖ

شَرَوۡهُ : فعل ماضی- (و)فاعل- ه: مفعول به

سرپرست کاروان **مالک بن دعر** بود که او را به کمتر از بیست درم از ایشان خرید، گفته شده است او را به نوزده یا بیست‌ودو و یا چهل درم خریده و خداوند دانا تر است. و آنان پول را میان خود قسمت کردند، خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

و خریدندش به بهای اندک درهم‌های شمرده شده.

وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰهِدِينَ

(و) اسم کان- مِنَ: حرف جر- ٱلزَّٰهِدِينَ : افراد بی‌رغبتان، مجرور به جر، خبر کان

و بودند در او از بی‌رغبتان. برادران یوسف به مالک گفتند: این بنده گریز پای و دزد است او را در بند کن که نگریزد و دزدی نکند. مالک او را در بند کشید و برماده شتری نشاند یهودا سند فروش را نوشت و حرکت کردند و چون کاروان کنار گور مادر یوسف رسید آن حضرت خودداری نتوانست کرد و خویشتن بر گور مادر افکند و گریست، کاروانیان او را گم کردند و به جستجوی او فرستاد و او را دیدند که کنار گور مادرش نشسته است، یکی از ایشان بر او سیلی زد و گفتند چرا پیش از امروز چنین نمی‌گریستی که تو را نخریم. و یوسف را همچنان با خود بردند او را وارد مصر کردند.

وَقَالَ ٱلَّذِي ٱشۡتَرَىٰهُ مِن مِّصۡرَ لِٱمۡرَأَتِهِۦٓ أَكۡرِمِي مَثۡوَىٰهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗاۚ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلِنُعَلِّمَهُۥ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٢١﴾

و آنکس از مردم مصر، عزیز مصر، که یوسف را خریده بود به زن خود گفت، [منزلت و مقام] وی را گرامی بدار، شاید ما را سود دهد یا بفرزندیش بگیریم، چنین شد که یوسف را در آن سرزمین جا دادیم، تا تعبیر حوادث رؤیا را تعلیمش دهیم که خدا بکار خویش مسلط است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.(۲۱)

وَقَالَ ٱلَّذِي ٱشۡتَرَىٰهُ مِن مِّصۡرَ لِٱمۡرَأَتِهِۦٓ أَكۡرِمِي مَثۡوَىٰهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗاۚ

قَالَ: فعل ماضی- ٱلَّذِي: فاعل- ٱشۡتَرَىٰهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- (هو)فاعل

در آن زمان در مصر پادشاه مصر **ریان بن ولید عملیقی** بود و تمام امور مملکت داری را به دست **قطفیر** که عزیز مصر می‌گفتند سپرده بود و بازرگانان جمع شده بودند دلال بپاخاست و فریاد بر آورد و فروش او را اعلان کرد و یوسف عليه السلام گریست و مردم بر قیمت او همچنان افزودند تا آنکه خارج از اندازه قطفیر او را خرید و اموال را حاضر آورد. تا بدانجا که نیم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهد.

خریداران دیگر لب ببستند　　پس از زانوی خاموشی نشستند

گوید، مردی از سرزمین کنعان که بر ناقه‌ای سوار بود کنار یوسف ایستاد ناقه گردن کشید و یوسف را بو کرد، یوسف از صاحب ناقه به زبان عبری پرسید که کیست؟ گفت مردی از کنعانم، یوسف به او فرمود چون به کنعان برگشتی سلام مرا به یعقوب برسان و نشانه‌های مرا به او بده و چون آن مرد برگشت این خبر را به یعقوب داد و یعقوب در مقابل این مژده او را دعا کرد و گفت خدایا او را داخل بهشت فرماو مال و پسرانش را افزون کن.

آنگاه مالک پیش یوسف آمد و یوسف به او گفت من یوسف پسر یعقوب نواده ابراهیم خلیل هستم و داستان برادران خود را با او گفت، مالک فریاد برآورد و گفت به خدا سوگند نمی‌دانستم و تو برای من طلب آمرزش کن که من هم از فرزندان مدین پسر ابراهیم هستم، یوسف گریست، مالک به او گفت از تو می‌خواهم که دعا کنی و از خداوند بخواهی که به من فرزند پسر عنایت فرماید یوسف دعا کرد و خداوند بیست و چهار پسر به مالک عنایت فرمود. **می‌گوید:** از اهل مصر یعنی قطفیر (عزیز) یوسف را خرید و به زن خود یعنی **زلیخا** گفت این غلام را گرامی بدار و خوب محافظت کن و به او برس شاید که برای ما در کار زراعت و امور روزگار سود رساند و او را بجای فرزندی بگیریم.

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ

و همچنانکه محبت یوسف را در دل او جای دادیم و او را در زمین مصر متمکن ساختیم تا در آن تصرف کند.

وَلِنُعَلِّمَهُۥ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ

وَلِنُعَلِّمَهُۥ : فعل مضارع منصوب - ـه: مفعول به - (نحن)فاعل

و به او تعبیر خوابها و درک معانی کتب الهی را یاد دادیم.

وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ

لفظ وَٱللَّهُ : مبتدا- غَالِبٌ : خبر

و خداوند برکارش غالب و مسلط است و بر کار یوسف و حیله برادرانش و سرانجام به عزت و به سرداری رساندن او داناست و اما بیشتر مردمان نمی‌دانند که روال کارها تحت قدرت و خواست و اراده اوست.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٢٢﴾

و همینکه یوسف به سن بلوغ رسید، فرزانگی و دانشی بدو دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.(۲۲)

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ

بَلَغَ : فعل ماضی- فاعل (هو)- أَشُدَّهُۥٓ : مفعول به- ه: مضاف اليه

و آن زمان که یوسف به رشد خود به هیجده سالگی یا بیست سالگی رسید و گویند میان سی و چهل به او حکمی دادیم که آن نبوت است.

وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ

و همچنین پاداش می‌دهیم برای نیکوکاران. گوید و چون زلیخا یوسف را بدید از زیبایی او در شگفت ماند و به او مهربانی کرد و گفت کسی چون تو شایسته نیست به صورت برده خرید و فروش شود و یوسف ساکت بود و از گوشتهای جانوران کشته شده به وسیله‌ی ایشان نمی‌خورد، زلیخا گفت چرا از گوشت این جانوران نمی‌خوری گرامی داشتن ما را بپذیر و بوستانی دارم که می‌خواهم آن را نگهبانی کنی، یوسف عليه السلام گفت این کار را می‌پذیرم و یوسف چندان از آن باغ و بوستان مراقبت کرد که آباد شد و او از محصول آن می‌خورد، عشق و محبت در دل زلیخا جای گرفت و آن را چندان پوشیده داشت که نزدیک بود از پای در آید، دایه زلیخا پیش او آمد و گفت ای سالار زنان مصر داستان خود را برای من بگو و او عشق خود به یوسف را اظهار داشت، دایه گفت زلیخا خود را به بهترین صورت بیاراید و چنان کرد و بر تخت نشست و یوسف را خواست دایه درها را از بیرون بست و در این هنگام یوسف منظور و خواسته زلیخا را فهمید. یوسف در آن هنگام هیجده یا بیست‌ساله بود.

وَرَٰوَدَتۡهُ ٱلَّتِي هُوَ فِي بَيۡتِهَا عَن نَّفۡسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلۡأَبۡوَٰبَ وَقَالَتۡ هَيۡتَ لَكَۚ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ رَبِّيٓ أَحۡسَنَ مَثۡوَايَۖ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢٣﴾

و آن زن که یوسف در خانه وی بود [بر رغم میل وی] از او کام می‌خواست روزی درها را [محکم] ببست و گفت: مال توام، گفت: خدا نکند که وی مربی من است و منزلت مرا نکو داشته است که هرگز ستمگران رستگار نمی‌شوند.(۲۳)

وَرَٰوَدَتۡهُ ٱلَّتِي هُوَ فِي بَيۡتِهَا عَن نَّفۡسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلۡأَبۡوَٰبَ وَقَالَتۡ هَيۡتَ لَكَۚ

غَلَّقَتِ: فعل ماضی، فاعل (هی)- ٱلۡأَبۡوَٰبَ: مفعول به

در این آیه کریمه **کنایه** به منظور پنهان نمودن موضوعی که تصریح بدان شایسته نیست آمده است. همانطوریکه گفتیم زلیخا که یوسف در خانه‌اش بود از او کامجوئی خواست، زلیخا که او زن عزیز مصر بود درها را بست. به قولی در آنجا، هفت در بود که زلیخا یکی از پس دیگری درها را بست و گفت پیش آی، یعنی ای یوسف بشتاب و پیش من بیا که من از آن توام، بدینگونه از او کامجویی خواست.

قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ رَبِّيٓ أَحۡسَنَ مَثۡوَايَ

ه:اسم انّ - رب: خبر انّ - ی: مضاف الیه

و گفت بشتاب و پیش من آی که من برای توام یوسف که این حال بدید گفت پناه به خدا که او مربی من است. نیکو کرد جایم را و من بخاطر بزرگداشت امروز قدرشناس باشم و حق نعمت این خانه را مراعات‌کنم و دست خیانت در حرم او دراز نکنم.

إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ

بدرستیکه ستمکاران یعنی حق ناشناسان که درمقابل نیکی بدی کنند از رستگاران نخواهند بود یوسف این می‌گفت و می گریست.

آنگه روی به سوی آسمان کرد و گفت: پروردگارا! چه گناه کردم که بر من خشم گرفتی و مرا در این بلا افکندی؟ اگر من گناهکار باشم حرمت آبا و اجداد من براندازی و ایشان را به عیب و عار من شرمسار نکنی.

وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ ﴿٢٤﴾

وی رو به یوسف کرد و یوسف، اگر برهان پرودگار خویش ندیده بود، رو بدو کرده بود، چنین شد تا گناه و بدکاری از او دور کنیم که وی از بندگان خاص ما بود.(۲۴)

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ وَهَمَّ بِهَا و بدرستیکه زلیخا به آمیزش یوسف به قصد زنا قصد کرد[۱] و یوسف برای دفع وی بطریق فرار تصمیم گرفت زلیخا بازوی یوسف بگرفت و او را در قبه‌ی درونی هر دو درها را ببست، گفت: ای یوسف تو چرا کوتاهی می‌کنی که با من بخندی و سخنی نیک گوئی؟ که من شیفته توام، یوسف سر در پیش افکند. لحظه‌ای ساکت و خاموش نشست، زلیخا دست بزد و مقنعه از سر بینداخت و سر و گردن برهنه کرد و به یوسف التماس کرد و شروع به زاری کردن نمود و گفت ای سنگین دل ! چرا بر من نمی‌بخشائی و با من با لب یاقوتت سخن نمی‌گوئی، و سپس جمال بروی عرضه کرد و داعیهٔ لذت و شهوت نفسی پدید کرد تا شاید فریفته شود.

لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ

اگر یوسف برهان پروردگار خود را ندیده بود یعنی اگر آن را ندیده می‌گرفت هر آینه احتمال گرفتار شدن وی در دام آن زن افسونگر وجود داشت. لیکن خداوند یوسف را به خاطر ایمان و صداقتش و علم و آگاهی وی از فرجام سوء خیانت، از آن دام برهانید و یوسف را از آلوده شدن به گناه و فحشاء محفوظ و مصون نگه داشت این است که رب العالمین گفت:

---

[۱] - (ولقد همت به ...) همّ زلیخا از روی قصد و عزم قوی بر انجام عمل فحشاء بوده است چون مقدمات آن را از قبیل بستن درها، فراهم کرده بود.
«... والمعنی انها قصدت المخالطه و عزمت علیها عزماً جازماً ...» (و همّ بها) در مورد همّ یوسف علیه اسلام دو نظریه وجود دارد. برخی نظریه می‌گویند که «همّ» منتفی است به خاطر رؤیت البرهان و جواب «لولا» محذوف است ولی چون برهان رب که همانا آگاهی یوسف از تحریم عمل زناست، از قبل وجود داشته، لذا هیچ نوع میلان از جانب یوسف صورت نگرفته است یعنی اگر ایمان و پایداری و آگاهی یوسف از تحریم عمل زنا، نمی‌بود مسلماً یوسف در دام زن افسونگر گرفتار می‌شد، لیکن خداوند یوسف را به خاطر ایمانش و آگاهی وی از فرجام سوء عمل فحشاء از آن دام نجات داد و یوسف آن زن را از خودش دور ساخت.
«هم بها» هم بدفعها عن نفسه و منعها عن ذلک القبیح لانه الذی یستدعیه حاله علیه السلام و قد جاء همت بفلان أی قصدته و دفعه-

عده‌ای از مفسرین مجرد هَمّ و میلان غیر اختیاری را منتفی دانسته‌اند، این عده می‌گویند: هَمّ یوسف مجرد میلان نفس بدون قصد و اراده بوده است که این نوع میلان تحت تکلیف داخل نیست و به خاطر آنکه یوسف گرفتار هیجانات فطری بشری خود نشود اقدام به فرار می‌نماید- که البته از هر دو (از قصد و اراده زلیخا و میلان فطری غیر اختیاری یوسف)، بطور مشاکله به «هَم» تعبیر گردیده است

و هم بها: ای مال الی مخالطتها بمقتضی الطبیعه البشریه ... و مثل ذلک لایکار یدخل تحت التکلیف، لانه علیه السلام قصدها قصداً اختیار یالأن ذلک امر مذموم تناری الآیات علی عدم اتصافه علیه السلام به.
و در مورد جواب «لولا» می‌گویند: که جواب محذوف است و از سیاق کلام فهمیده می‌شود- و جواب «لولا» محذوف یدل علیه الکلام ای لولا مشاهدته البرهان لجری علی موجب میله الجبلی لکنه حیث کان مشاهداً له استمر علی ما هو علیه من قضیه البرهان.
برهان: منظور از کلمه برهان «برهان» علم یوسف به تحریم عمل زنا و آگاهی وی از فرجام خیانت بوده است.
«والمراد بالبرهان ما عنده علیه السلام من العلم الدال علی تحریم ما همت به- رؤیت برهان: منظور از «رؤیت برهان» یقین کامل یوسف به این که خداوند در هر حال مراقب اعمال وی است، در حدیکه گویا با مشاهده‌ی خدا و یا با مشاهده‌ی دلایل تحریم اعمال ناشایست، یوسف از عمل فحشاء سرباز می‌زند و اقدام به فرار می‌نماید- «کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک»
«لولا أن رأ برهان ربه»: ای حجته الباهره الداله علی کمال قبح الزنا و سوء سبیله-
و المراد برؤیته لها کمال ایقانه بها و مشاهده لها مشاهده واصله الی مرتبه عین الیقین: روح المعانی جزء ۱۲ ص ۲۱۳ و ۲۱۴- التفسیر الواضع جزء ۱۲ ص ۷۳ و ۷۴
حاصل کلام آنکه هر دو نظریه ارتکاب هر نوع گناهی را از یوسف علیه السلام منتفی می‌دانند، لیکن گروه اول می‌گویند که هیچ نوع میلانی و رغبتی ولو به صورت غیر اختیاری از ناحیه یوسف به خاطر رؤیت برهان، سر نزده است. و گروه دوم که مجرد «هم» را منتفی نمی‌دانند، می‌گویند: هم یعنی میلان نفس به صورت غیر اختیاری بنا به اقتضاء بشری نمی‌گردد، لیکن یوسف علیه‌السلام با آگاهی از حرمت عمل فحشاء و ایمان و یقین کامل وی به خداکه در حد « عین الیقین» بوده و از آن به «رؤیت برهان» تعبیر گردیده، از انجام عمل معصیت خودداری ورزیده است.

كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلْفَحْشَآءَ

همچنین او را بر عصمت و پاکی و پاکدامنی پایدار گردانیدیم تا اینکه از وی خیانت در حرم عزیز را بگردانیم و از آن عمل زشت یعنی زنا باز داریم یوسف از قبح زنا آگاه بود برخاست و به سوی در شتافت تا بگریزد.

إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ

چنین کردیم: یعنی از جانب خود به یوسف عليه السلام آگاهی کامل دادیم تا بخود آید و عهد و پیمان را بیاد آورد تا از وی بدی یعنی خیانت به عزیز در مورد همسرش و فحشاء و زنا را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست یعنی یوسف از کسانی است که خدای عزوجل او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت مصون نگه داشته است.

وَٱسْتَبَقَا ٱلْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلْبَابِ ۚ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

از پی هم سوی در دویدند و پیراهن یوسف را از عقب بدرید و شوهرش را پشت دریافتند، گفت: سزای کسی که بخاندان تو قصد بد کند جز این نیست که زندانی شود یا عذابی الم انگیز بیند.(۲۵)

وَٱسْتَبَقَا ٱلْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلْبَابِ

وَٱسْتَبَقَا: فعل ماضی، (ا) فاعل- ٱلْبَابَ : مفعول به

و آن زمانیکه یوسف به در خانه رسید تا بیرون رود زلیخا در کنار در به او رسید و پیراهن یوسف را کشید و آن را از پشت درید ناگاه قطفیر شوهر زلیخا در آمد زمانیکه قطفیر (عزیز مصر) یوسف و زلیخا را در حالت اضطراب دید دانست که اتفاق بدی روی داده است قبل از اینکه عزیز سئوال کند زلیخا بسخن درآمد و شروع به گفتن کرد.

قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

مَا: مبتدا- جَزَآءُ : خبر

زلیخا چون شوی خود را دید بشورید خواست تا تهمت خود بر یوسف افکند و گفت جزای کسی که به اهل تو بدی کند چیست؟ و با این کار خواست خود را تبرئه کند و گفت: من در خانه خوابیده بودم که این غلام بر بالا سر من آمد تا دست بی‌ادبی بر من دراز کند و حرمت تو را به خیانت تباه گرداند. من بیدار شدم، و او از من گریخت، من خواستم او را بگیرم تا ادب کنم، و دنبال کردن و پاره کردن پیراهن یوسف بخاطر آن بود. زلیخا چون تهمت را به یوسف بست و گناه را به گردن او انداخت بترسید از این که مبادا یوسف را آسیبی برسانند. به شوهر خود گفت جزای وی آنست که او را به زندان افکنند و

بزنند. تا با زندانی شدن و تازیانه خوردن ادب شود. و این عذابی دردناک است چون یوسف این سخن را شنید که وی را به زندان و عذاب تهدید می‌کنند و او را متهم ساخته‌اند، گفت:

قَالَ هِيَ رَٰوَدَتۡنِي عَن نَّفۡسِيۚ وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٖ فَصَدَقَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٢٦﴾

یوسف گفت: وی از من کام می‌خواست و یکی از کسان و بستگان زن که حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده، زن راست می گوید و او درغگوست.(۲۶)

قَالَ هِيَ رَٰوَدَتۡنِي عَن نَّفۡسِيۚ وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۡ أَهۡلِهَآ

هِيَ: مبتدا- رَٰوَدَتۡنِي: فعل ماضی- ن وقایه- ی: مفعول به- فاعل (هی)

آن زمانیکه سخنان زلیخا در واقع تهمت او را شنید گفت او بر من دروغ می‌گوید که این عمل کرده‌ی اوست و شرمساری من و دلتنگی تو ای عزیز از اوست. یوسف در نظر نداشت آن حال را فاش کند اما چون بر وی دروغ نهاد و گناه را بر گردن وی انداخت قطفیر خواست یوسف را با شمشیر بزنند و خدایش او را نجات داد و سپس یوسف مجبور به فاش آن شد.

عزیز زمانیکه ایشان را چنان دید بشک افتاد که از ایشان کدامیک گناهکار است پسر عموی زلیخا که با عزیز در آن ساعت نشسته بود مردی حکیم و دانا بود. گواهی داد گواهی‌دهنده از کسان زلیخا.

إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٖ فَصَدَقَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ

قَمِيصُهُۥ: اسم کان- ه: مضاف الیه- قُدَّ: فعل ماضی مجهول، نایب فاعل(هو) جمله خبر کان

پسرعموی زلیخا گفت «إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٖ» و گفته‌اند آنجا پسرکی دو ماهه خواهرزاده‌ی زلیخا نام آن طفل **یلمیخا** بود که به فرمان خدا زبان گشود و گفت ای قطفیر شتاب مکن من صدای پاره شدن پیراهن را شنیدم.

فغان زد کای عزیز آهسته‌تر باش — زتعجیل عقوبت بر حذر باش
عزیز از گفتن کودک عجب ماند — سخن با او به قانون ادب راند
که ای ناشسته لب ز آلایش شیر — خدایت کرد تلقین حسن تقریر
بگو روشن که این آتش که افروخت — کزانم پرده‌ی عز و شرف سوخت

و خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

گواهی داد گواهی دهنده‌ای از اهل زلیخا و گفت ای عزیز اگر گریبان یوسف، (پیراهن یوسف) از جلو دریده شده است زلیخا راست می‌گوید و یوسف از دروغگویان است.

وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ فَكَذَبَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٧﴾

و اگر پیراهن وی از عقب دریده شده باشد زن دروغ می گوید و او راستگوست.(۲۷)

وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ

وَهُوَ: مبتدا- مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ: جار و مجرور خبر

و اگر گریبان پیراهن یوسف از پشت دریده شده پس زلیخا دروغ می‌گوید و یوسف از راست گویان است. چونکه یوسف از زلیخا گریخته و زلیخا از پشت بدنبال او آمد و پیراهنش را کشید و پاره کرد.

مولانا جامی گفت:

عزیز از طفل چون گوش این سخن کرد	**روان تفتیش حال پیرهن کرد**
چو دید از پس دریده پیرهن را	**ملامت کرد آن مکاره زن را**

فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُۥ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿۲۸﴾

و چون پیراهن وی را دید که از عقب دریده بود، گفت: این نیرنگ شماست که نیرنگ شما بزرگ است.(۲۸)

فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُۥ مِن كَيْدِكُنَّ

رَءَا: فعل ماضی- (هو)فاعل- قَمِيصَهُۥ: مفعول به

پس آن زمانیکه عزیز پیراهن یوسف را دید که از پشت دریده شده و خیانت زن خویش و دور بودن یوسف از گناه را دانست روی به زن خویش کرد و گفت: بدرستی آن سخن که با من گفتی از کید و حیله شماست که زنان‌اید.

زلیخا هر چه می‌گوید دروغست	**دروغ او چراغ بی‌فروغست**

مولانا گفت:

روح را از عرش آرد در حطیم	**لاجرم کید زنان باشد عظیم**

إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

كَيْدَكُنَّ: اسم إِنَّ - عظيم: خبر إِنَّ

بدرستیکه حیله و نیرنگ شما زنان بسیار عظیم و بزرگ است سپس رو به سوی یوسف کرد و گفت:

ز کید زن دل مردان دو نیمست	**زنان را کیدهای بس عظیم است**
عزیزان را کنند کید زنان خوار	**بکید زن بود دانا گرفتار**
ز مکر زن کسی عاجز مبادا	**زن مکاره خود هرگز مبادا**

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ۚ وَٱسْتَغْفِرِي لِذَنۢبِكِ ۖ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ ٱلْخَاطِـِٔينَ ﴿۲۹﴾

ای یوسف! این را ندیده بگیر و ای زن! از گناه خویش آمرزش بخواه که تو خطاکار بوده‌ای. (۲۹)

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ۚ

یوسف: منادی- أَعْرِضْ: فعل امر- (انت)فاعل

عزیز گفت: ای یوسف از این اتفاق مهم بگذر و آن را پنهان دار و در این مورد با کسی سخن مگو
عبدالله عباس گفت: براحتی گذشتن عزیز از این کار نشانه‌ی بی‌غیرتی او نبود بلکه به امانت و صداقت یوسف معتقد بود و بر دینداری وی اعتماد داشت و دانست که یوسف بری از گناه است.

وَٱسْتَغْفِرِی لِذَنۢبِكِ

وَٱسْتَغْفِرِی: فعل امر- (ی)فاعل

آنگه به زن خود گفت و ای زن تو در مقابل گناهی که مرتکب شدی از خداوند طلب آمرزش کن.

إِنَّكِ كُنتِ مِنَ ٱلْخَاطِـِٔينَ

ک: اسم انّ - ت:اسم کان- مِنَ ٱلْخَاطِـِٔينَ: جار و مجرور، خبر کان- جمله خبر انّ

بدرستیکه تو از جمله گناهکاران بودی و آن خبر در مصر افشا شد و زنان و خواتین مصری زبان ملامت بر زلیخا گشودند.

غم عشق از ملامت تازه گردد　　　و زین غوغا بلند آوازه گردد

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِى ٱلْمَدِينَةِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ تُرَٰوِدُ فَتَىٰهَا عَن نَّفْسِهِۦ ۖ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۖ إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

زنانی در شهر گفتند: زن شاه از غلام خویش کام می‌خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند همانا محبت وی در دلش جای گرفته است براستی وی را در ضلالتی آشکار می‌بینیم.(۳۰)

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِى ٱلْمَدِينَةِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ تُرَٰوِدُ فَتَىٰهَا عَن نَّفْسِهِۦ ۖ

ٱمْرَأَتُ: مبتدا - ٱلْعَزِيزِ: مضاف الیه - تُرَٰوِدُ: فعل مضارع، فاعل(هی)، جمله خبر

زمانیکه این سخن در شهر مصر پراکنده شد و این خبر به زنان بزرگان مصر رسید گروهی از زنان مصر زلیخا ر ا ملامت و سرزنش کردند- گفته‌اند دوازده زن از اکابر مملکت بودند و در **کشاف** آمده پنج زن بودند و در دیوان مختومقلی شش زن آمده است می‌گوید «آلتی خاتون قویمادیلار ارکینه» شش خاتون مصری زلیخا را به حال خود آزاد نگذاشتند و ملامتش کردند.

قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۖ

شَغَفَهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- (هو)فاعل- حُبًّا: تمیز

این زنان گفتند زن عزیز فتنه غلام عبرانی شده و دوستی و مهر غلام در پوست و استخوان او جای گرفته و اثر پذیر شده است.

إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ

بدرستیکه ما آن زن را (زلیخا) در گمراهی آشکار و خطای روشن با وجود داشتن شوهری مانند عزیز که ملک مصر در اختیار اوست شیفته و فریفته غلام عبرانی شده است می‌بینیم.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿۳۱﴾

و همینکه زلیخا ملامت و افسون سرائیهای زنان مصری را در باره خود شنید، کس نزدشان فرستاد و مجلسی فراهم کرد و بهر یک از آنها کاردی داد و به یوسف گفت: نزد آنها برو، همینکه وی را بدیدند حیران او شدند و دستهای خویش ببریدند و گفتند: از خدا بدور، این بشر نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.(۳۱)

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ

آتَتْ: فعل ماضی- (هی) فاعل- كُلَّ: مفعول به- سِكِّينًا: به معنی کارد، مفعول به ثانی

پس زلیخا سخنان ایشان را که در پشت سر او می‌گفتند و ملامتش می‌کردند شنید گفت من آنان را که مکر کردند و ملامت کردند حاضر می‌کنم مراسم بزرگداشت بجای آورد و برای ایشان تکیه‌گاهی از متکاهای لطیف مهیا گردانید و آماده ساخت و در حال تکیه به بالش داشتند طعام می‌خوردند و پیش هر یک. یک طبق ترنج گذاشت و کاردی بدست آنان داد و از طرف دیگر یوسف را پیش خود فرا خواند و گفت: ای یوسف فرمانبردار باش و نیاز من را برآورده کن. گفت هر چه که در آن گناهی نباشد فرمانبردارم و امر تو را اطاعت می‌کنم، یوسف را پیش خود بنشاند و گیسوی وی با مروارید بتافت و لباس سبز بروی پوشاند و خزی سیاه بر سرش گذاشت.

مولانا جامی گفت:

بپای خود زلیخا سوی او شد	در آن کاشانه هم زانوی او شد
بزاری گفت کای نور دو دیده	تمنای دل محنت رسیده
فتادم در زبان مردم از تو	شدم رسوا میان مردم از تو
گرفتم آنکه در چشم تو خوارم	به نزدیک تو بس بی اعتبارم
مده زین خواری و بی‌اعتباری	زخاتونان مصرم شرمساری
فرود آویخت گیسوی معبر	به پیش حله‌اش چون عنبر تر
بسر تاج مرصع از جواهر	ز هر جوهر ارش لطف ظاهر
ز خلوت خانه آن کنج نهفته	برون آمد چو گلزار شکفته

و گفت هر گه که من اشاره کنم تو از پشت پرده بیرون بیا و خود را بنمایان، تا آنگه زنان بنشستند و زمانی گذشت و زنان مشغول صحبت بودند و آن زمان که دست به کارد و ترنج بردند. زلیخا که بر تخت نشسته بود و کنیزکان بر پای ایستاده بودند. روی به زنان کرد و گفت شما به من عیب گرفتید و ملامتم کردید و مرا در کار یوسف مستحق ملامت دیدید! ایشان گفتند بلی چنین است.

فَلَمَّا رَأَيْنَهُۥٓ أَكْبَرْنَهُۥ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا

قَطَّعْنَ: فعل ماضی، (ن) فاعل- أَيْدِيَهُنَّ: مفعول به- هن: مضاف الیه

زن دبیر و وزیر و سالار خراج و صاحب دیوان را دعوت کرد و گویند آن زنان که دربارهی زلیخا سخن گفتند زن ساقی پادشاه و نانوای او و صاحب دیوان و سالار زندان بود و الله اعلم. پس آن هنگام که زنان، یوسف را دیدند، آن زنان ترنجها را با کارد میبریدند یوسف را در کمال جمال کامل یافتند. یکبار همه شیفتهی دیدار او شدند و خود را فراموش کرده و از خود بدر رفتند و در آن حالت شیفتگی و سرگردانی دستهای خود را بریدند و خون آلود کردند و از بریدن دستهای خود احساس الم و درد نکردند.

کرش ببینی و دست از ترنج بشناسی   رواست که ملامت کنی زلیخا را

مولانا جامی گفت:

چو هر یک را در آن دیدار دیدن   تمنا شد ترنج خود بریدن
ندانسته ترنج از دست خود باز   ز دست خود بریدن کرد آغاز
یکی تیغ از انگشتان قلم کرد   بدل حرف وفای او رقم کرد
گروهی زان زنان کف بریده   ز عقل و صبر و هوش و دل رمیده
ز تیغ عشق یوسف جان نبردند   از آن مجلس نرفته جان سپردند
جمال یوسف آمد خمی از می   بقدر خود نصیب هر کس از وی

مولانا گفت:

از زنان مصر یوسف شد سمر   که ز مشغولی بشد ز ایشان خبر
پاره پاره کرده ساعدهای خویش   روح واله که نه پس داند نه پیش

إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

هَٰذَآ: مبتدا- مَلَكٌ: خبر

گفتند: این آدمیزاد نیست مگر فرشته بزرگواری چونکه اینچنین جمال نیکو به تمام معنا در ساخت وجودی بشر نیست و حال آنکه یوسف بشر بود و اینان در آن حالت طبیعت بشری خود را فراموش کرده بودند.

چو دیدندش که جز والاگهر نیست   بر آمد بانگ کین هذا بشر نیست
نه چون آدم زآب و گل سرشتست   ز بالا آمده قدسی فرشتست

قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَٱسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿۳۲﴾

گفت: این همانست که درباره او ملامتم کرده‌اید، من از اوکام خواستم و او خویشتن داری کرد. اگر آنچه بدو فرمان می‌دهم نکند و خواهش مرا رد کند زندانی می‌شود و از حقیران می‌شود.(۳۲)

قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ

ذَٰلِكُنَّ: مبتدا ـ ٱلَّذِى: خبر

آن زمانیکه زنان مصری از دیدن جمال کمال یوسف به تعجب افتادند زلیخا گفت: این همان غلامی است که شما مرا به عشق وی سرزنش و ملامت کردید همه با هم گفتند نخیر بر تو ای زلیخا بر عشق یوسف جای سرزنش و ملامت نیست.

وَلَقَدْ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَٱسْتَعْصَمَ

لَقَدْ: حرف تحقیق ـ رَٰوَدتُّهُۥ: فعل ماضی، (ت) فاعل ـ ه: مفعول به

بدرستی که من از او درخواست کردم که حاجت مرا برآورده سازد پس خود را به جهت ارتکاب گناه نگاهداشت و توجه‌ای به من نکرد.

وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ

زلیخا گفت: اگر یوسف آنچه را که من دستور می‌دهم انجام ندهد هر آینه حبس کرده شود و از خوار شدگان خواهد بود. گویند، زنان با یوسف در خلوت دیدار کردند تا او را برای پذیرفتن تقاضای زلیخا آماده کنند و هر یک از ایشان هم از او کامجویی خواستند که یوسف نپذیرفت و آنان به خانه‌های خود برگشتند. آنگاه زلیخا باز یوسف را خواست و تقاضای خود را تکرار کرد و گفت اگر نپذیرد زندانی خواهد شد.

قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿۳۳﴾

گفت: پروردگارا ! زندان برای من، از گناهی که مرا بدان می‌خوانند، خوشتر است، اگر نیرنگشان از من دور نکنی، مایل ایشان می‌شوم و از جهالت پیشگان می‌شوم.(۳۳)

قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ

و این آن زمانی بود که آن زنان مصر در دعوت زلیخا بودند و به یوسف گفتند چرا فرمان سیده‌ی خویش را اطاعت نمی‌کنی یوسف گفت: ای پروردگار من! زندان بمن محبوب‌تر و دوست‌تر از آنچه این زنان مرا بسوی آن از مخالطت با زلیخا می‌خوانند است.

شعر

عجب درمانده‌ام در کار اینان — مرا زندان به از دیدار اینان
به از صد سال در زندان نشینم — که یکدم طلعت اینان به بینم
بنا محرم نظر دل را کند کور — زد و لتخانه‌ی قرب افکند دور

وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

أَصْبُ : عشق می‌ورزم، فعل مضارع- (انا)فاعل

یوسف گفت: پروردگارا ! اگر مرا از کید و مکر ایشان در پناه خود نگیری ترس این می‌رود که بسوی ایشان میل کنم و سخن ایشان را اجابت کنم و با ارتکاب آنچه که شایسته نیست از نادانان باشم یعنی از کسانی خواهم شد که جهال و نادانان آن را مرتکب می‌شوند.

بدینگونه بود که یوسف عليه السلام به سوی خدای عزوجل التجا کرد آنگاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه‌ی بزرگ ترسید. **مولانا گفت:**

یوسف از کید زلیخای جوان — مانده در زندان برای امتحان

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

پروردگارش اجابتش کرد و نیرنگشان را از او دور کرد که او شنوا و داناست.(۳۴)

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ

فَاسْتَجَابَ: فعل ماضی- رب: فاعل

پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و از او مکر ایشان را بگردانید.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ه: اسم انّ - هُوَ: ضمیر فصل- السَّمِيعُ : خبر انّ - الْعَلِيمُ : خبر انّ ثانی

بدرستیکه او دعای دعاکنندگان را شنوا و به کسی که به او از شر شیطان و مکر مکاران پناه آورده است داناست.

ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵)

آنگاه با وجود آن نشانه‌ها که دیده بودند، بنظرشان رسید که او را تا مدتی زندانی کنند.(۳۵)

ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ

پس از آنکه نشانه‌ها و علامات پاکی یوسف را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند تا اینکه رسوائی‌ها فروکش کند و زلیخا نیز سر عقل بیاید. پس یوسف را به زندان آوردند: یوسف قدم در زندان نهاد گفت ***بسم الله و الحمد علی کل حال.*** و در صحن زندان درختی خشک بود یوسف گفت مرا دستوری ده تا زیر آن درخت نشینم و آن جا وطن گیرم، زندان بان او را بزیر آن درخت خشک فرو

آورد، یک شب آنجا عبادت کرد، بامداد آن درخت خشک سبز گشته بود وزیروی چشمه‌ی آب پدید آمده و در آن زندان محبوس بودند چون آن حال دیدند همه پیش وی به تواضع در آمدند شاید رأی عزیز و دیگران در به زندان افکندن یوسف ﷺ بدین جهت بود تا بساط این رسوایی‌خودراجمع‌کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود پایان دهد.

وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجْنَ فَتَيَانِۖ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعْصِرُ خَمْرًاۖ وَقَالَ ٱلْءَاخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِنْهُۖ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِۦٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

دو غلام با وی به زندان شدند، یکی شان گفت: برؤیا خویش را دیدم که انگوری می‌فشارم و دیگری گفت: خویش را دیدم که روی سرم نانی می‌برم که مرغان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن خبردار کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.(۳۶)

وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجْنَ فَتَيَانِۖ

دَخَلَ : فعل ماضی- مع: مفعول فیه- ٱلسِّجْنَ :مفعول به- فَتَيَانِۖ : فاعل

می‌گوید دو غلام از آن ملک مصر در زندان رفتند و گفته‌اند دو غلام از آن عزیز شوهر زلیخا بودند یکی از آن دو شراب دار وی به نام **نبو** بود و دیگری خباز وی به نام **مجلث** بود و گناه ایشان آن بود که نقشه کشیده بودند تا ملک را با آن غذائی که تهیه می‌کنند زهر دهند چونکه گروهی از مصریان به آن دو رشوت داده بودند و ایشان را مأمور این کار کرده بودند پس شراب دار پشیمان شد و در شراب زهر نریخت اما خباز در طعام زهر ریخت و پیش ملک گذاشت. شراب دار گفت «***ایهاالملک لاتاکله فانه مسموم***» خباز گفت: «**و لا تشرب ایهاالملک فان الشراب مسموم**» پس ملک به شراب دهنده گفت که اول بار خود شراب را بیاشام، بیاشامید و آسیبی به او نرسانید.

چونکه در آن زهر نبود. و به خباز گفت تو طعام که خود آورده‌ای بخور. نخورد که در آن زهر بود دانست که هلاک وی در آن است. پس ملک خشم گرفت و هر دو را بزندان فرستاد، پس ایشان یوسف را دیدند که تعبیر خواب می‌کرد، آن دو گفتند این غلام عبرانی را با خوابی که ساخته بودند یا دیده بودند بیازمائیم.

قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعْصِرُ خَمْرًاۖ **ساقی گفت:** من در خواب دیدم که در بوستانی بودم و از درخت انگور سه خوشه گرفتم و شیره آن را بیرون آوردم و در جام کردم و به ملک می‌دادم تا می‌خورد.

در این بخش از آیه **علاقه مایکون** آمده است.

وَقَالَ ٱلْءَاخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِنْهُۖ

أَحْمِلُ: فعل مضارع، (انا) فاعل- فَوْقَ: مفعول فیه- خبزاً: مفعول به

و خباز گفت من چنان دیدم که سه سبد بر سرداشتم و در آن خوردنیهای رنگارنگ بود و سباع و مرغان می‌آمدند و از آن می‌خوردند.

نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ

اکنون برای ما تعبیر این خواب را بیان کن.

إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ

بدرستیکه ما تو را در زندان از نیکوکاران می‌بینیم پس با تأویل و تعبیر این خواب ما را مورد لطف و نیکویی خود قرار بده. یوسف نخواست تعبیر خواب آنان را بزودی باز گوید چونکه در آن مکروهی به یکی از آنان متوجه بود پس از پاسخ دادن به ایشان خودداری کرد.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلْآخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿۳۷﴾

یوسف گفت: غذائی که خوراک شما شود برای شما نمی‌آورند، مگر شما را از تعبیر آن پیش از آنکه وقوع یابد خبردار کنم، این از آن چیزهاست که پروردگارم بمن تعلیم داده که من، آئین گروهی را که بخدای یکتا ایمان ندارند، خودشان، آخرت را منکرند، رها کرده‌ام.(۳۷)

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا

لَا يَأْتِيكُمَا : فعل مضارع- كما: مفعول به- طَعَامٌ: فاعل

یوسف آن دو تن را به اسلام و ایمان دعوت کرد و به ایشان گفت که من پیغامبر خدایم و تعبیر خواب را می‌دانم، می‌گوید اگر یکی از شما در خواب غذایی ببیند که دارد آن را می‌خورد من از عاقبت آن خبر می‌دهم و از تعبیر آن خبردار می‌کنم از آنچه که شما در خانه خود می‌خورید همچنانکه عیسی عليه السلام به قوم خویش چنین گفته بود. چون یوسف چنین گفت ایشان گفتند این فعل کاهنان است یوسف گفت که این معجزه‌ی من است نه کار کاهنان.

ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

ذَٰلِكُمَا : مبتدا- مِمَّا : جار و مجرور، خبر

اینکه بشما گفتم این الهام و وحی از طرف پروردگار من است که آن را خداوند به من بیاموخت.

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلْآخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ

ی: اسم انّ- تَرَكْتُ : فعل ماضی- (ت)فاعل- جمله خبر انّ

بدرستیکه من آئین و روش گروهی را که بخدا نمی‌گروند و به آخرت ایمان نمی‌آورند ایشان ناگرویدگان و کافران‌اند می‌دانم. این بیان یوسف عليه السلام دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای اینکه شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَىْءٍ ۚ ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۳۸﴾

آئین پدران خویش، ابراهیم و اسحق و یعقوب، را پیروی می کنم، ما را نسزد که چیزی را با خدا انباز کنیم، این کرم خدا بر ما و بر همه مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند.(۳۸)

وَٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ

وَٱتَّبَعْتُ : فعل ماضی، ت: فاعل- مِلَّةَ : مفعول به

هر آینه من از دین پدران خود ابراهیم و پسرش اسحق و یعقوب که پدر ماست پیروی کرده‌ام مراد بفهماند که اهل بیت ما و آباء و اجداد ما از پیغمبران‌اند.

مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَىْءٍ

و روا نیست که ما پیغمبران چیزی را به خدا شریک و انباز گیریم بلکه او را به یگانگی می‌پرستیم.

ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

ذَٰلِكَ: مبتدا- مِن فَضْلِ: جار و مجرور، خبر

این توحید و یگانه پرستی خدای سبحانه و تعالی از لطف و فضل خدای تعالی است که به ما وحی کرده و ما را با آن آگاه کرده است و همچنین لطف و فضل اوست بر دیگر مردمان اما اکثر مردمان با آنکه به ایشان پیغمبرانی آمده است از این فضل و کرم و موهبت الهی سپاسگزاری نمی‌کنند و قدر شناس آن نعمت نیستند.

يَٰصَٰحِبَىِ ٱلسِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿۳۹﴾

ای یاران زندان! آیا خدایان پراکنده و بی‌حقیقت بهترند یا خدای یگانه مقتدر.(۳۹)

يَٰصَٰحِبَىِ ٱلسِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ

ءَأَرْبَابٌ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

ای یاران و دوستان زندانی من ! آیا خدایان پراکنده که شما از زر و نقره و چوب و آهن بزرگ و کوچک و متوسط دارید بهتر است یا خدای یگانه که در ذات و صفاتش بی همتا و بر همه چیز غالب و چیره است؟

مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ ۚ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّآ إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۰﴾

و بدانید که آنچه غیر خدا، جز نامهائی را که شما و پدرانتان نامیده‌اید نمی‌پرستید و خدا دلیلی درباره آن نازل نکرده، فرمانروائی خاص خداست و فرمان داده که جز او نپرستید، این آئین محکم است ولی بیشتر مردم از روی جهالت نمی‌دانند.(۴۰)

مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ

سَمَّيْتُمُوهَآ: فعل ماضی- تم: فاعل- ها: مفعول به

و شما این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز نامهایی نیست که بی‌جهت و برهان شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید و خداوند هیچ دلیل و برهانی برای نام گذاری آنها که خدا بنامند فرو نفرستاده است.

إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ

ٱلْحُكْمُ: مبتدا- لِلَّهِ: جار و مجرور، خبر

و هیچ حکمی نیست که بپرستید چیزی را غیر از خدای یگانه زیرا که تنها او مستحق پرستش و عبادت است.

أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ

و خداوند به زبان پیغمبران مردم را فرمان داد اینکه غیر از او کسی یا چیزی مپرستید و سزاوار پرستش تنها اوست.

ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ٱلدِّينُ: خبر

این مخصوص ساختن وی به پرستش دین قیم است یعنی: دین مستقیم و درست است ولی بیشتر مردم این حقیقت را نمی‌دانند که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است. یوسف عليه السلام در زندان بدیشان که در برابر آنان روش تدرج در دعوت و الزام حجت را به کار گرفت، آنگاه با شیوه‌ی زیرکانه خود به تعبیر خواب آن دو زندانی پرداخت و فرمود:

يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجْنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسْقِى رَبَّهُۥ خَمْرًا ۖ وَأَمَّا ٱلْءَاخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِۦ ۚ قُضِىَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

ای یاران زندان! اما یکیتان شرابی به آقای خویش می‌نوشاند و اما دیگری بر دار می‌شود و مرغان از سر او می‌خورند، کاری که درباره آن نظر می‌خواستید، انجام گرفت.(۴۱)

يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجْنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسْقِى رَبَّهُۥ خَمْرًا

أَحَدُ: مبتدا- فَيَسْقِى: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

آنگه یوسف تعبیر خواب را بیان کرد و گفت خبرداری ای یاران زندان! خواب بدی دیده‌اید، سپس به ساقی گفت تو سه روز دیگر در زندان خواهی بود و سپس پادشاه تو را بیرون می‌آورد خزانه‌های خود را به تو تسلیم می‌کند و تو ساقی و گنجور او خواهی شد.

وَأَمَّا ٱلْأَخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِۦ

ٱلْأَخَرُ: مبتدا- فَيُصْلَبُ: فعل مضارع مجهول، نایب فاعل (هو)، جمله خبر

و اما تو ای نانوا پس از سه روز به دار آویخته می‌شوی وگردنت را می‌زنند و پرندگان از سر تو خواهند خورد. نانوا گفت من خوابی ندیده بودم و آن را ساختم و پرداختم یوسف فرمود: حکم کرده شد کار خواب که در آن طلب تعبیر می‌کردند.

قُضِيَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

قُضِيَ: فعل ماضی مجهول- ٱلْأَمْرُ: نایب فاعل

این چیزی است که شما درباره‌ی آن از من نظر خواستید و من آن را بشما بیان کردم و خلاف آنچه گفتم صورت نخواهد گرفت.

وَقَالَ لِلَّذِى ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٍ مِّنْهُمَا ٱذْكُرْنِى عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ ذِكْرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِى ٱلسِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)

آنگاه یوسف به آنکس که می‌دانست از آن دو تن، نجات یافتنی است، گفت: نزد آقای خویش یاد کن ولی شیطان بیاد آوردن آقای خود را از یاد او برد یوسف چند سالی در زندان بماند.(۴۲)

وَقَالَ لِلَّذِى ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٍ مِّنْهُمَا ٱذْكُرْنِى عِندَ رَبِّكَ

ه: اسم انَّ - نَاجٍ : خبر انَّ

آنگه یوسف به یکی از زندانیان که ساقی بود گفته بود که شما از زندان آزاد خواهی شد و کشته نخواهی شد گفت در نزد ارباب خود مرا به یاد آور و به او بگو که من بی‌گناه هستم و در زندان محبوس هستم تا مرا از این محنت نجات دهد.

بگو هست اندر آن زندان غریبی — زعدل شاه دوران بی‌نصیبی
چنینش بیگنه مپسند رنجور — هست این از طریق معدات دور

مولانا گفت:

یاد من کن پیش تخت آن عزیز — تا مرا او واخرد از حبس نیز

فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ ذِكْرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِى ٱلسِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

أَنسَىٰهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- ٱلشَّيْطَـٰنُ: فاعل

خداوند متعال در این باره می‌فرماید: و گفت به آن کسی که پنداشت از آن دو نفر رهایی خواهد یافت یاد کن از من نزد پروردگارت و شیطان او را از یادکردن به آقایش فراموشی داد. و مقصود فراموشی ساقی است پس یوسف در زندان ماند می‌گویند یوسف بعد از این واقعه هفت سال در زندان ماند و یوسف از خداوند طلب آمرزش داشت تا آنکه خداوند به او وحی فرستاد که بزودی از زندان بیرون می‌آیی و خداوند میان تو و پدر و برادرانت را جمع می‌کند و خوابت راست خواهد بود، یوسف برای خداوند سجده شکر بجای آورد.

وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖۖ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ أَفۡتُونِي فِي رُءۡيَٰيَ إِن كُنتُمۡ لِلرُّءۡيَا تَعۡبُرُونَ ﴿٤٣﴾

شاه گفت: که من، به رؤیا هفت گاو فربه دیدم، که هفت گاو لاغر آنرا همی خوردند و هفت خوشه سبز و دیگر خشکیده. ای بزرگان اگر تعبیر رؤیا می کنید مرا درباره رؤیایم نظر دهید.(۴۳)

وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖۖ

سِمَانٖ: فربه، چاق- عِجَافٞ : جمع اعجف: لاغر- يَابِسَٰتٖ: جمع يابس، خشک، رسیده

و ملک گفت بدرستیکه من هفت گاو چاق و فربه را در خواب دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند وهفت خوشه سبز و تازه دیدم که دانه‌های آن منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر دیدم که خشک شده بود و زمان درو آن رسیده پس این خوشه‌های خشک بر آن خوشه‌های سبز که دانه‌های آن منعقد شده بود پیچیدند و ایشان را در خاک ریز خرد کرده بپوشیدند.

مولانا گفت:

هفت گاو لاغر پر از گزند   هفت گاو فربهش را می‌خورند

يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ أَفۡتُونِي فِي رُءۡيَٰيَ إِن كُنتُمۡ لِلرُّءۡيَا تَعۡبُرُونَ

ای قوم کاهنان و تعبیر کنندگان و بزرگان قوم در حق تعبیر خواب به من جواب دهید اگر شما از روی علم و دانش معبر خواب هستید.

گوید، خداوند متعال چنین مقدر فرمود که پادشاه مصر **ریان بن ولید ثروان** شبی خواب دید که از آن ترسید خوابگزاران را خواست .

این خواب پادشاه مصر به خواست و تقدیر الهی سبب شد تا یوسف ﷺ به طور آبرومندانه و با عزت و کرامت از زندان آزاد شد.

قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمٖۖ وَمَا نَحۡنُ بِتَأۡوِيلِ ٱلۡأَحۡلَٰمِ بِعَٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾

گفتند: این خوابهای آشفته است و ما به تعبیر چنین جوابها واقف نیستیم.(۴۴)

قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمٖۖ

مبتدا محذوف- أَضْغَٰثُ : خبر

حکیم‌های اهل علم و معبران گفتند این خوابها شوریده پریشان است.

وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ ٱلْأَحْلَٰمِ بِعَٰلِمِينَ

و ما به تعبیر و تأویل این نوع خوابها قادر نیستیم. ملک از پاسخ اینها متحیر و خشمگین شد و مقرری آنها را قطع کرد و در دریای تفکر فرو رفت و گفت این مشکل مرا چه کسی می‌تواند بگشاید و راه تعبیر این خواب را چه کسی بمن آشکار می‌کند مصراع: یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست؟ ساقی آن کسی که هم سلولی زندانی یوسف بود. ملک را متحیر و متفکر دید و در این هنگام خداوند موضع را به یاد ساقی آورد.

وَقَالَ ٱلَّذِى نَجَا مِنْهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِۦ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

آنکس از آن دو تن که نجات یافته بود، و پس از مدتی بخاطر آورد، گفت: من از تعبیر آن خبرتان می‌دهم، مرا بفرستید.(۴۵)

وَقَالَ ٱلَّذِى نَجَا مِنْهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِۦ فَأَرْسِلُونِ

وَٱدَّكَرَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- بَعْدَ: مفعول فیه

آن ساقی که از زندان آزاد شده بود و از قهر ملک نجات یافته بود قول یوسف را بعد از زمان بسیار طولانی به یاد آورد و گفت من شما را به تعبیر این خواب خبر می‌دهم کسی را که با من در زندان بود پس مرا به زندان بفرستید که در آنجا کسی هست که تعبیر خواب‌های پریشان و شوریده را به نیکویی می‌داند و او غلامی زیبا و دانا و خردمند است و بر ملت ابراهیم است و چون من او را دیدم پیوسته بشب نماز می‌کرد و به روز روزه داشت و بیماران را عیادت می‌کرد و از بهر ایشان دارو می‌خرید و غمگینان را تسلی می‌داد ملک از این خبر شادمان شد و دستور داد برخیز و به زندان برو و خبر بیاور ساقی به زندان آمد و به یوسف عرض ادب کرد.

يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِى سَبْعِ بَقَرَٰتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنۢبُلَٰتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٍ لَّعَلِّىٓ أَرْجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

ای یوسف راستگوی! در باره هفت گاو فربه که هفت لاغر آن را می‌خورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه خشکیده، بما نظر بده، شاید نزد کسان باز گردم، شاید آنان [حقیقت را] بدانند.(۴۶)

يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِى سَبْعِ بَقَرَٰتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنۢبُلَٰتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٍ

يُوسُفُ: منادا- ای: بدل- ها: تنبیه

ای یوسف! ای راست گوینده! درباره هفت گاو فربه که ایشان را هفت گاو لاغر می‌خوردند فتوا بده و تاویل آنر برای ما بیان کن و نیز درباره هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک دیگر که برایشان پیچیدند و رسیده‌ها نارسها را تباه کرده‌اند که همه‌ی معبران در آن حیران‌اند نظر تو درباره تعبیر این خواب چیست؟

لَعَلِّيٓ أَرۡجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَعۡلَمُونَ

(ی) اسم لعل- أَرۡجِعُ: فعل مضارع- (انا)فاعل، جمله خبر لعل

تا اینکه با جواب کامل و قانع کننده‌ای به سوی مردمان یعنی ملک و همراهان او باز گردم شاید با تعبیر این خواب شما را به سوی خود بخوانند آیا تعبیر این خواب را می‌دانی؟ یوسف گفت این خواب را تعبیر نمی‌کنم تا پیش پادشاه برگردی و از او بپرسی، که سبب آنکه آن زنان دستهای خود را بریدند چیست؟ ساقی پیش شاه برگشت و به او خبر داد، زنان را خواست کسانی از ایشان را که زنده مانده بودند آوردند و پادشاه به ایشان گفت: چه بود حال شما چون از یوسف کامجویی خواستید گفتند پاک است به خدا ما بر او هیچ‌گونه بدی نمی‌دانیم، زن عزیز گفت اکنون حق آشکار شد من از او کامجویی خواستم و او از راستگویان است. چون آنان چنین گفتند، شاه گفت: او را پیش من آورید تا او را ویژه خود گردانم. و چون یوسف پیش شاه آمد او را همراه خود بر تخت نشاند و از نام و نسب او پرسید، یوسف نام و نسب خویش و داستان خود و برادرانش را به او گفت، آنگاه پادشاه گفت آنچه در خواب دیده‌ام شنیده‌ای و دوباره برای یوسف چنین بازگو کرد، که نخست هفت ماده گاو در کمال زیبائی دیدم و هر یک شاخهای بزرگ داشتند یکی از ایشان مرا بر شاخهای خود نشاند و من از روی گاوی به روی گاو دیگر می‌رفتم تا آنکه بر همگی سوار شدم در همان حال هفت گاو لاغر ناتوان ظاهر شدند و هر یک از ایشان یکی از گاوهای فربه را خورد و همان یکی باقی ماندکه من بر شاخهای او بودم، و چون گاو لاغر برای خوردن آن آمد مرا از روی خود افکند و گاو لاغر آن را خورد، آنگاه گاوهای لاغر بال در آوردند سه گاو به خاور و سه گاو به باختر رفتند و یکی اینجا ماند، در همان حال هفت خوشه گندم در نهایت سبزی و خرمی دیدم که در این دشت روییدند و در آنها هفت سنبله خشک پدیدار شد و آنان بر خوشه‌های سرسبز پیچیدند و بر آنها غالب آمدند، و این خوابی است که دیده‌ام. در تعبیر این خواب یوسف فرمود:

هفت گاو فربه هفت سالی است که در آن کشت و زرع و فراوانی خواهد بود و آنچه بدروید در سنبله‌اش باقی بگذارید که بهتر باقی می‌ماند، گاوهای لاغر و نزار هفت سالی است که در آن قحطی و سختی است و آن چه را در سالهای فراوانی درو کرده‌اید می‌خورید مگر اندکی که در خانه‌های خود اندوخته‌اید.

اما خوشه‌های سرسبز هم همان سالهای فراوانی است و خوشه‌های خشک سالهای گرسنگی اشت، و این تعبیر خواب تو است.

ریان (ملک مصر) گفت اکنون به من بگو که چه کسی را بر این کار بگمارم یوسف گفت: مرا بر خزانه‌های زمین بگمار که من حفظ کننده‌ی دانایم.

گفت این کار چگونه برای تو فراهم است و تو مردی عبری هستی و زبان مردم مصر را نمی‌دانی یوسف فرمود خداوند همان روز که وارد مصر شدم تمام این زبانها را به من آموخت، پادشاه انگشتر خویش را بیرون آورد و آن را در انگشت یوسف کرد و به یاران خود گفت این عزیز مصر و جانشین من در مصر است از او شنوا و فرمانبردار باشید.

ثعلبی می‌گوید: یوسف در سن سی سالگی به وزارت برگزیده شد.

همچنین ثعلبی می‌گوید: پادشاه عزیز مصر را عزل کرد و به جای او یوسف را گماشت و پس از اندکی عزیز در گذشت.

یوسف روزی برای قضاوت و صدور حکم میان مردم در خیمه می‌نشست و دیگر روزها حرکت می‌کرد و دستور به کشاورزی و شخم زدن می‌داد و خزانه‌هایی برای اندوختن سنبله‌های گندم می‌ساخت و همه را از گندم انباشت.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿۴۷﴾

گفت: هفت سال پیاپی کشت می کنید، هر چه درو کردید آن را جز اندکی که می‌خورید در خوشه گذارید.(۴۷)

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا

تَزْرَعُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل- سَبْعَ: مفعول فیه- دَأَبًا: مفعول مطلق

یوسف گفت که شما هفت سال (اشارت به گاوان فربه) است زراعت را به عادت معمولی خود کشت کنید.

فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ

فَذَرُوهُ: فعل امر- (و)فاعل- ه: مفعول به- قَلِيلًا : مستثنی

پس آنچه از غلات بدروید آن را در خوشه خود بدون اینکه خوشه‌ی آن را باز کنید بگذارید و انبار کنید و ذخیره نمائید مگر اندکی از آن راکه به قدر حاجت باشد و نیاز به خوردن دارید از خوشه بیرون آورید تا آنکه سالهای نعمت و فراوانی سپری شود و سالهای قحط و سختی فرا رسد.

ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿۴۸﴾

آنگاه از پی این سالها، هفت سال سخت بیاید، که آنچه از پیش برای آنها نهاده‌اید مگر اندکی که محفوظ دارید، به مصرف می‌رسد.(۴۸)

ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ

سپس بدنبال این فراخی هفت سال قحطی و سختی بیاید و در این هنگام آنچه راکه برای چنین روزی اندوخته‌اید و انبار کرده بودید می‌خورید مگر اندکی از آن را برای بذر زراعت نگه می‌دارید در آن سالها مردم را از زراعت و بذرافشانی منع کرد که می‌دانست محصولی نخواهد داد، آنان آنچه داشتند

خوردند و چون تمام شد به پادشاه پناه آوردند و او گفت به عزیز بگویید که خزانه‌های گندم در دست اوست و نزد او آمدند و او به آنان خوراک داد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿۴۹﴾

عاقبت از پی این سالها سالی بیاید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می گیرند.(۴۹)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ

يُغَاثُ: فعل مضارع مجهول- ٱلنَّاسُ: نایب فاعل

پس بعد از آن سالهای قحطی و سختی به فریاد مردمان رسیده خواهد شد یعنی که به مردمان باران دهند و نبات و نعمت فراوان بود و در آن سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد. مثل کنجد و انگور و امثال آن این نشانه زیادی نعمت و میوه‌های گوناگون است. در اینجا یوسف عليه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی پرسیده بودند، گویی خدای عزوجل از طریق وحی او را بر آن آگاهانید.

وَقَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِۦ فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْـَٔلْهُ مَا بَالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿۵۰﴾

شاه گفت: او را نزد من آرید. چون فرستاده پیش وی آمد، گفت سوی آقای خویش باز گرد و از او بپرس قصه زنانی که دستهای خویش ببریدند چه بود که پروردگار من از نیرنگشان آگاه است.(۵۰)

وَقَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِۦ

ٱئْتُونِي: فعل امر- (و)فاعل- (ن)وقایه- (ی): مفعول به

ساقی چون تعبیر خواب را از یوسف شنید بازگشت و پادشاه را از تعبیر وی آگاه کرد ملک گفت: آنکس که این خواب را تعبیر کرد به پیش من آرید. همین ساقی بازگشت و گفت ای یوسف مژده باد که خلاصی آمد. ملک تو را می‌خواند اجابت کن.

فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْـَٔلْهُ مَا بَالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ

فسئله: فعل امر- ـه: مفعول به- (انت)فاعل- مَا: مبتدا- بَالُ: خبر

پس آن زمان فرستاده به او آمد یوسف به ساقی گفت: باز گرد و به پیش ارباب خود برو و از وی بپرس که پیش از آنکه من بیرون آیم تا حال آن زنان که دستهای خویش بریدند چیست؟ تا بداند که ایشان را چه افتاد و از کجا افتاد و آن کید که برای ایشان ساختند چه کسی ساخت و هدف از آن حیله چه بود مراد کید زلیخا و برائت خود از کید او بوده است تا بر ملک کاملاً مشخص شود که یوسف بی‌گناه است و جای هیچگونه تهمتی باقی نماند.

إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ

رب: اسم إِنَّ - عَلِيمٌ: خبر إِنَّ
بدرستیکه پروردگار من به حیله و کید و نیرنگ زنان آگاه و داناست.

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ قُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍ ۚ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْـَٰٔنَ حَصْحَصَ ٱلْحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٥١﴾

[شاه به زنان] گفت: قصه شما آندم که از یوسف کام می‌خواستید چه بود گفتند: از خدا بدور، درباره او بدی نمی‌دانیم زن شاه گفت: اکنون، حق جلوه گر شد، من از او کام می‌خواستم و او راستگوست.(۵۱)

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ

مَا: مبتدا- خطب: خبر

آن زمانیکه رسول (ساقی) از نزد یوسف بازگشت و آن پیغام به ملک باز گفت. پادشاه کسی را بدنبال زلیخا فرستاد و زلیخا و آن زنان را حاضر کردند ملک به ایشان گفت کار شما و قصه شما در آن روز که بدعوت زلیخا آمده بودید چیست؟ میان زلیخا و یوسف چه بحث و گفتگویی بود و زلیخا به سخنان بچه دو ماهه اشاره کرد ملک گفت می‌خواهم بدانم که یوسف آن حال متهم بود یا نه؟

قُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍ ۚ

حَٰشَ : فعل ماضی- (هو)فاعل

ایشان گفتند حَٰشَ لِلَّهِ پاک است خداوند از آنکه از آفریدن مردی پاکیزه بمانند یوسف عاجز باشد ما بریوسف هیچ بدی نه‌کم و نه زیاد ندانستیم و بر وی هیچ بدی قائل نیستیم.

قَالَتِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْـَٰٔنَ حَصْحَصَ ٱلْحَقُّ

زن عزیز یعنی زلیخا گفت اکنون راست و درست پیدا و آشکار شد و حق از باطل جدا گشت: چون آن زنان یوسف را مبرا کردند.

أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ

(انا): مبتدا- رَٰوَدتُّهُۥ: فعل ماضی- ت: فاعل- ـه: مفعول به، جمله خبر

زن عزیز گفت من یوسف را برای کامجویی جستم و آرزوی وصال هم صحبتی او را داشتم و بدرستیکه او از راست گویان است در آنچه که در مورد تبرئه خویش و نسبت دادن مراوده و کامخواهی به من، گفته است.

ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّى لَمْ أَخُنْهُ بِٱلْغَيْبِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى كَيْدَ ٱلْخَآئِنِينَ ﴿٥٢﴾

[یوسف گفت] چنین شد تا شاه بداند که من در غیاب او خیانت نکرده‌ام که خدا نیرنگ خیانتکاران را به هدف نمی‌رساند.(۵۲)

وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ 

من خویش را مبرا نمی‌کنم که نفس اماره انسان را پیوسته به گناه فرمان می‌دهد مگر آن را که پروردگار رحم کند که پروردگار من آمرزگار و رحیم است.(۵۳)

وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِيٓۚ

أُبَرِّئُ : فعل مضارع- (انا)فاعل- نَفْسِيٓۚ : مفعول به- (ی): مضاف اليه

یوسف گفت :

و من نفس خود را بری از گناه نمی‌دانم و از میل به آرزوها و هوسها تبرئه نمی‌کنم.

إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓۚ

ٱلنَّفْسَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَأَمَّارَةُۢ : خبر إِنَّ

بدرستیکه نفس آدمی به بدی امر کننده است یعنی آنچه که در آن رضا و خشنودی خدا نیست امر می‌کند همانطوریکه گفت من نفس خود را از آن بری و منزه نمی‌دانم که آن نفس در طبیعت انسانها سرشته شده است اگر چه من اطاعت کننده و فرمانبردار نفس خود نبودم آنگه گفت: این اشارت به رحمت خداوند من است که هر که را بخواهد از آن نفس اماره دور و منزه می‌کند.

شیخ سعدی گفت:

کند مرد را نفس اماره خوار اگر هوشمندی، عزیزش مدار

إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ

رب: اسم انَّ - غَفُورٞ: خبر إِنَّ - رَّحِيمٞ: خبر إِنَّ ثانی

بدرستیکه پروردگار من آمرزنده و رحیم است برای کسی که به نفس اماره روی نیاورد در حدیث **شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: چه می‌گوئید درباره‌ی رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید شما را به هلاکت می‌اندازد. و اگر او را خوار سازید و عریان وگرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ گفتند: یا رسول الله ! این چنین رفیقی. بدترین رفیق در روی زمین است فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهایتان است.

وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِيۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلۡيَوۡمَ لَدَيۡنَا مَكِينٌ أَمِينٞ 

شاه گفت: وی را نزد من آرید که او را مخصوص خویش کنم و همینکه با او سخن کرد گفت اکنون، تو نزد ما صاحت اختیار و امینی.(۵۴)

وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِيۖ

ٱئۡتُونِي: فعل امر- (و)فاعل- (ن)وقايه- (ى): مفعول به

پادشاه مصر فرمود یوسف را به پیش بیاورید تا مهمات مملکت‌داری را به وی تفویض کنم چونکه در نزد پادشاه، خرد و کفایت و امانت‌داری یوسف و پاکی او از خیانت معلوم و مشخص شده بود. پس خاصگان خود را به زندان فرستاد تا یوسف بیرون آید. یوسف چون خواست از زندان بیرون آید زندانیان فریاد برآوردند یوسف ایشان را دلداری داد و به نجات ایشان امیدوار کرد و در حق زندانیان دعاکرد و گفت: بار خدایا دلهای نیکان و مردان را بر ایشان مشفق گردان و خبرهای بیرون زندان را برای زندانیان میوشان پس غسل کرد و به نظافت شخصی خود رسید و لباس نیک پوشید و قصد سرای ملک کرد. چون بر ملک رسید به زبان عربی سلام کرد آنگه به او به زبان عبرانی دعاکرد ملک گفت این چه زبان است گفت زبان پدران من یعقوب و اسحق و ابراهیم. ملک از یوسف خوشش آمد یوسف در آن هنگام سی‌ساله بود ملک با ندیمان و نزدیکان خود می‌نگرد و می‌گوید جوانی بدین سن و سال این همه علم و عقل و ذکاوت و تیزهوشی ندیدم که ساحران از تعبیر خواب من عاجز شدند و او آن را تأویل کرد و از عاقبت آن ما را خبر داد.

**ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت		باستقبال او چون بخت بشتافت**
**کشیدش در کنار خویشتن تنگ		چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ**
**به پهلوی خودش بر تخت بنشاند		به پرسشهای خوش با وی سخن راند**

فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلۡيَوۡمَ لَدَيۡنَا مَكِينٌ أَمِينٌ

ک: اسم انَّ - ٱلۡيَوۡمَ: مفعول فيه- لَدَيۡنَا: مفعول فيه- مَكِينٌ: خبر إنَّ - أَمِينٌ: خبر إنَّ ثانى

پس آن زمانیکه ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود سئوال کرد و جواب خوب و قانع کننده‌ای از یوسف شنید ملک گفت بدرستیکه تو امروز در پیش ما با ارزش هستی و هر چه خواستی به من بگو تا من آرزوی تو را برآورده سازم. آنگه ملک گفت می‌خواهم که تعبیر خواب را یکبار دیگر بمن بنمایی و رأی تو در این کار چیست و اصلاح کار چگونه خواهد بود. یوسف گفت در این هفت سالی که در پیش داریم دستور دهید تاکشت بسیار کنند و هر چند می‌توانند در انبارها ذخیره کنند و دانه‌های غذایی را همه در خوشه ها دست نخورده بگذارند تا هم برای مردمان غذا باشد و هم کاه آن برای چهار پایان علف باشد و نیز از اطراف در وقت قحط سالی بشما روی می‌آورند تا هر چند که خود می‌خواهی می‌فروشی و از آن گنجهای زیادی می‌توانی بدست آوری.

**جوابی دلکش و مطبوع گفتش		چنان کامد از آن گفتن شگفتش**

قَالَ ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾

یوسف به شاه گفت: خزینه‌های این سرزمین بمن سپار که من در حفظ [دارائی و مصارف] آن دانا هستم.(۵۵)

قَالَ ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ

ٱجۡعَلۡنِي: فعل امر- (ن)وقایه- (ی): مفعول به- (انت)فاعل

یوسف گفت مرا مسئول اموال و خزینه‌های زمین مصر کن یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه و ذخایر خواروبار بگردان یوسف این مقام را از پادشاه خواست چونکه خود را در اجرای عدالت عادل می‌دانست.

بمن تفویض کن تدبیر این کار که ناید دیگری چون من پدیدار

إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٞ

ی: اسم إِنَّ - حَفِيظٌ: خبر إِنَّ - عَلِيمٞ: خبر انّ ثانی

بدرستیکه من حافظ و نگهدارنده خزائن و اطعمه و مستغلات هستم و به مسائل اقتصادی و به آنچه که مرا وکیل آن قرار می‌دهی عالم و بصیر و آگاه هستم و آن را در غیر مصارف آن‌صرف نمی‌کنم و به‌وجوه‌جمع وتفریق ودرآمد و بر آمد آنها به خوبی دانایم.

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَتَبَوَّأُ مِنۡهَا حَيۡثُ يَشَآءُۚ نُصِيبُ بِرَحۡمَتِنَا مَن نَّشَآءُۖ وَلَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٥٦﴾

بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکن دادیم که در آن هر کجا خواهد، مقام گیرد، مرحمت خویش را بهر که خواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را تباه نمی کنیم.(۵۶)

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ

پس از آنکه تفسیر خواب بر ملک بیان شد یوسف یکسال در خانه ملک بود می‌گوید: و همچنین ملک را بر او مهربان و عزیز و مکرم گردانیدیم ملک می‌گفت ای یوسف تو از مقربان و خاصگان من هستی در این مملکت هیچ چیزی از تو دریغ نیست و او را بعنوان وزیر اقتصاد خود پذیرفت.

يَتَبَوَّأُ مِنۡهَا حَيۡثُ يَشَآءُۚ

يَتَبَوَّأُ: منزل می‌گرفت، فعل مضارع- (هو)فاعل- حَيۡثُ: مفعول فیه

و بدین طریق یوسف را در سرزمین مصر جاه و مقام بخشیدیم و هرگونه می‌خواست منزل و مأوا می‌گرفت..

نُصِيبُ بِرَحۡمَتِنَا مَن نَّشَآءُۖ وَلَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ

وَلَا نُضِيعُ: فعل مضارع- (نحن)فاعل- أَجۡرَ: مفعول به

و ما رحمت و نعمت خود را به هر کس که بخواهیم می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم و به اندازه اعمال او جزا خواهیم داد.

آیه کریمه دلالت می‌کند که بر عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر به جهت بر پاداشتن حق و عدالت برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و دارای صلاحیت تصدی این مقام هم باشد جایز است.

وَلَأَجْرُ ٱلْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

و پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزکاری کرده‌اند بهتر است.(۵۷)

وَلَأَجْرُ ٱلْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ

ل: ابتدا- اجر: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

و مزد و پاداش آخرت به خاطر بقا و جاودان بودن آن بهتر است برای کسانیکه به خداوند بزرگ گرویده و ایمان آورده‌اند و از فاحشه‌ها و فساد همچون یوسف پرهیز می‌کردند هم پاداش دنیوی و هم پاداش اخروی به نیکوکاران می‌دهیم. پاداش دنیوی آن است که او را از قعر چاه به جاه رسانیدیم و در آخرت بخاطر خویشتن‌داری از فحشاء در بهشت برین جای خواهیم داد **بیت:**

بدنیا و عقبی کسی قدر یافت　　که او جانب صبر و تقوی شتافت

در اینجا جا دارد که از **مالک بن دعر** آن شخصی که یوسف را به شهر مصر آورد سخن را از سر گیریم. گوید، مالک بن دعر با پسران خود که بیست و چهار تن بودند پیش یوسف آمدند و برابر او ایستاد و به یوسف آنچنان که بر شاهان سلام می‌دهند سلام داد و گفت ای عزیز مرا می‌شناسی. یوسف گفت آری به نظرم شبیه مردی هستی که مرا به این سرزمین آورد، گفت آری همانم، یوسف ﷺ او را به خود نزدیک ساخت و از جوانانی که همراهش بودند پرسید، گفت اینان پسران من‌اند که از برکت دعای تو به من عنایت شده‌اند، یوسف به او و پسران جامه و گندم بسیار داد از او پرسید آیا از سرزمین کنعان عبور کردی؟ گفت آری و در کمال سختی و گرفتاری بودند و کسانی را که تو را به من فروختند دیدم که آهنگ آمدن پیش تو دارند و می‌خواهند از تو خواروبار بگیرند، یوسف از این خبر شاد شد. مفسران گفتند زمانیکه ملک مصر بر یوسف تحویل گردید همان سال آثار برکت وی پیدا گشت، رود نیل وفا کرد و نعمت فراخ گشت، جبرئیل آمد و گفت امسال اول هفته سال فراخی نعمت است یوسف بفرمود تا به همه‌ی صحرا و به وادی تخم ریختند، آنگه کندوها و انبارها را از آن خوشه‌های غله پرکردند و همچنین هفت سال پیاپی جمع کردند این هفت سال بر آمد که درخت میوه نیاورد و کشته خوشه نپرورد.

وَجَآءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٥٨﴾

برادران یوسف بیامدند و بر او در آمدند ایشان را بشناخت اما آنها وی را نشناخته بودند.(۵۸)

وَجَآءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ

وَجَآءَ: فعل ماضی- إِخْوَةُ : فاعل- يُوسُفَ: مضاف الیه، مجرور به فتحه(غیر منصرف)

قحطی و سختی در همه جهان پدید آمد و سرزمین کنعان هم گرفتار آن شد، یعقوب ﷺ به پسران خود گفت می‌بینید در چه قحطی و دشواری قرار داریم و به من خبر رسیده است که مردم از هر جا به سراغ عزیز مصر می‌روند و از او خواروبار می‌گیرند و او به مردم نیکی می‌کند و به خدای ابراهیم مؤمن است، هر کالایی دارید بردارید و پیش او روید و آنان چنان کردند و رفتند.

می‌گوید: و برادران یوسف به مصر آمدند تا به مردمان خود طعام ببرند یوسف ایشان را شناخت ولی برادران او یوسف را نشناختند **ابن عباس** گفت از آن جهت یوسف را نشناختند که از آن روز که او را به کاروان فروختند دیگر ندیده بودند و دیگر اینکه یوسف تاج بر سر و طوق در گردن و جامه‌ی حریر بر تن بر تخت ملک نشسته بود چون برادران به پیش یوسف رفتند به عبرانی سخن گفتند، یوسف چنان وانمود کرد که سخن ایشان نمی‌داند مترجم را حاضر کردند تا کار برایشان مشتبه نشود. یوسف ﷺ از ایشان پرسید شما به جاسوسان می‌مانید گفتند ای ملک پناه بر خدا ما پسران یک پدریم که یعقوب ﷺ است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده فرزند پسر، یکی را در کودکی گرگ بخورد و یکی را پدر در پیش خود نگه داشت یوسف گفت من چگونه می‌توانم بدانم که راست می‌گوئید. **روبیل** گفت ما برادرمان را که پیش پدرمان مانده است می‌آوریم که او هم همین گونه به تو خبر دهد.

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ ۚ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿۵۹﴾

و چون به لوازمشان مجهزشان کرد. گفت برادری را که از پدر خویش دارید پیش من آرید، مگر نمی‌بینید که من پیمانه تمام می‌دهم و بهترین پذیرائی کنانم.(۵۹)

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ ۚ

وَلَمَّا: مفعول فیه- جَهَّزَهُم : فعل ماضی- فاعل(هو)- هم: مفعول — هم : مضاف الیه

و آن زمانیکه یوسف کار و بار ایشان را آماده کرد و هر یک را یک شتر بار گندم داد و گفتند یک شتر بار به جهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید و گفت آن دیگر برادری که در خدمت پدر است به پیش من بیارید یعنی برادر علاتی او (از یک پدر و یک مادر).

أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ

(ی) اسم أن- أُوفِي :فعل مضارع- (انا)فاعل- الْكَيْلَ : مفعول به- أَنَا: مبتدا- خَيْرُ : خبر

می‌گوید: آیا نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌پردازم و از بهترین میهماندارانم؟

فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿۶۰﴾

و اگر آن برادر را پیش من نیارید نزد من پیمانه ندارید و نزدیک من نیائید [و تقاضای کمک مکنید].(۶۰)

فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِۦ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ

كَيْلَ: اسم لای نفی جنس- لَكُمْ : جار و مجرور خبر لای نفی جنس

و اگر بنیامین را (برادر اعیاتی) پیش من نیاورید پیمانه‌ای برای شما نزد من نیست و نزدیک من میائید که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنان که این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانه را بشما دادم.

قَالُواْ سَنُرَٰوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَٰعِلُونَ ﴿٦١﴾

برادران گفتند تا بتوانیم می کوشیم که پدرش را راضی کرده این کار را خواهیم کرد [یعنی برادر را همراه بیاوریم].(۶۱)

قَالُواْ سَنُرَٰوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَٰعِلُونَ

(نا) اسم انّ- فاعلون، خبر انّ

گفتند بزودی از پدر او چاره می‌جوئیم بدرستیکه ما کننده‌ی این کاریم.

وَقَالَ لِفِتْيَٰنِهِ ٱجْعَلُواْ بِضَٰعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَآ إِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾

و یوسف به غلامان خویش گفت: کالای ایشان را در بارهایشان بگذارید تا نزد خانواده‌ی خود بر می گردند، آن را باز یابند و شاید باز آیند.(۶۲)

وَقَالَ لِفِتْيَٰنِهِ ٱجْعَلُواْ بِضَٰعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَآ إِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

بامداد که بار ایشان را بساختند و آماده کردند یوسف به غلامان خود دستور داد آن بضاعت و کالایی که ایشان در مقابل بهای گندم آورده‌اند مخفیانه در میان گندم بگذارید. این کار را بدان جهت کرد که ایشان دیگر درمی برای خرید گندم نداشتند که دوباره برگردند و نیز گفته‌اند یوسف این کار را بخاطر آن کرد که از دیانت و امانت ایشان شناخت که ایشان بی‌بها طعام نخورند، چون آن بضاعت بینند باز گردند و برادرش بنیامین را بیارند و نیز یوسف عارش آمد که بهای گندم را از پدر و برادران بگیرد.

فَلَمَّا رَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيهِمْ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا ٱلْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَآ أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿٦٣﴾

همینکه پیش پدر باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانه از ما منع شد برادرمان را با ما بفرست که پیمانه توانیم گرفت و ما او را حفاظت می کنیم.(۶۳)

فَلَمَّا رَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيهِمْ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا ٱلْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَآ أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ

يَـٰٓأَبَانَا : منادا- نا: مضاف اليه- مُنِعَ : فعل ماضی مجهول- ٱلۡكَيۡلُ : نایب فاعل

پس ایشان به کنعان بازگشتند، دل شاد پیش یعقوب در آمدند و آن نیکی و حرمتی را که عزیز مصر با ایشان کرده بود بازگفتند، گفتند ای پدر مردی در سیاست مداری چون پادشاهان و در حسن خلق همچون پیغامبران، مهمان‌نواز، متواضع، مهربان، مبارک سیما، با لطافت فرشتگان آن زمانیکه ما احوال و قصه خود و نام شهر و نام پدرمان و برادرمان بنیامین را بازگو کردیم، آنگه از ما بنیامین را طلب کردند تا ما **بنیامین** را به پیش او ببریم پس پیمانه از ما منع کرده شد یعنی اگر بنیامین را به پیش او نبریم حکم کرد دیگر طعام بما ندهند پس ای پدر برادرمان بنیامین را با ما بفرست تا کیل و پیمانه‌ای بگیریم از برای طعام مورد نیازمان مطمئن باشید که ما حافظ و نگهبان برادرمان بنیامین باشیم.

قَالَ هَلۡ ءَامَنُكُمۡ عَلَيۡهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكُمۡ عَلَىٰٓ أَخِيهِ مِن قَبۡلُ فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٦٤﴾

یعقوب گفت: آیا من همانقدر درباره‌ی این برادر بشما مطمئن و ایمن باشم که درباره یوسف بودم خدا بهترین نگهبان و مهربانترین مهربانان است.(۶۴)

قَالَ هَلۡ ءَامَنُكُمۡ عَلَيۡهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكُمۡ عَلَىٰٓ أَخِيهِ مِن قَبۡلُ

در این آیه صنعت **تلمیح**[1] آمده است. یعقوب ﷺ گفت: ای فرزندان آیا شما را بر بنیامین امین شمرم همچنانکه شما را امین شمردم به برادر او پیش از این یعنی به یوسف. نخیر من شما را امین نمی‌شمارم و فرزند خود بنیامین را بشما نمی‌سپارم.

فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ

لفظ الله: مبتدا- خَيۡرٌ: خبر- حَٰفِظٗاۖ : تمیز

پس خدای بهتر است از جهت محافظت و او نگهدارنده است من به او توکل می‌کنم و فرزند خود را به او می‌سپارم.

وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ

هُوَ : مبتدا- أَرۡحَمُ : خبر- ٱلرَّٰحِمِينَ: مضاف‌اليه

و او بخشنده‌ترین بخشندگان و مهربان‌ترین مهربانان است و نگاه داشت فرزندم با اوست و او به من ببخشاید و مرا به مصیبت و دلسوختگی دو فرزند مبتلا نگرداند.

---

[1] - اشاره به داستانی در کلام است و دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب دارد، اولاً ایجاد رابطه‌ی تشبیهی بین دو مطلب و داستانی است و ثانیاً بین داستان، تناسب وجود دارد. در این آیه اشاره به قابل اعتماد و امین نبودن برادران در حق یوسف اشاره شده است.
مثال فارسی:

بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت — شور شیرین به سر هر که فتد کوه کن است

وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَٰعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَٰعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْۖ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَا نَبْغِيۖ هَٰذِهِۦ بِضَٰعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَاۖ وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍۖ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

و چون برادران کالای خویش بگشادند، جنس خویش بیافتند که پیشینیا ن داده بودند گفتند: ای پدر دیگر چه می‌خواهیم، این جنس ماست که پسمان داده‌اند، برای کسان خویش آذوقه می‌آریم برادر خویش را حفظ می کنیم و بار یک شتر بیشتر می گیریم که این پیمانه‌ای اندک است.(۶۵)

وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَٰعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَٰعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْۖ

و آن زمانیکه بارهای خود را باز کردند دیدند که بضاعت و کالایی که در مقابل گندم و غذا به یوسف داده بودند در میان بارهایشان است.

قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَا نَبْغِي

آب: منادی- (نا): مضاف الیه- ما: مفعول به مقدم- نَبْغِي: فعل مضارع- (نحن)فاعل

پسران یعقوب ﷺ گفتند ای پدرمان ما دیگر از عزیز مصر که شخص بسیار متواضع و غریب نواز است چه می‌خواهیم.

هَٰذِهِۦ بِضَٰعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَاۖ

هَٰذِهِۦ : مبتدا- بِضَٰعَتُنَا : بدل- رُدَّتْ : فعل ماضی مجهول- (هی) نایب فاعل، جمله خبر

این بهای همان گندم و غذایی است که ما آن را به ایشان داده بودیم به ما برگردانده است.

وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍۖ

وَنَمِيرُ: غذا و خوراک، فعل مضارع- (نحن)فاعل

پسران به پدرشان گفتند: و به کسان خود طعام می‌آوریم و برادر خود را در رفتن و آمدن محافظت می‌کنیم و بار شتر را نسبت به بار قبلی بیفزائیم آن چه که اکنون با خود آورده ایم در مقابل لطف و توجه عزیز مصر اندک است.

ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ : مبتدا- كَيْلٌ : خبر

و این پیمانه اندک است بلکه بار بیشتر می‌گیریم.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُۥ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ ٱللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يُحَاطَ بِكُمْۖ فَلَمَّآ ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

گفت: هر گز او را با شما نمی‌فرستم تا بنام خدا پیمانی دهید، وی را بمن باز آرید مگر آنکه مجبور شوید. و چون پیمان خویش بدادند گفت خدا ناظر سخنان ماست.(۶۶)

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُۥ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ ٱللَّهِ لَتَأْتُنَّنِى بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يُحَاطَ بِكُمْ

حتی تُؤْتُونِ: فعل مضارع منصوب- (و)فاعل- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- مَوْثِقًا: مفعول به ثانی

یعقوب فرمود من بنیامین را با شما نمی‌فرستم تا زمانیکه شما عهد و پیمان کنید و تعهد کنید و بخدا قسم خورید و بحق پیامبران سوگند یاد کنید که با بنیامین مکر مکنید و او را صحیح و سالم به پیش من برگردانید اگر مکر کنید به شما عذاب نازل شود و همه هلاک خواهید شد. برادران بنیامین پیمان پدر را پذیرفتند و سوگند خوردند که در حق بنیامین مکر نکنند.

فَلَمَّآ ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

فَلَمَّآ: مفعول فیه- ءَاتَوْهُ: فعل ماضی، (و) فاعل- ه: مفعول به- مَوْثِقَهُمْ: مفعول به ثانی

زمانی که این عهد و پیمان بین فرزندان و پدرشان یعقوب منعقد شد. بنیامین را حاضر کرد و پیراهن یشمین خود را به او داد و عمامه کتانی که از اسمعیل مانده بود و شالی که از ابراهیم به ارث برده بود به وی داد و گفت آن روزی که به پیش عزیز می‌روی این پیراهن را بپوش و این عمامه را بر سر کن شال را بر دوش بیفکن که آن را برای کفن کردن خود گذاشته بودم که یادگار عزیزان و بزرگان است.

بنیامین عصائی بدست گرفت و به همراه برادران به سوی مصر حرکت کرد، پدر او را مشایعت کرد یعقوب زمانیکه به زیر درختی که تا آنجا یوسف را مشایعت کرده بود رسید دست بگردن بنیامین در آورد و زار بگریست آنگه با پسران خداحافظی کرد و به ایشان این وصیت را کرد که رب‌العزه گفت.

وَقَالَ يَٰبَنِىَّ لَا تَدْخُلُواْ مِنۢ بَابٍ وَٰحِدٍ وَٱدْخُلُواْ مِنْ أَبْوَٰبٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَآ أُغْنِى عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)

گفت: ای پسر کان من! از یک دروازه درون مشوید و از دروازه‌های مختلف درون شوید. در قبال خدا برای شما کاری از من ساخته نیست که فرمان روائی خاص خداست توکل بدو می کنم و توکل کنان باید به او توکل کنند.(۶۷)

وَقَالَ يَٰبَنِىَّ لَا تَدْخُلُواْ مِنۢ بَابٍ وَٰحِدٍ وَٱدْخُلُواْ مِنْ أَبْوَٰبٍ مُّتَفَرِّقَةٍ

پس از آنکه یعقوب به عهد و پیمان پسران خود موافقت کرد و آنان را تا زیر درخت مشایعت کرد سفارش کرد و گفت ای پسران من به درون شهر مصر همگی از یک در وارد نشوید بلکه دو نفر دو نفر از دروازه‌های مختلف وارد شوید تا چشم بدگزندی به شما نرساند چون شما را با این شکوه و عظمت ببینند متحیر خواهند شد.

وَمَآ أُغْنِى عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ

البته من بلا را با این نصیحتی که می کنم چیزی از سرنوشت شما دفع نمی کنم حکم و فرمان و مشیت از قضای خداوند تبارک و تعالی است.

بیت:

من جهد همی کنم قضا می‌گوید   بیرون ز کفایت تو کاری دگر است

إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ

ٱلۡحُكۡمُ: مبتدا- لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

حکم و فرمان فقط از آن خداست و جز او کسی قادر به حکم و تغییر سرنوشت و قضای بشری نیست.

عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ

من در تمام امور به او توکل می کنم و در کارهایم از او استمداد می‌جویم.

وَعَلَيۡهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ

و باید توکل کنندگان به او توکل کنند و بس، و امور مهمه را به او واگذار کنند

«و من یتوکل علی الله فهو حسبه»

وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَهُمۡ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغۡنِي عَنۡهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ إِلَّا حَاجَةٗ فِي نَفۡسِ يَعۡقُوبَ قَضَىٰهَاۚ وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٖ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٦٨﴾

و چون از آنجا که پدرشان فرمانشان داده بود درون شدند، چیزی از خدا آنان را بی‌نیاز نکرد فقط میلی در ضمیر یعقوب بود که آن را عمل کرد او دانا بود زیرا تعلیمش داده بودیم ولی بیشتر مردم، دانا نیستند.(۶۸)

وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَهُمۡ أَبُوهُم

أَمَرَهُمۡ: فعل ماضی- هُم: مفعول به- أَبُو: فاعل

و آن زمانیکه فرزندان یعقوب آن طوریکه پدرشان یعقوب دستور داده بود از دروازه‌های مختلف وارد شوند انجام دادند سودمند نیفتاد و قضائی راکه خدای تعالی بر ایشان حکم کرده بود جاری شد.

مَّا كَانَ يُغۡنِي عَنۡهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ إِلَّا حَاجَةٗ فِي نَفۡسِ يَعۡقُوبَ قَضَىٰهَاۚ

اما چنین ورودی آنان را از خواست خدای تعالی و قضای الهی دور نکرد و در مصر به دزدی متهم شدند و برادرشان بنیامین به گروگان گرفته شدو غمها یکی پس از دیگری روی کرد مگر آن حاجتی که در دل یعقوب بود.

وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٖ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ

ـه: اسم انَّ- ل: مزحلقه- ذو: خبر انَّ

و بدرستیکه یعقوب صاحب علم و دانش بود و در سایه‌ی وحی که ما به او نازل می‌کردیم چیزهایی را می‌دانست از جمله می‌دانست که یوسف زنده است و سرانجام خواب او به حقیقت می‌پیوندد اما اکثر مردم نمی‌دانند.

وَلَمَّا دَخَلُوا۟ عَلَىٰ یُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَیْهِ أَخَاهُ ۖ قَالَ إِنِّىٓ أَنَا۠ أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا۟ یَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

و چون به نزدیک یوسف شدند، برادرش را پیش خود جا داد و گفت: من برادر تو ام از اعمالی که می کرده‌اند غمگین مباش.(۶۹)

وَلَمَّا دَخَلُوا۟ عَلَىٰ یُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَیْهِ أَخَاهُ ۖ قَالَ إِنِّىٓ أَنَا۠ أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا۟ یَعْمَلُونَ

ی: اسم انَّ- أَنَا۠ : مبتدا- أُخُو: خبر- کَ: مضاف الیه- جمله أَنَا۠ أَخُوكَ : خبر انَّ

گوید: آن زمانیکه ایشان به مصر رسیدند و به پیش یوسف آمدند یوسف آنان را به خود نزدیک ساخت و برای آنان تخت بنهادند. یوسف خود را آرایش داد و تاج بر سر گذاشت و بر تخت شاهی نشست و برادر خود بنیامین را در پیش خود جای داد و سپس روی به بنیامین کرد و گفت ای جوان نام تو چیست؟ گفت نام من بنیامین است. یوسف گفت فرزند داری؟ جواب داد بله فرزند دارم گفت اسم او را چه نامیدی گفت یوسف، گفت چرا نام او را یوسف گذاشتی؟ گفت برای آنکه من برادری داشتم نام وی یوسف بود بدان جهت نام فرزند خود را یوسف گذاشتم تا از برادرم یادگار باشد یوسف بعد از شنیدن این سخن زیر برقع مدتی ساکت شد و بگریست. آنگه فرمود به ایشان طعام بیاورید. یوسف گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادرند با هم بر سر یک سفره بنشینند و دو دو همی نشستند و بنیامین تنها ماند. یوسف گفت تو چرا نمی‌نشینی بنیامین گفت من برادری که از یک پدر و مادر باشد ندارم سرنوشت برادر اعیانی من معلوم نیست چه شده است زنده است یا مرده. یوسف روی سوی برادران کرد، گفت چون بنیامین تنهاست به او بگوئید تا با من در یک سفره بنشیند برادران همه بر پای خاستند و عزیز مصر را آفرین گفتند. پس یوسف او را با خود بر سر یک سفره برای طعام نشاند. یوسف دست را از آستین بیرون کرد تا غذا بخورد دست یوسف را دید و لحظه‌ای در بدنش احساس سردی کرد و اشک از چشمان او سرازیر شد و طعام نخورد. یوسف گفت چرا غذا نمی‌خوری؟ گفت برای من طاقت غذا خوردن باقی نماند بعد از آنکه دست و انگشتان تو را دیدم بسیار به دست و انگشتان برادرم شبیه است. یوسف چون آن سخن را شنید. بسیار غمگین و افسرده شد و گریه بر وی افتاد اما صبر کرد تا برادرش از او بویی نبرد. یوسف گفت آیا می‌خواهی که من برادر تو باشم؟ بنیامین گفت تو یوسف نیستی که از راحیل زاده شده باشی و پدر او یعقوب باشد یوسف این سخن شنید و

بگریست. برخاست و او را در بر گرفت و گفت: إِنِّيٓ أَنَا۠ أَخُوكَ . اندوهگین مباش و غم مخور که من یوسف برادر تو هستم.

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمۡ جَعَلَ ٱلسِّقَايَةَ فِي رَحۡلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا ٱلۡعِيرُ إِنَّكُمۡ لَسَٰرِقُونَ ﴿٧٠﴾

و چون بار آن کاروان را آماده ساختند جام زرین شاه را در بار برادرش نهاد آنگاه بانگ زنی بانگ زد ای کاروانیان! شما دزدانید.(۷۰)

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمۡ جَعَلَ ٱلسِّقَايَةَ فِي رَحۡلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا ٱلۡعِيرُ إِنَّكُمۡ لَسَٰرِقُونَ

جَهَّزَهُم : فعل ماضی، فاعل(هو)، هم: مفعول به

هنگامیکه بار ایشان را آماده کرد پیمانه پربهای پادشاه راکه آن از زر یا نقره بود در داخل بار بنیامین گذاشت کاروان برادران یوسف به حرکت در آمدند و به راه افتادند و از شهر بیرون رفتند جمعی از ملازمان یوسف از پشت سر آنها رسیدند پس نداکننده صداکرد و گفت ای کاروان بدرستیکه شما دزدان هستید چون برادران یوسف این صدا را شنیدند.

قَالُواْ وَأَقۡبَلُواْ عَلَيۡهِم مَّاذَا تَفۡقِدُونَ ﴿٧١﴾

شتابان سوی آنان آمدند و گفتند چه گم کرده‌اید.(۷۱)

قَالُواْ وَأَقۡبَلُواْ عَلَيۡهِم مَّاذَا تَفۡقِدُونَ

وَأَقۡبَلُواْ : فعل ماضی- (و)فاعل- مَّاذَا : مفعول به

گفتند به آن کسانیکه ملازمان پادشاه بودند روی آوردند شما چه چیزی راگم کرده‌اید که دنبال آن هستید.

قَالُواْ نَفۡقِدُ صُوَاعَ ٱلۡمَلِكِ وَلِمَن جَآءَ بِهِۦ حِمۡلُ بَعِيرٖ وَأَنَا۠ بِهِۦ زَعِيمٞ ﴿٧٢﴾

گفتند: جام شاه را گم کرده‌ایم و هر که آن را بیارد بار یک شتر طعام دارد و من ضامن آن هستم.(۷۲)

قَالُواْ نَفۡقِدُ صُوَاعَ ٱلۡمَلِكِ وَلِمَن جَآءَ بِهِۦ حِمۡلُ بَعِيرٖ وَأَنَا۠ بِهِۦ زَعِيمٞ

نَفۡقِدُ : فعل مضارع، فاعل (نحن)- صُوَاعَ : مفعول به

گفتند پیمانه پادشاه راکه پیمانه غله بود گم کرده‌ایم و هر کسی آن را بیاورد یک بار شتر در برابر آن طعام می‌گیرد و رئیس آنان هم در برابر آن این پاداش تضمین کرد.

قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ عَلِمۡتُم مَّا جِئۡنَا لِنُفۡسِدَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كُنَّا سَٰرِقِينَ ﴿٧٣﴾

برادران گفتند: بخدا شما می‌دانید که ما نیامده‌ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم.(۷۳)

قَالُوا۟ تَٱللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَٰرِقِينَ

(نا) اسم کان- سَٰرِقِينَ: خبر کان

برادران یوسف بعد از شنیدن این سخن گفتند بخدا این عجب است که شما می‌گوئید ما بدان نیامده‌ایم که در سرزمین مصر فساد کنیم و تبهکاری به راه اندازیم. چونکه ایشان هر که به مصر می‌آمدند دهنهای چهار پایان را می‌بستند تا از کشتزار مردم هیچ چیز نخورند و مردم هم از ایشان آن را دیده بودند.

قَالُوا۟ فَمَا جَزَٰٓؤُهُۥٓ إِن كُنتُمْ كَٰذِبِينَ ﴿٧٤﴾

گفتند: اگر دروغ گفته باشید. سزای آن چیست؟(۷۴)

قَالُوا۟ فَمَا جَزَٰٓؤُهُۥٓ إِن كُنتُمْ كَٰذِبِينَ

ما: مبتدا- جَزَٰٓؤُهُۥٓ: خبر

نداکنندگان گفتند اگر شما دروغ گفته باشید جزای آن دزدی چیست؟ و چگونه او را مجازات باید کرد.

قَالُوا۟ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧٥﴾

گفتند: سزای آن همان کس است که دربار او یافت شود، خود او را به بندگی برگیرند، که ما ستمگران را چنین سزا می‌دهیم.(۷۵)

قَالُوا۟ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّٰلِمِينَ

جَزَٰٓؤُهُۥ: مبتدا- خبر محذوف- مَن: مبتدا- وُجِدَ: فعل ماضی مجهول- (هو)نایب فاعل، جمله خبر

برادران جواب دادند که مجازات دزدی آنست که آن دزد را به جهت آن دزدی برده بگیرند جزای دزدی در نزد ما که از خاندان یعقوب عليه السلام هستیم این است و یوسف این اقرار را بدان جهت از ایشان می‌گرفت تا بنیامین را با این اقرار و به حکم ایشان باز گیرد و برگرداند.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَآءِ أَخِيهِ ثُمَّ ٱسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَآءِ أَخِيهِ ۚ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ ۖ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِى دِينِ ٱلْمَلِكِ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَٰتٍ مَّن نَّشَآءُ ۗ وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

[جستجو] از ظرفهای ایشان پیش از ظرف برادرش آغاز کرد و عاقبت آن را از ظرف برادرش بنیامین بیرون آورد، بدینگونه برای یوسف تدبیر کردیم که در آئین شاه حق نداشت برادر خویش را بگیرد، مگر خدا می‌خواست. هر که را بخواهیم مرتبه‌ها بالا بریم و بالاتر از هر صاحب دانشی، دانشوری هست.(۷۶)

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَآءِ أَخِيهِ ثُمَّ ٱسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَآءِ أَخِيهِ ۚ

بَدَأَ: فعل ماضی، فاعل (هو)

پس مأموران نخست بارهای برادران را شروع به بازرسی کردند و سپس بار برادرشان بنیامین را سپس از میان بار بنیامین پیمانه را بیرون آوردند.

كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ

ما همچنین این تدبیر را به یوسف آموختیم یعنی پیمانه را در داخل بار بنیامین بگذارند این را بدان جهت کردیم که تا برادرش در کنار او با او باشد.

مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلْمَلِكِ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ

(هو)اسم کان- ل: جحود- یأخذ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر کان

چونکه برای یوسف طبق قانون شاه مصر سزاوار و شایسته نبود که برادر خود را بگیرد مگر اینکه خدا می‌خواست.

زمانیکه مأموران آن پیمانه را از میان بار بنیامین پیدا کردند برادران یوسف از حیا و شرم سر در پیش افکندند و زبان طعن بر بنیامین گشودند و با دست بر چهره‌های خود زدند و گفتند بنیامین مادرت بر سوک تو بگرید که ما را رسوا کردی. بنیامین گفت من این کار را نکرده‌ام، گفتند پس چه کسی در بار تو آن را نهاده است؟ گفت همان کسی که کالاها را در بارهای شما قرار داد.

نَرْفَعُ دَرَجَٰتٍ مَّن نَّشَآءُ

نَرْفَعُ: فعل مضارع- نحن: فاعل- دَرَجَٰتٍ: مفعول مطلق

و ما با اعطای دانش خود درجات هر کسی را که بخواهیم بالا می‌بریم همانگونه که درجات یوسف را با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به درجات بالا بردیم.

وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ

وَفَوْقَ: مفعول فیه، خبر مقدم- عَلِيمٌ: مبتدا موخر

و بالای هر علمی عالمی است تا آنگاه که نهایت علم به خدای تعالی برسد. آنگه یوسف گفت این چه کاری است که کردید مگر نمی‌گفتید که ما پیغمبر زادگان هستیم.

قَالُوٓاْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُۥ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِۦ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿۷۷﴾

گفتند: اگر او دزدی کرده برادرش یوسف نیز پیش از این دزدی کرده بود یوسف این را در دل گرفت و به ایشان اظهار نکرد. گفت شما بسیار مردم بدی هستید و آنچه را حکایت می کنید خدا بهتر داند.(۷۷)

قَالُوٓاْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُۥ مِن قَبْلُ

پروردگار جهانیان یوسف را در مقابل سخنی که گفته بود ***انکم لسارقون*** هر آینه شما دزدید با این کلمات که بر زبان برادران یوسف جاری می‌شود عقوبت کرد. و آن این بود که برادران یوسف گفتند: اگر بنیامین دزدی کند جای شگفت نیست که آن عمل زشت دزدی را از مادرشان به ارث برده‌اند چونکه قبلاً برادر هم تنی او که یوسف بود نیز دزدی کرده است.

ثعلبی می‌گوید، دانشمندان درباره دزدی که یوسف را بدان وصف کرده‌اند اختلاف نظر دارند **سعید و قتاده** گوید. یوسف شیء زرین از پدر بزرگ مادری خود برداشت و آن را شکست، **مجاهد** می‌گوید، روزی فقیری بر در خانه آمد و یوسف تخم مرغی را برداشت و به او داد، **وهب** می‌گوید، از سفره برای نیازمندان خوراک برمی‌داشت.

فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِۦ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْۚ

أَسَرَّهَا : فعل ماضی- (ها)مفعول به- يُوسُفُ : فاعل

یوسف از دل نسبت به این سخن ناراحت شد ولی ناراحتی خود را در دل پنهان داشت و آن را اظهار نکرد.

قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًاۖ

أَنتُمْ : مبتدا- شَرٌّ : خبر- مَّكَانًا: تمیز

اما در دل گفت شما در دزدی مقام و منزلت بیشتری در پیشگاه خداوند دارید زیرا که شما برادر خود را از پدر دزدیدید و او را به قعر چاه انداختید.

وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- أَعْلَمُ : خبر

و خداوند داناتر است به آنچه که وصف می‌کنید و دزدی را بمن نسبت می‌دهید پس یوسف بنیامین را به ملازمان خود سپرد و برادران وی هر چند در خلاص‌کردن او کوشیدند بجائی نرسید گفتند که پسران یعقوب دارای نیرو و قدرت و توان بودند.که اگر یکی از ایشان بانگ می کرد چهار فرسنگ صدای وی شنیده می‌شد و هر کسی صدای اورا می شنید در دل خود ترسی احساس می‌کرد و اعضای بدنش سست می‌شد و زن باردار بار می‌نهاد. **روبیل** برادر بزرگتر در آن حالت به بنیامین خشم گرفت چنانکه مویهای بدنش سیخ شد و از لباسش بیرون زد و آن خشم فروکش نمی‌کرد مگر که بوقت خشم از نژاد ایشان کسی دست به وی بزند یوسف چون روبیل را در آن آتش خشم دید به پسر خود گفت: برو و دست به وی زن تا خشم وی فرو نشیند و ساکن گردد. پسر یوسف دست به وی زد و ساکن گشت. روبیل گفت: در این شهر چه کسی از تخمه و نژاد یعقوب است. یوسف گفت یعقوب کیست؟ گفت از نژاد ابراهیم است. روایت کرده‌اند که دیگر بار روبیل خشم گرفت و آهنگ تخت یوسف کرد. یوسف

نقاب بسته از تخت پائین آمد و او را در ربود و گفت ای کنعانیان شما به زور و به قوت خود مغرورید و می‌پندارید کسی بر شما چیره نخواهد شد.

شیخ سعدی گفت:

نه هر بازو که در وی قوتی هست　　بمردی عاجزان را بشکند دست
ضعیفان را مکن بر دل گزندی　　که درمانی بجور زورمندی

قَالُوا۟ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْعَزِيزُ إِنَّ لَهُۥٓ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُۥٓ ۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند: ای پادشاه! او را پدر پیر بزرگسال است، یکی از ما را بجای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.(۷۸)

قَالُوا۟ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْعَزِيزُ إِنَّ لَهُۥٓ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُۥٓ

لَهُۥٓ: جار و مجرور، خبر إِنَّ - أَبًا: اسم انّ

برادران گفتند ای عزیز (یوسف) بنیامین پدری دارد پیر و با همت و والامقام، محنت روزگار چشیده و در سوگوار فراق پسری که از او غایب شده نشسته و بنیامین را دوست دارد و غمخوار وی است.

بنیامین را بر عجز و محنت کشیده او ببخشای و بر جراحت زخمش نمک مپاش یکی از ما برادران را بجای او برده گیر و او را خلاص کن.

شیخ سعدی گفت:

که در مصر چون من عزیز نبود　　چون حاصل همین بود، چیزی نبود

إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ

نا: اسم ان- نَرَىٰكَ : فعل مضارع، فاعل (نحن) ک: مفعول به

بدرستیکه ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم به جهت نیکویی‌ها که در حق ما کردید و طعام و آذوقه‌ای که به ما بخشیدید.

قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَـٰعَنَا عِندَهُۥٓ إِنَّآ إِذًا لَّظَـٰلِمُونَ ﴿٧٩﴾

گفت: خدا نکند جز آنکس را که کالای خویش پیش او یافته ایم بگیریم وگرنه ستمگر خواهیم بود.(۷۹)

قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَـٰعَنَا عِندَهُۥٓ

قَالَ : فعل ماضی- (هو)فاعل- مَعَاذَ : مفعول مطلق

یوسف گفت به خدا پناه می‌برم پناه بردنی از آنکه غیر از آنکسی را بگیرم که از میان بار او پیمانه پیدا شده است یعنی غیر از بنیامین که پیمانه از میان بار او پیدا شده کسی را بجای او نمی گیریم و به این گرفتن به خدا پناه می‌بریم اگر چنین کاری کنیم بی‌گناه را بجای گناهکار گرفته باشیم.

إِنَّآ إِذًا لَّظَٰلِمُونَ

نا: اسم انّ- لَّظَٰلِمُونَ : خبر انّ

بدرستیکه اگر چنین کنیم یعنی بی‌گناهی را بجای گناهکار بگیریم هر آینه از ستمکاران خواهیم بود.

فَلَمَّا ٱسْتَيْـَٔسُوا۟ مِنْهُ خَلَصُوا۟ نَجِيًّا ۖ قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ ٱللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِى يُوسُفَ ۖ فَلَنْ أَبْرَحَ ٱلْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِىٓ أَبِىٓ أَوْ يَحْكُمَ ٱللَّهُ لِى ۖ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿۸۰﴾

و همینکه از او نومید شدند، رازگویان به کنار می‌رفتند برادر بزرگشان گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما بنام خدا پیمان گرفته و پیش از این درباره یوسف تقصیر کرده‌اید، هرگز از این سرزمین بیرون نشوم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا برای من داوری کند که او بهترین داوران است.(۸۰)

فَلَمَّا ٱسْتَيْـَٔسُوا۟ مِنْهُ خَلَصُوا۟ نَجِيًّا

خَلَصُوا۟ : فعل ماضی- (و)فاعل- نَجِيًّا : حال

پس آن زمانیکه برادران از یوسف نومید شدند و دانستند که یوسف برادرشان را به ایشان نمی‌دهد از مصریان جدا شدند و به کناری رفتند و با یکدیگر مشورت کردند.

قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ ٱللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِى يُوسُفَ

پس بزرگتر آنان از جهت سن و خرد و عقل بود یعنی یهودا یا روبیل گفت آیا شما نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان و تعهدی گرفت و شما به خدا قسم خوردید تا بنیامین را سالم به پدرمان برگردانید و پیش از این هم در حق یوسف تقصیر و کوتاهی کردید و سوگندان خود را وفا نکردید.

فَلَنْ أَبْرَحَ ٱلْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِىٓ أَبِىٓ أَوْ يَحْكُمَ ٱللَّهُ لِى

فَلَنْ أَبْرَحَ ٱلْأَرْضَ : از این سرزمین حرکت نمی‌کنم، فعل مضارع منصوب- (انا)فاعل- ٱلْأَرْضَ : مفعول به

پس من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم و بیرون نمی‌روم تا زمانیکه به اخراج من از مصر پدرم دستوری دهد یا خدای تعالی برایم به برگشت پیش پدرم حکم کند در غیر اینصورت تا دم مرگم من در این شهر خواهم ماند.

وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ

هُوَ: مبتدا- خَيْرُ: خبر- ٱلْحَٰكِمِينَ: مضاف اليه

و او بهترین حکم کنندگان است براستی و بدرستی حکم کند و حکم او به مقتضای عدل و داد است.

ٱرْجِعُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَبِيكُمْ فَقُولُوا۟ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّ ٱبْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَٰفِظِينَ ﴿۸۱﴾

نزد پدرمان روید و گوئید: ای پدرا پسرت دزدی کرد و ما جز آنچه می‌دانیم و شاهد آن بوده‌ایم گواهی نمی‌دهیم که ما دانای غیب نیستیم.(۸۱)

ٱرْجِعُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَبِيكُمْ فَقُولُوا۟ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّ ٱبْنَكَ سَرَقَ

ٱبْنَكَ: اسم انّ- ک: مضاف اليه- سَرَقَ: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر انّ

پس از مشورت یهودا همان برادر بزرگشان گفت من با شما نمی‌آیم زیرا که مَن روی دیدار یعقوب را ندارم که به پدر خبری بدهم که داغی بر دل ریش پدرم نهم و این خبر تلخ را به او ببرم شماها بازگردید و به پدرمان بگوئید ای پدرجان همانا برادرمان بنیامین دزدی کرده است.

وَمَا شَهِدْنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَٰفِظِينَ

و ما گواهی نمی‌دهیم مگر آنچه می‌دانیم گواهی می‌دهیم که پیمانه پادشاه از میان بار او بیرون آمد و راز پشت پرده را خدا داند ما به ظاهر قضیه دزدی او را دیدیم و گواهی می‌دهیم نمی‌دانیم که آیا خود او این پیمانه را دزدیده یا در میان بار او نهاده شده و به او تهمت زده‌اند؟

وَسْـَٔلِ ٱلْقَرْيَةَ ٱلَّتِى كُنَّا فِيهَا وَٱلْعِيرَ ٱلَّتِىٓ أَقْبَلْنَا فِيهَا ۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿۸۲﴾

از دهکده ای که در آن بوده‌ایم و کاروانی که با آن آمده‌ایم بپرس که ما راست می گوئیم.(۸۲)

وَسْـَٔلِ ٱلْقَرْيَةَ ٱلَّتِى كُنَّا فِيهَا وَٱلْعِيرَ ٱلَّتِىٓ أَقْبَلْنَا فِيهَا ۖ

نا: اسم کان- فِيهَا: جار و مجرور، خبر کان

و از اهل آن روستایی که ما در آن بودیم بپرس مراد اهل مصر است و نیز از آن کاروان که بهمراه ما از مصر به سوی کنعان حرکت کرده بود بپرس چونکه این کاروان جماعتی از اهل کنعان و از همسایگان یعقوب بودند که بهمراه ایشان بودند و از حال و وضع واقعه مطلع بودند.

وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ

نا: اسم انّ - ل: مزحلقه - لَصَٰدِقُونَ: خبر انّ

و بگوئید بدرستیکه ما از راستگویان هستیم بعد از این مشورت به حکم یهودا از مصر به سوی کنعان حرکت کردند و بخدمت پدر رسیدند شمعون به برادران گفت زمانیکه شما این سخن به پدر بگوئید پدر، شما را متهم خواهد ساخت به سبب آن حال که بر یوسف رفته بود.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾

گفت [چنین نیست] بلکه ضمیرهایتان کاری [بزرگ] را بشما نیکو وانمود، صبری نکو باید شاید خدا همه را بمن آرد که او دانای فرزانه است.(۸۳)

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا

سَوَّلَتْ: فعل ماضی مفرد مونث غایب - أَنفُسُكُمْ: فاعل - أَمْرًا: مفعول به

آن زمان که پدرشان را از ماجرا با خبر کردند یعقوب گفت بلکه نفس‌های اماره شما کار زشتی راکه خواسته‌اید در نظرتان آراسته است و شما را به آن گرفتار کرده است.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ

صَبْرٌ: مبتدا - جَمِيلٌ: نعت - خبر محذوف

مفهوم این قسمت از آیه در زیاد کردن فایده آمده است.

پس صبر و شکیبائی نیکو بر من است از این واقعه‌ای که پدید آمده است.

عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعًا

لفظ ٱللَّهُ: اسم عَسَى - أَن يَأْتِيَنِى: فعل مضارع، فاعل (هو) - ی: مفعول به، جمله خبر عَسَى

امید است که خدای تعالی همه ایشان را یعنی یوسف و بنیامین را به من بازگرداند.

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ

ہ: اسم انّ - هُوَ: ضمیر فصل - ٱلْعَلِيمُ: خبر انّ - ٱلْحَكِيمُ: خبر انّ ثانی

بدرستیکه او به حال من داناتر است. وبر آنچه که می‌کند در کارها و قضا و قدر خویش حکیم است و به حال من که به این پریشانی مبتلا شده‌ام آگاه است.

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾

آنگاه [یعقوب] روی از آنها بگردانید و گفت: ای دریغ از یوسف، و دیدگانش از غم سپید شد و از غم آکنده بود.(۸۴)

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

و یعقوب از پسرانش روی برگردانید و گفت ای وای بر من و بر جدائی از یوسف بگریست و فریاد زد صاحب **کشاف** آورده است که حضرت رسول ﷺ از جبرئیل علیه السلام پرسید که غم و اندوه و فریاد یعقوب در فراق یوسف چگونه بود جبرئیل فرمود برابر هفتاد مادر پسر مرده، حضرت رسول ﷺ فرمود به یعقوب چه مقدار پاداش و مزدی نوشتید جواب داد برابر مزد صد شهید. چون هیچ کس در آتش جدایی یعقوب از یوسف نسوخت که چهل سال از زمان جدایی تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک شد و از بار جدایی او پشت مبارکش خمیده گشت و هر دو چشم او از غم و اندوه جدایی سفید شد و دلش از برای فرزندان پر از خشم بود ولی ظاهر نمی‌کرد.

شیخ سعدی گفت:

چو یعقوبم از دیده گردد سپید، 　　نبرم ز دیدار یوسف امید

بیت:

دردی است درین سینه که گفتن نتوانم 　　وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم

قَالُواْ تَاللَّهِ تَفْتَؤُاْ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَٰلِكِينَ ﴿٨٥﴾

فرزندانش گفتند: بخداآنقدریادیوسف‌میکنی تاسخت بیمارشوی یا بهلاکت افتی.(۸۵)

قَالُواْ تَاللَّهِ تَفْتَؤُاْ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَٰلِكِينَ

تَفْتَؤُاْ تَذْكُرُ: همیشه باشی- حَرَضًا: مصدر است به معنی نزدیک شدن به مرگ

آن زمانیکه پسران اضطراب پدر را شنیدند و وا اسفا گفتن او را مشاهده نمودند گفتند بخدا همیشه در ناله و آه و زاری هستی و همیشه به یاد یوسف هستی آنچنان بگریی تا اینکه بیمار شوی و یا از جمله هلاک شدگان باشی.

قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُواْ بَثِّي وَحُزْنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

[یعقوب] گفت: شکایت غم و اندوه خویش، فقط بخدا می‌برم و از لطف بی‌حساب خدا چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید.(۸۶)

قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُواْ بَثِّي وَحُزْنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

أَشْكُواْ : فعل مضارع- (انا)فاعل- بَثِّي : مفعول به- (ی)مضاف الیه

یعقوب آن زمانیکه شروع به گریستن کرد آنچنانکه همسایگان او از وی دلتنگ شدند. مفسران گویند همسایه‌ای پیش یعقوب آمد، گفت ای یعقوب تو را بس شکسته و کوفته و ضعیف می‌بینم و سن تو هنوز به آن نرسیده که چنین ضعیف باشی یعقوب گفت ای پسران! غیر از این نیست که من شکایت به خدا می‌کنم بشما و به غیر شما شکایت نمی‌کنم و حل مشکل و پایان غم و اندوه خود را از او می‌خواهم و گفت من داناترم از شما در حق این مشکل و شما نمی‌دانید و خداوند به او وحی کرد که از

گریستن خودداری کن که بزودی چشمت را بر می‌گردانم و میان تو و فرزندانت را جمع می‌کنم و یعقوب ﷷ ساکت و آرام شد.

يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٨٧﴾

پسر کان من! بروید و یوسف و برادرش را بجوئید و از گشایش خدا نومید مشوید که جز گروه کافران از گشایش خدا نومید نمی‌شوند.(۸۷)

يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ

پسران یعقوب زمانیکه احوال بنیامین را با پدر خود بگفتند پدرش گفت: ای پسران من! بروید و از حال یوسف و برادرش خبر بگیرید و از رحمت و فضل خداوند مأیوس مشوید. **مولانا گفت:**

نیستم امیدوار از هیچ سو — و آن کرم می‌گویدم لاتیأ سو

إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ

بدرستیکه جز کافران از رحمت و فضل خدای تعالی مأیوس نمی‌شوند.

مولانا گفت:

گرکران و گر ستاینده بود — آنکه جویندست یابنده بود

در طلب زن دائما گوهر دو دست — که طلب در راه نیکو رهبرست

گفت آن یعقوب با اولاد خویش — جستن یوسف کنید از حد بیش

هر خسی خود را درین جستن بجد — هر طرف رانید شکل مستعد

گفت از روح خدا لاتیأسوا — همچو گم کرده پسر رو سوبسو

از ره حس دهان پرسان شوید — گوش را بر چهار راه او نهید

هر کجا لطفی ببینی از کسی — سوی اصل لطف ره یابی عسی

پسران به فرمان پدر عزم مصر کردند و آماده سفر شدند و بارها برداشتند و روی به مصر آوردند و این سومین بار است که برادران یوسف به مصر رفتند.

فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيۡهِ قَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهۡلَنَا ٱلضُّرُّ وَجِئۡنَا بِبِضَٰعَةٖ مُّزۡجَىٰةٖ فَأَوۡفِ لَنَا ٱلۡكَيۡلَ وَتَصَدَّقۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَجۡزِي ٱلۡمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

[پس چون برادران به امر پدر باز به مصر آمده] و برشاه وارد شدند گفتند: ای عزیز مصر! ما و کسانمان بینوا شده‌ایم و کالائی نا چیز آورده‌ایم، پیمانه تمام ده و بما بخشش کن که خدا بخششگران را پاداش می‌دهد.(۸۸)

فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيۡهِ قَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهۡلَنَا ٱلضُّرُّ وَجِئۡنَا بِبِضَٰعَةٖ مُّزۡجَىٰةٖ فَأَوۡفِ لَنَا ٱلۡكَيۡلَ وَتَصَدَّقۡ عَلَيۡنَآۖ

یا: حرف ندا- ای: منادا- ها: تنبیه- ٱلْعَزِيزُ : بدل

آن زمانیکه برادران به مصر داخل شدند و به خدمت یوسف آمدند گفتند ای عزیز مصر برای ما و اهل و کسان ما سختی و بی‌نوائی و گرسنگی رسیده است و بضاعت و کالایی که شایستگی شما را ندارد آورده‌ایم پس پیمانه را برای ما پر بده و برای ما بیش از حد معمول در مقابل کالایی که آورده‌ایم ببخش.

إِنَّ ٱللَّهَ يَجْزِي ٱلْمُتَصَدِّقِينَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ -يَجْزِي : فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه خدای تعالی به نیکوئی پاداش دهد آن راکه از روی بخشش، مهمان پذیر و غریب نواز باشند و به بینوایان ببخشند آنگه نامه‌ای راکه حضرت یعقوب نوشته بود به یوسف دادند یوسف‌نامه را خواند و گریه بر وی افتاد و نتوانست خویشتن را نگه دارد.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَٰهِلُونَ ﴿٨٩﴾

گفت دانید که وقتی نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟(۸۹)

قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَٰهِلُونَ

ابن اسحاق گفت: علت این سخن آن بود که برادران در مقابل یوسف اظهار عجز و بیچارگی نمودند و درویشی خود را اظهار کردند و از عزیز مصر تصدق درخواست کردند در دل یوسف رقتی حاصل شد و بر عجز و بیچارگی ایشان و بر بینوایی آنان صبرکردن بیش از این طاقت نداشت برخاست و به خانه رفت و بسیار بگریست و زاری کرد. آنگه بیرون آمد و گفت آن پیمانه‌ای راکه بنیامین دزدیده بود بیارید، آوردند، یوسف گفت. آیا می‌دانید که پیمانه از چه چیز خبر می‌دهد؟ می‌گوید شما این غلام یعنی بنیامین راکه پیش پدر بیاوردید برای پدر جدایی از او بسیار سخت بود و بشما نصیحت کرد که به او گوش دهید و ضایع مکنید، چنانکه هم مادری وی را پیش از این ضایع کردید، آنگه روی به برادران کرد و گفت: هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ

گفت: آیا می‌دانید که با یوسف چه کردید؟ اول بار قصد کشتن وی راکردید، سپس او را به خواری در چاه افکندید، پس او را به بندگی به **مالک دعر** فروختید، و گفته‌اند مالک دعر آن زمان که یوسف را خریده بود خطی از ایشان گرفته بود مبنی بر فروش او و آن خط در دست یوسف بود. آن ساعت آن خط بیرون آورد و به ایشان نشان داد و گفت: شما از جمله‌ی نادانان بودید که این کار راکردید و به برادران یقین شد که این عزیز یوسف برادرشان است.

قَالُوٓاْ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا۠ يُوسُفُ وَهَٰذَآ أَخِي قَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَآ إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

گفتند مگر تو یوسفی؟ گفت من یوسفم و این برادر من است، خدا بما منت نهاد که هر که بپرهیزد و صبور باشد خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.(۹۰)

قَالُوٓاْ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ

ک: اسم انَّ - انت: ضمیر فصل- یُوسُفُ : خبر انَّ

زمانیکه یوسف با این سخن، ایشان را توبیخ کرده بود تاج از سر فرو نهاد و بر گوشه‌ی سر او خالی بود که یعقوب هم و اسحق هم همان خال داشتند و یوسف تبسم کرد. برادران به یوسف گفتند تو حقیقتاً یوسف هستی و این جمال و کمال از آن توست آیا از دیگری نیست؟ **بیت**

که‌دارد ازهمه‌خوبان رخ‌چنین‌که‌تو داری تبارک‌الله ازاین‌روی نازنین‌که تو داری

قَالَ أَنَا۠ يُوسُفُ وَهَٰذَآ أَخِي

أَنَا۠ : مبتدا- يُوسُفُ : خبر- هَٰذَآ : مبتدا- أَخِي : خبر

یوسف گفت من یوسف هستم و این برادر من بنیامین است.

قَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَآ

مَنَّ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

خداوند به ما منت نهاد که هر که در شدائد و سختی‌ها صبور و شکیبا باشد پاداش آن را خواهد داد.

إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ

ه: اسم اِنَّ- مَن: مبتدا، جازم- يَتَّقِ : فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر- جمله مَن يَتَّقِ خبر انَّ

بدرستی هر که از خدای تعالی بترسد و تقوا پیشه کند و بر طاعت و اجتناب از گناه صبر و شکیبا باشد پس بتحقیق خدای تعالی مزد و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند زمانیکه برادران یوسف را شناختند روی به تخت آوردند و خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت پائین آمد و برادران را در کنار گرفت.

قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَٰطِـِٔينَ ﴿۹۱﴾

گفتند: بخدا که خدا تو را بما برتری داده و ما از خطا کاران بوده‌ایم.(۹۱)

قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَٰطِـِٔينَ

(ت)قسم- لفظ ٱللَّهُ: مجرور به حرف جر

گفتند: به خدا سوگند. که خداوند تو را بخاطر پرهیزکاری و نیکوکاری و صبر و شکیبائی ات بر ما برتری داد و بدرستیکه ما از خطا کاران و گناهکاران هستیم به جهت آن عملها که در حق تو کرده‌ایم و دروغهایی که بر پدرمان بافته‌ایم.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿۹۲﴾

گفت: اکنون ملامتی بر شما نیست، خدا بیامرزدتان که او از همه رحیم‌تر است.(۹۲)

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ

یوسف در جواب ایشان گفت امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی در کار نیست و خطا و گناه شما را به رختان نمی‌کشم.

يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ

خداوند شما را بیامرزد و از گناهانتان بگذرد که شما امروز این چنین به گناه و خطای خود معترف شدید.

وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ

هُوَ : مبتدا- أَرْحَمُ : خبر- ٱلرَّٰحِمِينَ : مضاف الیه

و خداوند بخشنده ترین بخشندگان است و خداوند به وسیله توبه از گناه گناهکاران می‌گذرد و بر توبه کنندگان بخشنده و مهربان است پس زمانیکه برادران را اینچنین دلداری داد به سر قصه پدر رفت و گفت:

ٱذْهَبُوا۟ بِقَمِيصِى هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِى بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۹۳﴾

این پیراهن را ببرید و به صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود کسان خود را همگی پیش من آرید.(۹۳)

ٱذْهَبُوا۟ بِقَمِيصِى هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيرًا

ٱذْهَبُوا۟ : فعل امر- (و)فاعل- هَٰذَا : بدل

چون برادران، یوسف را شناختند و با هم هم‌صحبت شدند، یوسف گفت حال پدرم چگونه است؟ بعد از مفارقت از من کار به کجا رسید. گفتند غمگین و رنجور است از بس گریه کرده بینائی خود را از دست داده است. یوسف زاری و جزع کرد از حق سبحانه و تعالی وحی آمد ای یوسف گریه و زاری مکن پیراهن خود را به وی بفرست که چون بوی پیراهن بمشام او برسد بینائی خود را باز یابد یوسف بفرمان حق سبحانه و تعالی پیراهن در آورد و به ایشان داد و گفت ٱذْهَبُوا۟ بِقَمِيصِى...

این پیراهن مرا با خود به کنعان ببرید و آن را بر چهره‌ی پدرم یعقوب بیندازید تا بینائی او بازگردد و چشمش بحال اول برگردد.

مولانا گفت:

گفت یوسف ابن یعقوب نبی بهر فالقوا علی وجه ابی

ضحاک و سدی و مجاهد و جماعتی مفسران گفتند آن پیراهن از حریر بهشت بود و آن چیزی بود که خدای تبارک و تعالی با آن ابراهیم را پوشاند **یهودا** گفت آن پیراهن را بمن بدهید تا من آن را ببرم چونکه پیراهن خون آلود دروغین یوسف را هم من برده بودم و غم و اندوه را بر دل پدرم من نهاده بودم تا امروز به مژدگانی این پیراهن من ببرم تا من موجب شادی وی گردم.

وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

و شما همگی از بزرگان و خدم و خانواده خود را نزد من بیاورید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ ﴿۹۴﴾

و همینکه کاروان بیرون شد! پدرشان گفت: اگر سفیهم نمی‌شمارید، من بوی یوسف احساس می کنم.(۹۴)

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ

و آن زمانیکه کاروان برای بردن پیراهن یوسف و انداختن آن بر چهره یعقوب حرکت کرده بود یعقوب به نبیرگان اهل خود گفت که من بوی یوسف می‌یابم با توجه به اینکه فاصله مصر تا کنعان هشتاد فرسنگ بود این بوی را توسط باد صبا از حق سبحانه و تعالی یافت و گفت اگر شما مرا به نقصان عقل و پیرخرف شده نسبت ندهید من بوی این پیراهن را می‌یابم.

شیخ سعدی گفت:

زمصرش بوی پیراهن شنیدی — چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است — دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینم — گهی بر پشت پای خود نبینم

مولانا گفت:

بود و ای چشم که باشد نور ساز — شد زبوی دیده‌ی یعقوب باز
بوی بد مر دیده را تاری کند — بوی یوسف دیده را یاری کند
آن شنیدی داستان بایزید — که زحال بوالحسن پیشین چه دید
روزی آن سلطان تقوا میگذشت — با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد مر او را ناگهان — در سواد ری ز سوی خارقان
هم بر آنجا ناله‌ی مشتاق کرد — بوی را از باد استنشاق کرد
گفت بوی بوالعجب آمد بمن — همچنانکه مصطفی را از یمن
از اویس و از قَرَن بوی عجب — هر نبی را مست کرد و پرطرب
گفت زاینسو سو بویی یاری می‌رسد — اندرین ده شهریاری می‌رسد
بعد چندین سال می‌زاید شهی — می‌زند بر آسمانها خرگهی
رویش از گلزار حق گلبون بود — ازمن او اندر مقام افزون بود
چیست نامش گفت نامش بوالحسن — حلیه‌اش وا گفت زابرو ذقن
قد او و رنگ او و شکل او — یک بیک وا گفت از گیسو و رو
حلیهای روح او را هم نمود — از صفات و از طریق و جا و بود

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿۹۵﴾

گفتند: بخدا که تو در ضلالت دیرین خویش هستی.(۹۵)

قَالُواْ تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلۡقَدِيمِ

اطرافیان یعقوب به او گفتند، به خدا قسم، بی‌گمان تو در مرکب خیالات سوار هستی و در خرافات و چیزهای محال پرواز می‌کنی.

فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗاۖ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٩٦﴾

و چون نوید رسان بیامد و پیراهن بصورت وی افکند بینا گشت و گفت: مگر بشما نگفتم من از خدا چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید.(۹۶)

فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗاۖ

پس آن زمانیکه مژده دهنده مراد یهودا آمد گفته‌اند یهودا با برادران بدون توقف سروپا برهنه دوید تا به کنعان رسید و به پیش پدر خود آمد و پیراهنی راکه یوسف داده بود بر روی پدر بیفکند پس چشمان او بینا گشت **رودکی گفت:**

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت — سه پیراهن سلب بود ست یوسف را به عمر اندر
یکی ازکید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت — سوم یعقوب را از بوش گشت چشم تر

پیراهن اولی اشاره به آیه ۱۸ سوره یوسف دارد که گفت:

و جاءُو علی قمیصه بدم کذب؛ پیراهن یوسف راکه بر آن خون دروغین بود آوردند.

پیراهن دوم اشاره به آیه ۲۵ سوره یوسف دارد که گفت:

« و استبقا الباب و قدت قمیصه من دبر» آن دو برای رسیدن به در به هم پیشی گرفتند(یوسف و زلیخا) و او (زلیخا) پیراهن یوسف را از پشت درید.

پیراهن سوم اشاره دارد به آیه ۹۳ سوره یوسف که گفت:

اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً . یوسف گفت: این پیراهنم را ببرید و آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بینا شود.

قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ

آیا من بشما نگفته‌ام اینکه چیزهایی از الهام خدا می‌دانم؟

إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ

(ی) اسم انَّ- أَعۡلَمُ : فعل مضارع- (انا)فاعل- جمله خبر انَّ

براستی که من با توجه به الهام خدای تعالی از شما داناتر هستم و می دانم آنچه راکه شما نمی‌دانید.

قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ ﴿٩٧﴾

گفتند پدرجان! برای ما در بارهٔ گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده‌ایم.(۹۷)

قَالُوا۟ يَـٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَـٰطِـِٔينَ

سپس برادران یوسف به پدر گفتند که ای پدر ما! از خدای تبارک و تعالی از برای ما آمرزش بخواه بدرستیکه ما از گناه‌کاران و خطاکاران بودیم.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّىٓ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

گفت: برای شما از پروردگارم آمرزش خواهم خواست که او آمرزگار و رحیم است.(۹۸)

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّىٓ

گفتند: پدرجان برای ما درباره‌ی گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم: یعقوب فرمود زود باشد که برای شما از پروردگارم آمرزش گناهان شما را خواهم خواست.

زجاج می‌گوید: یعقوب عليه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا تا در سحرگاهان در خلوت خویش با خدایش در حقشان دعایی خالصانه نموده و جویای اجابت گناهانشان شد.

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ

ه: اسم انَّ -هُوَ: ضمیر فصل - ٱلْغَفُورُ: خبر انَّ - ٱلرَّحِيمُ: خبر انَّ ثانی.

بدرستیکه او آمرزنده و بخشایگر مهربان استَ و گناه گناهکاران را مَی‌بخشد یعقوب عليه السلام از آن رو آمرزش خواستن را بر ایشان به تأخیر افکند تا رأی یوسف عليه السلام را درباره‌ی آنان بداند، یا راستین بودن توبه‌ی آنان را بیازماید.

فَلَمَّا دَخَلُوا۟ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ٱدْخُلُوا۟ مِصْرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾

و چون نزد یوسف شدند، پدر و مادرش را پیش خود جای داد و گفت: به مصر در آئید که اگر خدا خواهد در امان خواهید بود.(۹۹)

فَلَمَّا دَخَلُوا۟ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ٱدْخُلُوا۟ مِصْرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ

گویند: جبرئیل برای یعقوب قبل از حرکت به سوی مصر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت آورد و یعقوب بر آن نشست و همراه فرزندان وزن خویش از کنعان بیرون آمد و آهنگ مصر کرد و آنان هفتاد و هشت تن بودند، و یعقوب عليه السلام برای فرزندان خود دعا کرد و آنان هنگامی که به مصر رسیدند خداوند متعال ایشان را آمرزیده بود. یوسف همراه گروهی بسیار از مردم برای استقبال و دیدار پدر بیرون آمد و همینکه یوسف پدر را دید از اسب پیاده شد و یعقوب هم ناقه‌ی خود را خواباند و دست بر گردن یکدیگر در آوردند و گریستند.

چه خوش حالیست روی دوست دیدن — پس از عمری به یکدیگر رسیدن
شراب خوشدلی را نوش کردن — بشادی دست در آغوش کردن
بکام دل زمانی آرمیدن — بهم گفتن سخن وز هم شنیدن
زدلبر بر حال هجر آغاز کردن — ز عاشق دفتر غم باز کردن

می‌گوید: پس آن هنگام که بر یوسف داخل شدند یوسف در آن منزل، پدر و خاله‌ی خود را که بجای مادرش بود در پیش خود جای داد و دیگر بار پدر و مادر خود را به بغل گرفت و از احوال خاله‌ی خود پرسش کرد و برادرزادگان را محبت کرد و گفت به مصر در آئید اگر خدا بخواهد از قحط و تهیدستی و تنگدستی از ایمنان خواهید بود.

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰)

و پدر و مادر خویش را به تخت بالا برد و همگی سجده کنان به رو در افتادند، گفت: پدرا! این تعبیر رؤیای پیشین من است که پروردگارم آن را محقق کرد. و به من نیکی کرد که از زندانم بیرون آورد و شما را از پس آنکه شیطان میان من و برادرانم را بهم زد [از بادیه بیاورد] که پروردگار درباره آنچه اراده کند دقیق است که او دانای فرزانه است.(۱۰۰)

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا

رَفَعَ : فعل ماضی- (هو)فاعل- أَبَوَيْهِ : مفعول به- ـه: مضاف الیه

و پدر و خاله‌اش را که نامادری اوست بالا برد و بر تخت خودنشاند و پدر و خاله و برادران بر روی در افتادند و یوسف را سجده کردند و اکرام نمودند چون **تحیت و تعظیم** در آن زمان سجده بوده و برای احترام سجده می‌کردند البته پرستش جز خداوند را سزا نیست **حسن گفت:** بر زمین بخاطر احترام پیشانی سائیدن است نه از روی پرستش، یوسف ؑ چون آن حالت را مشاهده کرد.

وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ

گفت: پدرجان این سجده کردن تو مرا تعبیر آن خوابی است که من در ایام کودکی دیده بودم. می‌گویند یعقوب در وقت مرگش به کنعان رفت و در همانجا درگذشت و در کنار گور پدرش اسحاق مدفون شد. **ثعلبی می‌گوید:** یعقوب در مصر درگذشت و به یوسف وصیت کرد که جسد او را به بیت‌المقدس حمل کند و در کنار گور پدرش اسحاق و پدربزرگش ابراهیم دفن کند یوسف با برادران و بزرگان مصر و لشکرهای خود همراه جسد پدر که آن را در تابوتی از چوب ساج نهاده بود به بیت‌المقدس آمد و دفن کردند.

قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا

جعل: فعل ماضی- ها: مفعول به- رَبِّي : فاعل- حَقًّا : مفعول مطلق

بدرستیکه خداوند آن خواب را راست و حق گردانید و آن را به واقعیت تبدیل کرد.

وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي

ٱلۡبَدۡوِ : بادیه- أَن نَّزَغَ : تباهی و فساد انداخت، أَن : حرف مصدری- نَّزَغَ : فعل ماضی- ٱلشَّيۡطَٰنُ : فاعل

یوسف گفت بدرستیکه خداوند سبحانه و تعالی آن زمان که مرا از زندان بیرون آورد نیکوئی کرد و مرا از زندان بیرون آورد وبه تخت رسانید که آن عزیز مصر است یوسف در اینجا از چاه که برادرانش به حیله او را انداخته بودند یادی نکرد چون نخواست که برادران را منفعل و ناراحت کند و شما را نیز از بادیه و آن سرزمینی است در فلسطین و در شام که سرزمین یعقوب عليه السلام است به اینجا آورد و بعد از اینکه شیطان میان من و برادرانم تباهی و فساد انداخت یعنی شیطان وسوسه انداخت حال در کنار هم نشسته و با هم بعد از اینهمه جدائی همصحبت شده‌ایم. می‌گویند مدت جدایی یوسف سی‌وچهار سال بوده است.

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٞ لِّمَا يَشَآءُ

رب: اسم انّ - ی: مضاف الیه- لطیف: خبر انّ

بدرستیکه پروردگار من لطف کننده است و هر که را بخواهد لطف می‌کند و از زندان به تخت می‌کشاند. (از چاه به جاه می‌رساند)

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ

ه: اسم انّ - هُوَ : ضمیر فصل- ٱلۡعَلِيمُ : خبر انّ - ٱلۡحَكِيمُ : خبر انّ ثانی.

بدرستیکه او به تمام کارها دانا است و حکیم است که کارها را از روی حکمت انجام می‌دهد.

رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠١﴾

پروردگارا ! مرا این سلطنت دادی و تعبیر حوادث رؤیا به من آموختی خالق آسمان‌ها و زمین تویی در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگان کن.(۱۰۱)

رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ

عَلَّمۡتَنِي : فعل ماضی- (ت)فاعل- (ن)وقایه- (ی): مفعول به

پروردگارا ! بدرستیکه به من پاداشاهی و مملکت‌داری دادی و به من قدرت تعبیر خواب‌ها و رؤیاها آموختی.

فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ

ای پروردگار جهانیان بوجود آورنده آسمانها و زمین‌ها تو هستی.

أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ

أَنتَ : مبتدا- وَلِيِّۦ : خبر

پروردگارا! تو یار و یاور من در دنیا و آخرت هستی و تو حافظ و کمک‌رسان و پروردگار من هستی و من تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو کمک می‌طلبم.

تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

تَوَفَّنِي: فعل امر- (ن)وقایه- (ی): مفعول به- (انت)فاعل- مُسْلِمًا : حال

پروردگارا مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان و متقیان ملحق بگردان. **مفسران گفتند:** یوسف آن زمانی گفت پروردگارا مرا مسلمان بمیران و آرزوی مرگ در دل جای داد که سرزمین مصر تحت سیطرهٔ او بود و پدر و مادر و برادران و اقوام همه به وی رسیدند و تعبیر خوابی که دیده بود بر وی راست آمد و قبل از او هیچ پیغمبری آرزوی مرگ نکرده بود.

رب‌العالمین دعای یوسف در حق مرگ اجابت کرد.

گوید، چون مرگ یوسف فرا رسید به پسر خود **افرایم** وصیت و سفارش کرد که قوم را آنچنان که شاید و باید رهبری کند و دشمن مصریان بت‌پرست باشد و در راه خدا با آنان پیکار کند و رحلت فرمود.

ثعلبی می‌گوید مورخان گفته‌اند یوسف عليه‌السلام پس از یعقوب بیست و سه سال زندگی کرد و در یک صد و بیست سالگی در گذشت.

گویند، جسد آن حضرت را همانجا که مرده بود دفن کردند آنجا که او را دفن کرده بودند سرسبز و خرم بود وسوی دیگر خشک، مردم به پادشاه شکایت کردند او به **افرایم** پیام داد که جسد یوسف عليه‌السلام را به آن سو منتقل کند و اگر چنین نکند او را خواهد کشت و افرایم چنان کرد، آن سوی آباد و سرسبز و سوی نخستین گرفتار خشکی شد. ناچار گور آن حضرت را یک سال به این سو و سال بعد به سوی دیگر منتقل می‌کردند و سرانجام تصمیم گرفتند جسد او را میان رود نیل دفن کنند و چنان کردند و از برکت او هر دو سوی نیل آباد شد و تابوت آن حضرت همچنان میان نیل بود تا خداوند موسی عليه‌السلام را بر انگیخت و به او فرمان داد تابوت یوسف عليه‌السلام را با خود ببرد و موسی عليه‌السلام آن را بیرون آورد و به بیت‌المقدس برد و آنجا دفن کرد و آرامگاه او در آنجاست.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۖ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿۱۰۲﴾

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنم و تو هنگامیکه همدست شده بودند و نیرنگ می‌کردند، نزد ایشان نبودی.(۱۰۲)

ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ

ذَٰلِكَ : مبتدا- مِنْ أَنبَاءِ: جار و مجرور خبر

ای پیغمبر اسلام! آنچه را که بشما گفتم تو را از وقایع آنان خبر دادیم از خبرهای غیب است که ما به جهت آشکار شدن دلایل اعجاز آن را به تو وحی می‌کنیم.

وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

(و) دومی: حالیه- وَهُمْ : مبتدا- يَمْكُرُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و تو ای محمد ﷺ! آن زمانیکه برادران یوسف مشورت کردند و مکر کردند که یوسف را به چاه اندازند تو حاضر و شاهد واقعه‌نبودی وگفتن این داستان که احسن‌القصص است برای قوم خود دلیل روشن بر پیغمبری و وحی پروردگار تو خواهد بود.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

و بیشتر مردم، هر چند تو علاقمند باشی. مؤمن نخواهند شد.(۱۰۳)

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُ : اسم ما- بـ: حرف جز زائد- بِمُؤْمِنِينَ : خبر ما

و هر چند تو ای پیغمبر ﷺ بر ایمان آوردن انسانها حریص و آزمند هستی و دوست داری که همه مسلمان شوند و به خدا بگروند و در قیامت پاداش خود را ببینند و به بهشت برسند اما بدانید که اکثر آنان به جهت عناد و ستیزه جوئی و پافشاری در کفر و فساد ایمان نخواهند آورد.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

تو برای پیغمبری از آنها مزدی نمی‌خواهی که آن، جز اندرزی برای جهانیان نیست.(۱۰۴)

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۚ

و تو از ایشان در مقابل تبلیغ بر دین و تشویق آنان و ادای احکام و حدود و شرائط آن مزدی نمی‌خواهی آنطوریکه قصه‌گویان مزد می‌خواستند.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

هُوَ : مبتدا- ذِكْرٌ : خبر

این قرآن که از طرف خدای سبحانه و تعالی آمده است تنها برای انسانهای زمان شما نیست بلکه برای کل عالمیان که روزگار باقی است پند و اندرز است.

وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

و چه بسیار نشانه‌ها در آسمان‌ها و زمین هست که بر آن می گذرند در حالیکه از آن‌ها روی بر می گردانند.(۱۰۵)

وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسا علامتها و نشانه های قدرت خداوند در آسمانها و زمین‌هاست از جمله نشانه‌ها در آسمانها، استواری آنها بدون ستون است و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان است و نشانه‌های زمین عبارتند از کوهها و دریاها و جنبندگان که همگی دال بر وجود خدای یگانه است که دشمنان از این

نشانه‌ها بسادگی می‌گذرند و از آن روی بر می‌گردانند نه در آن خردوری می‌کنند و نه با چشم عبرت به آن می‌نگرند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ﴿۱۰۶﴾

و بیشترشان به خدا ایمان نیارند جز اینکه مشرک باشند.(۱۰۶)

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ

و بیشتر ایشان بخدای تعالی ایمان نمی‌آورند مگر اینکه از شرک‌آورندگان باشند و به خدا شریک قرار می‌دهند در این آیه هم کلمه ایمان و هم کلمه مشرک آمده است که این دو کلمه ضد یکدیگرند چونکه مؤمن را مشرک نگویند و مشرک را مؤمن نگویند.

أَفَأَمِنُوا أَن تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۰۷﴾

بگو آیا ایمن شده‌اند که پوشش از عذاب خدا به ایشان رسد یا قیامت ناگهان در آن حال که خبر ندارند. بر آنها در آید.(۱۰۷)

أَفَأَمِنُوا أَن تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

تَأْتِيَهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- السَّاعَةُ: فاعل- بَغْتَةً: حال- (و) حالیه- هُمْ: مبتدا- لَا يَشْعُرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

آیا این مشرکان از این عذابی که از سوی پروردگارشان آنان را فرا می‌گیرد ایمن هستند و فکر می‌کنند که عذاب الهی آنان را فرا نگیرد یا اینکه قیامت ناگهان به سراغ آنان نیاید و ایشان آمدن آن عذاب یا قیامت را نمی‌دانند و درباره آن چاره سازی نمی‌کنند مراد از **غاشیه**، عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد و به قولی: مراد از غاشیه همان برپا شدن قیامت است و به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست یعنی قیامت غافل‌گیرانه در حالیکه از آمدن آن بی‌خبر باشند.

قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۸﴾

بگو راه من و پیروانم همین است که خلق را از روی بصیرت بسوی خدا می‌خوانم، خدای یکتا را از شرک منزه می‌دانم و من از مشرکان نیستم.(۱۰۸)

قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ ۚ

هَٰذِهِ: مبتدا- سَبِيلِي: خبر، (ی)مضاف الیه

ای محمد ﷺ به ایشان بگو کار و روش من و مأموریت من این است که مردم را به پرستش خدای یگانه با دلایل روشن و یقین می‌خوانم و آنان را به دین درست و راست دعوت می‌کنم.

عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

و مردم را با بینائی آشکار و با دلیلی قاطع و روشن به خدای یگانه فرا می‌خوانم و هر کسی که به متابعت من در آید پس او نیز مردم را به پرستش خدای یکتا می‌خوانند.

وَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ

سبحان: مفعول مطلق- أَنَا۠: اسم ما- مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ: جار و مجرور، خبر ما

و خداوند از هرگونه شریکی که مشرکان با آن صفت می‌آورند پاک و منزه است یعنی او از هرگونه شریک و همتایی منزه و پاک است.

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰٓ ۗ أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۗ وَلَدَارُ ٱلْءَاخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)

پیش از تو نفرستاده‌ایم مگر مردانی از اهل دهکده‌ها که به آنها وحی می کرده‌ایم. آیا در این سرزمین نمی گردند تا بنگرند سرانجام کسانیکه پیش از آنها بوده‌اند چسان بوده است؟ و سرای آخرت برای کسانیکه پرهیزکاری کرده‌اند، بهتر است، چرا خردوری نمی کنید؟(۱۰۹)

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰٓ ۗ

و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستادیم، مگر اینکه مردان را وحی فرستادیم بدیشان از اهل شهرها و ده‌ها و روستاها مراد توسط حضرت رسول ﷺ که از جنس خودتان است بعنوان خاتم‌الانبیاء فرستادیم تا مردم را به راه راست هدایت کند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۗ

كَيْفَ: خبر کان- عَٰقِبَةُ: اسم کان

آیا کافران در سرزمین شام و یمن و بر سرزمین عاد و ثمود سیر نمی‌کنند و از آن نمی‌گذرند با دیده عبرت بنگرید که پیش از این سرانجام کار آن قوم چگونه بود که پیغمبران را انکار کردند و معجزات آنان را تکذیب کردند به چه بلایی گرفتار شدند و شما نیز از نزول عذاب ایشان عبرت بگیرید و پیغمبر راکه با دلایل روشن و معجزات آشکار و ظاهر فرستادیم تکذیبشان نکنند تا در این دنیا به عذاب الهی گرفتار نشوند و در آخرت به دوزخ نروند.

وَلَدَارُ ٱلْءَاخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ ۗ

ل: ابتدا- دار: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

و هر آینه خانه آخرت یعنی بهشت و نعمت‌های آن از نعمتهای فانی و لذات زودگذر این دنیا بهتر و باقی ماندنی‌تر است.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا خردوری نمی‌کنید و درباره نزول عذاب دنیا و آتش دوزخ آخرت نمی‌اندیشید و عبرت نمی‌گیرید؟

حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَآءُۖ وَلَا يُرَدُّ بَأۡسُنَا عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿١١٠﴾

تا وقتی که از ایمان آوردن مردمان نومید شدند و کافران پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند در آنحال نصرت ما بیامدشان و هر کس که خواستیم رهائی یافت و صلابت ما از گروه بدکاران دفع نمی‌شود.(۱۱۰)

حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا

این آیه مربوط به آیه قبل است می‌گوید: به پیغمبران پیغام می‌رسید و پیغمبران نیز به قوم خود عذاب را اعلام می‌کردند و چون عذاب نازل نمی‌شد کافران گمان می‌بردند که با ایشان در وعده و وعید دروغ می‌گویند. ابواللیث **سمرقندی** در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه(رض) نیکوترین تفسیر و پسندیده‌تر به مقام شامخ انبیای الهی است. یعنی بعد از آن بود که حضرت نصرت و یاری خدای سبحان بطور ناگهانی به پیامبران عليهم السلام در رسید.

فَنُجِّيَ مَن نَّشَآءُۖ

می‌گوید به پیغمبران یاری و کمک ما آمد یعنی بعد از تکذیبشان عذاب بر قومشان فرو آمد پس هر کسی را که ما خواستیم از تابعان پیغمبران نجات یافتند و تکذیب کنندگان هلاک شدند.

وَلَا يُرَدُّ بَأۡسُنَا عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ

آن زمانیکه عذاب ما به گروه کافران فرو آمد آن عذاب از کافران باز گرفته نشود و در عذاب گرفتار خواهند بود.

لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ مَا كَانَ حَدِيثٗا يُفۡتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿١١١﴾

همانا در سرگذشت آنها برای صاحبان عقل و خرد عبرتی هست، این (قرآن) سخنی نیست که ساخته باشند بلکه تصدیق کننده ی کتابهایی است که پیش از آن بوده است و هرچیزی را کامل بیان می کند وبرای اهل‌ایمان هدایت ورحمت خواهد بود.(۱۱۱)

لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ

فِي قَصَصِهِمۡ : جار و مجرور، خبر مقدم- عِبۡرَةٞ : اسم كَانَ ، مبتدا موخر

می‌گوید آن خداوندی که قدرت خود را به یوسف نشان داد و از قعر چاه به جاه رساند و پس از جدایی از پدر و مادر و برادران و اقوام دوباره وصلت حاصل شد پس قادر است محمد مصطفی ﷺ را بر دشمنان نصرت دهد و عزیز و گرامی گرداند.

هر آینه در قصه‌ی انبیاء و واقعه‌های امتهای گذشته و یا در قصه یوسف که احسن‌القصص است و بمناسبت در آیه‌های قبل تفسیر آن رفت برای صاحبان عقل عبرتها و پندهایی است که از آن عبرت

گیرند. عبرت‌ها و اندرزهایی که از داستان یوسف ؑ برگرفته می‌شود، بسیار است از جمله‌ی آن عبرت‌ها:

۱- تولد و رشد یوسف ؑ در خاندان نبوت و برخورداری وی از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگناهای حوادث و سختیها به سوی او گشود.

۲- نعمت و محنت، گاهی محنت به نعمت و راحت می‌انجامد، همانگونه که داستان یوسف ؑ با غم‌ها و حواداث سخت آغاز شد، امّا سرانجام به نعمت و جاه و تخت شاهی انجامید.

۳- آشکار شدن کینه‌ها در بین برادران که آن عقده و کینه گاهی آنان را به نابودی تبدیل می‌کند و یا گذشت روزگار دوباره آنان را به هم نزدیک کند و هم صحبت نماید.

۴- خویشتن‌داری، پاکدامنی، عفت و تقوی که ارزش واقعی و حقیقی یک انسان مخلص در آن خلاصه می‌شود در این قصه کاملاً به چشم می‌خورد.

۵- خلوت زن با مردی که نسبت به یکدیگر حرام کرده شده است و سبب فتنه و برانگیزنده‌ی شهوت حیوانی می‌شود که در انگیزه‌ی زلیخا نسبت به یوسف مشاهده شد در این قصه کاملاً از عواقب این فتنه شوم به خوانندگان آگاهی می‌دهد.

۶- داشتن ایمان قوی و خالص به پروردگار جهانیان همچون جوشنی است که انسان مؤمن را از ارتکاب به فتنه و از مهالک نجات می‌دهد، چون از عواقب شوم آن هراسناک می‌شود و از فتنه، خویشتن را محفوظ و مصون می‌دارد.

۷- روی آوردن محنت‌ها و بلاها و سختی‌ها و حبس‌ها هیچگاه مسیر مؤمن حقیقی را از راه خدا باز نمی‌دارد چنانچه یوسف ؑ بلاها دید و محنت‌ها کشید و حبس‌ها گذراند ولی هیچگاه از راه خدا باز نماند حتی در زندان هم به عیادت و دلجویی و تفقد دیگران می‌پرداخت چون می‌دانست که بعد از هر بلایی آسانی و بعد از هر تنگی فراخی است چنانکه حافظ گفت:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

۸- در پایان این سوره می‌توان نتیجه گرفت که حسد، موجب خواری و خسران است چنانچه برادران یوسف در خواری به پای یوسف به سجده افتادند و امّا در مقابل؛ صبر. کلید گشایشهاست چنانکه یعقوب ؑ به جدایی فرزند خود صبر کرد و گفت: برایم نیست مگر صبر جمیل و این نهایت اخلاص بنده مؤمن به پروردگار خویش است. چون در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: **صبر جمیل** چیست؟ فرمودند: «صبری که با شکایت و گله همراه نباشد». که نهایت آن پیروزی است.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند　　بر اثر صبر نوبت ظفر آید

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

اسم کان، ضمیر هو، مستتر- حَدِيثًا : خبر کان

و قرآن یک افسانه‌ی بر بافته و ساختگی نیست و داستان خیالی و دروغین نمی‌باشد. بلکه آن وحی منزل آسمانی است که از جانب خداوند بر پیغمبر نازل شده است و کتابی است که کتابهای پیغمبران گذشته را تصدیق می‌کند و هر آن چیزی که محتاج به دین و دنیای انسانها باشد در آن آمده است و به کسانیکه ایمان آورده‌اند راه نماینده است و به یکتاپرستان بخشش و رحمت است.

سوره الرعد

سوره الرعد چهل و سه آیه و مکی است و جملگی در مکه فرود آمده است. **ابن عباس و مجاهد گفت** جمله به مدینه فرو آمده است اما قول درست‌تر آنست که در مکه نازل شده است بجز دو آیت، در این سوره در باب رعد و برق و بارش سخن بمیان آمده بدانجهت رعد نامیده اند و نیز از اثبات اصول دین یعنی توحید، نبوت و معاد سخن به میان آمده است. در این سوره دو آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الٓمٓر تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)

الف.لام. میم. رآ، این آیات کتاب خداست، و آنچه از پروردگارت بتو نازل شده درست است ولی بیشتر مردم، به آن ایمان نمی آورند.(۱)

الٓمٓر

ابن عباس گفت: من خدا هستم دانا ترم و می بینم یعنی آنچه که در عرش است یا ثری (خاک) است می‌دانم و گفتار و کردار شما را می بینم.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ

تِلْكَ : مبتدا - ءَايَٰتُ : خبر - ٱلْكِتَٰبِ : مضاف الیه.

می گوید: ای محمد ﷺ آن قصه های پیغمبران راکه بشما گفتم و آئین و سرگذشت گذشتگان را در قرآن به تو بیان کردم همچنان در کتابهای تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود بیان کردیم.

وَٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

وَٱلَّذِىٓ : مبتدا- ٱلْحَقُّ: خبر

و به ایشان گفتیم این کتابهای خداوند است، آیات و کلام همه با یکدیگر موافق و مصدق اند. **ابن عباس گفت: ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ** ؛ قرآن است یعنی هر چه پیش از این سوره از احکام و اخبار و قصص بیان شد همه حق و راست است پس به آن چنگ بزن و به آن عمل کن و امّا اکثر مردم اهل مکه به آن ایمان نمی‌آورند بدانجهت در آن خردوری نمی کنند و در معانی آن نمی اندیشند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

خدای ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آن‌ها را ببینید برافراخت ! سپس به عرش پرداخت و خورشید و ماه را بخدمت گرفت که هر یک در مدتی معین سیر می کنند، خداوند تدبیر امور آفرینش می کند و توضیح آیه ها را مفصل بیان می‌کند شاید به معاد قیامت، ایمان بیاورید.(۲)

ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا - ٱلَّذِى : خبر.

خداوند آن است که آسمانها آفرید و آنرا بی ستون نگه داشت شما آن آسمانها را بی‌ستون به چشم خود می بینید پس عرش بر آن مستولی شد خورشید و ماه را برای مصالح بندگان مسخر گردانید تا در رفت و آمد روز و شب به کسب و کار و به استراحت خود بپردازند آیا غیر خدای جل جلاله چه کسی بعد از آفرینش به این جهان هستی فرمانروائی می کند.

آسمان و زمین بعدل بپاست حق از شاهان بغیر عدل نخواست
گربنا شد ستون خیمه بجائی کی بود خیمه بی ستون بر پائی

كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ

كُلٌّ: مبتدا - يَجْرِى : فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

هر کدام از آنها تا زمان مشخص به سیر و حرکت خود می پردازد و این حرکت تا روز قیامت که وقت موعود است ادامه دارد.

يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

کم: اسم لعل- توقنون: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

خداوند کار این جهان هستی را از جهت بوجود آوردن و نابود کردن و زنده گردانیدن و میراندن چاره اندیشی می کند و آنرا دقیقاً زیر نظر دارد و آیت های قرآن را برای شما بیان می دارد و شما را بوسیله آن امر به معروف و نهی از منکر می کند تا شاید به دیدار پروردگار خود یقین حاصل کنید و جزای اعمال خود را در قیامت ببینید و بدانید که هر که بر آفریدن این چیزها قادر است به از بین بردن آن نیز قادر خواهد بود.

وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْهَٰرًا ۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾

اوست خدائیکه زمین بگسترد و در آن کوهها و جویها ساخت و از هر قسم میوه دو صنف پدید آورد، و روز را به شب می پوشاند، که قطعاً در این امور برای گروهی که بیندیشند، عبرتهاست.(۳)

وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْهَٰرًا

رَوَٰسِىَ: جمع راسته، کوههای استوار.

و اوست آن قادر مطلق که زمین را بعد از آفرینش آسمانها بیافرید. این آیت بر کروی بودن شکل زمین دلیل است، رب العزه از زیر کعبه زمین را بر یک طبقه گسترانید آنگه آنرا بشکافت و هفت طبقه ساخت و در آن کوه ها و جویها قرار داد.

وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ

و آنگاه از زمین هر نوع میوه ها درآورد و جفت نر و ماده ای در آن بیافرید که ضدیکدیگرند در مقابل بزرگ کوچک و در مقابل گرم سرد و در مقابل شیرین تلخ قرار داد و شب را به روز در می پوشاند تا هوای روشن با آمدن شب تاریک گردد و شب تیره با آمدن روز روشن و تابان گردد.

إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

فِى ذَٰلِكَ: جارو مجرور خبر إِنَّ - ل: مزحلقه - لَءَايَٰتٍ: اسم انّ.

بدرستیکه در این آیت ها و آثار وصنع نشانه هایی بر قدرت صانع پروردگار حی تواناست هر آینه در آن نشانه روشنی است برای کسانیکه در آن بیندیشند و عبرت بگیرند.

از در بخشندگی و بنده نوازی	مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می خورند منعم و درویش	روزی خود می برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند	در بن چاهی به زیر صخره صما
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق	از همه عالم نهان و بر همه پیدا
هر که نداند سپاس نعمت امروز	حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
بار خدایا مهیمنی و مدبر	وز همه عیبی منزهی و مبرا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن	با همه کر و بیان عالم بالا

وَفِى ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلْأُكُلِ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ 

در زمین قطعه هایی پهلوی هم هست با باغهایی از تاک و کشت و نخل آنهم نخلهای گوناگون، [چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه]، که همه بیک آب سیراب می‌شود، اما میوه بعضی از آنرا بر بعضی دیگر مزیت داده ایم، که در این برای گروهی که خردوری می کنند عبرتهاست.(۴)

وَفِى ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ

وَفِي ٱلۡأَرۡضِ جارو مجرور خبر مقدم - قِطَعٌ : مبتدا موخر - مُّتَجَٰوِرَٰتٌ : نعت.

و قطعه هایی در زمین است که همه به یکدیگر متصل و پیوسته است بعضی از آن قطعه‌ها شایستگی کشت و زرع را دارد که نبات می دهد و درخت می رویاند و یکی شوره زار است که نبات نمی دهد و درخت نمی رویاند آنگه در آن زمین مستعد درخت انگور می رویاند و در زمین نامستعد و شوره زار نه، در یکی خرما ستان دارای چند شاخه از یک اصل و ریشه می روید و در دیگری نه، در یکی زیتون و در دیگری نه، در یکی ترنج و نارنج در دیگری نه، در حالیکه این تاکستان و خرماستان و درختستان با یک نوع آب سیراب می گردند.

وَنُفَضِّلُ بَعۡضَهَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلۡأُكُلِۚ

و جدا می گردانیم بعضی از آن میوه ها را از لحاظ طعم به برخی دیگر یکی شرین و دیگری تلخ و نیز میوه ها را از جهت شکل و رنگ و بوی و طعم جدا می گردانیم.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ

فِي ذَٰلِكَ : جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم - ل: مزحلقه آیت: اسم انّ موخر.

بدرستیکه در آن میوه ها که از لحاظ طعم و بو و شکل و رنگ مختلف اند در آفرینش آن هر آینه دلائل روشنی است که نهایتاً صانعی برای این صنع که درثمره مختلف‌اند وجود دارد و آن جز خدای تبارک و تعالی نیست خداوند عزوجل درسه آیه فوق، دلایل مختلف از دلیلهای آسمانی و زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خود آورده است که به آن دلایل تامل کرد و از آنها باید درسهای ایمان آموخت.

وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَاقِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٥﴾

اگر شگفت آری شگفت از گفتار آنهاست که براستی وقتی خاک شدیم، دوباره از نو زنده می شویم ! اینان کسانی اند که پروردگارشان را منکر شده اند، آنها بگردنهایشان غلهاست، آنها اهل جهنم انـد و خودشان، در آن جاوداند.(۵)

وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍۗ

عجب: خبر مقدم - قول : مبتدا موخر.

ای محمد! ﷺ اگر قرار باشد به چیزی تعجب کنی، شگفت انگیز ترین چیز گفتار کافران است که می گویند: آیا هنگامی که بمردیم و خاک شدیم دوباره زنده می‌شویم و جای شگفتی آن است که مشرکان خدای تعالی را صانع و خالق آسمان و زمین و اهل آن می دانستند با توجه به اینکه هیچ اثری از آنان نبود آفریده شده و هیچ فکری نمی‌کردند آفریده شده‌اند، آن خدایی که بر آفرینش و بوجود آوردن قادر باشد آیا بر زنده کردن بعد از مرگ قادر نخواهد بود؟

مانند چهار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار ببین امتثال گل

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَاقِهِمۡۖ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا - ٱلۡأَغۡلَٰلُ : مبتدا - فِيٓ أَعۡنَاقِهِمۡ : خبر، جمله ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَاقِهِمۡ خبر أُوْلَٰٓئِكَ - ٱلۡأَغۡلَٰلُ ، جمع غل به معنی زنجیر آهنی- اعناق: جمع عنق به معنی گردن.

آن مشرکانی که ایمان نیاوردند و به پروردگار خود نگرویدند به جهت ایمان نیاوردن به خدای یگانه در روز حشر و نشر در گردن های ایشان غل و زنجیر بسته می بینی.

وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا - أَصۡحَٰبُ : خبر.

و آنان ملازمان آتش دوزخ اند به جهت کفرشان و تکذیبشان.

هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ

هُمۡ : مبتدا - خَٰلِدُونَ : خبر.

آن مشرکانی که به پیغمبر ایمان نیاوردند و قرآن را تکذیب کردند در آتش دوزخ جاودان می مانند و از آن بیرون نمی آیند.

وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِ وَقَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِمُ ٱلۡمَثُلَٰتُۗ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغۡفِرَةٖ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلۡمِهِمۡۖ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿٦﴾

[ای رسول! کافران بجای آمرزش از شما] به وقوع عذاب آتش پیش از رحمت، شتاب دارند، حال آنکه پیش از آنها چه عذابها برامتان کافر گذشته رسید که پروردگارت به مردم درباره ستم کردنشان صاحب مغفرت است و هم پروردگارت سنگین مجازات است.(۶)

وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِ وَقَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِمُ ٱلۡمَثُلَٰتُۗ

ٱلۡمَثُلَٰتُ : جمع مثله، عذاب ترسناک و وحشتناک.

این آیت در **شان مشرکان مکه** فرو آمده است که از رسول خدا ﷺ عذاب خواستند و از روی تمسخر و استهزاء می گفتند اگر عذابی دارید بما بیاورید. می گوید:

عذابی به شتاب برای مشرکان نفرستادیم و این عذاب را تا روز قیامت تاخیر کردیم چونکه آن عذابی راکه خداوند مقرر گردانیده است به روز قیامت انداخته و این عذاب عقوبت سیّئه و بدی است و این انداختن و موکول کردن آن به روز قیامت تاخیر حسنه و نیکویی است و حال آنکه قبل از شما این عقوبتها و عذابها در زمان مقرر خود برای مشرکان و مکذبان صورت گرفته و به تاخیر انداخته نشده

است اگر عبرت گرفتنی است پس باید از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند که چگونه بر آنان عذاب سختی نازل شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ

ربّ: اسم انّ - ل: مزحلقه - ذو: خبر.

و بدرستیکه پروردگار تو با توجه به ستمهائی که می کنند و گناهانی که مرتکب می‌شوند بخشنده و آمرزنده است و در صورت توبه کردن اگر توبه نصوح باشد گناهان ایشان را می آمرزد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

رب: اسم انّ - ل: مزحلقه - لَشَدِيدُ : خبر انّ.

و بدرستیکه پروردگار تو بر کافرانی که به گناه اصرار می ورزند و استغفار و توبه نمی‌کنند هر آینه سخت عقوبت است و جایگاهشان آتش جهنم است و در آن جاودان می مانند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ ۗ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ ۖ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

کسانی که کافرند گویند چرا از پروردگارش معجزه ای به او نازل نمی شود، تو فقط بیم رسانی و هر گروهی را رهبری هست.(۷)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ ۗ

آنکسانی که کفر ورزیدند به محمد ﷺ می گویند: نشانه ای و معجزه ای بمانند معجزات عصای موسی و زنده کردن مرده بوسیله عیسی از طرف پروردگارش نازل نشده است و ما معجزاتی بمانند عصای موسی و ید بیضا و احیای مرده بوسیله عیسی می‌خواهیم.

إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ ۖ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

أَنتَ : مبتدا - مُنذِرٌ : خبر.

ای محمد ﷺ غیر از این نیست که شما فقط پیام رسان هستی و دین خود را تبلیغ کنی و در رساندن آن کوتاهی نکنی و آنان را از عواقب کارشان بترسانی و تو پیغمبر خدا هستی و وظیفه تو رساندن پیغام و تبلیغ دین و هدایت قوم به سوی الله است و بس.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ۖ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾

خداوند داند که هر زنی چه بار دارد و در رحمها چه کم شود و چه فزاید و همه چیز نزد او [در علم ازلی] باندازه است.(۸)

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ۖ

لفظ اللَّهُ : مبتدا - يَعْلَمُ : فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

پس آن زمانیکه منکران و مشرکان گفتند ما حشرو بعث را انکار می کنیم:

اذا کنا تراباً ءانا لفی خلق جدید.

آیا آن زمانیکه ما بمیریم و خاک شویم هر آینه دوباره آفرینش نو خواهیم داشت در جواب ایشان خداوند جل جلاله از کمال قدرت و شواهد فطرت در آفرینش اول در رحم مادر و چگونگی تغییر و رشد و تبدیل بچه در رحم مادر از مرحله ای به مرحله دیگر خبر داد تا بر ایشان دلیل و حجت باشد و اقرار کنند که خداوند بر آفریدن بنده در رحم مادر قادر است پس او بر باز آفریدن آن بعد از فنا نیز قادر خواهد بود. و خداوند سبحانه و تعالی آنچه که در رحم مادر است می داند که پسر است یا دختر و می داند که رحمها از چه چیز می کاهند و کم می شوند و به چه چیز می افزایند.

وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُۥ بِمِقْدَارٍ

وَكُلُّ: مبتدا- شَيْءٍ: مضاف الیه- عِندَهُۥ: مفعول فیه- ه: مضاف الیه- بِمِقْدَارٍ: جارو مجرور خبر.

و همه چیز در نزد خداوند به یک مقدار و به یک اندازه است که ازآن نه کم شود و نه زیاد شود پس کودک را از شکم مادر متولد می کند پس چگونه قادر نباشد او را بعد از فنا شدنش دوباره زنده گرداند.

عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ٱلْكَبِيرُ ٱلْمُتَعَالِ ﴿٩﴾

دانای غیب و شهود است و بزرگ و والاست.(۹)

عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ٱلْكَبِيرُ ٱلْمُتَعَالِ

مبتدا محذوف - عَـٰلِمُ: خبر.

و خداوند از دیده ها پنهان است و داننده پوشیده هاست و پنهان را می داند و بزرگوار و والا و برتر است.

پنهان زدیده ها و همه دیده ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

سَوَآءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ ٱلْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍۭ بِٱلَّيْلِ وَسَارِبٌۢ بِٱلنَّهَارِ ﴿١٠﴾

از شما هر که، سخن آهسته کند یا آنرا بلند کند، و هر که بشب نهان باشد یا روشنی روز باشد، (در علم خدا) بی تفاوت است.(۱۰)

سَوَآءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ ٱلْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍۭ بِٱلَّيْلِ وَسَارِبٌۢ بِٱلنَّهَارِ

سَوَآءٌ: خبر مقدم - من: مبتدا موخر.

آیا آن کسی که سخنی پنهان می دارد با آن کسی که سخن را آشکار می کند و آن کسی که خویشتن را در شب مخفی می نماید با آن کسی که در روز مشغول کار و کسب خود می باشد یکسان و برابر است؟ خداوند اوضاع و احوال و رفتار و کردار ایشان را در هر کجا و در هر زمان و مکانی باشد می داند و چیزی از دید او پنهان و مخفی نیست.

لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٌ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ ﴿١١﴾

برای او فرشتگانی است از پی یک دیگر آینده که او را بفرمان خدا از پیش رو و از پشت‌سرش حفاظت کنند، و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست، تغییر ندهد تا آنچه را در ضمیرشان هست، تغییر دهند و چون خدا برای گروهی بدی خواهد، کسی نمی تواند مانع آن شود، و ایشان را غیر خدا دوستداری نیست.(۸۱)

لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٌ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ

لَهُۥ: جارو مجرور خبر مقدم - مُعَقِّبَٰتٌ : مبتدا موخر.

فرشتگان الهی برای هر کسی مقرر شده اند که اعمال ایشان را می نویسند و آن فرشتگان اعمال و گفتار او را شب و روز چه آن عمل را پنهانی انجام دهند و چه آشکارا می نویسند و در دفتر اعمال او محفوظ است و این فرشتگان پیامش از جلو و از پشت‌سر او و از همه جوانب او می نویسند و به فرمان خداوند مراقب و محافظ اعمال و رفتار و کردار و گفتار او هستند و آنچه از ایشان صادر شود می نویسند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - لَا يُغَيِّرُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ .

بدرستیکه خداوند وضع و حال هیچ گروهی را تغییر نمی دهد و نعمت از او بار نمی‌ستاند مگر اینکه آن قوم خود آنچه در نفس های ایشان است سرنوشت خود را تغییر دهند یعنی اخلاق خوب و پسندیده خود را به اخلاق پست تغییر دهند و دل و زبان را از ذکر خدا باز دارند و در خواب غفلت فرو روند.

وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ

إِذَآ : مفعول فیه - أَرَادَ : فعل ماضی - لفظ ٱللَّهُ : فاعل.

و آن زمانی که حق سبحانه و تعالی برای قومی عذاب و عقوبت و هلاکت بخواهد کسی قادر به رد کردن آن عذاب و عقوبت و هلاکت، هم برای خود و هم برای دیگران نیست.

وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ

لَهُم: جارو مجرور خبر مقدم - وَالٍ : متبدا موخر .

و کسی قادر به یاری آن قوم از نجات عذاب نیست مگر خدای سبحانه و تعالی که متولی امور ایشان است قادر است اگر بخواهد آن عذاب و عقوبت سخت را از ایشان باز دارد.

هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَيُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ﴿١٢﴾

اوست که برق را برای بیم و امید بشما می نمایاند و ابرهای گرانبار پدید می آرد.(۱۲)

هُوَ ٱلَّذِی یُرِیکُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَیُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ

هُوَ : متبدا - ٱلَّذِی : خبر.

درآیات قبل گفتیم که اعمال و رفتار و گفتار بندگان توسط فرشتگان محافظت می‌شود و بعد گفته شد که در صورت نزول عذاب کسی جز الله تعالی قادر به دفع آن نیست و اینک انسان را در دو کیفیت متضاد یعنی بیم و امید قرار می‌دهد و می گوید:

و خدای تعالی برق را که از میان ابر ظاهر می شود که نشانه باران است بشما می نماید از برق ترس مسافر یعنی باران برای مسافر زیان آفرین و خسران است و طمع و امید است برای کسی که نیازمند باران باشد مانند کشاورزانی که انتظار بارش آن را دارند پس انسان در میان دو چیز متضاد ترس و امید است که در آن واحد از یک چیز صادر می شود که در اینجا بارش باران در آن واحد برای قومی خسران و برای قومی رفع نیاز است.

وَیُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَٰٓئِکَةُ مِنۡ خِیفَتِهِۦ وَیُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَن یَشَآءُ وَهُمۡ یُجَٰدِلُونَ فِی ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِیدُ ٱلۡمِحَالِ ﴿۱۳﴾

رعد بستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح گویند، صاعقه ها می فرستد و هر که را خواهد دچار آن کند، باز هم کافران در باره خدا مجادله می کنند و او سخت گیر است.(۱۳)

وَیُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَٰٓئِکَةُ مِنۡ خِیفَتِهِۦ

وَیُسَبِّحُ : فعل مضارع، ٱلرَّعۡدُ : فاعل.

و همه چیز از برای خدای تعالی تسبیح می گویند و حمد و ثنا می فرستند و رعد که نشانه باران است خدای تعالی را تسبیح می گوید و فرشتگان با خضوع و خشوع از هیبت و ترس و عظمت خدای تعالی به خدا حمد و ثنا می گویند.

وَیُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَن یَشَآءُ وَهُمۡ یُجَٰدِلُونَ فِی ٱللَّهِ

یُرۡسِلُ : فعل مضارع، فاعل (هو) - ٱلصَّوَٰعِقَ : مفعول به.

و خداوند صاعقه ها را برای هرکسی از کافران که بخواهد او را به هلاک برساند فرو می فرستد. آورده اند که در سال نهم از هجرت **عامر بن طفیل** به **اربد** گفت به پیش **محمد** ﷺ می رویم و ا ورا به سخن مشغول می کنیم در آنحال تو از عقب وی بیائی و بر مقتل وی شمشیری بزنی. عامر محمد ﷺ را به سخن مشغول گردانید، آن ساعت به چشم اشاره کرد و اربد خواست که شمشیر از نیام بیرون آرد چهار انگشت او در نیام ماند هر چند تلاش کرد نتوانست آنرا بیرون آرد بعد از آنکه از نزد آن حضرت رفتند، **اربد** بر اثر صاعقه به هلاکت رسید و بسوخت و **عامر** بر اثر غده‌ای در گلویش به هلاکت رسید و حق سبحانه تعالی **در شأن** ایشان این آیت فرستاد **وَیُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ** و خداوند

صاعقه را برای هر کسی از کافران که بخواهد او را به هلاک برساند فرو می‌فرستد و ایشان در حق خدای تعالی جدال می کنند و یا پیغمبر ﷺ را تکذیب می‌کنند و یا قدرت الهی را منکر هستند. در **حدیث شریف** طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدند، خداﷻ را یاد کنید زیرا رعد بر کسی که خدا را یاد می‌کند اصابت نمی‌کند.

وَهُوَ شَدِيدُ ٱلْمِحَالِ

(و) حالیه: هو: مبتدا - شَدِيدُ : خبر.

و خداوند برای کافرانی که با خدای تعالی و پیغمبر ﷺ مجادله می کنند و کتاب او را تکذیب می کنند سخت عقوبت است.

لَهُۥ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَىْءٍ إِلَّا كَبَـٰسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى ٱلْمَآءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَـٰلِغِهِۦ ۚ وَمَا دُعَآءُ ٱلْكَـٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَـٰلٍ ﴿١٤﴾

دعوت حق خاص اوست، و کسانی جز او را می خوانند همه دروغ است و به هیچ وجه اجابتشان نکنند، مگر چون آنکس که دو دستش را به سوی آب برد که آب بدهانش رسد، اما آب بدهانش رسیدنی نیست و دعوت کافران جز به گمراهی نیست.(۱۴)

لَهُۥ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ

لَهُۥ: جارو مجرور خبر مقدم - دَعْوَةُ : مبتدا موخر.

یعنی کلمه توحید **لا اله الا الله** تنها اوست که خدایی را سزاست و دیگری را نسزد و تنها اوست که مردم را به پرستش و عبادت او فرا خوانند و لا غیر.

وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَىْءٍ إِلَّا كَبَـٰسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى ٱلْمَآءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَـٰلِغِهِۦ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- لَا يَسْتَجِيبُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و کسانی که غیر از خدای چیزی می طلبند به هیچ وجه دعاهایشان اجابت نمی شود و فقط خداوند شایسته نیایش و دعاست.

آن کسانی که از غیر خدا می خواهند همچون کسی ماند که بر کنار آبی دور از آب نشسته باشد و کف دستهای خود را به سوی آب دراز کرده و التماس آب کرده باشد تا آب به دهانش برسد و در واقع آبی با التماس دعا در دهان او نخواهد بود زیرا که آب قدرت خلاقیت و دانائی را ندارد که با دعوت کسی در دهان او قرار گیرد.

وَمَا دُعَآءُ ٱلْكَـٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَـٰلٍ

دُعَآءُ : مبتدا- فِي ضَلَٰلٖ: جار و مجرور خبر

و دعای کافران جز ضلال و گمراهی و بیهوده کاری نیست و محیط به کفچه پیمودن است یعنی کاری عبث و بیهوده انجام دادن.

وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ۩ ﴿١٥﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست، برغبت و یا به جبر با سایه هایشان بامداد و شبانگاهان سجده خدا می کنند.(۱۵)

وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ

وَظِلَٰلُهُم: سایه های آنان - بِٱلۡغُدُوِّ: بامدادان - وَٱلۡأٓصَالِ: شامگاهان.

آنچه در آسمانها و زمین است خواه ناخواه، خدای تعالی را سجده می‌کنند اهل آسمان بامیل و طبع خود سجده می کنند و در ایشان هیچ کراهیت نیست و اهل زمین گروهی بامیل سجده می کنند که مسلمانانی هستند که با میل و رغبت مسلمان شدند و یا قومی هستند که با اکراه و شمشیر مسلمان شدند و قومی هم منافقان‌اند که به ظاهر اسلام دارند و به اجبار و به کره سجده می کنند البته شایسته است که سجده از روی خضوع و فروتنی و تواضع باشد نه از روی اجبار و اکراه همچنین سایه های آنها بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می افتند و پیوسته در برابر باری تعالی کرنش می کنند.

قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُۗ أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ ﴿١٦﴾

بگو پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو خدای یکتاست، بگو: پس چرا غیر او دوستان گرفته اید که اختیار سود و زیان خویش ندارند، بگو مگر کور و بینا یکسان است و مگر ظلمات و نور یکسان است، مگر شریکانی که برای خدا نهاده اند، چون خلقت خدا خلقتی کرده‌اند و خلقتها بنظر ایشان درهم شده است؟ بگو خالق همه چیز خدای یکتاست و او یگانه مقتدر است.(۱۶)

قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ

قُلۡ: فعل امر، (انت) فاعل - مَن: مبتدا - رَبُّ: خبر.

بگو ای محمد ﷺ یعنی از کافران بپرس که آفریدگار آسمانها و زمینها کیست؟

قُلِ ٱللَّهُ

پس کافران جواب می دهند، الله.

قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ

سپس خدای سبحانه تعالی به پیامبرش فرمان داد ای پیغمبر از کافران بپرس آیا ای کافران! حال که شما می دانید که آفریننده آسمان و زمین خداست پس چرا غیر از او را می پرستید و دوستان خود می‌گیرید؟ و ایشان چیزهایی هستند که نه به خود سود می رساند نه بشما سودی می‌رساند و نه گزندی را از شما باز می دارد. چون به خود عاجزند پس به کار دیگران عاجزترند.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ

يَسْتَوِي : فعل مضارع - ٱلْأَعْمَىٰ : فاعل

ای محمد ﷺ به کافران بگو آیا کور که شما هستید یعنی کور دل و انسان موحد و بینا که مومن‌اند با هم برابر و یکسان اند؟

أَمْ هَلْ تَسْتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُ [1]

يَسْتَوِي : فعل مضارع- ٱلظُّلُمَٰتُ : فاعل

آیا تاریکیهای شرک و کفر و انکار با روشنائی توحید و معرفت پروردگار با هم برابر و یکسان‌اند؟

أَمْ جَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُوا۟ كَخَلْقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلْخَلْقُ عَلَيْهِمْ

آیا کافران برای خدا شریکانی قائل شدند و به زعم آنان آن بتان همچون خداوند دست به آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آن است زده اند و آیا گمان و وهمشان بر آن قرار گرفت که آفریده پروردگار جهانیان را با آفریده کذایی خود اشتباه گرفته باشند؟

قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّٰرُ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- خَٰلِقُ : خبر

ای محمد ﷺ به کافران بگو که خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست و انبازی و شریکی بر او نیست و او در خدایی یگانه است و بر همه چیز غالب و تواناست. فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می‌باشد

أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌۢ بِقَدَرِهَا فَٱحْتَمَلَ ٱلسَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا ۚ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِى ٱلنَّارِ ٱبْتِغَآءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَٰعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ وَٱلْبَٰطِلَ ۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾

از آسمان آبی نازل کرد، که (در) دره‌ها و رودها به اندازه آن جریان یافت به اندازهٔ گنجایش خودشان و سیل آب کفی بلند روی خود برداشت، بعضی چیزها که برای ساختن زیور یا ابزار در آتش می گدازند کفی مانند آنست، خدا حق و باطل را چنین مثل می زند امّا آن کف، بکنار افتاده نابود می‌شود ولی چیزی که به مردم سود می‌دهد، در زمین می ماند خدا، مثلها را چنین می‌زند.(۱۷)

---

[1] - بین کلمات اعمی و بصیر و نیز بین کلمات ظلمت و نور صنعت تضاد (مطابقه) وجود دارد.

أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحْتَمَلَ ٱلسَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا

فَسَالَتْ : جاری شد - أَوْدِيَةٌ : جمع وادی، دره ها - زَبَدًا : کف - رَّابِيًا : برآمده، بالا آمده

این درباره حق و باطل و ایمان و کفر است مثالی است که خدای تعالی فرمود: در آیات گذشته توحید و شرک مقابله شده در اینجا حق و باطل مشخص می‌شود خداوند از ابر یا از آسمان آبی را فرو فرستاد پس مقداری از آن آب به داخل رودخانه ها می‌رود هر وادی به اندازه گنجایش خود آب در خود جای داده است آب صافی که برای مردم در آن نفع باشد مثل حق است و آب ناپاک مثل باطل است و آن کف های آب است که در بالای آب قرار گرفته اند بی سود و بیهوده و بعد از مدتی دور انداخته می‌شود، ولی آنچه که برای زمین سودمند است در زمین ماندگار می گردد.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبْتِغَآءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَٰعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُۥ

يُوقِدُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ٱبْتِغَآءَ: مفعول لاجله.

و خداوند مثال دیگری زد. باطل بمانند کفها و خس و خاشاک طلا و نقره سودمند و ماندگار نیست اگر فلزی روی آتش گداخته گردد و ذوب شود به جهت خالص کردن زر ناب کفهایی همانند کفهای آب حاصل می‌شود که به هیچ وجه سودمند نیست یا آب خالص و پاک که در زیر کف آب است همچون حق است آنچه که در بالای آن قرار دارند همچون باطل و بی سود و بی مصرف است.

مولانا گفت:

بهر آنست این ریاضت این جفا — تا برآرد کوه از نقره جُفا
بهر آنست امتحان نیک و بد — تا بجوشد بر سر آرد زر زبد

كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ وَٱلْبَٰطِلَ

پس همچنین سخن حق را به آب خالص و پاک که برای منافع مردم از آسمان می بارد و نیز به زر خالصی که در آتش گداخته شده باشد و باطل به کفی که بر روی آب است و خس و خاشاک فلزات است تشبیه شده است که بی فایده است.

فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً

ٱلزَّبَدُ : مبتدا - فَيَذْهَبُ : فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر.

و اما کف روی آب و خس و خاشاک بالای فلزات دور انداختنی است و از آن جدا می‌شود و به دور ریخته می شود.

وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي ٱلْأَرْضِ

مَا : مبتدا - يَنفَعُ : فعل مضارع ، فاعل (هو) - ٱلنَّاسَ : مفعول به.

و اما آنچه که به مردم سودمند است و منافع دارد چون آب پاک یا فلز ناب (زر و نقره خالص) و بی غش پس در زمین می ماند تا مردمان از آن بهره مند شوند.

كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ

همیچنین خداوند مثالهای زیادی را در مقابله حق و باطل می زند تا در آن خردوری کنند و به حق بگرایند و از باطل بگریزند تا دارای علم و فضیلت گشته و خدای عزوجل به او نعمت علم و دانش بخشیده هم خود می داند و هم به دیگران می‌آموزاند. اینچنین مثلها را در سوره بقره هم آورده و در سوره نور هم آمده که انشاء الله خواهد آمد.

لِلَّذِينَ ٱسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُۥ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفْتَدَوْاْ بِهِۦٓ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ سُوٓءُ ٱلْحِسَابِ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿۱۸﴾

کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده اند نکوئیها دارند و کسانی که اجابت وی نکرده اند، اگر همه مال جهان داشته باشند و نظیر آن را فدای آسایش خود کنند آنها سختی حساب دارند، جایشان جهنم است که بد جایگاهی است.(۱۸)

لِلَّذِينَ ٱسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ ٱلْحُسْنَىٰ

لِلَّذِينَ : جارو مجرور خبر مقدم. ـ ٱلْحُسْنَىٰ : مبتدا موخر.

انسانها به دو گروه تقسیم می شوند گروهی به راه حق و حقیقت می روند و گروهی به راه شیطان برای کسانی که فرمان پروردگار خود را قبول کردند پاداش نیکویی است که عبارت از آن بهشت است.

وَٱلَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُۥ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفْتَدَوْاْ بِهِۦٓ

ٱلَّذِينَ : مبتدا ـ فِى ٱلْأَرْضِ: جارو مجرور خبر الذین ـ جَمِيعًا : حال.

و آن کسانی که فرمان خدای سبحانه و تعالی را قبول نکردند سرانجام بسیار بدی خواهند داشت در این صورت تمام چیزهایی که در زمین است از نقد و جنس و متاع و زمینهای زراعتی و غیره که در اختیار کافران باشد اگر در روز قیامت آن را فدا کنند تا ایشان را از عذاب برهاند سودی نخواهد داد.

أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ سُوٓءُ ٱلْحِسَابِ

أُوْلَٰٓئِكَ : متبدا ـ لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم ـ سُوٓءُ : مبتدا مؤخّر ـ جمله خبر أُوْلَٰٓئِكَ ـ ٱلْحِسَابِ: مضاف الیه.

حساب بسیار بد و سختی برای کافران در روز قیامت خواهد بود.

وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ

ماوا: مبتدا ـ جَهَنَّمُ : خبر.

و بازگشتشان آتش دوزخ است و در آن جاودان می مانند.

وَبِئْسَ الْمِهَادُ

وَبِئْسَ: فعل ذم - الْمِهَادُ: فاعل.

و دوزخ چه جایگاه بدی است.

أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۱۹)

آیا مسلمانانیکه به یقین می دانند، آنچه از پروردگارت به تو نازل شده یعنی قرآن حق است، با آنکه کور است، [چگونه یکسان باشد]؟ براستی صاحبان خرد، اندرز می گیرند.(۱۹)

أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ

می گویند این آیت **در شان** حمزه ﷛ و بوجهل نازل شده است، و حمزه مردی قوی و نیرومند و با هیبت بود و قوم قریش او را بسیار احترام می کردند و از حشمت و هیبت او می ترسیدند و در زمان جاهلیت از حضرت رسول ﷺ حمایت می کرد و پیوسته رعایت حال او را نگه می داشت و از ترس وی کسی جرات نمی کرد حضرت رسول ﷺ را برنجاند. روزی حمزه ﷛ به صحرا به دنبال آهوئی رفت و بوجهل فرصت را غنیمت شمرد و شروع به آزار رسول الله ﷺ کرد. حمزه چون به مکه آمد و دلش به دیدار حضرت رسول ﷺ می تپید در این اندیشه بود که کنیزک وی پیش آمد و گفت یا سیدی خبر نداری که بوجهل لعین با محمد ﷺ چه کرد محمد را برنجانید و زخمی کرد و ناسزا گفت حمزه همچنان خشم آلود برگشت و به خانه خدیجه آمد. رسول خدا چون وی را بدان حالت دید دانست که وی به میل خود نیامد بلکه او را آورده اند و به او خبر داده اند و از جام هدایت به او شربتی داده اند. حضرت رسول ﷺ گفت: من از اینکه بوجهل مرا رنجانید ناراحت و نگران نیستم و خوشحالی من هم بخاطر این نیست، خوشحالی من به چیز دیگری است. حمزه گفت یا محمد ﷺ شادی تو در چیست؟ گفت شادی من در آن بود که تو بگوئی **لا اله الا الله محمد رسول الله.** حمزه فوراً کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد. دلهای مسلمانان با اسلام آوردن حمزه قوی گشت. رب العالمین **در شان** ایشان این آیت فرستاد. **أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ** می گوید:

آیا به کسی که می داند آنچه به تو از نامه و پیغام دادند رسالت رسول الله ﷺ و قرآن راست و درست است یعنی حمزه ﷛ بن عبدالمطلب مانند کسی است که کور دل است و انکار حق و قرآن می کند یعنی بوجهل لعنت الله یکی و برابر است؟

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ

بدرستیکه صاحبان خرد و دانش از نزول قرآن و آیات و احکام و حدود و شرایط آن بهره می گیرند.

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰)

همان کسان که به پیمان خدا وفا کنند و پیمان شکنی نکنند.(۲۰)

ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلْمِيثَٰقَ

يَنقُضُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ٱلْمِيثَٰقَ : مفعول به

آنانکه به عهد و پیمان خدای تعالی وفا می کنند و گفته اند وفای به عهد همان امر به معروف و نهی از منکر است که ایشان را در قرآن و سنت مصطفی ﷺ الزام کردند و در آن هیچ خلاف نکردند و تعهد کنندگان آن پیمان به آن وفادارند و هیچگاه آن عهد را نمی شکنند و در آن خلاف نمی کنند.

وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ ﴿٢١﴾

و کسانی که خدا آنچه را به پیوستن آن فرمان داده می‌پیوندند و از خدای خویش می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.(۲۱)

وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ

يَصِلُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل - مَآ : مفعول به.

و آنانکه پیوندهای خود را آن طوریکه خدای تعالی امر فرموده است برقرار می کنند مراد پیوندها و رابطه های اجتماعی در جامعه است که با همنوعان خود خصوصاً با اقوام و خویشان برقرار می کنند اینکه به آنان بپیوندند و از عذاب پروردگار خود بترسند و از سختی عذاب و حساب باک دارند و از روز حشر و نشر در مقابل حساب و کتاب خدا می ترسند در هراس‌اند. پس اهل حق در قیامت در حق صله‌ی رحم و ترسی که از خدا دارند و از حساب روز جزا می‌ترسند اینان کسانی هستند که خود را محاسبه کنند قبل از این که محاسبه کرده شوند.

وَٱلَّذِينَ صَبَرُوا۟ ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُوا۟ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٢﴾

و کسانی که به طلب رضای پروردگارشان صبر کرده و نماز به پا داشته و از آنچه روزیشان داده ایم، نهان و عیان انفاق کرده اند و بدی را به نیکی رفع کنند، ثواب آن سرای، خاص ایشان است.(۲۲)

وَٱلَّذِينَ صَبَرُوا۟ ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُوا۟ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عُقْبَى ٱلدَّارِ

ٱبْتِغَآءَ : مفعول لاجله.

و صفت دیگر اهل حق آنست که:

کسانی که مشکلات و رنج و آزار دیگران را بخاطر پروردگارشان تحمل می کنند و صبر و شکیبایی از خود نشان می دهند و نماز را با تمام احکام آن به پا دارند و از آنچه که بدیشان از رزق و روزی داده ایم پنهانی و آشکارا انفاق کنند و بدی را به نیکویی پاسخ می‌دهند، و امتیاز مومن حقیقی در همین است،« گر تو با بد بدکنی پس فرق چیست؟» آن کسانی که به صفات فوق موصوف اند سرانجام نیکوئی

بر ایشان است و در دنیا و آخرت پاداش اعمال نیک خود را خواهند دید ایشان راست نیک سرانجام سرای آخرت و در برگرفتن بهشت و نیز فرجام سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ ۖ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾

بهشت های جاودانی که خودشان با هر که شایسته بوده از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان، داخل آن شوند و فرشتگان از هر دری بر آنها در آیند.(۲۳)

جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ ۖ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ

جَنَّٰتُ: بدل- عَدْنٍ: مضاف الیه- يَدْخُلُونَهَا: فعل مضارع- (و) فاعل- ها: مفعول به

سرانجام نیک نیکوکاران را در اینجا بیان می کند و می‌گوید: در آخرت بوستانهائی همیشگی و بهشت های جاودانی است که نیکوکاران و مومنین در آن داخل شوند و همسران صالح خود بدانجا در آیند یعنی: هم خودشان به بهشت عدن وارد می‌شوند و هم برای گرامیداشت آنان، پدران و مادران و زنان و فرزندانشان به ایشان ملحق ساخته می‌شوند تا با دیدار جمع دوستان و عزیزان از نعمت‌های بهشت(عدن) برخوردار شوند. و از هر دری از درهای منازل ایشان بر ایشان فرشتگان درآیند در **عین المعانی** آورده که فرشتگان در شبانه روز در سه نوبت نزد ایشان می آیند و می گویند

سَلَٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٤﴾

درود بر شما برای آن صبوری که کردید، چه نیک است عاقبت آن سرای.(۲۴)

سَلَٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى ٱلدَّارِ

سَلَٰمٌ: مبتدا - عَلَيْكُم: جارو مجرور خبر.

فرشتگان به آنان می گویند بشارت و درودتان باد در این بهشت جاودان و در این نعمت های بی کران همیشگی و جاودان زندگی می کنید به جهت شکیبایی و صبوری و استقامتی که در عقیده و ایمان داشتید و آزار و رنجها را در استقامت ایمان تان تحمل کردید در **حدیث شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا می دانید اولین کسی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می شوند کیستند؟ یاران گفتند: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می گردد و یکی از ایشان می میرد در حالیکه نیازش در سینه اش باقی مانده و توانایی برآوردن آن را در زندگی اش نداشته است. همچنین در **حدیث شریف** آمده است: رسول خدا ﷺ در رأس هرسال به زیارت قبور شهدا رفته آنگاه خطاب به ایشان این آیه را می‌خواندند: (سَلَٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى ٱلدَّارِ).

وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴿٢٥﴾

و کسانی که پیمان خدا را پس از پیمان بستن بشکنند و چیزی را که خدا به پیوستن آن فرمان داده بگسلند و در زمین تباهی کنند، لعنت خدا بر آنهاست و منزلگاه آتش دوزخ نصیب آنان است.(۲۵)

وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ ۙ

و آن کافرانی که بر خلاف افراد صالح فوق عهد و پیمانی راکه با خدا بسته اند آنهم بعد از اعتراف و محکم کردن و قبول کردن می شکنند که خداوند به وفای به آن دستور داده و تاکید کرده است می‌گسلند مراد از این وصلت و پیوند صله رحم است در **حدیث شریف** از ابوایوب انصاری ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرموند: «روا نیست که کسی با برادرش بیش از سه روز مقاطعه نماید، بلکه باید با یکدیگر ملاقات نمایند، این به طرف آن رفته و آن به طرف این بیاید، و بهترین‌شان کسی است که اول سلام می‌دهد». و آنان در روی زمین بر خلاف عهد و پیمانشان با خدا به فساد و تبهکاری می پردازند.

**وفای به عهد نکو باشد ار بیاموزی		وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند**

أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ

أُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا - لَهُمْ: جار مجرور خبر.

لعنت خدا بر ایشان باد و بر ایشان باد دوری از رحمت خدا و سرانجام بدی در دنیا و آخرت، بر ایشان باد در دنیا خواری و عذاب و هلاکت و در آخرت آتش دوزخ.

ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ وَفَرِحُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا مَتَٰعٌ ﴿٢٦﴾

خدا روزی را برای هر که بخواهد گشایش دهد یا تنگ گیرد، و کافران به زندگی دنیا شادمان شده اند و زندگی این دنیا در قبال آخرت، متاع قابلی نیست.(۲۶)

ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا - يَبْسُطُ : فعل مضارع ، فاعل (هو)، جمله خبر

خداوند رزق و روزی را برای هر کسی بخواهد گشاده می گرداند آنان را فراخ نعمت می گرداند اما آن روزی و نعمت را برای کسانی که بخواهد تنگ می گرداند.

وَفَرِحُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا

وَفَرِحُوا۟ : فعل ماضی، (و) فاعل.

آن کافران یعنی مشرکان اهل مکه به زندگانی دنیا و آنچه از مال و منال و متاع دنیوی که به ایشان داده شده است خوشحال و شاد می شوند.

وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا مَتَٰعٌ

(و): حالیه - ما: نفی - ٱلۡحَيَوٰةُ : مبتدا - ٱلدُّنۡيَا : نعت - مَتَٰعٌ : خبر.

و زندگانی این دنیا که برخورداری اندک از مال و منال دنیا و فناپذیر است در مقابل سرای آخرت و نعمت های آن جهان کالایی بیش نیست در **حدیث شریف** آمده است: « دنیا در برابر آخرت جز مانند این که یکی از شما انگشتش را در دریا فرو برد، نیست- و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند- پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می آورد!» **مولانا گفت:**

در زمان برجست کای یاران وداع — انما الدنیا و ما فیها متاع

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَنۡ أَنَابَ (۲۷)

ای رسول کسانی که کافرند گویند چرا معجزه ای از پروردگارش به او نازل نمی‌شود، بگو: خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که باز آید او را به سوی خویش هدایت می کند.(۲۷)

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦۗ

أُنزِلَ : فعل ماضی مجهول- ءَايَةٌ : نایب فاعل

و آنانکه ایمان نیاوردند می گویند چرا بر محمد ﷺ آیه ای و معجزه ای از جانب پروردگارش آنطوریکه ما می خواهیم فرستاده نمی شود همچنانکه بر پیغمبران پیشین فرستاده شده است چون معجزه عصا و یدبیضا موسی و زنده کردن مرده بوسیله عیسی.

قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَنۡ أَنَابَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - يُضِلُّ : فعل مضارع، فاعل(هو) جمله خبر إِنَّ

ای محمد ﷺ به ایشان بگو بدرستیکه خداوند کسی را که بخواهد گمراه می‌گرداند چه آیتی و نشانه ای برای آنان بفرستد و چه نفرستد و هر که به وی باز گردد خداوند به سوی خود هدایت می کند و راه می نماید بدون نزول آیتی و معجزه ای بنابراین فرود آوردن نشانه ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تاثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه بدست خدا ﷻ است. پس هر کسی را سزاوار هدایت بداند راه می نماید، در غیر آن او را در سراشیبی گمراهی رها می کند.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ (۲۸)

همان کسان که ایمان دارند و دلهایشان بیاد کردن خدا آرام می گیرد بدانید که دلها بیاد خدا آرام می گیرد.(۲۸)

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ

ءَامَنُواْ : فعل ماضی،(و) فاعل.

کسانیکه ایمان آوردند و گرویدند دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می کند و در دلهایشان با گفتن و شنیدن نام و یاد خدا یقین پیدا می شود و وسوسه ها و شبهات شیطانی از دلشان برچیده شده در قلبهایشان سکون و اطمینان حاصل می شود.

أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ

تَطْمَئِنُّ : فعل مضارع ـ ٱلْقُلُوبُ : فاعل.

آگاه باشید و بدانید که دلهای مومنان به ذکر خدا آرام می شود چون دل ذکرکنندگان از ما سوای الله منقطع و به خدا ﷻ متوجه می شود و فروغ ذکر الهی جل جلاله از دلهای ایشان هر نوع وحشت و اضطراب دنیوی و وساوس شیطانی را زایل می نماید بهرحال ذکر و یاد خدا آرام بخش دلهاست.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَـَٔابٍ 

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، خوشی و سرانجام نیک از آنهاست.(۲۹)

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَـَٔابٍ

طُوبَىٰ : نام درختی است در بهشت (اسم خاص بهشت)، مبتدا ـ لَهُمْ : جار و مجرور خبر.

در خبر است از مصطفی پرسیدند که یا رسول الله طوبی چیست؟ گفت درختی است که اصل آن در خانه من و شاخه های آن در خانه های مومنان است. می گوید:

کسانیکه ایمان آورده اند و عملهای نیکو و شایسته کرده اند خوشابحال ایشان که جایگاهشان در بهشت است و چه جایگاه زیبائی است. **شیخ سعدی گفت:**

بر از شاخ طوبی کسی بر نداشت، که امروز تخم ارادت نکاشت

چنانکه در **حدیث شریف** آمده است: « در بهشت نعمت‌هایی است که نه آن‌ها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است».

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَٰكَ فِىٓ أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَآ أُمَمٌ لِّتَتْلُوَاْ عَلَيْهِمُ ٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِٱلرَّحْمَٰنِ ۚ قُلْ هُوَ رَبِّى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ 

چنین، ترا به امتی فرستادیم که پیش از او امتها در گذشته، تا آنچه را به تو وحی کرده ایم بر آنها بخوانی، و ایشان به رحمان کفر می ورزند بگو: پروردگار من اوست که خدائی جز او نیست، بدو توکل می کنم و توبه بدو باید برد.(۳۰)

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَٰكَ فِىٓ أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَآ أُمَمٌ لِّتَتْلُوَاْ عَلَيْهِمُ ٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِٱلرَّحْمَٰنِ ۚ

(و) حالیه، هم: مبتدا ـ يَكْفُرُونَ : فعل مضارع ، (و) فاعل ، جمله خبر.

همچنانکه پیغمبران زیادی پیش از تو به سوی امتی که پیش از آنان آمده اند و رفته اند فرستادیم تا آنچه که به تو وحی کرده ایم برای آنان بخوانی یعنی قرآن را در حالیکه به خدای جل جلاله که رحمن نام اوست نمی گروند مراد کافران مکه است زمانیکه به ایشان گفته شد خدای رحمن را سجده کنید و به او بگروید.

قُلْ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

هُوَ: مبتدا - رب: خبر- هُوَ: بدل.

ای محمد ﷺ! به این مشرکان مکه بگو که رحمن آفریدگار و خدای من است هیچ معبودی غیر او شایسته پرستش و عبادت نیست.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ

عَلَيْهِ: جارو مجرور خبر مقدم - مَتَابِ: مبتدا موخر.

ای پیغمبر! به آنان بگو که: بر او توکل کرده ایم یاری دهنده و کمک رسان فقط اوست و بازگشت من به سوی اوست آورده اند که گروهی از قریش گفته اند ای محمدﷺ! اگر دوست داری که ما پیرو و دنباله رو تو باشیم کوهها را از حوالی مکه بردار تا عرصه زمین برای کشت گشاده گردد و زمین را بشکاف تا چشمه ها و جویهایی از آب در آن جاری گردد و ما زراعت کنیم آیت آمد.

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ ٱلْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ ٱلْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ ٱلْمَوْتَىٰ ۗ بَل لِّلَّهِ ٱلْأَمْرُ جَمِيعًا ۗ أَفَلَمْ يَا۟يْـَٔسِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَن لَّوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعًا ۗ وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا۟ قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

اگر قرآنی توانست بود که کوهها بدان حرکت داده می شد یا زمین بدان شکافته می‌شد یا مردگان بدان سخنگو می شدند آری که فرمان همه به اراده خداست آیا کسانی که ایمان آورده اند(از ایمان اینان) مایوس نشده‌اند (و ندانند) که خدا اگر می خواست همه مردم را هدایت می کرد، کسانی که کافرند پیوسته بسزای کردارشان، حادثه‌ای هولناک به آنها میرسد یا به نزدیک دیارشان مصیبتی رخ می‌دهد تا خدا وعده خویش بیارد که خدا خلاف وعده نمی کند.(۳۱)

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ ٱلْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ ٱلْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ ٱلْمَوْتَىٰ ۗ

قُرْءَانًا: اسم انّ - سُيِّرَتْ: فعل ماضی مجهول - ٱلْجِبَالُ: نایب فاعل، خبر انّ.

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند یا محمد! اگر می خواهی از تو متابعت کنیم و به تو ایمان بیاوریم این مکه را با این قرآن به حرکت در آور تا زمین مکه برای ما گشاد گردد و آماده زراعت شود و چشمه ها در آن جاری گردد تا کشت کنیم رب العالمین در جواب این آیت فرستاد و گفت: ای محمدﷺ! مشرکانی که می‌گویند کتابی به جای این قرآن و معجزه‌ای همچون معجزات موسی

و عیسی بیاور، بالفرض اگر قرآنی باشد که کوهها با آن به حرکت درآید یا زمین با قدرت آن شکافته شود و یا مردگان بوسیله آن زنده شوند و به سخن درآیند بازهم برخی از اینها که طلب معجزه و کتاب می کنند به جهت عناد و ستیزه جوئی شان بشما ایمان نخواهند آورد و به دین شما نخواهند گروید ای پیغمبر! وظیفه تو تبلیغ است و بس.

بَل لِّلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ جَمِيعًاۗ

لِّلَّهِ : جارو مجرور خبر مقدم - ٱلۡأَمۡرُ : مبتدا موخر - جَمِيعًاۗ : حال.

بلکه تمام کارها و امور در اختیار و فرمان خداست و قدرت مطلقه اوست و هرگاه که بخواهد آیتی نازل می کند.

أَفَلَمۡ يَاْيۡـَٔسِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن لَّوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعًاۗ

ای محمد! ﷺ آیا مسلمانان هنوز از ایمان آوردن مشرکان ناامید نشدند و قطع امید نکردند و هر آینه اگر خداوند بخواهد همه مردمان را هدایت می کند و راه می نماید پس از ایمان آوردن دوستان و برادران و پدران دست بردارید و ایشان را به حال خود رها کنید آنچه که وظیفه توست تبلیغ و رساندن پیام خداست و بس.

وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوۡ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمۡ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ وَعۡدُ ٱللَّهِ

ٱلَّذِينَ : اسم زال- تُصِيبُهُم : فعل مضارع- هم: مفعول به- قَارِعَةٌ : عذاب سخت و کوبنده، فاعل، جمله خبر زال

به آنانکه کافر شدند پیوسته عذابی سخت و کوبنده و خانمان سوز و از بیخ برکننده به جهت آنچه که تکذیب کردند و عناد نمودند و پیغمبر را متابعت ننمودند می رسد و اگر این عذاب و بلا به خانه‌های آنان فرو نیاید تا وقتیکه وعده خدای که حق است و آمدنی است یعنی قیامت بیاید و بحساب و کتاب آنان رسیدگی شود.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَا يُخۡلِفُ: فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر إِنَّ - ٱلۡمِيعَادَ : مفعول به

بدرستیکه خدای تعالی خلاف وعده نمی کند و آن قیامت آمدنی است و سزاوار جزای انسانها قطعی است سپس خداوند برای تسلی خاطر حضرت رسول ﷺ می فرماید:

وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَأَمۡلَيۡتُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ثُمَّ أَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٢﴾

پیش از تو پیغمبرانی استهزاء شدند و کسانی را که کافر بودند مهلتی دادم و آنگاه مواخذه کردم، و عقوبت کردن من چه سخت بود.(۳۲)

وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

و بتحقیق پیغمبران پیش از تو را نیز استهزاء و مسخره کردند که الان تو را دارند استهزاء می کنند پس به کافرانی که ایمان نیاورده بودند فرصت دادم و مهلت دادم و مدتی ایشان را در آسایش و راحتی رها کردم چون رسالت پیغامبر را پنذیرفتند پس ایشان را عقوبت کردم عقوبت سختی.

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

فَكَيْفَ : خبرکان - عِقَابِ : اسم کان.

این سخن از راه تهدید گفته است پس عقوبت من برای ایشان چگونه خواهد بود یعنی عقوبتی خواهم کرد که چه عقوبتی !

أَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ ۗ وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ قُلْ سَمُّوهُمْ ۚ أَمْ تُنَبِّـُٔونَهُۥ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلْأَرْضِ أَم بِظَـٰهِرٍ مِّنَ ٱلْقَوْلِ ۗ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا۟ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ (۳۳)

آیا خدایی را که مراقب اعمال همه کسان است فراموش کردند و برای خدا شریکان نهاده اند بگو: نام خدایان خود بگویید مگر خواهید خدا را از شریکان زمینی که از آن آگاه نیست آگاه سازید یا از سخنی آشکار خبر دهد (نه) بلکه، برای کسانی که کافرند نیرنگشان آرایش گرفت و از راه در شدند و هر که را خدا گمراه کند راهنمائی ندارد.(۳۳)

أَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ ۗ

مَن: مبتدا- خبر محذوف- هُوَ: مبتدا- قَآئِمٌ: خبر.

ای محمد ﷺ! آیا خداوندی که همه انسانها را آفریده است و نگهبان و مراقب کلیه اعمال انسانهاست مانند کسی است که از همه جا بی خبر می‌باشد؟ یعنی آیا مانند بتانی هستند که نه تدبیر اموری کنند و نه ناظر و مراقب اعمال هستند نه به خود سود می‌رسانند و نه به دیگران و خداوند آنچه از نیکی و بدی می‌کنید به حسب آن پاداش دهنده است.

وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ

آیا چنین خدایی برابر است با بتهایی که عاجز و ناتوان هستند نه سودی می رسانند و نه زیانی که مشرکان این اصنام را از برای خدا شریک قائل اند؟

قُلْ سَمُّوهُمْ

به آن مشرکان بگو:این بتها را نام گذاری کنید و او صافی برای آنان قائل شوید که مثل خود بی سود و زیان باشند و به خدای سبحانه و تعالی انباز مگیرید.

أَمْ تُنَبِّـُٔونَهُۥ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلْأَرْضِ أَم بِظَـٰهِرٍ مِّنَ ٱلْقَوْلِ

یا مگر خداوند ﷻ را به آنچه که در زمین نمی‌داند خبر می‌دهید؟ به آن چیزی که نخست خداوند فرمود نام شرکاء را بیان کنید بلکه خداوند بر روی زمین شریکی برای خود قائل نیست و بتان را شریکان نام می گذارید سپس فرمود چگونه نام چیزی را می‌برید که در حقیقت وجود ندارد بی مورد و توخالی و بی حقیقت است آن بتان را شریکان نام گذاری می‌کنید و به آن سخن بی اساس و سرسری فریفته می شوید. در عبارت صنعت **طباق (تضاد)** وجود دارد.

بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ

زُيِّنَ : فعل ماضی مجهول - مکر: نایب فاعل.

بلکه در نظر کافران، دروغهایشان آراسته شده است چون دنباله رو هوا و هوس خود هستند و تصور می کنند که برای خدا شریکانی است و با این عقیده در گمراهی و ضلالت قرار گرفته اند و از راه خدا که راه سعادت و توفیق و هدایت است باز داشته شده اند.

وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

لَهُ: جارو مجرور خبر مقدم - وَمَن : حرف جر زائد - هَادٍ: مبتدا موخر.

و هر کس خدا را فرو گذارد و به او چنگ نزند خداوند او را در ضلالت و گمراهی می‌افکند پس برای او توفیق دهنده‌ای نیست که راه نماید و هدایت کند. حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامهٔ حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به طور ضمنی رد کرده است و بعد از اقامهٔ حجت، این هشدار مطرح می‌شود که:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۳۴)

در زندگی این دنیا عذابی دارند و عذاب دنیای دیگر سخت‌تر است و از (عذاب) خدا نگهداری ندارند.(۳۴)

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا موخر - أَشَقُّ: سخت‌تر و با مشقت‌تر

و برای کافران عذابی سخت در زندگانی دنیا است و آن قحط و گرسنگی و مصیبت و سایر بلاهاست و عذاب آخرت برای کافران عذابی بسیار سخت‌تر و دشوارتر خواهد بود و آن آتش دوزخ است.

وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

لَهُم : جار و مجرور خبر مقدم- مِنَ: حرف جز زائد- وَاقٍ : مبتدا موخر

و نیست نگاهدارنده‌ای که ایشان را از عذاب خدای تعالی یعنی عذاب دنیوی و اخروی نگاهدارد تا معذب نشود و وعده خدا حتمی و قطعی است و خلافی در آن نیست. سپس به اهل تقوی بشارت داده و به اهل کفر هشدار داده می گوید:

مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۖ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ أُكُلُهَا دَآئِمٌ وَظِلُّهَا ۚ تِلْكَ عُقْبَى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا۟ ۖ وَّعُقْبَى ٱلْكَٰفِرِينَ ٱلنَّارُ ﴿۳۵﴾

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده‌اند (اینست که) در آن جویها روانست، میوه و سایه آن دائم است، این سرانجام کسانی است که پرهیزکاری کرده‌اند و سرانجام کافران جهنم است.(۳۵)

مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۖ

مَّثَلُ : مبتدا- خبر محذوف

صفت بهشتی راکه به پرهیزگاران و باور دارندگان وعده داده شده است که در قیامت به آن داخل شوند آنست که:

تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ

خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه بهشت‌هایی را وعده داد که در زیر درختان آن جویهایی که از آب و عسل و خمر و شیر روان است و در آن جاودان مانند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت　　　شیوهٔ جنات تجری تحتها الانهار داشت

أُكُلُهَا دَآئِمٌ وَظِلُّهَا ۚ

اکل: مبتدا - دَآئِمٌ: خبر

همیشگی است و بر خلاف میوه‌های دنیوی هرگز قطع نمی‌شود و نیز سایهٔ آن همچون سایه دنیوی از بین نمی‌رود و دائمی است. **بیت:**

سایه دولت او در دو جهان جاوید است　　　ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او

تِلْكَ عُقْبَى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا۟ ۖ

تِلْكَ : مبتدا - عُقْبَى : خبر

این نعمت بهشت مخصوص کسانی است که پرهیزکار و متقی‌اند.

وَّعُقْبَى ٱلْكَٰفِرِينَ ٱلنَّارُ

و سرانجام کافران به خاطر اعمالشان و تکذیبشان آتش دوزخ است و آنان غیر از این فرجام، عاقبت دیگری ندارند.

وَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ ۖ وَمِنَ ٱلْأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُۥ ۚ قُلْ إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ وَلَآ أُشْرِكَ بِهِۦٓ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُوا۟ وَإِلَيْهِ مَـَٔابِ ﴿۳۶﴾

کسانی که کتاب آسمانیشان داده‌ایم از این قرآن که به تو نازل شده شادمانند و از دسته‌ها [ی مخالف] کسانند که بعض آنرا انکار کنند بگو: من دستور یافته‌ام که خدای یکتا را بپرستم و بدو شرک نیاورم، و خلق را به سوی او می‌خوانم و بازگشت همه به سوی اوست.(۳۶)

وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ ٱلْأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُۥ

ٱلَّذِينَ : مبتدا - يَفْرَحُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

اینان مؤمنان اهل کتابند **عبدالله بن سلام** و اصحاب وی و **نجاشی** و اصحاب وی که در **تورات** و **انجیل** نام رحمن بسیار دیده و خوانده بودند می‌گوید:

به آنان که کتاب آسمانی عطا کردیم از آنچه بر تو از قرآن نازل شده است خوشحال وشادمان‌اند و از میان اهل کتاب مشرکانی هستند که به سبب تعصبات مذهبی و تقلید کورکورانه آباء و اجدادشان آن کتاب آسمانی را نمی‌پذیرند و انکار می‌کنند.

قُلْ إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ وَلَآ أُشْرِكَ بِهِۦٓ

أُمِرْتُ : فعل ماضی مجهول- ت: نایب فاعل

ای پیغمبر ﷺ! به سخنان ایشان گوش فرامده و راه مستقیم خود را پیش گیر و به ایشان بگو جز این نیست که من امر کرده شده‌ام خدای یگانه را به یکتایی بپرستم و به او شریکی نگیرم چه شما خوش‌تان بیاید و چه ناخوش‌تان بیاید.

إِلَيْهِ أَدْعُوا۟ وَإِلَيْهِ مَـَٔابِ

إِلَيْهِ : جار و مجروز، خبر مقدم - مَـَٔابِ : مبتدا موخر

و بگو که مردم را به سوی او فرا می‌خوانم و به پرستش و عبادت او دعوت می‌کنم و محل بازگشت و رجوع من به سوی اوست من از او هستم و به سوی او بازگردانده می‌شوم.

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَـٰهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَمَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿۳۷﴾

چنین، قرآن را به زبان عربی نازل کرده‌ایم، اگر با وجود این دانشی که سوی تو آمده هوسهایشان را پیروی کنی در قبال خدا دوست و نگهداری نخواهی داشت.(۳۷)

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَـٰهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا

برای پیشینیان کتابهایی از قبیل زبور و تورات و انجیل فرستاده شده و اکنون برای پیغمبر ما ﷺ قرآن فرستاده شده است که آخرین جداکننده حق و باطل است می‌گوید: ای پیغمبر ﷺ همانطوریکه کتابهای آسمانی را برای پیغمبران پیشین فرستادیم قرآن را هم بعنوان داور و جداکننده حق از باطل به زبان عربی که کتابی محکم و تغییر ناپذیر است به تو فرستادیم.

وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَمَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ

و اگر تو آرزوهای مشرکان را که شما را به دین آباء و اجداد خود می‌خوانند بعد از آنکه به تو علم و دانشی بخشیدیم پیروی کنی و به خواسته‌های آنان گردن نهی در آن صورت

مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ

لَكَ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنَ: حرف جر زائد - وَلِيٍّ: مبتدا موخر

کسی نیست که تو را از عذاب خدای تعالی یاری دهد و به تو سودی برساند و از عقاب حق تعالی تو را باز دارد این خطاب به پیغمبر ﷺ است ولی مخاطب امت او هستند و ابلاغ و ترساندن دیگران است که مواظب و مراقب باشند و از راه مستقیم به انحراف نروند و بزرگترین پشتیبان خود را که همان یاری خداوند است از دست ندهند.

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَذُرِّيَّةٗۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ لِكُلِّ أَجَلٖ كِتَابٞ (۳۸)

پیش از تو پیغمبرانی فرستادیم که همسران و فرزندان داشتند و هیچ پیغمبری حق نداشت جز به اجازهٔ خدا، معجزه‌ای بیارد که هر مدتی را مکتوبی هست.(۳۸)

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَذُرِّيَّةٗۚ

این جواب بوجهل و عبدالله بن ابی و مشرکان قریش است که از رسول خدا آیت می‌خواستند که کوههای مکه را با آن آیات قرآنی به حرکت در آورد و زمین شکافته گردد و آب در آن جاری باشد تا برای کشت و زرع مستعد گردد و نیز معجزات چون معجزات موسی و عیسی بیاورد می‌گوید:

و ما قبل از تو نیز پیغمبرانی را مأمور تبلیغ انسانها برگزیدیم و زنان و فرزندانی به آنان داده‌ایم همهٔ آنان از انسانها و از نوع جنس خودشان بودند و با مردم نشست و برخاست کرده‌اند. ای دشمنان دین چرا در حق پیغمبرخدا ﷺ چیزی را ناجایز می‌شمارید که پیغمبران پیش از او آن را داشته‌اند و پیغمبرﷺ نیز از این امر مستثنی نیست.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ

و هیچ پیغامبری به خودی خود ادعای نبوت نکرد مگر خدا او را مأمور کرده است و به هیچ پیغمبری اجازه آن داده نشده است که از نزد خود آیتی بیاورد مگر به خواست و اجازه ما که فقط خداوند قادر به فرستادن آیات است با توجه به مقتضای زمان و مکان آیت می‌فرستد نه به خواست بی مورد و بی محتوای استهزاء کنندگان.

لِكُلِّ أَجَلٖ كِتَابٞ

لِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم- أَجَلٍ: مضاف الیه- كِتَابٌ: مبتدا مؤخر.

هر وقتی حکمی مقدر شده باشد آن حکم فرود آید و برای هر زمانی معجزه‌های مخصوص است که مصلحت و حکمت در آن است. لذا تورات و انجیل به زمان‌های خاصی مخصوص بوده و قرآن کریم به زمان خاص دیگر از عمر دنیا که باقی مانده است. از این جهت خداوند فرمود:

يَمْحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ ﴿٣٩﴾

خدا هر چه را خواهد محو می کند و ثبت می کند اصل و مایه همه کتابها نزد خداست.(۳۹)

يَمْحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ

يَمْحُواْ : فعل مضارع - لفظ ٱللَّهُ : فاعل - ٱللَّهُ : مفعول به

می‌گوید لوح محفوظ که اصل کتابهاست و ریشه و اصل نسخه‌ها به نزدیک اوست محو و اثبات می‌کند یعنی خداوند آنطوریکه خود بخواهد آنچه را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد به حکمت خود ثبت می‌کند.

وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ

وَعِندَهُۥٓ : عند: مفعول فیه - ه: مضاف الیه،خبر مقدم - أُمُّ : مبتدا موخر

و اصل کتاب که لوح محفوظ است در نزد اوست یعنی هر گونه تغییر و تبدیل و محو و ثبت و تمام دفاتر قضا و قدر در قبضه قدرت و اقتدار اوست و خداوند هیچ تغییری یا محوی بدون اسباب و وسیله صورت نمی‌دهد. پس برای قضای الهی هیچ تغییر و تبدیلی نیست و آن قضایی که ثابت و تغییر ناپذیر است حتماً واقع می‌شود و آن قضایی که به وسیله‌ی اسباب محو و نابود می‌شوند اموری هستند که به دعاها و یا به صله‌ی رحم و یا به نیکوکاری با اقوام و خویشان و نزدیکان محو می‌شوند. که آن چیز در ازل سرنوشت محو شدن بر آن نوشته شده است.

وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُ وَعَلَيْنَا ٱلْحِسَابُ ﴿٤٠﴾

یا اینکه شمه‌ای از آن عذاب را که به ایشان وعده داده‌ایم بتو نشان می‌دهیم و یا روح تو را پیش از آن می گیریم که فقط رساندن پیام بعهده توست و حساب کردن با ماست.(۴۰)

وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُ وَعَلَيْنَا ٱلْحِسَابُ

و اگر بعضی از آنچه را که وعده کرده بودیم از عذاب به کافران نشان دهیم یا ترا بمیرانیم پیش از نزول آن عذاب یعنی ما اختیار داریم که بعضی وعده ها را در حال حیات تو به انجام رسانیم و بعضی را بعد از وفات تو ظاهر گردانیم تو در انتظار آن نباشید زیرا که در علم خدا برای هر چیزی وقت مناسبی لازم است. وظیفهٔ تو تبلیغ و رساندن پیام الهی است که آن را اداکن و حسابرسی اعمال ایشان و پاداش و مکافات آنان از آن ماست. و سپس به یکی از معجزات و نشانه‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَاۚ وَٱللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٤١﴾

مگر نمی‌بینید که ما داریم این سرزمین را از اطراف آن نقصان می‌دهیم؟ خدا حکم می کند و هیچکس بر رد حکمش قادر نیست و او تند حساب است.(۴۱)

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَاۚ

آیا اهل مکه نمی‌بینند و نمی‌دانند بدرستیکه ما سرزمین کفار را رو به نقصان و زوال می‌کنیم و تاثیر و اقتدار و نفوذ اسلام و حوزه قلمرو مسلمانان را روز به روز بیشتر می‌کنیم و از دست کافران بیرون می‌آوریم؟

وَٱللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِۦۚ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا - يَحْكُمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند حکم می‌کند و حکومتهای کافران را نابود می‌کند و حکومت‌های دیگری را جایگزین آن قرار می‌دهد چون حکم او حتمی و قطعی است آن هنگام که به مناسبت و ضرورت حکم کند چه کسی قادر است آن حکم را حتی یک دقیقه به تأخیر و عقب بیندازد. اوست که یکی را به جاه و دیگری را به چاه رساند، یکی را زنده و دیگری را بمیراند و دین اسلام را بر ادیان دیگر برتر داده است و اهل ادیان دیگر قادر به از بین بردن آن نخواهند بود.

وَهُوَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ

وَهُوَ: مبتدا - سَرِيعُ: خبر - ٱلْحِسَابِ: مضاف اليه

و او سریع الحساب و زود حساب است یعنی در آخرت بعد از اینکه عذاب دنیوی را به کافران چشاند در قیامت در وقت حساب قطعاً تأخیری واقع نمی‌شود پس هر چیزی که خداوند در قرآن گفته است شدنی و آمدنی است و وقوع آن را حتمی و قریب بدانید.

وَقَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعًاۖ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍۗ وَسَيَعْلَمُ ٱلْكُفَّٰرُ لِمَنْ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٤٢﴾

کسانی که پیش از آنها بوده‌اند نیز نیرنگ می کرده‌اند ولی تدبیرها همه خاص خداست، می‌داند که هر کس چه می کند و به زودی کافران خواهند دانست که عذاب آن سرای از آن کیست؟(۴۲)

وَقَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعًاۖ

لله: جار و مجرور خبر مقدم - ٱلْمَكْرُ: مبتدا موخر - جَمِيعًا: حال

می‌گوید: قبل از مشرکان اهل مکه کافرانی بودند که به پیغمبران خود مکر و حیله ساختند و در ابطال دین حق اقداماتی صورت دادند آنطوریکه مشرکان اهل مکه دارند با تو مکر می‌کنند.

يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

و خداوند تمام حیله‌ها و مکرهای آنان را می‌داند و هر نفسی هر کاری چه خیر و چه شر انجام می‌دهند می‌داند و به آن آگاه است.

وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّرُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ

کافران پیغمبران پیشین کیفر اعمال خود را دیدند و چشیدند و آن عذاب و هلاکت در دنیا و آتش دوزخ در آخرت است و زود باشد که مشرکان اهل مکه نیز عاقبت کار خود را خواهند دید.

در کارخانهٔ عشق زکفر ناگزیر است　　آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

کسانی که کافرند، گویند: تو پیغمبر نیستی، بگو بین من و شما خدا گواه باشد و آنانکه علم کتاب آسمانی نزد اوست کافی و بس است.(۴۳)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا

ت: اسم لیس- مُرْسَلًا : خبر لیس

گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است و کافران می‌گویند ای محمد ﷺ تو فرستاده خدا نیستی، در جواب کافران بگو:

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

كَفَى : فعل ماضی- بـ: حرف جز زائد- لفظ الله: فاعل- شَهِيدًا : تمیز

بگو: از تکذیب شما چیزی ساخته نمی‌شود و خدا میان من و شما کافی است و قرآن که کلام خداست بر نبوت من شاهد و گواه است. **مولانا گفت:**

سنگها اندر کف بوجهل بود　　گفت ای احمد بگو این چیست زود
گر رسولی چیست در دستم نهان　　چون خبرداری ز راز آسمان
گفت چون خواهی بگویم آن چهاست　　یا بگویند آنکه ما حقیم و راست
گفت بوجهل این دوم نادرتر است　　گفت آری حق از آن قادرتر است
از میان مشت او هر پاره سنگ　　در شهادت گفتی آمد بی درنگ
لا اله گفت و الا الله گفت　　گوهر احمد رسول الله سفت
چون شنید از سنگها بوجهل این　　زد ز خشم آن سنگها را بر زمین

وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

عِنْدَهُ: مفعول فیه - ه: مضاف الیه، خبر مقدم - عِلْمُ: مبتدا موخر

و علم کتاب یعنی لوح محفوظ در نزد اوست و آن جبرئیل عليه السلام است که به صورت وحی بر پیغمبر نازل کرده است و کسانی که از علم قرآن و حقایق آن آگاه شده‌اند نیز از دل گواهی می‌دهند که من در باره قرآن به شما دروغی نگفته‌ام و آن حق و حقیقت و کلام باری تعالی است.

سوره ابراهیم

سوره ابراهیم مکی است مگر دو آیت «*الم تر الی الذین بدلوا*... که در مدینه در **شأن شهیدان بدر** فرو آمده است به غیر از این دو آیه همه مفسران متفق القول گفته‌اند که سوره ابراهیم در مکه فرود آمده است و سوره ابراهیم پنجاه و دو آیه است. چون در این سوره داستان پیامبران اولی العزم در آن آمده که گویای حقایق اعتقادی و دینی می‌باشد برای روشن ساختن مشرکان قریش و بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی روشنایی سوره «ابراهیم» نامگذاری شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الٓر كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿۱﴾

الف، لام، را، این کتابی است که به تو نازل کرده‌ایم، تا مردم را به اذن پروردگارشان از ظلمات به نور ببری [یعنی] براه خدای نیرومند ستوده.(۱)

الٓر

الف، لام، را- منم خدای دانا می‌دانم و می‌بینم یعنی آنچه که در عرش است یا خاک می‌دانم و گفتار و کردار شما را می‌بینم.

كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ

الٓر: مبتدا- كِتَٰبٌ : خبر

این قرآن کتابی است که آن را به سوی تو فرستادیم تا به خواست و فرمان خداوند عموم مردم دنیا را از عرب و عجم، سیاه و سفید، فقیر و توانگر، پادشاه و گدا همه را از ظلمات و تاریکی و جهل و اوهام و نادانی و کفر و شرک و شهوت و شک و گمراهی بیرون آرد و در پرتو نور معرفت و بصیرت ایمان و یقین و هدایت استوار و مستحکم گرداند.

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ

صِرَٰطِ : بدل، از برای نور است.

و با استفاده از این کتاب به توفیق پروردگارشان به راه خداوند چیره‌ی ستوده در آیند یعنی بوسیله‌ی این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشنگر دین حق را به آنان تعلیم دهی.

ٱللَّهِ ٱلَّذِی لَهُۥ مَا فِی ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِی ٱلْأَرْضِ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْكَٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾

خدایی که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین هست از اوست و وای بر کافران از عذابی شدید.(۲)

ٱللَّهِ ٱلَّذِی لَهُۥ مَا فِی ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِی ٱلْأَرْضِ ۗ

لفظ ٱللَّهِ : بدل- لَهُۥ : جار و مجرور خبر مقدم- مَا: مبتدا مؤخّر

معبودی بر حق و خدای یگانه او راست و آنچه که در آسمانهاست از فرشتگان و آنچه در زمین است از انسانها و اهل آن همه از آن خداست و او صاحب و مالک جهان هستی و آخرت است و چه کسی غیر از او قادر به پادشاهی دنیا و آخرت است.

کیست درین دیرگه دیر پای — کاو لمن الملک زند جز خدای

وَوَيْلٌ لِّلْكَٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ

وَيْلٌ : هلاک و نابودی، مبتدا- لِّلْكَٰفِرِينَ : جار و مجرور، خبر

و برای کافران و مشرکان عذاب سختی است که بدیشان رسد وای بر کافران از عذاب سخت و شدید!

ٱلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْءَاخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُو۟لَٰٓئِكَ فِی ضَلَٰلٍۭ بَعِيدٍ ﴿٣﴾

همان کسان که زندگی این دنیا را از دنیای دیگر بیشتر دوست دارند [یعنی کافران]، و خلق را از راه خدا بگردانند و آن را منحرف خواهند، آنها در ضلالتی دورند.(۳)

ٱلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْءَاخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ۚ

ٱلَّذِينَ : بدل- يَسْتَحِبُّونَ : فعل مضارع، (و) فاعل- ٱلْحَيَوٰةَ : مفعول به

کافران کسانی هستند که از روی نادانی و جهالت زندگانی دنیا را بر زندگانی آخرت دوست می‌دارند و انسانها را از راه مستقیم منحرف می‌کنند و از ایمان آوردن به پیغمبر و قرآن باز می‌دارند و می‌گویند اسلام که پیغمبر تبلیغ آن را می‌کند و قرآن به آن حکم می‌نماید راه کجی است و انسان را به هدف اصلی نمی‌رساند.

أُو۟لَٰٓئِكَ فِی ضَلَٰلٍۭ بَعِيدٍ

أُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا- فِی ضَلَٰلٍۭ : جار و مجرور، خبر- بَعِيدٍ : نعت

آن کافرانی که بدین صفت که گفتیم موصوف‌اند در گمراهی سخت و عمیقی قرار گرفته‌اند.

چونکه ایشان سه اصل را برگزیده‌اند- و کافران همگی در این صفت شریک‌اند

۱- زندگانی دنیا بر آخرت

۲- بازداشتن خلق از راه خدا

۳- طلب کجی و ناراستی و پیروی از هواهای شیطانی

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٤﴾

هیچ پیغمبری را جز به زبان قومش نفرستادیم. تا برای آنها بیان کند و خدا هر که را خواهد گمراه کند وهر که را خواهد هدایت کند که او نیرومند و فرزانه است.(۴)

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ

و ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم او تا اینکه بر ایشان اوامر و نواهی و احکام و حدود و شرایط و فرائض دین را بیان کند.

فَيُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ

يُضِلُّ: فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَن: مفعول به

پس خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌گرداند از کسانیکه به پیغمبر ﷺ نگرویدند و قرآن را تکذیب کردند و هدایت می‌کند و راه می‌نماید هر که را بخواهد یعنی توفیق می‌دهد تا به راه راست و مستقیم در آید.

وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا- ٱلْعَزِيزُ: خبر- ٱلْحَكِيمُ: خبر ثانی

و اوست که در حکم خود غالب و چیره است و به مقتضای زمان و مکان هرگه که بخواهد حکم می‌کند و کسی قادر نیست حکم او را دفع کند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرْهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

موسی را با معجزه‌های خویش فرستادیم که قومت را از ظلمات بیرون آر و به عالم نور برسان و روزهای خدا را بیادشان بیار که در این یادآوری بر هر شخصی که صبور و شکرگزار است عبرتی هست.(۵)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ

أَنْ: حرف تفسیر- أَخْرِجْ: فعل امر- (انت)فاعل- قَوْمَكَ: مفعول به

و ما موسی را با دلایل روشن و معجزات آشکار فرستادیم معجزات نه گانه چون عصا.و ید بیضا و .... و به او گفتیم اینکه قوم خود راکه بنی‌اسرائیل‌اند از تاریکیهای جهالت و ظلمت به سوی روشنائی علم و یقین بیرون آر.

وَذَكِّرْهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِۚ

ذَكِّرْهُم : فعل امر- هم: مفعول به- (انت)فاعل

وایشان را پند بده و به‌ایشان‌عذابی‌که‌به کافران پیشین گذشته اعمال شده است بیان کن. ایام الله: وقایعی که خداوند ﷻ براي رهایی آنان پدید کرد، واقعه‌ای همچون آزادی از اسارت فرعون، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فروفرستادن **من** و **سلوی** و نعمت‌های دیگر.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

فِي ذَٰلِكَ خبر إِنَّ - ل: مزحلقه- لَأَيَٰتٍ : اسم إِنَّ .

بدرستیکه در این آیت دلایلی روشن بر قدرت خداوند سبحانه تعالی است برای هر صبرکننده‌ای که بر بلاها و دردها شکرگزار باشند. چه اگر به او بلایی و محنتی برسد صبور و شکیباست و اگر به او خوشی و نعمتی برسد، بدان شکرگزار است که هر دو را به خیر خود می‌پندارد. چنانکه **شیخ اجل سعدی** گفت: اگر تیغ قهر برکشد، نبی و ولی سر در کشد وگر غمره‌ی لطف جنباند، بدان بنیکان در رساند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَىٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾

و چون موسی بقومش گفت: نعمت دادن خدا را بخودتان یاد آرید آندم که از فرعونیان که به سختی عذابتان می کردند و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده نگه می‌داشتند و در اینها از جانب پرورد گارتان، ابتلائی و امتحانی بزرگ بود.(۶)

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَىٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْۚ

يَسُومُونَكُمْ : فعل مضارع- (و)فاعل-کم: مفعول به- سُوٓءَ : مفعول به ثانی

ای محمدﷺ به یاد آور آن راکه موسی بر قوم خود بنی‌اسرائیل گفت ای قوم من نعمت‌هایی راکه خدا بشما بخشش کرده است بیاد آورید و شکرگزار باشید چون خداوند شما را از دست کسان فرعون نجات داده است آل فرعون شما را به بندگی می‌گرفتند و به شما عذاب سخت می‌رسانیدند و پسران شما را می‌کشتند چونکه منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل فرزندی بدنیا می‌آید که هلاک فرعون بدست

او خواهد بود و دختران شما را زنده می‌گذاشتند تا در خدمت زنان ایشان باشند و خدمت کار اهل آنان باشند.

وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

فِي ذَٰلِكُم: جار و مجرور، خبر مقدم- بَلَاءٌ: مبتدا موخر

و در آن بلا و محنت و رنجاندن از طرف پروردگارتان برای شما آزمایش بزرگی بود تا اینکه معلوم گردد که شما این نعمت‌ها را چگونه پاس می‌دارید!

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)

و چون پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس دارید افزونتان دهم و اگر کفران کنیدعذاب من بسیار سخت است.(۷)

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

ل: قسم- لَأَزِيدَنَّكُمْ: فعل مضارع- (ن)توکید- کم: مفعول به- (انا)فاعل

ای بنی اسرائیل آن زمان را بیاد آور که پروردگارتان شما را آگاه گردانید و فرمود اگر بر نعمت‌های من شکرگزار باشید و از جان و دل به شکر نعمت‌های من بپزدازید هر آینه نعمت‌های شما را افزون خواهم کرد و اگر شکرگزار نعمت‌های من نباشید و کفران نعمت کنید هر آینه عذاب من بسیار سخت و شدید است.

شیخ سعدی گفت:

خدا را نداست و طاعت نکرد — که بر بخت و روزی قناعت نکرد

مختومقلی فراغی گفت:

شکر را در هر روزکار خویش کن — مرگ را یاد آر ذکر بیش کن

در همه احوال دنیا فکر کن — اینچنین خود را معاد اندیش کن

وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸)

موسی گفت: اگر شما و هر که در زمین هست همگی کافر شوید خدا از همه بی‌نیاز و ستوده است.(۸)

وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

أَنتُمْ: توکید- جَمِيعًا: حال

و موسی گفت ای قوم من! اگر شما کفر کنید و در مقابل نعمتها ناسپاسی کنید از کفران نعمت به خود شما و هر که در روی زمین از جن و انس هست زیان می‌رسد نه به خدای بی‌نیاز.

فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

لفظ اللَّهَ: اسم اِنَّ- ل: مزحلقه- لَغَنِيٌّ: خبر اِنَّ- حَمِيدٌ: خبر اِنَّ ثانی

پس بدرستیکه خدای از عبادت شما و شکر و سپاس شما بی‌نیاز و ستوده است یعنی هر قدر ذکر سپاس بیشتر باشد حاصل آن شکرگزاری به خود شاکر برمی‌گردد چونکه خدای سبحان با این شکرگزاری خشنودی خود را به شما اعلام می‌کند و به فضل و رحمت خود می‌افزاید. بیت:

بذکرش جمله موجودات گویا　　همه او را از روی شوق جویا

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿۹﴾

مگر خبر کسانی که پیش از شما بوده‌اند، قوم نوح و عاد و ثمود، و کسانیکه پس از آنها بوده‌اند، که جز خدایشان نداند، بشما نرسیده؟ که پیغمبرانشان با دلیل ها بسویشان آمدند ولی آنها دستهایشان را بدهانهایشان فرو بردند و گفتند: ما از آئینی که ما را بدان می‌خوانید بسختی در شک هستیم و بدان کافریم.(۹)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ

أَلَمْ يَأْتِكُمْ: فعل مضارع-کم: مفعول به- نَبَؤُا : فاعل- قَوْمِ : بدل

ای موسی! آیا به شما خبر کسانیکه قبل از تو بودند قوم نوح عليه السلام و قبیله‌ی عاد و قوم ثمود نیآمد؟جای تعجب است که چندین قوم پیش از شما تباه شدند و شما از حال وضع آنان عبرت نگرفتید.

وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ

و آن اقوامیکه بعد از ایشان بودند.

لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ

که کسی تعداد بیشمار ایشان را بعد از ایشان نمی‌داند مگر خدای تعالی می‌داند چه تعداد بودند و به چه بلایی مبتلا گردیدند.

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

جَاءَتْهُمْ : فعل ماضی- هم: مفعول به- رسل: فاعل

پیغمبرانشان برای آنان معجزات آشکار و دلایل روشنی آوردند ولی کافران پیشین از فرط غیظ و خشم دستهای خود را بر دهان گرفتند یا از فرط تعجب دست بر دهان نهادند- ممکن است ضمیر **ایدیهم** به کفار و ضمیر **افواهم** به رسل برگردد در اینصورت چنین خواهد بود که آن قوم لعنت شده دستهای خود را به دهان پیغمبران نهادند تا نتواند هیچ حرفی بزنند و از دهانش جاری گردد.

آن قوم کافران گفتند ما به آن چیزی که شما به آن فرستاده شده‌اید نمی‌گرویم و ایمان نمی‌آوریم و دلایل و معجزات آشکار شما را نمی‌پذیریم و رسالتتان را تصدیق و باور نمی‌داریم و بدرستیکه ما نسبت به آنچه که ما را به آن از توحید و ایمان می‌خوانید در شک و تردید هستیم و قصد شما از این تبلیغ بدست آوردن قدرت و حاکمیت در میان اقوام است و نیز دست یابی به اموال و ثروت‌های کلان می‌باشد و با این جملات خواستند تصمیم و اراده‌ی پیغمبر خدا را در دعوت و تبلیغ بی‌رنگ و یا کم رنگ کنند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوٓاْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾

پیغمبرانشان گفتند مگر در خدای یکتا، ایجاد کننده آسمانها و زمین شکی هست شما را دعوت می کند تا گناهانتان را آمرزش دهد و تا مدتی معین نگاهتان دارد. گفتند: شما جز بشرانی مثل ما نیستید که می‌خواهید از خدایانی که پدرانمان می‌پرستیده‌اند منصرف‌مان کنید پس برای ما دلیلی روشن بیاورید.(۱۰)

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

قَالَتْ : فعل ماضی- رُسُلُهُمْ :فاعل

عبارت **استفهام انکاری** است که با آن حقیقت چیزی را نفی و انکار کنند.

پیغمبران ایشان به آنان گفتند در یکتائی و بی‌همتائی الله تعالی در شک و گمان مباشید و یقین بدانید که او خداوند یگانه و بی‌مانند است، آفریدگار آسمانها و زمین اوست پس بی‌گمان بدانید که معبود تنها اوست و غیر از او سزاوار پرستش و عبادت نیست.

وَٱلْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى

يَدْعُوكُمْ : فعل مضارع- (و)فاعل- کم: مفعول به

او شما را به ایمان فرا می‌خواند تا در صورت ایمان آوردن گناهان شما را بیامرزد و کارهای ناپاک و گناهان قبل از ایمان آوردنتان را صرف نظر می‌کند و آن را به تأخیر می‌اندازد تا فرصت کافی برای برگشت به ایمان و به آغوش اسلام ایجاد شود و شما را بدان گناهان عذاب و مکافات نمی‌کند تا مدت معینی که در آن، زمان مرگتان فرا رسد.

قَالُوٓاْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا

أَنتُمْ : مبتدا- بَشَرٌ: خبر

آن اقوام در جواب پیغمبرانشان که گفته بودند آیا شما فرشتگان آسمان هستید یا فراتر از نوع بشر از کدام نوع؟! چون شما نیز بمانند ما انسان هستید و بظاهر شما هیچ فضیلتی نسبت بما ندارید پس چگونه سخنان شما را باور کنیم شما می‌گوئید که ما از دین آباء و اجدادمان دست برداریم و پیرو شما باشیم ما هرگز چنین کاری نمی‌کنیم.

تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ

(هو) اسم کان- يَعْبُدُ : فعل مضارع- ءَابَآؤُنَا : فاعل، جمله خبر کان

شما دوست دارید ما از دین و آئین آبا و اجدادمان دست برداریم یعنی از پرستش بتان، اگر راست می‌گوئید پس برای ما دلیل‌های روشن و معجزات اشکاری که ما پیشنهاد می‌کنیم بیاورید هر چند که این اقوام از پیغمبرانشان معجزه می‌دیدند ولی از روی عناد و ستیزه‌جویی باور نمی‌کردند و دشمنان زمان پیغمبر ما ﷺ نیز همچنین بود با توجه به دلایل آشکار و معجزات قوی باور نداشتند و می‌گویند برای ما حجتی آشکار بیاورید که بر صحت ادعایتان دلالت کند. در حالیکه پیغمبران برای ادعای نبوت خود دلایل روشن و آشکار آورده بودند با وجود این از روی تعصب و سرسختی در عقاید فاسق خود محکم و پا برجا مانده بودند.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾

پیغمبرانشان گفتندشان ما جز بشرانی مثل شما نیستیم ولی خدا بهرکس از بندگان خویش بخواهد منت می‌نهد و ما حق نداریم جز باذن خدا دلیلی برای شما بیاریم و مؤمنان باید بخدا توکل کنند.(۱۱)

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ

نَّحْنُ : مبتدا- بَشَرٌ : خبر

پیغمبر ایشان به آنان گفتند ما جز بشری بمثل شما نیستیم یعنی درست است ما نه فرشته‌ایم و نه مخلوق دیگر بلکه در بشریت مانند شما هستیم آیا در میان شما افراد بشر به اعتبار احوال و مدارج از زمین تا آسمان تفاوت نیست خداوند به هر که بخواهد به بعضی از بندگان خود منت می‌نهد و به نعمت نبوت و کرامت رسالت فضیلت و برتری می‌دهد.

وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ

لَنَآ : جار و مجرور خبر کان- أَن نَّأْتِيَكُم : فعل مضارع- کم: مفعول به- (نحن)فاعل، اسم کان محذوف

و برای ما میسر نیست آنچه از معجزه می‌طلبید برای شما بیاوریم و نسبت به آوردن آن قادر نیستیم و کسی هم نیستیم که معجزه خلق کنیم مگر به اذن و فرمان و خواست خداوند یگانه و ما بدون خواست و اراده خدای تعالی کاری نمی‌توانیم انجام دهیم.

نظم

ناتوانی و عجز، لازم ماست — قدرت و اختیار زان خداست
کارها را بحکم راست کند — او تواناست هر چه خواست کند

وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ

و آنانکه ایمان آوردند و به خدا گرویدند باید کارها و امور خود را به خدا واگذارند و به او توکل کنند و ما نیز در مقابل عناد و ستیزگی شما به خدا توکل می‌کنیم یعنی توکل ما پیامبران باید فقط بر خدای عزوجل باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنَا سُبُلَنَا ۚ وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَآ ءَاذَيْتُمُونَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)

چرا بخدا که به طریقت‌هایمان هدایتمان کرده توکل نکنیم، بخدا به این آزارها که بما می کنید صبر خواهیم کرد توکل کنان باید بخدا توکل کنند.(۱۲)

وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنَا سُبُلَنَا ۚ

مَا : مبتدا- لَنَآ : جار و مجرور، خبر

خداوندی که جام توحید و معرفت را به ما نوشانید و راه موفقیت حقیقی را برای ما هموار کرد در مقابل این نعمت بزرگ او چگونه ما به او توکل نکنیم در حالیکه ما را به راه راست و درست هدایت فرمود.

وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَآ ءَاذَيْتُمُونَا ۚ

ل: قسم- وَلَنَصْبِرَنَّ : فعل مضارع، نّ: توکید، فاعل (نحن)

شما ای کافران هر چند به ما زیان برسانید و اذیت و آزارمان کنید ما دست از توکل خدای یکتا بر نمی‌داریم و بر آن صابر و شکیبا خواهیم بود.

وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ

و بر خدا توکل می‌کنیم و باید که متوکلان در توکل به خدای یگانه ثابت قدم و استوار باشند. تکرار این جمله نمایانگر استقامت و صبر و پایداری پیامبران عليهم السلام در مقام توکل بخدای یگانه است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۖ فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ (۱۳)

کسانیکه کافر بودند به پیغمبرانشان گفتند: شما را از سرزمین خودمان بیرون می کنیم یا به آئین ما باز گردید و پروردگارشان به آنها وحی کرد که این ستمگران را هلاک خواهیم کرد.(۱۳)

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۖ

قَالَ : فعل ماضی- ٱلَّذِينَ : فاعل

کافران و گمراهان آنکسانیکه نگرویدند و ایمان نیاوردند به پیغمبران خودگفتند شما یا به آئین ما که همان دین آباء و اجداد ماست برگردید اگر به آئین ما برنگردید ما شما را از سرزمین‌مان بیرون می‌کنیم.

فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ

فَأَوْحَىٰٓ : فعل ماضی- رب: فاعل

پس خداوند به پیغمبران خود وحی کرد و سوگند یاد کرد که آنها چگونه شما را بیرون می‌کنند ما این ظالمان را زودتر از اقدامشان به هلاکت خواهیم رساند و کاری می‌کنیم که خود آنان را از سرزمین‌شان بیرون کنیم. و شما را در آن ساکن می‌گردانیم. کافران اهل مکه نیز خواستند مسلمانان را برای همیشه از مکه خارج نمایند و سرانجام هجرت پیغمبر ﷺ سبب شد که در آنجا اسلام و مسلمانان برای ابد سلطه داشته باشد و از کافران نشانی باقی نماند.

وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِهِمْ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِى وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

و شما را از پی ایشان در این سرزمین سکونت خواهیم داد این موهبت خاص کسی است که از عظمت من و از تهدید من ترسد.(۱۴)

وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِهِمْ ۚ

ل: قسم- نسکننکم: فعل مضارع- (ن)توکید- کم: مفعول به- (نحن)فاعل

و هر آینه بعد از نابودی کافران شما را در سرزمین ایشان جایگزین می‌کنیم و ساکن می‌سازیم البته این ظلم و ستمی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران(ع) را به صرف این که دعوت خداوند ﷻ را بر ایشان آورده‌اند، از سرزمین و خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌کنند.

ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِى وَخَافَ وَعِيدِ

ذَٰلِكَ : مبتدا- لِمَنْ : جار و مجرور، خبر

این موفقیت از آن کسانی است که از جاه و جلال و مقام و شکوه و عظمت من می‌ترسند و از تهدید وعیدهای من در هراس‌اند.

وَٱسْتَفْتَحُوا۟ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾

و فیصل کار خواستند [طلب فتح کردند]و همه گردنکشان ستیزه جو نومید گشتند.(۱۵)

وَٱسْتَفْتَحُوا۟ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

خَابَ: پیروز نشد فعل ماضی- كُلُّ: فاعل- عَنِيدٍ : باطل گرا، نعت

آن زمانیکه از ایمان آوردن و گرویدن به اسلام نا امید شدند. پیغمبران طلب فتح و پیروزی کردند و بر هلاک دشمنان نصرت خواستند وخداوند هم فتح و پیروزی بخشید هر قوم گردنکش و باطل‌گرایی

زیان دیده و ناموفق شدند. سزای کسی که از اقرار توحید « لااله الا الله» سرباز زد جز خسران دنیا و آخرت نخواهد بود.

مِّن وَرَآئِهِۦ جَهَنَّمُ وَيُسۡقَىٰ مِن مَّآءٖ صَدِيدٖ 

جهنم در انتظار اوست و آب چرک و خون به او بنوشانند.(۱۶)

مِّن وَرَآئِهِۦ جَهَنَّمُ وَيُسۡقَىٰ مِن مَّآءٖ صَدِيدٖ

مَّآءٖ : صَدِيدٖ : آبی که خونابه است.

از روبروی دوزخ است و در روز حشر او را در دوزخ افکنند و به او آبی که از تن دوزخیان می‌چکد (خونابه) بیاشامند.

يَتَجَرَّعُهُۥ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ وَيَأۡتِيهِ ٱلۡمَوۡتُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٖۖ وَمِن وَرَآئِهِۦ عَذَابٌ غَلِيظٞ ﴿١٧﴾

جرعه جرعه می‌نوشد و نزدیک نیست که آن را به سهولت فرو برد و مرگ از هر طرف بدو رو کند اما مردنی نیست و عذاب سخت در پیش دارد. (۱۷)

يَتَجَرَّعُهُۥ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ وَيَأۡتِيهِ ٱلۡمَوۡتُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٖۖ

وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ : آن راگوارا نمی‌یابد

آن آبی که از تن دوزخیان بیرون می‌چکد کافران آن را با تکلف و با رنجی تمام جرعه جرعه می‌نوشند و آن را نمی‌تواند به جهت تلخی و گندگی از گلو فرو برند دردهای مرگ از هر طرف از اعضای بدن او به سراغ او می‌آید و در حالیکه مرده نمی‌شود و نمی‌میرد و در عذاب سخت اینچنین گرفتار می‌شود.

وَمِن وَرَآئِهِۦ عَذَابٌ غَلِيظٞ

وَمِن وَرَآئِهِۦ : جار و مجرور، خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا موخر

و بدنبال آن سختی و محنت به عذابی سخت مبتلا می‌شود و آن داخل شدن در دوزخ و آتش جهنم است که در بدترین جایگاه قرار داده می‌شود.

مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖۖ لَّا يَقۡدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ﴿١٨﴾

حکایت کسانیکه به پروردگارشان کافرند، اعمالشان چون خاکستری است که در روز طوفانی باد سخت بر آن وزد. از اعمالی که کرده‌اند چیزی بدست ندارند که ضلال و گمراهی بی‌انتها همین است.(۱۸)

مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖۖ

خبر مقدم محذوف- مَثَلُ : مبتدا مؤخّر

در این آیه شریفه صنعت **تشبیه** آمده، یعنی تشبیه اعمال انسان کافر به خاکستری در روز طوفانی مانننده شده است. بعضی کافران تصور می‌کردند و می‌گفتند ما نیز کارهای خوبی کرده‌ایم و بنحوی به عبادت خدا پرداخته‌ایم و به عیادت بیماران رفته‌ایم و در هنگام مصیبت دیگران را تسلی داده‌ایم آیا این کارها در قیامت به کار نمی‌آید در جواب ایشان آمده است:

حال و وضع آنانکه به پروردگار خود کافر شده‌اند اعمالشان بمانند خاکستری است که بوسیله باد در روز طوفانی به هوا برخیزد و در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع آن قادر نباشد و از آن نفع نگیرد.

لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَيْءٍۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ

پس اگر اعمالشان همچون خاکستر بر باد رود در قیامت قادر نخواهند بود به چیزی از آنچه در دنیا انجام داده‌اند دست یابند و از آن کمک بگیرند.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ

ذَٰلِكَ : مبتدا- هُوَ : ضمیر فصل- ٱلضَّلَٰلُ : خبر- ٱلْبَعِيدُ : نعت

آن تصور ایشان که می‌گفتند ما نیکویی کرده‌ایم و در قیامت به کار آید آن گفتار، بی‌نهایت از راه حق و درست دور است.

جهان ای پسر ملک جاوید نیست — ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام — سریر سلیمان علیه السلام
بآخر ندیدی که بر باد رفت — خنک آنکه با دانش و داد رفت

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّۚ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾

مگر ندانی که خدا آسمان‌ها و زمین را بحق آفرید و اگر بخواهد شما را ببرد و خلقی تازه آرد.(۱۹)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّۚ

أ: استفهام- لم: حرف جزم- تر: فعل مضارع، فاعل (انت)- لفظ ٱللَّهَ : اسم أَنَّ - خَلَقَ : فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر أنّ

آیا نمی‌بینی براستی که خداوند آسمانها و زمین را به حق و حقیقت آفریده است؟ از مشاهده‌ی نظام محکم و منظم آسمانها و زمین این یقین پیدا می‌شود که آفریننده‌ی آن صانعی حکیم و داناست.

إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ

ای اهل مکه! اگرخداوند بخواهد شما را نیست و نابود می‌گرداند و آفریده ی جدیدی به جای شما بیارد که در کفر و تکذیب همچون شما نباشد.

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾
که این برای خدا گران نیست. (۲۰)

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٍ

ذَٰلِكَ: اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِعَزِيزٍ: خبر ما

این میراندن و زنده‌کردن دوباره و این آفرینش در نزد خدا کار سختی و مشکلی نیست که شما نمونه‌های آن را در دنیا در زنده کردن عیسی عليه السلام مرده را و یا دوباره زنده‌شدن چهار مرغ خلیل دیدید.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ ٱلضُّعَفَٰٓؤُا لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ لَهَدَيْنَٰكُمْ سَوَآءٌ عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَآ أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ ﴿٢١﴾

و همگی به پیشگاه خدا روند و بجالت زبون به کسانیکه بزرگی کرده‌اند گویند همانا ما پیرو شما بودیم، آیا عذاب خدا را از ما دفع توانید کرد؟ گویند: اگر خدا ما را به ایمان هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت کرده بودیم چه بیتابی کنیم و چه صبر کنیم برای مان یکسان است و گریزگاهی نداریم.(۲۱)

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ ٱلضُّعَفَٰٓؤُا لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ

وَبَرَزُوا: فعل ماضی- (و)فاعل- جَمِيعًا: حال

در روز حشر و نشر همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌گردند در آن موقع متابعان کافر به متبوعان خود خواهند گفت:

شما خود را در دنیا بزرگ نشان می‌دادید و ما نیز از شما پیروی کرده بودیم که امروز در چنین روزی که ما مبتلا به مصیبت و عذاب شده‌ایم بکار آید آیا می‌توانید مقداری از عذاب را به ما سبک‌تر کنید و یا خود بردارید؟ آن مستکبران و پیش روان جواب می‌دهند.

قَالُوا لَوْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ لَهَدَيْنَٰكُمْ

هَدَىٰنَا: فعل ماضی- نا: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

آن پیش روان و متکبران از روی عذر خواهی می‌گویند ما به شما آن چیزی را نشان دادیم و هدایت کردیم که خود بودیم و خود کردیم، پنداشتیم که خود راه‌بر هستیم و بشما راه را می‌نمائیم، نمی‌دانستیم که خود بی‌راه بودیم و شما را بی‌راه کردیم، اگر خدای تعالی ما را به راه راست هدایت می‌کرد ما نیز راه درست را به شما می‌نمودیم. تا هم ما از عذاب نجات می‌یافتیم و هم شما را از عذاب نجات می‌دادیم آنگه در میان آتش و عذاب با یکدیگر می‌گویند راه ما آنست که صبر می‌کنیم مگر رستگاری حاصل

شود چونکه هر که در دنیا صبر کرد رستگار شد اگر پانصد سال در آن عذاب صبر کنند صبر بر ایشان به کار نیاید و سودی نخواهد داد آنگه بعد از صبر جزع و زاری کنند و بهم دیگر می‌گویند جزع کنیم شاید بر ما رحم کنند پانصد سال جزع می‌کنند وکسی بر ایشان رحم نکرد. آنگه نومید شوند و گویند.

سَوَآءٌ عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَآ أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ

سَوَآءٌ: خبر مقدم- أَجَزِعْنَآ: فعل ماضی، (نا)فاعل، جمله به تأویل مصدر مبتدا مؤخّر- مَّحِيصٍ: در پناهگاه، راه نجات

برای ما اگر جزع کنیم و زاری کنیم یا بر عذاب صبر کنیم یکسان است از هیچکدام فایده‌ای به ما نمی‌رسد و برای ما هیچ گریزگاهی و پناهگاهی نیست که بتواند از عذاب آتش دوزخ ما را نجات دهد.

وَقَالَ ٱلشَّيْطَٰنُ لَمَّا قُضِىَ ٱلْأَمْرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ۖ وَمَا كَانَ لِىَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوْتُكُمْ فَٱسْتَجَبْتُمْ لِى ۖ فَلَا تَلُومُونِى وَلُومُوٓا۟ أَنفُسَكُم ۖ مَّآ أَنَا۠ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَآ أَنتُم بِمُصْرِخِىَّ ۖ إِنِّى كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ ۗ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)

و همینکه کار خاتمه پذیرد، شیطان گوید خدا بشما وعده درست داد و من نیز به [خلاف حقیقت] بشما وعده دادم و با شما تخلف کردم مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه دعوتتان کردم و اجابتم کردید. مرا ملامت نکنید خودتان را ملامت کنید. من فریاد رس شما نیستم و شما نیز فریاد رس من نیستید، که من آن شرکی که پیش از این [در کار خدا] برایم قائل بوده‌اید کافرم که ستمگران عذابی الم‌انگیز دارند.(۲۲)

وَقَالَ ٱلشَّيْطَٰنُ لَمَّا قُضِىَ ٱلْأَمْرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ

وَقَالَ: فعل ماضی- ٱلشَّيْطَٰنُ: فاعل- لَمَّا: مفعول به

زمانیکه کار حسابرسی خلق در روز قیامت تمام شود و سرنوشت هر یک مشخص گردد، بهشتیان به بهشت فرو آیند و دوزخیان به آتش جهنم، کافران به ابلیس رو می‌آورند و او را ملامت می‌کنند و می‌گویند این تو بودی که ما را به این روز سیاه انداختی و تو بودی که در دنیا راه کج بما نشان دادی آنگه برای ابلیس در میان آتش منبری می‌سازند به بالای آن منبر می‌رود و به ایشان جواب می‌دهد و می‌گوید ای اهل آتش: إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ. ای دوزخیان بدانید که الله شما را در دنیا وعده‌ای داد که رستاخیزی هست و حسابرسی برای شما خواهد بود و بهشت و دوزخی وجود دارد و ثواب و کیفری خواهد بود آن وعده‌ای که خدای تعالی کرده بود حق و راست است و امروز خداوند وعده‌ی خود راست کرد و سزای هر کس را به مقتضای حال خود داد. و اما من شما را وعده دروغ دادم.

وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ و می‌گفتم که رستاخیز و بهشت و دوزخی نخواهد بود. و آنچه که به شما گفتم و وعده دادم خلاف حقیقت و باطل بود.

وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي

لِيَ: جار و مجرور خبرکان مقدم- مِّن: حرف جز زائد- سُلْطَانٍ: اسم کان موخر

ابلیس گفت: ای دوزخیان من بشما دسترسی نداشتم و قدرت و توانائی در من نبود به آنچه که بشما گفتم با قهر و غلبه نبود.

و ما چنین امکانی را نداشتیم بیش از این نبود که من شما را دعوتی کردم و وسوسه‌ای برانگیختم و شما بدعوت من پاسخ مثبت دادید و آن را اجابت کردید.

فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم

تَلُومُونِي: فعل مضارع- (و)فاعل- (ن)وقایه- (ی): مفعول به

پس مرا سرزنش مکنید بلکه خودتان را سرزنش کنید که خودتان مقصر و گناهکار بودید که دعوت بی‌دلیل و بی‌جهت مرا اجابت کردید.

مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ

أَنَا: اسم ما- بمُصر: بـ: حرف جر زائد- مُصر: خبر ما

و من فریاد رس شما نیستم و شما را از عذاب دوزخ رهاننده نیستم امروز نه من به درد شما می‌خورم و به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید.

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ

ی: اسم انَّ - كَفَرْتُ: فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر انَّ.

بدرستیکه من امروز از اینکه مرا در دنیا برای خدا شریک قائل شدید دوری می‌جویم و از شرک شما بیزارم.

إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

الظَّالِمِينَ: اسم إِنَّ - لَهُمْ عذاب: لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا موخر جمله خبر انَّ.

بدرستیکه برای ستمگران و ظالمین عذابی دردناک و الم‌انگیز و مداوم خواهد بود.

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳)

و کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشت‌ها برده می‌شوند که در زیر درختان آن جویبارها روان است، به حکم پروردگار خویش در آن جاودانند و درود گفتنشان در آنجا سلام و احترام است.(۲۳)

وَأُدْخِلَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

وَأُدْخِلَ: فعل ماضی مجهول- ٱلَّذِينَ: نایب فاعل

آیت قبل در حق حال دوزخیان و کافران بود و این آیت در حق حال مؤمنان و سرانجام کار ایشان است.

پس از آنکه کار خود را در دنیا انجام دادند و از این دنیا رفتند و سرنوشت هر کس مشخص شد یعنی دوزخیان به دوزخ شدند و بهشتیان به بهشت فرو آمدند آنگه بهشت را که بهشتیان در آن جای و مسکن می‌گیرند و صف می‌کند و می‌گوید:

آنانکه ایمان آوردند و به آنچه که خداوند از پیغمبرﷺ و قرآن فرستاد بگرویدند و اعمال شایسته و نیکو انجام داده‌اند به بهشت‌هایی داخل کرده شوند که در زیر درختان آن جویهایی از آب و عسل و خمر و شیر روان است. ودرآن باذن‌الله تعالی جاودان مانند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت — شیوه‌ی جنات تجری تحتها الانهر داشت

تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَٰمٌ

تحیه: مبتدا- سَلَٰمٌ: مبتدا ثانی- خبر ثانی محذوف، جمله خبر تحیه

و درود و سلام فرشتگان برایشان است یعنی فرشتگان به جنتیان می‌گویند سلامتان و گوارایتان باد.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى ٱلسَّمَآءِ ﴿٢٤﴾

مگر ندیدی خدا چگونه مثالی زد؟ سخن نیک چون نهال نیک است بیخ آن در زمین استوار است و شاخش رو به آسمان است.(۲۴)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى ٱلسَّمَآءِ

ضَرَبَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَثَلًا: مفعول به- كَلِمَةً: بدل- طَيِّبَةً: نعت

ای آدم عاقل آیا ندیدی و نمی‌دانی خداوند چگونه مثلی زد؟ سخن خوب و پاکیزه را که همان کلمه توحید است بمانند درختی پاک که آن درخت خرماست که بیخ و ریشه آن در زمین فرو رفته و

محکم است و شاخه‌های آن در آسمانها و فضا پراکنده شده باشد همچنین در دل بنده‌ی مؤمن ایمان و معرفت به تصدیق پیغمبرﷺ و قرآن و اخلاص و شهادت زبان و خواندن قرآن ثابت و محکم می‌گردد.

مولانا گفت:

بر فلک برهاست زاشجاروفا اصلها ثابت و فرعه فی السماء

تُؤْتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۭ بِإِذْنِ رَبِّهَاۗ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾

همیشه [آن درخت نیکو] به اذن پروردگارش میوه خود را می‌دهد، خدا این مثلها را برای مردم می‌زند شاید اندرز گیرند.(۲۵)

تُؤْتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۭ بِإِذْنِ رَبِّهَاۗ

تُؤْتِيٓ : فعل مضارع، فاعل (هی)- أُكُلَهَا : مفعول به

گفته‌اند که مؤمن را به درخت خرما از آن جهت تشبیه کرده است که هیچ درختی از روی معنی شبیه آدمی نیست مگر درخت خرما و این شباهت را بین آدمی و درخت خرما بعنوان وجه شبه آورده‌اند.

آیا نمی‌بینی که سر هر درختی را ببرند و قطع کنند دیگر بار از اصل خود شاخه می‌آورد مگر درخت خرما که سر از وی برگیرند خشک می‌شود صفت آدمی همین است تا زمانیکه سر در تن پا برجاست همه‌ی تن نیز برپا و برجاست.

چون سر از تن جدا شود تن نیز از بین می‌رود و وجه شبه دیگر آن آنست که هر درختی بدون لقاح وغیر آبستن میوه و بار می دهد و درخت خرما بدون لقاح بار و میوه نمی دهد. وجه شبه سوم آن این است که درخت خرما از فضله(باقیمانده) خاک حضرت آدم ؑ آفریده شده است . می گوید:

میوه‌ی خود را می دهد هر وقتی که خداوند به دادن میوه حکم کند می گویند آن درخت خرما باشد که گفته اند به مدت شش ماه از وقت شکوفه زدن تا پخته شدن کامل خرما در مراحل مختلف ازبسر و **رطب‌وتمر** وقت می گذرد در واقع درخت خرما در اکثر فصول ازمیوه خالی نیست .

وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

خداوند این چنین مثل ها را برای مردم میزند شاید از آن پندو اندرزگیرید و به سوی ایمان و پربار شدن درخت ایمان روی آورید.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ ﴿٢٦﴾

وحکایت سخن بد چون نهال بدی است که از زمین کنده شده و هیچ قراری ندارد.(۲۶)

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ

ٱجْتُثَّتْ :پراکنده شده، فعل ماضی مجهول- (هی)نایب فاعل

و سخن ناپاک که آن کلمه کفر خلاف توحید است یا پرستش بتهاست مانند درخت **حنظل** که میوه‌ی آن تلخ و کریه و ناخوشبو است می باشد که از روی زمین برکنده وبریده شده است .

نه بیخی و ریشه‌ای در زمین دارد و نه شاخی در هوا.

نه بیخی کزان باشد او را مدار — نه شاخی که گردد بدان سایه دار
گیاهی است افتاده بر روی خاک — پریشان و بی حاصل و خارناک

خداوند سبحانه و تعالی درخت ایمان را در آیه قبل به درخت خرما تشبیه کرد و کلمه کفر و عبادت و پرستش بتها را به درخت خنظل تشبیه کرده است.

قطعه :

نهال سایه دری شرع میوه‌ی دارد — چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست
درخت‌زندقه شاخی‌است خشک وبی سایه — که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست

يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ ۚ وَيَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴿٢٧﴾

خدا کسانی را که ایمان آورده اند به گفتاری استوار در زندگی دنیا و در دنیای دیگر ثابت می گرداند و خداوند ستمگران را گمراه کند، و خدا هرچه بخواهد می کند.(۲۷)

يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْءَاخِرَةِ ۖ

يُثَبِّتُ : فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ :فاعل-ٱلَّذِينَ :مفعول به

يُثَبِّتُ در اینجا آن است که کلمه شهادت و ایمان بر زبان و در دل او متمکن باشد.
اگرگناهی از ایشان سر زند آن گناه ایمان وی را باطل نمی گرداند مگر گناهی که از وی سر زده انکار در توحید و یا شک در دل باشد می گوید: خداوند آنان راکه ایمان آورده اند هم در این دنیا و هم در آن دنیا نیکی می‌دهد. در این دنیا روزی نیک می‌بخشد و از ترس مشکلات محفوظش می دارد و در آن دنیا هم ایشان را در نعمتهای فراوان و بخششهای بی پایان و همیشگی جاودان می گرداند.

وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ ۚ

وَيُضِلُّ :فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ :فاعل- ٱلظَّٰلِمِينَ :مفعول به

و خداوند گمراه می گرداند ستمکاران و ظالمان راکه به کلمه توحید ایمان نیاورده اند و راه نیافته و هدایت نشده اند این گمراهی هم در دنیا و هم در وقت سئوال قبر است.

در **حدیث شریف** به روایت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده است: «چون رسول خدا ﷺ از دفن میّت فارغ می‌شدند، بر سر قبر وی می‌ایستادند و می‌فرمودند: برای برادرتان آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیراکه او همین حال مورد پرسش قرار می‌گیرد.

وَيَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ

وَيَفْعَلُ :فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ:فاعل- مَا :مفعول به

و خداوند انجام می دهد و عمل می کند آنچه را که وعده داده است از تثبیت قومی که ایمان آورده‌اند و گمراهی قومی که ستمکار شده‌اند. یعنی برای مؤمنین در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت می‌دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مومن را به قبول حق گویا می‌کند. امّا کافر، که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می‌آیند و بر روی و پشت او می‌زنند و آن هنگام که در قبر قرار گیرد از او سوال می‌شود که پروردگارت کیست، دم فرو می‌بندد چون که خدای تعالی حقیقت را بر وی پوشیده می‌گرداند و یا به او بگویند پیغمبر تو کیست؟ باز در می‌ماند و خداوند ستمگران را اینچنین عذاب می‌کند. **مولانا گفت:**

پس خریدار است هر یک را خدا　　　در مزاد یفعل الله مایشاء

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿۲۸﴾

مگر آنکسان را ندیدی که نعمت خدا را به ناسپاسی تغییر دادند و قوم خویش را به سرای هلاکت در آوردند؟(۲۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

این آیه مدنی است .

در حق کسانی که در شجره خبیثه وارده شده اند می گوید: آیا ندیدی و نمی نگری آنانکه نعمتهای خدا را با ناسپاسی تبدیل به کفران کرده اند و چون در نعمت ناسپاسی کردند نعمت از دست ایشان رفت؟ و نیز آیا ندیدی آن کسانی که اهل مکه قدر نعمت حضرت رسول ﷺ و وجود مبارک او را ندانستند و سرانجام او را از مکه بیرون کردند چه بی مقدار و خوار و ذلیل گشتند؟ بعضی از آنها در جنگ بدر کشته شدند و بعضی هم مغلوب و شکست خورده شدند.

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿۲۹﴾

جهنمی است که بدان وارد می شوند و بد قرارگاهی است .(۲۹)

جَهَنَّمَ

جَهَنَّمَ :عطف بیان است یعنی آن دارالبوار جهنمی است.

يَصْلَوْنَهَا

که بدان وارد شوند(بدان دارالبوار،جهنم).

وَبِئْسَ الْقَرَارُ

و دوزخ قرارگاه بدی است که اهل شجره خبیثه بدان داخل شوند.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿۳۰﴾

برای خدا مانندها پنداشتند تا [کسان را] از راه وی گمراه کنند بگو بهره مند شوید و به لذات دنیوی مشغول باشید و سرانجام تان جهنم است .(۳۰)

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ

وَجَعَلُواْ :فعل ماضی- و:فاعل- أَندَادًا :مفعول به

و برای خدا همانندهایی قائل شدند و آن بتان را پرستش و عبادت کردند و آنان را خدا نام گذاشتند وبدین طریق مردمان را از راه خدا که همان راه حق و مستقیم است گمراه کردند.

قُلْ تَمَتَّعُواْ فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى ٱلنَّارِ

امر در معنای **تهدید** آمده است، می‌گوید:

ای پیغمبرﷺ! به آنان بگو که از این دنیای فانی و زودگذر بهره ببرید زیرا که بازگشت شما به سوی آتش دوزخ است که آن بدجایگاهی است.

قُل لِّعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَٰلٌ ﴿٣١﴾

[ای رسول!] به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو از آن پیش که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز کنند و از آنچه روزیشان داده‌ایم پنهان و آشکارا انفاق کنند.(۳۱)

قُل لِّعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَٰلٌ

يُقِيمُواْ : فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلصَّلَوٰةَ : مفعول به

بعد از آگاهی و تنبیه کافران و سرانجام کار و جایگاه ایشان خداوند مؤمنین مخلص را آگاه می‌کند که آنها کاملاً بیدار و هشیار باشند، و اجازه ندهند در پرستش خدای یکتا خدشه‌ای وارد شود می‌گوید:

ای محمد ﷺ به بندگان مؤمن مخلص من بگو، باید نماز را به صورت شایسته با رعایت ارکان آن به جای آورند و از آنچه که برای آنها بخشیده‌ام نفقه کنند (زکات‌دهند) پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن معامله و داد و ستدی نباشد و در آن دوستانی نباشند و از ایشان سود ببرند بلکه در آن روز اغلب دوستان دشمن گردند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ ﴿٣٢﴾

خدای یکتاست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و با آن میوه‌ها را برای روزی شما پدید آورد و کشتی را به خدمتتان گماشت که باذن خدا به دریا می‌رود و جویها به خدمت شما گماشت.(۳۲)

ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- ٱلَّذِی: خبر- وَأَنزَلَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- مَآءً: مفعول به

خداوند آسمانها و زمین را و آنچه که درآن است بیافرید و از آسمان آبی فرو فرستاد یعنی باران، پس بوسیله آب آن باران از انواع میوه‌ها برای شما روزی قرار داد تا بدین طریق روزگار بگذرانید.

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ

سَخَّرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- ٱلْفُلْكَ: مفعول به

و برای شما کشتی را مسخر گردانید تا اینکه به فرمان او، طبق خواسته‌ی شما هر جا که می‌خواهید راه می‌رود. و آن را در جهت مصالح و منافع خود به کار می‌گیرد.

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ

سَخَّرَ: فعل ماضی، فاعل (هو)- ٱلْأَنْهَٰرَ: مفعول به

و برای شما رودخانه را مسخر گردانید تا از آن در زراعت و آشامیدن بهره‌ی کاملی ببرید.

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَیْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّیْلَ وَٱلنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

و نیز خورشید و ماه را به خدمت شما گماشت که پیوسته روانندو شب و روز را بخدمت شما گماشت.(۳۳)

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَیْنِ

سَخَّرَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- ٱلشَّمْسَ: مفعول به- دَآئِبَیْنِ: حال

و خورشید و ماه را برای شما مسخر گردانید که دائماً در حال چرخش است برای سود بردن و گرما از آن بهره می‌برید.

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّیْلَ وَٱلنَّهَارَ

وَسَخَّرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)

و نیز برای شما شب و روز را مسخر گردانید که بدنبال یکدیگر می‌آیند تا در روز به کسب و کار مشغول شوید و در شب به استراحت بپردازید.

خاقانی گفت:

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾

و هر چه خواستید بشما عطا کرد اگر خواهید نعمت خدا را بشمارید شماره کردن آن نتوانید که انسان ستم پیشه و ناسپاس است.(۳۴)

وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُۚ

و بشما هر چه را که خواسته باشید داده است.یعنی آنچه بشر بدان نیازمند است داده است.

وَإِن تَعُدُّوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآۗ

تَعُدُّوا۟ : فعل مضارع- (و)فاعل- نِعْمَتَ : مفعول به

و اگر بخواهید نعمت‌های بی‌کران خداوند را که به فضل و کرم خود بخشیده است بشمارید قادر به شمارش آن نیستید یعنی به هیچ وجه نعمتهای خداوند تعالی را نمی‌توان شمارش کرد و شکر نعمتهای او را بجای آورد. **مولانا گفت:**

لایعد این داد و لا یحصی ز تو　　　من کلیلم از بیانش شرم رو

إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

بدرستیکه انسان هر آینه ستمگر و ناسپاس است و شکر نعمت‌های فراوان خدا را بجای نمی‌آورد و شکر گزار نیست.

در گلستان شیخ سعدی آمده است.

منت خدای را، عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید؟　　　کز عهده شکرش بدر آید

اعلموا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور. سوره سبا/۱۴

بنده همان به که ز تقصیر خویش　　　عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش　　　کس نتواند که بجای آورد

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا ٱلْبَلَدَ ءَامِنًا وَٱجْنُبْنِى وَبَنِىَّ أَن نَّعْبُدَ ٱلْأَصْنَامَ ﴿۳۵﴾

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! این دیار را امن کن و من و فرزندانم را از اینکه بتان را عبادت کنیم بر کنار دار.(۳۵)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا ٱلْبَلَدَ ءَامِنًا وَٱجْنُبْنِى وَبَنِىَّ أَن نَّعْبُدَ ٱلْأَصْنَامَ

رَبِّ : منادی- ٱجْعَلْ : فعل امر- (انت)فاعل- هَٰذَا : مفعول به- ٱلْبَلَدَ : بدل- ءَامِنًا : مفعول به ثانی

رؤسای قریش کفران و ناسپاسی آنها در آیه فوق «*الم تر الذین بدلوا نعمه الله الآیه*» بیان شد به آنها قصه‌ی ابراهیم را یادآوری می‌کند و می‌گوید که چون شما فرزندان او می‌باشید و به مجاورت کعبه الله و حرم شریف مشرف هستید و ابراهیم این کعبه را بر توحید بنیاد نهاد و به میمنت دعای او شهر مکه را آبادان گردانید آیا سزاوار است که بعد از او فرزندان او به شرک بگرایند می‌گوید:

و یاد کن آن زمانیکه ابراهیم در مناجات گفت پروردگارا ! این شهر را (مکه) امن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگه دار.

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۶)

پروردگارا! [این! بتان و بت‌پرستان] بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند پس هر که پیروی من کند از من است و هر که عصیان و شرک آرد اختیارش با تو است که تو آمرزگار و رحیمی. (۳۶)

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ

حضرت رسول ﷺ فرمود: پروردگارا ! این بتان بسیاری را گمراه کردند، گفته‌اندکه اضلال بتهاست که شیطان در دهنهای آن بتان می‌شود و آواز می‌دهد و کافران به آن گمراه می‌شوند، آورده‌اند که **حجرین ابی حجر التمیمی** گفت: **بوجهل** در میان جمعی نشسته بود و بت خود را در کنار خود نهاده گفت. **یا سیدی اهج محمداً** محمد را هجو کن یعنی او را ناسزا بگو بت، محمد ﷺ را هجو کرد و ناسزا گفت آنطوریکه از دهن وی آواز می‌آمد و می‌شنیدند، حضرت رسول ﷺ در مسجد نشسته بود فرشته‌ای آواز کرد که السلام علیک یا رسول الله! رسول خدا ﷺ جواب داد تو چه کسی هستی. هاتف جواب داد من فرشته‌ام این کار شیطانی است که بر دهنهای بتان سخن گفته شد. یا رسول الله ﷺ فردا به بوجهل و به آن بت گذر کن تا آن شنوی که چشمت روشن باشد رسول خدا ﷺ روز دیگر به بوجهل برگذشت و بوجهل همچنان بت در پیش خود نهاده و او را سجود می‌کرد و می‌گفت **یا سیدی اهج محمداً**، این بار از دهن بت آن شنیدند: ***انی عبدالله*** ... تا آخر که مدح رسول الله ﷺ تمام شد، بوجهل آن بت را بر زمین زد و بشکست سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي

ـه: اسم انّ- مِنِّي : جار و مجرور- (ن)وقایه، خبر انّ

پروردگارا من مردم را به توحید فرا می‌خوانم پس هر کسی از ایشان از من پیروی کند، او از من است.

وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

وَمَنْ : مبتدا جازم- عَصَانِي : فعل ماضی- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- (هو)فاعل

و هر که از فرمان من سرپیچی کند و نافرمانی کند پس بدرستیکه تو آمرزنده و رحیم هستی. با توفیق توبه ایشان را بیامرزی و بر ایشان رحم کنی.

رَّبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷)

پروردگارا ! من فرزند خویش را بدره ای غیر قابل کشت نزد بیت‌الحرام تو، سکونت دادم. پروردگارا ! تا برای تو نماز بپا کنند. پس دلهای مردم را به سوی آنها مایل کن و از میوه‌ها روزیشان ده شاید سپاس دارند.(۳۷)

رَبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ

رب: منادا - ی: اسم انَّ - أَسۡكَنتُ : فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر انَّ.

پروردگارا! بدرستی که من فرزندان خود را مراد اسمعیل ﷺ است که بعد از تولدش از **هاجره** در سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام آن زمان که ابراهیم با ساره به مصر رفتند در مصر مرد ظالمی از ظالمان روزگار بود به این مرد کافر دل کافر کیش گفتند مردی به مصر آمده و بهمراه وی زنی بسیار زیبا و با جمال بغایت خوبی و نیکویی است. آن ظالم در ساره طمع کرد. کسی را به پیش ابراهیم فرستاد و او را به پیش خود خواند و گفت این زن با شما چه نسبتی دارد ابراهیم گفت او خواهر من است از ترس اینکه اگر بگوید زن من است او را هلاک کند و از وی بستاند.

گفت اگر خواهرت باشد او را آرایش کرده به سوی من بفرست تا به وی بنگرم، ابراهیم باز آمد و ساره را خبر کرد که این جبار ظالم ترا از من می‌خواهد و من از ترس هلاکت تو گفتم تو خواهر من هستی ساره بیامد، زمانیکه به پیش آن ظالم رفت ساره را بدید. خواست که دست بوی کشد، دستش خشک گشت، بدانست که کار وی عظیم‌تر از آنست که وی فکر می‌کرده پشیمان گشت چون ساره بازگشت آن ظالم آن هنگام که ساره را باز گردانید کنیزکی نیکو روی به وی داد نام او **هاجر** بود ساره آن کنیزک را به ابراهیم داد و گفت برای تو از من فرزند متولد نمی‌شود. این کنیزک را به تو دادم تا شاید از او برای تو فرزندی متولد شود و برای ما چشم روشنی باشد، پس به کار و همت و غیرت نیکویی که ساره کرده بود رب‌العالمین برای ساره از ابراهیم درسن نود سالگی ساره فرزندی داد **سدی** و **محمد بن یسار** گفت: که هاجر به اسمعیل باردار شد و ساره به اسحق و هر دو به یک وقت وضع حمل کردند و هر دو فرزند با هم بزرگ شدند. و در روایتی گفته شده است که اسمعیل سیزده سال از اسحق بزرگتر بوده است.

گویند روزی ابراهیم، اسمعیل را بر دامن خود گرفت و او را نوازش بیش از اندازه کرد که از نوازش اسحق بیشتر بود ساره زمانی آن نوازش را دید خشم گرفت و گفت فرزندی که از کنیزک متولد شده بیشتر از فرزند من می‌نوازی. از سر غیرت سوگند یاد کرد و گفت که از اندام هاجر مقداری می‌برم پس از آن، از گفتن این سخن پشیمان گشت و عذر خواست ابراهیم برای کفارت سوگند فرمود هر دو گوش او را سوراخ کن، آن خود سنتی گشت در زنان که سنت حسنه و پسندیده‌ای است گفته‌اند آن زمان که اسمعیل و اسحق هر دو بهم آویختند که کودکان بهم برآویزند. ساره دیگر باره خشم گرفت و گفت ما در یک شهر با هم ساکن نمی‌شویم و از روی رشک به ابراهیم گفت که دل من چنان می‌خواهد که هاجره و پسراو اسمعیل را به جائی ببری که در آن هیچ آبی و آبادانی نباشد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره می‌گوید انجام دهد پس ابراهیم ﷺ بر براقی نشسته و هاجره و اسمعیل را سوار آن کرده در مدت کوتاهی از شام بر زمین حرم مکه آمد و در وادی مکه ایشان را بی‌کس و تنها رها کرد و دعا کرد خدایا من زن و فرزند خود را در این وادی ساکن ساختم در جائی که نه آب دارد که در آن بتوان کشت

و زرع کرد و نه آبادانی پروردگارا! نزدیک خانه‌ی تو که حرام کرده شده است هاجره و اسمعیل را به تو سپردم و برگشت و گفته‌اند که چون ابراهیم از ایشان بازگشت هاجره بدنبال او رفت و گفت ای ابراهیم ما را به که وا می‌گذاری و می‌سپاری؟ ابراهیم گفت الله مرا چنین فرمانی داد. هاجره گفت پس الله ما را تباه نخواهد کرد. گفته‌اند پس از آنکه ابراهیم رفت حضرت جبرئیل عليه السلام آمد و گفت تو کیستی؟ گفت: ما از اهل ابراهیم هستیم مرا و پسرم را رها کرد و خود برفت. و چون آفتاب بر آمد و گرما سخت شد و آبی که همراه او بود تمام شد هاجره برخاست و به چپ و راست می‌دوید و در جستجوی آب بود و نمی‌یافت و پیش اسمعیل برگشت و دید او با انگشتان خود در محل چاه زمزم به جستجوی آب از زمین پرداخته است و از زمین آب جوشیده است هاجره برای خداوند سجده کرد و سنگ و شن برگرد آن چید که آب پراکنده نشود و می‌گفت ای آب فرخنده بایست و مهار شو، جبرئیل هاجر را ندا داد که مترس و بر تو مژده باد که خداوند بزودی این مکان را آباد خواهد فرمود:

گوید در این هنگام کاروانی از یمن رسید که آهنگ شام داشت و مسیر ایشان از کنار کعبه بود آنجا پرندگان را دیدند که به زمینی فرود می‌آیند و گفتند پرندگان جز در کنار آب و آبادی فرو نمی‌آیند و چون آنجا آمدند اسماعیل و هاجره و آن چشمه آب را دیدند و از او پرسیدند گفت من کنیز ابراهیم خلیل الله هستم و این کودک پسر اوست ما را اینجا گذاشته و خود به شام برگشته است.

از او اجازه گرفتند تا از آب استفاده کنند اجازه داد، آنان بعد پرسیدند آیا کسی در مورد این آب با تو ستیزه و ادعایی دارد؟ گفت نه که خداوند این را برای من و پسرم بیرون آورده است.

گفتند اگر ما همراه همسران و خاندان خود اینجا بیاییم و در همسایگی و پناه شما ساکن شویم، آیا ما را از استفاده از آب منع می‌کنید؟ هاجره گفت نه، که این آب از خداوند است و آن را آفریده‌های خداوند می‌آشامند.

آنان به شهر خود برگشتند و افراد خانواده را برداشتند و همراه آنان و چهارپایان و دامهای خود به محل حرم آمدند و با او انس گرفتند.

ابراهیم بعد از مدتی که اسماعیل بزرگ شد به سوی اسماعیل به مکه برگشت و خانه کعبه را با او بساخت.

رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ

رب: منادی- لِيُقِيمُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل- ٱلصَّلَوٰةَ: مفعول به

پروردگارا! ایشان را در مسکن لم یزرع ساکن گردانیدیم تا اینکه نماز را بر پا دارند و تو را پرستش و عبادت کنند پس دلهای بعضی از مردمان را برای زیارت خانه‌ات متوجه آنان گردان و ایشان را از میوه و دیگر محصولات بهره‌مند ساز تا شاید از محبت تو با دعا و نماز سپاسگزاری کنند.

رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِي وَمَا نُعۡلِنُۗ وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿٣٨﴾

پروردگارا هر چه را نهان کنیم یا عیان کنیم تو می‌دانی که در زمین و آسمان چیزی از خدا نهان نیست.(۳۸)

رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِي وَمَا نُعۡلِنُۗ

ک: اسم انَّ- نعلم: فعل مضارع- (انت)فاعل، جمله خبر انَّ- ما: مفعول به

پروردگارا ! بدرستیکه تو آنچه راکه پنهان می‌کنیم و آنچه راکه آشکار می‌کنیم از امور اسمعیل و هاجره می‌دانی و از صبر ساره آگاه هستی.

وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ

و هیچ چیز بر خدای تعالی از عمل در اهل آسمانها و زمین پنهان و مخفی نیست. آری تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به ما مهربان‌تری.

آنچه پیدا و پنهان است همه با دانش تو یکسان است

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿٣٩﴾

ستایش خدا را که با وجود پیری، اسمعیل و اسحق را بمن بخشید که او شنوای دعاست.(۳۹)

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ

ٱلۡحَمۡدُ : مبتدا- لِلَّهِ : جار و مجرور، خبر

سپاس و ستایش بر آن خدایی راست که با فضل و کرم خود در سرپیری و بزرگسالی در حالیکه از بچه‌دار شدن نا امید بودم دو فرزند اسمعیل و اسحق بمن بخشید.

إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ

رب: اسم انَّ - ل: مزحلقه- لَسَمِيعُ : خبر انَّ - ٱلدُّعَآءِ : مضاف الیه

بدرستیکه پروردگار من شنونده و اجابت کننده دعا است چونکه دعای ابراهیم را در حق تولد فرزندان او شنید و اجابت کرد ابراهیم گفت پروردگارا این فرزندان را از صالحین قرار بده.

رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِيۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ ﴿٤٠﴾

پروردگارا ! مرا و فرزندان مرا نماز گزار گردان و دعای مرا اجابت فرما.(۴۰)

رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِيۚ

رَبِّ : منادا- ٱجۡعَلۡنِي : فعل امر- ن: وقایه-ی: مفعول به - فاعل (انت)- مُقِيمَ : مفعول‌به‌ثانی

پروردگارا ! مرا برپا دارنده نماز بگردان و فرزندان مرا نیز از جمله برپادارندگان نماز قرار بده و با برپا داشتن نماز مرا و فرزندانم را گرامی گردان.

رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ

پروردگارا ! همه‌ی دعای مرا اجابت کن و عبادتم را بپذیر.

رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ﴿٤١﴾

پروردگارا! روزی که حساب بپا شود، من و پدر و مادرم را با همه‌ی مؤمنان بیامرز.(۴۱)

رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ

پروردگارا مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و بر آنها ببخشای آن روزیکه حساب کرده می‌شود. غالباً این دعا را هنگامی کرده بود که از مردن پدرش در حال کفر خبر نداشت و هدف این است که او را به اسلام رهنمونی کن و در روز قیامت شایسته‌ی آمرزش گردان. چون برای کافر دعا کردن شایسته نیست. والله اعلم.

وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ ٱلْأَبْصَٰرُ ﴿٤٢﴾

هرگز مپندار که خدا از اعمالی که ستمگران می‌کنند، غافل است بلکه کیفر ظالمان را به تأخیر می‌افکند تا آن روزی که چشمهایشان در آن روز خیره می‌شود.(۴۲)

وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۚ

وَلَا تَحْسَبَنَّ: فعل مضارع مجزوم- (ن)توکید- (انت)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- غَٰفِلًا: مفعول به ثانی

این آیه در معنای **دوام** آمده است.

و ای محمد! خدای تعالی را از آنچه ظالمان می‌کنند غافل و بی‌خبر مپندار و خداوند همه را می‌داند و در روز قیامت عقوبت خواهد کرد باید دانست که هیچ کار چه بزرگ و چه کوچک در نزد پروردگار مخفی و پنهان نیست بلکه به ظالمان مهلت می‌دهد تا از گناهان باز آیند و توبه کنند.

إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ ٱلْأَبْصَٰرُ

تَشْخَصُ: فعل مضارع- ٱلْأَبْصَٰرُ: فاعل

جز این نیست که عذاب و عقوبت ایشان به روز قیامت تأخیر می‌اندازیم تا از هول و دهشت روز رستاخیز چشمانشان باز مانده و خیره بمانند.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ ۖ وَأَفْـِٔدَتُهُمْ هَوَآءٌ ﴿٤٣﴾

[و مردمان] دیدگان بیکجا دوخته، سرها بر افروخته‌اند، چنانکه پلکشان بهم نمی‌خورد و دلهایشان به اضطراب است.(۴۳)

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ ۖ

مُهْطِعِينَ: عجله کنندگان در حالت خواری، حال- مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ: آنانکه سرهای خود به بالا گرفته باشند، حال- يَرْتَدُّ: فعل مضارع- طرف: چشم، پلک، فاعل

می‌گوید:

در روز قیامت از فرط پریشانی و حیرت سخت چشم شان در حالت خواری به سوی بالا خیره می‌ماند و به هر طرفی که نگران باشند به همان سو بوده مژه بر هم نمی‌نهند.

وَأَفۡـِٔدَتُهُمۡ هَوَآءٞ

افده: مبتدا- هَوَآءٞ: خبر

و در حالیکه دلهایشان از عقل و دانش تهی می‌گردد و از فرط خوف و دهشت به لرزه می‌افتد بهرحال روز قیامت برای ظالمین روز بسیار سخت و هراس انگیزی خواهد بود.

وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوۡمَ يَأۡتِيهِمُ ٱلۡعَذَابُ فَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رَبَّنَآ أَخِّرۡنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ نُّجِبۡ دَعۡوَتَكَ وَنَتَّبِعِ ٱلرُّسُلَۗ أَوَلَمۡ تَكُونُوٓاْ أَقۡسَمۡتُم مِّن قَبۡلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٖ ﴿٤٤﴾

[ای رسول ما]! این مردم را بترسان، روزی که عذاب موعود بیایدشان کسانی که ستم کرده‌اند گویند: پروردگارا ! ما را تا مدتی به تاخیر افکن تا دعوت تو اجابت کنیم و پیرو پیغمبران شویم، مگر شما نبودید که پیش از این قسم خوردید که زوال ندارید.(۴۴)

وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوۡمَ يَأۡتِيهِمُ ٱلۡعَذَابُ فَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رَبَّنَآ أَخِّرۡنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ

وَأَنذِرِ : فعل امر، فاعل (انت)- ٱلنَّاسَ: مفعول به- يَوۡمَ: مفعول‌به ثانی

ای محمد ﷺ! مردمان اهل مکه را از روز رستاخیز که در آن عذاب سختی است بترسان در آن روز سخت آنانکه ستم کردند و ستمکار بودند و پیغمبر و قرآن را تکذیب کردند می‌گویند پروردگارا ! عذاب ما به تأخیر بینداز و دوباره ما را به آن دنیا بفرست و مهلت ده.

نُّجِبۡ دَعۡوَتَكَ وَنَتَّبِعِ ٱلرُّسُلَۗ

نُّجِبۡ : فعل مضارع- (نحن)فاعل- دعوت: مفعول به

تا دعوت به یکتا پرستی تو را پاسخ گفته اجابت کنیم و از پیغمبرانت متابعت کنیم و مسلمان شویم باین زمان اندک و هنگام قریب و نزول معجزات قرآن راکه از جانب توست راست و درست بدانیم.

أَوَلَمۡ تَكُونُوٓاْ أَقۡسَمۡتُم مِّن قَبۡلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٖ

(و) اسم کان- أَقۡسَمۡتُم : فعل ماضی- تم: فاعل، جمله خبر کان

فرشتگان در جواب ایشان می‌گویند آیا شما قبلاً در دنیا از سوگند خورندگان نبودید که شما پاینده خواهید بود و می‌گفتید ما در این دنیا خواهیم بود و برای زندگی دنیوی ما پایانی نخواهد بود و روز قیامتی در کار نیست و حساب و کتابی نخواهیم داشت؟

وَسَكَنتُمۡ فِي مَسَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَتَبَيَّنَ لَكُمۡ كَيۡفَ فَعَلۡنَا بِهِمۡ وَضَرَبۡنَا لَكُمُ ٱلۡأَمۡثَالَ ﴿٤٥﴾

و در مسکنهای ایشان که ستم کرده بودند ساکن شدید و بشما عیان گشت که با آن‌ها چه کرده بودیم برای شما مثلها زدیم.(۴۵)

وَسَكَنتُمْ فِي مَسَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ ٱلْأَمْثَالَ

وَتَبَيَّنَ : فعل ماضی- فاعل محذوف- كَيْفَ : حال

این آیت از جانب پروردگار در پاسخ سئوال آنان که گفته بودند ما را به دنیا برگردان تا مسلمان شویم و متابعت پیغمبران و معجزات کتاب شما را تکذیب نکنیم آمده است.

می‌گوید: شما در سرزمینی ساکن شدید که در آن گذشتگان و مردمان ظالمی چون قوم عاد و ثمود و ...) سکونت گزیده بودند هر چند برای آنان دلایل روشن آوردیم عبرت نگرفتند پس در حق آنان چگونه اعمال کردیم و چگونه آن اقوام ظالم را به هلاکت رساندیم آنان بر نفسهای خود ستم کردند. و برای شما آشکار شد که چگونه در حق آنان عمل کردیم و شما آثار قدرت عذاب هولناک را از آنان شنیدید و آثار و بقایای آن عذاب را مشاهده کردید و از حال وضع ایشان (پیشینیان) برای شما مثالها آوردیم تا عبرت گیرید ولی پند پذیر نبودید.

وَقَدْ مَكَرُواْ مَكْرَهُمْ وَعِندَ ٱللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ ٱلْجِبَالُ ﴿٤٦﴾

و نیرنگ خویش بکردند و [سزای] نیرنگشان نزد خداست و گرچه ازنیرنگشان کوهها هموار گردد.(۴۶)

وَقَدْ مَكَرُواْ مَكْرَهُمْ وَعِندَ ٱللَّهِ مَكْرُهُمْ

مَكَرُواْ : فعل ماضی، (و) فاعل- مَكْرَهُمْ: مفعول مطلق

ای پیغمبر ﷺ! امتها و جهان داران پیشین به پیغمبران و رسولان خود کافر شدند و به ایذا و رنجش آنان پرداختند همچنانکه مشرکان مکه به تو کافر می‌شوند و در قتل و نابودی تو نقشه‌ها می‌کشند و آن مکرها و نقشه‌ها و کفر ایشان در نزد خداوند ثابت و مشخص است و خداوند آنچه راکه پوشیده است می‌داند و می‌بیند تا اینکه در قیامت چگونه ایشان را عقوبت کند.

وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ ٱلْجِبَالُ

ل: حجود- لِتَزُولَ : فعل مضارع- ٱلْجِبَالُ: فاعل

و ایشان هر چند با مکر بکوشند و در حق تو نیرنگ کنند و نقشه بکشند تا تو را از جای ببرند و میدان را برای آنها خالی بگذاری قادر نیستند کوه را از جای بجنبانند یعنی کار دین اسلام و نبوت مصطفی ﷺ همچون کوه استوار و پابرجاست مکر وی و تدبیر و نقشه ایشان در آن بی‌تأثیر خواهد بود که رب‌العزه وعده داد که این دین اسلام بر همه‌ی دینها غالب است و مصطفی ﷺ بر دشمنان چیره و غالب خواهند بود.

هست باد مکر ایشان کهربائی — کی تواند کوه را بردن ز جای

مولانا گفت:

کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال — لتزول منه اقلال الجبال

فَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِۦ رُسُلَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿٤٧﴾

مپندار که خدا از وعده خویش با پیغمبرانش تخلف کند که خدا نیرومند و انتقام گیر است.(۴۷)

فَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِۦ رُسُلَهُۥٓ

تصور مکنید که خداوند با پیغمبران خود خلاف وعده می‌کند و سرانجام کار آنان پیروزی است و سرانجام کار کافران شکست است.

إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ

لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ - عَزِيزٌ: خبر ان - ذُو: خبر انّ ثانی

بدرستیکه خدای تعالی عزیز و غالب و چیره بر هر کاری است و از کافران و مشرکان انتقام‌گیرنده است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ ۖ وَبَرَزُوا۟ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾

روزی که زمین به زمینی جز این مبدل شود و آسمانها نیز، و [مردم] در پیشگاه خدای یکتای مقتدر حاضر شوند.(۴۸)

يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ ۖ وَبَرَزُوا۟ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ

تُبَدَّلُ: فعل مضارع مجهول- ٱلْأَرْضِ: نایب فاعل- غَيْرَ: مفعول

روزیکه زمین به زمینی دیگر بدل کرده شود و آسمانها به آسمانی دیگر مبدل گردد یعنی رستاخیز، در آن روز آنان از گورها سر در آورده در پیشگاه خداوند یکتای قهار و مسلط بر همه چیز و حسابرس عموم مخلوقات حضور می‌رسانند و اعمال نیک و بد خود را می‌نمایانند تا به حساب آنان رسیدگی شود.

وَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِى ٱلْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾

در آن روز گناهکاران را بینی که با غل‌ها بهم بسته شده‌اند.(۴۹)

وَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِى ٱلْأَصْفَادِ

وَتَرَى: فعل مضارع- (انت)فاعل- ٱلْمُجْرِمِينَ: مفعول به- مُّقَرَّنِينَ: حال

و در آن روز تبهکاران و گناهکاران یعنی مشرکان را بهم بسته در غل و زنجیر مو بینی به جهت کفرشان این عذاب را خواهند دید و خواهند چشید.

سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ ﴿٥٠﴾

پیراهنشان از قیر است و آتش چهره‌هایشان را پوشانیده است.(۵۰)

سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ

سَرَابِيلُهُم: جمع سربال، پیراهن- قَطِرَانٍ: ماده شبیه قیر

پیراهن‌های ایشان مثل قیر سیاه است و چهره‌های ایشان را آتش می‌پوشاند یعنی آتش سر و صورتهای ایشان را فرا می‌گیرد و آنان را عذاب می‌دهد. چونکه چهره‌ی زیباترین و نمایان‌ترین عضو بدن یک انسان است همچنانکه قلب گرامی‌ترین عضو باطنی بدن یک انسان می‌باشد اگر با سوختن آتش چهره‌ی او تبدیل به رنگ سیاه شود. آن شخص بسیار زشت نمایان می‌شود که بین قطران و سیاه شده چهره ارتباط ظاهری وجود دارد که نهایتاً زشتی و بدریختی چهره را بدنبال دارد که نفرت انگیز است.

لِيَجْزِيَ ٱللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٥١﴾

تا خدا هر که را هر چه کرده است سزا دهد که خدا تند حساب است.(۵۱)

لِيَجْزِيَ ٱللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ

لِيَجْزِيَ: فعل مضارع منصوب- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- كُلَّ: مفعول به- مَّا: مفعول به

وقوع این کار یک امر یقینی است و آن را دور مپندارید و در هنگام حسابرسی هیچ درنگی نیست و خداوند در این روز هر کسی را به جزای اعمال خود می‌رساند بر حسب آنچه که در دنیا کسب کرده است جزا داده خواهد شد.

إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ

لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ- سَرِيعُ: خبر إِنَّ

بدرستیکه خداوند بر بندگان خود سریع الحساب است که حتی کوچکترین اعمال از نظر او دور نیست و بدون جزا نخواهد ماند.

هَٰذَا بَلَٰغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ وَلِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٥٢﴾

این برای مردم بلاغی است تا بدان بیم یابند و بدانند که او خدائی یگانه است و تا صاحبان خرد اندرز گیرند.(۵۲)

هَٰذَا بَلَٰغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ وَلِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ

هَٰذَا: مبتدا- بَلَٰغٌ: خبر

این قرآن برای مردمان کافی است که بوسیله آن پند داده شوند بوسیله آن ترسانده شوند تا اینکه بدانند براستی خداوند یکتا و بی‌همتاست و شریکی بر او نیست. هر آینه که باید صاحبان خرد از آن پند گیرند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و با این کار خویشتن را از آتش دوزخ دور ساخته و خود را به بهشت رسانند.

سوره الحجر

سوره الحجر- سوره الحجر مکی است و نود و نه آیت می‌باشد. و حجر وادی است که در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمودند. و سوره حجر بیشتر در محور اثبات توحید، نبوت و معاد می‌باشد. این سوره دارای نود و نه آیه می باشد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الٓر ۚ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ وَقُرْءَانٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

الف، لام، را، این آیه‌های کتاب خدا و قرآن آشکار کننده است.(۱)

الٓر

الف- لام- را

منم خدای دانا می‌دانم و می‌بینم یعنی آنچه که در عرش است یا خاک می‌دانم و گفتار و کردار شما را می‌بینم.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ وَقُرْءَانٍ مُّبِينٍ

تِلْكَ : مبتدا - ءَايَٰتُ : خبر

این آیات کتاب خداوند تبارک و تعالی است، کتاب قرآن که آشکارکننده‌ی احکام است. راه راست را از گمراهی آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که راه چیست و چاه کدام است آیات کتابی است جامع و عظیم القدر و وجوه اعجاز آن واضح و آشکار و شگفت آور و جداکننده حق از باطل است.

رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾

چه بسا کسانیکه کافرند، آرزو کنند کاش مسلمان بودند.(۲)

رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ

چه بسا کافران چه در وقت مرگ یا در عذاب قبر یا روز حشر و نشر در دوزخ آرزو کنند و بگویند ای کاش ما مسلمان می‌بودیم چه این آرزو در گذشته باشد چه در آینده چنین آرزویی را در سر بپرورانند این وعده عذاب بهر حال بودنی و راست است.

ذَرْهُمْ يَأْكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلْهِهِمُ ٱلْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

[ای رسول!] بگذار این کافران بخورند و از لذات حیوانی برخوردار شوند و به آرزوی دراز سرگرمشان کند، زود باشد که بدانند.(۳)

ذَرْهُمْ يَأْكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلْهِهِمُ ٱلْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

ذَرْهُمْ : فعل امر- هُم: مفعول به- (انت)فاعل

این یک **امر تحقیر** است یعنی کافران را رها کنید و بگذارید در دنیا تا بخورند و از مال و منال بهره‌مند شوند و آن آرزو ایشان را مشغول گرداند و آرزوی طول و دراز داشته باشند پس زود باشد که بدانند وعده ما حق و راست و بودنی است و جزای کردار و گفتار خود را خواهند دید. در **حدیث شریف** از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبرخدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «شخص پیر دلش در دو چیز جوان است، یکی: حبّ دنیا و دیگری آرزوی دراز».

وَمَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤﴾

و ما هیچ دهکده‌ای را هلاک نکردیم مگر آنکه مکتوبی معین داشت.(۴)

وَمَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ

لَهَا : جار و مجرور خبر مقدم-كِتَابٌ : مبتدا مؤخّر

این آیت در جواب قریش است که گفته بودند از آسمان بما عذاب فرست و بدین ترتیب در عذاب و هلاک عجله داشتند. پروردگار جهانیان گفت:

ما هرگز اهل شهری و روستائی را هلاک نکردیم مگر اینکه برای هلاک ایشان وقتی معین نوشته شده بود در آن وقت معین هلاکشان کردیم تا به آن وقت موعود نرسند ایشان را هلاک نمی‌کنیم.

مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ ﴿٥﴾

هیچ امتی از اجل خویش پیشی نمی گیرد و عقب نمی‌افتد.(۵)

مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ

هیچ گروهی و امتی در هلاک خود پیشی نگرفت و هیچ اجلی پیش از وقت معین به

وقوع نیفتاد. **شیخ سعدی گفت:** دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم و نیز در سوره یونس آیه ۴۹ آمده است ***اذا جآء اجلهم فلایستأخرون ساعه و لایستقدمون.*** زمانی اجلشان فرا رسد لحظه‌ای تأخیر نمی‌کند و لحظه‌ای پیش نمی‌افتد.

روزی حضرت سلیمان علیه‌السلام با یکی از ندیمان خود نشسته بود ملک الموت حاضر شد و تند و تیز به ندیم سلیمان نگاه کرد. آن ندیم به سلیمان گفت از نحوه‌ی نگاه این شخص ترسیدم که به باد فرمان دهید تا مرا به هندوستان برد حضرت سلیمان به باد دستور داد و او را به هندوستان برد وقتی که به هندوستان رسید دید در آنجا ملک‌الموت حاضر بود و جانش گرفت و به پیش سلیمان برگشت وقتی که سلیمان سئوال کرد به چه علت به تندی به دوست ما نگریستی ملک‌الموت گفت عجب داشتم کار خدا را که من جان ایشان را چند لحظه بعد باید در هندوستان می‌گرفتم و ایشان در اینجا نشسته بود و به کار خدا تعجب کردم وقتی که به هندوستان رسیدم آنجا بود و جانش بگرفتم.

مولانا گفت:

ساده مردی چاشتگاهی در رسید — در سرای عدل سلیمان در دوید
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود — پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود
گفت عزرائیل در من اینچنین — یک نظر انداخت پر از خشم و کین
گفت هین اکنون چه می‌خواهی بخواه — گفت فرما باد را ای جان پناه
تا مرا زینجا به هندوستان برد — بو که بنده کان طرف شد جان برد
باد را فرمود تا او را شتاب — برد سوی خاک هندستان بر آب
جون به امر حق به هندستان شدم — دیدمش آنجا و جانش بستدم

وَقَالُواْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِى نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ 

گویند: ای کسی که قرآن بدو نازل شده! بی گفت و گو تو دیوانه‌ای.(۶)

وَقَالُواْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِى نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ

ای: منادا- ها: تنبیه- ٱلَّذِى : بدل- نُزِّلَ : فعل ماضی مجهول- ٱلذِّكۡرُ : نایب فاعل

و کفار عرب این سخن از روی استهزاء گفتند که ایشان اعتقاد نداشتند که کتاب آسمانی به وی فرو می‌آید چون به رسالت پیغمبر ایمان نداشتند گفتند یا محمد! بدرستیکه تو دیوانه‌ای که تو ما را از دین آباء و اجدادمان برمی‌گردانی و می‌خواهی که از تو بدون دلیل و برهان متابعت کنیم. آنگه دلیل و برهان خواستند.

لَّوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ 

اگر راست می گوئی چرا فرشتگان بما نازل نمی‌شوند؟(۷)

لَّوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ

کافران قریش گفتند: ای محمد ﷺ اگر راست می‌گویی که من پیغمبر خدایم پس چرا با خود فرشتگان نیاوردی تا بصدق وراستی تو گواهی می‌دادند و در اینصورت ما نیز متابعت تو می‌کردیم؟ رب العالمین در جواب ایشان گفت:

مَا نُنَزِّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَمَا كَانُوٓاْ إِذًا مُّنظَرِينَ ﴿٨﴾

ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم و آن وقت دیگر مهلت نیابند.(۸)

مَا نُنَزِّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَمَا كَانُوٓاْ إِذًا مُّنظَرِينَ

نُنَزِّلُ : فعل مضارع- (نحن)فاعل- ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ : مفعول به

ما فرود نمی‌آوریم فرشتگان آسمان را مگر به مرگ ایشان، حق در اینجا مرگ است. و آن زمانیکه فرشتگان را به سوی ایشان فرستادیم دیگر مهلت نخواهند داد و قبض روح خواهند کرد و به عذاب سخت گرفتار خواهند نمود.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَـٰفِظُونَ ﴿٩﴾

ما، خودمان، این قرآن را نازل کرده‌ایم و ما از آن محافظت می کنیم.(۹)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَـٰفِظُونَ

(نا) اسم انّ- نَحْنُ: مبتدا- نَزَّلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر- جمله‌ی نحن نَزَّلْنَا: خبر انّ

پروردگار جهانیان فرمود: ما قرآن را که باعث شرافت انسانهاست فرو فرستادیم و آن را نگهبان و نگهدار هستیم کسی از ابلیس و شیاطین و جن و انسان قادر نیستند در قرآن اضافه کنند و یا آن را نقصان نمایند.

مولانا گفت:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق	**گر بمیری تو نمیرد این سبق**
من کتاب معجزات را رافعم	**بیش و کم کن را ز قرآن ما نعم**
من ترا اندر دو عالم حافظم	**طاعنان را از حدیثت دافعم**
کس نتاند بیش و کم کردن درو	**توبه از من حافظی دیگر مجو**
رونقت را روز روز افزون کنم	**نام تو بر زر و بر نقره زنم**
منبر و محراب سازم بهر تو	**در محبت قهر من شد قهر تو**
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	**دین تو گیرد ز ماهی تا بماه**
تا قیامت باقیش داریم ما	**تو مترس از نسخ دین ای مصطفی**

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِى شِيَعِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾

پیش از تو نیز به فرقه‌های گذشتگان [پیغمبران] فرستادیم.(۱۰)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِى شِيَعِ ٱلْأَوَّلِينَ

می‌گوید بتحقیق قبل از تو ای محمدﷺ! به اقوام گذشتگان رسولان فرستادیم آنان نیز پیغمبران پیشین را تکذیب کردند و استهزاء نمودند این تکذیب و استهزاء در حق تو یک پدیده‌ی نوی نیست پس تو از استهزاء و تکذیب مشرکان قریش اندوهگین مباش.

وَمَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۱﴾

ولی هیچ رسولی بر این مردم [نادان] نمی‌آید جز آنکه به استهزای او می‌پردازند.(۱۱)

وَمَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ

و به آن اقوام گذشته پیغمبری نیامد مگر اینکه از روی عناد و ستیزه جویی و کبر رسول را استهزاء می‌کردند ای رسول! همچنانکه قوم قریش بر تو استهزاء می‌کنند و تو در بین پیغمبران استثناء نیستی.

كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُۥ فِي قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿۱۲﴾

بدینسان آن را [تردید را] در دل بدکاران راه می‌دهیم.(۱۲)

كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُۥ فِي قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ

در دل آنکسانیکه از گناه دست نکشند در دلهایشان عادت استهزاء و تکذیب و تردید را جای می‌دهیم، وقتیکه از راه گوش به دلهایشان وحی الهی وارد شود با تکذیب و استهزاء همراه خواهد بود.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾

قرآن را باور ندارند و آئین گذشتگان چنین بوده است.(۱۳)

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ

خَلَتْ: فعل ماضی- سُنَّةُ: فاعل

آنان به قرآن ایمان نمی‌آورند بدرستیکه سنت الهی در هلاک پیشینیان چنین رفته است که با استهزاء و تکذیب پیغمبران به هلاکت برسند و این وعید از برای اهل مکه است که پیغمبر و قرآن را تکذیب می‌کنند باید در انتظار عذاب و هلاکت همچون گذشتگان باشند و سرانجام متمردین هلاکت و رسوائی است.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿۱۴﴾

اگر دری از آسمان به ایشان بگشائیم تا دائم بر آسمانها بالا روند.(۱۴)

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ

(و)اسم ظل- يَعْرُجُونَ: عروج کنند، فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر ظل

و اگر برای آن مشرکان دری از آسمان در مقابل درخواستشان بگشائیم و از در آسمانها صعود کنند و برگردند و فرشتگان و عجائب آسمانها را با چشم خود ببینند باز هم این ستیزه جویان تسلیم حق نمی‌شوند.

لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتۡ أَبۡصَٰرُنَا بَلۡ نَحۡنُ قَوۡمٞ مَّسۡحُورُونَ (۱۵)

گویند: ما را چشم بند کرده‌اند، بلکه ما گروهی جادو زده‌ایم.(۱۵)

لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتۡ أَبۡصَٰرُنَا بَلۡ نَحۡنُ قَوۡمٞ مَّسۡحُورُونَ

سُكِّرَتۡ: چشم بندی کرد، فعل ماضی مجهول- أَبۡصَٰرُنَا : نایب فاعل

بلکه آن ستیزه جویان از نهایت دشمنی خواهند گفت:

حتماً ما را چشم بندی کرده‌اند و این چنین چیزی اصلاً حقیقت ندارد بلکه ما قومی جادو کرده شدگانیم یعنی محمد ﷺ ما را مسحور و جادو گردانیده است.

وَلَقَدۡ جَعَلۡنَا فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجٗا وَزَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ (۱۶)

در این آسمان برجها کردیم و آنرا برای بینندگان بیاراستیم.(۱۶)

وَلَقَدۡ جَعَلۡنَا فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجٗا وَزَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ

بدرستیکه ما بروج دوازده گانه و یا منازل آفتاب و ماه یا قصرهای آسمانی و سیارات هفتگانه را در آسمان آفریدیم. تا این که انسان‌ها از منافع آن برخوردار گردند چونکه برای یافتن راه‌های خشکی و دریا، و نیز برای شناخت وقت‌ها و زمان‌ها و امور بسیار دیگری می‌توان از آن بهره برد.

و آسمانها را با ستارگان و سیارات بیاراستیم و زینت دادیم بدانکه به عبرت به آن نگرند و حق و حقیقت را بیابند و به وجود صانع پروردگار توانا پی ببرند.

وَحَفِظۡنَٰهَا مِن كُلِّ شَيۡطَٰنٖ رَّجِيمٍ (۱۷)

و از همه شیطان‌های مطرود، محفوظش داشتیم.(۱۷)

وَحَفِظۡنَٰهَا مِن كُلِّ شَيۡطَٰنٖ رَّجِيمٍ

وَحَفِظۡنَٰهَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ها: مفعول به

ما در آسمان برجهای نجومی بوجود آورده‌ایم و شیاطین در کارهای آسمانی هیچ دخالتی ندارند و آن بروج نجومی را از حیله همه‌ی شیطان‌های رانده شده محفوظ داشته‌ایم.

آن شیاطین بر عنان آسمان — نشنوند آن بر سر لوح غیب دان

خاقانی گفت:

جز تو فلک را خم دوران که داد — دیگ جسد را نمک جان که داد

چون قدمت بانگ بر ابلق زند — جز تو که یارد که اناالحق زند

إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ (۱۸)

مگر آنکه استراق سمع کند و تیر شهاب روشن شعله آسمانی او را تعقیب کند.(۱۸)

إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ

اما هر شیطانی که بخواهد به آسمان صعود کند و دزدکی به سخنان فرشتگان گوش فرا دهد یعنی سخنان فرشتگان را بشنود پس ستاره روشن و درخشان (شهاب) بدنبال او در آید و او را بسوزد. **مولانا گفت:**

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز چشم نرگس را ازین کرکس بدوز

در **حدیث شریف** *در صحیح البخاری آمده است که:*

از ابوهریره ﷺ به نقل از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «چون خداوند متعال در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بالهای خود را به نشانه‌ی فرمان برداری بهم می‌زنند، [و صدای بالهای شان] مانند زنجیری است که به سنگ کوبیده می‌شود، چون اضطراب دلشان آرام گیرد می‌پرسند: پروردگار شما چه فرموده است؟ می‌گویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه و بزرگتر است.

آنهائیکه استراق سمع می‌نمایند یکی بالای دیگری قرار داشته و این سخن را می‌شنوند، و بسا می‌شود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است برفیق خود برساند، به او اصابت کرده و او را می‌سوزاند، و گاهی هم می‌شود که شهاب به وی اصابت نمی‌کند، و آن کسی که استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پایین تر از وی قرار دارد، انتقال می‌دهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار داد انتقال می‌دهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده‌اند به زمین انتقال داده و اخیرا به ساحر و جادوگر می رسانند.

[ساحران و جادوگران] با آن سخنی که شنیده‌اند صد دروغ را یکجا کرده [و به مردم خبر می‌دهند]،اگر سخن‌شان راست شد، کسانی که آن سخن را شنیده‌اند می‌گویند: مگر [آن جادوگر] فلان روز برای ما نگفت که در فلان روز چنین و چنان خواهد شد؟ و آنچه گفته بود راست بر آمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل از آسمان شنیده شده است».

وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا وَأَلۡقَيۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡزُونٖ ﴿١٩﴾

و زمین را بگستردیم و در آن کوهها فکندیم و همه چیزهای مناسب در آن برویانیدیم.(۱۹)

وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا وَأَلۡقَيۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡزُونٖ

وَأَلۡقَيۡنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- رَوَٰسِيَ : مفعول به

و ما زمین را بر روی آب از زیر خانه کعبه بگردانیدیم و در زمین کوههای سربه فلک کشیده و پابرجا و محکم برافراشته‌ایم و در این زمین از هر چیزی که خواستیم و تقدیر کردیم رویانیدیم و بوجود آوردیم این زمین را بر وزنی و معیاری که هیچ کس قادر به زیادی یا نقصان آن نیست باز کشیدیم این چه زمین است که عرش برین رشک برد با همه رفعت بدین.

چونکه نیم محرم دیوار تو می‌نگرم بر در و دیوار تو
آنکه شرف یافت بدیدار تو جان چه بود تا کند ایثار تو

وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَ وَمَن لَّسۡتُمۡ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ 

و در آنجا برای شما و برای کسانی که شما برای آنها روزی نمی‌دهید لوازم معیشت قرار دادیم.(۲۰)

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ

وَجَعَلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- مَعَايِشَ: مفعول به

و برای شما در زمین آنچه از وسایل زندگی انسان باشد از قبیل گیاهان و معادن و غیره قرار دادیم نه تنها برای استفاده انسانهاست بلکه برای همه‌ی موجودات زنده و مخلوقات که شما روزی آنها را نمی‌دهید و از اختیار شما خارج‌اند در آن است.

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ 

هر چه هست، خزینه‌های آن نزد ماست و آنرا جز به اندازه معین نازل نمی کنیم.(۲۱)

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ

خزینه‌های آب و باران که اصل همه‌ی چیزها و مایه‌ی همه گیاهان و میوه‌هاست به نزد ماست و در حکم و فرمان ماست و روزی همه خلق در دست و در اختیار ماست.

وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ

نُنَزِّلُهُۥٓ : فعل مضارع- ـه: مفعول به- (نحن)فاعل

و این آب آسمان است که از آسمان به فرمان حق در ابر آید، آنگه از ابر به زمین آید، قطرات آن بر شمرده و هنگام بارش باران می‌داند که هر قطره‌ای در کجا به زمین فرو آید و اندازه و مقدار آن را معین می‌کند که در آن چیزی نیفزایند و از آن چیزی نکاهند.در این آیه مبارکه نیز معجزه‌های بزرگ دیده می‌شود که علوم جدید در صدد دسترسی بر آنهاست.

أَرْسَلْنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَسْقَيْنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمْ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ 

بادها را آبستن کنان فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم و از آن سیرابتان کردیم، و شما ذخیره کنان آن نبودید.(۲۲)

وَأَرْسَلْنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَسْقَيْنَٰكُمُوهُ

وَأَرْسَلْنَا : فعل مضارع- (نا)فاعل- ٱلرِّيَٰحَ : مفعول به- لَوَٰقِحَ : حال

و فرستادیم از آسمان بادهای بارانی، ابرهایی که باران زا هستند تا از آن باران فرود آید، و با آن آب شما را سیراب می‌گردانیم و آنگاه آب در چشمه، رود، کاریز و چاه گردآمده تا از آن برای نوشیدن و برای حیوانات و مزارع استفاده کنید.

وَمَآ أَنتُمْ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ

أَنتُمْ : اسم ما- بـ: حرف جز زائد- بِخَٰزِنِينَ : خبر ما

و شما آن فرو فرستاده شده را نگهدارنده و محافظ در چاه و چشمه و رودها و کاریزها نیستید همچنانکه قادر به منع آب باران نیستید آن را تمام کننده و پایان برنده هم نیستید.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿٢٣﴾

و مائیم که زنده کنیم و بمیرانیم و ما [پس از مرگ همه] باقی می‌مانیم.(۲۳)

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ

(نا) اسم انَّ- وَنَحْنُ : مبتدا- نُحْيِۦ : فعل مضارع- (نحن) فاعل، جمله خبر- جمله نحن نُحْيِۦ: خبر انَّ

و بدرستیکه ما در بعث و نشر زنده می‌گردانیم و در دنیا می‌میرانیم و وارث جهان می‌باشیم یعنی خدای یگانه با صفات کامل خود باقی می‌ماند همه‌ی مخلوقات و جانداران در روز رستاخیز که اسرافیل در صور خود بدمد خواهند مرد جز الله تعالی.

سیدی، شاعر ترکمن گفت: *أول اسرافیل چالسه صوری حق دان باشقه جاندار قالماز*، یعنی زمانیکه اسرافیل در صور خود بدمد غیر از حق تعالی در روی زمین جانداری باقی نمی‌ماند.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ ﴿٢٤﴾

و بی گمان از پیش رفتگان شما را می‌شناسیم و قطعاً پس ماندگان را نیز شناسیم.(۲۴)

وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ

عَلِمْنَا: فعل ماضی، نا (فاعل)- ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ : مفعول به

و بتحقیق ما دانسته‌ایم که جهان داران و اقوام پیشینیان چه حال و وضعی داشتند و نیز حال و وضع پسینیان را که چه بوده‌اند و چه کرده‌اند و تا قیامت چه خواهند کرد می‌دانیم.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ ۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

پروردگار تو است که محشورشان می کند که او فرزانه و داناست.(۲۵)

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ ۚ

رب: اسم انَّ - هُوَ: مبتدا- يَحْشُرُهُمْ : فعل مضارع، فاعل (هُوَ)- هم: مفعول به

بدرستیکه پروردگار تو متقدمین و متاخرین همه را در روز قیامت جمع می‌کند و پاداش هر یک را به مقتضای اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند به آنان می‌دهد.

إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

ه: اسم انَّ - حَكِيمٌ: خبر انَّ - عَلِيمٌ : خبر انَّ ثانی

بدرستیکه او حکیم و داناست آشکار و نهان را می‌داند و به مقتضای اعمال انسانها حکم می‌کند و حکم به حق می‌دهد و کسی قادر نیست حکم او را دفع و یا تبدیل نماید و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می‌ورزند؟!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٦﴾

انسان را از گل خشک، از گل سیاه بو گرفته، بساختیم.(۲۶)

وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ

صَلۡصَٰلٖ: گل خشکیده- حَمَإٖ: تیره رنگ- مَّسۡنُونٖ: گندیده وبو داده

و بدرستیکه انسان را یعنی حضرت آدم ؑ را از گل خشکیده و تیره رنگ و بوگرفته آفریدیم. رب‌العالمین آدم را از پنج چیز آفرید از گل و آب و آتش و نور و باد. فرشتگان را از نور آفرید و جن را از آتش و مرغان را از باد و جنبندگان و حشرات زمینی را از خاک و دریا را از آب آفرید همانطوریکه در سوره بقره آیه ۳۰ بیان آن رفت به چگونگی آفرینش آدم ؑ می‌پردازیم که در سوره بقره ذکر آن مفصلاً گفته شد.

در مرصاد العباد نجم الدین رازی آمده است.

خداوند به فرشتگان گفت: که من از آب و گل آدم می‌سازم این را بخودی خود می‌سازم بی‌واسطه که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.

پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیار جبرئیل برفت خواست که یک مشت خاک بردارد، خاک گفت:

ای جبرئیل چه می‌کنی؟ گفت: تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفرینند. خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلال حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم، و تاب آن نیارم من نهایت بعد اختیار کرده‌ام تا از قهر الوهیت ایمن باشم که قربت را خطر بسیار است نزدیکان را بیش بود حیرانی. کایشان دانند سیاست سلطانی. چون جبرئیل ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت گفت: خداوندا تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد. میکائیل را فرمود برو. او برفت همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود تو برو همچنین سوگند برداد و بازگشت. حق تعالی عزرائیل را خطاب کرد تو برو، اگر به میل و رغبت و اختیار نیاید به اکراه و اجبار برگیر و بیار.

عزرائیل بیامد وبه قهر یک قبضه خاک از روی زمین گرفت و بیاورد آن خاک را میان مکه و طائف فرود کرد. **مولانا گفت:**

گفت یزدان زود عزرائیل را / که ببینی آن خاک پر تخییل را
آن ضعیف زال ظالم را بیاب / مشت خاکی هین بیاور با شتاب
رفت عزرائیل سرهنگ قضا / سوی کره خاک بهر اقتضا
خاک بر قانون نفیر آغاز کرد / داد سوگندش بسی سوگند خورد
دل همی سوزد مرا بر لابه ات / سینه‌ام پرخون شد از شورآبه ات
بر نفیر تو جگر می‌سوز دم / لیک حق لطفی همی آموزدم
بنده فرمانم نیارم ترک کرد / امر او کز بحر انگیزید گرد
من ندانم خیر الا خیر او / صم و بکم و عمی من از غیر او
ساحرانه در ربود از خاکدان / خاک مشغول سخن چون بی‌خودان

بـرد تـا حـق تربـت بـی رای را تـا بمکتـب آن گریـزان پـای را

جملگی ملائکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیر مانده که آیا این چه سر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری با حضرت عزت و کبریائی چندین ناز و تعزز می‌کند. الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سر ملائکه فرو می‌گفت: «شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد کارها در پیش است.»

درد دل خسته دردمندان دانند نی خوش منشان و خیره خندان دانند
از سر قلندری تو گر محرومی سرِی است در آن شیوه که رندان دانند!

پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید، و خاک را گل کرد و به ید قدرت از گل دل کرد، و در دل چندین شور و فتنه حاصل کرد. جمله ملا اعلی کروبی و روحانی در آن حالت متعجب‌وار می‌نگریستند که حضرت جلت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شبانه روز تصرف می کرد. در مخزن الاسرار نظامی گنجوی آمده است.

علـم آدم صـفت پـاک او خَمّـرَ طینـه شـرف خـاک او

حدیث قدسی: خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً.

در بعضی روایات آن است که چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می‌رفت، همچنین چهل هزار سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر لحظه ازخزاین مکنون غیب گوهری دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد.

در غزلیات مولانا آمده است.

ای‌نیست‌کرده‌هست‌را، بشنوسلام مست‌را مستی که هر دو دست را پابند دامت می‌کند
آن‌کوزخاک ابدان‌کند، مردودراکیوان‌کند ای‌خاک‌کن!وی‌دود دل! بنگرکدامت می‌کند

چون نوبت به دل رسید گل آدم را از ملاط بهشت بیاوردند، و به آب حیات ابدی بسرشتند.

با آن نگار کار من آن روز اوفتاد کآدم میان مکه و طائف فتاده بود

هیچ کس را از ملائکه مقرب در آن واقعه محرم نمی‌ساختند. هر چند که ملائکه در آدم تفرس می‌کردند (درک و دانستن) نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است. تا ابلیس یکباری گرد او طواف می‌کرد و با آن یک چشم اعورانه بدو در می‌نگریست دهان آدم گشاده دید گفت: باشد که این مشکل راگره گشایی یافتم، تا من بدین سوراخ فرو روم. بینم چه جائی است؟

چون فرو رفت و گرد آدم بر آمد. در آنجا نموداری از آن دید. سر را بر مثال آسمان یافت و تن را بر مثال زمین یافت و چنانکه در عالم کبری چهار فصل بود بهار و خریف و تابستان و زمستان، در آدم چهار طبع بود. حرارت و برودت و رطوبت و یبوست (خشکی) در چهار چیز تعبیه: صفرا و سودا و بلغم و خون و در هر یک حکمت‌های بسیار است. چون ابلیس گرد جمله‌ی قالب آدم برآمد هر چیزی راکه بدید از او اثری باز دانست که چیست؟ اما چون به دل رسید هر چند کوشید که راهی

یابد تا در اندرون دل در رود (داخل شود) هیچ راه نیافت با خود گفت:

هر چه دیدم سهل بود کار مشکل اینجاست. اگر برای ما وقتی آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود(دل).

آورده‌اند که چون روح به قالب در آمد، در حال گرد جملگی ممالک بدن برگشت، روح نازنین که چندین هزار سال در جوار قرب رب العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود، از آن وحشتها نیک متوحش گشت. آهی سرد بر کشید گفتند: ما تو را از بهر این آه فرستاده‌ایم! بخار آن به بام دماغ او بر آمد. در حال عطسه‌ای بر آدم افتاد. حرکت در وی پیدا شد، دیده بگشود، فرا خنای عالم صورت بدید روشنی آفتاب مشاهده کرد گفت الحمدلله. خطاب عزت در رسید که **یرحمک ربک** ذوق خطاب به جانش رسید، اندک سکونتی در وی پدید آمد. خواستی تا قفس قالب بشکند، و لباس آب و گل بر خود پاره کند.

آن بلبل محبوس که نامش جان است دستش به شکستن قفس می‌نرسد!

وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ 

و پیش از آن جن را از آتش سموم خلق کردیم.(۲۷)

وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ

خَلَقْنَٰهُ : فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به

پیش از آدم مراد پدر جنّیان ابلیس علیه‌اللعنه است و او را جنّ یا «جانّ» نامیدند، به سبب آنکه از چشمها پنهان است. **سموم:** باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جنّ.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ 

و یاد کن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هر آینه من بشری را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید.(۲۸)

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ

(ی) اسم انّ- خَٰلِقُۢ : خبر انّ- بَشَرًا : مفعول به

اعلام این امر به فرشتگان، گرامی داشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای خود آگاه ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصمیم‌های خویش قرار دهند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ 

و چون آنرا بپرداختم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برابر او بیفتید.(۲۹)

فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ

فَقَعُوا : فعل امر- (و)فاعل- سَٰجِدِينَ : حال

پس ای فرشتگان! آن زمانیکه صورت و شکل و قیافه او را راست کردم و خلقت آن را به کمال و به پایان رساندم و از روح خود که یک روح پاک و شریف و با شکوه است در آن دمیدم. **مولانا گفت:**

جز نفخت کان زوهاب آمده است — روح را باش آن دگرها بیهوده است

ناگاه از حضرت عزت و جلال، این ندا در عالم فرشتگان دادند که «***انی جاعل فی الارض خلیفه*** » من در روی زمین خلیفه قرار دادم و خلقت آدم را به کمال به اتمام رسانیدم.

پس خلیفه ساخت صاحب سینهٔ — تا بود شاهیش را آئینهٔ

پس صفای بی حدودش داد او — و آنگه از ظلمت ضدش بنهاد او

دو علم بر ساخت اسپید و سیاه — آن یکی آدم دگر ابلیس راه

در میان آن دو لشگرگاه زفت — چالش و پیکار و آنچه رفت رفت

سپس فرمود همگی به آن سجده کنید و سجده کنان در برابر او خم شوید.

فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾

فرشتگان همگیشان یکسره سجده کردند.(۳۰)

فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

فَسَجَدَ : فعل ماضی- ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ : فاعل- کل: توکید- أَجْمَعُونَ: توکید

پس همگی فرشتگان یکجا حضرت آدم را در هنگام صدور فرمان الهی، بی هیچ گونه تأخیر و درنگی سجده کردند. در این آیه صنعت **تقیید مسندالیه** بکار رفته است.

إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣١﴾

مگر ابلیس، که از همراهی سجده کنان ابا ورزید.(۳۱)

إِلَّآ إِبْلِيسَ

مگر ابلیس که از سجده کردن سرباز زد.

أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ

پس سجده نکرد و سرکشی کرد و استکبار نمود و از جمله سجده‌کنندگان نبود.

قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣٢﴾

خداوند ﷻ گفت: ای ابلیس! چرا هم آهنگ سجده کنان نشدی.(۳۲)

قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ

خداوند فرمود ای ابلیس! چرا آدم ؑ را با سجده کنندگان سجده نکردی و قصد و هدف تو از این کار چیست؟

در علت نافرمانی ابلیس آورده‌اند که:
وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد.

قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُۥ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٣٣﴾

گفت من آن نیستم که انسانی را که از گل خشک، از گل سیاه بو گرفته، ساخته‌ای سجده کنم.(۳۳)

قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُۥ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ

(انا) اسم کان- ل: جحود- لِّأَسْجُدَ : فعل مضارع- (انا)فاعل، جمله خبر کان

ابلیس گفت من از او بهترم که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلمانی که نورانی ظلمانی را چگونه سجده کند که او را از گل خشک و از گل سیاه بوگرفته و گندیده آفریده‌ای.
دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چون سجده کنم و دیگر اینکه ابلیس که اصلاً از جن بود و در میان جنیان عابد و پارسا بود و همیشه در هوای خلافت زمین بود، با خلیفه آدم مأیوس شد و حسد در دل وی قرار گرفت و ملعون جاوید شد.
از **عمر بن عبدالعزیز** آورده‌اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد **اسرافیل** بود.

قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾

گفت: پس بیرون شو که تو مطرودی.(۳۴)

قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

ک: اسم انّ - رَجِيمٌ : خبر انّ.

خداوند فرمود: ای ابلیس از آسمان یا از بهشت بیرون شو بدرستی که تو از رحمت و خیر و نیکی رانده شده‌ای. حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد. یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا.

وَإِنَّ عَلَيْكَ ٱللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٣٥﴾

و تا روز رستاخیز لعنت نصیب توست.(۳۵)

وَإِنَّ عَلَيْكَ ٱللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ

عَلَيْكَ : جار و مجرور، خبر انّ - ٱللَّعْنَةَ : اسم انّ

و بدرستیکه لعنت و دورشدن و رانده‌شدن تا روز قیامت نصیب توست.

قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾

گفت پروردگارا! مرا تا روز قیامت که خلق زنده شوند مهلت بده. (۳۶)

قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ

ابلیس گفت: پروردگارا ! پس به من مهلت بده تا روزیکه برانگیخته شوند چون ابلیس می‌دانست که بعد از بعث مرگ نیست حق تعالی درخواست ابلیس را اجابت کرد. و به قولی ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿٣٧﴾

فرمود: هر آینه تو از مهلت داده‌شدگانی.(۳۷)

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ

خداوند تعالی ضمن رد درخواست ابلیس فرمود: بدرستیکه تو از مهلت داده‌شدگان تا روز وقت معینی یعنی زمان فنای خلق هستی.

إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

گفت: تا روز وقت معین.(۳۸)

إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ

پروردگار متعال درخواست ابلیس را بدینگونه پذیرفت و به او خبر داد که او از جملهٔ آن مخلوقاتی است که اجلهایشان را تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلایق با نفخهٔ اول می‌میرد.

بنابراین، خدای تعالی بر ابلیس تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه بر اساس سنت خود در خلایقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾

شیطان گفت پروردگارا به سبب آن گمراهی که نصیب من کردی، زمین را در نظرشان می‌آرایم و همگی شان را گمراه می کنم.(۳۹)

قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

ل: قسم- وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ : فعل مضارع- (ن)توکید- هم: مفعول به- (انا)فاعل

ابلیس گفت پروردگارا! من هر آینه با زینت فریبنده دنیا، گناهانشان را برای آدمیان در زمین دنیا که خانه‌ی غرور است زینت می‌بخشم و گمراه گردانم ابلیس این کلمات را از فرط ناراحتی و از روی انتقام به زبان آورد هدفش این بود که چون به تو پروردگارم نمی‌توانم آسیبی برسانم اما به جهت رانده شدنم از بارگاه ایزد تعالی از خلق او (انسانها) انتقام کشم. **مولانا گفت:**

هین بخوان ربّ بمـا أغویتنی تا نگردی جبری و کژ کم تنی

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

مگر آنها که بندگان اخلاص‌مند تواند.(۴۰)

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

ابلیس گفت: من آدمها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلص و پاکیزه و متقی تو که از شرک و کفر و مکر بری و دور باشند.

قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

گفت: این [اخلاص مندی] راهی است که مستقیم بمن می‌رسد.(۴۱)

قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

خداوند ﷻ فرمود: این مخلص و پاکیزه و متقی و مؤمن بودن راهی است حق و درست که من حفظ ایشان را از گمراهی و انحراف به عهده گرفته‌ام و من مراقب و محافظ رعایت حال و اعمال آنان هستم.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾

در حقیقت، تو را بندگان خاص من تسلط و غلبه نخواهد بود مگر گمراهانی که پیروی کنند.(۴۲)

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

عِبَادِي : اسم ان- لَكَ : جار و مجرور،خبر لَيْسَ - سُلْطَانٌ : اسم لَيْسَ ، جمله خبر انَّ

بدرستیکه بر بندگان مخلص و متقی ما که در بالا ذکر شد مکر وفریب تو موثر نخواهد بود و تو قادر به مسلط آنها نیستی مگر کسانیکه خود از روی جهل تابع هوا و هوس شیطانی باشند در اینصورت مکر تو بر آنان کارگر خواهد بود و متابعت تو خواهند نمود.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾

و جهنم وعده گاه همگی آنهاست.(۴۳)

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

و بدرستیکه جهنم وعده‌گاه همه‌ی آنان است یعنی کسانیکه متابعت شیطان کردند و گمراه شدند.

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

که آن دوزخ را هفت در است هر دری برای ورود دسته‌ی از گمراهان معین گردیده است.(۴۴)

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ

لَهَا : جار و مجرور خبر مقدم- سَبْعَةُ : مبتدا مؤخر- لِكُلِّ : جار و مجرور خبر مقدم- جُزْءٌ : مبتدا مؤخر

آن دوزخ را هف در است و به هر دری پاره‌ای از ایشان (گناهکاران) تقسیم شده است که دنباله رو شیطان شده‌اند. در کشف الاسرار آمده که:

انس بن مالک گفت: آن روز که جبرئیل امین این آیت آورد دریای حیرت و سوزش مصطفی ﷺ به جوش آمد و بگریست بسیار سخت، چندان بگریست که جانهای صدیقان صحابه از آن گریه در

سوزش افتاد و دلها در گدازش درآمد به حدی رسید که دلها از ترس به گلوگاه رسید و هیچ کس از صدیقان صحابه جرأت نداشت که از رازهای گریه مصطفی ﷺ بپرسد که آن چه حال است و چه بوده که سرور عالمیان و مهتر ترسیدگان چنان غمگین و اندوهگین نشسته. سرانجام **عبدالرحمن عوف** بر **فاطمه زهرا (س)** رفت چون می‌دانست که رسول خدا ﷺ در دیدار فاطمه آسایش و انسی بود اگر چه غمگین باشد بلکه با دیدن فاطمه زهرا غم وی بکاهد. گفت یا فاطمه رسول خدا را دیدیم بس حیران و گریان بادردی عظیم و سوزی تمام، چه آیت بروی فرود آمده و چه چیز وی را بر آن داشته؟ و هیچکس از ما جرأت نداریم و نمی‌توانیم که از حال او بپرسیم مگر تو به آن اسرار رسی و آن حال باز دانی فاطمه شمله‌ای کهنه نهاده بود، آن شمله بپوشید و قصد حضرت مصطفی ﷺ کرد، عمر خطاب او را در آن شمله‌ی کهنه بدید، دلش بر جوشید، نفس دردناک از سوز جگر برآورد و گفت و اندوه‌ها، کسری و قیصر با سرکشی و عناد خود در نعمت و راحت در میان حریر و دختر رسول ثقلین به یک شمله‌ی کهنه روز به سر می‌آرد.

فاطمه آن سخن از **عمر** بشنید، چون بر رسول رسید گفت یا رسول الله ﷺ جان و تن من فدای تو باد. چرا می‌گریی و چه چیز تو را چنین اندوهگین کرده است؟ که دلهای یاران از این اندوه تو در غرقاب است، هر یکی در حسرت شده و بی خورد و بیخواب گشته، رسول خدا ﷺ گفت: چون نگریم ای جان پدر و چرا اندوه نخورم؟! از برای ضعفا و گنهکاران امت خویش و حال آنکه جبرئیل آمده و آیتی بدین صعبی آورده که: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ** فاطمه گفت یا رسول الله مرا خبر کن از دری از آن درهای دوزخ که چگونه است و عذاب آن چه مقدار است؟ گفت ای فاطمه چه پرسی آنچه طاقت شنیدن آن نداری! و وهم و فهم هیچکس بدان نرسد، بدانکه: در هر دری از آن درهای دوزخ هزار وادی است (بیابان) در هر وادی هفتاد هزار شهرستان، در هر شهرستان هفتاد هزار سرای، در هر سرایی هفتاد هزار خانه، در هر خانه‌ای هفتاد هزار صندوق، در هر صندوقی هفتاد هزار گونه عذاب. فاطمه چون این بشنید بیفتاد وبیهوش شد، چون به هوش باز آمد می گفت:

الویل الویل لمن دخل النار. فاطمه این را که از رسول خدا شنید به **ابوبکرصدیق** ﷺ گفت، ابوبکر با آن همه مرتبت خویش چون صفت دوزخ شنید بر سوخت و همچون مار بر خود پیچید. گفت: ای کاش بوبکر در عالم آزادگی همچون آن مرغک می‌بود که بر درخت مباح می‌نشست و از میوه‌ای که ثمره اوست می‌خورد تا فردا بر اونه حساب بودی نه عذاب **عمر خطاب** ﷺ گفت: ای کاش عمر را هرگز درین دنیا نام و نشان نبودی و مادر وی را نمی‌زائید تا ذکر دوزخ به گوش نمی‌شنید.

و **علی بن ابی طالب** گفت: کاش مادر مرا نمی‌زائید، و ای کاش درندگان پوست مرا پاره پاره می‌کرد تا این توصیف جهنم به گوش نمی‌شنیدم.

پیر هرات گفت: کاشکی عبدالله خاک شدی، و نام او از دفتر وجود پاک شدی.

هفت در دوزخند در تن تو ساخته نقششان درو در بند
هین که دردست تست قفل امروز در هر هفت محکم اندر بند

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ 

و پرهیزکاران در بهشت‌ها و چشمه‌هایند.(۴۵)

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ

ٱلْمُتَّقِينَ: اسم إِنَّ - فِي جَنَّٰتٍ: جار و مجرور، خبر إِنَّ.

آنچه که از مکافات و عذاب دوزخ گفتیم متابعت کنندگان شیطان بود و اما پاداش پرهیزکاران در بهشت‌هایی است که در زیر درختان آن چشمه‌هایی از آب و شیر و خمر و عسل جاری است.

ٱدْخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ 

بسلامت با ایمنی وارد آن شوید.(۴۶)

ٱدْخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ

ٱدْخُلُوهَا: فعل امر، (و) فاعل- ها: مفعول فیه- ءَامِنِينَ: حال

این آیه در معنی **اکرام** (بزرگداشت) آمده است، می‌گوید:

پروردگار پرهیزکاران یا فرشتگان به آنان می‌گویند از تمام آفت‌ها در این بهشت در امان باشید و در حالت ایمنی و آسوده به بهشت وارد شوید و از نعمت‌های بیکران آن بهره‌مند شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَٰبِلِينَ 

کینه‌ای که در سینه‌هایشان بوده برون کرده‌ایم، برادرانه بر تختها روبروی هم بر تخت عزت بنشینند.(۴۷)

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَٰبِلِينَ

وَنَزَعْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- مَا : مفعول به- إِخْوَٰنًا : حال

و آنچه درسینه‌های بهشتیان از کدورت که در دنیا با هم داشتند از سینه‌هایشان بیرون می‌کنیم و با دلهای پاک داخل بهشت می‌شوند آنجا به یکدیگر حسد نورزند باکمال الفت و محبت برادرانه بسر برند و بدیدار یکدیگر شاد شوند و روبروی یکدیگر بر روی تخت‌های عزت و کرامت نشسته صحبت کنند.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ 

در آنجا رنجی به ایشان نرسد و از آن بیرون شدنی نباشند.(۴۸)

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ

هُم : اسم مَا - بِمُخْرَجِينَ : بـ: حرف جر زائد- مخرجين: خبر مَا

در بهشت به بهشتیان هیچ رنجی و مشقتی و بیماریی نیست و همیشه در آنجا تندرست باشند چون بهشت جایگاه نعمت و راحت است و در آن جاودان می‌مانند.

نَبِّئۡ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾

بندگان من را آگاه ساز که من بسیار آمرزگار و رحیم‌ام.(۴۹)

نَبِّئۡ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ

ای محمد ﷺ! به بندگان من خبر ده و به ایشان بگو من کسانیکه از گناه خود توبه کنند و از من طلب مغفرت و آمرزش کنند آمرزش کننده و مغفرت کننده هستم.

گر چه جرم تو از عدد بیش است — سبقت رحمتی از آن پیش است

چه عجب گر عذاب ننماید — بر گنه پیشگان ببخشاید

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

و عذاب من عذاب الم انگیز است.(۵۰)

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ

عذاب: اسم انّ - هو: مبتدا- ٱلۡعَذَابُ : خبر (جمله خبر انّ)- ٱلۡأَلِيمُ : خبر ثانی

و بدرستیکه عذاب من بر گناهکاری که از گناه خود توبه نکند و از من طلب مغفرت و بخشش نکند دردناک و الم انگیز است.

شیخ اجلّ سعدی در بوستان گفت:

به تهدید گر بر کشد تیغ حکم — بمانند کر و بیان صم و بکم

و اگر در دهد یک صلای کرم — عزازیل گوید نصیبی برم

وَنَبِّئۡهُمۡ عَن ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ﴿٥١﴾

و آنها را از مهمانان ابراهیم خبر کن.(۵۱)

وَنَبِّئۡهُمۡ عَن ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ

و به آنان از میهمانان ابراهیم خلیل‌الله خبر بده که فرشتگان به تعداد دوازده بودند در لباس انسانها به مهمانی به خانه ابراهیم خلیل‌الله آمده بودند.

إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗا قَالَ إِنَّا مِنكُمۡ وَجِلُونَ ﴿٥٢﴾

وقتی به نزد او شدند و گفتند سلام بر تو. گفت: ما از شما ترسانیم.(۵۲)

إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗا

آن زمانیکه به ابراهیم در آمدند پس گفتند بر تو سلام می‌کنیم سلام کردنی پس ابراهیم جواب سلام را گفت و ابراهیم ترسی در دل خود احساس کرد چونکه آنان آن زمان که طعام داده بودند غذا نخوردند

قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ

(نا) اسم انَّ- وَجِلُونَ : ترسندگان، خبر انَّ

ابراهیم گفت بدرستیکه ما از شما در هراسیم و می‌ترسیم چونکه غذای آماده شده ابراهیم را نخورده بودند چون فرشتگان سخن بیمناکی ابراهیم را شنیدند گفتند:

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿۵۳﴾

گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا بشارت می‌دهیم.(۵۳)

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ

لَا تَوْجَلْ: فعل مضارع مجزوم- (انت)فاعل

فرشتگان گفتند ای ابراهیم ! از ما بیمناک مباش بدرستیکه ما تو را به پسری به نام اسحق پسری بسیار دانا و در سن بلوغ علم نبوت به وی خواهد رسید مژده و بشارت می‌دهیم.

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ﴿۵۴﴾

گفت: چگونه مرا که پیرشده‌ام بشارت می‌دهید و به چه چیز بشارت می‌دهید.(۵۴)

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ

أَبَشَّرْتُمُونِي: فعل ماضی- تم: فاعل- (و)اشباع- (ن)وقایه- (ی)مفعول به

ابراهیم گفت: ای فرشتگان ! آیا شما به من بشارت فرزند به نام اسحق می‌دهید در حالیکه سن من به پیری رسیده چگونه و با چه اصولی، آیا من دوباره جوان می‌گردم یا در حالت پیری این امر به تحقق می‌پیوندد؟

قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ ﴿۵۵﴾

گفتند: تو را بحق بشارت دادیم، و از نا امیدان مباش.(۵۵)

قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ

(انت) اسم کان- مِّنَ: حرف جر- الْقَانِطِينَ : مأیوس و نا امید شدگان مجرور به حرف جر، خبر کان

فرشتگان گفتند تو را به داشتن فرزند مژده دادیم براستی و درستی و بی‌شک و شبه، پس از نا امیدان مباش و این از نعمت‌های خداوند است که به ابراهیم و ساره فرزندی را مژده می‌دهد از پدر و مادر عجوزه نازا.

قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿۵۶﴾

ابراهیم گفت: جز گمراهان کسی از رحمت پروردگار خود نومید نمی‌شود.(۵۶)

قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ

وَمَن: مبتدا- يَقْنَطُ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر

ابراهیم گفت من از رحمت خداوند نا امید نیستم و چه کسی از رحمت پروردگار خود نا امید می‌شود مگر گمراهان و نا آگاهان بی‌خبر از قدرت خداوند. بلکه از آن جهت بعید پنداشتم و این سئوال در من ایجاد شد که من پیر و سالخورده‌ام چگونه از من فرزندی پدید آید؟

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾

ای فرستادگان پس کار شما چیست؟ (۵۷)

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ

ما: مبتدا- خطب: کار مهم، خبر

حضرت ابراهیم عليه السلام گفت: ای فرستادگان خدا، ای فرشتگان مامور شده از جانب خدا ! غیر از مژده فرزند کار مهم دیگر شما چیست؟ حال و مقام و شأن و مرتبه شما چگونه است و به چه کاری آمده‌اید؟

قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾

گفتند: ما به گروهی بدکار فرستاده شده‌ایم.(۵۸)

قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ

فرشتگان گفتند بدرستیکه ما به سوی قوم گناهکاری فرستاده شده‌ایم و همه‌ی آنان را نابود می‌کنیم و عذاب می‌دهیم و به هلاکت می‌رسانیم ابراهیم گفت آنها چه کسانی هستند و کدام قوم‌اند؟ گفتند قوم لوط.

إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾

مگر اهل بیت لوط [و خانواده نبوت] که ما همهٔ آنها را از بلا نجات خواهیم داد.(۵۹)

إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ

ابراهیم گفت آیا آنان را هلاک می‌کنی در حالیکه در آن آل لوط است، گفتند ما به هلاکت می‌رسانیم مگر خانواده لوط را.

إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ

(نا) اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَمُنَجُّوهُمْ : خبر انَّ- أَجْمَعِينَ : توکید

براستی ما همه‌ی آنها را از بلا و عذاب نجات خواهیم داد.

إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَآ إِنَّهَا لَمِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٦٠﴾

مگر زن او که مقرر کرده‌ایم که وی از باقی ماندگان است.(۶۰)

إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَآ

ٱمْرَأَتَهُۥ: مستثنی

ما به هلاکت می رسانیم قوم لوط را مگر خانوادهٔی او را که نجات خواهیم داد ولی از میان خانواده او زن لوط را به سزای اعمال مشرکانه‌اش می‌رسانیم و او جزو هلاک‌شدگان خواهد بود.

همسر لوط با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

إِنَّهَا لَمِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ

ٱلْغَٰبِرِينَ : سایر مردم

بدرستیکه زن او را که بمانند سایر مشرکان به جهت کفر و نفاق پنهانی‌اش جزو هلاک شدگان قرار می‌دهیم.

فَلَمَّا جَآءَ ءَالَ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾

و چون فرستادگان به نزد خاندان لوط آمدند. (۶۱)

فَلَمَّا جَآءَ ءَالَ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلُونَ

پس آن هنگام که فرستاده شدگان از جانب خداوند یعنی فرشتگان به پیش خانواده لوط آمدند لوط به آنان گفت بدرستیکه شما را نمی‌شناسم.

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٦٢﴾

گفت: شما گروهی ناشناسید.(۶۲)

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ

کم: اسم انّ - قَوْمٌ : خبر انّ.

لوط گفت شما را نمی‌شناسم بدرستیکه شما قوم ناشناس هستید، ایشان جواب دادند.

قَالُوا۟ بَلْ جِئْنَٰكَ بِمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

گفتند:[نه] بلکه آنچه را [عذابی را] که در آن شک همی کردند بیاورده‌ایم.(۶۳)

قَالُوا۟ بَلْ جِئْنَٰكَ بِمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَمْتَرُونَ

(و) اسم کان- يَمْتَرُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل، خبر انّ

فرشتگان گفتند ما از بیگانگان نیستیم بلکه آمده‌ایم تا اینکه قوم تو را به آن چیزی که تو قوم خود را با آن می‌ترسانیدی و ایشان در نزول آن شک می‌کردند عذاب می‌دهیم و به هلاکت می‌رسانیم.

وَأَتَيْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿٦٤﴾

برای تو [خبر] حق آورده‌ایم و ما راست می گوئیم.(۶۴)

وَأَتَيْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ

نا: اسم انّ - ل: مزحلقه - لَصَٰدِقُونَ : خبر انّ.

این آیه در جواب سئوال لوط است که به ایشان گفته بود: ***بم اتیتمونی و من این تقولون لی ما تقولون؟*** به چه آمدید و آنچه می‌گوئید از کجا می‌گوئید؟ ایشان گفتند: براستی ما آمدیم و حق و حقیقت و راستی به تو آوردیم و به فرمان خداوند جل جلاله آمدیم و عذاب و هلاکت به قوم تو آوردیم اندوهگین مباش چونکه ما از راستگویان هستیم.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ وَٱتَّبِعْ أَدْبَٰرَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَٱمْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾

پاسی از شب خاندان خویش را از این دیار بیرون کن، تو نیز از پی ایشان برو و هیچیک از شما بجا نماند، به آنجا روید که دستور دارید.(۶۵)

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ وَٱتَّبِعْ أَدْبَٰرَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَٱمْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ

فَأَسْرِ : فعل امر، فاعل (انت)

پس ای لوط! اهل خانواده‌ی خود را پاسی از شب که بگذرد از این شهر بیرون ببر و خود نیز بدنبال آنان بیرون شو و در رفتن عجله کنید و نباید یکی از شما برگردید و عظمت و هول عذاب را مشاهده کنید و به آنجاکه فرموده شده‌اید یعنی به سرزمین شام یا مصر که اهل آن هلاک نخواهند شد بروید و در امان باشید و با آسایش خاطر به ذکر و شکر خدای تعالی بپردازید.

وَقَضَيْنَآ إِلَيْهِ ذَٰلِكَ ٱلْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰٓؤُلَآءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

و این مطلب را بدو خبر دادیم که بنیاد اینان چون بصبح رسند قطع می‌شود.(۶۶)

وَقَضَيْنَآ إِلَيْهِ ذَٰلِكَ ٱلْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰٓؤُلَآءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ

وَقَضَيْنَآ : فعل ماضی - (نا) فاعل - ذَٰلِكَ : مفعول به - ٱلْأَمْرَ : بدل

و ما به لوط توسط فرشتگان این خبر را دادیم و مفهوم آن پیام این بود که بزودی بنیاد این گروه بریده خواهد شد آن زمانیکه صبح گردد یعنی در صبح همگی قوم از بیخ برکنده خواهند شد از ایشان یکی باقی نخواهد ماند.

وَجَآءَ أَهْلُ ٱلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

و اهل آن شهر شادمان بیامدند.(۶۷)

وَجَآءَ أَهْلُ ٱلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

خبر به قوم فرستاد و آنان را از آمدن مهمانان غریبه آگاه گردانید چون زن لوط مهمانان نیکو رو را دید آن هنگام که صبح گردید اهل شهر را از آمدن مهمانان خبر داد قوم لوط به خانه‌ی لوط آمدند در حالیکه یکدیگر را به آمدن آن مهمانان مژده می‌دادند و می‌گفتند مهمانان بسیار زیبا روی و خوش صورت به خانه لوط آمدند و بدین ترتیب در وی طمع می‌کردند.

قَالَ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ ضَيۡفِي فَلَا تَفۡضَحُونِ ﴿٦٨﴾

گفت: اینان میهمان من‌اند، مرا رسوا مکنید.(۶۸)

قَالَ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ ضَيۡفِي فَلَا تَفۡضَحُونِ

هَٰٓؤُلَآءِ: اسم انَّ- ضیف: خبر انَّ

لوط از آمدن قوم خود به خانه‌اش به جهت طمع ایشان در میهمانان ترسید و بدیشان گفت مبادا کار خلافی صورت دهید اینان میهمانان من هستند، زیرا رسوایی میهمان رسوائی میزبان است.

وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ ﴿٦٩﴾

از خدا بترسید و مرا خفیف و خجل مکنید.(۶۹)

وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ

وَٱتَّقُواْ: فعل امر، (و) فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

در این عمل زشتتان که طمع آن را در سر می‌پرورانید از خدا بترسید این عمل شرم آور را ترک کنید میهمان غریب مرا میازارید آبروی مرا نگهدارید و مرا در بین اهل قریه و در چشم میهمانان خوار و ذلیل مسازید.

قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ نَنۡهَكَ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٧٠﴾

گفتند: مگر تو را از [حمایت] جهانیان [بیگانگان] منع نکرده‌ایم.(۷۰)

قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ نَنۡهَكَ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ

آن گروه گفتند ای لوط آیا ما تو را از حمایت بیگانگان نهی نکرده بودیم؟ ما آبروی تو را نمی‌ریزیم و رسوایت نمی‌کنیم این تو خود هستی که آبروی خود را با پناه دادن غریبه‌ها می‌ریزی.

قَالَ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِيٓ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ﴿٧١﴾

گفت: اگر قصدی دارید اینان دختران من‌اند.(۷۱)

قَالَ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِيٓ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ

حال که شما مرا از حمایت مهمانان بیگانه‌ام منع می‌کنید اگر چنین است پس دست به اعمال زشت نزنید بلکه این دخترها به منزله‌ی دختران من هستند و هر پیغمبری بمنزله پدر امت خود است پس بشرط اسلام و طریقه شریعت و با نکاح اسلامی ایشان را بگیرید تا جانب حلالیت آن حفظ شود و در نجاست حرام آلوده مشوید.

لَعَمۡرُكَ إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴿٧٢﴾

ای محمد! بجان تو قسم که آنها در گمراهی خویش سرگردان بودند.(۷۲)

لَعَمۡرُكَ إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ

ل: ابتدا- عمر: مبتدا- خبر محذوف

ای محمد ﷺ! بجان تو، که قوم لوط در گمراهی آشکار خود سرگردان بودند و در مستی و شهوت رانی و جهالت غرق بودند بدین جهت بلایی و عذابی و هلاکتی بر آنان نازل کردیم و همه را هلاک گرداندیم.

فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ مُشۡرِقِينَ ﴿٧٣﴾

پس قوم لوط آفتاب دم (صبحگاهان) دچار صیحه شدند.(۷۳)

فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ مُشۡرِقِينَ

فَأَخَذَتۡهُمُ: فعل ماضی- هم: مفعول به- ٱلصَّيۡحَةُ: فاعل- مُشۡرِقِينَ: حال

صبحگاهان در حالیکه وقت طلوع و درخشش خورشید بود جبرئیل عليه السلام بانگ و صیحه‌ای زد پس این بانگ همه‌ی اقوام لوط را فرا گرفت و خانه‌های ایشان را نگونسار گردانید و با این عذاب صیحه و صاعقه جملگی قوم به هلاکت رسیدند.

فَجَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

و دیارشان را زیر و رو کردیم و سنگها از گل سخت بر آنها باریدیم.(۷۴)

فَجَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن سِجِّيلٍ

فَجَعَلۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- عالی: مفعول به- سافل: مفعول به ثانی

پس ما آن شهر را زیر و زبر گردانیدیم و سرنگونشان کردیم و بر سر ایشان بارانی از سنگ آن هم سنگهایی از گل متحجر شده ببارانیدیم و هلاکشان گردانیدیم.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

که در این برای باریک بینان عبرتی است.(۷۵)

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُتَوَسِّمِينَ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور- ل: مزحلقه- ایت: اسم انّ.

بدرستیکه در هلاکت قوم لوط هر آینه برای عبرت نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد که با باریک بینی به این واقعه توجه کنند و حقیقت آن را دریابند و عبرت گیرند.

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٖ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾

و دیارشان در راهی دائر است.(۷۶)

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٖ مُّقِيمٍ

ها: اسم انّ- لَبِسَبِيلٖ: جار و مجرور، خبر انّ.

و بدرستیکه آثار بقایای آن باقی مانده است و مسافرانی که از آنجا کاروان می‌گذرانند آن را می‌بینند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۷۷﴾

که در این برای مؤمنان عبرتی هست.(۷۷)

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور، خبر إِنَّ - ل: مزحلقه- لَآيَةً : اسم انّ.

بدرستیکه در این عذاب نشانه‌هایی است برای آنانکه از آن خرابه ها دیدن کنند و اهل باریک اندیش و تحقیق‌اند و نشانه‌هایی بر قدرت پروردگار است که انسان عاقل از آن عبرت گیرد و بداند که قدرت خداوند در برابر سرکشان چگونه است.

وَإِن كَانَ أَصْحَٰبُ ٱلْأَيْكَةِ لَظَٰلِمِينَ ﴿۷۸﴾

و اهل شهر ایکه مردمی ستمگر بودند.(۷۸)

وَإِن كَانَ أَصْحَٰبُ ٱلْأَيْكَةِ لَظَٰلِمِينَ

أَصْحَٰبُ : اسم کان- ٱلْأَيْكَةِ : مراد قوم شعیب است، مضاف الیه- لَظَٰلِمِينَ : خبر کان

و بدرستیکه اهل ایکه مراد قوم شعیب در شهر مدین ساکن بودند در نزدیک شهر جنگلی پر از درختان بود آنجا نیز بعضی ساکن بودند گناه این قوم شرک و بت‌پرستی و راهزنی و غارتگری بود و نیز در وزن و پیمانه مکر می‌کردند تا اینکه خداوند حضرت شعیب را بر آنان مبعوث کرد تا آنان را به راه راست هدایت کند.

فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۷۹﴾

و از آنها انتقام گرفتیم، و آن دو شهر [دیار لوط و ایکه] راهی روشن و آشکار است.(۷۹)

فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ

پس از ایشان یعنی قوم شعیب که بین راه حجاز و شام پائین تر از قوم لوط مسکن داشتند انتقام کشیدیم که در سوره شعراء انشاء الله بیان خواهد شد.

وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ

و این دو قوم یعنی قوم لوط و شعیب شهرهای ویران شده شان بر سر راه حجاز و شام آشکار است.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَٰبُ ٱلْحِجْرِ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۸۰﴾

مردم حجر نیز پیغمبران را دروغگو شمردند.(۸۰)

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَٰبُ ٱلْحِجْرِ ٱلْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَ : فعل ماضی- أَصْحَٰبُ : فاعل- ٱلْمُرْسَلِينَ : مفعول به

و بدرستیکه قوم صالح (أَصْحَٰبُ ٱلْحِجْرِ) مسکنهایشان در شمال مدینه واقع است بنام حجر موسوم بود و خداوند حضرت **صالح** را به آنان مبعوث کرد و آنان نیز پیغمبران خود را تکذیب کردند و بر ایذا و رنجش پیغمبر برخاستند تا اینکه به عذاب سختی گرفتار شدند که آن صیحه و زلزله و صاعقه بود.

وَءَاتَيْنَٰهُمْ ءَايَٰتِنَا فَكَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

و آیه‌های خویش به آنها دادیم و از آن روی همی گردانیدید.(۸۱)

وَءَاتَيْنَٰهُمْ ءَايَٰتِنَا فَكَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ

وَءَاتَيْنَٰهُمْ : فعل ماضی- (نا) فاعل- هم: مفعول به

و ما نشانه‌ها و آیت‌های خود را بر ایشان فرستادیم و معجزات خود را بدیشان نمودیم ولی آنان به آن نشانه‌ها و معجزات روی گردان شدند و آن را زیر پا گذاشتند و تکذیبشان کردند و به همین جهت شتر را پی کرده و دستورهای پیامبرشان را نادیده گرفتند.

وَكَانُوا۟ يَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾

و در کوهها خانه‌های بی‌خطر می‌تراشیدند.(۸۲)

وَكَانُوا۟ يَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ

(و)اسم کان- يَنْحِتُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان

و این قوم کوهها را می‌بریدند و می‌تراشیدند و تصورشان این بود که ایشان را از عذاب ایمن خواهد نمود زهی فکر باطل که اگر عذاب خدا رسد همان سنگهایی که از کوهی تراشیدند بر سرشان خواهد ریخت و هلاکشان خواهد نمود.

فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

و چون بصبح در شدند دچار صیحه شدند.(۸۳)

فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ

اخذت: فعل ماضی- هم: مفعول به- ٱلصَّيْحَةُ : فاعل- مُصْبِحِينَ : حال

چون صبح درآمد پس ایشان را صیحه عذاب فرا گرفت و در اول روز یکشنبه با صیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه چگونگی آن عذاب در سوره **هود** گذشت.

فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

پس آنچه کسب می کردند، کاری برایشان نساخت.(۸۴)

فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ

پس آنچه کسب کردند ازمالها و متاع و سنگها و خانه‌های تراشیده شده از کوهها و نیروی جسمانی هیچکدام از آنها از ایشان عذاب را دفع نکردند.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۗ وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَءَاتِيَةٌ ۖ فَٱصْفَحِ ٱلصَّفْحَ ٱلْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾

آسمانها و زمین را با هر چه ما بین آن هست جز بحق نیافریده‌ایم، قیامت آمدنیست، پس [از این منکران] بگذر، گذشت کردنی نیکو.(۸۵)

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۗ

خَلَقْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- ٱلسَّمَٰوَٰتِ : مفعول به

خداوند حال و سرگذشت امتهای گذشته را بیان می‌کند تا عبرت باشد برای کسانیکه باریک اندیش و عاقل باشند که این جهان بیهوده آفریده نشده است می‌گوید:

و ما آسمانها و زمین و آنچه که در آن است نیافریدیم مگر به حق و راستی تمام هستی دارای حکمتی است و از روی حق و راستی و با حکمت آفریده شده است وبه قدرت و عزت و پادشاهی خویش آفریدیم و با عدل و انصاف آفریدیم و با فرمان و دانش تمام آفریدیم.

وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَءَاتِيَةٌ ۖ فَٱصْفَحِ ٱلصَّفْحَ ٱلْجَمِيلَ

ٱلسَّاعَةَ : اسم إِنَّ -ل: مزحلقه- ایته: خبر إِنَّ - اصفح: فعل امر- فاعل (انت)- ٱلصَّفْحَ : مفعول مطلق- ٱلْجَمِيلَ : نعت

و بدرستیکه قیامت خواهد آمد و آمدن آن حق و بودنی است و خداوند از تکذیب کنندگان انتقام خواهد گرفت پس ای پیغمبر! در گذر و عفو کن چه عفو کردنی و اعمال نیک انجام بده و در برابر ایذا و رنج کفار صبور و شکیبا باش.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

که پروردگار تو آفریدگار داناست(۸۶)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ

رب: اسم إِنَّ -ک: مضاف الیه - هُوَ: ضمیر فصل -ٱلْخَلَّٰقُ : خبر انّ - ٱلْعَلِيمُ : خبر انّ ثانی.

بدرستیکه پروردگار تو آفریننده‌ی بسیار دانایی است آنانکه در مقابل ایذا و جفای مشرکان صبر و شکیبائی می‌کنند می‌داند و در جای دیگر در سوره «**یس**» می‌فرماید:

«او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادرعلی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم»

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ سَبْعًا مِّنَ ٱلْمَثَانِى وَٱلْقُرْءَانَ ٱلْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾

ای محمد تو را هفت آیه ستوده (سوره حمد) داده‌ایم با این قرآن بزرگ.(۸۷)

وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي وَٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ

ءَاتَيۡنَٰكَ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ک: مفعول به- سَبۡعٗا: مفعول به ثانی

و بدرستیکه به تو ***سبع المثانی*** دادیم یعنی هفت آیه از قرآن که در نماز مکرر خوانده می‌شود یعنی ام القرآن یا فاتحه‌الکتاب است که در نمازهای پنجگاه مکرر تلاوت می‌شود که تفسیر آن در سوره حمد گذشت.

و همه‌ی قرآن بزرگ را به تو بخشیدیم. در مقابل این همه نعمت بزرگ که خدا ﷻ به تو ارزانی کرده توجه کن و از مخالفت کافران تنگدل مباش و همواره صبور و شکیبا باش.

لَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿۸۸﴾

دیدگان خویش به آن چیزها که نصیب دسته‌هائی از ایشان کرده‌ایم نگران مکن، به حالشان غم مخور و با مؤمنان نرمخویی کن.(۸۸)

لَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ

لَا تَمُدَّنَّ : مضارع مجزوم- (ن)توکید- (انت)فاعل- عین: مفعول به

بر مصطفی ﷺ در آیت حرام کرده شده است که مبادا به این دنیا رغبت کند و هر آن چیزی راکه چشم بپسندد آرزو کند می‌گوید:

ای محمد ﷺ! هر دو چشم خود را بسوی آن چیزی که از دسته‌های مالها دادیم باز مکن زیراکه این نعمت‌ها راکسانی دوست دارندکه بر شرارت و شقاوت آنان بیفزاید یعنی مشرکان و آن مشرکان راکه از مال اندک این دنیا بهره‌مند شوند رها کن و بهرمند شو به آنچه از قرآن در حق دین و علم به تو دادیم و به سوی مالهای دنیا توجه و التفات مکن. و به آن کسانیکه راه کفر را پیش گرفتند و به تو نمی‌گروند و قرآن را تکذیب می‌کنند غمگین و اندوهگین مباش و برای مؤمنان که راه حق و حقیقت را پیش گرفتند بالهای خود را بگستران و با آغوش باز با آنان رفتار کن.

وَقُلۡ إِنِّيٓ أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلۡمُبِينُ ﴿۸۹﴾

و بگو که من خودم بیم رسان آشکارم.(۸۹)

وَقُلۡ إِنِّيٓ أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلۡمُبِينُ

ی: اسم انَّ - أَنَا : مبتدا- ٱلنَّذِيرُ : خبر، جمله (انا النذیر)،خبر انَّ - ٱلۡمُبِينُ : خبر ثانی

گفته اندکه این آیت به آیتی که قبلاً گذشت مربوط است یعنی «***آتینا هم آیاتنا فکانوا عنها معرضین***»

ای محمدﷺ! به کافران بگو: بدرستیکه من بیم کننده و ترساننده آشکاری هستم با بیان و دلیل و برهان و حجت چه بپذیرید و چه انکار کنید من پیغام خدا را روشن و آشکار ابلاغ می‌کنم و شما را به عواقب تکذیب می‌آگاهانم چونکه تغییر دادن درون دل آنان در تصرف تو نیست بلکه آن در اختیار خداست و بس.

تو پیام را برسان و غصه مخور و از تکذیب آنان اندوهگین مباش.

كَمَآ أَنزَلْنَا عَلَى ٱلْمُقْتَسِمِينَ 

همچنانکه عذاب آیات خدا را بر تقسیم کنند گان نازل نمودیم.(۹۰)

كَمَآ أَنزَلْنَا عَلَى ٱلْمُقْتَسِمِينَ

اگر ایمان نیاورید و متابعت رسول نکنید و قرآن و معجزات او را تکذیب کنید عذابی به شما همچون عذاب قسم خواران گذشتگان می‌فرستیم یعنی عذابی که اقوام گذشته که برای تکذیب و مخالفت انبیاء قسم خورده بودند و به دروغ قسم می‌خوردند. که **ابن کثیر** مقتسمین را به معنی قسم خواران گرفته است البته معناهای دیگری از مقتسمین کرده‌اند- مثل تقسیم کنندگان- مشرکین- و غیره.

اگر تقسیم کنندگان بگیریم. معنی آیت چنین می‌شود: خداوند بشما عذابی می‌فرستد آن گونه که بر تقسیم کنندگان فرستاد.

ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلْقُرْءَانَ عِضِينَ 

کسانیکه قرآن را قسمتها پنداشتند.(۹۱)

ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلْقُرْءَانَ عِضِينَ

عِضِينَ : قسمت قسمت، پاره پاره، مفعول به ثانی

همان تقسیم کنندگان که قرآن و آیات الهی را تجزیه و تقسیم کردند و یا همان قسم خورندگانی که برای تکذیب و مخالفت انبیاء بدروغ قسم خورده بودند.

فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ 

قسم بخدایت که همگیشان را [در آنچه می کرده‌اند]سخت مواخذه خواهیم کرد.(۹۲)

فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

پس به پروردگار تو سوگند هر آینه از آنچه از تقسیم و تکذیب یا قسم و تکذیب می کردند همه سئوال خواهیم کرد در **حدیث شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر (***فو ربک لنسالنهم اجمعین***) فرمودند: «***لا اله الا الله***» مورد پرستش قرار می گیرند.

عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ 

روزی از آنچه که می کنند باز خواست می‌شوند.(۹۳)

عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

(و) اسم کان- يَعْمَلُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان

یقیناً از این گروه کفار از همگی آنان در روز قیامت می‌پرسیم، از آنچه در دنیا از اعمالی که می‌کردند دو برابر آن مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند.

فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿٩٤﴾
آنچه را دستور داری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.(۹۴)

فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ

فَٱصۡدَعۡ : فعل امر- (انت)فاعل

پس اقدام کن به آنچه که خداوند تو را از او امر و نواهی فرموده است و از قوم مشرکین روی بگردان و در تبلیغ کوتاهی مکن و پیغامهای خدا را به آشکارا برسان این مشرکین قادر نیستند بر تو آسیبی برسانند.

إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ ﴿٩٥﴾
که ما [شر] استهزاء گران را از تو کوتاه می کنیم.(۹۵)

إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ

بدرستیکه ما تو را از شر مسخره کنندگان محفوظ می‌داریم تو ای پیامبر تبلیغ خود را بی‌ترس و مداوم انجام بده و مطمئن باش که هیچ آسیبی به تو نمی‌رسد و تمسخرکنندگان را در دنیا و آخرت سزا می‌دهیم.

ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ﴿٩٦﴾
کسانیکه با خدای یکتا، خدای دیگر می‌انگارند بزودی، خواهند دانست.(۹۶)

ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ

استهزاء کنندگان به خدای یگانه شریک می‌گیرند و معبود دیگری را همراه خدا قرار می‌دهند و بتان را خدا می‌گیرند و آن را می‌پرستند.

فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ

فَسَوۡفَ : استقبال- يَعۡلَمُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل

زود باشد که عاقبت کردار خود را ببینند، مکافات آنان در قیامت عذاب آتش دوزخ است.

وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾
ما می‌دانیم که تو، سینه‌ات از آنچه می گویند تنگ می‌شود.(۹۷)

وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ

ک: اسم انَّ- يَضِيقُ : فعل مضارع- صدر: فاعل، جمله خبر انَّ

و بدرستیکه ما می‌دانیم آنچه که کافران از استهزاء و تکذیب و شرک می‌گویند برای شما سخت است و دل تو را تنگ می‌کند در این حال توجه خود را از آنها بگردان و به تحمید و تسبیح خدای تعالی مشغول باش، مثل نماز، عبادت و سجده و ... تا دل تو گشاده گردد و احساس دلتنگی نکنی. عادت

رسول الله ﷺ این بود که در حال وقوع امر مهم به نماز می‌شتافتند تا آن مشکل با نماز و سجده و عبادت و دعا آسان گردد.

فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ 

به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنان باش.(۹۸)

فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ

(انت) اسم کان- مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ : جار و مجرور، خبر کان.

پس به پروردگارت تسبیح و تحمید، سبحان الله و الحمد لله بگو: چونکه گفته‌اند سبحان الله نصف المیزان و الحمد لله ملأ المیزان. و از جمله نمازگزاران و سجده‌کنندگان باش.

تسبیح به پاکی تنزیه کردن و به پاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و تکبیر بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن است **سمره بن جندب گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:** افضل الکلام اربع: فاضل تر و زیاده‌تر از جهت ثواب چهار کلمه‌اند. سبحان الله، الحمدلله و لااله الا الله و الله اکبر.

رواه مسلم: رسول الله ﷺ فرمود: کسیکه سبحان الله و بحمده در روز صد بار بگوید- حطب خطایاه ... ، افگنده شود و کم کرده شود گناهان او مگر آنکه به مانند کف دریا باشد(بخشیده می‌شود)

جابر ﷺ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: کسی که سبحان الله العظیم و بحمده بگوید. برای او درخت خرما در بهشت نشانده شود.

وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ 

عبادت پروردگار خویش کن تا ساعت یقین بر تو فرا رسد.(۹۹)

وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ

وَٱعۡبُدۡ : فعل امر، فاعل (انت)- رب: مفعول به

و پروردگار خود را عبادت و پرستش کن تا آن زمان که به تو یقین فرا رسد یعنی مرگ فرا رسد آن حادثه‌ای که قرار است اتفاق بیفتد بیفتد بعضی عارفان یقین را به معنی و ارادت قلبی گرفته‌اند که در **روح المعانی** آمده است.